رسالهٔ تحقیقی برای اخذ درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی

به عنوان

بررسی تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره

(از ۳۸۸ – ۹۳۲ه‍ ق)



نگارش

فوزیه افتخار

گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشکده خاور شناسی

دانشگاه پنجاب ، لاهور ، پاکستان

ژوئیه ۲۰۰۹م

بسم الله الرحمن الرحيم

با احترام به یاد روح پدر گرامی ام میرزا حبیب احمد

که من به تکمیل آرزوی او به دنیای زبان و ادبیات فارسی قدم نهادم و

تقدیم به پسران نازنینم سیّد شهریار و سیّد عادل افتخار که ضربان قلبم هستند!

فهرست مندرجات

پیشگفتار — صفحه ۱

باب اوّل — ۵

پیدائش و گسترش زبان فارسی در شبه قاره — ٦

باب دوّم

بررسی درباره تاریخ نویسی فارسی — ۵۵

در شبه قاره از غزنویان تاپیش از بابریان

باب سوّم — ۷٦

دورهٔ غزنویان — ۷۷

زین الاخبار از عبدالحی گردیزی — ۹۲

تاریخ بیهقی از ابوالفضل بیهقی — ۹٦

کتاب الهند از ابو ریحان البیرونی — ۱۰۷

سلسلة الانساب از فخر مدبر — ۱۱۵

آداب الحرب والشجاعة از فخر مدبر — ۱۲۰

هنر نامه یمینی از مختاری غزنوی — ۱۲۳

فرخی سیستانی — ۱۲۹

مسعود سعد سلمان — ۱۳۷

ابوالفرج رونی ۱۵۱

باب چهارم

دورهٔ غوریان ۱۵۷
تاریخ پادشاهان غور از فخرالدین مبارکشاه مرورودی ۱۶۳

باب پنجم

دورهٔ سلاطین مملوك ۱۶۶
تاریخ فخر الدین مبارك شاه از فخر مدبر ۱۷۶
تاج آلما ثراز حسن نظامی نیشاپوری ۱۸۰
چچ نامه مترجم علی کوفی ۱۸۶
جوامع الحکایات و لوامع الروایات از محمد عوفی ۱۹۱
طبقات ناصری ازمنهاج سراج جوزجانی ۱۹۸
الفرج بعد الشدة مترجم محمد عوفی ۲۰۸
ناصری نامه ازمنهاج سراج جوزجانی ۲۱۰
قران السعدین از امیر خسرو ۲۱۶
تاج الدین سنگریزه ۲۳۲
امیر روحانی ۲۳۹

باب ششم

دورهٔ خلجیان ۲۴۵
خزائن الفتوح از امیر خسرو ۲۵۵
اعجاز خسروی از امیر خسرو ۲۶۰

مفتاح الفتوح از امیر خسرو ۲٦۳

دولرانی خضر خان از امیر خسرو ۲٦٥

نه سپهر از امیر خسرو ۲٦۸

باب هفتم

دورهٔ تغلقیان ۲۷٤

بسا تین الانس از تاج الدین احتسان ۲۸٤

تاریخ فیروز شاهی از ضیاء الدین برنی ۲۸۸

فتوحات فیروز شاهی ا ز فیروز شاه تغلق ۲۹۹

تاریخ فیروز شاهی ازشمس سراج عفیف ۳۰٦

انشای ماهرو از عین ماهرو ۳۱۱

تاریخ محمدی از محمد حامد بن بهامد خانی ۳۱۹

اخبار برمکیان مترجم ضیاء الدین برنی ۳۲۳

فتوح السلاطین از عبدالملك عصامی ۳۲٥

قصاید بدر چاچ از بدر چاچ ۳۳۸

تغلق نامه از امیر خسرو ۳٤٤

باب هشتم

دورهٔ سادات ولودیان ۳٤۹

تاریخ مبارکشاهی از یحییٰ بن احمد سرهندی ۳٥۷

باب نهم

دورهٔ بهمنیان دکن ۳٦٤

تاریخ مظفر شاهی از نا شناس ۳۷۶
مآثر محمود شاهی از عبدالکریم همدانی ۳۷۷
ذیلی بر طبقات ناصری از عین الدین بیجا پوری ۳۷۹
سراج التواریخ از محمد بن حسین لطف الله ۳۸۰
تحفة السلاطین از ملا داود بیدری ۳۸۱
بهمن نامه دکنی ۳۸۱
بهمن نامه نظیری مشهدی/طوسی ۳۸۶
بهمن نامه ملا سامعی ۳۸۸
فتح نامه محمود شاهی از عیانی بیدری ۳۸۹

باب دهم

دورهٔ شاهان گجرات ۳۹۱
طبقات محمود شاهی از ملا عبدالکریم نیمدهی ۴۰۱
مآثر محمود شاهی از عبدالکریم همدانی ۴۰۳
تاریخ صدر جهان از فیض الله بنبانی ۴۰۵
مآثر محمود شاهی ازعبدالحسین تونی/ توری ۴۰۷
تاریخ گجرات از مولانا العظیم شرف الدین ۴۰۸
ضمیمه مآثر محمود شاهی از عبدالخالق معروف به سر برهنه ۴۰۹
قلعه مندو از نویسنده ناشناس ۴۱۰

باب یازدهم

دورهٔ شاهان مالوه ۴۱۳

مآثر محمود شاهی از شهاب حکیم کرمانی ٤٢٢
تاریخ ناصری از نویسنده ناشناس ٤٢٧
تاریخ مظفر شاهی از قا نعی ٤٢٩

فهرست ها

فهرست اشخاص ٤٣٢
فهرست اماکن ٤٥٦
فهرست کتب ٤٦٢

کتا بیات

٤٧٢ ـ ٥١٤

پیشگفتار

به نام خداوند جان و خرد

زبـان و ادبیـات فارسی وسنت تاریخ نگاری در شبه قاره مقارن با ورود غز نویان به هند شمالی و گشودن لاهـور بـه دست آنـان بـه آن سامـان راه یـافـت_فـارسی بـه عنـوان زبـان درباری و رسمی بر گزیده شـد_اطـلاعـات و آگـاهیهـای مهـمـی راجع به تاریخ هند به کتابهای فارسی دورهٔ غزنویان جا گرفت و بـعـداً ادبیـات تـاریخی هزار سالهٔ شبه قاره در صورت آثارمنظوم و منثور به زبان فارسی حفظ نموده شد_ در زمینه تاریخ نگاری شبه قاره کارنامهٔ این زبان چنان شگفت آور و ماند گار است که تا جهان هست و انسـان بـرای فـرا راه داشتـن چـراغـی از گـذ شتـه،بـه پشت سـر مـی نـگـرد و سر گذشت گذشتگـان وا کـاوی مـی کـنـد ،بخش بسیار مهمی از تاریخ شبه قاره را باید از برگ برگ تاریخ های دریابد که به زبان فـارسی نگاشته شده اند_مردمان بی شمار این سرزمین پهناور با نژ اد ها ،زبان هاو فرهنگ های گونا گون ،فـرهـنگ و زبـان ایران را بـا صـمـیـمیت و دلـگـرمـی پـذیـرفتند وپروراندند_ در وا قع روابط میان آن ها حتـی پیش از آ غـاز تمدن هند و آریائی بوده است زیرا قبایل هندو آریائی و ایرانیان باستانی هر دو از یك اصـل و نسـب مشتـرك جـدا شـده انـد _مـذاهـب و زبـان هـای قـدیـمـی ایشـان نیز زمینـه هـای مشتـرك داشـت_به عقیده استاد نفیسی،تمدن قدیم شبه قاره و ایران حتی هفت هزار سال پیش شبیه به هم بـوده_درهٔ سنـد در دوره هـای هخامنشی و ساسانی با فلات ایران همداستان به شمار می رفت_در طول تـاریخ کمتر مردمانی هستند که به اندازه مردم ایران و هند از لحاظ اصل و نسب با یکدیگر ارتباط نزدیك داشتـه بـاشـنـد_به همین علت زبان فارسی در شبه قاره به این زودی در دربار و ادارات دولتی رسمیت پیدا کـرد ودر نتیـجه آن نه فقط علوم و معارف بلکه سراسر آثار تاریخی آن سامان به این زبان نوشته شد،حتی غیرمسلـمـانـان مـانند مرهته ها زبان فارسی را زبان اداری خود قرار دادند و در پنجاب سیکها فارسی را درجـه زبـان رسـمی و سلطنتی بخشیدند و تمام آثار تاریخی خود را به این زبان نگاشتند_در سدهٔ نوزدهم میـلادی انـگـلیسیهـا بـرای نیل به هدف مخصوص تجاری و سیاسی خودشان فرا گرفتن زبان فارسی را اجبـاری قـرار دادنـد_لـرد وارن هستنگز برای این کار مدرسه ای در کلکته بناء کرد_انگلیسیها به محض تـاسیـس حـکـومـت شـاهـنشـاهـی خـود در شبـه قـاره بـرای شـنـاختن تمایلات سیاسی ومذهبی مردم و درك مسائل اداری به مطالعه و بر رسی کتابهای تاریخی ما پرداختند و برای نشر و ترویج اوصاف عمده سـلـطـهٔ انـگـلیسی ونشـان دادن کـمبـود هـای فـرمـا نـروایان مسلمان شبه قاره، بخـش های ویژه ای از

کتابهای تاریخی شبه قاره مانند تاریخ فرشته،تاریخ فیروز شاهی،آئین اکبری،منتخب التواریخ و امثال آنها،به دلخواه خود به انگلیسی ترجمه کردند و مجموعه آنها را در هشت جلد به نام "History of- India as told by its own Historians" - به چاپ رساندند_آنان پس از مطالعه تاریخ شبه قاره به دو نکته بسیار مهمی متوجه شدندو آنها را اساس حکومت خود قرار دادند_یکی اینکه باید هندوان در مقابل مسلمانان تقویت کرد و بین این دو تفرقه انداخت تا آنها یکی شده مزاحم امور دولت بریتانیا نشوند_دوم اینکه چون مسلمانان تا مدت طولانی هزار سال اینجا فرمانروائی کردند لذا تحلیل و شکوه نیاکان خود را به خاطر آورده هنوز به باز یابی آن آرزو می کنند_باید آنها را از مطالعه تاریخ شان بر حذرداشت_آنان بدین منظور درس تاریخ اسلامی را از بر نامهٔ موادهای درسی خارج کردند و به جای آن تاریخ بریتانیا را اجباری کردند وتعداد پر شماری از آثار ارزشمند تاریخی ما که بیشتر از آنها به صورت نسخه های خطی بودند،به اروپا بردند و در دست استفاده خاور شناسان قرار دادند_در نتیجه آن بسیاری از آن آثار زینت کتابخانه های موزهٔ بریتانیایی،اندیا آفس، دانشگاه کامبریج،موسسه شرقی و بادلین هستند_پس به نتیجه چنین سیاست زشت استعمار وضع مسلمانان شبه قاره از لحاظ سیاسی،اقتصادی وفرهنگی ضعیف و ناتوان شد_در سال ۱۹٤۷م چون مناقشه میان مسلمانان وهندوان خیلی اوج گرفت،رهنمای بزرگ هندوان شبه قاره مهاتما گاندی در خطابه خویش فرمود، "تا وقتیکه در مدرسه و دانشکده های ما تاریخ بوسیله کتابهای تاریخ مروج تدریس می شود،گرایش به تعصب میان هندوان و مسلمانان هیچ وقت بپایان نمی رسد_" همین طور مولانا محمد علی جوهر به موقع نخستین کنفرانس میز گرد در لندن در سال ۱۹۳۰م به انگلیسیهاخطاب کرده فرمود:"تقصیر شما این است که شما تاریخ اشتباهی شبه قاره در مدرسه های آن سامان تدریس کردید و به نتیجه آن بین هندوان و مسلمانان مناقشه و عاطفه انتقام جوئی فروغ دادید،برای صاحب نظران مسلما ن آن سامان و آن دوره این وضع اسفناك و رنج آور تحمل ناپذیر بود و آنها برای حفظ شئون ملی برخاستند _شاعر ملی ما،علامه محمد اقبال درراه احیای فکر دینی و بازیابی قدرت از دست رفته به عنوان یك رهنمای ایده آل شناخته شد_ او از بی هویتی شخصیت انسانی و اسلامی مردم خیلی رنج می برد و ذلت روحی و نومیدی جوامع اسلامی را به چشم بزرگترین خطر می نگریست _وی قسمت اعظم گفتار خود را برای رخداد های تاریخی اسلامی مختص کرد و مردم را علیه نیروهای استعماری کهنه انگلیس تشجیع کرد_به عقیدهٔ اقبال،این تنهاتاریخ است که ملت ها از مطالعه آن سرنوشت و آینده خود را تعیین می کنند _او در اثر خویش "رموز بیخودی" به جوانان ملت توصیه می کند:

ضبط کن تاریخ را پاینده شو　　　　واز نفسهای رمیده پاینده شو

یکی از اهداف من جهت انتخاب این موضوع برای پژوهش این بوده است تا جوانان نژاد نو مسلمان با گذشته خود بهتر آشنا شوند.تاریخ که انباشته از تجربه های گذشتگان می باشد، یکی از بهترین وسایل تربیت جوانان ملت است.مهمترین بهره ای که از تاریخ می بریم،عبرت آموزی است.قرآن کریم بر اطلاع از سرگذشت پیشینیان و توجه در عاقبت آنان تاکید فراوان کرده است.علاقمند بودم که این گوهر گرانمایه تاریخی را یکجا کرده ،سرگذشت عظمت و برتری نیاکان خویش را از پردهٔ اخفاء بیرون بیاورم تا دوستداران تاریخ و ادب ارزش و اهمیت آنها را شناخته به ترجمه و تدوین آنها بپردازند.

نوجوانان نژاد نو این ترجمه ها را بخوانندو با مراجعت به گذشته درخشان خویش به فکر بازیابی قدرت دست رفته پدران خود بیافتند و خود آنان در آینده به آفرینش آثاری ابتکاری ومتناسب با این روزگار دست بزنند و به این وسیله دین خود را نسبت به سرزمین و مردم خویش ادا کنند.ان شاء لله تعالی.

هدف دوم انتخاب این موضوع معرفی کردن منابع دست اول پس از تلاش و جستجو و تجزیه و تحلیل به دوستداران تاریخ و ادب است زیرا به علت عدم دستیابی تواریخ مدون و مطبوع اصلی آنان مجبور می شوند که کتابهای مؤلفان انگلیسی و هندو استفاده بکنند و تاریخ خویش را از دیدگاه متعصب آنها ببینند.ارزش این مقاله بدین سبب چند برابر می شود که پژوهشگران تا کنون به اندازه کافی به این موضوع نپرداخته اند.

بنده از لطف و عنایات استاد راهنما پرفسور دکتر محمد سلیم مظهرفراوان سپاس گزارم که درسراسراین کار تحقیقی ام وجودشان برای من مصدر راهنمائی ودانش و اطلاعات بود.در خلال کار با اشکلا تی مواجه شدم ولی راهنمائی های بسیار مفید ایشان بر کوتاهی هایم کاست،من برای همه این مهربانیها از صمیم قلب مدیون ایشان هستم.من هر چه از زحمات و صمیمیت شان تشکر کنم در برابر لطف بی پایان ایشان کم است.

از استادان گرامی،دانشمندان و پژوهشگران سر آمده دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام و دکتر ظهور الدین احمد که به پیشنهاد ایشان بنده این موضوع را انتخاب کردم،یك دنیا ممنونم. ایشان در این مرحله با کمال خوشروی و صمیمیت از هیچ گونه کمك و راهنمائی دریغ نکردند،ضمن آرزوی توفیقات بیشتر از محبتهای ایشان سپاس گزاری می کنم.

استادان ارجمند دانشگاه پنجاب دکتر محمد سلیم مظهر،دکترغلام معین الدین نظامی، دکتر نجم الرشید،دکتر اقبال شاهد، دکتر محمد ناصر ،دکتر سید محمد فرید ،دکترمحمد صابر شا یستهٔ

سپاسگزاری هستند که آنان را همیشه با کمال لطف و عنایت آماده به کمك و راهنمائی خودم یافتم۔ برای آنان از خداوند متعال آرزوی توفیق بیشتر دارم۔دکتر سید محمد فرید مستحق سپاس ویژه ای هستند که همیشه آماده به همکاری و کمك بوده ،از خدای بزرگ و برتر آرزوی موفقیت و پیروزی ایشان رادارم۔

از دوست عزیزم خانم ثمینه عارفه کمال تشکر رادارم که در حق بنده همیشه لطف داشته اند و در تهیه انواع کتب صمیمانه همکاری نموده اند۔بنده از کتابهای شخصی ایشان بهره کاملی برده ام،خدا بر توفیقاتشان بیافزاید ۔درآستانه به پایان رسیدن کار تحقیقی ام من خودم را غرق در محبتهای بی دریغ دوست عزیزم خانم صوفیه صابر می بینم که همیشه مونس و دستگیر من بود۔اگر لطف و توجه او شامل حال بنده نمی شد، کارم به جای نمی رسید یا دست کم به این شکل در نمی آمد۔خدا اجر زحمات دوست گرامیم بدهاد۔

در پایان از همسر مهربانم سید افتخار حسین شاه وا ز پسران نازنینم شهر یار شاه و عادل افتخار ،که در همه فراز و نشیب های زندگی مونس و همدم من بوده و هستند ،از اعماق قلبم تشکر می نمایم۔واقعاً اگر ایثار ها و فداکاریهای خستگی نا پذیر ایشان نبوده،تکمیل این کار برایم امکان پذیر نبود۔من برای سلامتی و موفقیت ایشان آرزو مندم۔

می دانم که این تلاش دانشجویانه من کاستیهای فراوان دارد۔امید وارم که صاحبنظران از کمبود های این کار صرفنظر خواهند کرد۔

فوزیه افتخار

دانشجوی دورهٔ دکتری در ادبیات فارسی

دانشگاه پنجاب،لاهور

باب اوّل

پیدایش و گسترش زبان فارسی در شبه قاره

پیوندهای فرهنگی و لسانی ، بین ایران و شبه قاره به دوران اول تاریخی یا زمانی که بخش هایی از پاکستان جزیی از امپراتوری باستانی محسوب می شده ، محدود نمی شود بلکه ریشه این علایق و روابط در اعصارِ ما قبل تاریخ جستجو باید کرد [۱]ـ به نظر استاد سعید نفیسی " تمدنِ آریا های هند و ایران در هفت هزار سال قبل یکی بود و اعتقادات و زبانشان با همدیگر ارتباط داشت. " از " رگ وید " و " زندِ اوستا " معلوم می شود که در قدیم در دوره قبل از تاریخ ، آریاها در " پامیر " باهم زندگی می کرده اند و از آنجا به جاهای مختلف هند و ایران رفتند [۲] ـ به عقیده پژوهشگران ، هیچ تمدنی در شبه قاره پایه گزاری نشد مگر آنکه به وجود آورندگان آن از ایران عبور کرده و به شبه قاره رسیده باشند [۳]ـ به نظر محققان ، اقوامی که از دیر باز در شبه قاره ، فلاتِ ایران و آسیای میانه می زیسته اند ، باهم هم نژاد بوده و از شمال اروپا به این نواحی کوچیده اند ـ ازین رو پیوند ها و شباهت های بسیاری بین دو زبان فارسی و هندی یافت می شود[٤]ـ

طبقِ شواهدی از آثار باستانی که در نتیجه حفاریهای اکتشافی در نقاطِ مختلف شبه قاره و ایران به دست آمده ، روابط بین مردمان این دو منطقه سابقه طولانی پنج هزار ساله دارد[٥] ـ اوستا کهن ترین سندی است که رابطه ایران و شبه قاره تا هزاره پنجم پیش از میلاد تایید می کند. به عبارت بهتر می توان بیان داشت که نواحی " پنجاب " و " سند " و " بلوچستان " ،بخشِ اعظم پاکستان امروزی، در هزاره های پیش از میلاد و حتی بعد از میلاد ، جزیی از فلاتِ بزرگ ایران بوده است [٦] و آغاز این روابط به هزاره دوّم قبل از میلاد می رسد یعنی زمانیکه اقوام آریایی باهم می زیستند و دارای فرهنگ

---

۱ : زرین کوب ، عبدالحسین ، تاریخ مردم ایران ، ج ۱، ص ۲۰٦

۲ : نفیسی ، سعید ،دیوان کامل امیر خسرو دهلوی ، ص ۲ ؛ همایی ، جلال الدین ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ٦

۳ : غروی ، مهدی،مقدمه ای برروابط فرهنگی ایران و هند ، ج ۹، ص ۱۰۹-۱۱۵

٤ : مؤذنی ، علی محمد ، نگاهی کوتاه بر ــــ ، پیوستگیهای فرهنگی ــــ ، ج ۲، ص ۸

٥ : تفهیمی ، ساجدالله ، عوامل مهاجرت ایرانیان ــــ ، پیوستگیهای فرهنگی ــــ ، ج ۱، ص ۲۰۸

٦ : khan, A.Nabi , Iran and Pakistan, PP XIV - XX

مشترکی بودند[۱] ـ در هر حال این ریشه مشترك نژادی و فرهنگی مهاجران ایرانی و هندیهای عصر ودایی که در سالهای آغازین هزاره دوّم پیش از میلاد از جانبِ " سند " یا " هندوکش " به سرزمین هند "رفته بودند ، توسط همه مورخان تایید می شود[۲] ـ به گفته " پتا والا " (Pith Wala) بسیاری از آریاها در " سند " متمکن شده بودند[۳] ـ به نظر نویسندهٔ کتاب " ایران باستان " ورود آریاها به شبه قاره بین حدود یك هزار و هفت صد (۱۷۰۰) تا یك هزار و چهار صد (۱۴۰۰) پیش از میلاد وجود داشته است و اینها زبان مشترك داشته اند[٤] ـ پرفسور میکس مولر (Max Muller) ویدها و ژندها را مطالعه کرده گفت : " نیاکانِ پارسیها در ابتدا در هندوستان زندگی می کردند و پس ازان به ایران و قندهار هجرت کردند[٥] ـ پس این دو طایفه به گواه " اوستا و " ویدها " ، از یك سرزمین نشات گرفته ، ناگزیر داستانها و اساطیر شان تا حدودِ زیادی شبیه بهم بوده و از واژگانِ همانند و مشترك برخوردار گشته و این مهم نشان می دهد که این دو طایفه از یك ریشه و از یك سرچشمه مایه گرفته اند[٦] ـ دانشمند معروف سند " بیرومل مهر چند آدوانی " می نویسد که نیاکان پارسیها آریا هستند و در " سپتِ سندو " زندگی می کرده اند[۷] ـ

به عقیده پژوهشگران بسیار ، آریایی ها در ایران پیش از ظهورِ زرتشت باهم زندگی می کردند ـ ولی ظهور زرتشت میانِ آنها جدایی انداخت ، سپس گروهی از آنها به سرزمین هند مهاجرت کرد[۸] و از راه تنگهٔ خیبر وارد این سرزمین شد ، در آن زمان این سرزمین به اسم " سند " معروف بود و از مملکت هند جدا تصور می شد ـ تعداد زیادی از آتشکده ها تا امروز در "سند" وجود دارد[۹] ـ در " فتح نامه سند" نوشته شده است که هندو ها در آن آتشکده ها اصنام می گذاشتند ـ

---

۱ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱

۲ : زرین کوب ، عبدالحسین ، ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۰ به بعد

۳ : Pithwala, M.B, "A Physical and Economic Geography of sind." P 3

٤ : پیرنیا ، حسن ، ایران باستان ، ج ۱ ، ص ۱۵۷ ؛ انعام الحق ، ارزش و ترویج فارسی در شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۲۸٦ ؛ یمین لاهوری ، تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور ، صص ۲۳-۲٤

٥ : برای اطلاع بیشتری رجوع شود به : Lectures of the science of language, Vol ,1 , written by F.Max Muller.

٦ : Damstetar, Le Zand Avesta, P 47 on word.

۷ : آدوانی ، بیرومل مهرچند ، قدیم سند (سندی) ، ص ۱٤٤

8- Muller, Max, Lecture on the science of Language, vol 1, P 252 ; Davar, Feroz C, Iran and India throuhgt the ages, P 150

۹ : علی کوفی ، " فتحنامه سند " ، صص ۳۹٦-۳۹۷

درکتاب " آثار البلاد و اخبار العباد " آمده است ؛ السند ناحیه ای است میان هند و کرمان و سجستان ، گویند هند و سند دو برادر بودند از فرزندان توقیر بن بقطن بن حسّام بن نوح علیه السلام[۱] ـ در " نزهة القلوب " نیز بیان شده است که سند مملکتی بزرگ است که شامل اقلیم دوّم است و شهرهای بزرگ آن ملتان ، لاهور ، هیاطیه و فرشاور و ملکنور وناردین و قامهل و قس است "[۲] ـ نویسندهٔ کتاب " فارسی گویان پاکستان " می نویسد کشوری که ما این روزها آن را به اسم پاکستان می شناسیم ، همان " سپتاسندوی " و " هپتا هندوی " اوستایی است[۳] و کتاب مقدس زرتشتیان " اوستا " به ویژه بخش سروده های آن یعنی گاتاها ، موثق ترین منبع موجود ، از نظرش تایید می کند ـ در " اوستا " نام شانزده ناحیه ایران برده شده که پراکندگی قوم آریایی را در سرزمین آن روزِ ایران نشان می دهد ـ درمیان آن شانزده ناحیه پنجاب پاکستان به نام " هپته هندو " از حیث پانزدهمین ناحیه ذکر شده است[۴] ـ این امر روشنگر این واقعیت است که بین ایران و شبه قاره روابط لسانی و فرهنگی ، از زمان ویداها و گاتها برقرار هستند[۵] ـ اگر در کتاب مقدس اوستا ذکر و اشارت از نواحی شمالِ هند آمده است[۶] ـ در عین حال در کتاب مقدس هندووان " ریگ ودا " از ایران و پارسی ها نام برده شده است[۷] ، به عقیدهٔ زبانشناسان ، زبان " سانسکریت " و زبان "اوستا " از یك اصل چشمه گرفته اند[۸] ـ " میکس مولر " معتقد است که کلمهٔ " اوستا " از کلمهٔ سانسکریت " اوستها " مشتق شده است[۹] ، به نظر زبانشناسان برجسته جاکسن[۱۰] (Jackson) ویست[۱۱] (West) و مارتن هاك[۱۲] (Martin Huag) کلمهٔ " اوستا " هم معني کلمهٔ " ودا " (سانسکریت) است ـ

---

۱ : مجتبایی ، ایران و هند ، ص ٦ ؛ تفضلی ، روابط هند و ایران ، ص ۵۸

۲ : مستوفی ، نزهة القلوب ، ص ۳۵۹

۳ : سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۳ ؛ صالحی ، محمد صالح ، باستان شناسی درّه سند ، جزوه آموزشی ، ص ۵

٤ : نفیسی سعید ، تاریخ اجتماعی ایران ، صص ٦-۷ ؛ نائینی ، نامواره دکتر محمد افشار ، ج ۲ ، ص ۷۳۸

۵ : شیکر ، چندر ، تحفظ میراث فرهنگی توسط تراجم ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۳۳

٦ : تفضلی ، روابط هند و ایران ، ص ۳۵ ؛ حکمت ، علی اصغر ، سرزمین هند ، ص ٤۰

۷ : کاوسجی ، داور ، ص ٤۳

۸ : آزاد ، محمد حسین ، سخندانِ فارس ، ص ٤۵ ؛ احسن ، عبدالشکور ، مقالات احسن ، ص ۵۰

9- Muller Max, Lectures on the science of Language , Vol 1, P 237

10- Jackson W.A, An Avestan Grammer , Vol 1, P XII

11- E,West. Phlavi Texts, Part 1, The Sacred books of the East, Vol 1, P X

12- Haug,Martin, Essays on the sacred languages , writings and religions of the persia ,PP 121-122

به عقیدهٔ مارتن هاگ در زبان سروده های مقدس برهمنان و ایرانیان همان تفاوت است که درمیان لهجهٔ دو قبیله های مختلف یك نژاد باشد[۱]ـ به قولِ " اولدن برگ(Olden Berg) " استاد زبانشناسی در دانشگاه " کیل (Keel) " زبان ویدا به زند اوستا نزدیکتر است تا به زبانِ سانسکریتِ هند[۲] به همین علّت زبان سانسکریت قدیم که زبان ودیك است با زبانِ فارسی قدیم و اوستایی نزدیکتر است. با توجه به شواهد مذکور معلوم می شود که در زمان زرتشت زبانِ مردم ایران و شبه قاره باهم بسیار نزدیك بوده یعنی دو شاخه از یك ریشه بود[۳]ـ

با در نظر داشتن شواهد تاریخی ، لشکر کشی های شاهانِ هخامنش ، مانند حمله داریوش اوّل (جلوس ۵۲۲ – ف ٤۸٦ ق.م) ، از حیثِ اوّلین نقش روابط ایران و پاکستان ثبت شده است[٤]ـ او تسلّط و نفوذِ خود را در جنوبِ شرقی ایران تا کنار رودِ سند گسترش داد و از سوی دیگر تاکسیلا (Taxila) با تخت جمشید از راه زمینی متصل گردید[۵]ـ لذا وقتی ایرانیها به خاك یونان حمله آوردند ، در لشکر آنها سپاهیان این ناحیه نیز شامل بودند[٦]ـ لازم به ذکر است که در زمانِ حکومت هخامنشیان ، دین زرتشت و زبان اوستایی در این ناحیه نفوذ پیدا کرده بود. تعداد زیادی از زرتشتیان ایرانی در شهر ملتان واردشده ، رحل اقامت افگندند در هیمن زمان روابط میان مولتان و ایران گسترش یافت[۷]ـ در دورهٔ داریوش هخامنشی درّه سند و مولتان زیر تسلط وی بودند. مولتان بیستمین استان (ساتراپ) حکومتِ هخامنشیان بود[۸]ـ و آنها تا زمانِ حکمفرمایی داریوش سوم آنجا حکومت داشتند و این سلسله پس از فتح ایران از دست اسکندر به اتمام رسید[۹]ـ اسکندر یونانی از سال ۳۲۷ – ۳۲۵م قبل از میلاد، پس از عبور از تنگهٔ معروفِ خیبر وارد شهر تاکسیلا شد و بعد از

۱: Haug,Martin, Essays on the sacred languages, writings and religions of the persia PP 121-122

۲: Mills, Dr L-H, our own religions in Ancient persia, P 60

۳: نیساری ، سلیم ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲

٤: تفضلی، روابط هند و ایران ، ص ٤۵۸؛ مجتبایی ، ایران و هند ، ص ٦۰ ؛ ممتاز غفور، پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره ، ج ۱، ص ۳۹۵

۵: Allchin , the Discovery of sind, PP 471-479

٦: حکمت، علی اصغر ، سرزمین هند ، ص ۱۸

۷: بشیر انور ، محمد ، " خدمات بزرگ مولتانیان در راه گسترش زبان و ادبیات فارسی " مجله دانش ، شماره ۸۱ ، ص ۸۲

۸: همو ، " مشترکات فرهنگی ایران و پاکستان " ، مجله " پیغام آشنا " ، شماره ۱۰-۹ ، ص ۲۵٤

۹: همو ، خدمات بزرگ مولتانیان ، مجله دانش ، شماره ۸۱ ، ص ۸۱

فتح تاکسیلا و عبور رودخانهٔ جهلم ، وارد مولتان شد- اسکندر یونانی ایران را تحت تصرف خود درآورد و در سال ۳۲۷ ق-م ناحیه هند و سند که جز و قلمرو هخامنشی بوده را سهم سلطنتِ خودساخت [۱] - در لشکر سکندر عدّهٔ زیاد ی از سربازانِ ایرانی بود- وجود این سربازان در لشکر وی سبب گردید که زبان شیرین فارسی و فرهنگ ایرانی در این ناحیه رشد و نمو یابد و فارسی زبان مردم عامه قرار گیرد و تا امروز درین مرز وبوم باقی بماند[۲] -

از کتیبه های باستانی ظاهر می شود که درّهٔ سند سراسر از هیمالیه تا کرانه های دریای اعظم- جزوِ خاك شاهنشاهی ایران بوده است [۳] -تمدّن درّهٔ سند (پاکستان) یا سند و سپتا (درّه هفت رودخانه ای سند و رودهای که با او می پیوندد) با تمدن ایران قدیم و جدید روابط بسیار نزدیك داشته و دارد- این تمدن چند هزار ساله میان دو سرزمین در بعضی موارد ، شبیه به هم دیگر است مانند تمدنِ موهنجو دارو(Mohin jo Daro) ، هاراپا (Harappa)، کوت دیجی(Kot D.G) ، تاکسیلا(Texila) و تمدن آشور ، سومه ، ماد و بابلیان در کردستان ، هگمتان و بابل ، بین النهرین (عراق عجم) پارس مانند پرسپولیس و تخت جمشید وغیره[٤] -

پس از پژوهش معلوم می شود که تقریباً یك تمدن نزدیك رسانِ دو سر زمین وجود داشته است و علل این شباهت ها متفاوت است که مهمترین آنها یکی این است که هر دو ملت از یك سرچشمه آب می خورده است و این همان اقوام آریایی هستند که ذکر آنها در ریگ ودا و کتاب اوستای زرتشت دیده می شود [٥] -در رگ وید او زنداوستا نوشته شده است : نیاکان پارسیها با هندیان پیوند و ارتباط داشتند [٦] - بین هر دو ملت این پیوند و ارتباط در حدّی بوده که پایه گذاران تمدن های هرپا و موهنجودارو را قومی دانسته اند که از ایران به شبه قاره رفته اند [۷] -از خرابه های هاراپا و موهنجودارو اشیای سفالین و آثاری که به دست آمده ، مانند آثاری است که از درّهٔ دجله و فرات و فلاتِ ایران به دست آمده است[۸]-

---

۱ : احمد ، ظهور الدین - پاکستان مین فارسی ادب ، ج ۱ ، ص ۱۲

۲ : حکمت ، سرزمین هند ، ص ۱۹

۳ : ممتاز غفور ، "پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره "، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱، ص ۳۹۵ ؛ شگفته ، صغری بانو ، "میراث پر غدوبث سخن رابعه " ، مجّله " دانش " ، شماره ۸۵-۸٤، ص ۱۵۸ ؛ صفا ، ذبیح الله ، گنج سخن ، ج ۱۰ ، ص ٥٤

٤ : باقر محمد- وحید مرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص :

٥: شاهد چوهدری ، " روابط تمدنی و فرهنگی ایران و پاکستان" ، "پیغام آشنا " شماره ۱۰-۹ ، ص ۲۷۹

٦ : جوتیجو ، عبدالجبار ، " روابط سند با ایران" ، مجّله " دانش " ، شماره ٤۱ ، ص ۸

۷ : صالحی ، محمد صالح ، باستان شناسی درّه سند ، جزوه آموزشی ، ص ٥ - برای اطلاعات بیشتری رجوع کنید به , Muchanda "A Study of Harappen Pottery " ,New Delhi,1972

۸ : همو ، همان ، همانجا - برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به , Muchanda "A Study of Harappen Pottery by Muchanda " ,New Delhi,1972

مهرهای فراوان و نقوشِ آنها و زیور آلات مشابه در ایران ، در سر تا سر حوضهٔ وسیعِ سند و نواحی بین النهرین و آسیای میانه یافته شده است [۱] ـ با در نظر گرفتنِ نزدیکی و تقریباً همجوار بودن ایران و سند ، نیز وجودِ پیوستگیهای دیرینه میان آنها ، مؤرخان حدس می زنند که بین مردمان درّه سند و ناحیه شوش در جنوب ایران روابط لسانی فرهنگی و تجّاری استوار بود [۲] و تا پایانِ دولتِ هخامنشیان این پیوندهای عمیق برقرار بوده است ـ

پس از انقراض سلوکیان (یونانیان) در ایران سلسلهٔ اشکانی آغاز شد ـ در دوران این سلسله بین ایران و شبه قاره روابط فرهنگی و لسانی رو به گسترش نهاد [۳] ـ درین دوره کشمیر و پنجاب وحوزهٔ رود مهران نیز همانند دوره قبلی در قلمرو ایران قرار داشت و فرمانروایان بلوچستان مهران و کاتیاوار که " شهرب" نام داشتند، از پادشاهان ایرانی فرمان می بردند [٤] ـ

نابسامانی و نا امنی اجتماعی و سیاسی ایران ، درین زمان ، موجب شد که صنعتکاران و هنرمندان و فرهیختگان از ایران به شبه قاره هجرت کردند و در استان بهار در یکی از مراکز مهم فرهنگی اقامت ورزیدند و همراه به هنر و فنون گوناگون ، مردم محلی را زبان فارسی یاد دادند ـ در حفاریهای اکتشافی در پنجاب و هرات و قندهار ، سکه های متعلق به پادشاهی از سلسله اشکانی که " گند و فارسیس " یا " گند و فار " نام داشت ، به دست آمده است ـ این سگه ها از ارتباط عمیق و نزدیك این مناطق با قلمرو ایران آن روزگار ، حکایت می کنند [٥] ـ

پس از انقراض دولتِ اشکانیان در ایران ، ساسانیان سریر آرای سلطنت شدند ـ همزمان با اشکانیان در شبه قاره پاکستان و هند سلسلهٔ موریان برسر کار آمد ـ درین عصر ، روابط ایران و هند ، صمیمی ترین روابط این مناطق در دوره های پیش از اسلام بود ـ در روابط این دو ملت ، درین دوره ، مبادلاتِ دوستانه تجاری و سیاسی و علمی و لسانی را شامل می بوده است [٦] ـ

توسیع مرزهای هندوستان تا افغانستان و بلوچستان و ایرانِ فعلی به دستِ چندر گپت موریه (Chander Gapat Morye) سبب شد که مردم هند از فرهنگ و زبان و فکر و فلسفهٔ ایرانیان

۱: توسلی ، محمد مهدی ، " مقدمه ای بر پیوستگیهای فرهنگی ایران و پاکستان ، مجّله " دانش " ، شماره ۲٦ ، ص ٤۷

۲ : برای اطلاعات بیشتری رجوع کنید به . Marshall, Mohengo Daro and the Indus Civilization, Vol 3

۳ : سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ، ص ١٤

٤ : همو ، همان ، همانجا

٥ : کریستن سن ، ایران به عهدِ ساسانیان ، ترجمه محمد اقبال ، ص ۲۷ ،

٦ : سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ، صص ١٥-١٤

مطلع شوند و بدین گونه زبان فارسی در شبه قاره بیش از پیش رواج و گسترش یابد. به گفتهٔ "گوتنز" (Gotanz)مستشرق انگلیسی ، اوجِ روابط لسانی و فرهنگی ایران و شبه قاره در دوره "گوپتا" بود. تا سدّهٔ سوم میلادی ، ساسانیان تا قلب هندوستان رسیدند و حتی "مالوه" درِ هندوستان مرکزی را که بعدها یکی از مرکز های قوت و قدرتِ "گوپتا" شد ، تسخیر و اشغال کردند[۱] .در عهدِ اردشیر پاپکان ، بنیانگذار سلسلهٔ ساسانی ، ناحیهٔ پنجاب ، به صورت یکی از ایالتهای ساسانی درآمد[۲]. شاه پور ساسانی دوّم در بلادِ هند و سند شهری به نام "فرشاپور" و چند شهرِ دیگر را بنیانگذاشت[۳]. نام پیشاور نیز که اصلش پور و شاه پور است یك نام ایرانی به شمار می رود. گشتاسپ مملکت سند را به فرزند خود بهمن اردشیر داد[٤] . او برای ساختن شهر نو فرمان داد و در ٤٧٠ قبل از مسیح "بهمن آباد" را آباد کردند[۵]. بهرام گور[٦] پادشاه سلسلهٔ اشکانی و برادرش بلاش[۷] هر دو به هند رفتند. آنجا بهرام کارهای شگفت آور و فوق العاده انجام داد . شاه هند دخترِ خود را به عقد او داد و شهرهای مکران و دیبل را نیز در جهیزیه دختر به بهرام تقدیم کرد[۸]. در قرن چهارم میلادی ساسانیان با فرمانروایان هند غربی روابط عمیقی داشتند[۹]. در زمانِ خسرو اوّل انوشیروان (۵۹۷ - ۵۳۱) سند ، پنجاب و حتی سرزمین های دامنهٔ هیمالیا[۱۰] ، جزو قلمرو ساسانیان گردید و ارتباط علمی و لسانی بین ایران و شبه قاره گسترده تر شد زیرا بین ایران و پاکستان مبادلهٔ فرهنگی قبلاً وجود داشت نوشیروان (۵۳۱ - ٤۵۷۹) و پرویز (۵۹۰ - ٤٦٢٨) با فرمانروایان سند و هند غربی علاقه مند بودند و روابط محبت و صمیمیت داشتند. در همین دوره بود که نخست وزیر انوشیروان ساسانی چندتن از پزشکان هندی (مخصوصاً حکیم برزویه) ، دو هدیه پر ارزش یعنی بازی شطرنج[۱۱] و کتابی پر از

---

۱ : آربری ، ای ، جی ، میراث ایران ، ترجمه احمد بیرشك و دیگران ، ص ۱۳۸

۲ : سایکس ،تاریخ ایران ، ترجمه فخرداعی گیلانی ، ص ۳٦۵ ؛ مجتبائی ، ایران و هند ، صص ٦۷-٦۸

3- Cousens, Henry , Antiquities of sind, P 63

4- Smith, J, W, Gazetter of the Province of sind, vol 5, PP 28-29

۵ : مستوفی ، نزهة القلوب ، ص ٢٤۵ ؛ بلوچ ، این ، ای ، "قدیم سند مین ایرانیون کا اثر و نفوذ" ، روزنامه "الواحد" ، مورخه 1953-6-21

٦ : ابن بلخی ، فارسنامه ، ص ۸۳ ؛ طبری ، تاریخ طبری ، ج ۱ ، ص ۸٦٦

۷ : ناشناس ،مجمل التواریخ والقصص ، ص ۷۲

۸ : مجتبائی ، ایران و هند ، صص ٦۹-۷۰

۹ : بلیموریا ، این-ایم ، "سند هستاریکل جنرل" ، "ایرانی ، قدیم هندوستان خاص طور پر سند اور پنجاب میں" ، ج ۳ ، ص ٤۱-٤٢

۱۰ : احمد ،ظهور الدین ، روابط دیرینه ایران و پاکستان ، ترجمه دکتر محمد حسین تسبیحی ، ص ٢٦

۱۱ : بهار ، ملك الشعرا ، روابط فرهنگی ایران و هند ، ج ٢ ، ص ۱۳۵ ؛ گیهان ، مسعود ، جغرافیای مفصل ایران سیاسی ، ص ۱۸ ؛ اعظمی ، شعیب ، همکاری در زمینه فرهنگ و تمدن ، روابط ایران و هند ، ص ۸۰۷

حکمت و دانش ، به نام کلیله و دمنه از هند به ایران برده بود [۱] ـ به نظر " نجم آبادی " پس از آن که برزویه به امر انوشیروان به هند رفت و شطرنج و کلیله و دمنه و تعدادی از کتبِ طبی را نیز با خود آورد ، محتمل است چند طبیب هندی را نیز به ایران آورده باشد ـ در جندی شاه پور عدّهٔ طبیب ایرانی و هندی و سریانی به تدریس علم طب می پرداختند [۲] ـ بلعمی نوشته است که مترجمین هندی در دربارِ ساسانیان وجود داشتند [۳] ـ یعنی روابط میان ایران و هند و مبادلات فرهنگی میان مردمان این دو سرزمین از روزگار باستان وجود داشته ـ یعنی آوردن " پنج تنتره " از هند به ایران در دورهٔ خسرو انوشیروان ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۱) و ترجمهٔ آن به پهلوی و پس از آن در دورهٔ اسلامی به عربی و فارسی نشان دهندهٔ این روابط است [٤] ـ

در سال ۳۱ ق / ٦۵۱ م ، در نتیجهٔ حملهٔ اعراب ، سرزمین ایران زیر تسلط آنها آمد ـ آخرین پادشاه ساسانی یزد گرد سوم با حالت آوارگی و بیچارگی در مرو به دست آسیابانی کشته شد و (۳۲ ق/ ٦۵۲ م) سومین دختر وی که ماه بانو نام داشت با گروهی از سربازان به هند رفت [۵] ـ

جمعیت بزرگی از زرتشتیان ایرانی از بیم آزار و اذیتهای مذهبی در نیمهٔ دوم قرنِ هشتم میلادی از طریقِ دریا به شبه قاره کوچیدند ، اوّل در گجرات اقامت گزیدند و بعد در طی دو قرون از گجرات به شهرهای مختلف بیکانیر و بهرایچ و نوساری و سورت و اود وغیره پراکنده شدند [٦] ـ اینان پرچمدار و مظهر نخستین میراث فرهنگی و زبانی ایران وشبه قاره اند که در برهه ای از تاریخ ، درشبه قاره بنیاد یافته است [۷] ـ با در نظر گرفتن تاریخ دیرینهٔ ایران و شبه قاره می توان به این نتیجه رسید که روابط فرهنگی و لسانی ایران و شبه قاره به دوره اوّل تاریخی یا زمانی که بخشهایی از پاکستان جزئی از امپراتوری باستانی ایران محسوب می شد ، محدود نمی شود بلکه این روابط فرهنگی ریشه در زمانهای بسیار قدیم دارد ـ

---

۱ : آفتاب اصغر ، مکالمه فرهنگی میان ایران و پاکستان ، مجّله " پیغام آشنا " ، شماره ۹-۱۰ ، ص ۲٤٤

۲ محمود ، حق الرحمه پزشکان در ایران ، صص ٤٤۸-٤۵۱ ؛ واسطی ، حکیم نیّر ، تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان ، صص ٦-۷

۳ : بلعمی ، ابو علی محمد ، تاریخ بلعمی ، صص ۱۰۹۸-۱۰۹۹

٤ : اکرام ، آب کوثر ، ص ۳۳

۵ : سلیم مظهر ، محمد ، "بررسی احوال و آثار" ، ص ۱۷ ؛ همایی ، جلال الدین ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۱۳۷

Davar Feroz, C, Iran and India through the ages , P62

٦ : تفهیمی ، ساجدالله ، عوامل مهاجرت ایرانیان ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۲۰۹ ؛ همایی ، جلال الدین ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۹۳

۷ : امیری ، ص ۱۳ نقوی ، سید حیدر شهریار ، ساسانیان و هند و پاکستان ، روابط ایران و هند ، ص ۱۷۱

شواهد بالا به اثبات می رساند که بین این دو ملت ، از گذشته های بعید آن همسانی فکری و همبستگی فرهنگی وجود داشت که بدونِ هم زبانی غیر ممکن بود.

پیدایش و گسترشِ زبانِ فارسی در شبه قاره پس از اسلام

آغاز دوره اسلامی را در تاریخ روابطِ زبانی و فرهنگی ایران و شبه قاره نقطهٔ عطفی محسوب باید کرد[۱] ـ درین دوره دونعمت بزرگ به توسطِ ایران نصیب این سرزمین شد ، یکی دین مبین اسلام و دیگر زبانِ شیرینِ فارسی که در آن سامان گسترش یافته و به مدّتِ هشت صد سال زبانِ رسمی و اداریشبه قاره بود[۲] ـ

با ظهور اسلام ، ارتباط و روابط فرهنگی و لسانی بین ایران و شبه قاره نه تنها گسسته نشد بلکه رو به تزاید نهاد و این میراثِ فرهنگی نخستین دچار تحّول شد و میراث فرهنگی مشترك دیگری با دو عنصر اسلام و زبانِ فارسی شکل گرفت ـ این میراث فرهنگی جدید ، در دوران حکمفرمائی سی و دو سلسلهٔ مسلمان روز به روز تقویت گردید و در بستر زمان همدلی و همبستگی بیشتر ایرانیان و مردمان شبه قاره را دو چندان کرد[۳] ـ

بی گمان از اوایل دوره اسلامی ، هم از راهِ رفت وآمد میان ایرانیان و مردم شبه قارهبه ویژه برای کارهای بازرگانی و هم در نتیجه های تاخت وتازهای اعراب به مناطقِ مرزی شبه قاره با ایران (سند و پنجاب) به خصوص در لشکر محمد بن قاسم به شبه قاره و فتح سند و مولتان به دست او در ۹۲ ق/ ۷۱۰م که در این لشکر کشی ایرانیانِ نو مسلمان ، بخشی از سپاه عرب را تشکیل می دادند ، هندیان با زبان فارسی آشنا شدند[٤] و زبان پهلوی که شکل اولیهٔ فارسی بود کما بیش همزمان با ظهور اسلام در قسمتی از مناطقی مانندِ مکران که جزوی از پاکستانِ فعلی است ، راه یافته بود و مکران بلا فاصله پس از فتح کامل ایران در سال ۲۱ق/ ٦٤۱م به زودی در ۲۳ ق / ٦٤۳م با سلطنتِ اسلامی در مدینه ملحق شد و توسطِ سربازانِ تازه مسلمان شدهٔ ایرانی به صورت نخستین پایگاه فارسی در پاکستان درآمد[۵] ـ واقعیت همین است که نقشِ ایرانیان ، در تشکیل دولتهای مسلمان تاسیس میراث فرهنگی شبه قاره هند و پاکستان بسیار مهم و اساسی است چنانکه می دانیم این

---

۱ : شبلی ،صدیق ، سهم فارسی در تشکیل زبان اردو ، پیوستگیهای فرهنگی،ج ۲ ،ص ٦۹–۷۰ ؛ تارا چند ، آداب طریقت و خدایای ، ص ۳-٤

۲ : نقوی ، علی رضا ، زبان فارسی ، زبان دین ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ٤۸

۳ : امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۳

٤ : برزگر ، داستان سرایی و داستان نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۱۱۸

۵ : انعام الحق ، "تذکره نویسی فارسی در سند" ، مجلّه "سروش" ، ص ۲٦ ، شماره سپتامبر-اکتوبر ، ۲۰۰۲؛ آفتاب اصغر، ملاحظات کلّی درباره توسعهٔ و ترویج و اهمیت فارسی و اردو در شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۱، ص ۱۷۸

ایرانیان بودند که عاملِ معرفی و گسترش اسلام در آن سامان شدند[١] ـ

منابع تاریخی گویای این واقعیت است که شبه قاره هند و پاکستان از همان آغاز اسلام مورد توجهٔ اعراب واقع بوده است ـ نخستین حملهٔ اعراب به هند به سرکردگی ابوالعاص مغیره در سال ١٥ق/ ٦٣١م، در زمان خلیفهٔ دوّم روی داد ولی سپاه اسلام موفقیت چندانی به دست نیآورد[٢] ـ در زمان خلیفهٔ سوم حضرت عثمانؓ (٢٣ - ٣٥ هـ ـق /٦٤٣-٦٥٥م) حکیم بن جبله ، در دوره حضرت علی ،حارث بن مره العبدی و در ایام معاویه، عبدالله بن سوار[٣] و بالآخره در سال ٤٤ ق/٦٦٤م مهلب بن ابی صفره بدان دیار لشکر کشیدند ـ اما هیچیك ازین حملات دستآورد قابلِ توجهی نداشت تا آنکه در زمان عبدالملك بن مروان و ولید بن عبدالملك ، والی عراق ، حجاج بن یوسف در ٩٢ق/٧١٥م ، دامادِ خویش،محمدبن قاسم را با لشکری از راه فارس و شیراز به هند گسیل داشت[٤] ـ او از شیراز به سرزمین مکران پا گذاشت و تا ملتان فتوحاتِ خود را ادامه داد ـ او کشوری که از راجه داهر پسر چچ بن سیلائج به دست آورد ، از شمال به جنوب از قلات تا کراچی یا دریای عرب و از شرق به غرب از کشمیر تا مکران امتداد یافت[٥] ـ بدین گونه این منطقهٔ پهناور جزوِ متصرفات اُموی شد و زبان و ادب فارسی از طریق سیستان و مکران واردِ ناحیه سند شد ـ در اینجا منظور از " سند " فقط منطقه فعلی " سند " نیست بلکه سراسر پاکستان فعلی یعنی استان " سند " و "پنجاب " و " بلوچستان " و استان مرزی شمالی غربی می بوده است[٦] ـ

چون مناطق مکران و سند هم مرز ایران بود و از زمانهای قدیمی فرهنگ ایران به آن مناطق تاثیر و نفوذ داشت ـ لشکر محمد بن قاسم ، هنگامِ ورود به " سند " آثار این فرهنگ و تمدن ایرانی را در آنجا مشاهده کرد که یکی از مظاهر مهم آن زبان فارسی بود[٧] ـ محمد بن قاسم پیش از حمله به سند

---

١ : شهیدی ، جعفر ، تاثیر عنصرِ اسلامی در نشرِ اسلام در جهان ، ص ٦٩

٢ : شهیندخت ، کامران مقدم ، زبان و ادبِ فارسی در هند ، ص ٥٠

٣ : بلاذری : فتوح البلدان ، ص ٤٢١ ،علی کوفی ، چچنامه ، ص ٦١

٤ : آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی ، ص ٤٣ ؛ احمد،عزیز ، برصغیر مین اسلامی کلچر ، (اردو ترجمه) جمیل جالبی ، ص : ٩ اکرام ، آب کوثر ، ص ٢٣ ؛ ایلیت ، ج ١، ص ٤٣٤ ؛ پتهان، ممتاز حسین ـ المنصوره کی عرب ریاست ، (انگلیسی) ، صص ٣٤-٤٠ ؛ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ١٨٨

٥ : بلاذری ، فتوح البلدان ، ص ٤٢٠ ؛ علی کوفی، چچنامه ترجمه، بیگ ، کی ـ فریدون،(انگلیسی)،ص ٥٧-٥٨؛ امیری ، زبان و ادب فارسی در هند،ص ٥

٦ : آفتاب اصغر، ادبیات فارسی در دوره غزنویان پاکستان ، مجله " دانش" ، شماره ٦٠-٦١ ، ص ١٧٢

٧ : سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار ، ص ٢٥

به دستور حجاج بن یوسف مدتها در فارس نزدیك شیراز پادگان داشته [۱] ـ درمیان سپاهیان او سربازانی از فارس و مکران (بلوچستان) نیز بودند که زبان فارسی زبان مادری ایشان بود [۲] ـ آنها پس از فتح همانجا ماندگار شدند و با زنان بومی ازدواج کردند و در گسترش زبان فارسی درین منطقه عامل مهمی ثابت شدند [۳] ـ این سربازان نخستین دسته ای بودند که بذرِ زبان و فرهنگ ایرانی در حوزه سند کاشتند و آن را آبیاری کردند ـ لشکریان عرب لشکر وی ، پس از مدتی اختلاط با اهل شیراز و سربازانِ ایرانی ، فارسی را یك کمی یاد گرفته و آن را هر چند خیلی اندك ولی به مناطقِ اشتغال شدهٔ " سند " نیز منتقل کردند [۴] ـ از زمانی که " سند " به دستِ مسلمانان مسخر شد ، شهر مولتان به مدتِ دویست سال کانون دولتی مسلمانان بود و مولتان اولین شهر شبه قاره است که در قرنِ چهارم هجری زبان آن فارسی بوده است ـ مورخ و جغرافی دان شهیر ، اصطخری می نویسد " زبان اهل مکران فارسی و مکرانی است و در مولتان زبان فارسی را می دانند و لباس ایشان ایرانی است " [۵] ـ چون در قرن چهارم هجری از جهانگردانِ بنام " ابن حوقل " ازین سرزمین دیدار کرد او از مردمانِ مکران زبان فارسی را شنید، یا کسانی که نمی توانستند به این زبان حرف بزنند ، لااقل آنرا می فهمیدند ـ او در سال ۳٦۷ ق/۹۷۷م،در سفرنامه اش می نویسد که زبان مردم مولتان و سند عربی و سندی است و در ناحیه مکران،مکرانی و فارسی [٦] ـ طبق جغرافی دان نامدار ، مقدسی [۷] ،در اواخر قرنِ چهارم هجری فارسی در مکران رواج داشت و در مولتان فهمیده می شد ـ در قرن چهارم میلادی ابن بطوطه درباره " لهری " بندر تذکر داده است به توسط این لهری بندر تجارت سند با ایران قرار می گرفت ـ به عقیدهٔ دانشمند و پژوهشگر سرآمده ، پیر حسام الدین راشدی ، زبان فارسی از دیر باز در " سند " متداول بود ـ او به اثبات عقیده اش می نویسد که " اگر در مکران و مولتان زبانِ فارسی رایج بود و مردم به آن صحبت

---

۱ : اصطخری ، المسالك والممالك ، ترجمه ایرج افشار ، ص ۱۱۱ ؛ ذکاالله ، تاریخ هند ، ج ۱، ص ۱۸٦ ؛ علی کوفی ، چچنامه ، ص ۱۷٤؛ عبدالغنی، ایم،اے ، " هندوستان میں فارسی ، مغلوں سے پهلے" ، (انگلیسی) ، ص ٦۰

۲ : امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۵ ؛ بلاذری ، فتوح البلدان ، ص ٤۲۰ ؛ علی کوفی ، "چچنامه " (انگلیسی) به تصحیح و ترجمه ، کی۔ فریدون بیك ، ص ۵۷-۵۸

۳ : بشرانور، محمد ، "خدمات بزرگ مولتانیان " ، مجّله دانش ، شماره ۸۱ ، ص ۱۷۱

٤: امیری ،زبان و ادب فارسی در هند، ص ٤-۵

۵ : اصطخری ، المسالك والممالك ، ص : ۲۹-۱۷۷ ؛ ادریسی، شریف ، نزهة المشتاق به تصحیح مقبول احمد ، ص ٤۰

٦ : ابن حوقل ، صورة الارض ، ص ۳۲۵ ؛ تتوی ، میر علی شیر قانع ، چچنامه (تاریخ سند) ، ص ۹

۷ : مقدسی ، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، ص ۳۸ ؛ شیرانی، محمود ، پنجاب میں اردو ، ص ۲۰

می کردند، چطور می توان باور کرد که سند از آن محروم مانده باشد؟ [۱] تاریخ پاکستان باستان از تمدن جلگه " سند " آغاز می گردد[۲] و این امر به اثبات رسیده است که روابط سند و ایران بسیار قدیمی بوده است و البته ایران همیشه شریكِ غالب بوده است لذا همچنین که مردمانِ خطه " سند " فرهنگ و عادات ایران را قبول کردند، تاثیر زبان ایرانی را نیز تا حد زیادی قبول کرده اند[۳] اینجا این امر شایسته تذکر است که روابط ایران و باستان با سند (پاکستان فعلی) بوده است نه که با هند (هندوستان فعلی)ـ عده کثیری از صوفیان عراق و عجم به ناحیه سند وارد ودر همانجا مقیم شدند. میان این صوفیه تعداد زیادی فارسی زبان بودند. و زبانِ وعظ و ارشاد و تدریس شان فارسی بود [٤] اینها در سند مؤسس و مروج فرهنگ و تمدنِ ایران شدند. هنوز هم خانواده های کاشانی و مشهدی و استر آبادی و شیرازی در " تتّه " وجود دارند [٥] ـ کتیبه های زبان خروشتی که از تاکسیلا به دست آمده است، نشان می دهد که زبان اصیل ایران در آنجا هم رایج بود ـ [٦] به عقیده استاد صدیق شبلی نیز، فارسی در پاکستان، نخست به سند رسید ولی در آنجا توسعه پیدا نکرد و در حدودِ سند متوقف ماند [۷] ـ در نیمهٔ دوم قرنِ سوم " صفاریان " در صفحات خاوری خلافت قدرتی به دست آوردند. بنأبرین خلیفه معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹ق / ۸۷۰ / ۸۹۲م) فرمانِ حکمرانی یعقوب بن لیث بر سند را صادر نمود [۸] ـ این طور قسمت اعظم سند یا پاکستانِ امروزی و مکران به قبضه تصّرف او درآمد [۹] که تا حدِ تعّصب طرفدارِ فارسی بود [۱۰] ـ علاقه و

---

۱ : راشدی، حسام الدین، کنگره ایرانشناسان جهان، ص ٦

۲ : یمین لاهوری، " تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور "، ص ۲۱

۳ : جمعی از نویسندگان، پاکستان (مجموعهٔ مقالات)، ص ۲۱۰

4- Sadarangani, H.I, Persian Poest of sind, P 6

٥ : قانع، میر علی شیر، " مکلی نامه " با حواشی حسام الدین راشدی، حاشیه، ص ۹٥

٦ : باقر محمد وحید مرزا، تاریخ ادبیات مسلمانانِ پاك و هند، ج ۳، صص ۳۸-۳۹

۷ : شبلی، محمد صدیق، " سهم فارسی در تشکیل زبان اردو "، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۲، ص ۷۰

۸ : ایلیت، تاریخ، (انگلیسی) ج ۱، ص ٤٥۳؛ موسوی، سید مرتضی، " قصیده گویی فارسی در دوره کلهورا " مجّله دانش، شماره ۸۹، ص ۸۷

۹ : باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ سیستان، صص ۲۲۸-۲۳۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ٤، ص ۳۳۷؛ انعام الحق کوثر، " تذکره نویسی فارسی در سند و بلوچستان "، فصلنامه " سروش "، شماره سپتامبر - اکتبر ۲۰۰۲، ص ۲٦

۱۰ : آفتاب اصغر، ملاحظات کلّی، درباره توسعه و ترویج و اهمیت فارسی و اردو در شبه قاره، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۱، ص ۱۷۸

دلبستگی بی نهایت او سبب شد که زبان فارسی در شبه قاره رواج یابد [1] و زبانِ رسمی این سامان قرارداده شود۔ یعقوب بن لیث در سیستان یعنی مرکز داستانهای ایرانی و نقطهٔ دور دست از خلافتِ عرب تولد یافته بود و عربی بلد نبود بطوریکه بنابروایت تاریخِ سیستان قصاید عربی را که در حقِ او ساختند و خواندند، درنیافت و گفت چیزیکه من اندر نیایم ، چرا باید گفت و بدین جهت نویسندگان و گویندگان به فارسی توجه کردند و دبیر او محمد بن وصیف به فارسی شعر گفت [2]۔ مانخستین آثار منظوم فارسی در شبه قاره از دوره یعقوب لیث (۲۵٦-۲٦٥ق/۸٦۹/۸۷۸م) سراغ داریم، اگرچه درین ناحیه ، زبان فارسی ، به طور رسمی ، در دوره غزنویان وارد شد ولی واقعیت همین است که این مرز و بوم با زبان فارسی از دوره یعقوب لیث صفاری آشنایی داشته است [3]۔

نخستین بانوی فارسی سرای شبه قاره که معاصر رودکی سمرقندی و سامانیان و گویا غزنویان بود و از بنیاد گذاران شعر دری و از مبتکران و کامل کنندگان قالب های غزل ، قطعه و قصیده انگاشته می شود ، رابعه بنت کعب ، اهل قزدارِ بلوچستان بود که در سال ۳۲۹ق /۹٤۰م) درقضدر یا خضدار متولد شد [4]۔

این امر روشنگر این واقعیت است که در قرن چهارم هجری در بلوچستان، فارسی رواج کافی داشت [5]۔به ادعای پژوهشگران در دوره صفاریان فارسی به عنوانِ زبان روز مرّه در مولتان ، مرکز سند آن دوره ، رایج بوده است [6]۔ اوّلین کتاب فارسی که در سند به رشته نگارش درآمد ، چچنامه است این معتبر ترین تاریخ سند است و این کتاب ترجمه ای از یك کتاب قدیمی عربی است به نام "منهاج الدین والملك " و به وسیله علی بن حامد کوفی (٦۱۷ هـ ق/ ۱۲۲۰م) به سال (٦۱۳ق / ۱۲۱٦م) یا اندکی پس ازین تاریخ به فارسی برگردانده شده است [7]۔

۱: سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار ، ص ۲۵-۲٦

۲: شفق ، رضازاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۳۷

۳ : مهر ، نور محمد خان، نگاهی گذرا برهمسانیهای فکری و آرمانی بین مردم ایران و پاکستان ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۰۹

٤ : آتشین ، رابعه قضداری بلخی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج۳، ص ٤۲۲ ؛ انعام الحق کوثر ، "تذکره نویسی فارسی در سند و بلوچستان "، مجله "سروش"، شماره سپتامبر- اکتبر ۲۰۰۲ م ، ص ۲۷-۲٦ ؛ عوفی ، لباب الالباب ، مرتبه ای۔جی ۔براؤن، ج ۲، ص ۱٦۱ موسوی، سید مرتضی، "سهم نویسندگان و سخنوران ، فصلنامه دانش ،شماره ۷۸ ، ۷۹،ص

٥ : گای لسترنج ،جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافتِ شرقی ، صص ۳۳۱-۳۳۲ ، صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، ص ٤٤۹

٦ : باقر ، محمد ، وحید مرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۱

۷ : تفهیمی ، ساجدالله ، نگاهی کوتاه بر تاریخچه ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۲۰ ؛ آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی در ـــ ، ص ۸-۹ ؛ احمد ظهور الدین ،پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۲۸٥ ؛ ایلیت ، تاریخ هندوستان ، ج ۱ ، ص ۱۳۱ ؛ احمد ، نبی ، تذکره مورخین ، ص ۲۱ به بعد

بـه ظـن ، قریب به یقین تا روی کارآمدن غزنویان بسیاری از خانواده های فارسی زبان یکبار در نواحی مـختلف سنـد یا پاکستان فعلی از قبیل مکران ، منصوره و مولتان ماندگار شده بودند، چنانکه از آثارِ جهانگردان و جغرافی دانانِ آن زمان مانند ابن حوقل ، اصطخری ، مقدسی ، بلاذری و امثال آنها پیدا است ـ مـردم ایـن سـامـان عـلاوه بر عربی و سندی به فارسی نیز تکلم می نمودند و فارسی در آنجا به انـدازه کـافی ریشه گرفته بود [۱] ـ ولـی بیشتـر پـژوهشـگـران لشکر کشی های سلطان محمود غزنوی (٤۲۱ ق/۱۰۳۰م) بـه هـنـد را سـرآغـازِ اصـلی ورودِ زبان و ادب فارسی به این سرزمین می دانند [۲] ـ سـلـطـان مـحمود غزنوی و جانشیانِ وی، شاهانی ادب دوست و پشتیبان شاعران فارسی گو بودندـ شهرهای لاهور و پیشاور از مراکز بزرگ علم و ادب و فرهنگِ فارسی در آمدندـ قلمرو غزنویان در هند عـمـدتاً بـه ولایـات سـنـد و پنجاب محدودمیشد [۳] ـ طبـق مـنهاج سراج " مـولف طبقـات ناصری" نـخستیـن گـهـواره شـعـر و ادب فـارسـی در زمـان مـسـعود سوم بن ابراهیم غزنوی (٤۲۸ تا ٥۰۹ق / ۱۰۳٦/۱۱۱٥م)) لاهور بود [٤] ـ

یـورشهـای غـزنـویـان بـه فـرماندهی سبکتگسن (۳٦٦-۳۸۷ق / ۹۷۷-۹۹۷م) از سال (۳٦۹ق / ۹۷۰م) بـه شبـه قـاره آغاز شد و پس از وی پسر ارجمندش سلطان محمود غزنوی (۳۸۹-٤۲۱ق / ۹۹۸-۱۰۳۰م) بـه ایـن لشـکـر کشی ها ادامه داد [٥] و تـا سال ٤۱٦ق/۱۰۲٥م دوازده بـار و بـنا به روائتی دیگر هفده بار این سرزمین را موردِ تاخت و تاز قرار داد [٦] ـ وقتی محمود غزنوی به ملتان تاخت و تاز کرد ، در ولایت سند حکومتِ اسماعیلیان روی کار بودـ اسماعیلیان ایرانی نژاد بودند واین مهم مـوجـب پیشرفت فرهنگ و زبانِ ایران درسند شده بود [۷] ـمـحـمود غزنوی اسماعیلیان را شکست داد و ابوالفتوح داؤد بن نصر ، آخرین فرمانروای اسماعیلیان را پا بحولان برد [۸] اما زبان و فرهنگ ایران

---

۱ : آفتاب اصغر ، ملاحظات کلّی، درباره توسعه و ترویج و اهمیت فارسی و اردو در شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۱۷۸

۲ : برزگر ، داستان سرایی و داستان نویسی فارسی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه ، ج ٤ ، صص ۱۸-۱۱۱۹ ؛ شبلی ، محمد صدیق ، سهم زبان فارسی در تشکیل زبان اردو ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲، ص ۷۰ ؛ اکرام ، میراث فرهنگی پاکستان ، ترجمه افتخار احمد شروانی ، ص ۱۳۰ ؛ احمد ، ظهورالدین ، پاکستان میں ، ج ۱، ص ۱۸۸ ؛ تفهیمی ، ساجدالله ، نگاهی کوتاه ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۱۸ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۳٤

۳ : برزگر ، داستان سرایی و داستان نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه ، ج ٤ ، ص ۱۱۱۹

٤ : منهاج سراج ، طبقات ناصری به تصحیح ولیم ناسولیس ، ص ۲۲

٥ : سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار ، ص ۲۷

٦ : آفتاب اصغر ، " ادبیات فارسی در دوره غزنویان پاکستان " فصلنامه ، " دانش " شماره ٦۰-٦۱ ، ص ۱۷۳

۷ : نوری ، شهلا سلیم ، " تاریخ مختصر روابط پاکستان و ایران " ، فصلنامه " دانش " ، شماره ٥٤-٥٥ ، ص ۱۷۳

۸: باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ سیستان ، ج ۲ ، ص ۲۱٦ ؛ احمد ، ظهورالدین ، پاکستان میں ، ص ۱۱٤ سبط حسن ، سید ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۹

همچنان در ولایت سند باقی ماند و به گزشتِ زمان توسعه یافت. محمود غزنوی تقریباً تمام نواحی پاکستان فعلی را تصرف نمود و اینطور افغانستان ، ایران ، توران و پاکستان را از حیث سیاسی و فرهنگی و سیاسی و ادبی و لسانی، یکپارچه گردانید [۱]. او لاهور را مقر دولتِ غزنوی درین سرزمین قرارداد. بدین ترتیب لاهور پایتخت شرقی سلطنت غزنویان قرار گرفت و به نام " غزنین خورد " شهرت یافت [۲].

لشکریان سلطان محمود غزنوی در زمستان هر سال به حرکت در می آمدند و پس از تاختن به هند اراضی جدید را تصرف می کردند و همراه خود دین اسلام و زبانِ فارسی را به نواحی مفتوحه می بردند. حضور هزاران سربازانِ ایرانی مسلمان در لشکر غزنویان ، زبانِ فارسی و آداب و رسوم را به صورت جدّی و همه جانبهٔ وارد این سرزمین کرد. سربازان و سرکُردگانِ لشکر غزنویان برای حفظ و نگهداری مناطق تحتِ تسلط خود اینجا ماندند. درپی این حوادث و رُخدادها زبان فارسی خود بخود در متصرفات غزنوی هند به صورتِ یك زبان سیاسی و دینی رواج یافت و اوج گرفت و در دلهای مردمان خانه کرد و پس از غزنویان نیز باقی ماند و بعد ها همراه اسلام به دیگر نواحی هند پیش رفت [۳] و سر تا سر شبه قاره را در نوردید و نویسندگان و سخنوران و دانشمندان نامدار را در دامانِ خود پروراند که آثارِ ارزشمندی به زبان فارسی از آنها یادگار مانده است [٤].

درین زمان بتدریج براهمیت لاهور که از مناطق آباد و مضافات مولتان بوده است ، افزوده شد و به عوض جالندر دارالملك ولایت پنجاب می گردید و پس از مدتی به پایتختی غزنویان نیز رسید [٥].

درین دوره لاهور کرسی غزنویان در شبه قاره و مرکز شگرف علم و ادب شد. محمد عوفی در تذکرهٔ وی " لباب الالباب " ، برای سخنوران لاهور و غزنی یك باب جداگانه اختصاص داده است [٦].

فرماندهان لاهور از سوی سلطان غزنه گمارده می شدند. در ٤۲۸ ق/ ۱۰٦۳م شهزاده مجدود بن مسعود نائب السلطنت لاهور شد و پس از آن شاهزادگانِ دیگر به این منصب رسیدند [۷].

---

۱ : آفتاب اصغر ، ادبیات فارسی در ــــ ، فصلنامه " دانش " ، شماره ٦۰-٦۱ ، ص ۱۷۲

۲ : احمد، عزیز ، تاریخ تفکر اسلامی در هند ، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی ، ص ۱۰۱

۳ : لین پول،طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال آشتیانی ، ج ۲، ص ۹-۲٥٦ ؛ تفهیمی ، ساجدالله ، نگاهی کوتاه ــــ ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱، ص ۲۰۹

٤ : موذنی ، علی محمد ، پیشگفتار ، نگاهی کوتاه بر ــــ ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۱

٥ : هجویری ، ابوالحسن علی بن عثمان ، کشف المحجوب به تصحیح ژوکوفسکی ، ص ۱۱۰ (پاورقی)

٦ : عوفی ، لباب الالباب ، ج ۲ ، باب ۱۰

۷ : سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ــــ ، ص ۷

محمود بن ابراهیم اولین کسی بود که دربار خود را به طرز ایرانی آراسته کرد[۱]۔ هر چند از آغاز فتح لاهور به دست غزنویان، آمدورفتِ مردم غزنه به لاهور و بالعکس شروع شده بود ولی در دورۀ سیف الدوله محمود رونقِ بیشتری یافت[۲]۔ چون خسرو شاه به سبب حملۀ غزان غزنی را ترک گفته به لاهور آمد و آنرا پایتخت ساخت، رنگ و رونق لاهور صد چندانی شد، زبانِ فارسی صورتِ رسمی گرفت و پیشرفت شایانی کرد[۳]۔ طبیعی است که امواج فرمانها و قوانینی که از دربارِ غزنویان و فرمانروایانِ بعدی صادر می شد، به سرعت سر تا سر قلمرو سیاسی و جغرافیایی آنها را می پیمود و زبانِ فارسی را با خود هرسُو می برد۔ سرانجام، عوام برای ارتباط با حاکمان و درک فرمانهای آنان و به دست آوردنِ شغل های خوبی برانگیخته شدند که زبان دستگاه دولتی یعنی فارسی را بیاموزند[۴]۔ از سوی دیگر نویسندگان و سخنوران و مورخان دربار آثار خود را به زبان فارسی می نگاشتند۔ تاثیر این عامل حَدی بود که این زبان نه تنها مورد توجه و استقبال مسلمانان واقع گردید بلکه غیر مسلمانان نیز به آموختن آن روی آوردند[۵]۔

در جنگ میانِ غزنویان و سلاطین محلی شبه قاره بسیاری از سربازان محلی شبه قاره به دستِ لشکر غزنویان اسیر و به غزنه فرستاده شدند۔آنان درحین انجام خدمت از لشکریان فارسی زبانِ غزنه، این زبان را فرا گرفتند و هنگام بازگشت به لاهور به آن سر زمین انتقال دادند[۶]۔

مولتان که از دوره زرتشت پناگاه هزاران مهاجرین ایرانی و کانون زبانِ فارسی بود۔ بنابر فتح مولتان (۴۰۱ق/۱۰۱۰م) توسطِ محمود غزنوی، زبان فارسی درین دیار قدرت تازه ای به دست آورد و هزاران خانواده های فارسی زبان از خراسان بزرگ و ماورالنهر به مولتان آمده، جایگزین شدند و فارسی که زبان دربار بود، ما بینِ مردم رواج پیدا کرد۔ در نتیجه مولتان اولین مرکز زبان فارسی در شبه قاره محسوب شد بعد از مولتان، در سالهای بعد، زبانِ فارسی در سراسر هند تا دهلی گسترش یافت[۷]۔

۱: سبط حسن، سید، فارسی گویان پاکستان، ص ۱۰

۲: منهاج سراج، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۴۳؛ یحییٰ لاهوری، تاریخ شعر ___، صص ۳۴-۳۹؛ احمد، ظهورالدین، پاکستان میں ___، ج ۱، صص ۳۵-۳۷

۳: منهاج سراج، طبقاتِ ناصری، ج ۱، ص ۲۴۳

۴: احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۱، ص ۱۳۷ موذنی، محمد علی، پیشگفتار، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۲

۵: همو همان، ج ۱، صص ۳۷-۳۸

۶: همو همان، همانجا

۷: بشیر انور، محمد، خدمات مولتانیان در راه ___، فصلنامه "دانش"، شماره ۸۱، ص ۱۷۵-۱۷۷

هجوم و پیروزی غزنویان در شبه قاره راهی برای روحانیان و مبلّغان دین اسلام بویژه از ایران را باز کرد و عدّه شگرفی از مبلّغین و متشرّعین و محدّثین و مفّسرین و فقها وقرأ و حفّاظ و سایر رجال دینی از مناطق مختلف ماورالنهر واقصی نقاطِ ایران ، به شبه قاره مهاجرت کردند و هر کجا اقامت داشتند ، مساجد ، مدارسِ دینی و خانقاه تاسیس نمودند[۱]۔

این مهاجرت ها از دورهٔ غزنویان آغاز شد و بتدریج در دوره های بعدی بویژه با یورش " خانمانسوز " مغول به ایران به مقیاس افزون تری ادامه یافت[۲]۔این مبلّغان و عارفان زبانِ فارسی را وسیلهٔ تبلیغ و رشد و هدایت و ارتباط با افراد محلی شبه قاره قراردادند که خود عامل مهمّی در پیشرفت زبان فارسی به شمار می آید۔

حضرت یوسف شاه گردیزی ، نخستین مبلّغ و عارف بود که از گردیز مهاجرت کرده به مولتان جایگزین شد و پس از وی شیخ بهاالدین زکریا سهروردی به ملتان آمد و این شهر را مبّدل به " شهر صوفیان " کرد به همین مناسبت می گویند که دین اسلام بربالهای زبان فارسی به مولتان و از راه مولتان به شبه قاره رسید[۳]۔ درین وهله بود که زبان فارسی زبان دین اسلام شناخته شد۔

صوفی با صفا شیخ اسمعیل[٤] ، در ۳۹۵ ق / ۱۰۰۵م از بخارا به لاهور رسید و همانجا رحل اقامت افکند۔او نخست اثر و نفوذ خود را روی مردم محلی اعمال کرد و سپس آنها را به اسلام دعوت نمود[٥]و شیخ ابوالحسن علی بن عثمان جلابی الهجویری معروف به داتا گنج بخش[٦]، در اوائل سدّه پنجم در پس از ٤۳۱ ق / ۱۰۳۹م ، در زمان مسعود بن محمود ، بنا بر دستور پیر خود ، شیخ ابوالفضل محمد بن الحسن الختلی،از غزنه واردِ لاهور شد و همانجا ماندگار شد[۷]۔او نخستین اثرِ منثورِ عرفانی ، به نام کشف المحجوب از خویش به مردم شبه قاره هدیه کرد که حائز اهمیت فراوان است۔

---

۱ : تفهیمی ، ساجد الله ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱، ص ۲۱۰

۲: موذنی ، علی محمد ، پیوستگیهای فرهنگی ____ ، پیشگفتار ، ج ۲

۳ : بشیر انور ، محمد ، خدمات بزرگ مولتانیان در راه گسترش زبان و ادبیات فارسی ، فصلنامه " دانش " ، شماره ۸۱ ، ص ۱۷۷-۱۷۵

٤ : اکرام ، آب کوثر ، ص ۸٦

٥ : دانی ، احمد حسن ، میراث سامانیان در پاکستان ، فصلنامه " دانش " ، شماره ٥٦-٥۷ ، ص ۹۸

٦ : داراشکوه ، سفینة الاولیا (اردو ترجمه) ، ص ۲۰۹ ؛ غلام سرور ، مفتی ، خزینة الاصفیا ، ص ۲۳۲ ؛ رحمان علی ، تذکره علمای هند ، ص ۷

۷ : دانی ،احمد حسن، میراث سامانیان در پاکستان ، فصلنامه دانش ، شماره ٥٦-٥۷ ، ص ۹۸

و در خلال این دورهٔ طولانی که بیش از دو قرن بالغ می شود ، تنها شیخ علی هجویری به درجه شهرت و کمال رسید۔ کشف المحجوب ، در زمینه تصوف نخستین کتاب مهم به زبان فارسی و تنها اثر بازمانده نثر فارسی متعلق به این دوره است که قدر و ارجِ فراوان یافت۔ از حضرت شیخ نظام الدین اولیا قولی نقل کرده اند که :

" اگر کسی را پیر نباشد ، این کتاب او را پیر تواند بود "۔

فرمانروایان غزنوی پرورش یافته سلاطینِ سامانی بودند که به زبان فارسی علاقه مفرطی داشتند[۱]۔ غزنویان نیز در پیروی از سامانیان ، در دستگاه خود در لاهور ، از شاعران و ادیبان فارسی تشویق و حمایت کردند۔ خودِ سلطان محمود غزنوی و بعضی از وزیران و حاکمان و بلند آوازه آن دوره مانند ابونصر پارسی و حسن میمندی به این زبان شعر می سرودند[۲]۔ ابونصر پارسی[۳] وزیر سلطان ابراهیم بن مسعود ، در لاهور مرکزی به نام " خانقاه عمید " تاسیس نمود که عدّه کثیری از شاعران و عالمانِ فارسی زبان ، از بیرونِ شبه قاره را به خود جلب کرد۔ وقتی سلطان بهرام شاه در ۵۱۲ ق / ۱۱۱۸م به هندوستان لشکر کشید ، سخنگوی فارسی و عارف ایرانی الاصل سید حسن غزنوی همراه وی بود و بعداً زینت و درِ تابدار دربار وی شد[٤]۔

پس از رحلت سلطان محمود غزنوی (٤۲۱ق/۱۰۳۰م) بعضی از سلاطین سلسلهٔ غزنوی کوشیدند که نواحی جدیدی بر تصرفات خود بیفزایند۔ به همین علّت از اواسطِ قرن پنجم هجری به بعد، در مراکز حکومتِ هند و پنجاب و ولایتهای نزدیك به آن ، همه جا زبان فارسی رایج گشت[۵]۔ کتب جغرافیای تاریخ این دوره نشان می دهند که در اواخر دوره غزنویان لاهور ، به عنوان مرکز علم و ادب و هنر و عرفان ایرانی معرفی شده بود[٦] و فارسی گویان نامدار مانند عثمان مختاری ،

---

۱ : سلیم مظهر ، دکتر محمد ، بررسی احوال ___ ، ص ۳۹

۲ : نفیسی ، سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران ... ، ج ۱ ، ص ۱٤۵ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، صص ۳٤-۳۹ ؛ عوفی ، لباب الالباب (براون) ، ج ۱ ، صص ۳۵-۳۷ - ۷۱-۷۲

۳: عوفی ، لباب الالباب (براؤن) ، ج ۱ ، ص ۷۱ ؛ رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ ؛ احمد، نذیر ، قندپارسی ، ص ۳۹۲ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۸۷-۱۲۱ ؛ خطیبی ، ابونصر فارسی ، ص ۳۱۹

٤ : حسن غزنوی ، دیوان ، صص ۳۵۷ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات ، ج ۲ ، صص ۵۸٦-۵۸۹ ؛ هدایت ، مجمع الفصحا ، ج ۱ ، ص ۵۲۵ ؛ سمرقندی، دولتشاه ، تذکرة الشعرا ، ص ۱۱۱٦ ؛ آذر بیگدلی ، آتشکده ، ج ۲ ، صص ۵۳۵-۵۳٦

۵ : باسورث ، تاریخ غزنویان ، صص ۳۰-۳۳ - ٦۱-٦۰

٦ : عارف باالله ، ابو موسی ، خدمات دانشمندان شبه قاره به زبان و ادبیات فارسی ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۱۸۷

حسن غزنوی، سنأی غزنوی [۱]، حمیدالدین مسعود بن شالی کوب، ابوالفرج رونی [۲] (۱۱۰٤م/ ٤۹۷ق)، مسعود سعد سلمان [۳] و روز به نکتی معروف به عبدالله نکتی [٤]، در صحنهٔ سخن سرایی، سرآمده معاصران بودند و هر یك جایگاهی شایسته در تاریخ ادبیات فارسی دارد. بدین ترتیب رونق و رواج فارسی زبان و ادب، پیوسته افزوده گردید و توجه طبقاتِ مختلف اجتماع بویژه بزرگان علم و دانش و امرا و حکام به زبان فارسی به حدّی است که عدّه فراوان از شاعران و ادیبان ایرانی از مناطق مختلف و اقصٰی ایران راهی آن دیار گشته، صاحب جاه و مال گردیدند [۵].

غوریان که جانشینان غزنویان در نواحی افغانستانِ کنونی و شمال غربی هند به شمار می آیند، تاخت و تازهای غزنویان در داخل هند را پی گرفتند [٦] و مشعل زبان و فرهنگ فارسی که احلاف محمود غزنوی در لاهور روشن کرده بودند در سال ۵۸۲ ق/۱۱۸٦م بدستِ غوریان افتاد که آنرا تا دهلی بردند [۷]. دوتن از غلامان غوریان، یعنی قطب الدین ایبك (٦۰۷ ق/۱۲۱۰م) و شمس الدین التمش (٦۳۳ ق/۱۲۳۵م) دهلی را گشودند و سلطان نشینِ دهلی را پی افکندند [۸]. سلطان شهاب الدین غوری در ۵۹۱ق/۱۱۹٤م ملتان و اُچ را منضم ساخت و غلام برجسته وی قطب الدین ایبك در گشایش نواحی سند توفیق یافت [۹]. تعداد زیادی از علما و دانشمندان، از دستگاه غزنی، همراه شهاب الدین غوری به هند آمد و همانجا سکنیٰ گزید. درین دوره زبان فارسی تا ملتان و بنگال گسترش یافت [۱۰]. حکومت غوریان [۱۱] که بر ویرانه دولت غزنویان بنا شده بود، چه در فتوحات و چه نشرِ زبان فارسی، دنباله روش غزنویان را پیش گرفت. غوریان در هند مصدر خدماتِ مهمی شدند.

۱: صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، صص ٤۷۰-٤۷۱

۲: همو،همان،همانجا؛ عابدی، امیر حسن، هندوستان مین فارسی ادب، ص ٤؛ مسعود سعد سلمان، دیوان به تصحیح رشید یاسمی، مقدمه انتقادی میرزا محمد قزوینی؛

Iqbal Hussian, Early Persian Poets, P 68 ; Brown, E.G,A History of Persian Literature, vol 2, P 324

4- Iqbal Hussian, Early Persian Poets, P 6-10

۵: گلچین معانی، احمد، کاروان هند، ص ۲۷ (مقدمه)

٦: برزگر، داستانسرایی و داستان نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج ٤، ص ۱۱۱۹

۷: آفتاب اصغر،، تاریخ نویسی فارسی ____، ص ۵

۸: برزگر، داستانسرایی و داستان نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۱۱۱۹

۹: امیری، کیومرث، زبان و ادب فارسی در هند، ص ۸

۱۰: آریا، غلامعلی ورود اسلام به شبه قاره، نامه فرهنگ، شماره ۱۲، صص ۱۵-۱٦، امیری، کیومرث، زبان و ادب فارسی در هند، صص ۷-۸

۱۱: همو، همان، ص ۱۲۸؛ همو، همان، ص ۷

پس از فتح اجمیر، سلطان محمود غزنوی، آنجا در امر آموزش و مدرسه سازی توجهی بلیغ نشان داد و برای آموزش و پرورش غلامان وی زمینه خوبی فراهم آورد [۱] ـ همین امر باعثِ گسترش و نفوذ فارسی در آن نواحی گردید ـ

در این دوره مهاجرت روحانیان و دانشمندان ایرانی به هند جریان داشت ـ آنها درین ناحیه در زمینه تبلیغ و گسترش اسلام در هند از زمانِ غوریان آغاز گردید و همزمان بآن مدارس و مساجد بسیار بنا یافت [۲] ـ چون زبان تدریس و تبلیغ فارسی بود لذا درین دوره این زبان در شبه قاره رشد و گسترش چشمگیری یافت ـ

غلام با استعدادِ محمد غوری، در مدّتی کوتاه تقریباً تمام نواحی شمالی مانند اجمیر و دهلی و گجرات در غرب هند را تحت تسلّط خود آورد و در اثر تسلّط بر دهلی و نواحی آن گسترش و نفوذ فارسی از لاهور به دهلی نیز ادامه یافت [۳] ـ بختیار خلجی یکی از فرماندهانِ محمد غوری در ۵۹٤ ق / ۱۱۹۸م بنگال را نیز گرفت [٤] ـ در سال ٦۰۲ ق / ۱۲۰٦م شهاب الدین محمد غوری در نواحی راولپندی بقتل رسید [۵] ـ در پی اضمحلال غوریان از ٦۰۲ ق -۹۳۲ ق/۱۲۰٦-۱۵۲٦م پنج خانواده مختلف پشت سرهم بر تخت سلطنت لاهور و دهلی تکیه زدند که دورهٔ ایشان، روی هم رفته (٦۰۲ - ۹۳۲ق/۱۲۰٦-۱۵۲٦م) به دورهٔ سلاطین دهلی معروف است ـ خاندان های حاکم درین دوره تبار ترك یا افغانی داشتند ولی زبان رسمی و دیوانی ایشان فارسی بود، بنابرین زبان فارسی که از دورهٔ غزنویان نفوذ و رشد و گسترش فراوانی در هند به ویژه در نواحی سند و پنجاب یافته بود ـ از دوره قطب الدین ایبك (٦۰۲ - ٦۰۷ ق/۱۲۰٦-۱۲۱۱م)، موسس و بنیانگذار خاندانِ مملوك (٦۰۲-٦۸۹ ق/۱۲۰٦-۱۲۹۰م) فارسی به زبانِ رسمی و دیوانی پادشاهان مسلمان دهلی تبدیل شد [٦] ـ

---

۱ : امیری، کیومرث، زبان و ادب فارسی در هند، ص ۵۸ ؛ حفیظ الله، محمد، سلاطین هند کی علم پروری، ص ٤۳

۲ : همو، همان، ص ۸

۳ : احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ص ۳۷

٤ : سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار ـــــ، ص ۲۹ ؛ احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۱، صص ٦۰۸ ؛ سهسرامی، محمد کلیم، بررسی مختصر زبان و ادبیات فارسی در بنگال، مجله "دانش"، شماره ۸، ص ۳٦

۵ :محدث دهلوی ،عبد الحق، تاریخ حقی، ص ۵ الف ؛ منهاج سراج، طبقاتِ ناصری، ص ۱۳۸

٦ : برزگر، داستانسرایی و داستان نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۱۱۱۹ ؛ موسوی، سید مرتضی، سهم نویسندگان، مجّله "دانش"، شماره ۷۸-۷۹، ص ۱۷۳ ؛ شبلی ،صدیق، تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ص ۱۱۱ ؛ اکرام، ارمغانِ پاك،ص ۳۳

و سلطنت مستقل اسلامی در شبه قاره به وجود آمد. قطب الدین ایبک از طرف غیاث الدین محمود غزنوی ، لقب سلطان گرفت. سلاطین مملوك ، در محیط ادب پرورِ دربارهای غوریان، پرورش یافته بودند و ادب و دانش دوستی را از آنان به ارث گرفته بودند لذا آنها برای ترویج گسترش زبان و ادبیات فارسی همّت گماشتند. درین دوره ، این زبان در شبه قاره رُشد چشمگیری یافت[1] و نخستین بار مرکز زبان و ادبیات فارسی از ایران به هندوستان منتقل گردید[2].

با روی کار آمدن سلاطین مملوك ، افراد محلی به خدماتِ دولتی گمارده شدند و در نتیجه فارسی خوانی ، فارسی نویسی و تحریر نامه های دولتی و رسمی و تنظیم اسناد و دفاتر به آنان واگزار شد. فارسی زبان رسمی و دیوانی سایر قلمرو دهلی شد. افزون برآن ، مناطق دیگری ملتان ، اُچ ، تلنبه ، اجودهن ، هانسی ، سنام و سیالکوت به عنوان کانونهای زبان و ادب فارسی شناخته شدند[3].

بنیانگذار سلسلهٔ غلامان ، قطب الدین ایبك مردی فوق العاده ای بود. او به فارسی و عربی مهارت

و سلطنت مستقل اسلامی در شبه قاره به وجود آمد۔ قطب الدین ایبك از طرف غیاث الدین محمود غزنوی ، لقب سلطان گرفت۔ سلاطین مملوك ، در محیط ادب پرورِ دربارهای غوریان، پرورش یافته بودند و ادب و دانش دوستی را از آنان به ارث گرفته بودند لذا آنها برای ترویج گسترش زبان و ادبیات فارسی همّت گماشتند۔ درین دوره ، این زبان در شبه قاره رُشد چشمگیری یافت[۱] و نخستین بار مرکز زبان و ادبیات فارسی از ایران به هندوستان منتقل گردید[۲]۔

با روی کار آمدن سلاطین مملوك ، افراد محلی به خدماتِ دولتی گمارده شدند و در نتیجه فارسی خوانی ، فارسی نویسی و تحریر نامه های دولتی و رسمی و تنظیم اسناد و دفاتر به آنان واگزار شد۔ فارسی زبان رسمی و دیوانی سایر قلمرو دهلی شد۔ افزون برآن ، مناطق دیگری ملتان ، اُچ ، تلنبه ، اجودهن ، هانسی ، سنام و سیالکوت به عنوان کانونهای زبان و ادب فارسی شناخته شدند[۳]۔

بنیانگذار سلسلهٔ غلامان ، قطب الدین ایبك مردی فوق العاده ای بود۔ او به فارسی و عربی مهارت کامل داشت [٤]۔ او بنأبر فراخدستی و فیاضی در اعطای صلات و جوائز پُر ارزش و سخاوت بی همتایش به شاعران و دانشمندان لقب " لك بخش "(یعنی بخشنده صد هزار) را برایش ارمغان آورد [٥]۔ مورخ بنام حسن نظامی نخستین تاریخ فارسی در شبه قاره به نام " تاج المآثر " به دستور وی نوشت [٦]۔ مورخ شهیر دیگری آن دوره ، فخر مدّبر رساله ای به نام " بحرالانساب " ترتیب داده به خدمتش تقدیم کرد۔ دانشمندان برجسته از قبیل مولانا بهاالدین اوشی ، جمال الدین محمد بن نصر ، قاضی الدین علی بن عمر محمودی ، حسن نظامی نیشاپوری و فخر مدّبر تحتِ حمایت و پشتیبانی او به درجاتِ شهرت رسیدند[۷]۔ چون قطب الدین ایبك جانشین لایقی نداشت ، حکومت بین چهارتن از

---

۱ : قادری عبدالشکور ، پیوندهای مشترك زبانی ایران و شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۸۸

۲ : سلیم مظهر ، محمد ، "پارسی سرایان مهاجران در دورهٔ سلاطین مملوك " ، نامه پارسی ، شماره ، سال چهارم ، ص ۱۰٤ ؛ آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی ، ص ٦

۳ : اکرام ، ارمغان پاك ، ص ۳۳ ؛ آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی ــــ ، ص ٦

٤ : حفیظ الله محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ٤٤

٥ : منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج ۱ ، ص ٤١٥ ؛ فخر مدبّر ، تاریخ فخرالدین مبارکشاه ، ص ٥ ؛ بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ٥٥ ؛ بهامدخانی محمد ، تاریخ محمدی ، ص ۳۳۳ ؛ محدّث دهلوی ، عبدالحق ، تاریخ حقّی ، ص ٦ الف ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ٤٢ ؛ نورالحق محدّث دهلوی ، زبدة‌التواریخ ، ص ۱ الف ؛ سبحان رائے ، خلاصة التواریخ ، ص ۱۸۹

٦ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۰

۷ : عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ۹-۲۹

غلامان غوری تقسیم شد۔ دهلی به شمس الدین التمش ، سند به ناصر الدین قباچه ، ممالك لكهنو و بخشی از بنگال به ملوك خلج و لاهور و اطراف پنجاب به تاج الدین یلدوز رسید[۱] ۔

شمس الدین التمش (۶۰۷ - ۶۲۲ ق /۱۲۱۱-۱۲۲۵م) به زبان فارسی عشق می ورزید و رونق دربار وی خاطرات دربارهای محمود و سنجر را تازه می کرد[۲] ۔ تامدت بیست و شش سال طوری وظیفهٔ مملکتداری را انجام داد که تذکره نویسان او را " معمار سلطنت دهلی " نام دادند[۳] ۔ مبارکشاه معروف به فخر مدبر کتاب وی " آداب الحرب والشجاعة " به نام التمش منسوب کرد[۴] ۔در دوره ادب پرور وی ، مهاجرت گسترده و دستجمعی ایرانیان به هند،به دلیل حملهٔ ویرانگیر چنگیر(۶۱۶ق /۱۲۱۹م) به بلاد ایران ، ترکستان و افغانستان آغاز گردید[۵] ۔اگر این پایگاه و مأمن برای زبان فارسی و فارسی دانان در لاهور به وجود نیامده بود ، سخنوران ، نویسندگان و فرهنگیان ایرانی ملجا و ماوایی نداشتند۔

هزاران تن از مردم از طبقات شاعران و نویسندگان و هنرمندان و فرهیختگان و صنعتگران و سایر طبقات از ایران به شبه قاره هجرت کردند[۶] و در دربارالتمش گرد آمدند[۷] ۔تمام این مهاجران با استقبال تمام توسط شمس الدین التمش در دهلی و معاصر وی قباچه در اُچ مواجه شدند[۸] ۔اگر التمش راجع به ورودِ والایی مقام گوش می کرد ، تا فرسنگ ها پیاده برای استقبال وی می شتافت۔ چون شیخ جلال الدین تبریزی از بغداد به دهلی تشریف آوردند ، التمش برای استقبال وی ، مسافت زیادی طی کرد و چون شیخ را دید ، از اسپ فرود آمده ، جانب ایشان دوید[۹] ۔فرشته می نویسد " درگاه پادشاهان سلسلهٔ سلاطین دهلی (سلسله سلاطین غلامان) ملاذِ اکابر سادات و شاهزادگان و علما و نویسندگانی بود که از خراسان گریخته در هند مجتمع شده بودند[۱۰] " تجّمع این دانشمندان و

---

۱ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۵۸

۲ : برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۷۲

۳ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۵۹

٤ : حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۳۲

۵ : منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج ۱ ، ص ۱٦٦

٦ : تفهیمی ، عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قاره ، ساجد الله ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۲۱۲

۷ : عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ۱۱٤ ـ ۱۱۵

۸ : محدّث دهلوی،نورالحق ، زبدة التواریخ ، ص ۱۱ الف

۹ : جمالی ، مولانا ، سیرالعارفین ، ص ۱٦۵

۱۰ : فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۱۲۸

فاضلان در درگاه التمش سبب گردید که زبان و ادبیات فارسی ، روز به روز در دهلی و اطراف آن رونق گیرد. دربار التمش مرکز علم و ادب و هنر بود و تا هیجده سال از بزرگترین مراکز زبان و ادب فارسی ماند. به خاطرِ همین علم دوستی و ادب پروری التمش برجسته ترین دانشمندان و نویسندگان آن روزگار با دستگاه وی منسلك بودند. بین آنها نورالدین محمد عوفی نیز بود که اولین تذکرهٔ شاعران شبه قاره را به نام "لباب الالباب" نوشت[۱].

همزمان با دورهٔ شمس الدین التمش ، حاکمان دور ترین نقاطِ شبه قاره نیز در توسعه و گسترش زبان فارسی نقشِ خود بازی می کردند. در منطقه دور افتاده مانند اُچ ، ناصرالدین قباچه ، اولین حکمفرمایی مستقل سند (۶۰۷- ۶۲۵ق/ ۱۲۱۱-۱۲۲۷م) به ترویج و گسترش زبان فارسی علاقه خاصی نشان داد. نویسنده تاریخ معروفی " طبقاتِ ناصری " هم رونقی دربارِ ناصرالدین قباچه بود. بعلاوه مترجم چچنامه علی بن حامد ابن ابی بکر کوفی در زمان وی از کوفه وارد این سرزمین شد. و در "اُچ" تحت سرپرستی و پشتیبانی قباچه بهره مند شد. سپس او به " بکر "آمده ، چچنامه یا فتحنامه را به قالب فارسی درآورد. علاوه بر قباچه وزیران و امیرانش به شعر و ادب فارسی علاقه فراوان داشتند و در سرپرستی از ادیبان و شاعران بر یکدیگر سبقت می گرفتند[۲] . وزیرش عین الملك همیشه از علما و فضلا و شاعران معاصر خود تشویق می کرد و آنان را به انعام و اکرام می نواخت. در دوره حکمفرمایی قباچه ، شاعران و دانشمندان موردِ احترام خاصی قرار می گرفتند . به ویژه سدیدالدین عوفی و قاضی منهاج الدین سراج جوزجانی و امیر خسرو دهلوی و سید حسن سنجری و تاج الدین ریزه تحت حمایت و پشتیبانی او ماندند[۳]. به قول نویسندهٔ سیرالاولیا ، در دورهٔ ناصرالدین قباچه ، ملتان در جهان مانند " قبة الاسلام " بود[۴].

در سال ۶۸۷ق/۱۲۸۸م قباچه در رودِ سند غرق شده ، راهی ابدیت شد و در ولایتی سند حکومتی نماند که سرپرستی شاعران و نویسندگان را عهده بگیرد و آنان را تشویق نماید. به همین علّت علما و

---

۱ : احمد ، ظهورالدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۹۸-۲۹۷ ؛ سبط حسن سید ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۱۴

۲ : سلیم مظهر ، محمد ، فارسی سرایان مهاجر ___ ، نامه پارسی ، سال چهارم ، شماره ۵۲ ، ص ۱۰۴-۱۰۵

۳ : زبیدی ، شمیم ، احوال و آثار شیخ زکریا مولتانی ، ص ۸۰

۴ : حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۳۲

ادباء ازین منطقه هجرت کرده به دربارهای هند رفتند۔ درین اوضاعِ سخت ، صوفیا با تلاشهای فراوانِ خود نگذاشتند که ارتباط زبانِ فارسی ازین سرزمین گسیخته شود۔

درین دوره ، مدارس زیادی برای تدریس زبان فارسی تاسیس گردید و کتابخانه های بزرگی برای استفاده از ادبیات و علوم ، در شهرهای بزرگ بناً شد و مردم فارسی زبان برای رواج دادنِ فارسی درین منطقه سعی بلیغ کردند و در قرن پنجم و ششم هجری زبان فارسی در اهالی هند کاملاً رواج یافت و کتابهای زیادی درین زبان نوشته شد[۱] ۔ اقامت فخر الدین عراقی ، شاعر معروفِ ایرانی در مولتان ، درین دوره سببِ رونق هرچه بیشتر عرفان اسلامی و رواج ادب فارسی گردید[۲] ۔

پس از التمش ، دختر با استعدادِ وی سلطانه رضیه (۶۳۴-۶۳۸ق/۱۲۳۶-۱۲۴۰م) ، نخستین فرمانروای زن ،به قدرت رسیده و مولتان به عنوان مرکز زبان فارسی شهرت یافت۔صاحب " نزهة الخواطر " می نویسد که وی اهل علم و هنر را حرمت می نهاد و به دیدار آنها می شتافت۔ او شیخ سعدی را به ملتان دعوت کرده بود۔ در مجلس وی خواندن شاهنامه فردوسی و دیوان خاقانی و انوری و خمسه نظامی و اشعار امیر خسرو ، همیشه جاری بود۔ در عهد معزالدین کیقباد در دهلی زبان فارسی بسیار گسترش یافت۔ شاعر دستگاه وی ، امیر خسرو دهلوی از اعتبار شاعری ، به مقام والای رسیده بود که شهرت جهانی یافت[۳] ۔ در نتیجه تاخت و تاز بی رحمانه هولاکو خان (۶۵۱ق/۱۳۳۲م) و جانشینان وی به مناطق فارسی زبان ، مردمان متاثر مجبور شدند که به شبه قاره یا ممالك همجوار پناه بیاورند۔ " فرشته " می نویسد که پانزده پادشاه زاده از ترکستان ، ماورالنهر ، خراسان ، عراق ، آذربایجان ، فارس ، روم و شام از آسیب سپاه چنگیز، از مرکز دولتِ خود پراکنده شده، در عهد غیاث الدین بلبن (۶۶۴ـ ۶۸۵ ق/ ۱۲۶۵-۱۲۸۲م) به دهلی می رسیدند[۴] ۔بلبن مهاجران را با آغوش باز می پذیرفت و از آنها استقبال شایانی به عمل می آورد [۵] ، بلکه او پانزده محله مخصوص هر گروه آباد کرد و هر یك از آنان را در محله علیحده سکنی داد[۶] ۔در همین ایام خواجه شمس الدین

---

۱ : آریا ، غلامعلی ، ورودِ اسلام به شبه قاره ، ص ۱۳۱

۲ : زیدی ، شمیم محمود ، احوال و آثار زکریا ملتانی ، ص ۷

۳ :عارف باالله، ابوموسی ، خدمات دانشمندان شبه قاره به زبان و ادبیات فارسی ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۱۸۸

۴ : فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۷۵

۵ : باقر محمد ـ وحید مرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاك و هند ، ج ۳ ، ص ۴۳۰ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۹

۶ : فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۷۵-۷۶ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۵۸ ؛ تفهیمی ساجدالله ، عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۲۱۰

خوارزمی دهلی تشریف آورد۔ او از خواجه خیلی تکریم نمود و او را به خطاب " شمس الملك " سرافراز کرد[۱] و پس از آن او را به منصب وزیر خود مشرف گردانید[۲] ۔ مورخ بنام " برنی " عصر بلبن را " خیرالاعصار " نامیده است[۳]۔ این سرپرستی و قدردانی سلاطین از مهاجران با استعداد ایرانی و ارتباط آنها با مردمان محلی برای رشد و گسترش زبان فارسی زمینه پهناور فراهم آورد و بازار ادب و فرهنگ فارسی که با از بین رفتن غزنویان و غوریان در آن نواحی به سردی گرائیده بود ، بار دیگر پر حرارت و گرم شد[۴]۔

پس از انقراض مملوکیان ، شاهان خلجی روی کار آمدند۔ شیوه مرضیه ادب دوستی و فرهنگ پروری که سلاطین مملوك برقرار ساخته بودند از سوی خلجی ها نیز ادامه یافت۔ درین دوره زبان فارسی پا به پای فرهنگِ ایرانی تا اقصی ترین نقاط شبه قاره رواج و توسعه یافت۔ مؤسس این سلسله جلال الدین فیروز شاه خلجی (۱۲۹۰-۱۲۹۶م / ۶۸۰-۶۹۵ق) ، هنر شناس و هنر پرور بود و طبع موزون داشت۔ وی سخنگوی بارز و برجسته زبان فارسی [۵] و مرّبی و پشتیبان شاعران و ادیبان بود۔ دستگاه وی محلِ تجمع عالمان و شاعران و دانشمندان ایرانی بود که از نواحی دور دست به هند مهاجرت کرده از صلات گرانبهای این خانواده بهره می بردند[۶] و مورد تشویق و احترام قرار می گرفتند۔

علاءُ الدین خلجی (۶۹۵-۷۱۵ ق/ ۱۲۹۵-۱۳۱۵م) برادر زاده داماد سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی ، گجرات و دکن را دوباره تحت تصّرف خود آورد و اثر ونفوذِ فارسی تا سواحلِ غرب هند و در جنوب به دور ترین نقاط رسید و وندهیاچل نخستین بار تحت تسلّط فرمانروایان مسلمان آمد[۷] ۔ در دوره درخشانِ علاءُ الدین خلجی ، همه جا زبانِ رسمی محکمهٔ شرع و وعظ و ارشاد و تذکیر فارسی بود[۸] ۔ دربار وی مرکز دانشمندان و طوایف اهل فضل و کمال شده بود[۹] ۔خاستگاه اغلب آنها

---

۱ : جمالی ، مولانا ، سیرالعارفین ، ص ۶۰

۲ : نظام الدین اولیا ، فوائد الفواد ، ص ۶۸ (ملفوظات)

۳ : برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۱۱۱

٤ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۹

٥ : برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۱۹۷

٦ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۹

۷ : اکرام ، میراث فرهنگی پاکستان ، ص ۱۳٤

۸ : مشایخ فریدنی ، محمد حسین ، پیوستگی های اردو با فارسی دری ص ۲۵ ؛ قادری ، عبدالشکور ، پیوندهای مشترك زبانی ایران و شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۸۹

۹ : نورالحق ، محدث دهلوی ، زبدة التواریخ ، ص ۳ب

شبه قاره بود که خود دلیل بزرگی بر پیشرفت و رواجِ زبان فارسی در آن سرزمین است۔
جانشینان علاؑالدین خلجی نتوانستند این سلطنت پهناور را دوام بدهند۔ در بنگال و دکن ، گجرات و مالوه ، جونپور و سند ، ریاستهای خود مختار به وجود آمد ولی در این مناطق فارسی این قدر نیرومند شده بود که از حیث زبان رسمی و درباری برقرار ماند[1] ۔

شاهانِ تغلقیه وارثان سلاطین خلجی شدند۔ غازی ملك با لقب سلطان غیاث الدین تغلق (۷۲۰-۷۲۵ ق/ ۱۳۲۰-۱۳۲۵م) برتخت دهلی نشست و خاندان شاهی تغلقیان را بنیاد نهاد ۔ پس از او ، محمد بن تغلق (۷۲۵-۷۵۲ ق/ ۱۳۲۵-۱۳۵۱م) به قدرت رسید۔ محمد بن تغلق شیفته علم بود و در داد و دهش مردانه شهرت ویژه ای داشت۔ او شیخ ابوبکر بن خلال را همراه تعدادی از عالمان به سمرقند گسیل کرد تا شیخ برهان الدین ساغر جی را به رفتن هند آماده سازند۔ او چهل هزار روپیه زاد راهش فرستاد[2] ۔ محمد بن تغلق سخنگوی برجسته فارسی بود و از قدردانان بزرگ عالمان و ادیبان و شاعران بود به گفته فرشته " شعر فارسی نیکو گفتی و شعر قدما را خوب فهمیدی "[3]

در دوره محمد بن تغلق مردم خراسان تا آن حد به هند مهاجرت کردند که همه خارجیان به اسم خراسانی موسوم شدند[4] ۔ زبان فارسی بین توده های مردم بی حد و حصر رواج پیدا کرد۔ ابن بطوطه، جهانگرد شهیری ، در سال ۷۳۳ق / ۱۳٤۳م در شهرِ دهلی زن شوی مرده هندویی را دید که از سوختن به همراه همسرِ مرده خود تن می زد و به فارسی می گفت :

" ما را می ترسانی از آتش ، من می دانم او آتش است ، رها کن مرا "[5]

این رخدادی ، شاهد بزرگی برروراج فارسی درمیان عامه مردم و نشانگر نفوذِ عمیق زبان فارسی درین دوره است۔
سلطان محمد بن تغلق و سلطان فیروز شاه تغلق ، هر دو از طبع فاضلانه و ذوق ادبی خوبی بهره مند بودند۔ تعداد زیادی از دانشمندان از قبیل ضیاؑالدین برنی و شمس سراج عفیف ،ضیا نخشبی،

---

۱ : اکرام ، شیخ محمد ، میراث فرهنگی پاکستان ، ص ۱۳۵

۲ : ابن بطوطه،رحلة ،اردو ترجمه از عجائب الاسفار ازمولوی محمد حسین ، ص ۱۱٤

۳ : سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ــــــ ، ص ۲۲٦ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۱۳۳

٤ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۳

۵ : ابن بطوطه ، سفر نامه ، ج ۲ ، ص ۳۸

خواجه گیسو دراز ، جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان و مسعود بك جهانگشت ، تحت حمایت و پشتیبانی ایشان به درجه شهرت رسیدند. فیروز شاه تغلق که خود نیز ذوق نویسندگی داشته و یك اثر تاریخی تحت عنوان " فتوحات فیروز شاهی " از وی به یادگار گذاشته است. او در زمینه سرپرستی و حمایت از شعرا و فضلاً در ترویج هنر و ادبیات در شبه قاره ، سیصد هزار دینار صرف می کرد [۱]. بدر چاچ و عصامی نویسنده " فتوح السلاطین " از شاعران نامدار این دوره بودند [۲]. ترجمه کتابهای سانسکریت به فارسی در همین دوره آغاز گردید [۳].

در زمان محمود تغلق (۷۹۸-۸۱۵ق/۱۳۹۵-۱۴۰۷م) امیر تیمور آهنگ دهلی کرد. او از رود سند گذشت (۸۰۱ق/۱۳۹۸م) و به سوی دهلی تاخت. نزدیك دهلی صد هزار اسیر هندی را که در گرفته بود، سربُرید. چند روز بعد در دهلی قتل عام کرد و شهر را کاملاً غارت کرد و مردم از دهلی گریخته ، به ایالت های دور دست پناه بردند. به سبب این حملهٔ خونریزی خاندان تغلقی دستخوش ضعف و اضمحلال گردید و اغلب مناطق از قبضه تصرف آنها بیرون رفت. سپس برای مدتی کوتاه ، خاندان سادات (۸۱۷-۸۵۵ق/۱۴۱۴-۱۴۵۱م) ، در دهلی حکمفرما شد [۴]. این حکومت ضعیف ترین حکومتهای سلسلهٔ سلاطین دهلی بود [۵]. مورخ نامدار یحیی بن احمد سرهندی ، تاریخ فارسی به نام تاریخ مبارکشاهی ، در همین دوره قلمداد کرد.

بهلول لودی (۸۵۵-۸۹۹ق / ۱۴۵۱-۱۴۸۹م) با بر انداختن عالم شاه (۸۴۷-۸۵۵ق / ۱۴۴۳-۱۴۵۱م) ، آخرین فرمانروایی دودمان سادات به حکومت رسید و سلسله لودیان را بنیاد گذاشت. افزون بر بهلول لودی ، جانشیان وی اسکندر لودی (۸۹۴-۹۲۲ق/ ۱۴۸۹-۱۵۱۷م) و ابراهیم لودی (۹۲۳-۹۳۲ق / ۱۵۱۷-۱۵۲۶م) دوستداران فارسی بودند ، به ویژه سکندر لودی، او با علما و صلحاً و اکابر و اشراف میلی عظیم داشت. لذا از اکناف عالم از عرب و عجم بعضی به سابقه استدعا و طلب و بعضی بدون آن در دوره حکومت او تشریف آورده ، توطن این دیار

---

۱ : تفهیمی ، ساجد الله ، عوامل مهاجرت ایرانیان ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۲۱۲

۲ :همو بهمان،همانجا ؛ همو ، تاریخچه زبان و ادبیات فارسی ___ ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۱۲-۱۳

۳ : شبلی ، صدیق،تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو ، ص ۱۱

۴ : سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ، ص ۳۳

۵ : حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۸۱

اختیار کردند[1] ـ زمانی که هندوان به مطالعه زبان فارسی پرداختند این زبان به مرور به هندی آمیخته شد که این امر مطابق باور عامه در زمان حکومت سکندر لودی حدود ۸۹۰-۹۱٦ق/۱٤۸۵ تا ۱۵۱۰م صورت گرفته ـ با توجه به امتیازهای سیاسی و اجتماعی که آموختن زبان فارسی می توانست به همراه داشته باشد، هندوان این روند را با جان و دل پیش گرفتند و مطابق گفته فرشته ، هندیها علاقه بسیاری به زبان فارسی ، زبان پادشاهان لودیان خود نشان می دادند[2] ـ وی در ۸۹۰ق/ ۱٤۸۵م فرمان داد تا زبان فارسی به جای هندی زبان دیوانی ، اداری و آموزشی گردد[3] ـ متن این فرمان نخستین متن سیاست آموزشی زبان فارسی در شبه قاره است ـ پیش از این از غزنویان تا سکندر لودی ، آموزش و تدریس فارسی با سیاست و نظام مشخصی وجود نداشته و تنها دراین دوره سیاست و نظام آموزشی فارسی هدفدار از سو ی دولت ارائه شد[4] ـ از نظر تاثیر و نفوذ، این فرمان نقطهٔ عطفی در تاریخ زبان فارسی محسوب می شود ـ

دربار سکندر لودی ، محل تجمع شاعران و عالمان و صوفیان فارسی زبان بود ـ در دوره وی تعداد پرشمار کتابها به زبان فارسی تصنیف و تالیف شد که مهمترین آنها فرهنگ سکندری و طب سکندری است[5] ـ او به فارسی شعر می سرود "وگلرخی" تخلص می کرد ـ

در دوره محمد بن تغلق شاه (۷۲۵-۷۵۲ق/ ۱۳۲۵-۱۳۵۱م) علاءالدین حسن کانگو بهمینی (۷٤۸-۷۵۹ق/ ۱۳٤۷-۱۳۵۹م) در دکن علیه تغلقان سرکشی کرد ـ محمد بن تغلق نتوانست آتش این فتنه را فرونشاند و بهمنیان در سال ۷٤۸-۹۳۲ق/ ۱۳٤۷-۱۵۲٦م) مناطق دکن و اطراف آن را از تغلقیان گرفتند و اینطور سلسلهٔ شاهان بهمنیه به وجود آمد[6] ـ علاءالدین حسن کانگو، موسس این دودمان خود را ایرانی و از نژاد بهمن اسفند یار کیانی، معرفی می کرد[7] ـ شاهان این سلسله

---

۱ : محدث دهلوی ، عبدالحق ، اخبار الاخیار ، ص ۲۲۷

۲ : فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳٤٤ ؛ سید عبدالله ، ادبیات فارسی میں هندوؤں کا حصه ، ص ۸ ؛ دباتاراس ، روابط فرهنگی هند و ایران ، "روابط فرهنگی" (مجموعه مقالات) ، ص ۹۵

۳ : سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ___ ص ۳۳؛ احمد، عزیز ، تاریخ تفکر اسلامی ، ص ۷۸ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۵ ؛ قادری ، عبدالشکور ، پیوندهای مشترك زبانی ایران و شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۹۱

٤ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۵

۵ : همو ،همان، ص ۱٦ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، صص ۸٤-۸۳

٦ : همو ،همان، ص ۱۸ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال آثار ___ ، ص ۳۳ ؛ احمد، عزیز ، تاریخ تفکر اسلامی ، ص ۷۸ ؛ قادری ، عبدالشکور پیوندهای مشترك زبانی ایران و شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۸۹

۷ : فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۵۳۳

مـانـند اغلب سلاطین مسلمان هند ، دوستداران زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی بودند ـ زبان فارسی در دربـار و مـنـاطـق حـکـمـفـرمایی آنها چندان رواج یافته بود که نه تنها در دربار بدان محاوره و مکاتبه مـی شـد ـ سـلـطـان عـلاءُ الـدیـن جـانشین و فـرزند احمد شاه ، بسی فصیح و بلیغ بود و فارسی نیکو می دانست ـ دربار وی محل تجمع دانشمندان و عالمان بود[۱] ـ

سـلـطـان محمود بهمنی (۷۸۰-۷۹۹ق / ۱۳۷۸-۱۳۹۷م) بـه فـارسـی و عـربی دلبستگی عمیقی داشت[۲] ـ او در سـاختن شعر فارسی چیره دست بود[۳] و از تربیت شدگان میر فیض / فضل الله اینجوی که دانشمند دینی و ادیب و دولتمرد ایرانی تبارِ شبه قاره بود[٤] ـ

در واقـع نـقـش فعالی که شاهان بهمنی در گسترش فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی در دکن داشته اند ، تـا انـدازه ای ، گـذشتـه از عوامل دیگر ، تحت تاثیر معلمان برجسته ایرانی آنها به ویژه فضل الله اینجو بوده است[٥] ـ وی شعرای ایران را به دکن دعوت می کرد و به شاه معرفی می کرد و از سلطان ثروتمند و دستِ فـراخ صله های گران می گرفت و نیز به اشاره او سلطان محمود شاه بهمنی ، حافظ شیرازی را به دکن دعوت کرد[٦] ـ

فیـروز شاه بهمنی (۸۰۰-۸۲۵ق / ۱۳۹۷-۱٤۲۲م) سـخـنـگوی فارسی بود و عروجی و فیروزی تـخـلـص می کرد[۷] ـ او بـرای عـالـمـان و شـاعـران و دانشـمـنـدان ارزش زیادی قایل بود ـ وقتی عارف سـرشـنـاس و شـاعـر تـوانـا ، سیـد مـحـمـد حسینی چشتی ملقب به بنده گیسو دراز (۷۲۱-۸۲۵ق / ۱۳۲۱-۱٤۲۲م) پـس از حـمـلـه تیمور در سال ۸۱٦ق / ۱٤۱۳م دهـلـی را تـرك کرده ، به پایتخت بهـمنی تشریف آورد ، فیروز شاه بهمنی به احترام وی به گلبرگه آمد و تمام برزگان و شهزادگان را به خوشآمد گویی وی فرستاد و از سید گیسو دراز دعوت نمود که در گلبرگه سکونت گزینند[۸] ـ

---

۱ : لین پول ، طبقـات سـلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال آشتیانی ، صص ۲۸٦-۲۸۸ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ، ص ۳٤ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۹ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۱٤۹

۲ : مشایخ فریدنی ، آذر میدخت ، خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۲۰

۳: فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۵۷٦

٤ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۹

٥ : برزگر ، فضل الله اینجوی شیرازی ، دانش نامهٔ ، ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه ، ج ٤ ، ص ۱۹۸٦ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۹

٦ : مشایخ فریدنی ، آذر میدخت ، خدمات بهمنیان ــــ ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۷۸ـ۵۷۷

۷ : اعظمی ، شعیب ، فارسی ادب بعهدِ سلاطین تغلق ، ص ۲۱ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۱٦۲

۸ : طباطبائی ، سید علی ، برهان مآثر ، ص ٤٤-٤۳ ؛ اعظمی ، شعیب ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۳۲

سلطان احمد شاه اول بهمنی (۸۲۵-۸۳۹ق/ ۱٤۲۲-۱٤۳۵م)،از پادشاهان توانا ترین این سلسله، مرید شاه نعمت الله ولی کرمانی (د ۸۳٤ق-۱٤۳۱م) بود[1]-شاه نعمت الله ، وی را به لقب شهاب الدین مشرف کرد[2]- سلطان احمد شاه بهمنی یك دختر خود را به زنی نوه شاه نعمت الله ولی داد و دختر دیگر را به مخدوم زاده شاه محب الله داد[3]-در نتیجه این روابط خانواده سلطنتی بهمنی هند و عرفانی نعمت اللهی ، نه تنها عقائد عارفانه شاه نعمت الله ولی در دکن رواج پیدا کرد بلکه زمینه مساعدی برای رواج و توسعه روز افزون زبان شیرین فارسی در اقصی نقاط بوجود آمد[4]- شیخ آذری طوسی (د ۸٦٦ ق /۱٤۸۱م) ملك الشعرایی احمد شاه بهمنی و خواجه محمود گاوان گیلانی[5] ، (۸۵۸-۸۸٦ق/۱٤۰۵-۱٤۸۱م) وزیر با تدبیر محمد شاه ثانی از شاعران مبتکر و دانشمندان مدّبر و سیاستمداران با تدبیر این دوره هستند- خواجه جهان محمود گاوان گیلانی ، تلاشهای پیگیر و مساعی خستگی ناپذیر را جهت تقویت و استحکام حکومتِ احمد شاه بهمنی به خرج داد و پیروز مندانه از آب درآمد و بی گمان در ترویج و توسعه زبان و ادبیات فارسی در دکن تاثیر بسزایی داشته است-

وجود خواجه جهان در دکن سبب شد که کاروانهای اهل دانش از ایران به آن خطه روی آورند و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را گسترش دهند-آبروی ناحیه دکن از حیثِ مرکز بزرگ زبان و ادبِ فارسی ، به کوشش وی درخشان و استوار است[6]-

در پایان سدّه پانزدهم میلادی شاهنشاهی " بهمنیان " سقوط کرد و پنج سلطنتِ مستقل در دکن تجزیه شد- سلطان قلی که بزرگترین و صمیمی ترین امیر خانواده بهمنیان بشمار می رفت ، در سال ۹۱٦ق/ ۱۵۰۸م فرمانروایی خود را اعلام کرد[7] و خانواده سلطنتی قطب شاهی را بنیاد گذاشت- وی علم دوست و بزرگمردی روشن بین بود و دستگاه وی برای روحانیان و شاعران و ارباب فضل و

---

۱ : فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱، ص ۳۲۹ - ۳۲۸ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ، ص ۳٤ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۱۲ فرزام حمید ، روابط معنوی شاه نعمت الله ولی با سلاطین ایران و هند ، ص ۲۳

۲ : فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۲۹

۳ : سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ، ص ۳٤

٤ : فرزام حمید ، روابط معنوی شاه نعمت الله ولی با سلاطین ایران و هند ، ص ۵

۵ : تفهیمی ، ساجد الله ، نگاهی کوتاه بر تاریخچه زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۱۳

٦ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۰۵ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۱٤۹

۷ : حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۱۵۹

کمال مجمعی شده بود. بسیاری از سرآمده های دانشمندان و سخنگویان به گولکنده آمدند و این روند تا زمانِ " ابوالحسن تانا شاه " ، آخرین سلطان خانواده قطب شاهی ادامه پیدا کرد. پادشاهان علم دوست و ادب پرور قطب شاهی ، نه تنها از عالمان و ادیبان پشتیبانی کردند بلکه آنها را به گماشتن بر مناصب جلیل سرافراز کردند[1] و اینطور در زمینه پیشرفت و گسترش زبان و ادبیات فارسی خدمات شایانی انجام دادند.

پس از قلی قطب شاه ، مؤسس این خانواده ، جمشید قلی خان (۹۵۰ - ۹۵۷ق /۱۵۴۳-۱۵۵۰م) به قدرت رسید. او خیلی علاقمند به شعر و سخن بود. محمد قلی قطب شاه ، برجسته ترین سلاطین این سلسله و سرپرست بزرگی دانشمندان و عالمان و سخنگویان بود. خود وی سخنگوی فارسی و تخلصش " قطب شاه " بود. در دربار وی ، عده کثیری از خوشنویسان ایران و عراق بود.

محمد قطب شاه (۱۰۲۰-۱۰۳۵ق/ ۱۶۱۱-۱۶۲۵م) طبع موزون و فهم رسا داشت. او شاعر طرازِ اول زبان فارسی و دکنی بوده است و به این هر دو زبان دیوانهای بلیغی به ارث گذاشته است. جانشین وی عبدالله قطب شاه (۱۰۳۵-۱۰۸۳ق) عالم متبحری و شاعر پایه یك فارسی و دکنی می باشد و به همین مناسبت به اسم شاعر " ذواللسان " شهرت یافته است. او به زبان فارسی و دکنی دیوانهای پرارزش ، ارمغان گذاشته است. تخلصش عبدالله بود. او در زمینه تشویق و سرپرستی سخنگویان و دانشمندان پرکار شهرت خاصی دارد[2].

همزمان با تغلقیان سید عبدالرحمن شرف ، معروف به بلبل شاه سهروردی ، نخستین مبلغ اسلام و مروّج زبان فارسی در کشمیر در ۷۲۷ ق- ۱۳۲۰م با گروهی از یارانش از ترکستان به کشمیر آمد و آنجا به نام تبلیغ اسلام پرداخت[3]. ده هزار تن اهالی کشمیر و راجه ی هندوی آنها به نام سلطان رنچن بودایی ، بدست بلبل شاه سهروردی اسلام قبول کرد.او اوّلین پادشاه مسلمانی بود که با اسم صدرالدین در سال ۷۲۵ق -۱۳۲۰م تا سه سال حکومت کرد[4]. براثر مسلمان شدن پادشاه و

۱: زیب حیدر، پشتیبانی پادشاهان قطب شاهی از دانشمندان ، سخنوران و سرایندگانِ فارسی،فصلنامه "دانش" ، شماره ٤٦ ،ص ۱۳۰

۲ : حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۱۵۱-۱٦۱

۳ : ممتاز غفور، پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۹٦ ؛ احمد، شمس الدین ، ادبیات فارسی در کشمیر، ص ٥-۷ ؛ سلیم مظهر ، محمد، بررسی احوال و آثار، ص ۳٥ ، امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۱۳-۱٤ ؛ ریاض ، محمد ، " منابع اولیه تحقیقی درباره حضرت میر سید علی همدانی" ، مجّله "دانش ،شماره ، ص ۱۱۲ ، زیدی ، شمیم محمود ، " زبان فارسی و صوفیان شبه قاره " ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۲۰۹ ؛ ممتاز غفور ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، صص ۳۹٦-۳۹۸

٤ : احمد شمس الدین ، ادبیات فارسی در کشمیر ، ص ٥-۷ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ــــ ، ص ۳٥ ؛ سهسرامی ، کلیم، " کشمیر بعنوان ایران صغیر " ، "دانش " ، شماره ۳۳ ، ص ۱۲

تلاشهای پیگیر و صمیمانه بلبل شاه و آمیزش یارانش با مردم توده ، این ناحیه پهناور نه فقط از نور اسلام منور شد بلکه رنگ عمیق فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بر زبان به تمدن کشمیر غلبه یافت۔

پس از پنجاه سال وفات بلبل شاه ، یك عارف ربانی و حق پرست سید علی همدانی که در کشمیر معروف به " امیر کبیر" و شاه همدان و حواری کشمیر و علی ثانی [۱] است همراه هفت صد نفر از سادات و عرفاً و فضلاً از ایران سه بار وارد کشمیر شد۔ ورودِ مسعود امیر کبیر نه فقط از نظر تبلیغ و اشاعه دین اسلام دارای ارزش است بلکه بین ایران و کشمیر روابط ادبی و فرهنگی و علمی و لسانی نیز برقرار گردید[۲] ۔ می توان گفت که کشمیر اولین منطقه ای در شبه قاره محسوب می شود که تبلیغ و توسعه اسلام بوسیله زبان فارسی در اینجا بعمل آمد۔

این عارفان و صوفیان ، اوضاع اجتماعی و فرهنگی سرزمین هند را تحت تاثیر فراوان قرار دادند و با تلاشهای خود و با کمك نخبگان بومی نه تنها کشمیر و بلتستان را با اسلام آشنا ساختند بلکه رنگ ایرانی و زبان فارسی را بر تمام ابعاد زندگی آنها ، مانند زبان و ادب و خوراك و پوشاك و مراسم غلبه دادند و این زبان آنجا چنان نفوذ کرد که زبان دربار شد و پادشاهان به آن صحبت می کردند[۳] و حتی هندووان آنرا فرا گرفتند [٤] ۔ یکی از علمای نامدار دربارِ سلطان زین العابدین به نام " پندت بود ه لحت" شاهنامه فردوسی حفظ کرده بود و گاهی اشعارِ شاهنامه را پیش سلطان می سرأیید تا سلطان لذت ببرد۔ سلطان زین العابدین شهمیری سخنگوی فارسی بود و در دربار وی مجالس شعر خوانی برگذار می شد [٥] ۔ در دوران شهمیری " فتاوای شهابی " از ملك الشعرا احمد کشمیری و تاریخ کشمیر از قاضی ابراهیم به زبان فارسی تألیف شد۔ این خانواده سلطنتی ایرانی نژاد (شهمیری) [٦] (۷٤۳ق-۹٦۲ق / ۱۳٤۲- ۱۵۵۵م) ، نزدیك به ۲۱۹ سال برمنطقه کشمیر حکمرانی کرد۔

---

۱ : احمد ، ظهورالدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج ۱ ، ص ۲۰۱ ؛ مژدهی ، سیّد علی همدانی ، دانشامه ادب فارسی در آسیای میانه ، ج ۱ ، صص ۵۳۰-۵۲۳ ؛ سرور ، غلام ، خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، صص ۲۹۳ - ۲۹۸ ؛ نقوی ، سید حسین عارف ، امیر کبیر سید علی همدانی، مجله دانش ، شماره ۲۹-۳۰ ، ص ۲۱۳ ؛ انواری ، سید محمود، " ذخیره الملوك " ، مقدمه ، ص ۳٤

۲ : سهسرامی ، کلیم ، کشمیر بعنوان ایران صغیر ، مجله دانش ، شماره ۳۳ ، ص ۱۱

۳ : احمد ،شمس الدین ، ادبیات فارسی در کشمیر ، ص ۷۰۸-۷۰۹

٤ : عبدالله ، سید ، فارسی زبان و ادب ص ۳۱۷

٥ : شاه ، سید مهدی ، ورودِ زبان و ادب فارسی و عوامل گسترش آن در بلتستان ، مجله سروش ، شماره سپتامبر ـ دسامبر ۲۰۰٦م ، زمانی ، آصفه ، فارسی سرایان هندو در کشمیر ،مجله سروش ، شماره ۵۰ ، ص ۱۷۷

٦ : برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به " محب الحسن " کشمیر سلاطین کے عهد میں ، صص ٦-١٦٦ ؛ احمد ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب ، ج ۱ ، صص ۲۹۳-۲۹٤-۲۹٦-٤۰۰

اگر این دوره را دوره زرین زبان و ادبیات فارسی در کشمیر یا کشمیر را ایران صغیر بگوئیم، اصلاً اغراق و مبالغه نیست۔ سنّتهای درخشانِ شاعر یا ادیب نوازی درین دوره بنیاد گذاشته شد و پایتخت شهمیریان، سری نگر به صورت مرکز بزرگ زبان و ادب فارسی درآمد [۱] ۔ فرزندان شاهمیر، از ارادتمندان معاصر شاه همدان بود اند [۲] ۔برای استوار کردن روابط فرهنگی و سیاسی بین ایران و کشمیر سفیران هر دو دولت در دربار سلاطین ماموریت داشتند۔ پسر امیر تیمور، شاهرخ میرزا (۸۰۷ - ۸۵۰ ق/ ۱۴۰۴ - ۱۴۰۴۷م) برای پایداری روابط با سلطان زین العابدین شهمیری (۷۳۰ - ۷٦٤ق / ۱۳۲۵-۱۳٥٤م) گروهی از علمأ و فضلأ و دانشمندان را با کتابهای پر ارزش فارسی و عربی به دربار وی فرستاده بود [۳] ۔سلاطین شهمیری با زبان و ادبیات فارسی علاقه فراوان داشتند و به سرپرستی ایشان زبان فارسی در سراسر مملکت زبان رسمی قرار گرفت۔

سلطان زین العابدین شهمیری بنیان یك دارالترجمه نهاد و دستور داد که کتابهای تاریخی و علمی از سانسکریت به فارسی ترجمه شود و چندین کتابهای سانسکریت به فارسی برگردانده شد [٤] ۔ ملا احمد کشمیری به فرمانِ وی کتاب مقدس هندووان " مهابهارت " را به فارسی ترجمه کرد و همین ملا احمد تاریخ منظوم کشمیر " راج ترنگینی" تالیف " پندت کلهن " را به نام " بحرالامصار " به زبان فارسی منتقل کرد [٥] ۔

پس از فرمانروایان شهمیری، سلسله سلاطین چك (۹٦۲-۹۷۲ق / ۱٥٦۱-۱٥۷۱م) در کشمیر روی کارآمد ۔ در این دوره نیز زبان فارسی روند پیشرفت و گسترش را ادامه داد۔ یوسف شاه چك و حسین شاه چك به فارسی شعر می سرودند و شیفته علم و عالمان بودند و تشویق و سرپرستی عالمان شاعران را وظیفه خود می دانستند۔ گروهی از شعرأ و فضلأ مثل بابا طالب اصفهانی ملا مهری، ملا نامی اول، ملا نامی دوم و میر علی از ایران وارد کشمیر شدند۔ درین دوره محمد یعقوب صرفی به

۱: احمد، شمس الدین، ادبیات فارسی در کشمیر، ص ۲۰٦ ؛ احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۱، صص ۳۹٦-۳۹۷

۲: مزدهی، سید علی همدانی، دانشنامه ادب فارسی در آسیای میانه، به سرپرستی حسن انوشه، ج ۱، ص ۱٥۳۱ ؛ سهرامی، کلیم، " کشمیر بعنوان ایران صغیر "، مجله " دانش "، شماره ۲۳، ص ۱٤

۳ :احمد، شمس الدین، ادبیات فارسی در کشمیر، صص ۱۳-۷۱۱ ؛ سهرامی، کلیم، "کشمیر بعنوان ایران صغیر "مجله " دانش "شماره ۳۳،ص ۱٤

٤ : حفیظ الله، محمد، سلاطین هند کی علم پروری، ص ۱٤۱-۱٤۰ ؛ سهرامی، کلیم، " کشمیر بعنوان ایران صغیر "، مجله "دانش"، شماره ۳۳، ص ۱٤

٥ : عبدالله، سید، فارسی زبان و ادب، ص ۳۱۷ ؛ سهرامی، کلیم، کشمیر بعنوان ایران صغیر، مجلّه دانش، شماره ۳۳، ص ۱٤-۱٥

تقلید نظامی گنجوی خمسه ای نوشته که به نام مسلك الاخبار و وامق و عذرا و مغازی البنی و لیلی و مجنون و مقامات مرشد معروف است۔

در هنگامیکه کشمیر به دست جلال الدین محمد اکبر شاه ، یکی از سلاطین بزرگ هند فتح شده ، عده زیادی از شاعران ایرانی و هندی همراه سلاطین مغول تیموریه به مسافرت کشمیر می رفتند۔ بعضی از آنها در کشمیر اقامت گزیدند۔ از میان ایشان طالب اصفهانی ، قدسی مشهدی ، محمد قلی سلیم تهرانی ، ابو طالب کلیم وغیره را می توان نام برد و کشمیر باوجود ایشان مثل ایران صغیرِ شده بود [١] ۔

در رشد گسترش زبان فارسی در شبه قاره ، منطقه سند سهم ویژه ای دارد۔ سیر تحولِ این زبان ، در این منطقه و تاثیر و تاثر آن با دیگر آثار فارسی ، در سایر مناطق فارسی زبان و به خصوص ایران معاصر می باشد [٢] ۔ اولین آثار معظم به زبان فارسی که سرزمین سند به سلك نگارش و برگردان قرار گرفت ترجمه منهاج الدین و الملك که در برخی از منابع معتبر منهاج المسالك و کتاب فتوح السند و الهند ضبط شده ، به طور چچ نامه و فتح نامه سند هم خوانده می شود ، توسط علی بن حامد کوفی (م ٦١٥ق/١٢١٨م) ، آثار فارسی شیخ عثمان بن ابراهیم مروندی معروف به لعل شهباز قلندر (م ٦٧٣ق/١٢٧٤) و نخستین تذکره لباب الالباب و جوامع الحکایات محمد عوفی می باشد۔ پس از سومره ها در سامان سند ، سمه ها برسند حکمفرما شد۔ درین دوره بازار ادبیات رونق یافت۔ یکی از برجسته ترین فرمانروایان سمه به نام جام نظام الدین که یك عالم متبحر نیز بوده۔بنای شهر "تتّه" را نهاد و از شعرا ادبای نامدار ایران آن دوره را آنجا دعوت کرد۔ او نیز سخنگوی فارسی بود [٣] ۔

پس از انقراض سمّه ها در سرزمین سند ، خاندانهای سلطنتی ارغون (٩٢٦-٩٦٤ق / ١٥١٩-١٥٥٧م) و ترخان (٩٦٢-١٠٠١ق/ ١٥٥٥-١٥٩٣م) روی کار آمدند [٤] که به زبان و ادب فارسی علاقه فراوان داشتند۔ صاحب نظران این دوره را از حیثِ رواجِ شعر و ادب فارسی ، دورهٔ پربار قلمداد کرده اند۔

---

١ :احمد ، شمس الدین، ادبیات فارسی در کشمیر، صص٧١٦-٧١٩؛ سهسرامی ، کلیم ، کشمیر بعنوان ایران صغیر،مجله دانش،شماره ٣٣،ص ١٥-١٦

٢ : توسلی ، محمد مهدی ، تاریخ نویسی فارسی در دورهٔ کلهورا ، فصلنامه " دانش " ، شماره ٨٦ ، ص ٣٣

٣ : خٹك ، شفقت جهان ، " مروری بر احوالِ شعرای نامی سند در دوره کلهورا " ، فصلنامه " دانش" ، شماره ٨٦ ، ص ٥٠

٤ : همو،همان، ص ٥٠ ؛ سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار ـــــ ، ص ٣٧ ؛ احمد ، ظهورالدین پاکستان میں فارسی ادب، ج ١ ، ص ١٩٨ ؛ امیری ، کیومرث ،زبان و ادب فارسی در هند ، ص ٢٢

جام شاه بیگ ارغون (حك ٩٢٦ – ٩٢٨ق / ١٥١٩ – ١٥٢١م) ادب پرور و دانش دوست بود. او تفسیر قرآن نوشت [١]. فرزندش شاه حسین که " سپاهی " تخلص می کرد ، نه تنها مربی شاعران و ادیبان بود ، خودش نیز به فارسی شعر می نوشت. وی برای آموزش و پرورش زبان فارسی مدرسه ها دایر کرد. از خانواده ترخان ، میرزا جانی بیگ (حك ٩٨٢ – ١٠٠١ ق / ١٥٧٤ – ١٥٩٢م) متخلص به حلیمی و فرزندش ، غازی بیگ متخلص به " وقاری " شعر می سرودند [٢] و آنان سنّن دانش پروری و ادب دوستی " ارغون ها" را زنده نگهداشتند. به سبب تشویق و سرپرستی آنان از ادیبان و دانشمندان، عده کثیری از شاعران و عالمان ایران به سند مهاجرت کردند و شاعرانی مانند میر نعمت الله وصلی ، ملا اسد قصه خوان ، فغفور گیلانی ، ملا مرشد بروجردی ، طالب آملی و شیدا اصفهانی زینتِ دربارشان شدند و صلات پرارزش یافتند رونق و رشدِ فارسی درین دوره به حدّی رسیده بود که مردم با فارسی احساسات خود را بروز می دادند. آثار تاریخی این دوره مانند تاریخ طاهری ، تاریخ سند و بیگلارنامه به زبان فارسی قلمداد کرده شد. پس ازین فرمانروایی دودمانِ کلهوره آغاز شد اگرچه این دوره در حدود ٧٠ سال احتساب می شود که در تاریخ شعر و ادب سرزمین سند مدت کوتاهی است اما اگر آثار گوناگون ادبی و شعری این دوره را ارزشیابی کنیم ، کارآیی و عملکرد شاعران و نویسندگان اعجاب آور به نظر می آید. در این عصر دهها سخنورِ فارسی سرا به اغلب اصناف سخن از جمله به قصیده سرایی پرداخته اند. صاحبِ نظران درین برهه زمان ، زبان و ادبیات سندی نیز مانندِ زبانهای شبه قاره به شدت تحتِ تاثیر زبان و ادبِ فارسی قرار گرفت. انبوهِ واژه های فارسی ، در زبان امروزِ سندی ، تاثیرِ عروضِ فارسی در شعر سندی ، تاثیر دستور زبان فارسی در زمان سندی به شمار می رود [٣].

شمارهٔ فراوانِ شاعران و نویسندگان فارسی گوی این دوره نشانگر سطح ترقی و کمالِ ادبیات فارسی در آن اوان می باشد [٤]. برجسته ترین شاعران این دوره محمد محسن تتوی و علی شیر قانع و سید جان الله شاه تخلص به میر می باشند. محسن تتوی (ت ١١٢١ق/١٧٠٩ – ١١٦٣ق/١٧٤٩م)

---

١ : امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ٢٢ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار ــــ ، ص ٣٧

٢ : احمد ، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج ١ ، صص ١٨٥ـ٣٨٩ ، ج ٢ ، صص ٤٦٩ – ٤٩٢ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ٢٣ ؛ برای آگاهی بیشتر درباره ادبیات فارسی در سند رجوع شود به " سدا رنگانی هرومل : پارسی گویان هند و سند ، تهران

٣ : احمد ، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج١ ، صص ١٨٥ به بعد ؛ امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ٢٣ ؛ سدا رنگانی ، هرومل ، پارسی گویان هند و سند ، صص ٦٩ – ١٦٦

٤ : امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ٢٣

در عرصه سخن سرایی فارسی طی قرنِ دوازدهم هجری قمری در سرزمین سند پُر بار ترین فارسی گوی بوده که در اغلب اصناف سخن تسلّط کامل داشت[١]ـ

تاریخ نویسی و تذکره نویسی فارسی در سند، در سدّه دوازدهم هجری رشد چشمگیری کرد و در دوره کلهورا آثار تاریخی متعددی در شبه قاره و ایران نگاشته شد۔ آثارِ منثور شاملِ تاریخ عباسیه، تحفة الکرام، لُبّ تاریخ کلهورا، تبصرة الناظرین، ماثر الامرأ، تاریخ جهانگشای نادری، عالم آرای نادری، حدیث نادر شاهی می باشند، در آثار تاریخی منظوم نیز می توان تاریخ عباسیه، مختار نامه، نامه نعز، شاهنامه و نادر نامه را نام برد[٢]ـ

در دوره اکبر شاه، این منطقه به قلمرو تیموریان پیوست و دربارِ دهلی برای " سند " امیران تعیین می کرد۔ زبان فارسی به پیروی از سنّت های مرکز سلطنت بسیار پیشرفت کرد۔ " سیوستان " و " تتّه " کانونهای بزرگ فارسی شدند[٣]ـ

وقتی که بنگال بدستِ اختیارالدین محمد بن بختیار خلجی در سال ٥٩٨ ق– ١٢٠٤م فتح شد، گروه دانشوران، عالمان و صوفیان همرکابِ وی به آن سرزمین وارد شدند و در شهرها، قصبات و روستاها رحلِ اقامت افگندند۔ آن بزرگان با فارسی آشنایی کامل داشتند و کتابهای گوناگون تالیف نمودند۔ آنزمان زبان فارسی ریشهٔ عمیق در سرزمین بنگال گرفت[٤] و در زمان فرمانروایان ترکانِ خلجی (٥٩٨ق–١٢٠٤م) زبانِ رسمی بنگال فارسی بود[٥]۔ محمد بن بختیار خلجی شهر " رنگپور " را بنیاد گذاشت و در این شهر اولین مدرسه را بناء کرد۔ و گمان می رود که تدریس زبان فارسی، در آن زمان، از همین مدرسه شروع شده باشد و بعداً این زبان به تمام معنی موردِ استقبال اهل فضل و هنر قرار گرفت[٦]ـ درمیان لشکریان و همراهیان بختیار خلجی بیشتر فارسی زبان بودند و بوسیلهٔ ایشان در دوره سلاطین خلجی در اطراف و اکناف بنگال انتشار یافت۔ بعضی از آن لشکریان وی

١: شگفته، صغری بانو، جایگاه محسن تتوی در عرصه سخنسرایی فارسی قرن دوازدهم هجری در سند، فصلنامه دانش، شماره ٨٦، ص ٤٣

٢: توسلی مهدی، حسین زاده، سید هدی، تاریخ نویسی فارسی در دورهٔ کلهورا، فصلنامه دانش، شماره ٨٦، ص ٣٣

٣: سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار___، ص ٣٨

٤: ام سلمی، تاثیر زبان فارسی بر زبان و ادبیات بنگاله، پیوستگیهای فرهنگی، ج ٢، ص ٢٢٧؛ احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج ١، ص ١٦٠٨ سهسرامی، محمد کلیم " بررسی مختصر پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در بنگال، "دانش"، شماره ٨، ص ١٣٦؛ کلثوم ابوالبشر، پیوندهای موجود درمیان دو زبان، فارسی و بنگالی، پیوستگیهای فرهنگی، ج ٢، ص ١٥٩

٥: سهسرامی، محمد کلیم، بررسی مختصر پیشرفت زبان___، مجله " دانش"، شماره ٨، ص ٣٦

٦: حفیظ الله، محمد، سلاطین هند کی علم پروری، ص ١٢٤

مجرد بودند و آنهایی هم که متاهل بودند، همسرانشان را همراه نداشتند ـ بعضی از آنان و تعداد

مجرد بودند و آنهایی هم که متاهل بودند ، همسرانشان را همراه نداشتند. بعضی از آنان و تعداد زیادی از مسلمانان دیگر ، در بنگال ازدواج کردند و همانجا ماندگار شدند. به گفته دانشمند نامداری " نریندانات لا " استیلای مسلمانان برهند نه تنها در زمینه اجتماعی و سیاسی بلکه در حوزه های علمی نیز تاثیر گذاشت[۱]. در اوایل قرنِ هفتم هجری قمری نخستین کتاب فارسی در بنگال به رشتهٔ تحریر درآمد و آن ترجمه کتاب سانسکریت به نام " امرت کند " توسط قاضی رکن الدین سمرقندی در روزگار علی مردان خلجی (۶۰۷-۶۱۰ ق/۱۲۱۰-۱۲۱۳م) به منصهٔ شهود آمد[۲]. واقعیت این است که زبان فارسی به وسیله صوفیان و عارفان مسلمان مانند شیخ با یزید بسطامی ، شیخ بابا آدم شهید ، شاهی سلطان ماهی سوار ، مخدوم شاه دوله شهید ، عالم متجری شیخ شرف الدین مانکپوری ، شیخ حسن دهکر پوش ، شیخ حسام الدین ، شیخ نعمت الله بدخشانی ، شیخ احمد تقی ، میر سید اشرف جهانگیر سمنانی و سید جلال الدین تبریزی به بنگال رسید[۳]. آنها مهاجرت کرده به سرزمین بنگال آمدند و همینجا متوّطن شدند. آنها به تبلیغ و اشاعه دین اسلام به زبان فارسی می پرداختند و حلقه بگوشان اسلام ، تحت تاثیرِ مرشدِ روحانی خویش ، به دل و جان زبان فارسی را فرا می گرفتند. نفوذِ این صوفیان و عارفان در بنگال بیش از مناطق دیگر بوده است. به گفته دکتر کلیم سهسرامی " خانقاهای متصوفین بنگال بدون هیچ شك و تردیدی مرکز علوم دینی و فرهنگی فارسی بوده است که در آنجا نه فقط در حدود بنگال بلکه در سراسر شبه قاره هند و پاکستان صوفیا و علماً کسبِ فیض نمودند "[۴].

در دوره سلطان شمس الدین الیاس شاه (۶۴۰ ق- ۱۳۴۲م) حاکم بنگال ، فارسی زبان دربار بود. هندو و مسلمان هر دواین زبان را فرا می گرفتند. جی-آنند در اثر وی " چنتامنگل " تصویری از آداب و رسوم هندوان را به این کلمات مطرح می کند :

" برهمن ریش می گذارد ، فارسی می خواند ، جوراب به پا می کند. در دستی چوب می گیرد و در

---

۱ : نریندرا ، نات لا ، پروموشن آف لرنك ان اندیا دیورنگ محمدن رول (انگلیسی) ، ص ۱۱۰

۲ : اکرام ، میراث فرهنگی پاکستان ، ص ۱۱۱

۳ : ایوب علی - کے ایم ، " هستری آف تریدیشنل اسلام (انگلیسی) ، صص ۱۰-۱۱

۴ : سهسرامی ، کلیم ، " سهم عرفا در گسترش آداب اجتماعی اسلام در بنگال " ، مجله "دانش" ، شماره ۲۳ ، ص ۱۱

دست دیگری کمان و نیز مثنوی می خواند ـ

در دوره الیاس شاهی ، به روزگار سلطنت رکن الدین مبارکشاه (٨٦٤-٨٧٦ق/ ١٤٥٩-١٤٧٤م) ابراهیم قوام فاروقی ، فرهنگِ معروفِ فارسی به عنوان فرهنگ ابراهیمی تالیف کرد [١] و ملك الشعرا امیر زین الدین هراتی درین کار به او کمك کرد ـ در دوره علاالدین حسین شاه (٨٩٩-٩٤٥ق/ ١٤٩٣-١٥٣٨م) مؤسس سلسلهٔ حسین شاهی ، فارسی زبان دربار بود ـ اگرچه او دوست می داشت که نویسندگان آثارشان به زبانهای محلی از خود به یادگار نهند ، اما به طور عمده به زبان فارسی و عربی علاقه مند بود [٢] ـ در این دوره ، تمامی جریانهای دادگاهها به زبان فارسی انجام می گرفت کتیبه های در مساجد و خانقاهها و بنأهای تاریخی به فارسی می نگاشتند ، چنانکه پیش ازان به زبان عربی تحریر می شدند ، نیز فرمانهای رسمی به زبان فارسی می نوشتند [٣] ـ شاهان این سلسله ، دربارشان را با حضورِ سخنگویان و دانشمندان چیره دست اعتبار می بخشیدند چنانکه سلطان غیاث الدین اعظم شاه بن سلطان سکندر شاه (٧٩٢-٨١٢ ق / ١٣٨٩-١٤٠٩م) که خود ذوق شعری داشت حافظ شیرازی را به بنگاله دعوت کرد [٤] ـ درین دوره زبان و ادبیات فارسی پیشرفت زیادی کرد و در زبان فرهنگ بنگالی تاثیراتی عمیق گذاشت ـ این عصر را می توان عصر طلائی ادبیات فارسی در بنگال می نامید ـ اشعار نور قطب عالم،شاعر سرشناسِ آن زمان،نشانگر این واقعیت است [٥] ـ ولی بنا بر ضعف پیری و مسافت طولانی بنگال و تعلق خاطر با نسیم باد مصلی و آب رکنا باد حافظ نتوانست دعوت سلطان نامبرده را قبول کند ـ

با تاسیس سلطنت بابریان ، در شبه قاره (٩٣٢ق - ١٥٢٦م) یك امپراتوری مسلمان نیرومند ، کلیه روابط هند و ایران واردِ مرحله جدیدی از حیات خود شد ـ شبه قاره به ویژه سرزمین پاکستان

---

١ : احمد، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ٦١١ ؛ اکرام ، شیخ محمد ، میراث فرهنگی پاکستان ، ص ١١٣-١١٠

٢ : اکرام ، میراث فرهنگی پاکستان ، ص ١١٤

٣ : کلثوم ابوالبشر ، "پیوند زبان فارسی و بنگالی " ، مجله دانش ، شماره ٥١ ، ص ١٧٥ ؛ ام سلمی ،تاثیر زبان فارسی برزبان و ادبیات بنگالی ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ٢ ، ص ٢٣٠

٤ : سهسرامی ، کلیم ، قند پارسی و بنگال ، دانش شماره ١٨-١٧ ، ص ١٠٣ ؛ احمد ، ظهورالدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج ١ ، ص ٦١٠ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ١٢٥ ؛ ام سلمی ، تاثیر زبان فارسی برزبان و ادبیات بنگالی ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ٢ ، ص ٢٣٠

٥ : حسن خان ، نواب علی ، صبح گلشن ، ص ٥٥٧

به صورت بزرگترین مجمع دانشمندان ، سخنوران و نویسندگان فارسی زبان درآمد. فارسی زبانِ رسمی و درباری هند گردید [1] و سلاطینی مانند بابر کاملاً غرق در ظرافتها و زیبائیهای فرهنگ ایرانی شدند. بر اثر بذل و بخشش افسانه مانندِ پادشاهان و امیران و وزیران ادب دوست و ادب پرور و در نتیجه بی توجهی سلاطین صفوی در ایران (۹۰۷-۱۱٤۸ق / ۱۵۰۲-۱۷۳٤م) ، تعداد پُر شمار شاعران و نویسندگان و دانشمندان ایرانی به این دیار مهاجرت کردند و تحت حمایت و سرپرستی پادشاهان مغول رشد و کمال یافتند. در نتیجه یك نهضت فرهنگی ادبی به وجود آمد که نه تنها در کالبد ادبیات فارسی جانی تازه دمید بلکه آن را به اوجِ اعتلاً رساند [2].

بابر (حك ۹۳۲-۹۳۷ق/ ۱۵۲٦-۱۵۳۰م) پایه گذار سلسلهٔ باشکوه مغولان در هند ، گذشته از دلیری و سپاهیگری که شایسته بلکه بایسته مردانِ جنگی و سرداران نظامی است ، شخصاً مردی فرهیخته و از پروردگان تیموریان سمرقند و هرات بود و در عرضه ادبیات نامی آشنا بوده است [3].
تاریخ گواه می دهد که این حکمفرما علاوه بر زبانِ بومی خود بر شعر و شاعری به زبانِ فارسی نیز تسلّط کامل و تبّحری زیادی داشته است. به گفته ابوالفضل " بابر " مثنوی ای آموزشی به زبان فارسی سروده و آن را " مثنوی مبین " نامیده است. او ادیب و شاعر خیال پردازی فارسی بود. دیوان شعر ترکی و فارسی او مشهور است [4]. او مشوق و سرپرست بزرگی ادیبان و شاعران فارسی زبان بود [5]. ولی در هندوستان دورانِ زندگی او کوتاه بود. او فرصت زیادی بدست نیاورد تا شعر زبان فارسی را گسترش کافی می داد. درمیان ملتزمان بابر شاه تعداد زیادی شاعران و نویسندگان فارسی زبان به چشم می خورند که برخی از آنان عبارتند از فارغی، نادر سمرقندی، آتشی قندهاری، طاهرخاوندی و سام میرزا ، نویسنده تحفه سامی، ابوالفضل از دو شاعر دیگر نیز به نامهای

---

۱ : دیباتاراس ، روابط فرهنگی هند و ایران ، مجموعه مقالات " روابط فرهنگی " ، ص ۱۰۹ ؛ قزلباش ، علی کمیل ، زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، مجله سروش ، شماره سپتامبر - دسامبر ۲۰۰٦ ، ص ٤۱

۲ : سلیم مظهر ، محمد ، احوال و آثار ــــ ، ص ۳۸ ؛ تفهیمی ، ساجدالله ، " نگاهی کوتاه بر ــــ " ، " پوسنگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ٤٦

۳ : نوائی ، عبدالحسین ، پرده ای دلپسند از نقش زبان فارسی ، پیوسنگیهای فرهنگی ج ۱ ، ص ۳٤

٤ : بدایونی ، ملا عبدالقادر ، " منتخب التواریخ " ، ص ۹۳

۵ : گلچین معانی ، کاروان هند ، ج ۱ ، ص دیباجه بیست و هشت

شیخ زین العابدین و ملا شهاب یاد می کند[۱] ـ

بـابـر در فن انشأ مهارت و هـم ذوقِ عالی شعر گویی داشت ـ مصرع وی " بابر به عیش کوش که عالم دوبـاره نیسـت " ، در هـنـد و پـاکستـان زبان زدِ خاص و عام است ـ پسر بابر ، نصیرالدین همایون شاه (حك ۹۳۷-۹۶۳ق/ ۱۵۳۰-۱۵۵٦م)،چه از حیثِ نظامی و چه از حیث فرهنگی بهیچ وجه دست کـمـی از پـدرش نـداشـت ـ او تحصیلات مقدماتی را در محضر دانشمند معروف زمان خود شیخ زین الدین خوافی ، بپایان بُرد و دانشمندی ارجمند و شاعری خوش قریحه بار آمد ـ وی مانندِ پدرش دیوان شـعـری نیـز از خود بجای گذاشته است با این تفاوت که دیوان بابر بزبان ترکی اما دیوان او به فارسی بوده است ـ او برای به دست آوردن حکومت از دست رفته خود شخصاً مدیونِ شاه طهماسپ صفوی (۹۳۰-۹۸٤ق/ ۱۵۳۰-۱۵۵٦م) بـود ـ وی قـطـعـه ای گفته به خدمتِ شاه طهماسپ (شاه ایران) فرستاده و در آخرین شعر آن قطعه از شاه کمك خواسته بود :

التماس ازشاه می دارم که با من آن کند

آنچه با سلمان علی در دشتِ ارزن کرده بود [۲]

او نسبت به زبانِ مادری اش ترکی ، به فارسی علاقهٔ بیشتری داشت[۳] ـ

دربـار هـمـایـون مـجـمـع اصحاب فضل و کمال ایران و ترکستان و افغانستان بود که با سقوطِ هرات بدست شاه اسمعیل صفوی در سال ۹۱۱ هجری به دربارِ تیموریان هند و پاکستان روی آورده بودند و با لطاف بیکرانش سرافرازی یافته و با نواع نوازشها بهره یافتند[٤] ـ " همایون " هم دانشمندی ارجمند بـود و هـم دانـش پرور و دانشوری فرهنگ گستر ـ انهماکی که در مجالس علمی و ادبی از خود نشان می داد شگفت انگیز و حیرت آور بود ـ شعر نیکو می گفت و در صحبت آن مقتدای جهان همه وقت فضلاً و علما و اکابر می بودند ـ و آنانرا د ردوره اش رونق تمام پدید آمده بود[٥] ـ

وی در مراجعت به هند از ایران بسیاری از ادبیان و هنرمندان و دانشمندان را به همراه خود برد یا ایشان

---

۱ : آغائی،م ، تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول ، ج ۱، ص ۸۰-۷۸

2- Sadarangani, H.I, Persian Poets of Sind, PP 9-47

۳ : قزلباش ، علی کمیل ، " زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره " ، مجّله " سروش " ، شماره سپتامبر - دسامبر ۲۰۰٦ ، ص ٤۱

٤ : بیات ، بایزید ، تذکره همایون اکبر ، ص ٦۸

٥ : احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۲ ، ص ۸٤

را دعوت کرد که پس از بازیافتن دولت از دست رفته به خدمت وی برسند و ایشان نیز چنین کردند [۱] ـ دانشمندان و شاعران نامداری از قبیل " خواند میر " (م۱۵۳۵م –۹۶۶ق) ، شیخ امان الله پانی پتی (م ۱۵۵۰م–۹۵۷ق) ، مولانا نادری سمرقندی (م ۱۵۵۸م –۹۶۶ق) و مولانا قاسم خان (م ۱۵۸۰ م – ۹۹۸ق) ، د ردوره شکوفائی همایون به درجه شهرت و کمال نایل آمدند [۲] ـ کامران میرزا ، یکی از برادرهای همایون شاه ، به فارسی شعر می سرود و صاحب دیوان بود [۳] ـ جلال الدین محمد اکبر شاه (حك ۹۶۳–۱۰۱۳ق/۱۵۵۵–۱۶۰۴م) خوش شانس ترین تاجدار بابریان ، هرچند کاملاً تحصیلکرده و با سواد نبود ، ولی علاقه فوق العاده ای به شعر و ادب و هنر و فرهنگ نشان داد ـ قریحه ادبی و ذوق شعری وی ، دربارش را محل تجمع سخنوران و نویسندگان ایرانی و بومی مانند غزالی مشهدی ، ثنایی مشهدی ، نطیری نیشابوری ، عرفی شیرازی ، حیاتی گیلانی ، ابوالفتح گیلانی ، عبدالباقی نهاوندی ، سرحدی اصفهانی ، عبدالرحیم خانخانان ، فیضی دکنی ، ابوالفضل علامی ، عبدالقادر بدایونی ، ابراهیم سرهندی و امثال آنها کرده بود [۴] ـ او نخستین حکمفرمایی بود که منصب ملك الشعرایی را در شبه قاره تاسیس نمود [۵] ـ به روایت ابوالفضل ، چهار صد عالم و شاعر که شصت نفر از آنها ایرانی بود ، با دستگاه اکبر شاه پیوستگی داشتند [۶] و وی خودش نیز شاعر بود [۷] ـ علاقهٔ او به زبان و ادبیات فارسی بجایی رسیده بود که پادشاه و خانمش باهم بزبانِ شعر فارسی صحبت می کردند و چندین از شاهزادگان و فرمانروایان این خانواده کتابهای منثور و منظوم به یادگار گذاشتند ـ این بذل و بخشندگی ادبی و سرمایه گزاری فرهنگی را که بابر و همایون آغاز کردند به وسیله اکبر شاه به اوج اعتلای خود رسید [۸] ـ

درین دوره نه تنها مسلمانان بلکه هندوان نیز به آموزش فارسی همت گماشتند و درین زمینه چنان

---

۱ : امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی درهند ، ص ۳۳

۲ : تفهیمی ، ساجد الله ، " نگاهی کوتاه به ___ " ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۲۷

۳ : احمد ، ظهور الدین ، " پاکستان میں فارسی ___ ، ج ۱ ، ص ٤۳ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی درهند ،ص ۳٤ ؛ قزلباش ، علی کمیل ،زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره ، مجّله سروش ، شماره سپتامبر ـ دسامبر ۲۰۰٦ ، ص ٤۱

٤ : آفتاب اصغر، " سهم تیموریان بزرگ ___ " ، مجله دانش شماره ٤٥ ، ص ٥۸

٥ : تفهیمی ، ساجد الله ، " عوامل مهاجرت ایرانیان ___ ، پیوستگیهای فرهنگی ___ ، ج ۱ ، ص ۲۰۸

٦ : همو،همان، ج ۱ ، ص ۲۱۲

۷: قزلباش ، علی کمیل ، " زبان و ادبیات فارسی در___ " ، مجّله " سروش " ، شماره سپتامبر – دسامبر ۲۰۰٦ ، ص ٤٤

۸ : غروی ، مهدی ، دوستی جاودانه ، روابط فرهنگی ایران و هند و جلوه های پرشکوه آن ، ص ۸ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی درهند ، ص ۳٥

پیشرفت کردند که در انشأ نگاری فارسی شهرت جاویدان یافتند۔ درین دوره علاوه بر کتب طبعزاد آثار زیادی از زبانهای دیگر نیز به فارسی برگردانده شد مثل مها بهارت که مخصوصاً به دستور شاهان مغول از هندی به فارسی ترجمه گردید [١] ۔ در اثر امنیت آرامش در زمان اکبر شاه پیشرفتهای شگرفی نصیب شعر و ادب فارسی شد و فرصتی برای نشوونمای استعداد ها فراهم آمد و نتیجه آن، موفقیت های عصر اکبری زمینه و شرایط لازم را برای دوره های جهانگیر و شاهجهان هموار کرد۔

نورالدین محمد جهانگیر، فرزند ارشد اکبر شاه (حك ١٠١٤ - ١٠٣٧ ق / ١٦٠٥-١٦٢٧م) سنتهای درخشان ادب پروری نیاکانش را پاسداری کرد و کانونِ شعر و ادب را گرم نگهداشت [٢] ۔

او نه تنها دانشمند فاضلی در زبان های فارسی، عربی و ترکی بود بلکه در سرودن شعر ذوقی عالی داشت و اشعاری را مرتجلاً می سرود [٣] ۔ جهانگیر، اثری جاویدان و تاریخی به نام "تزك جهانگیری" از خود بیادگار گذاشته است که یکی از شاهکارهای نثر فارسی شبه قاره هند و پاکستان محسوب می شود۔

تحتِ تاثیر ملکه محبوب ایرانی اش، نور جهان، دربار جهانگیر به طور کامل رنك ایرانی به خود گرفته بود و جشن نوروز با شکوه خاصی برگزار می شد۔ حتی اگر در ایام نوروز، جهانگیر در سفر بود، مراسم نوروز را، در خیمه گاه با رونق و با جلال ویژه ای برگزار می نمود [٤] ۔

تجلیل و تقدیر کم نظیر شاه و ملکه از دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان و سرایندگان ایرانی بدون شك مهمترین انگیزه ای بود که آنان را بسوی شبه قاره می کشید۔ این چنین بود که شعرا و ادبای ایرانی بسیاری مانند "آملی"، لطفی تبریزی، شکیبی اصفهانی، رکنا کاشی، آصف قزوینی، فغوری گیلانی، صوفی مازندرانی، قونی یزدی، ضیأ کاشانی، شاپور تهران، اسد قزوینی، خاکی شیرازی، مرشد بروجردی، انجوی شیرازی و نورالله شوستری به دربار او روی کردند و به غنا و ثروت معنوی آن افزودند [٥] ۔ طالب آملی، توانا ترین و پُربار ترین شاعرِ دوره جهانگیر و ملك الشعرای

---

١ : تفهیمی، "نگاهی کوتاه بر تاریخچه ــــ"، ج ٢، ص ٢٨ ؛ همو، "عوامل مهاجرت ایرانیان، پیوستگیهای فرهنگی ــــ، ج ١، ص ٢١٢

٢ : گلچین معانی، احمد، کاروان هند، ج ١، ص ١٣٣ ؛ امیری، زبان و ادب فارسی در هند، ص ٤٢ ؛ سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال ــــ، ص ٣٩

٣ : تفهیمی، ساجد الله، "نگاهی کوتاه به ــ"، پیوستگیهای فرهنگی، ج ٢، ص ٢٧

٤ : امیری، زبان و ادب فارسی در هند، ص ٣٩

٥ : آفتاب اصغر، "سهم تیموریان بزرگ ــــ"، مجلّه دانش، شماره ٤٥، ص ٥٨

دربار وی بود [1] ـ شاهجهان (حک ۱۰۳۷-۱۰۶۸ق / ۱۶۲۸-۱۶۵۸م) فرزند دلبندِ جهانگیر، در میدان داد و دهش فیاضانه و اعطای صلات و جوائز جوانمردانه به دانشمندان و شاعران و نویسندگان از اسلاف خود گوی سبقت ربود [2] و دورهٔ با شکوه اکبر شاه را نیز تحت الشعاعِ خود گرفت ـ وی افزون بر شعر و ادب به معماری و هنرهای زیبای شرق به ویژه ایران و قراردادن کتیبه های فارسی در بنا های مختلف شبه قاره، دلنمودگی بسیار نشان داد ـ او بنای مجلل و با شکوه تاج محل در آگره، برای زن محبوب ایرانی خود به نام "ممتاز محل" ساخته بود که خود نیز در آن به خاك سپرده شد [3] ـ عشق و علاقه شاهجهان به شعر و ادب و هنرهای زیبا را می توان از ساختمانهای جاودان، عدّه پر شمار سخنوران و هنرمندان و دانشمندان و پزشکان در بارش و رفتار سخاوتمندانه و افسانه مانند او با آنها دریافت [4] ـ

شاهجهان در شعر و دانش، شاگرد قاسم بیك تبریزی و حکیم ودایی گیلانی و شیخ ابوالخیر و وحیدالدین گجراتی بود [5] ـ از فرزندان وی مراد بخش و دارا شکوه نه تنها دانش پژوه بودند بلکه مشوّق و مربّی شاعران بودند [6] ـ داراشکوه افزون برکتابهای دیگر دیوان شعر فارسی از خود یادگار گذاشته است [7] ـ شاعران برجسته این دوره باقیای نائینی، سعیدای گیلانی، ابو طالب حکیم کاشانی و قدسی مشهدی به فرمان شاهجهان به اندازه وزنِ خویش طلا به صله گرفتند [8] ـ درین دوره تاریخ نویسی فارسی رُشد چشمگیری کرد [9] ـ یکی از دختران شاهجهان، جهان آرا بیگم، کتابی در احوال و مقامات خواجه معین الدین چشتی سجزی اجمیری (د ٦٣٣ ق/۱۲۳۵م) نوشته است ـ

---

۱ : شبلی، شعرالعجم، ج ۳، ص ۱۲۰۵؛ عبدالنبی، میخانه، ص ۳۸٤

۲ : تفهیمی، ساجد الله، "عوامل مهاجرت ایرانیان ___"، پیوستگیهای فرهنگی ___، ج ۱، ص ۲۱۳

۳ : سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار ___، ص ۳۹

٤ : آفتاب اصغر، "سهم تیموریان بزرگ ___"، مجله "دانش"، شماره ٤٥، ص ٦٠

٥ : صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٥، ص ٤٦؛ امیری، ص ٤٨؛ سلیم مظهر، محمد، "بررسی احوال و آثار ___"، ص ۳۹

٦ : نقوی، سید حیدر شهریار، "ادبیات فارسی در شبه قاره"، مجّله "هنر و مردم"، شماره ١٦٤، ص ٥۳

۷ : امیری، زبان و ادب فارسی در هند، صص ٤٧ـ٥٠

۸ : عبدالرحمن، سید صباح الرحمن، "بزم مملوکیه"، ص ٢٦٤ به بعد، باقرمحمد، وحید مرزا، "تاریخ ادبیات مسلمانان ___"، ج ٤٠، صص ٤١٣ـ٣٨٠

۹ : امیری، زبان و ادب فارسی درهند، ص ٤٩؛ سلیم مظهر، محمد، "بررسی احوال و آثار ___"، ص ۳۸

اورنگ زیب عالمگیر (حك ۱۰۶۹ – ۱۱۱۸ق/ ۱۶۵۹-۱۷۰۷م) بزرگترین بادشاه تیموری ، که نزدیك با پنجاه سال با قدرت فوق العاده ای حکمرانی کرد و سر تا سر شبه قاره را به قلمرو خود آورد. درین دوره ممتد و طولانی ، برای نخستین بار در سراسر تاریخ هزار ساله این سرزمین پهناور و باستانی از برمه تا بدخشان و از خلیج بنگال تا دریای غرب ، زیر یك پرچم درآمد.
در زمان وی ، سلطنت تیموریان به آخرین نقطه وسعت و عظمت و شوکت رسید. گسترش قلمرو اورنگ زیب ، مستقیم و غیر مستقیم زمینه های را فراهم ساخت که دامنه ادب و فرهنگ مشترك مسلمانان شبه قاره و ایران و افغانستان و ترکستان را که بدست نیاکانش بتدریج اوج گرفته و به آن شکوه و جلال رسیده بود تا اقصی نقاطِ این سرزمین پهناور باستانی بگستراند[1].

اورنگ زیب عالمگیر مردی بود متدّین و حافظ قرآن و کاتب قرآن. او به دانشهای شرقی به ویژه اسلامی دلبستگی خاصی داشت. بزرگترین خدمت وی ، در زمینه فقه اسلامی ، تالیف فتاوای عالمگیری به زبان عربی است که بعد ها مولانا عبدالله رومی آن را از عربی به فارسی برگرداند.
اورنگ زیب عالمگیر به مدح سرایی اصلاً علاقه نداشت او مقام ملك الشعرای در دربار تعطیل کرد [2] ، نبوغِ ادبی خود را بیشتر بصورت نثر بروز داده اما از ذوق شعری نیز بهره مند بود. در مراتب نثر و انشأ دستی تمام داشت و در مهارت نظم هم بهره تام [3]. ولی آن رنگ گلستان سخن که در دوره شاهجهان در اوجِ بهار بود ، به خزان روبرو شد.
دختر اورنگ زیب که زیب النسأ نام و مخفی تخلص داشت ، به شعر و ادب فارسی علاقه فراوانی داشت و به زبان فارسی کلام خود را به اوج رسانده بود. در محافل شعر خوانی شهرتِ عام و بقای دوام به دست آورده بود. خارج از هند حتی در خود ایران شعر او مقبول شده بود. این شعر وی از شهرت ویژه ای برخوردار بود[4]

در سخن مخفی منم چون بوی گل در برگ گل
هر که میل دید دارد در سخن بیند مرا

---

۱ : آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی ، ص ۳۹۰ ؛ همو ، سهم تیموریان بزرگ ___ مجله "دانش" ، شماره ۴۵ ، صص ۶۱-۶۲ ؛ امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۵۰-۵۵ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار___" ، ص ۲۶۲

۲: بلگرامی ، غلامعلی آزاد ، خزانه عامره ، ص ۱۵۲ ؛ عبدالرحمن ، سید صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ۲۹۶

۳ : عبدالرحمن ، سید صباح الدین ، بزم تیموریه ، ص ۲۶۲

٤ : شاه ، سید افسر علی ، " زبان و ادبیات فارسی در کشورهای منطقه ، مجله "سروش " ، شماره ۸۵-۸٤ ، ص ۱۷۲

آنروزها اگرچه سخنگویان از دربار شاهی دور بودند ولی شعر و زبان فارسی هنوز پر رنگ بودند و تعدادی از شعرای برجسته به درجه شهرت و کمال رسیدند که برخی مشهور تر اند از قبیل غنی کشمیری (م ۱٦٦٨م – ۱۰۷۹ق)، ناصر علی سرهندی (م ۱٦۹۷ م – ۱۱۰۸ق)، نعمت خان عالی (م ۱۷۰۹م – ۱۱۲۱ق)، میرزا عبدالقادر بیدل (م ۱۷۲۰ م – ۱۱۳۲ ق) [1]ـ میرزا عبدالقادر بیدل پُر کار ترین و پربار ترین شاعران این دوره می باشد. هرچند درین دوره دربار شاهی از رونقِ خود افتاده بود ولی شاعران و دانشمندان به دربار های امرا پیوستند و برای زبان و ادبیات فارسی خدمات شگرفی انجام دادند.

آفتاب سلطنت تیموریان ، پس از عزلِ آخرین پادشاه تیموری ، " سراج الدین بهادر شاه ظفر " به سال ۱۲۷٤ق/۱۸۵۷م اُفول کرد. اقوام دیگری که زیر سایه تیموریان پرورش یافته بودند، از همان زبان رسمی فارسی استفاده کردند. منشیان فارسی زبان همه امور کشور را انجام می دادند و برای حساب ، سیاقُ وقایع نویسی و تاریخ نیز زبان فارسی برگزیده شد. بدینگونه بازار زبان فارسی رونق گذشته خود را حفظ کرد ، مرهته های هندو تا اندازه یی از شیوه حکومت تیموریان پیروی می کردند و بیشتر بزرگان و شاهان نامهای فارسی را برای نامگذاری بر می گزیدند[2].

برای گردش کارها، یك منشی زبان فارسی لازم که معمولاً از قوم کالیست برگزیده می شد [3].

همچنین در دوره حکومت سیك ها (۱۷٦٤-۱۸٤۹م/ ۸-۱۱۷۷ – ۱۲٦۵ق) کارهای کشوری بیشتر بطور مثال مبادلات و نامه نویسی به زبان فارسی انجام می گرفت. در روز گار آنان بسیاری از تاریخ نگاران ، نویسندگان و سرایندگان فارسی نویس را سراغ داریم. همینطور در دربار فرمانروایان دکن و اود وضعیت رسمی و رواج فارسی اصلاً تغییر نکرده بود. تا سال ۱۸۳۲ م – ۱۲٤۸ق مردم بومی اعم از هندوان و مسلمانان فراگرفتن زبان فارسی را لازم می دانستند [4] ـ لُرد " متکاف " (۱۲۰۰/۱۲٦۳ق/۱۷۸۵– ۱۸٤٦م) در یاد داشتی،مورخ ۱۲ مه ۱۸۳۲م – ۱۲٤۸ق می نویسد:
" زبان فارسی درمیان عامه مردم رواج بیشتری دارد و تقریباً همه گروههای مردم این کشور ، آموختن

۱: تفهیمی ، ساجد الله ، نگاهی کوتاه به__" ، پیوستگیهای فرهنگی___ ، ج ۲۰ ، ص ٤٨

۲ : عبدالله ، سید محمد ، " فارسی در دوره کمپانی شرکت هند شرقی " ، ترجمه : انجم حمید مجله "دانش" ، شماره ۲٦، ص ۱۰۸

3- Sarkar,J.N, Shivajee and his times, P 465

٤: عبدالله ، سید محمد ، "زبان فارسی و شرکت هند شرقی " ، ترجمه : انجم حمید مجله "دانش"، شماره ۵۰ ، ص ۱٦۲

زبان فارسی را لازم می دانند۔این زبان شیرین ، رسا ، سلیس و آسان است۔ بدین جهت در هندوستان نسبت به دیگر زبانها رواج بیشتری دارد"

در روزهای نخستین کارمندان شرکت هند شرقی به هند وارد شدند۔ آنها جز بازرگانی کار مهم دیگری را بر عهده نداشتند و در فرمانروایی واداری کشور فاقد مسٔولیت بودند ازین رو به تحصیل زبانهای این سرزمین زیاد علاقه مند نبودند ولی چون آنها برسر کار آمدند، اهمیت سیاسی زبان فارسی برای آنان روشن شد۔ از آن پس برای آموختن زبان فارسی کوششهای بلیغ و شایسته یی انجام دادند [۱] و پس از آن " وارن هیستنگز " برای رسیدن بدین هدف مدرسه ای در کلکته (۱۱۴۵-۱۲۳۴ق/۱۷۳۲-۱۸۱۸م) برپا کرد۔ در آنجا برای انگلیسیان زبان فارسی تدریس می شد شاگردان هندی نیز می توانستند در آنجا درس بخوانند[۲]۔ لرد ولزلی [۳] (۱۱۷۴-۱۲۵۸ق/۱۷۶۰-۱۸۴۲م) برای بهتر ساختن آموزش این زبان کارمندان کمپانی در سال ۱۸۰۰م-۱۲۱۵ق دانشکده فورت ولیم را بنیاد نهاد [۴]۔در این دانشکده ، استادان شایسته و پُرکار درس می دادند بنا به گفته " کری " در دوره " لرد ولزلی " برای پیشرفت علوم زبان فارسی کوششهای بسزایی انجام گرفت و نیز کتابهای ارزشمندی در علوم شرقی منتشر شد [۵]۔ ولی متاسفانه خدمات این دانشکده به علم و ادب فارسی دیری ادامه نیافت۔ مدیران شرکت تصمیم گرفتند که این دانشکده را تعطیل کنند۔ " لرد و لزلی " به این دستور حکومت اعتراض شدیدی کرد [۶] و برای ادامه کار اصرار داشت۔

کارگزاران شرکت بیش از بیست و پنج سال از زبان فارسی حمایت نکردند ولی میان آنان ، همیشه دوستداران علوم شرقی ، وارن هیستنگز و لرد و لزلی بودند که به زبان و ادب فارسی ارج شایشه ای می نهادند۔ در دوره های ماموریتشان برای آموزش دانشهای شرقی تاکید ویژه داشتند۔در نتیجه این کوششها در سراسر کشور مدرسه ها و دانشکده های بسیار برپا شد۔ در زمینه خدمت به علوم شرقی،

---

۱ : عبدالله ، "زبان فارسی و شرکت هند شرقی " ، ترجمه انجم حمید ، مجّله " دانش " ، شماره ۵۰ ، ص ۱۶۳

۲ : همو،ایست انڈیا کمپنی کیماتحت فارسی زبان کی حالت،مقالات منتخبه مجله دانشکده خاور شناسی،ج۲ ،ص ۵

۳: بریتانیکا ، ج ۲۳ ، ص ۳۹۳ (۱۹۷۱)

۴ : ولزلی دسپیچرز (انگلیسی) ،بحواله عبدالله ،سید محمد،ایست انڈیا کمپنی کی ماتحت فارسی زبان کی حالت،مقالات منتخبه مجله دانشکده خاور شناسی، ج ۲ ،ص ۳۲۵

۵ : عبدالله ، سید ، " زبان فارسی و شرکت هند شرقی " ، مجله " دانش" ، شماره ۵۰ ، ص ۱۶۲

۶ : ولزلی دسپیچرز ، (انگلیسی) ، ج ۲ ، ص ۳۳۸

این انجمن در سال ١١٩٩ق/١٧٨٤م گشایش یافت. اعضای انجمن آسیایی با صمیمیت بسزایی از علوم شرقی ، بویژه زبان فارسی حمایت کردند. در ردیف این دوستداران فارسی بسیاری از مدیران کمپانی، دادرسان و کسانی که مقام های بالایی داشتند ، یافت می شوند. آنها به ذوق و علاقه شخصی به منشیان و مترجمان و کارمندان خود دستور می دادند که معلومات خود را به زبان فارسی به صورت کتاب در آورند[١].

انگلیسی ها در سال ١٢٧٤ق /١٨٥٧م بر تمام هند حکمفرما شد ند و لی زبان فارسی پیش از آن در ١٨٣٥م-١٢٥١ق به فرمان کمپانی شرقی هند ، با صدور اعلامیه ای،از حیثِ رسمیت افتاد[٢].

ولی با این همه تردیدی نیست که کشش مردمان نسبت به زبان فارسی تا مدتها برجای مانده و حتی تاکنون نیز ادامه یافته است. اما بایستی گفت دوره برتری زبان فارسی در ١٢٥١ق /١٨٣٥م پایان یافت. هرچند تا ١٢٦٠ق/١٨٤٤م زبان فارسی در دادگاهها به کار می رفت و در برنامه های درسی دولتی، روزگاری دراز پس ازین هم برقرار ماند [٣]. به هر روی علیرغم فراز و فرود و تحولات نامیمونِ سه قرن اخیر بازهم فارسی از حیثِ زبان اسلام در شبه قاره شناخته می شود و پس از انقلاب اسلامی ، این زبان ، زبان انقلاب نام گرفته و اکنون بر ذمّه ایران است که موقعیت این زبان را کماکان در این سامان تثبیت گرداند و مانع از آن باشد که زبان دیگری را جانشین و یا جایگزین آن گردانند [٤].

---

١ : عبدالله ، سید ، زبان فارسی و شرکت هند شرقی ، ترجمه "انجم حمید" ، مجّله دانش ، شماره ٥٠ ، ص ١٦٥

٢ : امیری ، زبان و ادب فارسی درهند ، ص ٦٨ ؛ تفهیمی ، ساجد الله ، "نگاهی کوتاه به ــــ" ، پیوستگیهای فرهنگی ــــ ، ج ٢ ، ص ٤٨

٣ : عبدالله ، سیّد ، "فارسی در دوره کمپانی هند شرقی" ، مجله سروش ، شماره ٢٦ ، ص ١٢٥-١٢٦

٤ : امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ٣٠٤

باب دوّم

بررسی تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره از غزنویان تاپیش از بابریان

سرزمین شبه قاره هند و پاکستان از قدیم ترین ایام دارای فرهنگ و تمدن غنی بوده و همواره با فرهنگ و تمدن ایران تماس نزدیکی داشته است. در علوم باستانی این منطقه به ندرت شاخه ای از علوم انسانی به چشم می خورد که مورد توجه قرار نگرفته باشد. ولی جای خیلی شگفت آور است که در میان آثار بیشمار سانسکریت اثری در دست نیست که به معنای واقعی کلمه اسم تاریخ بر آن گذاشته شود.[١]

عدّه ای از فرهیختگان تاریخ مانند ایلن[٢]، فلیت[٣]، سپنگلر[٤] و امثال آنها نیز معتقد بر آنند که در معنای اصلی تاریخ نویسی در هند باستان وجود نداشته است. ولی گروهی دیگر از تاریخ نویسان جدید هندو اعتقاد دارند که هندویان ازمنه قدیم از ذوق تاریخ اصلاً بیگانه نبوده اند و آثار تاریخی مانند رامایین، مهابهارت، هرش چریتا، رام چریتا، پریتوی راج چریتا، و کرمانیك چریتا و امثال آنها داشته اند(٥). از دیگر منابع تاریخی هند قدیم، نسب شناسی های حاکمان این مناطق به زبان سانسکریت به نام راج ترنگینی می توان نام برد. هندوها منابع تاریخی دیگر مانند اشعار خنیاگران راجپوت که چشم دیده هایشان را دربارهٔ حامیانشان، همراه با نسب شناسی آنان سروده شده و نیز آثاری به زبانهای گوناگون دربارهٔ مرهته ها، سیك ها و غیره هم داشته اند. این آثار که هیچ یك را نمی توان تاریخ در شمار آورد، مطالب اوّلیه و شواهد مهم برای تاریخ نویسی در خود دارند و بعدها تاریخ نگاران مسلمان از آگاهی های این آثار، برای نگارش یا اصلاح تاریخ های خود بسیار بهره بردند[٦].

ولی آثار نامبرده را نمی توان آثار واقعی و کلاً تاریخی محسوب کرد. زیرا در آنها وقایع و جریانات اساطیری و روایات تاریخی مخلوط شده اند. بنا بر این می توان ادعا کرد که پیش از تاسیس سلطنت

1- philips, c.h, historians of India, Pakistan & cylon, p.2/5

م اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص٦٣٩

2- Allan, The cambridge shorter history of India, P.I

3- Fleet, G.Z. Gazetteer Of India, vol. II, P.11

4- Spengler, the decline of the west, vol I, P11

5- Philips, C.H, historians of India, Pakistan & Ceylon, P.15;

٦- م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامهٔ ادب فارسی درشبه قاره، ج٤، ص ٦٣٩

اسلامی در شبه قاره هند و پاکستان تاریخ نویسی علمی سابقه نداشته و با پیدایش و گسترش اسلام در شبه قاره با گوناگونی اش و گستردگی که تاریخ ها (مغازی، تاریخ های اسلام) زندگی نامه ها (زندگی نامه های پیامبر، انساب، طبقات) و نامه ها دربرداشت، الگویی برای تاریخ نویسی شبه قاره هندو پاکستان شد.

تاریخ نگاران عرب تاریخ را نیازمند به بررسی دقیق تمام مراتب جامعه، فرهنگ، سیاست و سازمان ها می دانستند. ولی تاریخ نویسان ایرانی تمایل به نوشتن تواریخ رسمی داشتند و آثارشان تاریخ حاکمان و درباران بود. تاریخ نویسی شبه قاره از این هر دو متاثر بود. افزون بر این زبان تاریخ نویسی مسلمانان در آغاز تنها عربی بود و حتی ایرانیان نیز در نگارش تاریخ هایشان از آن زبان استفاده می کردند. در سدهٔ چهارم هجری که شماری بیشتر از دودمانهای ایرانی در ایران پس از اسلام به فرمانروایی رسیدند و در ایران و رفته رفته در ترکیه، آسیای مرکزی و شبه قاره، فارسی زبان ادبیات تاریخی مسلمانان شد.[1]

یورش سبکتگین و پسرش محمود غزنوی به هند شمالی و گشودن لاهور به دست ایشان، سبب رواج یافتن زبان و ادبیات فارسی به شبه قاره، راه یافتن آگاهی هایی دربارهٔ تاریخ هند به کتابهای فارسی دورهٔ غزنویان شد و بعداً ادبیات تاریخی هزار ساله شبه قاره در صورت آثار منظوم و منثور به زبان فارسی حفظ نموده شد. از ویژگی های تاریخ نویسی شبه قاره در دورهٔ اسلامی در هند با گرایش هایی به اسلام و زبان فارسی، آثاری دست کم در سه گروه تاریخ عمومی اسلام، تاریخ دودمانی و تاریخ ناحیه ای را در هر دو قالب نظم و نثر در برداشت.[2]

تذکرهٔ سالار مسعود/ تاریخ ملا غزنوی از کتب تاریخی دورهٔ غزنویان به زبان فارسی است. ملا محمد غزنوی از ملازمان محمود غزنوی (حك ٣٨٨-٤٢١ق/٩٩٨-١٠٣٠م) در شرح احوال سالار مسعود غازی (٤٢٤ ق/١٠٣٣م) که در یورش های هند یکی از سرداران سپاه غزنوی بود، نوشته است: زین الاخبار از ابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود گردیزی، از جمله کتب معتبر تاریخ است که در اواخر دورهٔ غزنویان تالیف شد. به علت دارا بودن پاره اصلی وقایع و اطلاعات تاریخی بسیار مهم دربارهٔ شبه قاره و به ویژه دربارهٔ دورهٔ غزنویان در هند که در هیچ کتاب دیگری ذکر نشده، پژوهشگران برایش ارزش

١ـ م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامهٔ ادب فارسی درشبی قاره ،ج٤، ص ٦٤٠

٢ـ همو، همان، ص ٦٢٠

و اهمیت زیادی قائلند. این کتاب بزرگی است در تاریخ عالم و تاریخ ایران، متضمن در آثار و اعباد و عادات و رسوم ملل و حوادث عالم و انساب و معارف ملّت های گذشته چون پادشاهان دودمان های اسلامی، امرای خراسان، سامانیان و غزنویان است.[۱]

تاریخ بیهقی/ تاریخ مسعودی (ت ۴۵۰ـ ۴۵۱ق/ ۱۰۵۸ ـ ۱۰۵۹ م) تاریخ عمومی به فارسی، راجع به دورهٔ پادشاهی مسعود بن غزنوی از ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۳۸۵ ـ ۴۷۰ ق/ ۹۹۵ ـ ۱۰۷۷ م) نوشته شد. این کتاب به نام های گوناگون چون تاریخ ناصری ، جامع التواریخ، تاریخ آل سبکتگین، تاریخ آل محمود، جامع فی تاریخ سبکتگین نامیده شده [۲]. این کتاب اطلاعات مفیدی از زندگانی فردی و اجتماعی دورهٔ مسعود یکم به دست می دهد که در هیچ کدام از تواریخ غزنوی چون تاریخ یمینی، زین الاخبار و طبقات ناصری دیده نمی شود. ارزش این تاریخ تنها از جهت دارا بودن بخشی از مهم ترین رویدادهای سیاسی و اجتماعی دورهٔ غزنوی نیست بلکه از جهات دیگری چون اطلاعاتی دربارهٔ تاریخ غزنویان پیش از مسعود، تاریخ سامانیان، سلجوقیان و صفاریان، روش کار مولف است باعتقاد پژوهندگان و اهل فن، تاریخ نگاری بیهقی شیوهٔ دقیق علمی را در نگارش تاریخ به کار برده و از آغاز کار در دیوان رسالت غزنوی مقدمات این کار بزرگ را فراهم آورده و به مطالعه کتب معتبر تاریخی اهتمام ورزیده است.[۳]

در سدهٔ ۷ ق/۱۳م نویسندهٔ توانا و تاریخ نگار فرزانهٔ ایران معروف به فخر مدبر، کتابی ارزشمند به نام معزالانساب/ بحرالانساب و شجرة الانساب به فارسی نوشته است. وی این کتاب را در نسب شناسی نوشته تا پدران و نیاکان وی را تا آخر روزگار زنده نگه دارد و احوال بزرگی آن خانواده دوام یابد. او کتاب را به نام سلطان معز الدین محمد بن سام (۶۰۲ق/ ۱۲۰۶م) فراهم آورد[۴].

هنرنامهٔ یمینی مثنوی است تاریخی دورهٔ غزنویان و شرح مفصلی جنگ ها که در دوره محمد یمین الدوله بهرام شاه غزنوی (حك ۵۱۲ـ۵۴۸ق/ ۱۱۱۸ـ۱۱۵۲م) در هند رخ داد[۵]. مختاری غزنوی سراج الدین عثمان علاوه برین مثنوی در قصاید متعددی از هندوستان و مناطق مختلف آن ذکر

۱ـ حجتی، گردیزی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص ۸۳۷، صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۱، ص ۶۳۵

۲ـ همو، تاریخ بیهقی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص ۲۴۳

۳ـ همو همان، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج۴، ص ۲۴۳

۴ـ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص۱۱۶۹ ،۱۱احمد، لمدبر، آداب الحرب و الشجاعة، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۱، ص۱۵.

۵ـ منزوی، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۲، ص ۱۹۹۸

کرده است. هنرنامهٔ یمینی و قصاید مختاری برای بدست آوردن آگاهی های تاریخی دربارهٔ اوضاع سیاسی و جغرافیایی و جنگی آن روزگار هند منبع و مأخذی فوق العاده است.

دیوان فرخی تاریخچهٔ منظوم مشحون از اطلاعات نادره در خصوص عظمت و آراستگی هندوستان در دوره غزنویان است. ویژگی سروده های فرخی دارای نکته هایی دربارهٔ صفات، اخلاق، شیوهٔ زندگی و پایگاه اجتماعی ممدوحین همراه با چگونگی برگزاری مراسم و آیین های آن روزگار و جز این ها است و چنین آگاهی ها در دیوان های دیگر شاعران کمتر دیده می شود. وفور نکات و اشارات تاریخی در سروده هایش باعث شد که حتی تاریخ نگاران بعدی مانند گردیزی، صاحب زین الاخبار در تالیف خود از اطلاعات اشعارش استفاده می کند.[1]

مسعود سعد سلمان به مدت سلطان ابراهیم غزنوی و سیف الدوله محمود قصیده ها سروده و فتوحات پرآوازهٔ آنها را به نحوی ذکر کرده است که تمام وقایع پیش چشم جلوه گر می شود. او در ضمن ذکر فتوحات نام شهرهای مفتوحه را نیز می آورد و اینطور اهمیت قصیده ها از لحاظ تاریخی صد چندان می شود. وی در منظومه شهر آشوب وضع زندگی اهالی لاهور دورهٔ غزنویان از قبیل پیشه وران و هنرمندان و خنیاگران و صنعتگران و دانشمندان و منجمان و صوفیان و فلاسفه را پیش چشم آورده[2]، به طور غیر مستقیم در حفظ تاریخ این ناحیه نقش مهمی ایفا کرده است. اگر شعرهای فارسی مسعود نبود از فتوحات و تسخیرات غزنویان این سامان اصلاً خبری نداشتیم.[3]

ابوالفرج رونی یکی از شاعران دورهٔ دوم غزنویان در شبه قارهٔ هندو پاك است. قصاید ابوالفرج تنها وسیلهٔ مدح و ستایش ممدو حسین وی نیستند بلکه منبع و ماخذ بزرگی آگاهیهای تاریخ دربارهٔ دورهٔ دوم غزنویان نیز هستند. این جنبهٔ تاریخی ارزش و اهمیت قصیده های رونی را خیلی بالا می برد. این قصاید شرح مفصلی سلاحهای جنگ و وقایع در کارزار و فتوحات غزنویان هستند. شاعر رویدادها و اتفاقات مهم و مکانهای پر اهمیت تاریخی را که در سفر جنگی از آنجا می گذشتند را در قالب قصیده بیان می کند[4]. ما از قصاید رونی دربارهٔ دورهٔ غزنویان و تشکیلات نظامی آنها آگاه می شویم.

۱ـ هادی حسن، مجموعه مقالات، ص ۱۷۶

۲ـ احمد ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۳۶

۳ـ سبط حسن سید، فارسی گویان پاکستان، ص ۱۰

۴ـ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۹۲، شفق، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۱۹۷

خـانـدان غـوری نـزدیك بـه ٦٩ سـال بـه مناطق مختلف شبه قاره حکم فرما بود. پرقدرت ترین حکم فـرمـای ایـن دوره شهـاب الـدین محمد بن سام معروف به محمد غوری بود. وی شخص بی تعصب، روشـن فـکـر و عـلـم و ادب پرور بود. امیران وی مانند تاج الدین یلدوز، قطب الدین ایبك، ناصرالدین قباچه و اختیار الدین محمد که در مناطق غزنه، بنون، دهلی، اچ و لکنوتی حکومت ها تشکیل دادند[۱].

شـاهـان غـوری افـزون بـر کشورستانی و جهان بانی به علم و ادب نیز علاقه فراوان داشتند و از ادیبان و دانشـمندان مهاجر فارسی زبان سرپرستی می کردند. درین دوره با برقراری سلطنت مستقل اسلامی بـه دسـت قطب الدین ایبك (حك ٦٠٢ق/ ١٢٠٦م) زبان، ادب، فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه قاره بیـش از پیش رواج گرفت و زبان فارسی در این سرزمین برای نوشتن تواریخ بسیاری به کار گرفته شد. البتـه درین دوره تالیفات نه دقیقا تاریخی اما با آگاهی هایی سودمند برای تاریخ نویسی نوشته شدند[۲].

از تـاریـخ نـگـاران ایـن دوره فقط فخرالدین مبارك شاه مرو رودی فرزند حسین مولف تاریخ فخرالدین مبـارك شـاه/ تـاریـخ پـادشـاهـان غـور را مـی تـوان نـام بـرد کـه سـاکـن درگاره غوریان بوده است. فـخـرالـدیـن مبـارکشاه مرو رودی در منظومه ای در تبارنامهٔ شاهان شنسبانی غور که تاریخ پادشاهان غور نام دارد، درکار خود از فردوسی پیروی کرده است. مولف طبقات ناصری این کتاب را دیده و از آن استفاده کرده است.[۳]

دانشـمـنـدان و نویسندگان و تاریخ نگاران دورهٔ سلاطین مملوك از نظر علم و فضل و هنر و سخنوری بـرجستـه تـر از دوره هـای گـذشتـه بودند و سنّت تاریخ نگاری به زبان فارسی در شبه قاره، اوایل سدّه هـفتـم هـجـری، بـا روی کـار آمدن حکومت مملوکیان در دهلی شکل گرفت. به همین علّت، تاریخ نـویسـی را در شبـه قـاره هـدیـه ترکان ایرانی شده سلسلهٔ غلامان دانسته اند.[٤] سپس این سنّت مورد تـقـلیـد مـورخان و نویسندگان دوره های بعدی قرار گرفت. اگر تالیفات این دوره بوجود نیامده بود، هـویـت تـاریـخـی و فرهنگی این منطقه از جهان ناشناخته می ماند. اساس کاخ شکوهمند تاریخ نویسی فارسی در همین دورهٔ سلطنت لاهور(٦٠٢ ق/١٢٠٦م) گذاشته شد.[۵] در آثار تاریخی این منطقه ،تاریخ

١ـ امیری، زبان و ادب فارسی در هند، ص ٨

٢ـ م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٤١

٣ـ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ١، ص ٣١٩

٤ـ م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٤٠

٥ـ آفتاب اصغر، مورخان ایرانی در دورهٔ تیموریان در شبه قاره هند و پاکستان، مجله دانش، شماره ٥٤ـ٥٥، ص ٥٤

فخرالدین مبارکشاه، در حقیقت قسمتی از سلسلة الانساب/ شجرة الانساب تالیف فخر مدبر در نسب شناسی است که مورد استفاده تاریخ نگاران دوره های بعدی بوده است. تاج المأثر از تاج الدین حسن نظامی اوّلین کتاب در تاریخ عمومی شبه قاره به زبان فارسی است. طبقات ناصری اثر منهاج سراج جوزجانی نیز از نخستین تاریخ های فارسی این دوره بود که در ٦٥٨ ق/١٢٦٠م در شبه قاره نوشته شد. این هر دو اثر و بسیاری دیگر از نخستین تاریخ های این دوره به دست ایرانیانی نوشته شدند که به شبه قاره کوچیده بودند.[١] تواریخ مهم و برجستهٔ فارسی مانند: چچ نامه که به تاریخ قاسمی و فتحنامه سند معروف است هم درین دوره از عربی به فارسی ترجمه شد که دارای جزئیات وقایع و جنگ های محمد بن قاسم و حوادث مربوط به آن دوره است و قدیم ترین و معتبرترین تاریخ محلی سند است. این کتاب منشا و ماخذ مهمی آثار تاریخی فارسی بعدی مانند تاریخ فرشته، طبقات اکبری، تاریخ سند و تحفة الکرام قرار گرفت[٢].

جوامع الحکایات و لوامع الروایات نخستین کتاب داستان نویسی به فارسی در دورهٔ سلاطین در هند از عوضی بخارای است [٣] که از لحاظ محتویات حاوی حکایات تاریخی و مضامین و موضوع متنوع حائز اهمیت زیادی است. الفراج بعد الشدّه [٤] نیز از همین نویسنده، کتابی است که حکایت های شگفت آور تاریخی در بر دارد، از زبان عربی به فارسی ترجمه شد. افزون بر آثار تاریخی منثور در هر دورهٔ سلطنتی در هند شاعرانی بوده اند که در قصاید و منظومه های خویش وقایع تاریخی را بیان کرده و باعث ارتقای تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره شده اند.

ناصری نامه منظومهٔ تاریخی از منهاج سراج است که در ذکر یکی از غزوه های ناصر الدین محمود (حك ٦٤٤ـ ٦٦٤ ق/ ١٢٤٦ـ ١٢٦٦م) سلطان دهلی سروده است[٥]. قرآن السعدین، نخستین مثنوی تاریخی و عرفانی است که امیر خسرو در (٦٥١ـ٧٢٥ ق/ ١٢٥٣ـ ١٣٢٥م) دربارهٔ

١ـ م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٤٠؛ مجتبائی، فتح الله، اسلام در شبه قاره، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، ج١، ص ٤٠٥

٢ـ ضیایی جهان تاب، چچ نامه، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٣، ص ٩١٣

٣ـ عوفی، لباب الالباب با مقدمه قزوینی، ج١، مقدمه یب. که همو، جوامع الحکایات و لوامع الروایات (بانو مصفا) نه. بیست و شش.

٤ـ همو، جوامع الحکایات (بانو مصفا)، مقدمه بیست و هفت، سی و یك؛ نقوی علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ٦٩

٥ـ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج٢، ص ٧٤٥ (تعلیقات)

جنگ و نزاع بر سر تحت و تاج و سپس آشتی میان معزالدین کیقباد و پدرش بغراخان حاکم لکنوتی سروده است.[١]

امیر خسرو در پیشرفت نوع تازه ای از شعر فارسی یعنی حماسه های تاریخ سرآمد همگان محسوب می شود. تاریخ نگاران قبلی و معاصر وی در شبه قاره آثاری که از خود باقی گذاشتند، بیشتر منثور هست و تعدادی از آنها فکر سخن هم می کردند اما شناسایی اساسی شان بنا بر تاریخ نگاری بوده است. اما امیر خسرو با تدوین مثنوی های پنجگانه تاریخی و کتابی نیز به نثر، خزائن الفتوح خود را در صحنهٔ تاریخ منزلت ممتازی بخشیده است.[٢]

امیر خسرو زمان پادشاهی نه سلطان را درك کرد و و سمت های کشوری و لشکری هفت سلطان را در دوره های مختلف به عهده داشت. در نتیجه، وی در همهٔ سفرهای جنگی همراه آنها بود و تمام احوال و وقایع مهم معاصر را به چشم خود دید و بصورت آثار منظوم تاریخی در آورد. او همهٔ آثار خود را بنا بر تقاضای سلاطین تالیف نمود.

تاج الدین سنگریزه نیز از شاعران تاریخ نگار فارسی در شبه قاره در سدهٔ هفتم هجر محسوب می شود. سنگریزه در کارهای دیوانی و لشکری شبه قاره نقش مهمی ایفا کرده است. چون در ٦٢٩ ق/١٢٣١م) سلطان هند شمس الدین التمش (حك ٦٠٧-٦٣٣/ ١٢١٠-١٢٣٥م) به قصد گشایش دژ گوالیار لشکر کشی کرد، سنگریزه همراه وی بود.[٣] وی در همهٔ فتوحات و تسخیرات، از همراهیان شمس الدین التمش بود و به مناسبت وقایع و فتوحات در ستایش سلطان قصیده ها سرود و همه جزئیات و جریانات را در آنها مطرح کرد. قصاید و رباعیات سنگریزه آئینه دار تاریخ دورهٔ التمش و پسرش رکن الدین فیروز شاه (حك ٦٣٣ - ٦٣٤ق/ ١٢٣٥ - ١٢٣٦م) هستند.[٤]

امیر روحانی نیز از شاعران تاریخ نگار دربار یمین الدین بهرام شاه بن تاج الدین حرب (حك ٦١٢-٦١٨ق/ ١٢١٥ - ١٢٢١م) و شمس الدین التمش (حك ٦٠٧-٦٣٣ق/١٢١٠-١٢٣٥م) بود.[٥]

١- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج٣، صص ٧٨٠- ٧٨١؛ وحید میرزا، امیر خسرو کی حالات زندگی اور تصانیف، صص ٢٢-١٢٣؛ احمد ظهورالدین، ایرانی ادب، ص ١٨٩

٢- موسوی،سید مرتضی، احوال و آثار امیر خسرو، مجلهٔ دانش، شماره ٨٠، ص ٩٩

٣- بدایونی، منتخب التواریخ، ج١، ص٦٧

٤- اکرام، آب کوثر، ص ١٣٠

٥- عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، صص ٨٣-١٨٥ سبحانی، نگاهی به .... ص ١٦٢؛ اکرام، آب کوثر، ص ١٢١

وی در قصاید خویش وقایع تاریخی و جنگی آن دوره اشارات دارد که بر اهمیت تاریخی آنها می افزاید. قصایدی که وی به هنگام فتح رنتهمبور و مندو سروده، بخدمت سلطان التمش تقدیم کرد، حاکی از این واقعیت است.

پس از فروپاشی سلسله سلاطین مملوك، خلجیان در شبه قاره به فرمانروایی رسیدند. فرمانروایی آنها از ۶۸۹ تا ۷۲۰ق/ ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰م تا اقصی نقاط شبه قاره، امتداد یافت [۱] و اینطور سلطنت اسلامی در سراسر شبه قاره گسترش یافت و زبان فارسی پا به پای فرهنگ ایرانی تا اقصی نقاط شبه قاره توسعه یافت. موسس و بنیانگذار این خانواده جلال الدین فیروز شاه خلجی مردی هنرشناس و هنرپرور بود. شاعران و هنرمندانی را که از ایران به دربار او می آمدند، تشویق و احترام بسیار می نمود. ادبیات فارسی و سنّت تاریخ نگاری در شبه قاره با ورود فاضلان، عالمان و دانشمندان مهاجر ایرانی و آسیای مرکزی شروع شده بود و این مسافرت به تدریج جریان داشت و این سرزمین یکی از مهم ترین پایگاههای زبان و ادب فارسی در آمد و در طول سلطنت جلال الدین خلجی و علاء الدین خلجی دورهٔ جدیدی درین زمینه، در شبه قاره آغاز شد.

بزرگ ترین افتخار دورهٔ خلجیان شاعر تاریخ نگار پرتوان امیر خسرو دهلوی که منشاء خدمات شایانی بود و درین دوره به ذروهٔ کمال حیات ادبی خود رسید. او به صورت مثنوی های ارزشمند تاریخی وی، قران السعدین، مفتاح الفتوح، دولرانی خضرخان، نه سپهر و آثار منثور و جاویدان تاریخی وی خزائن الفتوح و اعجاز خسروی کار سترگ و ماندگار انجام داد [۲]. خمسهٔ خسرو از مهم ترین منابع تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آن دوره به شمار می رود و سهم وی در رشد و پیشرفت نوع تازه ای از شعر فارسی، یعنی حماسه های تاریخی نیز بسیار مهم است. مضامین این مثنویات او، سراسر برگرفته از تاریخ محلی معاصر اوست. بدین سان، او با دور انداختن داستانهای پریان و افسانه و اسطوره، باب تحّول تازه ای را در حماسه سرای (با درون مایه های تاریخ و محلی واقع گرایانه) گشود. بدون آن هویت تاریخی و فرهنگی دورهٔ خلجیان شبه قاره اصلا ناشناخته می ماند. خزائن الفتوح معروف به عنوان تاریخ علایی یا سرور الروح یا فتحنامه، تاریخ مختصر ولی معتبر، در تخت نشینی و شانزده سال ابتدایی حکومت علاء الدین خلجی (۶۹۵ـ ۷۱۵ق / ۱۲۹۵ـ ۱۳۱۵م) می باشد. به علّت بودن

۱ـ فرشته، تاریخ فرشته، ج۱، صص ۸۸ـ ۱۳۰؛ اکرام، آب کوثر، صص ۱۳۹ ۱۷۱

۲ـ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص ۱۰۶۲، وحید میرزا، زندگی و آثار امیر خسرو، امیر خسرو (مجموعه مقالات، صص ۳۶ـ ۳۷

تاریخ محلی و معاصر علاء الدین خلجی، پایه سندی دارد و منبع ارزشمند تاریخی به شمار می آید.[۱]

تاریخ نویسان در قرون اوّلیه اسلامی، اغلب تاریخ هایی می نوشتند که از آفرینش آدم تا به روزگار خود، هر چه منابع تاریخی قبلی به میان آمده آن را به طرز و اسلوب دلخواه خود عرضه می نمودند، البته امیر خسرو چنین شهامت را از خود نشان داد که تاریخ عصر خود را به نثر و نظم ضبط نماید که با مخاطراتی گوناگون همراه است. اگر از یك طرف گشایش گجرات، چتور، مالوه و غیر هم با شرح در این کتاب تبیین شده، از جانب دیگر اقدامات علاء الدین جهت تحکیم امنیت عموم مردم و رفاه عمومی نیز به میان آمده است.[۲]

اگر چه خزاین الفتوح یك کتاب تاریخی متعلق به مکان خاصی از هند است ولی مشتمل بر بیان مفصلی فتوحات علاء الدین خلجی در ناحیه دکن و گزارش مفصلی رسمی مهمات و لشکر کشی های ملك کافور در جنوب هند است. امیر خسرو درین ضمن مراحل گوناگون لشکر کشی سپاه شاهی، زمان پیمودن این مراحل، وضعیت سرزمین هایی که سپاه از آن می گذشت، جنگ افزارها و آلات مورد استفاده سپاه در محاصره دژها و شمار روزهای مصروف شده در محاصرهٔ هر دژ را با توجه و دقت فراوان گزارش کرده است. چنین جزئیاتی را در کمتر کتاب تاریخ دیگر می توان یافت(۳)ـ مورخان بعدی برای تالیف کتب تاریخ از این کتاب استفاده کرده اند. ضیاء الدین برنی مولف تاریخ فیروز شاهی درین مورد چندین بار گفته که به خزاین الفتوح مراجعه کرده است.

اعجاز خسروی معروف به رسایل الاعجاز مجموعه ای است که در ذکر قواعد انشای فارسی، همراه با نمونه هایی از نامه های ویژهٔ افراد گوناگون است. بسیاری از نامه ها، مانند فرمان ها و اسناد رسمی و غیر رسمی نیز دربردارد. بعضی مکتوبات فارسی از رجال سیاسی و علمی نقل شده که اطلاعات تاریخی بسیار پرارزش در بردارد(٤). مفتاح الفتوح یا فتح الفتوح مثنوی مختصر تاریخی که گزارش تحت نشینی و فتوحات و چهار معرکهٔ جنگی جلال الدین فیروز شاه خلجی (٦٨٩ـ ٦٩٥ / ١٢٩٠ ـ ١٢٩٥م)

۱ـ ضیابی، خزاین الفتوح، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ١٠٦٢

۲ـ موسوی،سید مرتضی، شخصیت، احوال و آثار امیر خسرو از دیدگاهی تازه، مجله دانش، شماره ٨٠، ص ٩٨، وحید میرزا، زندگی و آثار امیر خسرو (مجموعهٔ مقالات) ص ٣٧

۳ـ ضیابی، خزاین الفتوح، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ١٠٦٣

٤ـ سجادی صادق، احمد تلیر، اعجاز خسروی، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، ج١، ص ٤٦٢

موسس و بنیان گذار سلسله خلجیان را در بردارد [۱]، این مثنوی در میان اسناد تاریخی دورهٔ خلجیان، حائز اهمیت فوق العاده ای می باشد. مثنوی دولرانی و خضر خان داستان عشقی است ولی از ارزش تاریخی آن نمی توان انکار کرد به ویژه در دورهٔ آخر علاء الدین خلجی، راجع به شورش های ملك کافور، این مثنوی، یك سند معتبر می باشد. [۲] با انقراض دولت خلجیان سلسله تغلقان/ تغلق شاهیان (۷۲۰/۸۱۵ق/ ۱۳۲۰-۱۴۴۳م) در شبه قاره روی کار آمد و نزدیك به نود و پنج سال فرمانروایی کرد. [۳] شاهان تغلق علم دوست و ادب نواز بودند و از سنّت های شعر و ادب نوازی بنیان گذار سلسله پیروی کردند و در سرپرستی از شاعران و ادیبان از پیشروان خود عقب نماندند. یورش های امیر تیمور به مناطق فارسی زبان، مهم ترین سبب مهاجرت فاضلان و دانشمندان در آن دوره به شمار می آید. به گفتهٔ فرشته: "عظما و کبرا" و هنروران و کشتی شکستگان به امید عواطف و مراحم تغلق شاهیان از عراق و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و روم و عربستان به هندوستان می آمدند و زیاده از آنچه تصور کرده بودند، نوازش ها می یافتند. [٤]

در دورهٔ تغلقیان تواریخ بسیاری مانند تواریخ عمومی، دودمانی، قومی، ناحیه ای و دوره ای به نگارش آمدند. محمد بن تغلق خود شاعر بود و از شاعران سرپرستی می کرد. بدر چاچ، امیر خسرو، امیر حسن دهلوی، عبدالملك عصّامی و دیگران در دوره محمد بن تغلق معروف بودند. [٥]

بساتین الانس ترجمه داستان هندی به فارسی شبیه کلیله و دمنه و در موضوع سیاست و کشور داری است. اختسان در ۷۲٦ق/ ۱۳۲۵ م با بهره گیری از ماخذ داستان های هندی به خلاصهٔ آن پرداخته است. موضوع بساتین الانس مربوط به حملهٔ تغلق به لکهنوتی در سال ۷۲۵ق/ ۱۳۲٤م است. در این کتاب دربارهٔ غیاث الدین تغلق بیش از تاریخ فیروز شاهی و فتوح السلاطین عصامی اطلاعاتی مندرج است و دربارهٔ آغاز سلطنت تغلقیان این اثر خیلی ارزش مند و از اهمیت تاریخی و فرهنگی

۱- وحید مرزا، زندگی و آثار امیر خسرو (مجموعه مقالات)، صص ۲۳-۱۲٤؛ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در هند، ج٤، ص ۱۲۷۵؛ آفتاب اصغر، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۱

۲- خسرو، دولرانی خضرخان، ص۱٤٤؛ احمد، ظهورالدین، مثنوی نگاری امیر خسرو، مجلهٔ دانش، شماره ۸۰، ص ۳٦

۳- فرشته، تاریخ فرشته، ج۱، صص ۱۰٤-۱۰٦؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص۱-۱۳؛ اکرام، آب کوثر، صص ۱٤٥-۱٤۹؛ برزگر، غیاث الدین تغلق یکم، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۱۰۹٥

٤- فرشته، تاریخ فرشته، ج۱، ص ۱۳۲

٥- اکرام، آب کوثر، صص ٤۲۳-٤۲٤؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، صص ۱٦-۲٤

سرپرستی هنرهای زیبا، مقام مطربان و موسیقی دانان و آواز خوانان هم زمان نویسنده را شرح می دهد[1]. این اثر جالب و گیرا باعث جلب توجه مورخان بعدی شد و تاریخ نگار شهیر ابوالقاسم فرشته در تدوین تاریخ فرشته و رحمن علی در نگارش تذکرهٔ علمای هند ازین اثر استفاده زیادی کردند. عفیف از شعور تاریخی و از شرایط و مقتضیات تاریخ نگاری کاملا آگاه است.[2] وی همه رویدادها را به چشم خود دیده و یا از زبان مردم معتبر و معتمد شنیده و اطلاعات آنان را با تجربه و اندیشهٔ خود آمیخته تاریخ فیروز شاهی را پدید آورد.

در سدهٔ ٨ق/ ١٤م عین الملك عبدالله مولتانی معروف به عین ماهرو، دولتمردی و منشی سرشناس ایرانی نژاد دورهٔ خلجیان و تغلقان در هند بود. و انشای ماهرو/ ترسیلات ماهرو، مجموعه ای از فرامین و نامه های رسمی و شخصی، خطاب به دوستان و آشنایان و خویشاوندان و عالمان و عمال و استانداران و صدر الصدوران و مشایخ آن روزگار است. این منشآت روشنگر ویژگی های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن دوره و دارای آگاهی های سودمندی دربارهٔ اوضاع اداری و درباری همزمان نویسنده است. بی تردید محتوای این مجموعه، در ارائه تاریخ خانواده تغلق (٠٧٢ _ ٨١٥ق/ ١٣٢٠ _ ١٤٤٣م) به ویژه محمد بن تغلق و فیروز شاه تغلق مرجعی معتبر به شمار می آید.[3] اشارات به وقایع تاریخی مهم آن دوره در آنها دیده می شود. این اثر تاریخی پیوسته نیست بلکه هر نامه مطالب جداگانه ای دارد. بدون تردید هر نامه در منشات او، بی نهایت ارزش تاریخی دارد و به مشکلات و آشفتگی های سیاسی و اداری و اجتماعی آن دوره اشاره می کند و فهم و شعور سیاسی و اجتماعی ماهرو را نیز نشان می دهد. پس اعجاز خسروی امیر خسرو، برای مورخان دورهٔ سلطنت دهلی مهم ترین ماخذ ها است.

تاریخ محمدی/ تاریخ بهامد خانی، تاریخ عمومی از روزگار پیامبر(ص) تا زمان نگارش کتاب ٨٤٢ق/ ١٤٣٨م از محمد حامد بهامد خانی راجع به شاهان هند از قطب الدین ایبك تا ناصرالدین محمود ، تا سال ٧٥٥ق/ ١٣٥٤م ، مبتنیٰ بر مراجع و منابعی معتبر و موثق مانند طبقات ناصری،

---

١ _ عفیف، تاریخ فیروز شاهی، صص ٨٩_٨١، ٢٧٧، ٢٧٨

٢ _ آفتاب اصغر، ترجمهٔ تاریخ مبارکشاهی، ص٤٤

٣ _ ماهرو، انشای ماهرو، صص ٨٥_١٨٨ نوش آبادی، عین ماهرو، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، صص ١٨٤٨ _ ١٨٤٩؛ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، صص ٣٧١ _ ٣٧٨

تـاج الـماثر، تذکرة اولیاء، مطلع الانوار، خزانهٔ الجلالی و تاریخ فیروزشاهی برنی است. مؤلف خلاصهٔ کـوتـاهی از تاریخ چهار خانوادهٔ حاکم محلی را می آورد که امیران سلطان محمد شاه (حك ۷۹۲ـ ۷۹۵ق/ ۱۳۹۰ـ ۱۳۹۳م) آنهـا را بـنیان گذاشتند. از سال ۷۵۵ق/ ۱۳۵۷م دربارهٔ رویدادهای یك خـانـواده مـحـلـی (فـرمـانروایی کالپی) بیان می کند. این آخرین بخش کتاب چون بر پایه دیده ها و شنیـده هـای مـولف قـرار دارد، بـرای تاریخ نگاران مرجع معتبر، اصیل و دست اوّل به شمار می آید و دورهٔ بسیار تاریکی از تاریخ هند را تا اندازه ای روشن می سازد.

در هـمیـن دوره کتـابـی بـه نـام اخبار برمکیان/ اخبار برامکه از عربی به فارسی ترجمه شد. ضیاء الدین بـرنـی ایـن اثر را در تاریخ دودمان برمکیان، روزگار عباسیان نوشته است. برای بررسی احوال دودمان بـرامـکه، این کتاب پایه و سندی دارد و برای تاریخ نگاران بعدی مرجعی معتبر است و از نظر تاریخی ارزش زیادی دارد.[1]

فتوح السلاطین[2] مـعـروف بـه شـاهـنـامهٔ هند، تاریخ عمومی و سیاسی مسلمانان هند در قالب مثنوی سـرودهٔ عبـدالـمـلك عـصامی در ۷۵۱ق/ ۱۳۵۰م به نام ابوالمظفر بهمن شاه (حك ۷۴۸ـ ۷۵۹ق/ ۱۳۴۷ـ ۱۳۵۷م) بـنیـانـگـذار خـانـوادهٔ بهـمـنیـان دکـن نوشته شده است و مطالبی دربارهٔ گشودن هندوستان به دست مسلمانان از دورهٔ سلطان محمود غزنوی (حك ۳۸۸ـ ۴۲۱ق/ ۹۹۸ـ ۱۰۳۰م) تـا زمـان محمد بن تغلق (حك ۷۲۵ـ ۷۵۲ق/ ۱۳۲۵ـ ۱۳۵۱م) را بازگو می کند. فتوح السلاطین از جهـت بیـان رویـدادهـای تـاریـخـی هـنـد در زمـان دولتهای اسلامی آن دیار، ارزش فوق العاده ای بـرخـوردار اسـت. ایـن اثـر کـامل ترین سند و ماخذ دست اول تاریخ اوائل سلسله بهمنیان در دکن به شمار می آید.

قـصـایـد بدر چاچ/ شاهنامهٔ محمد تغلق ۷۴۵/ ۱۳۴۴م از فخرالزمان بدر چاچ در وصف لشکرکشی مـحـمـد تـغلق (۷۲۵ـ ۷۵۲ق/ ۱۳۲۴ـ ۱۳۵۱م) سروده شده است. قصاید بدر چاچ به علت جنبهٔ تاریخی آنها ارزش زیادی دارد. در آنها به برخی از رویدادهای تاریخی مهم آن دوره اشاره شده است.

چون خلیفه عباسی مصری ابوالربیع سلمان عباسی ۷۱۳ـ ۷۴۱ق/ ۱۳۰۳ـ ۱۳۴۰م، به فرستادن

۱ـ حجتی، ضیاء الدین برنی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص ۱۶۲۰؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱۲۴

۲ـ دیناتراس، روابط فرهنگی ایران و هند، ترجمه شرمین حق شناس، روابط فرهنگی (مجموعه مقالات)، ص ۱۹۷؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، صص ۲۱۸ـ ۲۴۳؛ بزرگر، عصّامی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص ۱۷۷۵

عهـد و لـوا و مـنشـور، مـحـمـد بن تغلق را سرافراز کرد و به مناسبت این هنگام، دربار آراسته شد و تا روزهـا جشـن بـاشکوهی برگزار شد[1]. بـدر چـاچ ایـن رویـدار را در سه قصاید وی بیان نموده است.

بـدر چـاچ تـاریـخ آن هـمه شهرها، قلعه ها و مسجد ها که به دستور محمد بن تغلق بنیاد گذاشته شد، نوشته است.

اثر منظوم تاریخی و حماسی از امیر خسرو دهلوی (٦٥١_٧٢٥ق/ ١٢٥٣_١٣٢٥م) تغلق نامه تاریخ اجتـمـاعـی و مـحـلی روزگارش، در گزارش رویدادهای چشم دیده خود وی و رخداد روزگار کوتاه فـرمـانـروایـی غیـاث الـدیـن تـغـلـق شـاه (٧٢٠_ ٧٢٥/ ١٣٢٠_ ١٣٢٥م) سـردودمـان شاهان تغلق دهلی است[2]. تغلق نامه مهم ترین ماخذ تاریخی و رویداد انحطاط خلجیان و تخت نشینی غیاث الدین تـغـلـق بـنیـانـگـذار تـغلقیان می باشد. مثنوی تغلق نامه ارزش تاریخی زیادی دارد و این امر را به اثبات مـی رسـانـد کـه سهـم امیـر خسـرو در پیشرفت سنن تاریخ نگاری و حماسه های تاریخی در شبه قاره چشـمگیر و مهم است. وی در این زمینه تحوّل تازه ای را ایجاد کرد. داستانهای رزمی او، در آنجا که بر پایه آزموده ها و دیده های اور سروده شده اند، بی گمان بدیع و نومایه اند.

حـکـومـت سـادات ضعیف ترین حکومتهای سلسلهٔ سلاطین دهلی بود و در گسترش و رواج فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی در شبه قاره نقش فعالی نداشت ولی تاریخ نگاران شاهان این سلسله را به عنوان حکمفرمایان نیك و خیرخواه یاد کرده اند.[3]

تـاریـخ نـویسـی بـعد از سلسلهٔ تغلقان کم کم از میان رفت. در دوران حکومت سیدان فقط یك وقایع نـامه به نام تاریخ مبارکشاهی وجود داشت. آنرا تاریخ نگار سرآمده یحیی بن احمد به این نام در تاریخ خـانـدان سـادات دهـلـی در دورهٔ مبـارکشـاه قلمداد کرد. به سبب اینکه این کتاب تنها منبع آگاهیها دربـارهٔ شاهان سادات است، بسیار ارزش دارد. این اثر نخستین تاریخ عمومی فارسی اسلامی در تاریخ شـاهـــان هـــنـــد و ســـلاطیـن دهـلـی از روزگـار سـلـطـان شهـاب الـدیـن مـحـمـد غـوری (٥٥٩_ ٦٠٢ق/١٢٠٢_١٢٠٥م) تـا پـایـان حـکـمـفـرمـایـی معـز الدین ابو الفتح مبارکشاه (٨٢٤_ ٨٣٧ق/١٤٢١_١٤٣٣م) و اوایل شاهی محمد شاه بن فرید شاه (٨٣٧ق/ ١٤٣٤م) از دودمان

١_ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج٣، ص ٤٨٥؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ٢٠٩

٢_ دانشنامه، تغلق نامه، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ١٧٩٥ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ٢٧٥

٣_ فرشته، تاریخ فرشته، ج١، صص ١٧٣، ١٧٥، ١٧٩تا ١٨٨؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، صص ١٧_١١٩ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ١٣٨.

سادات دهلی است. این اثر در مورد تاریخ عمومی هند ارزش زیادی ندارد ولی به این سبب که تنها منبع آگاهیها دربارهٔ خانوادهٔ سلطنتی سادات دهلی ۷۱۸ـ ۸۵۵ق/ ۱۴۱۴ـ ۱۴۵۱م است، فوق العاده مهم است و مورد استفاده برخی مورخان بعدی مانند نظام الدین احمد هروی مولف طبقات اکبری، عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ، محمد معصوم بهکری مولف تاریخ سند و رای بند رابن مولف لب التواریخ هند قرار گرفته است.

پس از دورهٔ تغلقیان در میان سالهای (۸۱۷ـ ۹۳۹ق/ ۱۳۱۳ـ ۱۵۳۲م) سلطنت دهلی در حکومتهای محلی تقسیم شد و اقتدار و نیروی آن به ضعف و ناتوانی تبدیل شد. پادشاهان و حکمفرمایان این حکومت ها پیوسته با دولتهای همجوار خود نبرآزما بودند. اوضاع سیاسی آشفته و پرآشوب بود. با وجود این ناآرامی و نابسامانی اقتصادی کشور، حکمفرمایان از تشویق و سرپرستی ادیبان و شاعران غفلت نورزیدند و در زمینهٔ علمی و ادبی و فرهنگی، کارهای فوق العاده ای انجام گرفت. در طی سالهای ۸۱۷ـ ۹۳۹/ ۱۳۱۳ـ ۱۵۳۲م دانشمندان و عالمان از مناطق مختلف به شبه قاره وارد گردیدند و مورد استقبال و حمایت شاهان این ناحیه قرار گرفتند. البته این حمایت فقط در قلمرو محدود آنان و در میان حامیان آنان صورت گرفت[1].

سلاطین بهمن مانند اغلب فرمانروایان مسلمان آن روزگار شبه قاره شیفتهٔ ادب و شعر فارسی و تحت تاثیر فرهنگ ایرانی قرار داشتند.[2] اگر چه بنیانگذار این خانواده تحصیلات کافی نداشت ولی با زبان فارسی آشنا بود.[3] زبان رسمی و مراسلات دستگاه او و جانشینان او فارسی بود.[4] سلاطین بهمنی از مهمانان و خارجیان به ویژه ایرانیان با صمیمیت و دلگرمی فراوان پذیرایی می کردند. لذا دربار آنها محل تجمع شاعران و ادیبان و دانشمندان و صوفیان فارسی زبان شده بود و آنها در پرتو امنیت و گشاده دستی و فرهنگ دوستی شاهان و امیران دکنی به سر می بردند.

دورهٔ بهمنیان از لحاظ ادب تاریخی نیز بسیار غنی است. به تشویق و پشتیبانی سلاطین و امیران بهمنی مورخان و فرهیختگان آثار گرانبهایی در فن تاریخ نویسی از خود به یادگار گذاشتند و در این زمینه

۱ـ برزگر، ابراهیم لودی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص۱۶۶ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱۳۶

۲ـ حداد عادل، بهمنیان دکن، دانشنامه جهان اسلام، ج۵، ص۱۲ لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ص ۲۸۷

۳ـ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۱۲۰ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۹۰

۴ـ مشایخ فریدنی، آذرمیدخت، خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن، ص ۲۲۹

خدمات شایان انجام دادند. به علت توجه یکی از امیران بهمنی بود که خواجه عبدالملك عصّامی (ت ۷۱۱ق/ ۱۳۱۰م) [1] به دربار بنیانگذار این دودمان راه یافت و به تشویق علاء الدین حسن گانگوی تاریخ سه قرن فتوحات و اسناد بایگانی دولت خود را در اختیار او قرار داد و عصّامی فتوح السلاطین یا شاهنامهٔ هند را به تالیف در آورده به سلطان علاء الدین حسن گانگوی پیشکش کرده. به احتمال فراوان، این کتاب نخستین اثری است که در این دوره به زبان فارسی تالیف شده و از ماخذ دست اول طلوع دولت بهمنی در دکن است. در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره نخستین بار انتقادی شدید و نیشدار از اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرد حاکم یعنی سلطان محمد بن تغلق (حك ۷۲۰ـ ۷۲۵ق/ ۱۳۲۰ـ ۱۳۲٤م) در این اثر مطرح گردید. تاریخ نویسی در شبه قاره بیشتر مربوط به دربار بود. پادشاهان و امیران از مورخین خواستار می شدند که تاریخ دورهٔ آنها را قلمداد کنند. در سدّه های میانه در زمینهٔ تاریخ نویسی نقد و انتقاد اصلا مرسوم نبود و دیگر برای انجام این کار ثروت و جوایز به نویسندگان اعطاء می شد و در نتیجه کسی جرأت نداشت که به انتقاد جدی و درستی بپردازد. ولی عصامی از این سنّت انحراف کرده و سلطان قدرتمند محمد بن تغلق را مورد نقد قرار داد. در دوره بهمنیان (۷٤۸ـ ۹۳۳ق/ ۱۳ـ ۱۵۲٦م) تواریخ دودمانی منثور و منظوم متعددی به رشته نگارش در آمدند. مانند تاریخ مظفرشاهی [2]، اثر تاریخی دودمان مظفریه دکن که به دورهٔ محمود شاه بیگره از نویسندهٔ ناشناس به نگارش در آمد. این اثر تاریخی تاریخچهٔ رویدادهای سال به سال گجرات، میان سالهای ۷۹۳ق/ ۱۳۹۰م (زمانی که محمد شاه بن فیروز شاه، ظفر خان، بنیانگذار این سلسله را به گجرات فرستاد(تا دورهٔ محمود شاه ۸۸۹ق/ ۱٤۸٤م) است. تاریخچهٔ کوتاهی نیز از نواحی اطراف دهلی، دکن، مالوه، بنگال و جونپور بدان افزوده شده است.

ماثر محمود شاهی / تاریخ محمود شاهی/ طبقات المحمود شاهیه و کنز المعانی، در تاریخ عمومی فارسی که در دوران بهمنیان دکن (۷٤۸ـ ۹۳۳ق/ ۱۳٤۷ـ ۱۵۲٦م) به وسیلهٔ ملا عبدالکریم همدانی [3] به نگارش در آمد. وی کتابی ارزنده در شرح احوال محمود گاوان وزیر سرآمده بهمنیان

۱ـ باقر محمد، وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج۳، ص ۲۷٤

۲ـ همو همان، صص ۲۸۷ـ۲۸۸؛ م. اسماعیل پور، ماثر محمود شاهی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۱۵۱

۳ـ نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج۲، ص ۷۷٦؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱٦۲؛ م اسماعیل پور، عبدالکریم همدانی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۱۷۲۰

(مقتول ٨٨٦ق/ ١٤٨١م) از ولادتش تا شهادتش در احمد آباد بیدر پایتخت سلاطین بهمنی تالیف کرد. در روزگار محمد شاه بن محمود بن بهمن شاه (حك ٧٨٠ـ ٧٩٠ق/ ١٣٧٩ـ ١٣٩٧م)[1] تاریخ نگار معاصر عین الدین بیجاپوری ذیلی بر طبقات ناصری (تالیف ٦٥٨ق/ ١٢٦٠م) از منهاج سراج جوزجانی را به رشتهٔ تحریر در آورد. محمد بن حسین لطف الله که به دورهٔ شهاب الدین محمود شاه بن محمد شاه لشکری بهمنی (حك ٨٨٤ـ ٩٢٤ق/ ١٤٨٢ـ ١٩١٨م) که به دستگاه سلطنتی وابسته بود، اثر تاریخی به نام معراج التواریخ [2]، به نگارش در آورد. شاهان گجرات یکی از سلسله های مهم سلطنتی شبه قاره که بنا بر ضعف و ناتوانی و بی دست و پایی حکومت مرکزی دهلی، در دورهٔ محمد بن تغلق (٧٢٥ـ ٧٥٢ق/ ١٣٢٤ـ ١٣٥١م) به وجود آمدو به طور مجموع نزدیك به ١٧٥ سال از ٧٩٩ق/ ١٣٩٦م تا ٩٨٠ق/ ١٥٧٢م، بر گجرات و مناطق اطراف آن حکومت کرد. [3] در دورهٔ شاهان گجرات در موضوعات گوناگون کتابهای ارزشمندی نوشته شد و مورخان و نویسندگان برجسته این دوره با آثار گرانبهای خود برای رواج هر چه بیشتر زبان و ادب فارسی در شبه قاره تلاشها کردند و سنّت تاریخ نویسی که از دورهٔ سلاطین دهلی به طور مستقلی پی ریزی شده بود، در این دوره به مقیاس بزرگی پیشرفت کرد و آن دلیل بزرگی بر علاقهٔ صمیمی پادشاهان دورهٔ سلطنت گجرات به زبان و ادب فارسی و به تاریخ نگاری یعنی درك هویت ملی خود بوده است. اینطور ترویج و پیشرفت زبان و ادب فارسی و تاریخ نگاری در آن دوره ادامه داشت و تعداد قابل توجهی از متن ادب فارسی را متون تاریخی تشکیل داد و این آثار از نظر اعتبار و اصالت و دست اول بودن منابع علوم عقلی و توسعه های اجتماعی در زمینه های گوناگون جامعه مسلمانان در شبه قاره بسیار ارزش دارند و افزون بر داشتن شرح احوال پادشاهان، آگاهیهایی نیز دربارهٔ سابقه اجتماعی، فرهنگی و ادبی این دوره به دست می دهد. این آثار تاریخی دارای اهمیت و اعتبار ویژه ای دربارهٔ سلاطین و مردم عامه هم روزگار هستند و شرح احوال شاعران و دانشمندان و رجال آن سامان را نیز بیان می نمایند و به عنوان ماخذ اصلی مورد استفاده تاریخ نگاران بعدی قرار گرفتند.

١ـ فرشته، تاریخ فرشته، ج١، ص ٣٠٤؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج٣، ص ١١

٢ـ م اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ٦٦٧.

٣ـ فرشته، تاریخ فرشته، ج٢، صص ١٧٨ـ ٢٣٢؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج٣، صص ١٨٢

Storey,C.A, Persian Literature, sec 2, part I, P.109

تاریخ احمد شاهی حلوی شیرازی، در روزگار احمد شاه یکم گجراتی (حك ٨١٤ـ ٨٤٦ق/ ١٤١١ـ ١٤٤٢م) و تعداد قابل ملاحظه از آثار تاریخی فارسی در گزارش رویدادهای دوره محمود شاه یکم گجراتی معروف به محمود بیگره (حك ٨٦٣ـ ٩١٧ق/ ١٤٥٨ـ ١٥١١م) به نام طبقات محمود شاهی از ملا عبدالکریم نیم دهی است که در تاریخ عمومی از روزگار هجرت پیامبر حضرت محمد (ص) تا پایان قرن نهم و در خاتمه این کتاب به رویدادهای تاریخی دورهٔ محمود شاه بیگره پرداخته است این اثر دارای آگاهیهای روشنی و فراوانی دربارهٔ رویدادهای جنوب هند به ویژه گجرات با جزئیات است.[1]

ماثر محمود شاهی/ تاریخ محمود شاهی [2] از ملا عبدالکریم همدانی، در این اثر تاریخ افزون بر بنیانگذار سلسله شاهان گجرات مظفر شاه یکم گجراتی، سلطان احمد شاه یکم گجراتی (حك ٨١٤ـ ٨٤٦ق/ ١٤١١ـ١٤٤٢م) ، سلطان محمد شاه اوّل گجراتی (حك ٨٤٦ـ ٨٥٥ق/ ١٤٤٢ـ ١٤٥١م) قطب الدین احمد شاه دوّم گجراتی (حك ٨٥٥ـ ٨٦٣ق/ ١٤٥١ـ١٤٥٨م) سلطان داؤد شاه گجراتی (حك ١٤٥٨/٨٦٣م)، محمود شاه یکم گجراتی معروف به محمود بیگره (حك ٩١٧/٨٦٣ق/ ١٤٥٨ـ ١٥١١م) نوشته شده است. نویسنده به رویدادهای دهلی دکن، مالوه و جونپور پرداخته و شرح احوال سلاطین تیموری نیز بر آن افزوده است.

فیض الله بنبانی، ادیب و تاریخ نگار فارسی نویس شبه قاره در کتابی بنام " تاریخ صدر جهان/ ماثر محمود شاهی/ طبقات محمود شاهی ، [3] در تاریخ جهان و هند پس از ورود اسلام و از آفرینش جهان تا قرن نهم هجری آورده است. ارزش و برجستگی این اثر در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره یکی به علت ارائه مطالبی دربارهٔ شاهان مصر و سوریه تا ٧١٩ق/ ١٣١٩م در بخش سوم آن است. این نخستین اثر در نوع خود در هند بوده که تاریخ این دو کشور را مطرح می کند. بخش شاهان دهلی این اثر ارزنده، با دیدی انتقادی آن، ویژگی تازه ای به تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره افزوده است.

١ـ م اسماعیل پور، ماثر محمود شاهی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، صص ٢١٥١ـ ٢١٥٢

٢ـ برزگر، فیض الله بنبانی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ٢٠٠٩؛ نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، صص ٤٤٢ـ ٧٧٤م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ٦٤٢؛ بنبانی، فیض الله، تاریخ صدر جهان، مقدمه

اثر فارسی در تاریخ سلاطین گجرات به نام "ماثر محمود شاهی"[۱] نوشتهٔ عبدالحسین تونی/ توری هم تحت حمایت سلاطین گجرات به تالیف در آمد. این اثر با گردآوری جزئیات وقایع و رویدادهای سال به سال حکومت سلاطین گجرات از آغاز روزگار محمود شاه بیگره (حك ۸۶۳ـ ۹۱۷ق/ ۱۴۵۹ـ ۱۵۱۱م) است و با رواج وقایع نگاری که بسیار مورد علاقه و پسند سلاطین این دوره بود، به تالیف در آمده بود.

تاریخ مظفر شاهی کتابی است به فارسی در تاریخ سلاطین گجرات نوشتهٔ عبدالحسین مؤرخ. این اثر تاریخی، از رویدادهای آغاز سلطنت گجرات و دورهٔ سلطان مظفر شاه یکم گجراتی (حك ۷۹۳ـ ۸۱۳ق/ ۱۳۹۰ـ ۱۴۱۰) بنیان گذار این سلسله شروع شده، به دورهٔ سلطان خلیل معروف به مظّفر شاه دوم فرزند محمود شاه بیگره (حك ۸۶۳ـ ۹۱۷ق/ ۱۴۵۸ـ ۱۵۱۱م) پایان یافت. درین دوره اثر منظوم تاریخی دربارهٔ قلعه مندو[۲] هم در تاریخ سلاطین گجرات از نویسنده ناشناس به رشته نگارش در آمده است. به علت ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی دهلی، چندین حکومت های محلی که به وجود آمدند، یکی از آنها حکومت شاهان مالوه بود که شاخه ای از خلجیان شبه قاره بودند. در آن دوره به سبب حملات امیر تیمور به شبه قاره دانشمندان به ایالتهای دور دست پناه بردند و حکومت های مستقلی آن ایالتها از دانشمندان و هنرمندان و نویسندگان سرپرستی و تشویق می کردند. بعضی از دستگاههای جدیدی که در این قرن با کمال بذل و سخاوت از علم و دانش سرپرستی کردند یکی از آنها فرمانروایان مالوه بودند.

علی فرزند محمود کرمانی معروف به شهاب حکیم کرمانی، تاریخ نگار و شاعر ایرانی نژاد سدّه ۹ق/ ۱۵م، کتابی به نام مآثر محمود شاهی[۳]، افزون بر تاریخ روزگار محمود شاه یکم خلجی (حك ۸۳۹ـ ۸۷۳ق/ ۱۴۳۵ـ ۱۴۶۸م) مطالبی دربارهٔ شاهان پیشین مالوه به ویژه سلطان هوشنك الپ خان (حك ۸۰۸ـ۸۳۸ق/ ۱۴۲۴م) و محمد شاه یکم غزنین (حك ۸۳۸ـ ۸۳۹ق/ ۱۴۳۴ـ ۱۴۳۵م) هر دو شاهان غوری این سرزمین هم دارد. به سبب اینکه این کتاب تنها منبع آگاهیها،

۱ـ م. اسماعیل پور، مآثر محمود شاهی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص ۲۱۵۱

۲ـ همو،همان، ص ۶۹۷

۳ـ باقر محمد ـ وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ص ۱۲۸۶ کرمانی، شهاب حکیم، مآثر محمود شاهی، صص ۳ـ۵

دربارهٔ شاهان مالوه و به ویژه محمود شاه خلجی و وقایع سلطنت وی است، بسیار ارزش دارد. تاریخ ناصری [1] / تاریخ ناصر شاهی اثر تاریخی به فارسی در همین دوره از نویسندهٔ ناشناس به تالیف در آمده بود. تاریخ ناصر شاهی درباره سلطان ناصرالدین و وقایع سلطنت وی است. به سبب اینکه تنها منبع آگاهیها دربارهٔ سلطان ناصرالدین عبدالقادر شاه است، بسیار ارزش دارد. مطالب کتاب از زمانی شروع می شود که سلطان غیاث شاه (حك ۸۹٤ـ ۹۰٦ق/ ۱٤۸۸ـ ۱۵۰۰م) پدر ناصر الدین شاه، نویسنده این اثر را مورد اعتماد خویش قرار داده، اور را به این کار گماشته بود. فرشته مؤلف تاریخ فرشته و نظام الدین احمد، نویسنده طبقات اکبری در نگارش بخش های مربوط به سلسله شاهان مالوه از این اثر استفاده کرده اند و مطالب کتاب خویش را در مورد این سلسله را از مطالب رویدادهای تاریخ ناصر شاهی تائید و تصدیق می کنند.

آخرین تاریخ این دوره، تاریخ مظفر شاهی [2] (ثانی) (قانعی) از میر سید علی قانعی در رویداد گشودن شادی آباد/ ماندو، پایتخت سلاطین مالوه در قرن ۹، ۱۰ق/ ۱۵، ۱٦م، در ایالت دهار هند به دست مظفر شاه ثانی، سلطان قدرتمند گجرات، در ۹۲٤ق/ ۱۵۱۸م است. این اثر مرجعی معتبر برای مورخان بعدی است به سبب اینکه همه جریانها که در آن بیان شده، اصیل و چشم دیده و گوش شنیدهٔ نویسنده است. این کتاب منبع اصیل و دست اوّل دربارهٔ شاهان مالوه به ویژه محمود شاه خلجی (حك ۹۱۷ـ ۹۳۷ق/ ۱۵۱۱ـ ۱۵۳۱م) است.

تاریخ نویسی و تذکره نویسی در دورهٔ فرمانروایان سند نیز رشد چشمگیری کرد. تاریخ نگاری با ترجمهٔ چچنامه یا تاریخ سند از علی کوفی درین سرزمین پی ریزی شد و با تشویق و حمایت فرمانروایان سند مدارج پیشرفت را بتدریج پیمود و در دورهٔ کلهورا آثار تاریخی متعددی در شبه قاره نگاشته شد و در دوران فرمانروایان مغول متاخر شبه قاره یعنی حدود اوایل سدّهٔ دوازدهم تا نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم هجری پیشرفت زیادی کرد. سرزمین سند در این دوره شاهد وقایع بزرگ تاریخی بود که تاثیر بسیاری بر اوضاع سیاسی، اجتماعی این ناحیه داشت. [3]

۱ـ ربیعیان، تاریخ ناصر شاهی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، صص ٦۳۸ـ ٦۳۹م اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، صص ۷۰۱ـ۷۰۲

۲ـ برزگر، مظفر شاه دوم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۲۳۷٦؛ قانعی، تاریخ مظفر شاهی، مقدمه

۳ـ توّسلی، محمد مهدی، تاریخ نویسی فارسی در دوره کلهورا، مجله دانش، ش ۸٦، ص۳۳

نثر فارسی دورهٔ تیموریان متاخر بسیار مهم و بسیار غنی شمرده می شود، زیرا تعداد کتابهایی که در این عهد به وجود آمد بسی بیشتر از ادوار گذشته انواع و اقسام نثر بوده است. زیرا دورهٔ حکومت سلاطین مغول با هرج و مرج سیاسی، نا آرامی های داخلی و شورش های خارجی مقارن بود. به این لحاظ شمار کتابهای تاریخی این دوره بسی بیشتر از ادوار گذشته است. مورخان به علّت ضعف حکومت مرکزی و تشکیل دولت های داخلی و اعلام خود مختاری استانها و ایالتها، عنوان و موضوع کتابها را به اشخاص و اوضاع ویژه ای اختصاص نمی دادند بلکه به موضوعات دیگر می پرداختند به این لحاظ در تاریخ نویسی تنوع ایجاد شد و شیوهٔ نگارش هم تغییر یافت[۱].

تیموریان شبه قاره مانند نیاکان ایران خود نسبت به سایر شاخه های علم و دانش، به تاریخ علاقه مفّرطی داشتند و این خود در اثر میلی بود که آنها به داستان سازی و داستان گوئی داشتند.[۲]

چنانکه تاریخ نویسی فارسی در دورهٔ پیش از تیموریان (۶۰۲ ـ ۹۳۲ق/ ۱۲۰۶ ـ ۱۵۲۶م) بلافاصله پس از تاسیس سلطنت مستقل اسلامی در لاهور توسّط سلطان قطب الدین ایبك شروع شد و در دورهٔ بعد از تیموریان نیز در همان آغاز، با روی کار آمدن یا بر مؤسس سلسله تیموریان در شبه قاره ادامه یافت و مورخان فارسی زبان این دوره از قبیل شیخ زین الدین خوافی، خواند میر و میرزا حیدر کاشغری که همه آنها تربیت یافتگان مکتب تاریخ نویسی ایران بودند، تحت سرپرستی پادشاهان و شاهزادگان تاریخ دوست چون بابر، همایون، اکبر، شاهجهان و عالمگیر دست به کار شدند و شروع به تالیفات تاریخی مهم و گرایشهایی زدند. در این دوره نیز بسیاری از مورخان بومی فارسی چون ابوالفضل علامی مولف اکبر نامه، عبدالقادر بدایونی مولف منتخب التواریخ، عبدالحمید لاهوری مولف شاهجهان نامه و امثال آنها نیز پدید آمدند و کاخ باشکوه تاریخ نویسی فارسی را در شبه قاره پایه گذاری نمودند و از سلاطین تاریخ ساز و تاریخ دوست و تاریخ نویس تیموری بهره زیادی بردند.[۳]

پس سنّت تاریخ نگاری در شبه قاره به ویژه از دورهٔ تیموریان رونق گرفت و این سنّت مورد تقلید مورخان و نویسندگان دوره های بعدی قرار گرفت و در سراسر شبه قاره آثار بسیار دقیقی تاریخی از آنها به یادگار ماند که بدون وجود آنها هویت تاریخی و فرهنگی این منطقه از جهان ناشناخته می ماند.

---

۱ ـ هاشمی محموده ، تحول نثر فارسی در شبه قاره، مجله دانش، ش ۴۳، ص ۹۲

۲ ـ همایی جلال الدین، تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۰۳

۳ ـ آفتاب، اصغر، مورخان ایرانی در دوره تیموریان، مجلهٔ دانش، شماره ۵۴ـ۵۵،

باب سوّم

دورهٔ غزنویان

۳٦۷ق/۹۷۷م تا ۵۸۳ق / ۱۱٦۸م

غزنویان سلسلهٔ پادشاهانی که پس از سامانیان در خراسان و مشرق ایران (افغانستان امروزی و بخشهایی از هند) سلطنت کردند و به سبب آنکه پایتخت آنها شهرِ غزنین بود به عنوان غزنویان شهرت یافتند. نیای غزنویان ، غلامان تركِ دربار سامانی بودند. همزمان با آشکار شدن نشانه های ناتوانی دولت سامانی ، سپهسالاران ترك و فرماندهان سپاه بر دولت سلطه یافتند. با تیرگی روابطِ نوح بن منصور امیر سامانی والپتگین [1] (۳۵۱-۳۵۲ / ۳۵۹ق/۹٦۲-۹٦۳/۹٦۹م) ، سپهسالارِ ترك به بهانهٔ جهاد به غزنه رفت و در ۳۵۱ق/۹٦۲م پرچم خود را برافراشت و در شهر غزنه مقدمات تشکیل دولت غزنوی را فراهم ساخت. او ضمنِ اعلام وفاداری به سامانیان حکومتی تقریباً مستقل در این شهر تشکیل داد [2]. حکومت غزنویان از ۳٦۷ ق /۹۷۷م تا ۵۸۳ق/۱۱۸٦م نزدیك ۲۱٦ سال برشرق ایران ، افغانستان فعلی و در بعضی مناطق شبه قاره به ویژه پنجاب ادامه داشت [3]. پس از مرگ الپتگین (۳۸۵ق /۹۹۵م) [4] ، سبکتگین که دست پروردهٔ و داماد وی و پایه گذارِ اصلی دودمانِ غزنوی (۳٦۱-۳۸۹ق / ۹۷٤ - ۹۹۷م) ، غزنــه را گـرفـت و در آنـجـا استقلالِ خود را اعلام کرد [5]. خلیفه المسلمین در بغداد او را به رسمیت شناخت و که نتیجه آن حکومتش از

۱- جهان تاب ، الپتگین ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ص ۱۰۵

۲- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب - ، ص ۳۲ ، نوش آبادی ؛ سبکتگین غزنوی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ص ٤۹۹ ؛ آفتاب اصغر ، ادب فارسی در دوره غزنویان پاکستان ، محله دانش ، شماره ٦۰-٦۱ ، ص ۱۷۲

۳- سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی- ، ص ٤۲ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ۵۵-٦٦ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج ۱ ، ۲۲۵-۲٤٤ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج۱ ، صص ۱۸-۵۳

٤- احمد ، رشاد ، سلطان محمود غزنوی ، محله سروش ، شماره نوامبر - دسامبر ۲۰۰۰م ، ص ۳۵

۵- نعیم الدین ،هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۳۲ ؛ خواند میر ، حبیب السیر ، ج ۲ ، صص ۳٦۲، ۳۷۱-۳۷٤ ؛ باسورث ، تاریخ غزنویان ، ج۱ ، صص ۳۳-۳٤ ؛ لین پول ، طبقات سلاطین اسلام ، صص ۲۵۵-۲۵٦ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، صص ۱۸-۲۲ ؛ احمد ، رشاد ، سلطان محمود غزنوی ، محله سروش ، شماره نوامبر - دسامبر ۲۰۰۰م ، ص ۳۵ ، آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی ، ص ۱

برخوردار شد[١] ـ ناصرالدین و یمین الدوله لقبی بود که ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی (٣٦٦-٣٨٧ق/٩٧٦-٩٩٧م) در ٣٨٤ق/٩٩٤م ، پس از پیروزی سبکتگین بر سپه سالارانِ شورشی سامانی در خراسان به او اعطاء نمود و طبق روال معمول برایش پرچم و خلعت فرستاد[٢] ـ بهمین جهت غزنویان را " خانواده یمینی " هم می گویند ـ امیر سبکتگین تا درگذشت خود در ٣٦٧ ق / ٩٩٧م تحتِ حمایت سامانیان حکومت کرد[٣] ـ چون او به قدرت رسید ، آنزمان کابل ، پیشاور و پنجاب تحتِ تصرف را جاجیپال بود ، سبکتگین به را جا جیپال شکست داده ، مناطق کابل و پشاور و بسیاری از قلعه های وی را تصرّف کرد و پنجاب را زیر نگین خود در آورد و زمینه را برای فتوحاتِ درخشان پسرش ، سلطان محمود غزنوی هموار و سازگار ساخت[٤] ـ او شهرهای بُست و قصدر را تاسیس نمود ـ راجه جیپال از تهاجم سبکتگین در پنجاب هراسیده و در صدد سدّباب آن تلاشهای نمود و بالآخره وادار به تفاهمی با شیخ حمید لودی ، یکی از سردارانِ افغان در مرز هند و افغانستان شد و او را مسئول حفظِ سرحداتِ خود قرار داد ولی دیری نگذشت که حمید لودی زرنگی بخرج داد و به دربار امیر سبکتگین بازیاب شد و گفت : " چون ما را بواسطه همدینی یقین خصوصیت و خلوصیت است پس سزاوار مکارم اینکه این حقیر را در زمره خیر خواهان دانسته و سپاه نصرت را انتباه فرمایند که در هنگام تاخت و تازِ دیارِ هند آسیبی بمانرسانند"[٥] امیر سبکتگین بنا به اقتضای زمان، التماس حمید لودی را پذیرفته و با راجا جیپال پنجه نرم کرد و او را شکست داد[٦] ـ

سبکتگین دو پسر داشت به نام محمود و اسماعیل ـ وی فرزند جوانترش اسماعیل را نامزد جانشینی خود کرده بود ، شاید ازان رو که مادر اسمعیل دخترِ الپتگین بود[٧] ـ پس از سبکتگین اسمعیل برتختِ سلطنتی نشست ـ در ٣٨٦ق/٩٩٧م نزاعی میان این دو برادر برسرِ تاج و تخت بوقوع پیوست ـ

١- امیر علی ، سید ، تاریخ محمل صحرا نشینان ، ص ٢٣

٢- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب،ص ٣٢-٣٣ ؛ احمد ، رشاد ، سلطان محمود غزنوی ، محله سروش ، ص ٣٥

٣- با سورث ، تاریخ غزنویان ، ج١ ، ص ٣٢-٣٤ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج١ ، صص ١٨-٢٢

٤- امیر علی ، تاریخ محمل صحرا نشینان ، ص ٢٣ ؛ آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی - ، ص ٤١ آفتاب اصغر ، ادبیات فارسی در دورهٔ غزنویان پاکستان ، محله دانش ، ش ٦٠-٦١ ص ١٧٢

٥- درانی ، سلطان محمد خان ، تاریخ سلطانی ، ص ٢٣

٦- احمد ، رشاد ، سلطان محمود غزنوی ، محله سروش ، شماره نوامبر-دسامبر ٢٠٠٠م ، ص ٣٥

٧- نوش آبادی ، سبکتگین غزنوی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان به سرپرستی حسن انوشه ، ص ٤٩٩

فرزند ارشد سبکتگین محمود ، اسمعیل را مغلوب کرد و در سال ٣٨٧ق/٩٩٧م حکمفرمایی آن دودمان تمام متصرّفات غزنوی را در قبضه قدرت خود گرفت [١]ـ ولی هنگامیکه براریکه سلطنت جلوس نمود ، با اسمعیل محترمانه و سخاوتمندانه رفتار نمود [٢]ـ چون محمود غزنوی به قدرت رسید ، سلطنت غزنویان مناطقِ وسیع بلوچستان شمالی ، غور ، زابلستان و طخارستان را در بر می گرفت [٣] ـ امیر ابوالحارث منصور دوم سامانی (حک ٣٨٧ - ٣٨٩ق/٩٩٧-٩٩٨م) حکومت محمود را بر غزنه ، بست و شهرهای مشرق خراسان به رسمیت شناخت و در نتیجه نبوغ نظامی فوق العاده وی ، محمود غزنوی در سال ٣٨٩ق/٩٩٨م عبدالملك بن نوح سامانی را شکست داده بر خراسان استیلا یافت [٤]ـ سپس بر قهستان چیره شد و سیستان را تصرف کرد ـ

محمود غزنوی از همان آغاز تسخیر خراسان ، در نیشابور به خلیفه عباسی خطبه خواند و خلیفه نیز حکومت او را بر خراسان تایید کرد [٥]ـ او در سال ٣٨٩ق/٩٩٨م ،از طرف القادر باالله، خلیفه عباسی، ملقّب به یمین الدوله و امین الملّة شد [٦] ـ او مقتدر ترین پادشاه سلسله غزنوی است که اوّل بار لقب سلطان گرفت ـ محمود غزنوی در ٣٩٢ق /١٠٠١م به عنوان جهاد و برای خشنودی خلیفه عباسی و به عقیده گروهی از تاریخ نگاران ، برای کسب شهرت و غنایم ، به هند یورش برد ـ او شهرت ماندنی خویش را به عنوان غازی بزرگ درمیان مسلمانان به دلیل همین یورشهایش به هند دست آورد ـ او بارها به درّه سند و پنجاب حمله کرد ـ شهر غزنه ، پایتخت او به دلیل نزدیکی به درّه سند ، موقعیتی مناسب برای این لشکر کشیها داشت ـ در طولِ سی سال آخر عمر از ٣٩١ق/ ١٠٠٠م تا ٤١٧ق / ١٠٦٢م ، او تقریباً هفده بار هند را مورد تاخت و تاز قرار داد ، آتشکده ها را خراب کرد و ریشه مذهب اسلام و زبان فارسی را در آن سرزمین نشاند و خزاین خود را از اموال و غنایم فراوان

١- منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج١ ، صص ٢٢٧-٢٢٨ ؛ باسورث ، تاریخ غزنویان ، ج ١ ، صص ٤٣-٤٥ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج١ ، صص ٢١-٢٢

٢- احمد ، رشاد ، سلطان محمود غزنوی ،مجله سروش ، ، ص ٣٦

٣- خواند میر ، حبیب السیر ، ج١ ، صص ٣٦٤، ٣٧١ - ٣٧٣ ؛ لین پول ، طبقات سلاطین اسلام ، صص ٢٥٥-٢٥٦ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج١ ، صص ١٨-٢٢ ؛

٤- کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، ص ٣٩

٥- گروهی از تاریخ نگاران ، تاریخ ایران ، ج١ ، (از آغاز تا صفویه) ، ص ١٠٠

٦- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ٣٢

انباشت [۱]-البته در دایرةالمعارف برتانیکا نوشته اند که " بین سنین ۱۰۰۱ الی ۱۰۲۷ میلادی محمود غزنوی ۲۰ بار بر هند حمله نمود" [۲]- اوبسیاری از مناطق شبه قاره را به قلمرو خود افزود [۳]- او اتحادیه نظامی راجه های هندو را درهم شکست و استان مرزی پیشاور و لاهور که استان شرقی حکومت خود قرارداد-محمود در یورشهای خود به هند که پرستشگاه شیوا ، یکی از خدایان هندو بود ، ویران و تمامی ثروتهایی را که وقفِ آن شده بود ، چپاول کرد [٤]-متولیان و نگهبانان معبدزر و جواهر فراوان پیشکش نمودند تا به بت سومنات گزندی نرساند- اما سلطان محمود گفت " نمی خواهم تاریخ مرا به نام بت فروش یاد کند بلکه می خواهم به لقب بت شکن شناخته شوم "- او بناً به عشق اسلامی خود به لقب " بت شکن " شهرت یافت [٥]- هنگامِ مرگ او در سال ٤۲۱ق/۱۰۳۰م ، از حدودِ ری (تهران) و اصفهان تا خوارزم و ولایت گجرات (کاتیاوار) و سواحل عمان در تصرّف او بود [٦]-جانشین رسمی محمود،مسعود بود امّا چندی قبل از آنکه مرگ وی فرارسید، به ولی عهد خود بدبین و بیمناك شد و جانشینی خود رابه فرزند دیگرش محمد واگذار کرد و از رجال پیرامون خود خواست تا بعد از او ، از محمد حمایت کنند و او را سلطان بدانند [۷]- پس از مرگ محمود غزنوی (٤۲۱ق / ۱۰۳۰م) ، اختلافِ دو دستگی ، میانِ رجال دستگاه را ه یافت و میان محمد و مسعود جنگ تخت نشینی در گرفت- کارگزاران دولت به دو دسته " پدریان و پسریان " تقسیم شدند- سر انجام حکومت چند ماهه محمد (از ربیع الآخر تا شوال ٤۲۱ق/۱۰۳۰م) به برکناری و حبس انجامید و مسعود غزنوی به جانشینی پدرش به سلطنت رسید [۸]-در آغاز سلطنت مسعود دربار و

۱- کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، ص ۱٤ ، نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۳۳ ؛ ایلیت ، تاریخ هند ، ج۲، ص ۲٦ ؛ همایی ،جلال الدین ، تاریخ ادبیاتِ ایران ، ص ۲۹۳ ؛ آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی ، ص ۱

۲- دائرة المعارف جدید بریتانیکا ، ج ۲۱ ، ص ٤٥

۳- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، صص ۲۲-۳۹ ؛ منهاج سراج ، طبقاتِ ناصری ، ج۱ ، صص ۲۲۸-۲۳۲

٤- گروهی از تاریخ نگاران ، تاریخ ایران ، ج۱ ، (از آغاز تا صفویه) ، ص ۱۰۱ ؛ آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی ، ص ۱ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ص ۳۳

٥- سائیکس ، پرسی ، تاریخ ایران ، ج۱، ص ۲۱٦

٦- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، ص ۲۱٦

۷- بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ بیهقی ، صص ۱٥۰-۱٦۲

۸- کمری ، علیرضا گزینه تاریخ بیهقی ، ص ۱٥ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ٦۲ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۳٦

فرماندهان سپاه درگیر کشمکش برسر قدرت و نفوذ شدند[١] ـ مسعود غزنوی نیز مانند پدرش ، به شبه قاره حملاتِ خود را آغاز کرد و مناطق دیگر را در قلمرو خود در آورد ، اما توجه بیش از اندازه به این کار ، باعث غفلت آنان از تکاپوهای سلجوقیان گردید که توانستند از ناتوانی و اختلافهای درونی دولت غزنوی در سالهای پایانی حکومت سلطان مسعود،بهره برند ـ آنها در غرب قوت گرفتند و پس از مدتی کوتاه طغرل به فرماندهی لشکر سلجوقیان در میدان " دندانقان " ، مسعود را به هزیمت دوچار کرد و برخراسان مسّلط شد ـ سلطان مسعود کوشید جلوی آنها را بگیرد ولی لشکریان تازه نفس سلجوقیان،در نبرد ایستادگی کردند و نیروهای مسعود تارومار شدند ، پس از آن غزنویان به طور کامل از خراسان بیرون رانده شدند[٢] و حتی مدتی غزنه را از دست دادند ، اما جانشینان وی توانستند تا سالهای پایانی قرن ششم هجری به فرمانروایی محدود خود ، در لاهور ادامه دهند[٣] ـ آنروزها سلطان غزنه نائب السطنة یا سپه سالار انتخاب کرده به لاهور می فرستاد[٤] ـ

مسعود پس از شکست به غزنین رفت و روز ١٣ نوامبر ١٠٤٠م در همراهی برادر نابینا خود ، باخدم و خزانه و با روبنهٔ سنگین ، راهی لاهور شد ـ اما در میانه راه نزدِ حسن ابدال ، لشکریان و غلامانش به طمع اموالی که همراه داشت ، بر او شوریدند و او را دستگیر و و توقیف کردند و امیر محمد را که پیش از حرکت به هند ، به دستور مسعود از حبس بیرون آورده و همراه کاروان ساخته بودند ،به سلطنت برداشتند و چندی بعد مسعود را به دستور یا رضای محمد کشتند[٥] ـ امیر مودود ، پسر سلطان مسعود ، پس از آگاهی ازین واقعه ، از طخارستان به غزنین بازگشت و در ٤٣٤ق/١٠٤٢م در نگرهار با مخالفان پدر و عاصیان لشکر روبرو شد و برعموی خود محمد و فرزندان او فائق آمد و آنان را طعمه شمشیر کرد و برجای پدر بر تخت سلطنت تکیه زد[٦] ـ مودود روز

١- کمری ، علیرضا ، گزینه تاریخ بیهقی ، ص ١٥ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ٦٢ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ٣٧

٢- جهان تاب ، مسعود یکم غزنوی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ص ٩٥٢

٣- منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج ١ ، صص ٢٣٣-٢٣٥ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج١ ، صص ٤٣-٤٦ ؛

٤- احمد ، ظهور الدین ، ایرانی ادب ، ص ٩٨

٥- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ٣٨

٦- جهان تاب ، مسعود یکم غزنوی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ص ٩٥٣ ؛ کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، ص ١٧ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ٣٨

۱۲ دسامبر ۱۰۴۹م/۴۴۱ق راهی ابدیت شد[۱] ـ پس از مرگ وی برادرش علی ابوالحسن فرزند مسعود در ۴۴۰ق / ۱۰۴۸م و سپس در همان سال عبدالرشید، کوچك ترین فرزند محمود به تخت نشستند ـ در زمان هر چند غزنه از حملات بیگانه ها محفوظ ماند ولی چون عبدالرشید استعداد کشور داری نداشت، اصلاً نتوانست که نظم و امنیت در قلمرو خود برقرار کند و در ۴۴۳ق / ۱۰۵۲م به علت بغاوت طغرل، سپه سالار لشکر وی کشته شد ـ پس از وی طغرل فقط تا چهل روز حکومت کرد و بدست محافظین سلطان بقتل رسید ـ پس از وی فرزند مسعود یکم "فرخ زاد"، به قدرت رسید ـ وی برای استحکام سلطنت خود تلاشهای فراوان کرد و حتی مکران را به دولت غزنویان پیوست ولی در ۴۵۱ق/ ۱۰۵۹م در ۳۴ سالگی دستخوش جوان مرگی شد[۲] ـ پس از درگذشت فرخزاد، در ۴۵۱ق سلطان ابراهیم بن مسعود را بر تختِ شاهی نشاندند ـ نخستین و مهم ترین برنامه وی برای ادارهٔ ملك، باز گردانیدن آرامش برای باز سازی و ویرانی های ناشی از شکستِ سلطان مسعود از سلجوقیان و جانشینان وی در قلمرو غزنویان بود[۳] ـ از دیگر اقدامات وی رسیدن به صلحی پایدار با سلجوقیان و بستن پیمان دوستی با آنها با دادن مناطق ختلان، چغانیان و قبادیان بود ـ

پس از محمود غزنوی، ابراهیم در فتح هند آوازه بیشتری دارد ـ با به دست آوردن فراغت از سوی سلجوقیان از غرب، وی در ۴۷۲ق/۱۰۷۹م آهنگ تسخیر هند کرد ـ وی نخست قلعه اجود (اجودهن یعنی پاکپاتن کنونی) و پس از آن قلعه روبال را گرفت، سپس به نوره تاخت و بعد از آن برناحیه "مره" چیره گشت ـ پس ازین پیروزیها حکمرانی تمام متصرفات هند را به ابوالنجم زریر شیبانی، فرمانده لشکر وی، واگذاشت، اما او راه نا سپاسی را در پیش گرفت و با سازش با راجگان بومی، بر ابراهیم بشورید ـ ابراهیم نیز، شورش وی را فرونشاند و پس از گشودن چندین دژ و گسترش قلمرو غزنویان در هند باغنایم فراوان به غزنین بازگشت و فرزند خود سیف الدوله را استاندار لاهور مقرر کرد ـ ولی چندی بعد فرزند دیگرش علاءُ الدوله مسعود (۵۰۸ق/۱۱۱۴م) را به جای سیف الدین محمود به فرمانروایی هند برگماشت، ابراهیم پس از چهل سال حکومت در

---

۱ – نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۳۹

۲ – فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۳۶–۳۸؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۲۳۵–۲۳۸؛

۳ – جهان تاب، ابراهیم غزنوی، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۱۵–۱۶

۴۹۲ق/ ۱۰۹۹م به مشیت ایزدی پیوست[۱] پس از مرگش، پسرش علاء الدوله مسعود سوم از هندوستان به غزنه آمد و به جای پدر نشست[۲]ـ راجع به مهمّات و فتوحات دورهٔ او اطلاعات زیادی به دست نمی آید، ولی از یك قصیدهٔ مسعود سعد سلمان معلوم می شود که سلطان مسعود سوم بردشت شبّر یورش برده ملتان را زیر تسلط آورده بود[۳]ـ او پس از شانزده سال حکومت در ۵۰۸ق/۱۱۱۵م در گذشت[۴]ـ بنا بر بعضی اقوال لاهور، پایتختی غزنویان در زمان مسعود سوم (۴۵۳-۵۰۹ق/۱۰۶۱-۱۱۱۵م) صورت گرفته بود[۵]ـ پس از درگذشت مسعود سوم غزنوی، پسرش شیرزاد (حك ۵۰۸ق /۱۱۱۴م)،به قدرت رسید[۶]ـ در ۵۰۹ق/۱۱۱۵م برادرش ملك ارسلان روی کار آمد و بی درنگ همه برادرانش را در بند یا کور کرد مگر بهرام شاه که بخت با وی یار بود و دور از پایتخت در زمینداور بسر می برد[۷]ـ او به دربار سنجر به مرو شتافت و به کمك سلطان سنجر سلجوقی (حك ۵۱۱-۵۵۲ق/۱۰۹۴-۱۱۱۸م)،حکومت به دست آورد[۸]ـ گرچه بهرام شاه اکنون در مقام پادشاهی برتخت غزنوی جلوس کرده بود و برای ابراز سپاسگزاری نه فقط از سلطان سنجر اطاعت می کرد بلکه به او خراج نیز می پرداخت و نامِ خود او در خطبه، در مرتبهٔ چهارم یعنی پس از نام های خلیفه عباسی (۴۸۷-۵۱۲ق/۱۰۹۴-۱۱۱۸م)محمد بن ملکشاه و خود سنجر می آمد[۹]ـ بهرام شاه در دورهٔ پادشاهی خود فقط یکبار از فرمانبرداری سنجر برتافت ـ سپاهیان سنجر نیز، در برابر، غزنه را تسخیر کردند و بهرام شاه از بیم او، به ولایات هندی خود و سرانجام به لاهور گریخت ـ با این همه سلطان سنجر به بهرام شاه نامه نوشت و به او اطمینان داد که قصد الحاق دایمی قلمرو او به متصرفات خود را ندارد، سپس غزنه را تخلیه ساخت و با سپاهش در شوال ۵۳۹ق/۱۱۴۴م به بلخ رفت ـ

۱- با سورث، تاریخ غزنویان، ج ۲، صص ۶۷-۶۸؛ منهاج سراج، ج ۱، صص ۳۳۸-۳۴۰؛ خواند میر، حبیب السیر، ج ۲، صص ۳۹۶-۳۹۷؛ جهان تاب، ابراهیم غزنوی، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۱۶-۱۷

۲- احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۶۶

۳- مسعود سعد سلمان، دیوانِ مسعود، با تصحیح رشید یاسمی، مقدمه

۴- سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار -، ص ۴۴؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب -، ص ۴۲

۵- یمین لاهوری، تاریخ شعر و سخنوران -، ص ۵۳-۵۴

۶- نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۴۲

۷- جهان تاب، بهرام شاه غزنوی، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۱۸۰

۸- عوفی، لباب الالباب، ص ۲۶۸ و صفحاتِ فراوانِ دیگر

۹- جهان تاب، بهرام شاه غزنوی، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ص ۱۸۰

بدین ترتیب، بهرام شاه توانست به غزنه باز گردد و بار دیگر برتاج و تختِ خویش دست یابد[۱]ـ در ۵۱۲ق/۱۱۱۸م، ۵۱۴ق/۱۱۲۰م و ۵۲۳ق/۱۱۲۹م با بهرام شاه، دوبار برای سرکوب شورش های محمد بن علی از دودمان بوحلیم شیبانی به شبه قاره لشکر کشید[۲]ـ محمد بن علی در نخستین نبرد شکست خورد و به اسارت در آمدـ بهرام شاه از گناهش در گذشت و بار دیگر او را به حکومت آن دیار برگماشت ولی چون بهرام شاه به غزنه بازگشت، او و فرزندش باردیگر به حکومت مرکزی بشوریدند، این بار هم شورش محمد بن علی به شکست انجامید و خود او در نبردی کشته شد[۳]ـ هر چند در دورهٔ وی امنیت نسبی در کشور برقرار شد، ولی در گیری او با غوریان سبب شد که غوریان به فرماندهی علاء الدین حسین غوری معروف به "جهانسوز" (حك ۵۴۴ - ۵۵۶ق/ ۱۱۴۹-۱۱۶۱م) در ۵۴۵ق / ۱۱۵۰م به غزنه یورش بردند و پس از کشت و کشتار زیادی شهر غزنه را به آتش کشیدند، مقابر سلاطین غزنوی را ویران کردندو بقایای اجساد آنها از خاك بیرون آوردند و آتش زدندـ آنان بسیاری از بناهای با شکوه، مساجد، مدارس و کاخهای را که غزنویان بنا نهاده بودند، ویران ساختند ـ بهرام شاه به هندوستان گریخت ولی پس از اسارت علاء الدین غوری جهانسوز به دست سلجوقیان به غزنه بازآمد و تا دم مرگ ۵۵۲ق /۱۱۵۷م، همانجا ماند[۴]ـ خسرو شاه بن بهرام شاه (۵۱۵-۵۵۵ق/۱۱۲۱-۱۱۶۰م) پس از مرگ پدر، بر تختِ شاهی نشستـ وی در همان نخستین سال پادشاهی خود با تهاجم تازه علاء الدین حسین غوری (۵۴۴-۵۵۶ق/۱۱۴۹-۱۱۶۱م) که از اسارت سلجوقیان رهایی یافته بود، رو به رو شدـ در نبردی نزد تگینا باد، سپاه غزنوی شکسته شد و امیر غوری به غور بازگشت[۵]ـ زمینداور، بست و تگینا باد در قلمرو غوریان درآمد و حکومت خسرو شاه در مناطق پنجاب و غزنه و زابلستان و کابل

۱- جهان تاب، بهرام شاه غزنوی، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ص ۱۸۲

۲- منهاج سراج، طبقاتِ ناصری، صص ۲۴۱-۲۴۴ و صفحاتِ فراوانِ دیگر؛ سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار -، ص ۴۴

۳- سنایی، حدیقة الحقیقت، دیوان سنایی غزنوی، در صفحات فراوان؛ حسن غزنوی، سید، دیوانِ حسن غزنوی، در صفحات فراوان

۴-منهاج سراج،طبقاتِ ناصری،ج۱،صص ۴۴۰-۴۴۲؛ فرشته،تاریخ، ج۱،صص ۵۱-۵۲؛باسورث،تاریخ غزنویان،ج۲،صص ۱۰۳-۱۳۲؛ گروهی از تاریخ نگاران، تاریخ ایران، ج۱ (در آغاز تا صفویه) ص ۱۰۵؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۴۴

۵- فخر مدّبر، آداب الحرب والشجاعة، صص ۲۷۱، ۴۴۶، ۴۸۰

محدود شد [1] ـ حلیف غزنویان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ق /۱۱۱۷-۱۱۵۷م) به دست غزها اسیر شد و اندکی پس از آن نیز درگذشت و غزنویان را از امکان یاری گرفتن از سلجوقیان یا رفع نگرانی آنها با حملـه انحرافی سلجوقیان به قلمرو غوریان از سوی غرب نا امید ساخت ـ چنانکه خسروشاه تاب پایداری در برابر شرایط تازه را از دست داد و با تسخیر غزنه به دست غزان در سال ۵۴۷ق/۱۱۵۲م به فرماندهی علاﺀ الدین ، وی به متصرفات غزنویان عقب نشست [2] و همانجا در سال ۵۵۵ق/۱۱۶۰م درگذشت [3] ـ

خسرو ملك ، فرزند خسرو شاه ، آخرین سلطان غزنوی (۵۵۵-۵۸۳ق/۱۱۶۰م) در لاهور بر تخت نشست [4] ـ دریـن دوره اختیـار غـزنه از دست غزنویان بیرون رفته بود ـ ابن اثیر و جوزجانی هر دو برآنند که بیرون رفتن قدرت از دست غزنویان در غزنه نه تنها به سبب فشار غوریان بود بلکه نقش دسته ای از ماجرا جویان نظامی اغز که از خراسان آمده بودند و چندان نیرومند بودند که توانستند غزنه را دوازده یا پانزده سال در دست خود نگه دارند ـ به روایت ابن اثیر ، خسرو ملك که توان رویا رویی با اغزها را نداشت ، در ۵۵۹ق/۱۱۶۳م بـه لاهـور عـقب نشست ـ وی همچنین اشاره دارد که خسرو ملك در همین سال باری دیگر ، در مدّتی کوتاه غزنه را تسخیر کرد [5] ـ امـا یـورشهای ترکان از شمال بتدریج غزنویان را به لاهور راند [6] و سرانجام غوریان ضربه نهایی را بر پیکر دولتِ غزنویان وارد کردند ـ شهاب الدین غوری به پنجاب یورشها را آغاز کرد ـ خسرو ملك تنها مناطق لاهور(پایتخت) پیشاور و مولتان و

۱- منهاج سراج ، طبقات ناصری،ج۱ ، صص ۴۴۱-۴۴۳ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج۱، صص ۵۲-۵۳ ؛ جهان تاب ، خسروشاه غزنوی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج۳ ، ص ۳۶۵ ؛ خواندمیر ، ج۲ ، صص ۴۰۰-۴۰۱ ؛

۲- جهان تاب ، خسرو شاه غزنوی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج۳ ، ص ۳۶۵ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، صص ۴۵-۴۶ ؛ نقوی ،علیرضا ، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۵۳ ؛ احمد ، ظهور الدین ، ایرانی ادب ، ص ۹۸

۳- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۲۶ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۴

۴- منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۴۳

۵- همو ،همان، ج۱ ، صص ۲۴۲-۲۴۴ ؛ جهان تاب ، خسرو ملك غزنوی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج۳ ، ص ۲۶۶ ؛ ابن اثیر ، الکامل فی التاریخ ، ج ۹ ، ص ۸۷ ؛ برای آگاهی بیشتر درباره انقراضِ سلسله سلطنتی غزنوی رجوع شود به باسورث ، تاریخ غزنویان ، ج ۲ ، صص ۱۳۳- ۱۵۷

۶- گروهی از تاریخ نگاران ، تاریخ ایران ، ج۱ از آغاز تا صفویه ، ص ۱۰۵

برخی بخشهای " سند " را در دست داشت، شهاب الدین غوری در ۵۷۱ق/۱۱۸۶م مولتان و در ۵۷۵ق/۱۱۷۹م پیشاور را نیز از وی گرفت و سرانجام در ۵۸۳ق/۱۱۸۶م یورش غوریان به لاهور به رقابت طولانی غزنویان و غوریان پایان داد ـ معزالدین محمد فرمانروای غوری ، لاهور را تسخیر کرد ـ خسرو شاه و فرزندش را در قلعه گرجستان در غور دربند کردند و سپس در ۵۸۵ ق/۱۱۹۰م هر دو را به قتل آوردند و بدینگونه فرمانروایی دراز مدت غزنویان پایان یافت و سراسر هند شمالی تحت تسلط غوریان آمد[1] ـ

زبان فارسی مقارن با ورودِ غزنویان (۳۶۷ق - ۹۷۷م) که امانت دار سنّتهای درخشان ادبی و فرهنگی سامانیان بودند ، در شبه قاره راه یافت ـ آنها نه تنها این زبان (فارسی) را به اوجِ کمال رساندند بلکه عادات و رسوم ایرانیان را نیز بین مردم راه دادند ـ محمود بن ابراهیم غزنوی اوّلین کسی بود که دربارِ خود را به طرز ایرانی آراسته کرد [2] ـ این پادشاهان چون به شبه قاره وارد شدند ، لاهور را به عنوان مرکز برای خود انتخاب کردند [3] دولت غزنویان در زمان اقتدار سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ق) به اوج اقتدار خویش رسید و مرکزی مهم برای فعالیتهای فرهنگی و ادبی گشت[4] ـ محمود غزنوی بادشاه با فرهنگ ، شیفته علم اندوزی ، مشوّق و پشتیبان دانشمندان و سخنگویان فارسی بود و با بخشندگی خود توانست جمع بزرگی از نویسندگان و شاعران را به دربار خود جذاب کند[5] ـ به گفته ملك الشعراء بهار در آن روزگار لطف و زیبایی خاصی در محاوره مردم غزنین و خراسان بوده و زبان فارسی در دربار محمود زیبای و شیرینی خاصی پیدا کرده و همان تاثیر است که نثر درباری منشات دیوان رسالت محمود را چنین زیبا ساخته است[6] ـ محمود غزنوی نه تنها پشتیبان

۱- گروهی از تاریخ نگاران ، تاریخ ایران ، ج۱ از آغاز تا صفویه ، ص ۱۰۵؛ فرشته ، تاریخ ، ج۱ ، ص ۵۲؛ خواند میر ، حبیب السیر ، ج۲ ، ص ۴۰۱؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری، ج۱، صص ۲۴۲-۲۴۴؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ۶۴؛ نقوی ، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۵۳

۲- سلیم ، مظهر ، بررسی احوال و آثار ، صص ۲۵-۲۶؛ سبط حسن رضوی ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۱۵

۳-هاشمی، محموده ، تحول نثر فارسی در شبه قاره ، ص ۹

۴- آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی ، ص ۴۱ نقوی ،علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۱۵۴؛ کمری رضا ، گزینه تاریخ بیهقی ، ص ۱۰۳؛ دباتاراس ، روابط فرهنگی ایران و هند ، روابط فرهنگی ، مجموعه مقالات، ص ۹۵؛ هاشمی، محموده ، تحول نثر فارسی در شبه قاره ، ص ۹؛ بهار ، سبك شناسی ، ج۲ ، ص ۱۸۷

۵- دباتاراس ، روابط فرهنگی ایران و هند ، ص ۹۰

۶- بهار ، سبك شناسی ، ج۲ ، ص ۸۴

اهل علم و دانش بود بلکه خود از ذوق ادبی و شاعرانه بسیار ظریفی برخوردار بود. از سروده های شاعرانه او به زبان فارسی در طول تاریخ حفظ شده اند[۱] ـ عوفی در لباب الالباب ابیاتی نقل می کند که به محمود منسوب است ، اما اته ، براؤن و ریپکا اعتبارِ این انتساب را نمی پذیرند. محمود در سفرهای جنگی خود شاعران و ادیبان را همراه خود می برد. به نوشته دولتشاه سمرقندی همواره چهار صد شاعر ملازم سلطان محمود بودند و صله های گران دریافت می کردند [۲] ـ مقدم شعرای دربار امیر الشعراء عنصری بود که خود در شعر هایش غارت ها و سفرهای جنگی خداوند گار خود را به افتخار یاد می کند. او درسی و نه قصیده در دیوانش ، پیروزیهای محمود به ویژه لشکرکشی های او به هند را بیان نموده است. چهل و چهار قصیده از قصیده های فرخی ، درستایش محمود است. افزون بر این قصیده ها ، فرخی سروده های دیگری ، نیز در ستایش سلطان سروده است. فراوانی این سروده ها بیانگر اقامت بلند مدت این شاعر در دربارِ سلطان است. عسجدی مروزی نیز پس از عنصری و فرخی بزرگترین شاعر دربار محمود و از دیگر ستایندگان وی بود. او قصیده معروف فتح نامه سومنات را سرود و از غزنین به هندوستان فرستاد و سلطان محمود غزنوی نیز صله فراوان بدوداد[۳] ـ در تاریخ ادبیات افغانستان آمده است، این پایتخت بگفته " جویل ویژال " مرکز کلتور و مامن علما و فضلا و شعرای نامدار گردید. مدت دو قرن (۳۵۱ الی ۵۵۳ق) غزنی مرکز سیاست و ادب و دیوانهای سلطنتی نیز در این عهد به پارسی در آورده شد و نیز در زمان کشور کشایی حضرت محمود این زبان در هند خوب رایج گردید[٤] ـ

در دوران سلطان محمود و تحت حمایت او بود که فردوسی شاهنامه را سرود و شاعران دیگر چون منوچهری ، اسدی و عنصری سبک غزلسرائی رودکی را تکمیل کردند و سنت سبک خراسان را به مرزهای هند رساندند[٥] ـ افزون بر شاعران ، دولتمردانی فرهیخته مانند احمد بن حسن میمندی و بونصر مشکان نیز در دربار محمود بسر می بردند. دانشمند و ریاضی دان والا مقام ابو ریحان بیرونی

---

۱ – دباتاراس ، روابط فرهنگی هند و ایران ، ص ۹۰

۲ – همایی ، جلال الدین ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۹٤

۳ – جهان تاب ، محمود غزنوی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ص ۹۲٤

٤ – تاریخ ادبیات افغانستان ، ریاست دارالتالیف وزارت معارف افغانستان ، ص ۸۳

٥ – دباتاراس ، روابط فرهنگی ایران و هند ، ص ۹۰

نیز چندین سال در دربار محمود بسر برده است۔ چون محمود خوارزم را زیر تسلط خود آورد ، وی را با خود غزنی برد۔ بیرونی در لشکر کشی های محمود به هند از همراهان وی بود۔ به نتیجه زندگی کردن بیرونی در هند کتاب تحقیق ماللهند را در ۴۲۳ق/۱۰۳۱م پس از درگذشت محمود بپایان برد[۱] ۔ تمام عمال وحکام و سربازانِ غزنوی که در طرف هندوستان بودند ، ایرانی نژاد و متکلم به لهجات ایرانی و معتاد به ادبیات دری بودند و بهمین توقف آنان در هند وحکمرانی برآن سامان باعثِ نشرِ فارسی دری در اراضی متصرفی غزنوی گردید[۲] ۔شهر لاهور از دورهٔ محمود پایهٔ تخت شرقی این خاندان سلطنتی شد و به صورت مرکز ادبی ، علمی و فرهنگی آن منطقه در آمد و به نام " غزنین خورد " شهرت یافت[۳] ۔

سلطان مسعود بن محمود غزنوی نیز شیفته علم و دانش و نسبت به پدر خود از ذوق ادبی گسترده تر و پیشرفته تری برخوردار بود۔ او تحت بهترین تعالیم علمی قرار گرفته بود و دانش کاملی از عربی و نثر ضخیم فارسی در اختیار داشت۔ او از فصیح ترین و بلیغ ترین سخنوران زمان خود محسوب می شد و زمانیکه با درباریان خود به زبان فارسی سخن می گفت ، حتی ماهر ترین ادبا نیز شگفت زده می شدند۔ مورخ نامداری " فرشته " درباره مدارس و دانشکده ها و مساجد و ساختمانهای گوناگون که سلطان مسعود در دوره دانش پروری وی ساخت ، گفت و گو می کند[۴] ۔درین دوره تصنیفات مستقلی به وجود نیامد البته اولین کتابی در زمینه تصوف به نام " کشف المحجوب " نوشته شد که اثر سید علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی است۔ همین کتاب اولین اثر منثور شمرده می شود و بهترین نمونه نثر ساده و روان و موزون است[۵] ۔علی هجویری معروف به " داتا گنج بخش " د ردوره سلطان مسعود بن محمود غزنوی (۴۲۱-۴۳۱ق/۱۰۳۰-۱۰۴۰م) از غزنه به لاهور تشریف آورد و بقیهٔ زندگیش را همین جا بسر برد و در همین جا فوت کرد[۶] ۔

۱ـ باقر محمد۔ وحید مرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاك و هند ، ج۲ ، صص ۴۱-۴۳ ؛ امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ،ص ۵-۷ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج۱ ، صص ۳۸-۳۹ ؛ خواند امیر ، حبیب السیر ، ج۲ ، صص ۳۸۶-۳۸۹ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۳۰-۳۶ ؛ تفهیمی ، عوامل مهاجرت ایرانیان ، صص ۲۰۸-۲۰۹

۲- صفا ، مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی ، ص ۲۲

۳-احمد، عزیز ، تاریخ تفکر اسلامی در هند ، ترجمه نقی لطفی ، ص ۱۰۱

۴- دانی ، احمد حسن ، میراثِ سامانیان در پاکستان ، مجله " دانش " شماره ۵۶-۵۷ ، ص ۹۴

۵-هاشمی، محموده ، تحول نثر فارسی در شبه قاره ، ص ۹ ؛ احمد ، ظهور الدین ، پاکستانمیں فارسی ادب ، ج۱ ، ص ۱۳۰

۶- رحمان علی ، تذکره علمای هند ، ص ۱۷ ؛ غلام سرور، مفتی ، حزینة الاصفیاء ، ص ۲۳۲ ؛ داراشکوه ، سفینة الاولیا (اردو) ، ص ۲۰۹ ؛ اکرام ، آب کوثر ، صص ۷۶-۷۷ ؛ عبدالرحمان،صباح الدین، بزم صوفیه ، ص ۱ ؛ دانی ، میراثِ سامانیان در پاکستان " فصلنامه دانش " شماره ۵۶-۵۷ ؛ ص ۹۸

در دورهٔ سلطان مسعود بن محمود غزنوی شاعران بی شماری و بنام نیز به ظهور رسیدند و در لاهور فضای مساعدی برای شعر و سخن ایجاد نمودند. اولین شاعر جاویدان و سرآمده که درین دوره در لاهور به درجه شهرت رسید ابو عبدالله روز به مشهور به عبدالله نکتی است [۱]. در همین زمان شاعران چیره دست و فاضلان شهیر، ازین سر زمین برخاستند که درمیان آنها ابوالفرج بن مسعود رونی (متوفی بین سالهای ۴۹۲-۵۰۸ق/۱۰۹۸-۱۱۱۴م) و مسعود سعد بن سلمان لاهوری (متوفی ۵۱۵ق/۱۱۲۱م) از همه معروفتر بوده و هر دومعاصر ابراهیم بن مسعود غزنوی و مسعود بن ابراهیم غزنوی بوده اند. "رونی" در مدح آنها قصیده ها ساخته و مسعود سعد بامر آنها مدت هیجده سال صعوبت زندان کشیده و در پانزده سال آخر عمر وی، کتابدار سلطان غزنوی بوده است [۲]. دیوان ابوالفرج رونی (م ۴۸۴ق/۱۰۹۱م) از جمله آثاری است که از آن زمان باقی مانده است [۳]. سبك شعر رونی در سالهای بعد توسط مدیحه سرایی سخنگویی مشهور ایرانی، انوری دنبال شد [۴] و بی تردید نامدار ترین شاعر این دوره مسعود سعد سلمان بوده است و یکی از منتقدین سرشناس ایرانی "امیر معظی"، از او به عنوان یکی از بزرگترین شاعران زبان فارسی نام می برد. به گفته عوفی مسعود فارسی، عربی وهندی، به هر سه زبان دیوان داشته است اما تنها دیوان فارسی وی برجای مانده است [۵].

پس از محمود و مسعود غزنوی، سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود (۴۲۴-۴۹۲ق/۱۰۳۲-۱۰۹۸م)) به قدرت رسید. خود وی، خطاط چیره دست بود. او هر سال یك قران می نوشت و به مدینه می فرستاد [۶]. ستایشگران ابراهیم و نویسندگان متاخر، وی را پشتیبان بزرگ هنر و ادبیات نامیده اند. تردیدی نیست که پیرامون وی نیز مانند نیاکانش، گروه بسیاری از دانشمندان و ادیبان حضور داشتند. باز دهی شعری در دورهٔ پادشاهی وی بالابود و فراوانی شعر درین

۱- اقبال حسین، ابتدأی فارسی شعرا (انگلیسی) صص ۶-۱۰؛ عوفی، لباب الالباب، ج۲، صص ۲۹۰-۲۹۱؛ احمد، ظهور الدین، ایرانی ادب، ص۹۸

۲- عوفی، لباب الالباب، ج ۲، ص ۴۱۹؛ اقبال حسین، ابتدائی فارسی شعرا (انگلیسی) صفحه های ۱۱ به بعد؛ شفق، رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۹۶؛ یمین لاهوری، تاریخ شعر و سخنوران فارسی، ص ۱۹۵؛ نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۵۴

۳- سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، ص ۱۳؛ دیباتاراس، روابط فرهنگی ایران و هند، ص ۹۱

۴- دیباتاراس، روابط فرهنگی ایران و هند، مجموعه مقالات، ص ۹۱

۵- مسعود سعد سلمان، دیوان با مقدمه محمد قزوینی

۶- فرشته، تاریخ، ص ۴۸؛ جهان تاب محمود غزنوی، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ص ۱۶

دوره بـا دوره نـخست غزنویان یعنی روزگار عنصری ، فرخی ، منوچهری و دیگران برابری می کرد۔ گذشته از شاعرانی مانند ابوالفرج رونی ، سنایی ، مختاری غزنوی و مسعود سعد سلمان که شکوفایی شعـری آنـان از دوره پـادشـاهـی ابـراهیـم تـا نـخستین سالهای بهرام شاه غزنوی ادامه داشته است [۱]۔

بهـرام شـاه غـزنـوی پس از متصرف شدن علاء الدین جهانسوز (٥٤٤-٥٥٦ق/١١٤٩-١١٦١م) و سـوزانـده شـدن شهـر غـزنـه ، در لاهـور پـنـاه بـرده بـود و دسـت کـم یك سال اینجا بسر برده بود۔ گـرچـه سـلـطـنـت بهـرام شـاه ،در سال های واپسین پادشاهی با تهدید غوریان به سرانجامی پریشان گـرفتـار آمده بود۔ اما دوره پادشاهی وی به سبب شکوفایی ادب فارسی در آن روزگار اهمیت فراوان دارد۔ او بـزرگتـریـن مشـوق ادب فـارسـی در هـنـد بـوده اسـت و در تـوسعه و ترویج ادبیات این زبان تـلاشهـای فـراوان کـرده اسـت۔ کـلیـله و دمنه بهرامشاهی و قصاید جمعی از شعرای معروف از قبیل سنایی ، عثمان مختاری ، سید حسن غزنوی و مسعود سعد سلمان به نام این پادشاه موشح است [۲]۔ در دیـوان مسـعـود سـعـد سـلمان شش سروده در ستایش بهرام شاه آمده است۔ سنایی غزنوی نیز مثنوی حدیقة الحقیقت را به بهرام شاه پیشکش کرد۔ در باب هشتم این مثنوی ابیاتی فراوان در ستایش بهرام شـاه دیـده مـی شـود۔ واقـعیـت ایـن اسـت کـه شـعـر عـارفـانـه و صوفیانه در دوره همین پادشاه بنیاد گـذاشته شد [۳]۔ آن زمـانیـکـه کـمـال الـدولـه شیـر زاد بـن مسـعـود بن ابراهیم فرمانروایی لاهور بود ، دستـگـاهـش مـجـمـع بـزرگی اهل فضل و کمال بود۔ امراء و وزرای وی نیز مربّی و مشوّق عالمان و دانشمندان بود۔ قصیده های مسعود سعد سلمان روشنگر آثارِ شگرف ادبی و فرهنگ آن دوره است۔ او عـده زیادی با استعدادان را تذکر می دهد که رونق دربار شیر زاد بودند [۴]۔ چون خسرو شاه به سبب حـمـله غزان ، غزنی را ترك گفته به لاهور آمد و آنرا پایتخت ساخت ، رنگ و رونق لاهور صد چندانی شـد و ا دبیـات فـارسـی کـه تـا آن زمـان مـوجـود بود ، امّا صورتِ رسمی نداشت ، به سرعت زیادی پیشرفت کرد [۵]۔ همچین آخرین پادشاه غزنوی ، خسرو ملك (٥٥٥-٥٨٣ق/١١٦٠-١١٨٧م)

۱– نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ٤١ ؛ جهان تاب ، الهتگین، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ص ١٠٦

۲– نعیم الدین،هندوستان میں فارسی ادب، ص ٤٥ ؛ جهان تاب،بهرام شاه، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان،ج۳، ص ١٨٢ ؛همایی،جلال الدین ، تاریخ ادبیات در ایران ،ص ١٢٩٤ ؛اکرام ، میراث فرهنگی پاکستان، ص ١٣٠ ؛ احمد ، ظهور الدین ، ایرانی ادب،ص ٩٨

۳– عبدالغنی ،ایم۔اے ، فارسی در هند ، پیش از مغولان (انگلیسی) ص ٢٥٥

٤– احمد ، ظهور الدین ، ایرانی ادب ، ص ٩٨ ؛ باقرمحمد وحید مرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج۳ ، ص ٤٢

٥– منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج١ ، ص ٢٤٣ ؛ احمد ، ظهورالدین ، ایرانی ادب ، ص ٩٨

در اینجا جلوس نمود و همینجا در سال ۵۸۲ق/۱۱۸٦م به دست محمد غوری شکست خورد و انگیزه اقامت در آن شهر را از دست دادند و به شبه قاره مهاجرت کردند. زیرا آنروزها در ایران و افغانستان که با شبه قاره هم مرز بودند، حکومتی پایدار و تشویق کننده ادیبان و شاعران باقی نمانده بود. با برقراری حکومت غزنویان در پنجاب، آمدورفت کاروانهای تجاری از مناطق فارسی زبان شروع شد. گاهگاهی شاعران و فاضلان نیز در این کاروانها حضور داشتند و با توجه به اوضاع مساعدی در آن سرزمین و تشویق و حمایت حکمرانان آنجا در لاهور ماندگار می شدند و صله های فراوانی و بزرگی از پادشاهان، امیران، وزیران و شاهزادگانِ غزنوی به دست می آوردند.

تاریخ نویسی را مهم ترین شاخه ای از ادبیات هر کشور دانسته اند ولی در قرونِ اولیه هجری قمری دامنۀ شبه قاره ازین میراث یکسرتهی بود و آنروزها تاریخ نویسی به معنای واقعی و امروزین وجود نداشت با پیدایی و گسترش اسلام در شبه قاره تاریخ نویسی عربی، الگویی برای تاریخ نویسی شبه قاره در سدّه میانه شد. زبان تاریخ نویسی مسلمانان در قرون اولیه تنها عربی بود و حتی ایرانیان هم در نگارش تاریخ هایشان از آن زبان بهره می بردند اما از سدّه چهارم هجری که شماری بیشتر از دودمان های ایرانی در ایران پس از اسلام به فرمانروایی رسیدند. در ایران و رفته رفته در ترکیه، آسیای مرکزی و شبه قاره فارسی زبان ادبی و فرهنگی و حتی زبان ادبیات تاریخی مسلمانان نیز شد. یورش سبکتگین (۳٦۷-۳۸۷ق) و پسرش سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-٤۲۱ق/۹۹۷-۱۰۳۰م) و گشودن لاهور به دست ایشان، فوق العاده سبب رواج یافتن زبان و ادبیات فارسی به شبه قاره و راه یافتن آگاهی هایی درباره تاریخ هند به کتابهای فارسی دوره غزنویان شده و بعداً ادبیات تاریخی هزار ساله شبه قاره در صورت آثار منثور و منظوم به غوریان زبان فارسی حفظ نموده شد. اینجا ذکر آن آثار تاریخی دوره غزنویان که دارای اطلاعات و آگاهیهای مربوط به شبه قاره هند و خارج از هندوستان نگارش یافته اند، لازم می دانیم.

زین الاخبار

زین الاخبار از جمله کتب معتبر تاریخست که در اواخرِ دورهٔ غزنویان تالیف شد. بعلت دارا بودن پاره اصلی وقایع و اطلاعات تاریخی بسیار مهم درباره شبه قاره و به ویژه درباره دورهٔ غزنویان در هند که در هیچ کتاب دیگری ذکر نشده ، پژوهشگران برایش ارزش و اهمیت زیادی قائلند.

شرح احوال مؤلف :

مؤلف این کتاب ابو سعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود گردیزی معاصرِ غزنویان و نویسنده و تاریخ نگار ایرانی سِدّه پنجم هجری است. از زندگانی وی متاسفانه آگاهی چندانی در دست نیست جز اینکه از مردم قصبهٔ گردیز است که در جنوب شرقی کابل و در مسافت یکروزه غزنین برسرراه هندوستان واقع بوده است[۱] . این شهر اکنون از شهرهای درجه سوم افغانستان و جزوِ حکومت اعلای جنوب در جنوب کابل که اکنون " پختیا " نامیده می شود و در جنوبِ غربی جلال آباد و نزدیك مرزِ وزیرستان در مشرق غزنین واقع است و تا کابل ۱۲۲ کیلومیتر فاصله دارد[۲].

درباره کتاب :

گردیزی در روزگار غزنویان زندگی می کرد و از معاصران ابو ریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ق/۹۷۲-۱۰۴۸م) بود. اثر شامخ و پرارزشِ وی " زین الاخبار " به زبانِ فارسی ، در زمان پادشاهی عبدالرشید غزنوی (۴۴۱-۴۴۴ق/۱۰۴۹-۱۰۵۲م) تکمیل یافت و آخرین واقعه یی که در آن یادداشت شده ، از سال ۴۳۲ق / ۱۰۴۰م است[۳]. این کتابی است بزرگ در تاریخ عالم و تاریخ ایران ، متضمّن در آثار و اعباد و عادات و رسومِ ملّل و حوادثِ عالم و انساب و معارف ملّت های گذشته چون پادشاهان دودمانِ های اسلامی، امرای خراسان ، سامانیان و غزنویان است[٤].

---

۱ - شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲٤۷

۲ - سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۳۱

۳ -م. اسماعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ص ٦٤۰ ؛ سبحانی ، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۳۱ ؛ شفق ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲٤۷

٤ - حبّتی ، گردیزی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ص ۸۳۷ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۱، ص ٦۳۵

مهم است[۱] و قسمت مختصری از طاهریان و آل لیث و سامانیان و غزنویان تا امیر مودود بن مسعود از آن کتاب مکرر بطبع رسیده است.

زین الاخبار به زبان فارسی بسیار پخته و روان بسبکِ قدیم نگاشته شده است. این کتاب از بیهقی بیشتر با سبکِ قدیم نزدیك است و بسبك بلعمی شباهتی دارد و نویسنده سعی کرده است که آنرا با شیوهٔ ساده و روان قلمبند کند ولی از فرطِ ایجازو مقّید بودن بذکر رؤس مطالب میدانی مانند تاریخ سیستان و بیهقی از برای جولان قلم نداشته است و جز مطالب مؤجز و معین ، یعنی شرح حال سادهٔ پادشاهان از مرگ و ولادت و ولایت گرفتن و وزیر نشاندن و فتح و هزیمت و عزل و نصب امرا ، چیزی ندارد. بنابر این نمی توان زیاد تر از آن استفاده کرد و بیشتر بهره برداشت و اتفاقاً سایر قسمتهای چاپ نشده را هم که دیدیم بر همین منوالست و بسیار مؤجز نوشته است[۲]. در کلام گردیزی لغاتِ تازه باندازه کافی راه یافته ، روش نگارش او کهنه و نزدیك بروشِ دورهٔ سامانیست[۳].

گردیزی بعضی قسمت های کتاب خود را از " التاریخ فی اخبار ولاة خراسان " تالیف بو علی سلامی بیهقی نیشاپور در گذشتهٔ ۳۰۰ق. برداشته است. از اثر گردیزی بر می آید که او از ابوریحان بیرونی مطالبی را شنیده و در تدوین کتاب خود از" کتاب الهند "و" آثارالباقیهٔ " بیرونی بهره مند شده است[٤].

نسخه های زین الاخبار بسیار نادر و پریشان است. دو نسخه از این کتاب در دست است. یکی نسخهٔ کنگز کالج کیمبریج ، نوشته سال ۹۰۳ق /۱٤۹۷م یا ۹۳۰ق/۱۵۲۳م در هندوستان ، دیگری نسخهٔ بادلیان در آکسفورد که به تاریخ ۱۱ ذالحج سال ۱۱۹٦ق /۱۷۸۱م در هند به نگارش آمده است. آغاز هر دو نسخه ناقص و شکسته است. اگر مقدمهٔ کتاب در دست بود شاید مطالبی و اطلاعاتی ارزشمند راجع به خود نویسنده بدست می آمد.

بعضی بخش های این اثر چاپ شده است. مرحوم قزوینی قسمتی از آن و مرحوم نفیسی بخش دیگری از آن را در سالهای ۱۳۲۷ش/۱۹٤۸م و ۱۳۳۳ش/۱۹۵٤م به چاپ رسانده اند. مرحوم عبدالحی حبیبی ، فرهیختگر سرآمده ، از روی همان دو نسخهٔ شناخته شده ، متنِ تمام کتاب را به زیور طباعت

---

۱ - شفق ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲٤۷

۲- بهار ، محمد تقی ، سبك شناسی ، ج ۲ ، ص ۵۰-۵۲

۳- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱، ص ٦۳۵

٤- سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۳۱

آراسته است۔ همین کتاب در سال ۱۳۶۳ش/۱۹۸٤م در تهران به صورت آفست مجدداً چاپ شده است۔ قسمتی از فصل انساب و معارف ترکان را "بار تولد" در کتابی به نام شرح سفری در آسیای مرکزی به اندیشهٔ علمی در ۱۳۰۱-۱۳۱۲ق /۱۸۹۲-۱۸۹٤م در "پترز بورگ" انتشار داده است۔ خاور شناس نامدار "جك گزا کوو (GEZA KUUN)، در سال ۱۳۱۲ق/ ۱۹۰۳م آن را به زبان مجاری ترجمه کرده ، سپس" بارتولد" در ترکستان پیش از مغول ، قسمت هایی از آن را که متعلق به تاریخ خراسان است ، در ۱۳۱٦ق /۱۸۹۸م در پترز بورگ به چاپ رسانده است۔ میرزا عبدالله غفّاراف در چاپ دوّم منتخبات فارسیه در ۱۳۳۵ق /۱۹۱٦م در مسکو بعضی از همان قسمت ها را که بارتولد به چاپ رسانده بود، به زیور طباعت آراسته است۔ قسمتی از فصل " اخبار امرای خراسان" از آغاز دورهٔ طاهریان یا پایان این فصل را محمد ناظم ، معلم دانشگاه اسلامی علیگره در هندوستان با اغلاطِ فاحش در برلین به چاپ رسانده است۔ چاپ دیگری از روی همان چاپ در ۱۳۱۵ش/۱۹۳۷م در تهران فراهم شده است[1]۔

نمونه نثر[2]:

چون یعقوب بفرهاد (ان) رسید۔ منزلی نیشاپور سرهنگان و عم زادگانِ محمد ، همه پیشِ یعقوب آمدند و خدمت کردند ، جز ابراهیم بن احمد و یعقوب با ایشان به نیشاپور آمده و محمد بن طاهر مر ابراهیم بن صالح المروزی را برسالت نزدیك یعقوب فرستاد و گفت : اگر بفرمان امیرالمومنین آمدی ، عهد و منشور عرضه کن تا ولایت بتو سپارم و گر نه باز گرد۔

چون رسول بنزدیك یعقوب رسید و پیغام بگزارد ، یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت ، عهد ولوای من اینست ، و یعقوب به نیشاپور آمد و بشادیاخ فرود آورد و محمد را بگرفت و پیش خویش آورد و بسیار نکوهید و خزینهای او همه بگرفت و این گرفتن محمد دوّم شوال بود سنهٔ و خمیسن و مأتین۔ و یعقوب مر ابراهیم بن احمد را بخواند و گفت که همه حشم پیش من آمد و تو

---

۱ - برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به : تاریخ گردیزی یا زین الاخبار ، ابو سعید عبدالحی با مقدمهٔ آقای قزوینی ؛ زین الاخبار ، با تصحیح و مقدمه و فهرست ها و حواشی ، نفیسی ؛ تاریخ گردیزی ، ابو سعید عبدالحی ، با تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی

۲ ـ نمونه نثرِ زین الاخبار از صفحه ۱۲ طبع برلن

چرا نیامدی ؟ ابراهیم گفت : ایّدالله (الامیر) مرا باتو معرفتی نبود که پیش تو آمدمی و یا نامه نوشتمی و از امیر معمّد گله مند نبودم که از وی اعراض کردمی و خیانت کردن با خداوند خویش روا نداشتم که مکانات او از آن پدر او غدر کردن نبود ـ یعقوب را خوش آمد ، او را گرامی کرد و نزدیك ساخت و گفت : کهتر چون تو باید داشت و آنکس ها که باستقبالِ او شده بودند ، همه را مصادره کرد ، نعمتهاشان بستند ـ

تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی /تاریخ مسعودی (۴۵۰-۴۵۱ق/۱۰۵۸-۱۰۵۹م) تاریخ عمومی جامعی به فارسی، راجع به دورهٔ پادشاهی مسعود بن محمود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ق/۱۰۳۰-۱۰۴۰م) اثر ارزندهٔ ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۳۸۵-۴۷۰ق/۹۹۵-۱۰۷۷م)، وی نگارش تاریخ خود را از ۴۴۸ق آغاز کرد. تاریخ ازین دست به شمار می آید که داده های اثر بیهقی درباره تاریخ غزنویان در هند را به ویژه دارای اهمیت تاریخی دانسته اند. گاه از پاره ای آگاهی ها که از این تاریخ درباره شبه قاره به دست آمده، در هیچ منبعی دیگر سخن نرفته است. خود مؤلف درباره هدف نگارش این تاریخ ارزنده می نویسند " غرض من آنست که تاریخ پایه یی بنویسم و بنائی بزرگ افراشته گردانم چنانکه ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند" و جای دیگر می نویسند " مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب تا نام این بزرگان بدان زنده ماند و نیز از من یادگاری ماند که پس از ما این تاریخ بخوانند و مقرر گردد حال بزرگی این خاندان که همیشه باد".[1]

شرح احوال مولف

مولف این اثر ارجمند ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی تاریخ نگار و دبیر و ادیب ایرانی در سال ۳۸۵ق، در قریهٔ حارث آباد بیهق (سبزوار کنونی در خراسان)[2] دیده به جهان گشود. پدرش از خواجگان ولایت خود بود و بانامداران آن سامان ارتباط و همنشینی داشت[3]. از دوران کودکی و نوجوانی و چگونگی درس آموزی بیهقی اطلاع چندانی در دسترس نیست جز اینکه پس از سپری کردن دورهٔ کودکی ابتداً در سبزوار و پس از آن در نیشابور به فراگیری دانش و کسب معرفت، روزگار گذارنید و در حدودِ پانزده سالگی (۴۰۰ ق/۱۰۰۰م) علاقهٔ خود را به دانستن اخبار خاندان غزنوی آشکار کرد[4]. به سبب همین علاقه بود که در بیست و هفت سالگی (۴۱۲ق) به خدمت

۱- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، صص ۱۴۹-۱۱۰

۲- ترابی، محمد، نگاهی به تاریخ ادبیات ایران، ۲۸۳؛ حجّتی، بیهقی، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج۳، ص ۱۹۵؛ یاحقی، محمد جعفر، تاریخ ادبیات ایران، ص ۹۸؛ م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص ۶۴۰

۳- ابن فندق، تاریخ بیهقی به تصحیح احمد بهمنیار، صص ۱۷۵-۱۷۸؛ حدّاد، غلام علی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۵، ذیل واژه بیهق

۴- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، ص ۱۳۰

دیوان رسالت پیوست [۱] و زیر نظر رئیس دیوان ، بونصر مشکان با سمت شاگردی آغاز به کار کرد۔ وی برای تربیت دبیری خود نیز مدیونِ خواجه بونصر مشکان بود [۲] ابوالفضل مدت ۱۹ سال ، یعنی ۹ سال در پادشاهی محمود و ده سال نیز در روزگار مسعود ، شاگرد بونصر بود [۳]۔ بیهقی چندی نیز خود صاحبِ دیوان رسائل شد(در عهدِ عبدالرشید به سال (۴۴۰ق [۴] /۱۰۴۸م)بیهقی پس از درگذشت محمود و گرفتن تاج و تختِ مسعود ، در همه سفرها وی را همراهی می کرد، در جنگ هایی ، میان مسعود و ترکان سلجوقی درخراسان و مروروود ، حضور داشت و همه وقایع را به چشم خود دید۔ به سبب کوتاهی بوسهل در جنگ دندانقان ، امیر مسعود بر او خشم گرفت و وی را به بُست فرستاد (۴۳۱ق [۵] /۱۰۴۰م)تا شورش ابوالفضل کرنکی را که با ترکمانان همدست شده بود فرونشاند۔ درین هنگام بیهقی به جانشینی بو سهل ، ریاستِ دیوان رسایل را بر عهده داشت۔ بنابرین بیهقی در غیاب وی ، به نیابت از وی عهده دار وظایف رئیس دیوان رسالت شد تا اینکه سلطان مسعود عازم هند گردید (۴۳۲ق/۱۰۴۰م) و دو ماه بعد در پی شورش غلامانش به قتل رسید [۶]۔

پس از فرار مسعود به هند از احوال بیهقی آگاهی زیادی در دست نیست ، تنها دانسته است که وی در نه سال پادشاهی مودود بن مسعود (۴۳۲-۴۴۱ق) روزگارِ بسیار کوتاه مسعود دوّم (رجب ۴۴۱ق) و علی بن مسعود یکم (از رجب تا شعبان ۴۴۱ق) همچنان در دیوان رسالت بوده است [۷]

بیهقی در اوان حکمرانی عزالدوله عبدالرشید بن محمود (۴۴۱-۴۴۴ق) عهده دار ریاست این دیوان شد ولی چندی نگذشت که با توطئه بدخواهان و سخن چینی و نفوذِ غلامی سرکش به نام تومان از

۱- کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، مقدمه

۲- حجّتی ، بیهقی ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ،ج۳، ص ۱۹۵ ؛ ترابی ، محمد ، نگاهی به تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۸۳ ؛ کمری ، علیرضا ، گزینه تاریخ بیهقی ، مقدمه

۳- شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۱۰۳ ؛ ناصر محمد،تحول نثر فارسی ، نامهٔ پارسی ، شماره اوّل ،ص ۱۹ ؛ حجتی ، بیهقی ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ص ۱۹۵ ؛ کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، سرآغاز (در شناخت تاریخ بیهقی)

۴- ترابی ، محمد ، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران ، ص ۲۸۳

۵- حجّتی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ،ج۳،ص ۱۹۵ ؛ کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، سرآغاز

۶- کمری ، علیرضا ، گزینه تاریخ بیهقی ، سرآغاز (مقدمه)

۷- حجّتی ، بیهقی ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ،ج۳، ص ۱۹۶

کار بر کنار و به زندان افتاد و اموالش مصادره و خانه اش غارت شد[۱] اندکی بعد، قاضی غزنین، وی را به سبب نپرداختن مهرزنی از زندان به قلعه غزنین و حبسِ دیگر برد[۲] پس از جلوس فرخزاد (۴۴۱-۴۵۱ق) بر تختِ سلطنت بیهقی از زندان و تعقیب رهایی یافت و به گفتهٔ ابن فندق، بیهقی دبیر سلطان فرخزاد نیز بود و پس از پایان پادشاهی او بود که دست از کار کشید[۳] در حالی که از اشارات بیهقی چنین بر می آید که وی در آن هنگام گوشه نشینی اختیار کرده بود و دیگر شغل و مسئولیت رسمی و دیوانی نپذیرفته بود. زیرا بیهقی چهار سال پس از سلطنتِ فرخ زاد، یعنی در ۴۴۸ق، به نگارش تاریخ خود آغاز کرد و احتمال دارد که تنها در چهار سال نخست شهریاری آن سلطان، دبیر وی بوده باشد. طبق پژوهشگران بیهقی را پس از چند سال گوشه گیری و خلوت گزینی برای استفاده از تجربه دبیری اش دوباره به کار فراخواندند. صدرالدین حسینی در اخبارالدولة السلجوقیه (لاهور ۱۹۳۳م) آورده است که پیمان نامه صلح میان چغری بیگ سلجوقی (۴۵۱-۴۵۲ق) و فرخ زاد در شمال‌افغانستان را بیهقی نوشته است(۴۵۱ق)[۴] مفاخر ایران ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی در ۴۷۰ق در شهر غزنین راهی ابدیت شد[۵].

دربارهٔ کتاب :

بیهقی نه تنها انشأ پرداز چیره دست و دبیری بی مانند بلکه سخنگوی عربی نیز بوده است که نمونه ای از آن در " تاریخ بیهق " آمده است. از تمام آثار بیهقی تنها " تاریخ بیهقی " به جامانده است که یکی از درخشنده ترین آثار تاریخی و بهترین نمونه های نثر سدّه پنجم و ششم است که همچون نگینی تابناك در انگشتری نثر فارسی می درخشد. در سیر هزار و اند سالهٔ تاریخ نویسی به زبان فارسی، پیش از پیرایی تاریخ بیهقی، در روزگار ابوالفضل بیهقی،پس از وی تا این زمان آثار فراوانی نوشته شده

۱- عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ج ۲ از قسم سوم، ص ۵۷۳

۲- ابن فندق، تاریخ بیهقی، صص ۱۷۵-۱۷۸

۳- همو ،همان، همانجا

٤- حمّتی، بیهقی ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ،ج۳، ص ۱۹۶

٥- حمّتی، بیهقی ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ،ج۳،صص ۱۹٦-۲٤۳؛ ناصر محمد،تحوّل نثر فارسی، نامه پارسی، سال پنجم، شماره اوّل، بهار ۱۳۷۹، ص ٤٤۹؛ ترابی، نگاهی به تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۸۳؛ کمری، علیرضا، گزینه تاریخ بیهقی، ص ۱

اما نزد تاریخ شناسان و ادب پژوهان تاریخ بیهقی اثری بی مانند ویگانه و در شیوه خود متفرد دانسته و شناخته شده است و گویا در همان عصر نیز از تقلید آن خودداری می شد و به نثر فنّی زیاد تر توجه نشان میداده اند[1] این کتاب به نام های گوناگون چون تاریخ ناصری جامع التواریخ ، تاریخ آلِ سبکتگین ، تاریخ آل محمود ، جامع فی تاریخ سبکتگین نامیده شده[2] ـ

گویا هر یك از بخش های این تاریخ نامی جداگانه داشته است ، چنان که قسمت نخست به نام تاریخ ناصری و قسمت دوّم به نام تاریخ یمینی /مقامات محمودی که روی هم چهار مجلد نخست را تشکیل می دهند و قسمت سوم نیز که مجلدات پنج تا ده است به نام تاریخ مسعودی نامیده اند[3] ـ

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی در ایّامی که در دستگاه غزنویان به خدمتِ دیوانی اشتغال داشت و خود او ناظر بسیاری از وقایع بود ، برآن شد که در شرح سلطنت آل سبکتگین (٣٦٧-٥٨٢ق) از تشکیل دولت غزنوی تا اوایل پادشاهی ابراهیم بن مسعود (٤٥١-٤٩٢ق) تاریخی بنویسد۔ او در سن شصت و سه سالگی ، در سال ٤٤٨ یا ٤٥١ ق به تالیف این تاریخ پرداخت به گفته ابن فندق و به تصریح خود بیهقی ، این کتاب برسی مجلّد بالغ می شد " بلکه زیادت باشد ازان "[4] ولی اکنون تنها مجلّدات نیمه پنجم تا نیمه دهم این کتاب قطور و بزرگ که در شرح رویدادهای پادشاهی مسعود بن محمود غزنوی بر متصّرفات پدرش ، تاریخ خوارزم از زوال و فروپاشی دولتِ آل مامون ، چیرگی مامون بر آن دیار (٤٠٧ق) یعنی دورانِ حکومت آلتون تاش

١- بهار ، محمد تقی ، سبك شناسی ، ج١

٢- دربارهٔ نامهای گوناگون تاریخ بیهقی رجوع شود به : صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات ایران ، ج٢ ؛ ، ابن فندق ، تاریخ بیهق ، تصحیح احمد بهمن یار ؛ کمری ، علیرضا ، گزینه تاریخ بیهقی ، تهران ، ١٣٨٤ش ؛ حجّتی ، تاریخ بیهقی ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج٣

٣حجّتی ، تاریخ بیهقی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج٣،ص ٢٤٣

٤- ابن فندق ، تاریخ بیهقی ، ص ٢٧ ؛ ناصر محمد ، تحّول نثر فارسی ، نامه پارسی ، سال پنجم ، ص ١٤٩ ترابی ، محمد ، نگاهی به تاریخ ادبیات ایران ، ص ٢٨٢ ؛ کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، سر آغاز ؛ حجّتی ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج٣ص ٢٤٣ ؛ شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ٢٤٨

حاجب (۴۲۳ق) برآن ولایت به روزگار فرمانروایی سلطان مسعود غزنوی (حکومت ۴۲-۴۳۲ق) که به غلبهٔ آلِ سلجوق پایان می پذیرد ، برجای مانده و به همین علت به نام تاریخ مسعودی مشهور است[1] درین بخش باقی مانده نیز احتمال کاستیها و افتادگیها داده شده است[2] و اینکه گویند بیهقی تاریخ خود را از رویدادهای اول فرمانروایی سبکتگین آغاز کرده ، جای تردید است، زیرا وی آشکار در کتاب خود یاد کرده که رویدادها را از ۴۰۹ق ، (که مصادف با بیستمین سال سلطنت محمود غزنوی است) از جایی که محمود وراق (شاعر و تاریخ نگار معاصر محمود غزنوی) تاریخ خود را رها کرده ، پی گرفته است و این تاریخ تا پیش از مرگ مولف ۴۷۰ق ادامه یافته است[3]ـ

این کتاب کامل ترین سند تاریخ دوره مسعود یکم است، چه اطلاعات مفیدی از زندگانی فردی و اجتماعی آن به دست می دهد که در هیچ کدام از تواریخ غزنوی ، چون تاریخ یمینی ، زین الاخبار و طبقات ناصری دیده نمی شود. ارزش این کتاب تنها از جهتِ دارا بودن بخشی از مهم ترین رویدادهای سیاسی ودورهٔ غزنوی نیست بلکه از جهات دیگری چون اطلاعاتی دربارهٔ تاریخ غزنویان پیش از مسعود ، تاریخ سامانیان ، سلجوقیان و صفاریان ، روش کار مؤلف است باعتقاد پژوهندگان و اهل فن ، تاریخ نگاری بیهقی شیوهٔ دقیق علمی را در نگاش تاریخ بکار برده و از آغاز کارِ در دیوان رسالت غزنوی مقدمات این کار بزرگ را فراهم آورده و بمطالعه کتب معتبر تاریخی اهتمام ورزیده است و سالها بثبت و ضبط وقایع روزانه و تعلیق و یادداشت کردن آنها بر تقویمها پرداخته است او در سراسر حکومت مسعود غزنوی ، در مرکز حکومت بوده ، در جزئیاتِ امور وارد بوده و در جنگها و سفرها شرکت داشته و به اقتضای شغل خود از همه امورِ پنهانی و زد و بندهای که میان قدرتمندان در جریان بوده ، آگاهی داشته است ، بدان گونه که هرچه از خامهٔ توانای او تراوش کرده یا بچشم خویش دیده یا از کسانی که بر گفتارشان اعتماد توان کرد ، شنیده یا در کتب معتبر خوانده است،

۱- شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۴۸ ؛ حبّشی ، تاریخ بیهقی ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج۳،ص ۲۴۳ ؛ ترابی ، نگاهی به تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۸۳ ؛ شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۱۵۳ ؛ کمری ، علیرضا ، گزینه تاریخ بیهقی ، سرآغاز (در شناخت تاریخ بیهقی)

۲- بیهقی ،ابو الفضل، تاریخ بیهقی ، تصحیح علی اکبر فیاض ، مقدمه

۳- کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، سرآغاز (در شناخت تاریخ بیهقی)

" در اخبار ملوك عجم خواندم ترجمهٔ ابن مقفع که بزرگتر و فاضل تر پادشاهان ایشان عادات داشتند (که) پیوسته بروز و بشب تا آنگه بخفتندی با ایشان خردمندان بودی نشسته از خردمند ترانِ روزگار..." [۱]

" من حکایتی خوانده ام در اخبار خلفاً که روزگار معتصم بوده است و لختی بدین ماند که بیاوردم" [۲]

" مرا که بوالفضلم این روز نوبت بود این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم" [۳]

" و گواه عدل برین چه گفتم تقویمهای سالهاست که دارم با خویشتن همه بذکر این احوالِ ناطق ، هر کس باور ندارد بمجلس قضای خرد حاضر باید آمد تا تقویمها پیش حاکم آیند و گواهی دهند و ایشان را مشکل حل گردد... " [٤]

" من که این تاریخ پیش گرفته ام ، التزام این قدر بکرده ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردی ثقه و پیش ازین(به) مدّتی دراز کتابی دیدم بخطِ استاد ابوریحان و او مردی بود در ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چیز دیگری نبود و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من درین تاریخ چون احتیاط میکنم-" [٥]

چون بیهقی اخباری که از دیگران شنیده را که شاهد جریان امور بوده اند ، نقل کرده حتماً نام راوی را آورده است- خوانندگان او در نگارش رویدادهای تاریخ خود بی کینه و دادگر و گزارشگر حقیقت[٦] است و اثرش به صورت " بهترین و صحیح ترین تواریخ فارسی" [۷] پاسداشت حقیقت ، او را به باز گفت حتی اعمال ناپسند نزدیکان و دوستداران خود وامی دارد، چنانکه اینکه در واقعهٔ بردن حسنك وزیر به پای دار ، وقتی میکائیل - از ماموران و عاملان اجرای حکم ،به حسنك دشنامهای

۱- بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ بیهقی ، ص ۱۵۹

۲-همو ،همان ، ص ۲۲۰

۳-همو ،همان ، ص ۲۷۱

٤- همو ،همان ، ص ۸۸٦

٥-همو ،همان ، ص ۱۱۰۰

٦- یوسفی ، غلامحسین ، دیداری با اهل قلم ، ص ۷٦ ؛ شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران (برای دبیرستانها) ص ۱۰۳

۷- فروزانفر ، بدیع الزمان ، مباحثی از تاریخ ادبیات ایران ، ص ۳۹٦

زشت می دهد ، بیهقی این جزئیات را نادیده نمی انگارد [۱] ـ حتماً بیهقی دست کردن در رویدادها را نمی پسندد و آوردن اخبارِ مشکوك و نادرست و افسانه وار را در تاریخ ، ناروا می شمرد ، حتی صرف نقل اخبار به شیوه رایج و معمول را نا پسندیده فکر می کند [۲] ـ از ویژگی های تاریخ نگاری بیهقی رعایت اعتدال و انصاف در نقل وقایع و پرهیز از گزافه گویی و آوردن توضیح نابه جا برای توجیه وقایع است ـ [۳] به گفته خودش " در تاریخی که میکنم ، سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را " [٤] به نظر می رسد ، روش تاریخ نگاری بیهقی حدِّ فاصل میان نوشتار و حکایت گویی بوده است ـ

تاریخ بیهقی از سخنان سخیف و هزل و خارج از نزاکت پاك است و چهره ای که مؤلف در این اثر از خود نشان داده ، یادآور فرزانه فکور و خویشتن دار پیری است جهان دیده و هموار و ناهموار زندگی را تجربه کرده ـ سر تا سر تاریخ وی و لا به لای حوادث آن پُر است از اندرز و عبرت و سخنان خردمندانه که خواننده را هر دم به خود متوجه می سازد و او را برآن می دارد تا در آنچه خوانده است ، دقّت کند و خرد خویش را برای دریافت نتایج اخلاقی آن به کار اندازد ـ جایی در ضرورت استفاده ازخرد خدادادی بدین گونه سخن در می پیوندد " دنیا فریبنده به یك دست شکر پاشنده و به دیگر دست زهر کُشنده ، گروهی را به محنت آز موده و گروهی را پیراهن نعمت پوشانیده تا خردمندان را مقرر گردد که دِل نهادن برنعمت دنیا محال است" [٥] زیرا " این جهان گذرنده را خلود (جاودانگی) نیست وهمه بر کاروان گاهیم و پس یکدیگر می رویم و هیچ کس را اینجا مقام نخواهد بود" [٦] یعنی تاریخ نزد بیهقی کتاب آگاهی بخشی و بیداری است ، چنانکه خود گفته است : " من که بوالفضلم کتاب بسیار فرو نگریسته ام خاصه اخبار و ازان التقاطها کرده ، درمیانهٔ این تاریخ چنین

---

۱ - بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ بیهقی ، ص ۲۳۳

۲ - همو ، همان ، ص ٤٥١ ؛ ترابی ، محمد ، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران ، ص ۲۸۳ ؛ یاحقی ، محمد جعفر ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۹۷

۳ - شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۱۰۳

٤ - بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ بیهقی، ص ۲۲۲

٥ - همو ، همان ، ص ٦۸

٦ - همو ، همان ، ص ٤٦٦

سخنها برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند"[1] اوشکل گیری و سرانجام وقایع را بـه پـای قضا (سرنوشت) می گذارد. زیرا که به قول وی " به قضا مغالبت نرود(با تقدیر و سرنوشت نمی توان ستیز کرد و برآن چیره شد")[2] و "قضا آمده را باز نتوان گردانیده "[3] در عین حال زمینه ها و علل و پیامدهر واقعه را نیز توضیح می دهد.

درنگ و ژرف نگری بیهقی در توصیف افراد و شخصیت پردازی های دقیق و جامع او ، تاریخ بیهقی را بسان آئینه خصلت های گوناگون بشری ساخته است. بدذاتی و شرارت بوسهل زوزنی که تحمل خوشی و آسودگی دیگران را ندارد ، حسابگری و ژرف اندیشی و آینده بینی و در عین حال تند خویی بـو نـصر مشکان ، دنیا پرستی و مردم آزاری سوری معتز ، خود رایی و شادی دوستی مسعود غزنوی ، تیز هـوشـی و تـردستـی بـوالـمظفر برغشی برای معافیت از خدمت و رهایی از خطر و دخالت بیجا و مـوقـعیت شناسی علی قریب ، نمونه هایی اندك از شمارِ فراوان چهره ها و نقشهایی است که در تاریخ بیهـقـی مـجـال نـمایش یافته اند. به تعبیر دیگر " بیهقی محرکاتِ باطنی حوادثِ (تاریخی) را برای ما شـرح میدهـد. ایـن مـحـرکـات عبـارتـند از حرص و آز بی پایان انسان و جاه طلبیها و رقابتها و پول دوستیهـا و شهـوت رانیهـا و کینه توزیها و انتقام جوییها "[4] در تـاریـخ بیهـقی ، علاوه بر آنکه بیانگر جنبه هایی از زندگی و روابطِ اجتماعی رجال و حتّی عامه مردم در صحنهٔ وقایع است، جنبهٔ های مردم شنـاختـی و تاریخی اجتماعی کتاب حاضر را نیز یاد آور می شود [5]در داستـان اعدام حسنك وزیر ، به روشـنـی هـمـراهـی و هـمـدلـی عامهٔ مردم با حسنك پیدا است ، آنجا که جلّاد حسنك را با چوبهٔ دار مـی بندد و " آواز دادند که سنگ دهید ، هیچکس دست به سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند خاصه نشاربویان[6]

۱- بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ بیهقی، ص ۲۴۳

۲-همو ،همان ، ص ۲۴۸

۳-همو ،همان ، ص ۲۸۳

٤- زریاب خویی ، عباس ، بزم آورد ، ص ۳٤

٥- برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به " نازك كار، ژینوس ، آلین و رسوم رایج در تاریخ بیهقی ، ترفند ، تهران ، ۱۳۸۲ ش

٦- بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ بیهقی ، ص ۲۳٤

تاریخ بیهقی از حیث اطلاعاتِ جغرافیایی و جغرافیایی تاریخی ، نیز اثری درخورِ توجه است ، زیرا نام بسیاری از رودها ، روستاها ، شهرها ، باغها ، صحراها ، قلعه ها ، پُلها ، عمارتها ، سراها و راهها در آن ذکر شده که در دیگر کتابها نشانی از آنها دیده نمی شود. گذشته از جنبه های تاریخی ، جغرافیایی ، اجتماعی و مردم شناسی ؛ شان والا و منحصر فرد ادبی – هنری تاریخ بیهقی یاد کردنی است ، چنانکه برخی بر " رمان " بودن و ساختار داستانی این اثر یا وجه " نمایشنامه " ای آن ، تاکید و تصریح کرده اند[۱]

هنرِ بیهقی در این است که به خوبی از عهدهٔ ترکیب اجزاء گوناگون یك متنِ تاریخی-ادبی برآمده و اعتدال درین امر را به هنگامِ تالیف این اثر در حد والایی و کمال رعایت کرده است. به همین سبب با نگاه یك سویه نگر ، نمی توان جامعیت این کتاب را به عنوان یك شناسهٔ فرهنگی پیش چشم آورد. زیبایی نثر و سبك و سیاق بیهقی از آن روست که تمامی آنچه در قالبِ هنرِ دبیری و تاریخ نگاری و ادب شناسی امکان ظهور می توانسته داشته باشد ، یکجا در کلامِ بیهقی جلوه گری کرده است[۲]

شایسته تر این است که گفته شود ابوالفضل بیهقی تنها مورخی امین بلند پایه نیست ، بلکه نویسنده ای توانا و چیره دست نیز هست. این امتیاز هم در بین آثار زبان فارسی به تاریخ بیهقی منحصر می ماند. قدرت نویسندگی بیهقی و توانایی او در قلمرو امکاناتِ زبان فارسی از یك طرف و امانت داری و دقّت در جزئیات و پیوند حوادث مرتبط با یگدیگر ، سبب شده است که کتاب او به صورت داستانی بسیار گیرا و دلچسب در آید و هر کس آنرا می خواند مایل نیست که به پایان نبرده ، کتاب را از دست فرو بگذارد[۳]

تاریخ بیهقی به لحاظِ ویژگی ها ی سبك شناسانه ، نمونه اعلای نثر سبك خراسانی است ؛ مع الوصف ویژگیهای سبکی منحصر به خود را نیز داراست که آن را از دیگر آثار سبك خراسانی متمایز کرده است[٤] نثر کتاب بسیار جذاب و شیرین و روان و شیوا و سبك آن شاخص است و در مقایسه با آثار دورهٔ قبل می توان گفت از ادب عربی تاثیر پذیرفته و از لغات و آیات و احادیث و اقوال آن زبان بیشتر استفاده کرده ، اما هیچ نوعی تصنّع و پیچیدگی را در نثر خود راه نداده است[۵] و مترادفات لفظی

۱- بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ بیهقی به ویرایش جعفر مدّرس صادقی ، مقدمه

۲- کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، سرآغاز (در شناخت تاریخ بیهقی)

۳- یاحقی ، محمد جعفر ، تاریخ ادبیات ایران ، صص ۹۷-۹۸

٤- کمری ، علیرضا ، گزینهٔ تاریخ بیهقی ، سرآغاز (در شناخت بیهقی)

۵- ناصر محمد ، تحّول نثر فارسی ، نامه پارسی ، ص ۵۰

در آن بسیار کم است. بیهقی از اشعار شاعرانی چون رودکی ، لبیبی ، دقیقی ، مصعبی ، ابوالعباس ربنجنی ، معروف بلخی ، مسعود رازی ، عنصری و ابو حنیفهٔ اسکانی در کتاب خود بهره گرفته است. درین اثر لغات ترکی ، مغولی و چینی نیز به کار رفته است. این کتاب از ماخذِ مهم برای پژوهش در مسائل تاریخی ، اجتماعی ، جغرافیایی و ادبی روزگار بیهقی و زمان جلوتر از اواست.
تاریخ بیهقی بارها به چاپ رسیده است. نخستین بار به کوشش ناسولیس خاور شناس انگلیسی در ۱۸۶۲م در کلکته ، بار دوّم به تصحیح ادیب پیشاوری در ۱۳۰۵-۱۳۰۷ش در تهران ، بار سوّم به تصحیح سعید نفیسی در سه مجلد از ۱۳۱۹- ۱۳۳۲ش در تهران ، بار چهارم به کوشش قاسم غنی و علی اکبر فیاض در ۱۳۵۰ش در مشهد ، بار ششم به کوشش خطیب رهبر در ۱۳۶۸ش در تهران، بار هفتم به کوشش منوچهر دانش پژوه در تهران در ۱۳۷۶ش و بار هفتم نیز به کوشش جعفر مدرّس صادقی در تهران در ۱۳۷۷ش به چاپ رسیده است. در ۱۳۴۹ش کنگره ای در بزرگداشت و تحلیل بیهقی در مشهد برگزار شد که همه خطابه ها و مقالاتی که در آن کنگره خوانده شد ، در کتابی با عنوان یادنامهٔ ابوالفضل بیهقی گرد آمده است. تاریخ بیهقی به زبان های عربی و روسی برگردانده شده است. ترجمهٔ عربی آن با نام تاریخ البیهقی به کوشش یحیی الخشاب و صادق نشأت در ۱۳۷۶ش/۱۹۵۶ در قاهره به چاپ رسیده و برگردان روسی آن با نام Istorua Masuda (۱۰۳۰-۱۰۴۱) به کوشش اِ- کِ اریندز (A.K.Arends) در ۱۹۶۲م در تاشکند و بار دوّم آن در ۱۹۶۹م در مسکو به چاپ رسید.

نمونه نثر :

و آن روز و آن شب تدبیر بردار کردن حسنك در پیش گرفتند و دو مرد پیك راست کردند با جامهٔ پیکان که از بغداد آمده اند و نامهٔ خلیفه آورده که حسنك قرمطی را بردار باید کرد و به سنگ بباید کشت تا بارِ دیگر بر رغمِ هیچ کس خلعت مصری نپوشد و حاجیان را در آن دیاد نبرد. چون کارها ساخته آمد دیگر روز چهارشنبه دو روز مانده از صفر ، امیر مسعود بر نشست و قصد شکار کرد و نشاط سه روزه ، باندیمان و خاصگان و مطربان و در شهر خلیفهٔ شهر را فرمود داری زدّن بر کران مصّلایِ بلخ ، فرودِ شارستان و خلق روی آنجا نهاده بودند ، بو سهل برنشست و آمد تا نزدیك دار و

(بـر) بالایی بایستاد و سواران رفته بودند با پیادگان تا حسنک را بیارند، چون از کران بازارِ عاشقان در آوردنـد و میـان شارستان رسید، میکائیل بدانجا اسب بداشته بود، پزیرهٔ وی آمد وی را مؤاجر خواند دشنـامهـای زشـت داد. حسـنک در وی بـنگریست و هیچ جواب نداد. عامهٔ مردم او را لعنت کردند بـدیـن حرکت ناشیرین که کرد و از آن زشتها که بر زبان راند و خواص مردم خود نتوان گفت که این میکائیل را چه گویند ... چون دوستی زشت کند چه چاره از باز گفتن؟

کتاب الهند

اثر سترگ و ارزشمند دورهٔ غزنویان ، درباره ادیانِ هند ، علوم و فنون و فلسفه و عقاید و رسوم معاشرت و قوانین و اخلاق هندوان ، نوشته ابو ریحان بیرونی ، او نگارش این کتاب را در غزنه در ۴۲۲ق/۱۰۳۰م به نام ابوسهل عبدالمنخم بن علی بن نوح تفلیسی شروع کرد و در ۴۲۳ق/۱۰۳۱م به پایان رساند۔ [۱] او علاوه بر فصول ریاضی و هیٔت ، در بسیاری از فصول کتاب افکار و اعمال مردم هند را به جزئیات ذکر کرده و شرح کاملی ازین سرزمین به دست داده و بدین وسلیه تاریخ مذهب هندو و فرهنگ آن منطقه را تا اندازهٔ کافی روشن نموده است۔ درین مورد شگی نیست که هیچکس دربارهٔ اهالی هندوستان بیشتر از بیرونی چیزی ننوشته است و این کتاب درباره شبه قاره در سدّه چهارم و پنجم منبع و ماخدی منحصر بفرد به شمار میرود۔

شرح احوال مؤلف

ابوریحان محمد بن ابن احمد خوارزمی ، حکیم ، ریاضی دان ، ستاره شناس ، پزشك ، فیلسوف ، جغرافیادان ، تاریخ نگار ، ادیب ، شاعر و لغت شناس است۔ [۲] طبق نوشتهٔ پرفسور سخاؤ بیرونی در سوّم ذالحجه سال ۳۶۲ق/۹۷۰م در خوارزم تولد یافت و در دوّم رجب سال ۴۴۰ق/۱۰۴۸م در غزنه در سن ۷۷ سالگی در گذشت۔ بیرونی به بیرون خوارزم منسوب است۔ چون ساکن حومهٔ شهر خوارزم یا اطراف ایالتِ خوارزم بود ، بهرحال در خود شهر خوارزم سکونت نداشت بهمین جهت او را بیرونی نامیدند۔ در " کتاب الانساب " سمعانی که تقریباً یکصد سال بعد از وفاتِ بیرونی نوشته شده ، چنین آمده است : " نسبت بیرونی به بیرون شهر خوارزم مربوط می شود چون مردمی که در خود شهر خوارزم ساکن نباشند بلکه در بیرون شهر سکونت داشته باشند " بیرونی " خوانده می شوند منجّم ابو ریحان " بیرونی " بهمین نسبت معروف است" [۳]

---

۱ – حجّتی ، ابو ریحان بیرونی ،دانشنامه ادب فارسی در آسیای میانه ، ج۱ ، ص ۳۹

۲ – یاقوت ، معجم الأدبا تصحیح د–ص–میرجلوث ، در صفحات قراوان ؛ عوفی ، لباب الالباب ، ج ۱، ص ۱۶۹ ؛ شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران (برای دبیرستان) ، ص ۱۰۲ ؛ دباتا راس ، روابط فرهنگی ایران و هند ترجمه شرمین حق شناسی ، روابط فرهنگی (مجموعه مقالات) ص ۹۰

۳ – برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به : نظامی عروضی سمرقندی ، چهار مقاله ، باهتمام محمد معین ؛ البیرونی ، آثار الباقیه ترجمهٔ فارسی اکبر دانا سرشت ؛ عوفی ، لباب الالباب ، ج ۱ ، ص ۱۶۰ ؛ نوشاهی ، گوهر البیرونی ، مجله دانش ، ص ۱۰۶

بیرونی اوایل زندگی را در زاد بوم خود گذرانید و به خوارزم شاهیان (آل عراق) که در کاث فرمانروا بودند، پیوست.[۱] او نزد ابونصر منصور بن علی عراق پیش از ۴۲۷ق/۱۰۳۵م به فراگیری علوم ریاضی پرداخت بعدها همین استاد رسالات مختلف ریاضی خود را به نام بیرونی نوشت.[۲] استاد دیگر وی عبدالصمد/ عبدالاّول بن عبدالصمد بود. از تذکره های موجود بیش ازین چیزی درباره تعلیم و تربیت بیرونی آشکار نمی شود.

ابو ریحان بیرونی بین سالهای ۳۸۴-۳۸۵ق/۹۹۴-۹۹۵م در جنوب شهر خوارزم به رصد می پرداخته است وی در "قانون مسعودی" مشاهداتِ علم هیئت بین سالهای ۴۰۰-۴۰۷ق/۱۰۰۹-۱۰۱۶م را به نگارش آورده است. او پس از بر افتادن خاندان آل عراق به دستِ مامون بن محمد چند سال در پریشان حالی بسر برد و بالآخره به ری رفت و در آن جا ابو محمود خجندی و کوشیار گیلی را دیدار کرد. چون نتوانست، به دربار مجدالدوله ابوطالب دیلمی پیوندد، به طبرستان نزد ابوالعباس مرزبان بن رستم از میرزادگانِ باوندی رفت و کتاب به نام مقالید علم الهیه در ریاضی به نام او نوشت.[۳]

ابو ریحان بیرونی در ۳۸۸ق/۹۹۷م به دربار شمس المعالی قابوس بن دشمگیر در گرگان پیوست و کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیه را که در ۳۹۰-۳۹۱ق/۹۹۹-۱۰۰۰م تالیف کرده بود، به اُو اهدا کرد[۴]. وی چندان مورد توجه قابوس بود که قابوس از وی خواست تا اداره مُلك او را در دست گیرد، امّا بیرونی پیشنهاد وی را نپذیرفت[۵] و در ۳۹۹ق/۱۰۰۸م به خوارزم بازگشت و به دربار امیر ابوالعباس مامون بن مامون خوارزم شاه که از مراکز مهم فکری و علمی آن عصر بود، پیوست و در ۴۰۷ق/۱۰۱۶م عضو انجمن دانشمندانی دربار امیر ابوالعباس شد.[۶] چون در ۴۰۸ ق / ۱۰۱۷ م محمود غزنوی امیر ابوالعباس را شکست

۱- برای آگاهی بیشتری رجوع شود به: صفا، احوال و آثار ابو ریحان بیرونی؛ اذکائی پرویز، ابو ریحان بیرونی

۲- برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به: دهخدا، علی اکبر، شرح حال نابغهٔ شهیر ایران ابو ریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی

۳- عوفی، لباب الالباب، ج۱، صص ۱۶۰ - ۱۶۱؛ البیرونی، کتاب التفهیم مقدمهٔ جلال همایی، صص ۱۳۱۶-۱۳۱۸؛

۴- اکرام، آب کوثر، ص ۶۷

۵- برای آگاهی فراوان رجوع شود به: حجّتی، البیرونی، دانشنامه ادب فارسی در آسیای میانه، ج۱؛ یاقوت، شهاب الدین، معجم الادبا تصحیح د-ص- مرجلیوث

۶- برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به: دهخدا، علی اکبر، شرح حال نابغه شهیر ایران ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی؛ صفا، احوال و آثار ابو ریحان بیرونی.

داده برخوارزم چیره شد و مراکز علمی و فرهنگی آن جا را نابود کرد ، بیرونی و استادش عبدالصمد را دستگیر کرد- محمود عبدالصمد را به اتهام باطنیت و کفر بقتل رساند و بیرونی به سببی که شاید چون محمود به دانش نجوم او نیاز داشت ، از مرگ نجات پیدا کرد و جانش را سالم بدر برد- بهر حال هنگامی که سلطان محمود از خوارزم به غزنه بازگشت در بهار سال ٤٠٨ق/١٠١٧م بیرونی را با خود غزنه برد- بعد از استقرار غزنه ، ابو ریحان چندین بار به وطن خود خوارزم سفر کرد- وی با غزوات سی ساله محمود در هند همراه او بود- در هندوستان او با دانشمندان و حکمای هندوستان تماس پیدا کرده،زبان سانسکریت (زبان مردم آنجا) و لهجه های محلی هندو را فرا گرفت و با مطالعهٔ تاریخ و هیٔت و ریاضی و جغرافی و علوم طبیعی معلومات خود را وسعت بخشید در همین سفرها بیرونی مطالب کتاب معروف خود " تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل و مرذولة " را درباره علوم و عقاید و سنن هندوان جمع آوری نمود-[1] بیرونی تالیف این کتاب را ٤٢٣ق/١٠٣١م پس از درگذشت سلطان محمود به پایان رساند-[2] بیرونی بنام سلطان محمود هیچ کتابی ننوشته، امّا بعد از محمود رابطهٔ بیرونی با دربارِ پسرش سلطان مسعود افزایش یافت و او در دربار وی از مقام و منزلت بالایی برخوردار شد و بنام مسعود کتابهای متعدّدی نوشت و علّت آن بود که سلطان مسعود خود بی نهایت علم پرور بود و نسبت به پدر خود از ذوق ادبی گسترده تر و پیشرفته تری برخوردار بود و بخصوص به علم نجوم علاقه خاصی داشت- بیرونی در این موضوع کتابی نوشت که در موضع و اصطلاحات نجوم بی سابقه بود و حتی کسی که با اینگونه مسائل آشنائی نداشت ، می توانست آن را درك کند- از آنجا که سلطان مسعود در زبان عربی تبحّر داشت ، به آسانی آنرا فهمید ، به بیرونی صله و انعام داد- بهترین کتابی که بیرونی بنام سلطان مسعود نوشت ، قانون مسعودی بود سلطان هم بمنظور قدردانی ، یك بار فیل نقره ، بعنوان صله به او داد امّا بیرونی با بی نیازی آن را رد کرد- پس از کشته شدن سلطان مسعود ، پسرش شهاب الدوله ابوالفتح مودود فرمانروا شد که بیرونی با دربار او نیز رابطه برقرار نمود و بنام او کتاب " الدستور " را نوشت-[3]

۱- نوشاهی،گوهر ، البیرونی ، مجّله دانش ، ص ۱۰٦

۲- حجّتی ، ابو ریحان بیرونی ،دانشنامه ادب فارسی در آسیای میانه ،ج۱، ص ۳۸

۳-نوشاهی، گوهر ، البیرونی ، مجله دانش، ص ۱۱٤ ؛ دباتاراس ، روابط فرهنگی ایران و هند ، ترجمه شرمین حق شناس ، روابط فرهنگی ، ص ۹۰-۹۱

بیرونی علاوه بر زبان فارسی ، عربی ، ترکی و خوارزمی ، زبانهای سغدی ، سریانی و عبری را هم می دانسته است.[۱] وی آثار زیادی زبان عربی را به سانسکریت برگردانده است.[۲] البته وی از زبان یونانی هیچگونه اطلاعی نداشت و آنچه از قولِ بطلیموس و جالینوس وغیره در کتاب خود نقل کرده از ترجمهٔ عربی یا سریانی کتبِ یونانی اقتباس کرده است.[۳] شمار آثار بیرونی صد و شصت عنوان است. " یاقوت " می نویسد " من در اوقاف جامع مرو فهرست کتب او را به خط ریز در شصت ورق دیده ام ".[٤] شهر زوری می نویسد " تصنیفات او از یك بار شتر افزوست ".[٥] ولی اکنون از آثارش فقط سی و پنج اثر باقی مانده و بیست و دو جلد از این شمار در ریاضیات و نجوم وسیزده جلد دیگر در موضوعات دیگر است. آثار ارزنده بیرونی همه به زبان عربی هست و تنها کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم به فارسی و عربی است.[٦] جرج سارتن در کتاب خویش ربع آخرین قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم را به نام البیرونی منسوب کرده است.[۷]

دربارهٔ کتاب

بطور کلی شهرتِ بیرونی در علم هیئت و نجوم و نظایر آنست و در این شگی نیست که بیشتر کتب او در همین زمنیه نوشته شده است امّا علاوه بر اینها از علوم دیگر نیز بی اطلاع نبود و در علوم ادبی هم صاحب ذوق و قریحه بود و یاقوت بهمین جهت شرح حال او را در " معجم الادبا " آورده و نوشته است : " بیرونی ادیب و زبانشناس بزرگی بود و درباره آن علوم تالیفات متعدّدی دارد و تمام تذکره ها هم کثرت تصنیفات و علاقمندی علمی او را تحسین کرده اند ".[۸] ولی باوجود این کثرت تالیفات ، اثری که از اهمیت ویژه ای برخوردار شده، همان کتاب " تحقیق ما للهند اوست که

۱- البیرونی ، ابو ریحان، کتاب الهند، ص ٤٤

۲- اکرام ، آب کوثر ، ص ٦٨

۳- نوشاهی ، گوهر ، البیرونی ، مجله دانش ، ص ۱۰۷

٤- برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به : یاقوت ، شهاب الدین معجم الادبا تصحیح د-ص- مرجیلوث

٥- برای آگاهی بیشتری رجوع شود به : شهر زوری ، شمس الدین محمد بن محمود ، تاریخ الحکماء ترجمه مقصود علی تبریزی بکوشش محمد تقی دانش پژوه

٦- البیرونی ، ابو ریحان، کتاب التفهیم ، (جلال همایی) ، صص ۱۳۱٦-۱۳۱۸

۷- Sarton, George, Introduction to the history & Science , P 54

۸- برای تفصیلات بیشتری رجوع شود به : یاقوت ، شهاب الدین معجم الادبا به تصحیح د-ص- مرجیلوث

تحقیقی همدلانه در زمینهٔ دین ، فرهنگ ، علوم و آداب و رسوم هندوان است. شهرزوری می نویسد که " بیرونی همیشه غرق در تصنیف و تالیف بود و دست او قلم را ، چشم او مطالعه را و دل او غور و تفکر را در وقتِ غذا خوردن رها می کرد.[۱] از همهٔ این توضیحات ذوق و علاقمندی علمی و کثرت تصنیفات ابوریحان آشکار می شود. بسیاری از تالیفات وی در " کشف الظنون " حاجی خلیفه نوشته شده است. نسخه های زیادی از کتابهای دیگر او نیز در اروپا و کتابخانه های دیگر دنیا وجود دارد و فهرست همهٔ آنها را سید حسن برنی در رساله خود درج نموده است ،امّا نسخه های خطّی تالیفات بی پایان بیرونی هم اکنون نایاب است البته بعضی کتابهای او از جمله " آثار الباقیه " و " کتاب الهند " منتشر شده است. اسم کامل " کتاب الهند " کتاب ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی فی تحقیق ماللهند من مقبولة فی العقل و مرذولة " است بیرونی درین کتاب تمام عقاید هندوان را بدونِ هیچ نوع تعصب جمع آورده است[۲] بیرونی اولین کسی است که به این منظور به هندوستان سفر نمود و تذکره نویسان اظهار دارند که وی چهل سال در هند سیاحت می کرد. درباره این مدّت اگرچه هیچ تحقیقی نشده و ظاهراً خالی از مبالغه نیست باوجود این هیچ شکّی نیست که بیرونی در سال ۴۰۷ ق /۱۰۱۶م بهمراه محمود غزنوی به هندوستان آمده و در سال ۴۴۰ ه/۱۰۴۸م در غزنه رحلت یافت [۳]. بنابر این قسمت عمده ای از عمر خود در هند بسر برد و در پنجاب و سند گردش نموده ، هندوستان را بچشم خود دید زبان سانسکریت را فرا گرفت و درباره علوم و فنون و عقاید و رسوم و معاشرت و اخلاق هندوان به عنوان " کتاب الهند " کتابی نوشت که نظیر آن تاکنون بوجود نیامده است. بیرونی از دانشمندان اسلام و جهان، مقام برجسته دارد. او بوسیله نگارش این کتاب مهمی ، سعی کرد که سدّ حائل میان اقوام عالم را دور بیاندازد . بیرونی سبب تالیف " کتاب الهند " را چنین تذکر میدهد که باری در مجلس استاد ابوسهل عبدالمنعم بن نوح الطفلیسی درباره ادبیات تاریخِ مذاهب و فلسفه بحثی بود ، چون بحث درباره فلسفه مذهبِ هند درمیان آمد ، بیرونی گفت که اطلاعات مسلمانان نسبت به هندو ها مبنی بر

۱- برای آگاهی بیشتری ن-ك : شهرزوری ، شمس الدین محمد بن محمود ، تاریخ الحکما ترجمه مقصود علی تبریزی

۲-احمد، عزیز ، فرهنگ اسلامی در شبه قاره (اردو) ترجمه جمیل جالبی ، ص ۱۷۰

۳-نوشاهی، گوهر ، البیرونی ، مجله دانش ، ص۱۰۷

اغلاط است. چون این اطلاعات از تراجم و تالیفاتی بدست آمده است که از پایه تحقیق ساقط است. چون ابوسهل از راه ادبیات عربی علوم هند را مطالعه کرده بود. نظر بیرونی را مبنی بر حق دانست و "کتاب الهند" را به تقاضای ابوسهل در ۴۲۲-۴۲۳ق/۱۰۳۰-۱۰۳۱م به سلك نگارش در آورد. در راه نگارش این کتاب مشکلاتی برای بیرونی پیش آمد که وی در آغاز کتاب آورده است[۱] :

۱- یکی از مشکلات ، زبان سانسکریت بود که آنرا از عربی و فارسی دور می ساخت و یادگرفتن آن برای خارجیان بسیار مشکل بود.

۲- دیگر اینکه بیشتر کتب علمی به نظم بود و بعلّت وجود تکلّفاتی که در نظم دیده می شود ، فهم مطالب و معانی آن کار آسانی نبود.

۳- سوّم اختلاف ملّی و مذهبی بود که هندوان غیر از خود ملّل دیگر را "ملیچ" یعنی نجس میدانستند ونشست و برخاست و خوردن و آشامیدن با آنها بکلّی غیر ممکن بود.

٤- چهارم اینکه عادات و رسوم ایشان با مسلمانان بکلّی فرق داشت تا به آنجا که بچه های خود را از قیافهٔ مسلمانان می ترساندند و آنها را هیولا می دانستند.

٥- فتوحات اسلامی از زمان محمد بن قاسم تا دورهٔ محمود غزنوی که بعلّت آن همه نظام علمی و قومی ایشان از هم پاشید ، آنها را دشمن سرسخت مسلمانان ساخته بود.

علاوه بر این علّل بیگانگی ، هندوان چنین می پنداشتند که در دنیا غیر از هند هیچ کشوری ، غیر از هندوان هیچ قومی ، و غیر از پادشاه هند ، هیچ پادشاه دیگری وجود ندارد و قومی دیگر بجز هندوان از علم و دانش بهره مند نیست ، تا بدان که اگر ذکری از یك دانشمند خراسانی یا فارسی پیش آنها آورده می شد ، آنرا نمی پذیرفتند بلکه تکذیب می کردند[۲].

از مطالعه این تالیف بیرونی ، عقیده و مشرب او مشخّص و معلوم می شود. او جویای حقیقت بود و هیچ چیز را در دنیا بر حقیقت ترجیح نمی داد. برای هیچ غرضِ دیگر حقیقت را پنهان نمی کرد و برای از بین بردن توهمات و خرافات از هیچ کوششی دریغ نمی نمود[۳].

۱- برای آگاهی بیشتری رجوع شود به : بیرونی ، ابوریحان ، تحقیق ماللهند ، ترجمه فارسی منوچهر صدوقی ها

۲-نوشاهی، گوهر ، البیرونی ، مجله دانش ، ص ۱۲۱

۳- اکرام ، آب کوثر ، ص ٦۷

درین کتاب بیرونی، مذهب، فلسفه و ادبیات و جغرافی و هیٔت و علم نجوم و آداب و سنن و دستورات هندوان را مفصلاً بیان کرده است بیرونی درباره هر مسئله اطلاعات خود را علاوه بر کتابهای مهم مذهبی هندوها که درحال حاضر نامعلوم است، استفاده کرده و بیشتر از زبان مردم بدست آورده و همیشه با پیشوایان مذهب و علما و حکمای ملل در تماس مانده و با سعی و تلاش فراوان اطلاعات را بدست آورده، و عقیده هندوان را بدون هیچ نوع تعصب و بی طرفانه توضیح داده است.

او غیر از افکار و عقاید هندوان، گاهی مطالبی نیز نوشته که از آنها تاثیر مذهب هندوها بر مذاهب دیگر دنیا نیز آشکار می شود چنانکه درباره تناسخ می نویسد "مانی وطن خود ایران را ترك نموده و به هندوستان رفت و مسئله تناسخ را از هندوان به مذهب خود منتقل کرد"[۱].

بیرونی فقط به نقل عقاید و افکار هندوان اکتفا نکرد بلکه عقاید و افکار مذاهبِ دیگر را نیز بیان کرد که از آن مطالب بسیار مفیدی بدست آمد. بیرونی در مدّت سفر خود به هندوستان به اشاعهٔ علوم و فنون اسلامی پرداخت و این امر از کتاب "تحقیق ماللهند" ظاهر می شود. در این مورد بیشترین تلاش وی در این بود که هندوان از علوم و فنون مسلمانان آگاهی یا بند و در بدست آوردن این هدف از زحمتهای زیادی کشید. بهرحال، با تمام این سختیها بیرونی علوم و فنونِ مسلمانان را بین هندوان انتشار داد و بهمین ترتیب مسلمانان را نیز از علوم و فنونِ هندوان بی اطلاع نگذاشت بلکه کتابهای هندی را هم به عربی ترجمه نمود.

عصری که بیرونی در آن به هند آمد، از حیث تمدن و اوضاع اجتماعی وحشت و جهالتِ هندیها بود، امّا بیرونی که وضع تمدن و رفتار و معاشرت این دوره را نوشته، بمنظور نشان دادن حقارت هندیها و برتری مسلمانان نبوده، بلکه منظور او ترسیم نقشه صحیحی از زندگی تمدنی و اجتماعی هند بوده است، بهرحال اگرچه وی در "کتاب الهند" بیشتر درباره موضوعات ریاضی و هیٔت بحث می کند امّا در بسیاری از فصولِ کتاب افکار و اعمالِ مردم هند را مفصلاً ذکر کرده و بدینوسیله

---

۱ - برای آگاهی بیشتری رجوع شود به: بیرونی، ابو ریحان، تحقیق ماللهند ترجمه فارسی منوچهر صدوقی سها؛ بیرونی، ابو ریحان، تحقیق ماللهند ترجمه فارسی اکبر دانا سرشت

تـاریـخ مـذهـب هـنـدو را تـا انـدازۀ کـافـی روشـن نموده است طبق مولانا عبدالکلام آزاد درباره هند پژوهشهای وی نه فقط در آن دوره مهم بود بل تا امروز مقام ممتازی دارد [۱] کتاب الهند مشتمل بر یك مـقـدمـه و هشتـاد فـصـول اسـت. این اثر نخست به قالب زبان جرمن آورده شد و سپس در ۱۸۸۷م به انگلیسی ترجمه شد و در همین سال (۱۸۸۷میلادی)به اهتمام پرفسور سخاؤ و به خرج دولتِ هند در لندن بچاپ رسید. سید حسن برنی مجموعه چند مقالات مختصری به نام "البیرونی" ترتیب داد و چندی پیش انجمن ترقی اردو ترجمه اردو "کتاب الهند"را به دو مجلد به زیور طباعت آراسته است.

۱ - آزاد ، ابوالکلام ، البیرونی و جغرافی جهان ، در صفحات فراوان

سلسلة الانساب

این کتاب ارزشمند به نام معزالانساب / بحرالانساب / و شجرة الانساب [1] نیز معروف از آثار مهم فارسی است. سدّه ۷ ق / ۱۳م نویسنده فخر مدّبر، این کتاب را در نسب شناسی نوشته تا پدران و نیاکان وی را تا آخر روزگار زنده نگهدارد و احوالِ بزرگی آن خانواده ها دوام یابد. او کتابرا به نامِ سلطان معزالدین محمد بن سام ۶۰۲ق/۱۲۰۶م فراهم آورد[2].

شرح احوالِ مؤلف

محمد بن منصور بن ابوالفرج، ملقّب به مبارك شاه و معروف به فخر مدبّر ۶۳۳ق/۱۲۳۵م [3] ادیب توانا و تاریخ نگار فرزانه ایرانی، بیشترین اطلاعات و آگاهی ما از زندگانی وی، از مقدمهٔ کتاب پرآوازه اش "آداب الحرب و الشجاعة" به دست می آید. طبق قول وی، ابو مسلم خراسانی ۱۳۷ق/۷۵۴م از نیاکان وی بوده است و اگر چنین باشد، باید از جانب مادر بدو منسوب بوده باشد نه از جانب پدر. فخر مدبّر سلطان محمود غزنوی را نیز جدِّ مادری خود می داند [4]. فخر مدبّر نسب خود را با دوازده واسطه به ابوبکر صدیقؓ می رساند و نام همه آنان را تا ابوبکر صدیقؓ در مقدمهٔ کتاب خویش "آداب الحرب والشجاعة" آورده است [5]. نیاکان وی همه علم دوست و دانش پژوه و موردِ احترام سلاطین روزگار بوده اند [6]. نیای فخر مدبّر، ابوالفرج خازن از بچگی همشیر و هم دبیرستان ابراهیم بن مسعود غزنوی

۱- رجوع شود به: شیرانی محمود، شجرة الانساب، مجّله دانشکدهٔ خاور شناسی، اوت ۱۹۳۹م

۲- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۱۱۶۹؛ آنه ماری شیمل، ادبیات اسلامی هند، ترجمه یعقوب آژند، ص ۲۰؛ احمد، نذیر، آداب الحرب والشجاعة، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قاره، ج۱، ص ۱۵

۳- رجوع شود به: فخر مدبر، "متن و مقدمه آداب الحرب والشجاعة" به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری؛ احمد، نذیر، آداب الحرب و الشجاعة و مبارکشاه (مقاله)، مجله راهنمای، کتاب سال ششم شماره ۴-۵

۴- فخر مدّبر، آداب الحرب و الشجاعة، ص ۲۶۶؛ حبّتی، فخر مدّبر، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۷۵۴، صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، صص ۱۱۶۷-۱۱۶۸؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۱۶۶؛ سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۵۰

۵- رجوع شود به متن و مقدمهٔ "آداب الحرب والشجاعة، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۴۶ش؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۱۶۶

۶- نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، صص ۱۶۶-۱۶۷؛ احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۱۶۲؛ سبحانی، توفیق، نگاهی به -، ص ۵۰

(حك ۴۵۱-۴۹۲ق/ ۱۰۵۹-۱۰۹۸م) بود[1] و در خدمتِ سلطان مذکور مقام و مرتبهٔ ویژه و در امور مختلف و طبق قول محققان و پژوهشگران بیست و یك شغل دولتی تصرّف داشته است. و خود وی، فخر مدبّر، در خدمت تاج الدوله خسرو ملك (۵۸۳-۵۹۹ق/۱۱۸۱-۱۲۱۰م) آخرین فرمانروای غزنوی و سلطان معزالدین محمد بن سام غوری (۶۰۲ق/۱۲۰۶م) و قطب الدین ایبك (۶۰۷ق/۱۲۱۰م) موسس و بنیانگذار حکومتِ ممالك غوری در هند، شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) پادشاه قدرتمندِ دهلی می زیسته و بدین ترتیب بیشتر زندگیش در لاهور و دهلی سپری شده است[2]. پدر ارجمند فخر مدبّر منصور بن سعید تا پایان سدّه ششم هجری زنده بود چنانکه پسرش تالیفِ خودش بحرالانساب را پس از نگارش، به نظر او رسانده است و او از نوشته پسرش به شگفت آمده و از وی بسیار تحسین و ستایش کرده است[3] فخر مدبّر پدرش را خیلی دوست داشت و از وی خیلی توصیف کرده است. پدرش دانشمند معروف و برجستهٔ آنزمان بود و در لاهور و غزنه، مردم، برایش احترام زیادی قائل بودند.

درباره سال تولد فخر مدبّر آگاهی زیادی در دست نیست. امّا دورهٔ کودکی وی را حدود ۵۴۰ق/۱۱۴۵م در دوره بهرام شاه غزنوی (حك ۵۱۲-۵۴۷ق/۱۱۱۸-۱۱۵۲م) یاد شده است. خود وی می نویسد که هنگام تالیف "شجرة الانساب" او پیر شده بود. تالیف این کتاب بسال ۶۰۲ق/۱۲۱۰م بپایان رسیده بود، اگر فخر مدبّر در آن سال شصت سالگی بوده باشد، سال تولدش ۵۴۲ق/۱۱۴۷م، قرین قیاس بنظر می رسد[4]. بزرگان و اجدادِ فخر مدبّر از غزنین مهاجرت کرده به لاهور و مولتان آمدند و همانجا ماندگار شدند خود وی می نویسد "وقتی در کودکی به مولتان پیری را دیدم"[5] در سال ۵۸۳ق/۱۱۸۶م سلطان محمد سام غوری

۱- حبّتی، فخر مدّبر، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۷۵۴؛ احمد،ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۱۶۱؛ سبحانی توفیق، نگاهی به –، ص ۵۰

۲- همو،همان، همانجا؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۱۶۷؛ صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ۱۱۶۸؛ سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ –، ص ۵۰

۳- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ۱۱۶۷؛ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج۱، ص ۱۶۱؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۱۶۱

۴- نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، صص ۱۶۶-۱۶۷

۵- فخر مدّبر، آداب الحرب والشجاعة، ص ۳۰۲

برلاهور چیره شد،او خسرو ملك غزنوی را همراه وی غزنه برد ، درین سفر فخر مدبّر نیز با ایشان بود۔ پیش ازین آنروزها که فخر مدبّر در خدمت خسرو ملك ، آخرین سلطان غزنوی (حك ۵۵۵- ۵۸۲ق/۱۱۶۰-۱۱۸۶م) بود ، در ۵۶۸ق/۱۱۷۲م برای جمع آوری ماخذ و منابع کتابِ خود بحرالانساب به غزنین سفر کرد و بعداً به لاهور بازگشت [۱]۔ فخر مدبّر مرد جهانگرد بود۔ وی به سیاحت مولتان ، لاهور ، پیشاور و نواحی دیگر هندوستان رفت۔ ذکر این نکته لازم است که بعضی از پژوهشگران مبارك شاه غوری المعروف به فخر مدبّر را با فخرالدین مبارکشاه بن حسین مرو رودی که بسال ۶۰۲ق/۱۲۰۶م در گذشته و از رجال عهد سلاطین غوری و ساکنِ درگاهِ آنان بوده و دارای منظومه یی است در ذکر نسبِ سلاطین غوری به بحر متقارب ، اشتباه گرفته اند و بعضی از تالیفات فخر مدبّر را به فخرالدین مبارکشاه مرورودی منسوب کرده اند [۲]۔

مانند تاریخ تولدِ فخر مدبّر ، تاریخ وفاتش نیز دانسته نیست ، امّا این امر حتمی است که او پس از ۶۲۶ق/۱۲۲۸م زنده بود زیرا او در اثر ارزنده وی ، "آداب الحرب و الشجاعة" سلطانِ مملوکی ایلتتمش (۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) را به خطاب "ناصر امیر المومنین" یاد کرده است و خلیفه سلطان مستنصربالله ، ایلتتمش را در ۶۲۶ق/۱۲۲۸م با این خطاب سرفراز کرده بود [۳] پس ثابت شد که او تا قسمت بزرگی از دوران سلطنتِ شمس الدین ایلتتمش زیسته و گویا پیش از پایان حکومتِ وی (یعنی پیش از سال ۶۳۳ق/۱۲۳۵م) راهی ابدیت شد۔

دربارهٔ کتاب

اثر ارزندهٔ شجرة الانساب از یك مقدمهٔ مفصّل و دیباچه مجمل آغاز میشود و شامل نسب پیامبر اسلام و ده یار و اصحاب او ، از مهاجر و انصار و پیامبرا نیست که نام و ذکر شان در قرآن آمده و شجره ملوك عرب در شام و یمن و انبار و حجاز و عراق و شعرای دورهٔ جاهلیت و اسلام و سلاطین عجم و خلفای بنی امیه و بنی عباس و طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان و پادشاهان غور و بطور

۱- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۱۱۶۸؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱۶۷؛ حبّتی ، فخر مدّبر ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۷۵٤

۲- منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج۱ ، صص ۳۷۶-۳۷۷؛ عوفی ، لباب الالباب چاپ سعید نفیسی مرحوم ، صص ۱۱۳-۱۱۷؛ حبّتی ، فخر مدّبر ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۷۵٤

۳- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، صص ۱۶۶-۱۶۷

جمعی کتاب شامل یك صد و سی و شش شجره نامه است[۱] ـ فخر مدبّر برای فراهم آوردن منابع و مـاخـذ کتـاب خـود " بـحـرالانساب " در حدودِ ۵٦۷ق/ ۱۱۷۱ م سفری به غزنین کرده و سپس به لاهـور بازگشته بود ـ او تا چهارده سال ، روز و شب ، زحمتهای طاقت فرسا کشید و این کتاب را به نـام مـعزالـدیـن مـحـمـد بن سام غوری (د ٦۰۲ق/۱۲۰٦م) در دوران فرمانروایی قطب الدین ایبك (٦۰۷ق/۱۲۱۰م) بپایان رسانید و از او صله های گرانقیمت دریافت کرد[۲] ـ

فـخـر مـدبّـر در دیبـاچـه آن ، شـرح زنـدگـی قـطب الدین از کودکی تا مرگ وی را بطور مفصلّی بیان نـمـوده اسـت و فتـوحـات وی را از ۵۸۸ تـا ٦۰۲ق کـه مـقارنِ تالیف کتاب است ، به اختصار یاد کـرده اسـت و آن زوایـای زنـدگـیـش را روشن نموده است که تا اکنون پوشیده بودند و اینطور ارزش تاریخی کتاب را خیلی بالا برده است[۳] ـ او در آغـاز کتاب به مسئله آفرینش جهان را مطرح می کند و چهـل و دو پسـران و دختـران آدم و حوّا را معرفی می کند ـ بتصریح نویسنده ، میان پادشاهان عرب ، نـخستیـن پـادشـاهی از اولادِ آدم بود ـ سپس او راجع به شیر خدا حضرت علیؑ و اولادش گفت و گو مـی نـماید ـ به قول وی ، مادر ارجمندِ حضرت علیؑ صد و چهل سال عمر یافت و آرامگاهش در شهر مدائن است و در سفینهٔ حضرت نوح فقط چهار تا مرد و چهار تا زن و سه تا کودك سوار بودند[٤] ـ

کتـاب شجرة الانساب به زبان ساده و روان نوشته شده است ـ نویسنده استعاراتِ پیچیده و تشبیهات مـغـلـق و دور از کـار به کار نبرده است و از نثر مصنوع که در آن دوره بینِ نویسندگان ، مرسوم بود ، کلاّ اجتناب ورزیده است[۵] ـ

فخر مدبّر در نگاشتن این اثر تاریخی شیوه دقیق علمی و پژوهشگرانه بکار برده و به مطالعهٔ هزاران

---

۱ – حـجّتی ، بحرالانساب ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۱۵٦ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ۱٦۸ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ – ، ص ۵۰

۲ – صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۳ ، ص ۱۱٦۹ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱۷۵ ؛ احمد ، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج۱ ، صص ۱٦۹ – ۱۷۰ ؛ توفیق ، سبحانی ، نگاهی به تاریخ – ، ص ۵۰

۳ – عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ۲۷ ؛ فخر مدّبر ، آداب الحرب و الشجاعة ، ص ٦–۷ (مقدمه) ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱٦۹–۱۷٤

٤ – نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱٦۹

۵ – همو همان ، ص ۱۷٤ ؛ حجّتی ، بحرالانساب ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۱۵٦

کتابِ معتبر تاریخی اهتمام ورزیده است [۱]. اگرچه در عصر حاضر وسیله های نقلیه فراوان و کتابخانه های زیقیمت پُر شمار اند ولی باوجود این، ترتیب دادن کتابی چنین سترگ و جامعی خیلی دشوار است و برای تاریخ نگاران و پژوهشگران این عصر، وجودِ این نوع کتابها خیلی پُربار است.

متن این کتاب ارزشمند تا اکنون بصورت کاملی چاپ نشده است، تنها دیباچه این کتاب را "سردنسین راس" بسال ۱۹۲۷م /۱۳۳٦ق، با عنوان تاریخ فخرالدین مبارکشاه / تاریخ مبارکشاهی در لندن به چاپ رسانده و آنرا باشتباه از فخرالدین مبارکشاه مرورودی دانسته است [۲].

نمونه نثر شجرة الانساب

هیچ خصلت پسندیده مر ایران و پادشاهانرا بهتر ازین نیست و بسیار باشد که ــ پادشاهان سیاست فرمایند و چون خشمشان کم شود از کرده پشیمان شوند و تأسف خورند، سود ندارد. هیچ مردانگی و فرزانگی بهتر از خشم فروخوردن نیست.

---

۱ - نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۱۷٤

۲ - عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، ص ۲۷ ؛ نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۹۰ ؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ۱۱٦۹ ؛ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج۱، ص ۱۷۱

آداب الحرب والشجاعة

کتاب شامخی " آداب الحرب والشجاعة " معروف به " آداب الملوك و كفاية الملوك " تأليف محمد بن منصور بن سعید معروف به فخر مدبّر و دوّمین و آخرین اثر وی است۔ از نظر تاریخی دارای اهمیتِ فوق العاده است [۱] این کتاب را در یك مقدمه و سی و چهار باب ، به نام شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) تالیف و تقدیم کرده است۔

موضوع این کتاب روشهای جنك ، انواع سلاحها و اسبها و ویژگیهای آنها ، آئین پادشاهی و کشور دارای و آداب و رسوم دربار و حکومت برسرزمین مفتوح است [۲]۔ مؤلف در این اثر ، خواه در مقدمهٔ کتاب و خواه در فصول سی و چهار گانه آن ، درباره موضوعات یاد شده به تفصیل بحث کرده و برای جذاب کردن آن به تفنّن ، موضوعها و داستانهایی شیرین و دلپذیری از زندگانی پیامبر ، پادشاهان ایران و پیش از اسلام ، رویدادهای فرمانروایان قدیم روم و هند و به ویژه مطالب مفیدی و پربار از دورهٔ پادشاهان غزنوی و فتوحات شان که روزگار مؤلف است ، درمیان آنها گنجانده است [۳] و اطلاعات ذیقیمت تاریخی آورده است۔ قمستی از کتاب درباره اسب و صفات آن و شناختن انواع آن است۔ این اثر به دو دلیل مهم است ، نخست از آن جهت که در فنون و آداب جنك و سلاحهای جنگی است که در زبان فارسی کم نظیر است ، و دیگر آنکه مشتمل برداستانهای است که با نثری ساده و دلنشین ، نکات مهم تاریخی را در بردارد و نیز اصطلاحاتِ تازه ای در آن آمده است [۴] ۔ فخر مدبّر ، آغاز هر فصل را با آیهٔ قرآن و گفته های پیمبر زینت داده است۔

تاریخ تألیف آداب الحرب والشجاعة نا معلوم است امّا می دانیم که این کتاب در دورهٔ سلطان ایلتتمش (حك ۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) و به نام او در هندوستان تألیف شده است۔فخر مدبّر در دیباچه این

۱- اته ،هرمان، فهرست ، ج۱، شماره ۲۷۹۷ ؛ ریو ، فهرست ، ج۲ ، ص ۴۸۷ ؛ باقر محمد۔وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان، ج۳ ، ص ۳۳۴؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱۷۵

۲- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، صص ۱۶۸-۱۷۱ ؛ احمد ، نذیر ، آداب الحرب و الشجاعة ، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، ص ۱۵ ، سهیلی خوانساری ، احمد ، " آداب الحرب و الشجاعة " راهنمای کتاب ، س ۵ ، شم ۳

۳- احمد، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۶۷ ؛ فخر مدّبر ، آداب الحرب والشجاعة به تصحیح سهیلی خوانساری ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ - ، ص ۵۱ ؛ احمد، نذیر ، " آداب الحرب والشجاعة " دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، ص ۱۵

۴- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱۷۵ ؛ احمد ، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۷۱ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ - ، ص ۵۱

کتاب ضمن بیان عناوین و القاب برای ایلتتمش لقب " ناصر امیر المومنین " یاد کرده است که احتمالاً در ٦٢٦ق/١٢٢٨م خلیفة المستنصر بالله به او داده ، این کتاب می باید پس از ٦٢٦ق /١٢٢٨م نوشته شده باشد. روایت دوّم آن یعنی آداب الملوك نیز چون به نام ایلتتمش است، بی گمان پیش از مرگ او در ٦٣٣ق/١٢٣٥م نوشته شده است[۱]

سبك نگارش این کتاب ساده ، سلیس ، بی پیرایه ، روان و دور از اغلاق و پیچیدگی است و به آثار های قرن پنجم و ششم هجری مانند تاریخِ بیهقی شباهت زیادی دارد ، امّا سادگی زبان و عبارات این کتاب بیش از تاریخ بیهقی و نمونه کاملی از فصاحت واقعی است. جمله ها ساده و کوتاه هستند. هیچ جا عبارات مشکل و اصطلاحات دقیق و دشوار به چشم نمی خورند و این شیوه نگارش برای پژوهش تاریخی بسیار مناسب است. نویسنده بعضی از کلمات بومی و شرقی و لهجه های ایرانی دورهٔ خود را درین کتاب بکار برده است و به این علّت ارزش کتاب را خیلی بالا برده است[۲].

سه تا نسخهٔ خطی این کتاب بدست می آید. ۱ نسخهٔ موزه بریتانیا که رو تو گرافِ آن در دانشگاهِ پنجاب است، ۲ نسخهٔ ایشیاتك سوسائتی ، بنگال ، ۳ نسخه کتابخانه دیوانِ هند که در آن نام کتاب " آداب الملوك و كفاية المملوك " مندرج است. تا چندی پیش بعضی از پژوهشگران کتاب " آداب الملوك و كفاية المملوك " را اثر دیگری از همین نویسنده پنداشتند امّا نسخه بدست آمده ازین کتاب در کتابخانهٔ دیوان هند ، به شماره ۲۷٦۷ ، معلوم شد که این کتاب همان آداب الحرب والشجاعة است که نویسنده در آن شش باب تازه اضافه نموده و نام جدیدی بر آن نهاده است. این شش باب مشتمل است بر ۱ اندراختیار کردن متوفی عالم امین متدین ، ۲ اندر نصب کردن و کیل ذو فنون ، ۳ اندر نصب کردن مشرف راستکار کاردان ، ٤ اندر نصب کردن صاحب برید کافی ، راست قول ، ٥ اندر اختیار کردن امیر صاحب محترم کافی ، ٦ اندر اختیار کردن امیر دادور[۳].

۱- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۳ ، ص ۱۱۷۰ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج۱ ، صص ٥۲۳-٥۲٦ ؛ حجّتی ، آداب الحرب والشجاعة، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ص ٤ ؛ شفیع ، محمد ، "آداب الحرب والشجاعة للمرورودی" ، مقالات مولوی محمد شفیع ، ج۳ ، صص ۲٥۲ به بعد ؛ احمد، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج۱ ، صص ۱٦۳-۱٦۹ ؛ احمد ، نذیر، "آداب الحرب والشجاعة قند پارسی ، صص ۲۸۳-۲۸۷ ؛ سهیلی خوانساری ، " آداب الحرب والشجاعة " راهنمای کتاب ، صص ۳۳۰-۳۳۲ ؛ همو ، مقدمه آداب الحرب والشجاعة ، صص ۳ به بعد ؛ مولایی ، محمد سرور مقدمهٔ آئین کشورداری (شش باب با زیافته از آداب الحرب والشجاعة) صص ۲ به بعد ؛ شعار ، جعفر ، " آداب الحرب والشجاعة " دبا ، ج ۱ ، ص ۱٦۱

۲- برای آگاهی بیشتری رجوع شود به : فخر مدّبر ، آداب الحرب والشجاعة به تصحیح سهیلی خوانساری ، تهران ، ۱۳٤٦ش

۳- حجّتی ، آداب الحرب والشجاعة ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ٤

این اثر در ١٣٥٤ش/١٩٧٦م به کوشش محمد سرور مولایی به طور جداگانه با عنوان " آئین کشورداری منتشر شد ولی مصحح اصطلاحاتی که در نسخه آداب الحرب والشجاعة به کار رفته و همچنین دیباچهٔ آداب الملوك و کفایة المملوك " را در آن نیاورده است.

آداب الحرب والشجاعة، برای شناخت تشکیلات نظامی غزنویان منبعی یگانه و منحصر بفرد است. درین کتاب داستان گذاشتن سنگ بنیاد شهر لاهور بدست چهاج بن بهندرا در قرن نهم میلادی نیز بیان شده است [١] این اثر که از حیث تاریخی ارزش فراوان دارد به کوشش و تصحیح احمد سهیلی خوانساری در ١٣٤٦ش/١٩٦٧م در تهران به چاپ رسیده است.

نمونهٔ نثر آداب الحرب والشجاعة :

چون رسولی از حضرتی بحضرتی یا از تختی بتختی فرستد که رو را اصلی و خاندانی باشد یا از خاندان علم و تقوی باشد یا ساداتِ بزرگ نسب باشد یا از خاصه باشد که از وقتِ کودکی در پیشِ تخت پادشاه بزرگ شده باشد و مهذب و ممیز گشته و آدابِ ملوك بیاموخته و در خدمت بادشاه معروف شده :

و دیگر از لشکریان و اهل قلم هم تفحّص و احتیاط واجب دارد و نگذارد که کسی را پدر وجّد و اسلاف لشکری نبوده باشد و خدمت پادشاهی نکرده سواری و سرخیلی دهند. چون کسی از پدر وجّد لشکری و سواری و سلاح شوری و حرب کردن ندیده باشد، از خود کاری کند و خود را در معرض مبارزان و لشکریان دارد و کاری نیاموخته باشد و نورزیده، جوقی از ایشان را دو سه مرد کار دیده و سلاح آموخته و این کاره بزنند و بکشند و اسب و سلاح ببرند. بدین سبب رعبی و هیبتی پیدا آید و دیگرلشکریان بد دل گردند و هراسان شوند وخلل های بزرگ پیدا آید :

---

١ - نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ١٧٦

هنر نامه یمینی

هنرنامهٔ یمینی مثنوی است تاریخی دورهٔ غزنویان و شرح مفصلّی جنگها که در عهدِ یمین الدوله بهرام شاه غزنوی (حك ۵۱۲-۵٤۸ق /۱۱۱۸-۱۱۵۲م) در هند روی داد [۱]ـ نوشته مختاری غزنوی سراج الدین عثمان (۴۵۸-٤٦۹ /۵۱۰-۵۱٦ق)، [۲] نسخه ای کامل ازین مثنوی به جا مانده است.

شرح احوالِ مؤلف :

ابوالمفاخر خواجه ابو عمر بهاالدین عثمان بن عمر یا محمد ملقّب به حکیم ، مختار الشعراء ، مختار الفضلأ و قائدالحکمأ [۳](۴۵۸-٤٦۹/ ۵۱۰-۵۱٦ق/۱۰٦۵-۱۰۷٦/۱۱۲۱-۱۱۲۲م) از شاعرانِ شهیر و سرآمدهٔ دوره غزنویان است [٤]ـ سرگذشت وی همواره در هاله ای از ابهام قرار داشته است همانگونه که جلال الدین همایی در مختاری نامه یاد آور شده است. تنها این نکته را می توان پذیرفت که مختاری غزنوی از شاعران معاصر حکیم سنایی غزنوی و ستایشگر تنی چند از پادشاهان و دولتمردان روزگارِ خود بوده است. جلال الدین همایی بر مبنای سفر مختاری از غزنه به کرمان و بازگشت وی از آنجا به غزنه ، ولادتِ مختاری را بین سالهای ۴۵۸ تا ٤٦۹ق/۱۰٦۵-۱۰۷٦م می داند [۵]ـ

دربارهٔ نام ونسب، تخلّص و لقبِ مختاری بدونِ هیچ تردید می توان گفت که نام وی عثمان و لقبش مختاری بوده است. زیرا او بارها در شعرهایش نام و لقب خود آورده است برای لقب اصلی مختاری معتبر ترین سند ، نسخه خطّی از دیوان وی است که امروز در کتابخانه موزه بریتانیایی نگهداری می شود. نیز درباره غزنوی بودن مختاری کوچك ترین تردیدی روا نیست ، در مثنوی وی ، هنر نامهٔ

۱- متزوی ، احمد ، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، ج۱۲، ص ۱۹۹۸

۲- مختاری غزنوی، دیوان(همایی)در صفحات فراوان؛جهان تاب،مختاری غزنوی،دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان،ج۳،صص ۹۲۷-۹۳۳

۳- سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره ، ص ۹۱

٤- سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند،ص ۱۱۸؛جهان تاب،مختاری غزنوی،دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان،ج۳،ص۹۲۸

۵- مختاری غزنوی ، دیوان (همایی) در صفحات فراوان ؛ همو،همان، ص ۹۲۸

یمینی ، آنجا که از چگونگی مسافرتِ خود سخن می گوید ، اشاره می کند که زادگاه وی غزنین بوده است[۱]ـ وی در دوره بیست سالگی به عنوان شاعر و قصیده سرا به دربارِ سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی (حك ۴۵۰-۴۹۲ق/۱۰۵۹-۱۰۹۹م) پیوست و پس از درگذشت ابراهیم بن مسعود، شاعر دستگاه مسعود بن ابراهیم غزنوی (حك ۴۹۲-۵۰۸ق/۱۰۹۹-۱۱۱۴م) شد[۲]ـ سپس مختاری ملك الشعراء و شاعر تاجدار درباره ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم غزنوی (۵۰۹-۵۱۱ق/ ۱۱۱۵-۱۱۱۷م) شد. بیشترین سروده های مختاری در ستایش همین پادشاه است.

او بیست و هفت قصیده عالی و درخشان در وصف وی سروده است[۳] ـ پس ازان او به یمین الدوله بهرام شاه غزنوی (حك ۵۱۲-۵۴۷ /۱۱۱۸-۱۱۵۲م) و معزّالدین ارسلان شاه قادری (۴۹۵-۵۳۷/۱۱۰۲-۱۱۴۳م) به پیوست و بعدها از سلاجقه کرمان و عضدالدوله مغیث الدین فناخسرو بویی (حك ۵۰۸-۵۰۹ق/۱۱۱۴-۱۱۱۵م) و یمین الدوله امیر اسماعیل گیلکی (زنده در ۴۹۳ق/۱۱۰۰م) ملك طبس که مثنوی خود ، " هنر نامهٔ یمینی " را به وی پیشکش کرده و سرهنك محمد خطیبی (خطیب) هروی را ستایش کرده است ـ[۴]

به عقیدهٔ رکن الدین همایون فرخ ، مختاری سخنگوی جهانگرد و سفر دوست بود ـ و علّتِ بزرگی مسافرت های طولانی و دراز فقر و تنگدستی وی بود ـ دورهٔ محمودی و مسعودی که شاعران را صله های ذیقیمت می دادند ، سپری شده بود و دیگر دربار غزنی به پرورش شاعران چندان روی خوش نشان نمی داد ـ مختاری رنج غربت را برآسایش زاد بوم ترجیح داد و غزنین را ترك گفت ـ نخستین سفر مختاری چنانکه از گفته های وی بر می آید سفر هند و سند بود[۵] و او (بین سالهای ۴۹۵ الی ۴۹۸ق/۱۰۹۶ الی ۱۱۰۴م) در قضدار (خضدار فعلی) لاهور و جالندر زندگی کرده است[۶] ـ

---

۱ – جهان تاب ، مختاری غزنوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۹۲۸

۲ – مختاری غزنوی دیوان (همایی) ؛ همو ، دیوان (همایون فرخ) مقدمه پنجاه و سه ، نود

۳ – جهان تاب ، مختاری غزنوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۹۳۱

۴ – مختاری غزنوی ، دیوان (همایی) ، ص ۱۱ ؛ همو ، دیوان (همایون فرخ) مقدمه پنجاه و سه ، نود ؛

۵ – همو ،دیوان(همایون فرخ) ، مقدمه نود و یك ؛ جهان تاب ، مختاری غزنوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج۳،ص ۹۳۱

۶ – همو ،همان، مقدمه نود و یك و نود و نو

عـلاوه بر منظومه وی " فتح نامه مختاری " او در قصاید متعددی ، از هندوستان و مناطق مختلف آن به نـحوی ذکـر کـرده اسـت کـه مسـافـرت و اقـامت وی در آن سرزمین ثابت می شود۔ در یك قصیده علاٌالدوله مسعود بن ابراهیم می نویسد :

سپـاه تـو ز پـس او و در آب گنگ از پیش　　　بـه حرق به غرق چنین شد شمار ز آتش و آب

نـه دیـر زود شـود همچـو بـقـعـهٔ قـنوج　　　بتـان بتـکـده قـنـدهـار ز آتـش و آب[۱]

پـس از مـنـاطـق شبـه قـاره ، او به بلخ ، سرخس ، سیستان ، کرمان ، طبس و مکران و عراق سفر کرد۔ بیشتـر مسـافـرت هـای مـختـاری در دوره شـانـزده سـالـه پـادشـاهی مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۸ق/۱۰۹۸-۱۱۱۴م) بود[۲] مـختـاری در سخنوری از سرآمدان روز گارش و با شاعران بلـنـد آوازه ای چـون ابوالفرج رونی ، مسعود سعد سلمان و سنایی غزنوی معاصر بوده است۔ تذکره نـگاران مختاری غزنوی را استاد حکیم سنایی (د-۵۴۵ق/۱۱۵۰م) گفته اند[۳]۔ از خود آثار و اشعار سـنایی نیز این امر به تایید می رسد۔ وی به مختاری غزنوی فوق العاده احترام می گذاشت و قسمتی از مثنوی " کارنامهٔ بلخ " را به ستایش وی اختصاص داد[۴] و قصیده طولانی نیز با مطلع :

نشـود پیش دو خورشید و دو مه تاری تیر　　　گـر بُـرد ذره ای از خـاطـر مـختاری تیر[۵]

در مدح حکیم مختاری سرود واو را بزرگترین سخنگوی دوران خود قرار داد۔

هر چند مختاری شاگرد مسعود سعد سلمان نبود امّا می کوشید تا از مسعود پیروی کند و اغلب او را در قصیده هایش ستوده است[۶]۔

دربـارهٔ سـال درگذشت مختاری میان تذکره نویسان اختلاف بسیار است و در این مورد قولهای متفاوتی نـقـل شده است۔ به عقیدهٔ ریاض الشعرا مرگ مختاری در سال ۴۳۴ق/۱۰۴۲م بوده ، عرفات العاشقین آنرا چهار صد و سی واند نوشته است و بدیهی است که این هر دو اشتباه است و باید پانصد و سی

۱- مختاری ، دیوان (همایی)، ص ۶۹۳

۲- جهان تاب ، مختاری غزنوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۹۳۱

۳- مختاری غزنوی ، دیوان (همایون فرخ) مقدمه سی و چهار و سی و پنج

۴- همو همان همانجا

۵- سنایی غزنوی ، دیوان ، ص ۲۸۱

۶- برتلس، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه سیروس ایزدی ، صص ۱۹۹-۲۰۱ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۸

واند باشد [۱] ـ امّا در تذکره هایی مانند خلاصة الاشعار ، آتشکده ، مجمع الفصحا [۲] و در تاریخ ادبیات فارسی اته [۳] و رضازاده شفق [۴] ، حواشی محمد قزوینی برچهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی تاریخ مرگِ وی ۵۴۴ق/۱۱۴۹م یا ۵۵۴ق/۱۱۵۹م آمده است ـ محمد قزوینی در تعلیقات بر "لباب الالباب" ۵۳۴ق / ۱۱۳۹م یا ۵۴۴ق/۱۱۴۹م مدّرس رضوی ۵۳۵ق /۱۱۴۱م را سال درگذشت او گفته است [۵] ـ استاد همایون فرخ با آوردن دلائل زیادی ۵۲۲ق /۱۱۲۸م را به عنوان سال درگذشتن درست تر دانسته است [۶] ، امّا جلال الدین همایی در مختاری نامه پس از شمردن نا درستی همه نوشته یاد شده ، مسلم دانسته است که مرگ مختاری به ظنّ قوی در ۵۱۳ق/۱۱۱۹م و به احتمال ضعیف در ۵۱۶ق/۱۱۲۲م بوده و مدت زندگانی وی نیز از پنجاه سال بیش نبوده است [۷] ـ دیوان مختاری نخستین بار به کوشش رکن الدین همایون فرخ با مقدمهٔ بسیار مفصّل و تحقیقی در شرح زندگانی ، اوضاع اجتماعی دورهٔ شاعر ، معاصران ، ممدوحان و پیروان سبکِ شعری وی در سال ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م در تهران چاپ و متشر شد ـ نسخه ای از این دیوان ، بار دیگر در ۱۳۴۱ش/۱۹۶۲م در تهران به اهتمام جلال الدین همایی ؛ مقدمهٔ مختصری به چاپ رسید ـ این چاپ افزون برقصاید ، ترکیبات غزلیات ، قطعات و رباعیات دو مثنوی "هنر نامه یمینی" و "شهر یارنامه" را در بردارد و روی هم رفته هشت هزار بیت بوده است ـ

دربارهٔ کتاب

هنر نامه یمینی مشتمل است بر ۴۹۲ بیت در بحرِ خفیف مجنونِ مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فعلات)

---

۱ ـ سلیم مظهر، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی، ص ۹۲؛ جهان تاب، مختاری غزنوی، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج۳، ص ۹۳۲

۲ ـ هدایت ، رضا قلیخان ، مجمع الفصحا ، ج۳ ، صص ۱۳۴۳ - ۱۳۵۵

۳ ـ اته ، هرمان ، تاریخ ادبیات فارسی ، صص ۵۷-۹۹پ

۴ ـ شفق ، رضا زاده ، تاریخ ، صص ۳۳۲-۳۳۳

۵ ـ سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره ، ص ۹۲

۶ ـ مختاری غزنوی، دیوان (همایون فرخ) مقدمه صد و سه

۷ ـ همایی ، جلال الدین، مختاری نامه ، ص ۴۱۳

هم وزن با حدیقهٔ سنائی که حکیم مختاری آن را با نام یمین الدوله امیر اسماعیل گیلکی ملك طبس بین سالهای ۵۰۰ق/۱۱۰۶ الی ۵۰۸ق/۱۱۱٤م سروده است و به مناسبت لقب محمد وحش یمین الدوله آنرا " هنرنامه یمینی " نامید و به وی تقدیم کرد و در ابیاتِ متعدّد از او نام برد و چند بار در مثنوی نیز به نام آن اشاره کرده است :

حرز جان تو بر فلك زین پس	این هنرنامهٔ یمینی بس
هنر و یمن خلق را بنیاد	از هنرنامهٔ یمینی باد [۱]

نام شاعر نیز در خاتمه و اثناً مثنوی مکرّر ذکر شده و دلائل بسیار هم در متن اشعارش موجود است که در درستی انستاب شبهتی روا نیست ـ او در پایان این مثنوی خطاب به ممدوحش چنین می گوید :

ای خداوند بنده مختاری	حست چندی گه از خرد یاری
تا بود خوب، خوب کرداری	مدح گوی تو باد مختاری [۲]

بی گمان ، مختاری غزنوی در زمینه غزل ، قصیده ، رباعی و ترکیبات سخنگوی چیره دست بود، امّا او بیشتر به سرودنِ قصیده و مثنوی گرایش داشت و در کارنامهٔ ادبی وی قصاید و مثنویاتش بردیگر گونه شعر وی برتری دارد ـ به عقیده استاد همایون فرخ : " سبك مختاری سبك خراسانی است و او در قصاید خود به حکیم ارزقی هر وی ، امیر معزّی ، عنصری بلخی و مسعود سعد سلمان توجه داشته ولی از نظر نحوهٔ فکر و تبحّر در کلام و خلق معانی بکر و تازه بر آنها برتری دارد" [۳] ـ حکیم مختاری در " هنرنامه یمینی " منظومه ای به عنوان " فتح نامه مختاری " دارد که در آن فتوحات " مهیاره ، قنوّج و سنّام (مناطق شبه قاره) به دست علاؑالدوله مسعود غزنوی را منظوم کرده است که در برخی از اشعار آن منظومه که در پیروی از فتح های مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی سرودهشدهِ است ، نامهای مزبور را نیز آورده است ـ وی به مناسب فتح سنّام به دستِ علاؑالدوله مسعود می گوید :

---

۱ – جهان تاب ، مختاری غزنوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ،ج۳ ، ص ۹۳۲ ؛ مختاری غزنوی ، دیوان (همایی) صص ٦٤٢-٦٩٦

۲ – مختاری غزنوی ، دیوان (همایی) صص ٦٤٢-٦٩٦ ؛ جهان تاب ، مختاری غزنوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ،ج۳، ص ۹۳۲

۳ – مختاری غزنوی ، دیوان (همایون فرخ) مقدمه سی و یك

خبر رسید که اندر نواحی سنّام　　　سرحصاری کرده با ستاره قران

حضار بستد و بتخانه ها بکند و بسوخت　　　ز شهر و دشتش گلزار و آتشدان [۱]

خواست تا تخمِ بندگی کارم　　　فتح مهیاره را به نظم آرم [۲]

واقعاً " هنرنامه یمینی " برای بدست آوردن آگاهی هایی تاریخی درباره اوضاع سیاسی و جغرافیای و جنگی آن روزگارِ هند منبع و ماخذی فوق العاده ای است.

نمونه شعر :

خیز و برکار کن یکی خامه　　　که بود نقش بند او خامه

تارش از عقل و پودش از جان کن　　　معنوی های نقش الوان کن

که به دست آوری نهایتِ فخر　　　برطرازش ببینی آیتِ فخر

نام شمشیر دین سپهر ستی　　　اختر ملك سیّد الامرا

ملك را سر ملوك را اکلیل　　　بی بدل بوالمظفّر اسماعیل

آن که از اسم اوست جان خرد　　　خامهٔ اوست ترجمان خرد [۳]

---

۱ - مختاری غزنوی ، دیوان (همایی) ص ٦٧٦

۲ -همو،همان، ص ٦٧٥

۳ - همو، همان، ص ٥٨٠

فرخی سیستانی

ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی سیتانی[۱] ۳۶۷-۴۲۹ق /۹۷۷-۱۰۳۷م، شاعری توانا و چیره دست و از جمله سرآمدانِ سخن در دورهٔ خویش، در سیستان چشم بجهان گشود[۲]ـ نام و کنیّت او در تذکره های لباب الالباب[۳] و هفت اقلیم[۴] و تذکره های دیگر و در سروده های خود فرخی نیز آمده است نام پدرش در چهار مقاله[۵] لباب الالباب[۶] و تذکرة الشعرای دولت شاه سمرقندی[۷] "جولوغ" و در شعرالعجم[۸] و آتشکده آذر قلوغ قلمداد کرده اند امّا به نوشتهٔ محمد قزوینی در تعلیقات چهار مقاله ضبط آتشکده "به ظّن غالب، غلط حرف باید باشد"ـ محمد معین ضبط آتشکده را به کلّی بعید می داند امّا "جولوغ" را احتمال داده استـ

زادگاه فرخی سیستان بودـ او در قصیده معروف خود که در مدح خواجه ابوعلی حسنك وزیر سروده، از شهر خود را فخر و مباهات نام می بردـ

من قیاس از سیستان آرم که آن شهر منست	و ز پی خویشان ز شهر خویشتن دارم خبر
شهر من شهر بزرگست و زمینش نامدار	مردمان شهر من در شیرمردی نامور[۹]

به این علت ادعای دولتشاه سمرقندی که ویرا از اهل "تروز" دانسته، اشتباه بزرگیست و این قول دولت شاه سمرقندی هم که فرخی را شاگرد عنصری دانسته است، راست نمی آید زیرا عنصری هیچگاه در سیستان مقیم نبوده است تا فرخی شاگردی وی بکند دیگر آنکه به هنگام آشنایی این دو

۱- عوفی، لباب الالباب (براؤن) ج۲، ص ۴۷ ؛ سمرقندی،دولتشاه، ص ۵۷ ؛ نوش آبادی، فرخی سیستانی، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۷۶۰ ؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۱، ص ۵۳۱ ؛ برتلس، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه سیروس ایزدی ؛ شفق، رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران (برای دبیرستانها) صص ۶۳-۶۵

۲ـ سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرا، ص ۶۳۰

۳- عوفی، لباب الالباب (براؤن) ج۲، ص ۱۴۷

۴- رازی، امین احمد، ج۱، صص ۲۸۶-۲۹۳

۵- نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، صص ۴۵-۴۷

۶- عوفی، لباب الالباب، ج۲، صص ۴۷-۵۰

۷-سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرا، صص ۴۵-۴۷

۸- شبلی، نعمانی، شعرالعجم، ج۱، ص ۴۹

۹- فرخی سیستانی، دیوان، ص ۱۹۴

شاعر در دربار محمود غزنوی (۳۸۹-٤۲۱ق/۹۹۸-۱۰۳۰م) فرخی خود شاعری بنام بود و نیازی به استادی چون عنصری نداشت [۱] - از تاریخ تولد فرخی اطلاعی در دست نیست و درین مورد بزرگ ترین ماخذ خود دیوانِ وی است- در قصیده ای که او به مدح و ستایش خواجه ابوبکر حصیری (ندیم سلطان) سروده است ، سن خود پنجاه سال ذکر نموده است ، درین قصیده می گوید :

خدمت او کن و مخدوم شو و شادبزی

من ازینگونه مگر دیدم سالی پنجاه

ذکر ابوبکر حصیری در تاریخ ، نخستین بار در ٤۱۷ق/۱۰۲٦م می یابیم چون سلطان او را علیه علی تگین ، به کمك قدرخان روانه می کند- سلطان محمود غزنوی در ٤۲۱ق/۱۰۳۰م راهی ابدیت شد- لذا این قصیده حتماً میان سالهای ٤۱۷/۱۰۲٦م و ٤۲۱ق/۱۰۳۰م سروده شد و فرخی احتمالاً پنجاه سال پیش ازان یعنی میان سالهای ۳٦۷ق/۹۷۷م و ۳۷۱ق/۹۸۱م بدنیا آمد [۲] در تایید زاده شدن فرخی درمیان سالهای ۳٦۷ق/۹۷۷م تا ۳۷۱ ق/ ۹۸۱ م ما از دیوان وی شواهد دیگری هم بدست می آوریم- چون پسر بزرگ محمود ، مسعود غزنوی در ٤۲۲ق/۱۰۳۱م حکومت یافت و حسن میمندی دوباره به منصب وزارت رسید- فرخی در مدح وی قصیده ای نوشت و در ضمن ذکر خدمت و وفاداری خویش به حسن میمندی و فرزندانش می نویسد :

در سرای پسران تو و خدمت تو   پیر گشتم تو بدین موی سیاهم منگر

پس گمان می رود که در سال ٤۲۲ق/ ۱۰۳۱م فرخی پیر گشته بود ولی مویش هنوز سیاه بود یعنی سنش ، به ظن قوی ، پنجاه تا پنجاه و پنج سال بود و او نزدیك سال ۳٦۷ق/ ۹۷۷ م چشم بجهان گشود [۳]-

از تأسفی که شاعرِ هم دورهٔ وی به نام "لبیبی" برفوت فرخی دارد ، معلوم می شود که او حتی هنگامِ مرگِ خود جوان بوده است :

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد   پیری بماند دیر و جوانی برفت زود [٤]

---

۱ - صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۱ ، ص ۵۳۲ ؛ نوش آبادی ، فرخی سیستانی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۱۷٦۰ ؛ سمرقندی،دولتشاه ، تذکرة الشعرا ، صص ٤۵-٤۷ ؛

۲ - اقبال ، محمد ، فرخی پر مزید روشنی ، مقالات منتخبه مجّله دانشکده خاور شناسی ، ج۱، ص ۳۹۷

۳ -همو همان، مقالات منتخبه مجّله دانشکده خاور شناسی ، ج۱، ص ۳۹۷

٤ - فرخی ، دیوان ، دیباچه بیست و هشت

تاریخ مرگش هم هنوز روشن نیست ولی رضا قلی خان هدایت سال مرگ فرخی را ۴۲۹ق/۳۹-۱۰۳۸م[1] بر می شمرد و دکتر نصرالله امامی نیز همین احتمال می دهد که فرخی در سال ۴۲۹ق/۱۰۳۸م در گذشته باشد[2]، ولی لطف علی بیگ آذر سال مرگش ۴۷۰ق/۷۸-۱۰۷۷م می آورد، امّا از آنجا که خود فرخی در قصیده هایش می گوید که بیست سال است از غزنویان خدمت می کند و بخشی بزرگ از دیوانش برای سلطان محمود است، احتمال تاریخ دوّم کمتر است.

شرح نویسان وی، درباره آغاز حیات او آگاهیهای روشنی نداده اند و آنچه که در منابع متفاوت آمده است. بیشتر گزیده ای از همان مطالب است که نظامی عروضی سمرقندی (در حدود ۵۶۰ق/۱۱۶۵م) در چهار مقاله (مجمع النوادر) قلمداد کرده است. به عقیده نظامی فرخی پیش از رسیدن به دربار چغانیان و محمود غزنوی (حک ۳۸۸-۴۲۱ق/۹۹۸-۱۰۳۰م) شعر خوش می گفت و چنگ تر می زد. پدرش از غلامان خلف بن احمد بن محمد معروف به امیر خلف بانو بود و پسرش، فرخی نیز خدمت یکی از دهقانان سیستان می کرد و این دهقان به او هر سال دویست کیل پنج منی غلّه می داد صد درم سیم نوحی که کفافِ زندگی او نمی کرد. او چند با این دستمزد ساخت امّا هنگامی که زن گرفت اینها دیگر برایش بسنده بود. او برای اضافه در مقرری و حقوق خود به آن دهقان درخواست داد، وی بر پشت درخواست نوشت " این قدر از تو دریغ نیست و افزون از این را روی نیست"[3]. فرخی در نهایت ملالت و بی برگی برآن شد که در جایی دیگر به دنبال بخت بگردد و ممدوحی گشاده دست بیابد. او از صادر و وارد استخبار می کرد که در اطراف و اکنافِ عالم نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آرد، باشد که اصابتی یابد. یکی از واردان به سیستان فرخی را از شاعر نوازی و گشاده دستی امیر چغانیان ابوالمظفر احمد بن محمد (هفتمین فرمانروا از دودمان آل محتاج که نزدیك سال ۹۸۹م برتخت نشته بود) خبرداد.

۱- برتلس، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه سیروس ایزدی، ص ۱۳۰

۲- امامی، نصرالله، پرنیان هفت رنگ، ص ۳۹؛ آتش، فرخی چه زمانی بعد چغانیان رفت، احمد، ص ۲۵

۳- نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، صص ۵۸-۶۵؛ شبلی نعمانی، شعرالعجم، ج۱، ص ۴۹؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۱، ص ۵۳۳۲؛ نوش آبادی، فرخی سیستانی، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۷۶۰؛ اقبال، محمد، فرخی پر مزید روشنی، مقالات منتخبهٔ دانشکده خاور شناسی، ج۱، ص ۳۹۷

فرخی درنگ نکرد و قصیده یی در ستایش امیر ابوالمظفر ساخت و آنرا با خود چغانیان (حدود سال ۴۰۵ یا ۴۰۶ یا ۴۱۲ق/ ۱۰۱٤ یا ۱۰۱۵ یا ۱۰۲۱م)برد. این قصیده مانده است ؛ می نماید که کهن ترین اثر فرخی باشد[1].

با کاروان حلّه برفتم ز سیستان — با حُلّه تنیده ز دل بافته ز جان

پس از سپردن راهی دشوار و دراز ، چون او پایتخت چغانیان درآمد ، دریافت که امیر در شهر نیست. فرخی قصیده اش را بر عمید اسعد ، یکی از پیشکاران امیر که همچون امیر از دوستداران و خبرگان بزرگ چکامه بود ، برخواند. پس از شنیدن چکامهٔ نغز و استادانهٔ فرخی به سر تا پای چرکین و ژولیدهٔ مرد سیستانی ، در جامهٔ دریده و پای افزار چوبین نگریسته با خود اندیشید که در پیش رویش مردی نیرنگباز است و این چکامه از کسی ربوده باشد. عمید اسعد بر سبیل امتحان گفت : امیر بداغگاه است و من میروم پیش او و تُرا با خود ببرم بداغگاه که عظیم خوش جایی است. قصیده ای بگو فرا خور داغگاه که چنین و چنان جایی است. فرخی نیز همان شب برپایهٔ گفته های عمید ، قصیده ای بدیع مطلع در صفتِ داغگاه بساخت :

چون پرند نیلگون برروی پوشد مرغزار — پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار

خواجه عمید اسعد چون به قصیده گوش داد ، بدگمانی اش از میان رفت او دریافت که آن چکامه را براستی که فرخی سروده و کسی دیگر نمی توانسته است که سرآینده آن باشد و شبِ همان روز فرخی را در بزمِ امیر با او آشنا کرد و گفت " ترا شاعری آورده ام که دقیقی روی در نقاب خاك کشیده است کس مثل او ندیده است " و حکایت کرد آنچه رفته بود. امیر فرخی را بار داد و اینگونه بود که زندگانی وی آهنگی دگر یافت و او صله های هنگفت از امیر چغانی یافت[2]، ولی با این همه اقامت او در دستگاهِ وی چندان نکشید. او بیش از دو سه سال آنجا بسر نبرد و راهِ دربار غزنه را در پیش گرفت[3]، زیرا در ۶۰۲ق/۱۲۰٦م اطلاع رسیدن او به غزنه در دیوانِ وی موجود است. در ٤۲۲ق/۱۰۳۱م او قصیده ای به مدح خواجه احمد بن حسن میمندی ، چون او دوباره به منصب وزارت رسید ،

۱- فرخی ، دیوان چاپ سیاقی ، ص ۳۲۹؛آتش،احمد، فرخی چه زمانی بعد چغانیان رفت ، ص ۷ ؛ امامی ، نصرالله ، پرنیان هفت رنگ،ص ۳۷

۲- نظامی عروضی سمرقندی ، چهار مقاله ، صص ۵۸-٦۵ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۱، صص ۵۳۳-۵۳٤ ؛ نوش آبادی ، فرخی سیستانی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۷٦۱

۳- آتش ، احمد ، فرخی چه زمانی بعد چغانیان رفت ، ص ۷ ؛ امامی ، نصرالله ، پرنیان هفت رنگ ، ص ۳۷

نوشته بود بیتی از آن قصیده است :

من بنده را که خدمت من بیست ساله است   از فرخدمت تو پدیده آمد بسیار

یعنی او بیست سال پیش از سال ۴۲۲ق/۱۰۳۱م یعنی در ۴۰۲ق/۱۰۱۱م راه غزنه را گرفته بود ورود فرخی به دستگاهِ محمود مقارن با دورهٔ قدرت و اقتدار وی بوده است. باید تاریخ آن مربوط ببعد از سال ۳۹۰ق/۹۹۲م بوده باشد. از یك بیت فرخی که در یاد کرد بیماری و مرگِ محمود می گوید

کاشکی چاره دانمی کردن   که بدو بخشمی جوانی و جان

معلوم میشود که سالهای پایانی زندگانی سلطان با جوانسالی فرخی مقارن بوده است[1] ـ فرخی بیشتر از ۱۳ سال محمود غزنوی را ستایش کرد :

سیزده سال است امسال و فزون خواهد شد   که من ای شاه بدین درگه محمود درم

تا تو اندر حضری من به حضر پیش توام   تا تو اندر سفری با تو من اندر سفرم

و شهرت و مناقب او را در همه جا پراکنده ساخت و در دربار وی به چنان منزلتی رسید که خود می گوید :

شاه گیتی مرا گرامی داشت   نام من داشت روز و شب به بیان

فرخی بر اثر قدرت خود در شاعری و مهارتی که در موسیقی داشت ، نزد سلطان محمود قربت و مکانت یافت و در دستگاه او به ثروت و نعمت بسیار رسید و تنها صلهٔ فتح نامهٔ سومناتِ فرخی از محمود یك پیلوار زر بود[2] و علاوه برین بخششها از محمود اجرای مرّتب داشت و در حضر و سفر و حتّی در سفرهای جنگی در خدمت سلطان بسر میبرد که از شعرهایش می توان به برخی مسافرتهایش پی برد. از آن جمله وی نخست از سیستان به چغانیان رفت. سپس در خدمتِ محمود در ۴۰۹ق/۱۰۱۸م به قنّوج (هند) در ۴۱۸ق/۱۰۲۷م سومنات (هند) در ۴۲۰ق/۱۰۲۹م ری و کشمیر رفت. وی در شعرهای خود به این مسافرتها ذکر کرده است. به عقیدهٔ دکتر هادی حسن ؛ دیوان فرخی تاریخچهٔ منظوم مشحون از اطلاعات نادره درخصوص عظمت و آراستگی هندوستان است"[3] ـ قصیدهٔ وی لشکر کشی و تسخیر سلطان محمود به سومنات ، در واقع سفرنامه وی به

---

۱ - صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۱، ص ۵۳۴ ؛ نوش آبادی ، فرخی سیستانی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۷۶۱

۲ - نوش آبادی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۷۶۳ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۱، ص ۵۳۵

۳ - هادی حسن ،مجموعه مقالات ، ص ۱۷۶ ؛ اقبال ، محمد ، فرخی پر مزید روشنی ، مقالات منتخبه دانشکدهٔ خاور شناسی ، ج۱ ، ص ۴۱۱

سومنات است۔ افزون بر جزئیات وقایع، ذکر نامهای قلعه ها در آن ، فرخی پیشرفت مادی هندوستان و عقائد مردم آن سر زمین را در اشعارش طوری توضیح داده که خواننده با مطالعهٔ آنها ، هندوستان قرن پنجم.هجری را جلوی چشمان خود می بیند۔ وی در ۴۱۶ق/۱۰۲۵م همراه با محمود به مولتان رفت۔ بیابان بی آب و گیاهی که گذارش از آنجا افتاد ، چطور در شعر هایش ترسیم شده است :[۱]

چو چشم شوخ همه چشمه های اوبی آب | چو قول سفله همه کشتهای او بی بر
هوای او دژم و باد او چو دودِ جحیم | زمینی اُو سیه و خاك او چُو خاکستر
همه درخت و میان درخت خارکشن | نه خار بلکه سنان خلنده و خلنجر [۲]

نخستین محلّی که در راه فرخی قرار گرفت ، حصار " لدروه " بود۔ این شهر حدودِ دو فرسنك و نیم از شهر " جیسالمیر " که اکنون در ایالت راجپوتانه واقع است ، فاصله داشت و دارای ۱۲ دروازه و حصار محکمی بود[۳]۔ فرخی راجع به آن می گوید :

نسخت " لَدرَوه " کز روی برج و بارهٔ او | چون کوه کوه فروریخت آهن و مرمر
حصار او قوی و بارهٔ حصار قوی | حصاریان همه برسان شیر شرزه نر [۴]

دوّمین قلعه به نام " جیکودَز " در چهار فرسنك و نیم به شمال شهر " پالان " بود۔

چو "جیکودز" که چه صندوقهای گوهر یافت | به کوه پایهٔ او شهریار شیر و شکر
چو کوه البرز ، آن کوه کاندر و سیمرغ | گرفت مسکن و با زال شد سخن گستر [۵]

پس ازان به "نهرواله" از توابع حکومت احمد آباد رسید[۶]۔ راجه " نهرواله " به نام بهیم ۲۰۰ فیل ، ۱۰۰۰۰ سواره نظام و ۹۰۰۰۰۰ پیاده نظام زیر فرمان خود داشت:

۱- سلیم مظهر ، ، شرح احوال و آثار پارسی سرایان ایرانی ، ص ۵۰ ؛ اقبال ، محمد ، فرخی پر مزید روشنی ، مقالات منتخبه دانشکدهٔ خاور شناسی ، ج ۱ ، ص ۴۱۱

۲- فرخی ، دیوان ، ص ۶۷

۳- هادی حسن ، مجموعه مقالات ، صص ۱۷۶-۱۷۷

۴- فرخی ، دیوان ، ص ۶۸

۵- همو.همان ، همانجا

۶- هادی حسن ، مجموعه مقالات ، ص ۱۷۷

چو "نهرواله" که اندر دیار هند "بهیم" ‌ ‌ ‌ به "نهرواله" همی کرد برشهان مفخر

بزرگ شهری و در شهر کاخهای بزرگ ‌ ‌ ‌ رسید کنگرهٔ کاخها به دو پیکر

به دخل نیك و به تربت خوش و به آب تمام ‌ ‌ ‌ به کشتمند و به باغ و به بوستان برور

دویست پیل و کما بیش ده هزار سوار ‌ ‌ ‌ نود هزار پیاده مبارز و صفدر [۱]

این سفر وی، پس از رد شدن از "مندهیر" و "دیولواره" به سومنات انجامید- فرخی درباره معبد هندوانِ آنجا، بدینگونه سروده است:

برابر سربت کله ای فروهشتند ‌ ‌ ‌ نگار کار به یاقوت و بافته به درر

ز زرّ پخته یکی خود ساختند او را ‌ ‌ ‌ چو کوه آتش و گوهر برو به جای شرر

خراج مملکتی تاج و افسرش بوده است ‌ ‌ ‌ کمینه چیز وی آن تاج بود و آن افسر

پس آنکه آن را کردند سومنات لقب ‌ ‌ ‌ لقب که دید که نام اندر و بود مضمر [۲]

به قول شبلی نعمانی، فرخی مثل مورخ چیره دست همهٔ وقایع را بی کم و کاست بیان می کند [۳]- شمار ممدوحین فرخی تا ۲۴ یا ۲۵ میرسد، افزون بر وزیران، امیران و شاهزادگان مانند: امیر مظفر احمد بن محمد چغانی، حسنك وزیر، ابوسهل دبیر، خواجه ابوبکر حصیری، ابوبکر علی بن حسن قهستانی، خواجه منصور حسن میمندی، احمد حسن میمندی، از پادشاهانی چون سلطان محمود و مسعود بن محمود و ابو یوسف بن ناصرالدین ستایش کرده ولی بیشتر در خدمتِ محمود بوده از وی جائزه های گران دریافت کرده [٤] و به همین علّت زندگی خوشگذرانی و خوشحالی بسر برد- او بیش از چهل و چند قصیده در ستایش محمود و سی و پنج قصیده برای محمد بن محمود، پسر بزرگتر محمود سروده است- شاید هم فرخی از رهگذر و بامیانجی محمد به دربار محمود افتاده باشد- وی افزوده بر قصیده، منظومه ای در ستایش لشکرکشیهای سلطان به نام "دولت نامه" به محمود پیشکش کرده است [٥]- امّا جز شاعر کسی از چنین کتابی نام نه برده و اثری هم از آن به جا نمانده است

۱- فرخی، دیوان، ص ٦٩

۲- همونهمان، ص ۷۰

۳- شبلی نعمانی، شعرالعجم، ج۱، ص ٥٦

٤- اقبال، محمد، فرخی بر مزید روشنی، صص ٤٠٢-٤٠٣؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۱، صص ٥٣٦-٥٣٨؛ امامی، نصرالله، پرنیان هفت رنگ، ص ۱۰۳-۱۱۱؛ یوسفی، غلامحسین، فرخی سیستانی، صص ۱۷-۲۰؛ برتلس، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه سیروس ایزدی، ص ۱۳٥

٥- برتلس، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه سیروس ایزدی، ص ۱۳٤

ویژگی این گونه سروده های فرخی دارای نکته هایی درباره صفات ، اخلاق ، شیوهٔ زندگی و پایگاه اجتماعی این ممدوحان و نیز چگونگی برگزاری مراسم و آیین های آن روزگار و جز این ها است و چنین آگاهی ها در دیوان های دیگر شاعران کمتر دیده میشود. یکی از ارزشهای مهم اشعار فرخی همین جنبه های تاریخی آنهاست. وفور نکات و اشاراتِ تاریخی در سروده هایش باعث شد که حتّی تاریخ نگاران بعدی مانند گردیزی ، صاحب " زین الاخبار " در تالیفِ خود از اطلاعات اشعارش استفاده کند [۱]. بزرگترین میراث بازماندهٔ وی همین دیوان شعری است. طبق ادعای هدایت مؤلف " مجمع الفصحا" شمار شعرهای فرخی بیشتر از ده هزار است. علی عبدالرسولی ۹۵۶۲ بیت از شعرهای اُو را گردآوری کرده است. در دیوان فرخی به کوشش محمد دبیر سیاقی ۸۸۸۸ بیت آمده است. چاپ های گوناگون دیوان فرخی عبارتند از ۱ - زبده و نخبهٔ دیوان قصاید افصح الفصحا والمتقدمین ، حکیم ابوالحسن فرخی علیه الرحمة (تهران ۱۳۰۱ش) ؛ ۲- دیوان حکیم فرخی (تهران ۱۳۰۲ش) ؛ ۳- دیوان حکیم فرخی سیستانی، گردآوری و تصحیح علی عبدالرسولی (تهران ۱۳۱۱ش) ؛ ٤- قصاید حکیم فرخی سیستانی (لاهور ، بی تا) ؛ ٥- منتخبات از قصاید حکیم فرخی سیستانی (بمبئی ۱۹٤۲م) ؛ ٦-اشعار گزیدهٔ فرخی سیستانی برای دبیرستان ها ، به کوشش رشید یاسمی (تهران ، ۱۳۱۹ش) ؛ ۷- دیوان حکیم فرخی سیستانی به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران ، چاپ یکم ۱۳۳۵ش ، چاپ دوّم ۱۳٤۸ش چاپ سوم ۱۳٦۳ش)

کتابی به نام ترجمان البلاغه ، در بلاغتهای ادبی را به اشتباه به فرخی نسبت داده ، با پیدا شدن نسخهٔ قدیم آن به تاریخ نگارش ۵۰۷ق/۱۱۱۳م ، روشن گردیده که به خطا بوده است و نویسندهٔ آن محمد بن عمر را دویانی از ادیبان نیمهٔ دوم سدّه پنجم و نیمهٔ یکم سدّه ششم بوده است. ترجمان البلاغه در ۱۹٤۹م/۱۳٦۹ق به کوشش احمد آتش از روی همین نسخهٔ چاپ و منتشر شده است.

---

۱ - هادی حسن ، مجموعه مقالات ، ص ۱۷٦

مسعود سعد سلمان

مسعود[1] بن سعد سلمان، سخنگوی بزرگ و توانای فارسی دورانِ فرمانروایی واپسین غزنویان ، میان سالهای ۴۳۸ و ۴۴۰ق/۱۰۴۶ تا ۱۰۴۹م در لاهور زاده شده ، بسخنی دیگر ، او اندکی پیش از تخت نشینی ابراهیم غزنوی ۴۵۰-۴۵۹ق/۱۰۵۹-۱۰۶۸م،دیده به جهان گشوده است[2]ـ به گفته عوفی و دانشمند معاصر ایرانی دکتر رضا زاده شفق،مولدش همدان بوده و همین سخن را تقی الدین کاشانی تکرار کرده ، ولی مؤلف " آتشکده " اصلش از " جرجان " دانسته است [3]ـ اصل نیاکان وی و تبار او از همدان بود چنانکه مسعود در یکی از ابیات خود می گوید :

گر دل به طمع بستم شعر است صناعت   وراحمقئی کردم اصل از همدانست

اما زادگاه و قرارگاهش لاهور بود [4] و ازین روی بعضی وی را لاهوری خوانده اند ـ از اشعار مسعود سعد مکرّر استفاده می شود که مؤلد و منشاتش همان شهر لاهور بوده و در موقعی از وطن خویش دور افتاده است، اظهار اشتیاق بدانجا می کند ، او خود را فرزند عزیز این شهر دانسته است [5] چنانکه در یکجا می گوید :

مولدم لاهور و از لوهور دور   ویحك ای لوهور بی تو کی سرور[6]

۱- مسعود سعد سلمان ، دیوان ، تبصیح رشید یاسمی ؛ محمد معین ، تعلیقات چهار مقاله ، صص ۱۱۹-۱۲۷ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۲، ص ۴۸۳-۵۰۱ ؛ فروز انفر ، بدیع الزمان ، سخن و سخنوران ، صص ۲۰۷-۲۳۰ ؛ سهیلی خوانساری ، حصار نای به شرح حال مسعود سعد سلمان ، صص ۲۰-۲۱ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۵۲-۸۱ ؛ شبلی ، صدیق ، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ ، صص ۱۵۴-۱۵۶ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۱

۲- هدایت ، رضا قلی، مجمع الفصحا ، ص ۴۱۵ ؛ برتلس ، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه سیروس ایزدی، ص ۱۷۷ ؛ مسعود سعد ، دیوان بتصحیح رشید یاسمی، ص ز

۳- مسعود سعد سلمان ، دیوان بتصحیح رسید یاسمی ، ص ز ؛ آذر ، لطف علی بیك ، آتشکده ، ص ۱۶۱ ؛ احمد ، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۶۳ ؛ شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۳۴۵

۴- یوسفی ، غلامحسین ، چشمهٔ روشن ، ص ۹۳ ؛ همایی ، جلال الدین ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۱۳۵ ؛ فروز الفر، سخن و سخنوران ، ص ۲۰۸ ؛ ترابی ، محمد ، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران ؛ احمد ، ظهور الدین ، ایرانی ادب برصغیر میں ، ص ۱۴۳ ؛ مسعود سعد سلمان ، دیوان به کوشش مرزا محمد قزوینی ،ترجمه براؤن ، ص ۵۹

۵- عوفی ، لباب الالباب ، ج۲ ، ص ۲۴۶ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۵۴

۶- مسعود سعد سلمان ، دیوان ، ص ۳۸۹

و جای دیگر می گوید :

ای لاهور ویحك بی من چگونه ای | بی آفتاب روشن ، روشن چگونه ای

تو مرغزار بودی و من شیرِ مرغزار | با من چگونه بودی و بی من چگونه ای

ناگه عزیز فرزند از تو جدا شدست | با درد او بناله و شیون چگونه ای [1]

مسعود از خانواده فرهیخته ، از دودهٔ فضلا بوده است :

اگر رئیس نه ام یا عمیده زاده نیم | ستودنست و اصلم ز دوده فضلا است[2]

پدرش سعد بن سلمان ، شاعر و دولتمرد ایرانی الاصل ، مردی از اعیان بشمار می آمد. او مکنتی تمام داشت و سالیان دراز در دستگاه غزنویان در هند از عاملانِ معتبر و صاحب مقاماتی بوده است. او در سدّه پنجم ق / یازدهم م به شبه قاره مهاجرت کرد[3] و در ۴۲۷ ق/۱۰۳۶م به عنوان مستوفی شناخته شد[4]. وی در سال ۴۲۷ق /۱۰۳۶م به روزگار سلطان مسعود بن محمود یکم غزنوی (حك ۴۲۱-۴۳۲ق/ ۱۰۳۰-۱۰۴۱م) هنگامی که آن پادشاه فرزند خود مجدود را به فرمانروایی متّصرفات غزنویان در هندوستان ، به لاهور فرستاد ، سعد را به سمت استیفاء همراه او روانه کردو او در لاهور ازدواج کرد و همانجا اقامت گزید وی شصت سال در دستگاه غزنویان از دورهٔ مسعود اوّل تا دوره مسعود بن ابراهیم (حك ۴۹۲-۵۰۸ق/ ۱۰۹۹-۱۱۱۴م) سایر مشاغلِ دیوانی پرداخت[5].

شصت سال تمام خدمت کرد
پدر بنده سعد بن سلمان

گه با اطراف بودی از اعمال
گه بدرگاه بودی از اعیان[6]

۱- مسعود سعد سلمان ، دیوان با مقدمه ناصر هیری ، ص ۲۰۰

۲- همو ، دیوان بتصحیح رشید یاسمی ، صص و- ز-

۳- درخشان ، مهدی ، بزرگان و سخن سرایان همدان ، ج ۱ ، ص ۵۸ ؛ سهیلی خوانساری ، حصار نای به شرح حال مسعود سعد سلمان ، صص ۲۰-۲۱ ؛ یوسفی ، چشمهٔ روشن ، ص ۹۳ ؛ مسعود سعد ، دیوان ، ص و-ز ؛ زرین کوب ، باکاروان حلّه ، ص ۱۲۳

۴- بیهقی ، تاریخ بیهقی (چاپ دکتر غنی) ، صص ۵۰۰-۵۰۱

۵- مسعود سعد سلمان ، دیوان بتصحیح رشید یاسمی ، صص یج و یه ؛ احمد ، ظهور الدین ، ایرانی ادب برصغیر میں ، ص ۱۴۲

۶- همو همان ، ص ۱۴۷ ؛ ابن فندق ، تاریخ بیهق ، ص ۷۱ ؛ فرزوانفر ، سخن و سخنوران ، ص ۲۰۷

و به گفته مهدی درخشانی او در سال ۵۰۸ق/۱۱۱٤م درگذشت[۱].

مسعود سعد، همانجا در لاهور چشم بجهان گشود، سال تولّدش هیچ جا ذکر نشده است. طبق ادعای آقای محمد قزوینی (در رساله احوال مسعود) درمیان سالهای ٤۳۸ و ٤٤۰ق/۱۰٤٦-۱۰٤۸م اتفاق افتاده است[۲] او تحصیلات در نظارت پدر وی فرا گرفت[۳].

مسعود در دیوانِ خود جاهای گوناگون از فضل و دانش پدرخود ستایش کرده:

سعد مسعود را همان داده است   در فصاحت که سعد سلمان را[٤]

و جای دیگر فضلِ نیاکان خود را بدینگونه وصف کرده است:

گرچه اسلاف من بزرگانند   هر یك اندر همه هنر استاد

نسبت از خویش کنم چون گهر   نه چو خاکسترم کز آتش زاد[۵]

مسعود در خانواده محتشمی بزرگ شد و اخلاق بزرگی و صفات امیرانه در دماغ او متمکّن بود. شجاعت و شهامت داشت. در جوانی به توصیهٔ پدرش به غزنه رفت و در دربار پانزدهمین پادشاه غزنوی ابراهیم (٤۵۱-٤۹۲ق/۱۰٤۹-۱۰۹۸م) پیوست و در شمار ملازمان و امیران درگاه شاهزاده سیف الدوله محمود، پسر ابراهیم، پیوست[٦]. آغاز زندگانی درباری وی از ملازمت همین شاهزاده آغاز شد و در سفر و حضر در رکاب شاهزاده بود و در جنك های متعدد شرکت جست[۷]. او در ردیف امرای بزرگ درآمد و از امارت و سروری نصیبی خاص داشته، ممدوحِ شاعران دیگر قرار گرفت ولی خیلی زود هدف دسیسه ها و تهمت های حاسدان و دشمنان قرار گرفت سر انجام آنها موفق شدند، وی را از نظرِ سیف الدوله محمود بیندازند. حاسدان وی را متهم کردند که دشمنانِ غزنویان را مدح گفته و

۱- درخشان، مهدی، بزرگان و سخن سرایان همدان، ص ۵۸

۲- احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ٦٤

۳- همو، ایرانی ادب برصغیر میں، ص ۱٤۳

٤- مسعود سعد سلمان، دیوان، دیباچه درخشان، ص ۵۸

۵- همو همان، همانجا

٦- فروز انفر، سخن و سخنوران، ص ۲۱۲

۷- احمد، ظهور الدین، ایرانی ادب برصغیر میں، ص ٦٤

می خواهد به خراسان نزد ملکشاه سلجوقی (٤٦٥-٤٨٥ق /٩٧٥-٩٩٥م) برود[۱]ـ او خود به شاهزاده سیف الدوله محمود شکایت برود ولی شکایتش سودی نه بخشید. شاهزاده بیش از پیش بر او خشم گرفت. مسعود پس از ناامیدی از شاهزاده برای دادخواهی به درگاه ابراهیم در غزنه شتافت امّا سلطان به داد او نرسید. اندکی بعد ابراهیم پسر خود سیف الدوله محمود را نیز به همین اتهام دستگیر و در قلعه ای محبوس کرد و امیران و نزدیکان شاهزاده نیز گرفتار شدند ، مسعود سعد هم با او موردِ قهر سلطان واقع گردید[۲] ـ در ٤٨٠ق / ٩٩٠م در قلعه کوهستانی دهك در هند زندانی شد. اینجا او زیر نظر و بازداشت بود تا زندانی. بدین سان که وی را در خانه ای بند کرده بودند. در آنجا ، گرچه از خویشان و دوستانش دور بود ولی کما بیش به آسودگی می زیست و علی خاص از بزرگانِ درگاه ابراهیم، پیوسته جویای احوالش بود و وسایل آسایش او را فراهم می ساخت[۳] ـ منجمله مسعود سعد هفت سال در قلعه دهك و سود زندانی ماند[٤] ـ پس از دهك ، در نتیجه سعایت دشمنان ،وی را به قلعهٔ سو که مکانی مرتفع و متعفّن بیرون از هندوستان بوده ، بردند و برپایش زنجیر کردند[٥] ـ پس از قلعهٔ سو، او را به قلعه نای انتقال دادند. او درین زندان سه سال سپری کرد. زندان نای از دو جهت ارزش دارد ، یکی اینکه از زندانهای سیاسی غزنویان بوده دیگر آنکه مسعود از مناسبات لفظی و معنوی این کلمه بهره برده و دادِ سخن داده است[٦] ـ از قدیم روایتی مشهور بوده و آن چنانست که ابوالفرج رونی بر مسعود سعد سلمان رشك برده و او را تهمت زده و از حسد او را بقید و بند افگنده است. مسعود سعد یکجا حاسد خویش بوالفرج نام را سرزنش کرده می گوید :

---

۱ - احمد ، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ٦٤

۲ - فروز انفر ، سخن و سخنوران ، ص ۲۱۲ ؛ جهان تاب ، مسعود سعد سلمان ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳ ، ص ۹٤٤ ؛ سبط حسن، فارسی گویانِ پاکستان ، ص ۱۰

۳ - جهان تاب ، مسعود سعد سلمان،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳،ص ۹٤٤؛سبحانی ،توفیق،نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند،ص ۱۱

٤ - یوسفی ، چشمهٔ روشن ، ص ۹۳ ؛ فروزانفر ، سخن و سخنوران ، ص ۲۱۲

٥ - احمد،ظهور الدین،فارسی ادب پاکستان میں،ص٦٥؛همو،ایرانی ادب برصغیر میں،ص١٤٤؛سبحانی،توفیق ،نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند،ص١١

٦ - سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی درهند ، ص ۱۱

بوالفرج شرم نایدت کز خبث	در چنین حبس و بندم افگندی[1]
تا من اکنون ز غم همی گویم	تو دلشادی ز دور می خندی
مر ترا هیچ باك نامد زانك	نوزده ساله بوده ام بندی
زان خداوند من که از همه نوع	داشت بر تو بسی خداوندی
گشت او را یقین که تو شده ای	با همه دشمنانش سوگندی

گمان می رود که این قطعه درباره ابوالفرج نصر بن رستم باشد نه دربارهٔ ابوالفرج رونی چنانکه در یك نسخهٔ دیوان ابوالفرج رونی که در هندوستان به چاپ رسیده ، عنوان این قصیده به این کلمات نوشته شده است۔ " این قطعه بر سبیل گله به ابوالفرج نصر بن رستم نوشته شد" [۲] ۔ مسعود به پایمردی و شفاعت ابوالقاسم ، عمیدالملك ، که از رجالِ معتبر دربار سلطان ابراهیم بود ، پس از ده سال زندانی ، بالآخره از حبس آزاد و به لاهور رفت و عزیزان خویش را در آنجا باز یافت و به ضیاع و عقار پدر بنشست [۳] ۔ سلطان ابراهیم در سال ٤٨٩-٤٩٠ق/ ۱۰۹۵-۱۰۹٦م در گذشت و پسرش مسعود جای او را گرفت۔(٤۹۲-٥۰۸ق /۱۰۹۸-۱۱۱٤م) سلطان در اولین سنهٔ سلطنت خود حکومت هندوستان (متصرفات غزنویان در هند) را به پیشکاری و سپه سالاری قوام الملك ابونصر هبة الله پارسی به پسر خود شیرزاد واگذار کرد۔ مسعود سعد در محضر ابونصر فارسی مرتبهٔ ارجمند داشت۔ از دیر زمانی پیش از آمدن به هندوستان هم میان آنها رشته دوستی محکم بوده است :

بر بنده مهر داشت چهل سال و هر گز او	بر هیچ آدمی دل نا مهربان نداشت[٤]

مسعود سعد به پایمردی ابونصر ، بار دیگر به دربار غزنوی لاهور راه جست و در درگاه شیرزاد مقام ممتازی یافته و در پهلوی سپه سالار می نشته است۔ پس از فتح جالندر ، ابونصر حکومت آنجا را به مسعود سعد واگذاشت تا آئین بت پرستی را از جا بر اندازد۔ ظاهراً در زمان مرزبانی و حکومتِ مسعود سعد در ولایت کوهستانی جالندر بوده که وی در مقام " صاحب السیف والقلم " آوازهٔ بسیار یافته

۱- مسعود سعد ، دیوان با مقدمه ناصر هیری ، ص ۷۳۵

۲- احمد ، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۷۱ ؛ فروز انفر ، سخن و سخنوران ، ص ۲۱۲ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۱ ؛ احمد ، ظهورالدین ، ایرانی ادب برصغیر میں ، ص ۱۷۵

۳- همو بهمان، ص ٦٦ ؛ توفیق ، سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۲

٤- مسعود سعد سلمان ، دیوان با مقدمه ناصر هیری ، ص ۷۷

و سرایندگان نامداری مانند عثمان مختاری در مدح وی قصاید ساخته از وی توقع صله داشته اند. امّا این روزگار آسایش مسعود دوام نیافت[1].

بونصر پارسی به سعایت حاسدان از قدرت افتاد و سقوط او شاعر بدفرجام را نیز که در مدت آزادی باز تندرویها کرده بود و به استظهار لطف سپه سالار بعضی از نزدیکان شیرزاد را هجو کرده بود، دیگر بار به بدبختی و سقوط کشانید این بار نه فقط او را از کار کنار زدند بلکه بر املاك او نیز تجاوز کردند و حتی در صدد آمدند، خانه اش را نیز خراب کنند. مسعود سعد به امید آنکه، از ثقة الملك طاهر، وزیر و خازنِ سلطان، در غزنه یاری و داد بخواهد رهپسار غزنه شد، امّا آنجا نیز دشمنان بودند، باز سلطان را ازو ترساندند تا به حبس او به زندان مرنج فرمان داد[2]. این زندان مرنج برای او مصایب و آلام بسیار آورد. در طی این مدّت هم پدرش مُرد و هم یك پسرش، صالح نام وفات یافت. در سوكِ این پسر، مسعود شعرهای درد ناك گفته است و از پسر دیگر خویش، سعادت نام، با شوق و مهر بسیار سخن رانده است[3]. یاد خویشان و دختر و پسرش که اندوه و تیمار آنها مثل تیغ و پیکان درجان و دلش می خلد و او را آزار میدهد. مشکل عمده این است که نه او از آنها درست خبر دارد و نه آنها از سرشت وی آگاه می شوند:

تیغ و تیر است بر دل و جگرم	غم و تیمار دختر و پسرم
هم بدین سان گدازدم شب وروز	غم و تیمار مادر و پدرم
خبر می رسد مرا زیشان	نه بدیشان همی رسد خبرم

مسعود سعد در سال ۵۰۰ق/۱۱۰۶م به شفاعت ثقة الملك طاهر علی مشکان وزیر سلطان مسعود که در مدح او قصایدی داشت، از زندان آزاد شد. بعضی عقیده دارند که مسعود سعد تا پایان زندگیش کتابدارِ مسعود سوّم و جانشین وی عضدالدوله شیرزاد بن مسعود ۵۰۹ق/۱۱۱۴م و ارسلان شاه

۱- جهان تاب، مسعود سعد سلمان، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۹۴۴؛ احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ٦٦؛ سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱۱؛ عوفی، لباب الالباب، ص ۳۷٦؛ سهیلی خوانساری، حصارنای، صص ۷۴-۷۷؛ مسعود سعد سلمان، دیوان بتصحیح رشید یاسمی، صص یه و یو و ۷۲۸-۷۳٦

۲- سهیلی خوانساری، حصار نای، صص ۴۳-۴۴؛ مسعود سعد، دیوان، صص مد - مه؛ بیگدلی، سعید بزرك، اوضاع ادبی لاهور درعصر غزنویان، مجّله دانش، شماره ٦۴-٦۵، ص ۹۸؛ نعیم الدین، ص ۵۸؛ فروز انفر، سخن و سخنوران، ص ۲۱۲؛ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ٦٦؛ همو، ایرانی ادب برصغیر میں، ص ۱۴٦

۳- زرین کوب، با کاروان حلّه، صص ۱۲۴-۱۲۵

(۵۰۹-۵۱۱ق/۱۱۱۵-۱۱۱۷م) و بهرام شاه (۵۱۱-۵۲۸ق/۱۱۱۷-۱۱۳۳م) در غزنه بود و آنان را مدح می گفت. مسعود سعد هم مرد قلم و علم بود و هم مرد سلاح و جنگ. هم کتابدار بود و هم امیر و حاکم و در کمال تقرب می زیست تا در سنِ هشتاد سالگی در سال ۵۱۵ق /۱۱۲۱م چشم از جهان فروبست [۱]. ولی به عقیده مؤلف چشمهٔ روشن "یوسفی" با از دست دادن نزدیکان و پیری و بیماریهای حاصل از سالهای زندان دیگر روی خوشی از زندگی ندید [۲]. در واقع پانزده سالی که مسعود در پایان عمرِ خویش آزاد زیست و به کار خواندن و نوشتن اشتغال داشت، ولی این سالها آن مایه آرام و آسایش نداشت که مدّتِ حبس و بدبختی دراز وی را جبران کند، زیرا وقتی او از زندان نوزده، بیست ساله خویش آزادی یافت، تازه به زندان پیری و ناتوانی گرفتار شده بود [۳].

در سالهای کوتاه آزادی و آخر عمر، وی مرگ سلطان مسعود، زوال ملك ارسلان و سلطنت بهرام شاه را دید. شغلی که بدو رجوع شده بود، سرپرستی کتابخانه سلطان بود، بهرام شاه مخصوصاً چنانکه امیر معزی گفته است، وی را بنواخت و دلجویی کرد :

شاه بهرام شاه بن مسعود　　خواجه مسعود سعد را بنواخت [۴]

امّا با پیری و رنجوری و ناتوانی دیگر مسعود سعد را چندان محال زندگی نبود.

۱- احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۶۸

۲- یوسفی، چشمهٔ روشن، ص ۹۴

۳- زرین کوب، عبدالحسین، با کاروان حلّه، ص ۱۱۷

۴- امیر معزّی، دیوان، چاپ عباس اقبال، ص ۷۹۱

حبسیات مسعود

حبسیات مسعود ، در قالبِ قصیده ، محصول نوزده سالی است که در حبس به سربرده است. در این نوع قصاید ، فضای زندان به ویژه سمج ها (دخمه هایی) که در آنها محبوس بوده ، توصیف شده است ، این نوع اشعار به "حبسیات" یا "ناله های زندان" معروف است.

مسعود سعد دشمن فضل است روزگار [۱]

این روزگار شیفته را فضل کم نما

حبسیات مسعود سعد زمینه ساز شهرت و اعتبار او درمیان آیندگان شد و هیچ کس از شعرای عجم درین شیوه بگرد او نرسد ، نه در حسن معانی نه در لطف الفاظ. مبارزه و کوشش خستگی ناپذیر وی برای نشر و رواجِ داستان زندگیش ، پایان موفقیت آمیزی داشت و سرگذشت زندگی در طول زمان به اسطوره تبدیل شد. در بابِ تاثیر حبسیات وی ،نظامی عروضی سمرقندی می گوید "وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من ریزد [۲] "حصار نای" چکامهٔ معروف او است ، می توان گفت که بر اثر این قصیدهٔ مسعود قلعه نای نیز شهرت یافته است ، حتی نظر ۱ -ج آربری نیز درست است که نام مسعود بواسطهٔ همین حبسیه هایش همیشه زنده خواهد ماند. چکامه " حصارنای" را فارسی زبانان نسلهای بعد نیز خواهند خواند و هر قدر که بر احوال مسعود سعد دل بسوزانند ، نسبت به آنان که او را به بند کشیدند ، احساس نفرت خواهند کرد و به قول نظامی عروضی " این بدنامی در آن خاندان – تا دامن قیامت بماند " [۳] دربارهٔ ارزش و اهمیتِ شعر مسعود ، عوفی می گوید " آنچه از شعر او استماع افتاده است، همه استادانه و مطبوع است" [٤] ولی باوجود این که او شاعر پُر آوازه بود و اشعار او همچنان رواج داشت و مورد تقلید قرار می گرفت و از مشروعیت و محبوبیت قابل توجهی برخوردار بود ، پس از مرگ وی شاعرانِ دیگر به صراحت از او نام نبرده اند و با توجه به نسخه های خطی [۵] بازمانده از دیوان مسعود

---

۱ – وطواط ، رشید الدین ، حدایق السحر فی دقایق الشعر ، ص ۸۲

۲ – نظامی عروضی سمرقندی ، چهارمقاله ، مقاله دوم ، ص ۵۳ (کتابفروشی زوّار)

۳ – یوسفی ، چشمهٔ روشن ، ص ۱۰٦

٤ – عوفی ، لباب الالباب ، (طبع لیدن) ج۲ ، ص ۲٤٦

۵ – برای تهیه فهرستی از نسخه های خطی دیوان مسعود رجوع کنید به: D Blois, Persian Literature /5/2 : 44-15

که همگی در دوره های صفوی و مغول و قاجار تحریر شده است ، به این نتیجه می رسیم که هر چند مسعود سعد چهره نامدارِ ادبیات فارسی و هندی بشمار می رود امّا همچون خاقانی و انوری که در هند مقام والایی داشته اند ، تکریم نشده است. دیوان وی هرگز در هندوستان تصحیح و منتشر و چاپ نشده است. این امر نه تنها شگفت آور بلکه بیانگر این واقعیت است که جایگاه وی در هند همچون ایران نبوده است. نهضت بازگشت که بار دیگر نام این شاعر غزنوی را زنده کرد ، جنبشی بود که تنها ایرانیان در آن نقش داشتند.

ممدوحین مسعود سعد

تا عصر امیر خسرو دهلوی (۷۲۵ق/۱۳۲۵م) مسعود سعد به عنوان بزرگترین شاعر دوران قبل از سلاطین دهلی و اوایل این عهد مورد توجه بوده است ، وی یکی از پر سروده ترین شاعران بوده است و او در این دیار با عزت و ثروت می زیست و در شمار ندیمان و نزدیکان سیف الدوله محمود فرمانروای هندوستان بود. شواهد کافی نشان می دهد که شعر مسعود در روزگار زندگی وی و حداقل یك قرن پس از مرگش طرفدار داشته است. حضور علاوه ای از ستایندگان و دوستداران مسعود که در دورانِ حیات او ، به شخصیت و آثار وی در سروده های خود اشاره کردند و از آن الهام گرفتند ، سبب شد که شعر مسعود پس از مرگ نیز محبوب و مقبول باشد. شاعران جوان معاصر مسعود سعد، سنایی و مختاری غزنوی به شیوه های گوناگون به او ادای احترام کرده اند و او را ستوده اند و از او صله های گرانقیمت گرفته اند[۱] ـ عثمان مختاری در وصفِ شعر او می گوید :

بر اهل سخن تنگ گشت میدان   و ز جای بشد پای هر سخندان
هر طبع که بر سحر بود قادر   از عجز حور مسحور گشت حیران

این امر مؤید تاثیر و نفوذی است که مسعود به عنوان شاعر دیرینه دربار در آخرین سالهای عمر و پس از دومین دورهٔ حبس بر دیگر شاعران در غزنی داشته است. عوفی به نام دو شاعران معاصر مسعود روحی و لوالجی[۲] و رشیدی سمرقندی[۳] اشاره کرده که هر دو در اشعارشان از مسعود نام برده اند.

۱- یوسفی ، چشمهٔ روشن ، ص ۹۳ ؛ مسعود سعد ، دیوان ، صص یح و یه

۲- عوفی ، لباب الالباب ، صص ۶۵۲-۶۵۶

۳- همو ، همان ، صص ۶۶۳-۶۶۸

مختاری غزنوی، مسعود را شخصیتی شبیه خود خوانده و سنایی نیز به درخواست ثقة الملك ، ممدوح مشترکشان به گردآوری و تدوین اشعار مسعود پرداخته و با این کار قصد تمجید و ادای احترام به او را داشته است. فلکی شیروانی (متوفی پیش از ۵۷۷-۵۷۸ق/۱۱۸۱-۱۱۸۲م) شاعر دربار شروانشاه ، در این ابیات به ستایش و تکریم مسعود سعد می پردازد :

گر این طرز سخن در شاعری مسعود سعد را بودی

به جان صد آفرین کردی روانِ سعد سلمانش[۱]

دیوان های مسعود

چنانکه گفته شده است مسعود در ادبیات فارسی و عربی و هندی ممارست داشته است. مؤلف لباب والالباب مسعود سعد را صاحب سه دیوان (به زبان فارسی ، عربی و هندی) گفته است[۲] و بسیاری از تذکره نویسان به تکرار اظهارات عوفی را پرداخته اند به هر سه زبان دیوان به مسعود نسبت داده اند امّا تنها دیوان فارسی وی بر جای مانده ، این دیوان توّسط یکی از شاعران پر آوازه ، سنایی غزنوی (۵۴۵ق/۱۱۵۰م) تنظیم شده است. و راجع به دیوان هندی ، اثری بدست نیامده است ولی حتی امیر خسرو که به نظر نمی رسد که خود اشعار هندی مسعود را دیده و شنیده باشد ، این مطلب را تکرار کرده است[۳] . غلامعلی آزاد بلگرامی شعرهای هندی به او نسبت داده است ولی در اشعار مسعود به آن اشارتی نیست. آمدن سعد سلمان در لاهور و شعر هندی گفتن مسعود سعد و خصوص صاحب دیوان بودن وی بزبانِ هندی قرینه قوی است زیرا او در لاهور توّلد یافته و نشوونما کرده است[٤]. برایش دانستن زبان هندی غریب نیست و گفتن اشعاری در آن بدیع. دو خاورشناس اروپایی اسپرنگر و بلند در سال ۱۲۶۹ق/۱۸۵۳م به طور جداگانه این پرسش را طرح کردند و با توجه به اینکه مسعود در هند بدنیا آمده ، به این نتیجه رسیدند که ممکن است ، وی اشعاری نیز به زبان محلی آن منطقه سروده باشد. پژوهش ، در این زمینه ، دقیق تر و باریك بینانه تر از اسپرنگر به نظر

---

۱ - برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به دیوان فلکی شیروانی بتصحیح شهاب طاهری ، تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۵ش

۲ - عوفی ، لباب الالباب (براؤن) ، ج۲ ، ص ۲۴٦

۳ - مسعود سعد سلمان ، دیوان با مقدمه قزوینی ، مقدمه ٤ امیر خسرو ، غرة الکمال ، دیباچه ، بتصحیح سید علی حیدر

٤ - آزاد بلگرامی ، غلامعلی ، خزانه عامره ، ص ۱۰

می رسد ، وی استدلالی قابل قبولی در این زمینه ارائه می کند مبنی بر اینکه بسیاری از شاعران فارسی زبان خصوصاً در ترکیه عثمانی و هند ، دو زبانه یا سه زبانه بوده اند و به همه زبان هایی که آشنایی داشتند ، شعر سروده اند [1] ـ چند بیت عربی به مسعود نسبت داده اند امّا به یك دیوان عربی که او گفته باشد ، امروز نشانی هست نه از شعرهای هندی او و اگر هم بوده است نه در حدّ دیوان فارسی بوده و نه اهمیت و مقبولیت آن را داشته است ـ اشعاری به عربی از وی در برخی منابع نقل شده است که همان مقدار نیز حاکی از تبحر او در زبان و شعر عربی است امّا از شعرهای هندی او چیزی نقل نشده است ـ

آگاهیهای تاریخی در شعرهای مسعود

یکی از ارزشهای مهم شعرهای مسعود جنبهٔ تاریخی آنها و مهم ترین ویژگی اسلوبِ وی بهره گیری از معلوماتِ علمی در سفر است راجع به دوره غزنویان در هند ، تاریخ نگاران کاملاً خاموش اند ـ اگر شعرهای فارسی مسعود نبودند ما از فتوحات و تسخیرات غزنویان این سامان اصلاً خبری نداشتیم [2] ـ مسعود سعد در لاهور در خدمت سیف الدوله به آسایش بسر می کرد ـ او در لاهور قصر عالی داشت ـ در دستگاه شاهزاده جز و اعیان و ندیمان به شمار می آمد و در رکاب وی مثل امرای بزرگ بجنگها می شتافت و گاه دلیریها و مردانگیها از خود نشان می داد [3] ـ در همین زمان است که مسعود لذّت امارت و سرداری لشکر را با ذوقِ شاعری و سخن پردازی جمع کرده است :

بگاه مدحت بودم ز جمله شعرا   بوقت خدمت بودم ز زمره عمال [4]

خاورشناسان نامدار براؤن و ایلیت آن قصاید وی که جنبه تاریخی دارند ، رابه قالب انگلیسی آورده و ارزش تاریخی آنها را بی حد و حصر افزوده اند ـ مسعود به مدح سلطان ابراهیم و سیف الدوله محمود قصیده ها سروده و فتوحات پر آوازهٔ آنها را به نحوی ذکر کرده است که تمام وقایع پیش چشم

---

۱ – برای اطلاعات فراوان رجوع شود به :

Delter a Graocin De Tassy, Sur Masoud, Poete Persan et Hindoui, Journal Asiatique Sep,Oct 1853, 256-69

۲ – سبط حسن، سید ، فارسی گویان پاکستان ، ص ۱۰

۳ – زرین کوب ، با کاروان حلّه ، ص ۱۲۳

٤ – مسعود سعد ، دیوان با مقدمه ناصر هیری ، ص ۳۰۹

جلوه گر می شود۔ او در ضمنِ ذکر فتوحات نام شهرهای مفتوحه را نیز می آورد و اینطور اهمیت قصیده ها صد چندانی می شود۔ زمانیکه سلطان ابراهیم برطبرهند (سرهند فعلی) یورش برد و بر آن تسلّط یافت ، سپس بعضی از قسمتهای بوریا و غور حمله کرد۔ فرمانروای آن شهرها "عمر" در مقابل وی نتوانست ایستاد و با لشکر خود در رود خانه غرق شد۔ مسعود تمام این وقایع را بطور مفصّل بیان می نماید و در ضمن ذکر فتوحات نام تمام دهات و شهرهای منطقه مذبور نیز می آورد۔ تاریخ نویسان ، سیف الدوله محمود غزنوی (٤٦٩ق/١٠٧٦م) را به جدّ امجد وی سلطان محمود غزنوی (٣٨٩-٤٢١ق) اشتباه گرفته اند۔ آثار تاریخی از ذکر این فرمانروای سرآمده اصلاً خالی است۔ تنها قصیده های مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی نام وی را زنده نگهداشته است۔ سال جلوس سیف الدوله محمود فقط در قصیده های این دو سخنگویان آمده است۔ چون این شاهزاده در سال ٤٦٩ق/١٠٧٦م ، به فرمان سلطان ابراهیم حکومتِ لاهور یافت ، به مناسبت جشن تاج پوشی وی ، مسعود سعد قصیده ای سرود که دارای تاریخ اورنگ نشینی وی است :

چون رو چرخ شد از صبح چون صحیفه سیم — ز قصر شاه مرا مژده داد باد نسیم[1]

که پادشاهی صاحب قرآن شود به جهان — چون سال هجرت بگذشت نی و سنین و سه جیم

خلیفهٔ بغداد شاهزاده سیف الدوله را به خطاب "ثانی امیر المومنین" سرافراز کرد مسعود قصیده ای در تهنیت گفت و این پیروزی را به قالب شعر آورد۔ آن قصیده اینطور آغاز می شود :

ای ترا خوانده صیع خود امیر المومنین — همچنین باد اجلالت بر زیادت همچنین[2]

سیف دولت بر تر ازین بیشتر بوده لقب — عزّ ملّت را بر افزون کرد امیرالمومنین

در سفر فتح آگره ، مسعود سعد همرکاب سیف الدوله و لشکر وی بود۔ در سروده های وی مسعود وقایع این رزم را بطور مفصّل بیان می کنند که چطور چهل هزار لشکریان وی ، دژ آگره را محاصره کردند۔ سپاهیان راجه هندوی جے پال ، بر لشکر سیف الدوله محمود آتش افگندند و پایان کار شاهزاده فتح یاب شد و راجه جے پال با راجه های دیگر آن منطقه به خدمت سلطان هدیه ها

۱- مسعود سعد ، دیوان با مقدمه انتقادی میرزا محمد قزوینی ، صص ٣٣٢-٣٣٣

۲- همو بهمان ، ص ٤٦

تقدیم کردند[۱]ـ مسعود تعداد زیادی از قصاید در مدح علاُالدوله مسعود ساخته و فتوحاتِ وی را ذکر کرده ، او را در تاریخ زنده گردانیده است. در قصیده ای به وصف علاُالدوله می گوید :

من بنده بفتحها همی گویم　　　هر هفته یکی قصیده غرا

تا گردد فتح نامه ها پران　　　از هر سو سوی مجلس اعلا[۲]

نصرت و فتح او بهندوستان　　　سخت بسیار و بس فراوان باد[۳]

ابونصر پارسی[٤]، وزیر و سپه سالار و دبیر و شاعرِ اواخرِ دورهٔ غزنویان افزون بر کارهای لشکری و دیوانی به شعر و ادب بسیار علاقه داشت. ماخذی یگانه که تاریخ تولدش را روشن می نماید قصیده مسعود سعد سلمان است که وی در مدح ملك ارسلان بن مسعود سروده است. درین قصیده ، او به صراحت درگذشت ابونصر را در زمان حکومتِ همین سلطان غزنوی ، در بین شصت و سه سالگی بیان کرده است :

بونصر پارسی ملکا جان به تو سپرد　　　زیر سرای مجلس عالی جز آن نداشت[٥]

جان داد و در هوات که باقیت بادجان　　　اندر خود نثار جز آن پاك جان نداشت

شصت و سه بود عمرش چون عمر مصطفی　　　افزون ازین مقامی اندر جهان نداشت

از آنجا که ملك ارسلان بین سالهای ۵۰۹ و ۵۱۲ق / ۱۱۱۵ و ۱۱۱۸م حکومت داشته است[٦]ـ ولادت ابو نصر فارسی می بایست میان سالهای ٤٤٦ و ٤٤٩ق/١٠٤٥ و ١٠٥٧م بوده باشد. مسعود سوّم (حك ٤٩٢-٥٠٨ق/١٠٩٩-١١١٤م) پسر و جانشین ابراهیم هنگامی که فرزند خود عضدالدوله شیرزاد را به حکومت متصرفات غزنوی در شبه قاره برگزید ، ابونصر را نیز در مقام سپه سالار و نایب وی ، آنجا روانه کرد مسعود در اشعارِ خود به این امر اینگونه اشاره کرده است :

۱- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۸۱

۲- مسعود سعد سلمان ، دیوان با مقدمه ناصر هیری ، ص ۱۵

۳- همو همان، ص ۸۰

٤- عوفی ، لباب الالباب (براؤن) ، ج۱، ص ۷۱ ؛احمد، نذیر ، قند پارسی ، ص ۳۹۳ ؛خطیبی ، ابو نصر فارسی ، ص ۳۱۹ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، صص ۸۲-۱۲۱

٥- مسعود سعد ، دیوان بتصحیح رشید یاسمی ، صص ۷۷-۷۸

٦- لین پول ، طبقات سلاطین اسلام ، ص ٢٦٠ ؛ خطیبی ، ابونصر فارسی ، ص ۳۱۹

خواجه بونصر پارسی که جهان | هیچ همتا ندارداش زمهان
آن دبیری که تا قلم برداشت | همه بر صحن درج سحر نگاشت
و آن سواری که تا سوار شد است | زو دل کفر بیقرار شدست
شاه را بوده نایب کاری | کرده شغل سپاهسالاری [1]

مسعود قصیده ای ضمنِ شرح یکی از لشکر کشیهای ابونصر به نواحی هند و تسخیر ولایت جالندر (در شمال شرق پنجاب در هندوستان فعلی) و درآوردن آن در قلمرو غزنویان ، سروده است۔ ابونصر به تقاضای مسعود سعد که در این حمله به جالندر حضور داشت ، حکومت آنجا به او واگذار کرد [2]۔ مسعود سعد در قصیده یی ، وضع زندگی ایران و ندیمان ارباب طرب که در دربار شیرزاد پسر سلطان مسعود بن ابراهیم در لاهور بودند ، بیان می نماید و در منظومه ، شهر آشوب ، وضع زندگی اهالی لاهور آن دوره از قبیل پیشه وران و هنرمندان و خنیاگران و صنعتگران و دانشمندان و منجمان و صوفیان و فلاسفه را پیشِ چشم آورده [3] ، به طور غیر مستقیم در حفظ تاریخ این ناحیه نقشِ مهمّی ایفا کرده است۔ او در اشعاری نه تنها واژه های محلّی را بکار برده بلکه محیط و فرهنگ و تمدن لاهور را نیز معرفی کرده است

برشگال ! ای بهار هندوستان | ای نجات از بلای تابستان
دادی از تیر مه بشارتها | باز رستیم از آن حرارتها
تن ما زیر جامه های تنك | گشت تازه زباغهای خنك
اینست راحت که رنج گرمانیست | پس ازین جز امید سرمانیست [4]

اینجا مسعود افزون بر یك سخنگوی کامل به صورت وقایع نگار چیره دست و سفیر فرهنگی بنظر می آید۔ توجه به مسایل درونی و اجتماعی و نحله های فکری و معلومات عصری و آموزه های و آگاهیهای تاریخی از مختصات شعر او است۔

---

۱ - مسعود سعد ، دیوان بتصحیح رشید یاسمی ، صص ۷۷-۷۸

۲ - همو،همان ، ص ۱۷٤ ؛ همو ، مقدمه ، صص لج - لد ؛ خطیبی ، ابونصر فارسی ، ص ۳۱۹

۳ - احمد ، ظهورالدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۳٦

٤ - مسعود سعد ، دیوان (ابوالقاسم خوانساری) ص ۲۳۸

ابوالفرج رونی

ابوالفرج بن مسعود رونی یکی از بزرگترین قصیده سرایان مکتب کلاسیك فاسی ، از شاعران دورهٔ دوّم غزنوی در شبه قاره (هند و پاك) است که دیوان او به دستِ ما رسیده است [١]- او را " پدر مکتبِ لاهور " لقب داده اند [٢]- در زادگاه او اختلاف است عوفی [٣] مولدو منشاء او را از خطّه لوهور (لاهور) دانسته ، برای اینکه رونه در توابع لاهور بود- مولف هفت اقلیم [٤] هم همین عقیده را دارد و او ذکرش را در بخش سخنوران لاهور آورده است- ولی هدایت [٥] ، مؤلف مجمع الفصحا و حمدالله مستوفی نویسنده تاریخ گزیده و آذر [٦] مؤلف آتشکده ، رونه را از اعمال نشابور و از دشتِ خاوران یا از قراء خراسان دانسته اند و به عقیده دُکتر صفا ، این قول اخیر اصح است زیرا رونه از قراء نزدیك نیشابور بوده است [٧] ولی مؤلف " فرهنگ رشیدی " ادعا می کند که رون بالضم یعنی سبب آن و در فرهنگ نام قصبه ایست از هند که مؤلد ابوالفرج است [٨] و تاریخ نگار شهیر عبدالقادر بدایونی [٩] قلمداد می کند که " روئین نام دیهی است از توابع لاهور و درین روزگار گویا خراب است که اثری از وی باقی نمانده است "- به نظر مؤلف تاریخ فرشته و ریاض الشعراء ابوالفرج رونی اهل سیستان بود ولی واقعیت همین است که زادگاهش رونه ، روستایی نزد لاهور ، بود [١٠] زیرا از نوشتهٔ " لباب الالباب " ، قدیم ترین تذکره ها ، همین ثابت می شود-

---

١ - صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، صص ٤٧٠-٤٨٣ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، صص ٨١-١٠٠ ؛ اقبال حسین ، هندوستان کے ابتدائی فارسی شاعر ، انگلیسی ، ص ٤٦ ؛ عوفی ، لباب الالباب (براؤن) ج٢ ، ص ٢٤١ ؛ رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم (نسخه خطی) ، ص ١٥٦ب ؛ هدایت ، رضا قلی ، مجمع الفصحا ، ج١ ، ص ٧٠ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ٩ ؛ سبط حسن ، سید ، فارسی گویان پاکستان ، ص ١٣

٢ - سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ٩

٣ - عوفی ، لباب الالباب (براؤن) ج٢ ، ص ٢٤١ ؛ همو ، لباب الالباب با تصحیح سعید نفیسی ، ص ٤١٩

٤ - رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم ، ص ١٥٦ب

٥ - هدایت ، مجمع الفصحا ، ص ٧٠

٦ - آذر ، لطف علی بیك ، آتشکده ، ص ١٣٤

٧ - صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ص ٤٧٠

٨ - تتوی ، ملاّ عبدالرشید ، فرهنگ رشیدی ، ج٢ ، ص ٣٥٣

٩ - بدایونی ، عبدالقادر ، منتخب التواریخ ، ص ٣٧

١٠ - نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ٨٢٠

تاریخ تولدش معلوم نیست ولی تذکره نگاران و تاریخ نویسان می نویسند که او در دورهٔ مسعود دوّم پسر سلطان ابراهیم زندگی می کرد. قرین قیاس است که او در حدودِ اوّل قرنِ پنجم هجری تولّد یافت و بنا به تحقیق پرفسور محمود شیرانی تا سال ۴۹۷ق/۱۱۰۳م حتماً زنده بوده است[۱] زیرا سلطان ابراهیم در ۴۵۰ق/۱۰۵۸م پس از برادرش فرخ زاد تخت نشین شد و در ۴۹۲ق/۱۰۹۹م رحلت یافت پس این امر مسّلم است که او در قسمت بزرگی از سدّه پنجم بقید حیات بود[۲]. ابوالفرج رونی بزرگتر از مسعود سعد (ر ۵۱۵ق/۱۱۲۱م) بود. شهرت او در شاعری از هنگام ورود به دربار سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی (۴۵۰-۴۹۲ق/۱۰۵۸-۱۰۹۸م) آغاز شده و او پسر ابراهیم یعنی سلطان مسعود (۴۹۲-۵۰۸ق/۱۰۹۸-۱۱۱۴م) وعده ای از رجال دورهٔ آن دو سلطان، سیف الدوله محمود، فرمانروایی لاهور در ۴۶۹ق/۷۷-۱۰۷۶م، خواجه منصور، نوه حسن میمندی وزیر محمود غزنوی، ابونصر فارسی امیر دستگاهِ سلطان ابراهیم و سلطان مسعود، خواجه ابو سعد بابو امیر دربار محمود غزنوی، ثقة الملك طاهر بن علی مشکان وزیر سلطان مسعود، بو حلیم زریر شیبانی یکی از سرداران مسعود غزنوی، عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد، وزیر دربار سلطان ابراهیم، ابو رشد الرشید خاص، سردار لشکر سلطان ابراهیم، ابوالقاسم خاص و محمد بن بهزور، درباریان ویژهٔ سلطان ابراهیم را نیز مدح سروده است[۳]. سال رحلتش در پردهٔ اخفا است ولی مسلماً پس از سال جلوسِ سلطان مسعود بن ابراهیم (۴۹۲ق/۱۰۹۸م) چشم از جهان فرو بسته است. پژوهشگرِ معاصر دکتر سلیم نیساری، سال رحلتش ۵۱۰ق/۱۱۱۶م قلمداد کرده است[۴] و مؤلف تاریخ فرشته ۵۰۸ق ولی قرین قیاس این است که او پیش از سال ۵۰۸ق در گذشته و به هیچ وجهی پس از ۵۰۸ق/۱۱۱۴م زنده نمانده است. مسعود سعد سلمان (ر ۵۱۵ق/۱۱۲۱م) با رونی ارادت داشته است و خود را شاگرد او خوانده و گفته است:

۱- احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۵۳

۲- نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، ص ۸۴

۳- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، ص ۴۲۰؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، صص ۸۶-۹۰؛ شفق، رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۹۶؛ احمد، ظهور الدین، ایرانی ادب برصغیر میں، ص ۱۶۹-۱۷۲

۴- سلیم نیساری، تاریخ ادبیات ایران، ص ۹۰

ای خواجه بوالفرج نکنی یادمن[۱]

تا شاد گردد این دل ناشادِ من

نازم بدانکه هستم شاگرد تو

شادم بدانکه هستی استاد من

ای رونی ای که طرفهٔ بغدادی

دارد نشستگاه تو بغداد من

مسعود سعد که در لاهور قصر عالی و با شکوهی ساخته بود، ابوالفرج رونی قصیده یی در مدح آن برای او فرستاده و مسعود آنرا جواب گفته است[۲]ـ

ابوالفرج درمیان شاعران معاصر و متأخر خود باستادی نام داشت به طوری که تعداد زیادی آنها مثل مسود سعد سلمان (۵۱۵ق/ ۱۱۲۱م) انوری (۵۸۳ق /۱۱۸۷م)، (۵۸۹ق/۱۲۰۱م) عرفی شیرازی (۹۹۹ق/۱۵۹۰م) و فیضی فیاضی (۱۰۰٤ق /۱۵۹۵م)، علو او را در شاعری تصدیق و تحسین کرده تحت تاثیر او بوده اند و به شیوه او اقتضا نموده اند[۳]ـ چنانکه انوری با آن که خود طریقه خاص در شعر دارد ولی دنبالهٔ روشی است که ابوالفرج آن را در اواخر قرن پنجم ابداع کرده استـ او در ضمن قصیده ای می گوید:

از متانت خیل اقبالت چو شعر بلفرج	و ز عذوبت مشربِ عیشت چو نظم فرخی

عوفی نیز به تتبع انوری در دیوان ابوالفرج اشاره کرده، نوشته است "انوری پیوسته تتبع سخن او کردی و دیوان او همواره در نظر داشتیـ" او تعدادی از قصاید استاد ابوالفرج را استقبال کرده استـ مسعود سعد در وصف و ستایش سخنگویی وی چنان می گوید:

خاطر خواجه ابوالفرج بدوست	گوهر نظم و نثر راکان گشت[٤]
ذهن باریك بین دور اندیش	سخن او بدید و حیران گشت

۱- رونی، ابوالفرج، دیوان، صص ۲۵-۲۶

۲- مسعود سعد سلمان، دیوان بتصحیح رشید یاسمی، صص ۷۲۸-۷۲۹

۳- شبلی، صدیق، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ، ص ۱۵٤؛ شفق، رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران (برای دبیرستانها) ص ۱۹٦؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ٤۷۱، تفهیمی، ساجد الله، نگاهی کوتاه بر تاریخچه زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، پیوستگیهای فرهنگی، ج۲، ص ۱۱

٤- مسعود سعد سلمان، دیوان، ص ۲۵۱

ابوالفرج پیش از دیگران به فکر نو کردن سبك سخن افتاده چنانکه میان اسلوب او و اسلوب سخنگویان معاصر از قبیل مسعود سعد و امیر معزی و عثمان و دیگران تفاوت فوق العاده ای به چشم می خورد. او سبكِ سخن دورهٔ اوّل غزنوی را ترك گفته ، شیوهٔ نو معّرفی کرد. در شعر او لغات دقیق و مغلّق عربی فراوان دیده می شود. او اصطلاحات علمی به کار برده ، ترکیبات تازه را ابداع کرده ، تشبیهات و استعارات بدیع می آورد. او باوزان صعب و دشوار علاقهٔ زیادی دارد. واژه هایش سنجیده و منتخب و دریف های متعدد و مشکل را بکار می برد. مانند آتش و آب در :

گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب

ربود حرص امارت قرار آتش و آب

و اینطور می خواهد برتری خود را بر دیگران ثابت کند[1].

قصاید ابوالفرج رونی ، تنها وسیلهٔ مدح و ستایشِ ممدوحین وی نیستند بلکه منبع و ماخذ بزرگی آگاهیهای تاریخی درباره دورهٔ دوّم غزنویان نیز هستند. این جنبهٔ تاریخی ارزش و اهمیت قصیده های رونی را خیلی بالا می برد. این قصاید شرح مفصلی سلاحهای جنگی و وقایع در کارزار و فتوحاتِ غزنویان هستند. شاعر رویدادها و اتفاقات مهم و مکانهای پُر اهمیت تاریخی را که در سفر جنگی از آنجا می گذشتند ، را در قالب قصیده بیان می کند[2]. اگر این قصیده ها بدست ما نمی رسیدند ، ما درباره دورهٔ غزنویان و تشکیلات نظامی آنها اصلاً خبری نداشتیم. در قصیدهٔ زیر که ابوالفرج رونی در مدح ابو حلیم زریر شیبانی گفته ، خواننده را به اصطلاحاتِ شمشیر ها و نیزه ها آگاه می کند :

نکند کار تیر آیازی	شل هندی و نیزه تازی
پیش پیکان او کی آید کوه	گر بداند که چیست جانبازی
تیغ در خواهی و آتش تیغ	میخ بر تیغ کوه بگذاری

درباره سال وفات ابوالفرج رونی ، تذکر نگاران خاموش اند. برخی سال وفاتش را ٤٨٤ق/۱۰۹۱م قلمداد کرده اند ولی او مسلماً بعد از سال ٤٩٢ق/۱۰۹۸م در گذشته است. نسخه یی از دیوان او

---

۱ - صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۲ ، ص ٤٧۱ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۹

۲ - نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۹۲ ؛ شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات فارسی ، ص ۱۹۷

که بکوشش پرفسور چایکین و با تعلیقات آقای محمد علی ناصح در سال ۱۳۰۴-۱۳۰۵ش/۱۹۲۵-۱۹۲۶م به ضمیمهٔ سال ششم مجّله ارمغان به طبع و چاپ رسیده ، بیشتر از دو هزار بیت ندارد. نسخهٔ دیگر از دیوان وی که در هند در حاشیهٔ دیوان عنصری چاپ شده ، شمار شعر خیلی کمتر از آن است.

باب چهارم

دوره غوریان

٥٦٩-٦٠٢ق/١١٧٣-١٢٠٦م

غوریان (٥٦٩-٦٠٢ق/١١٧٣-١٢٠٦م) در تاریخ هند اهمیت اساسی دارند. آنها در ناحیه کوهستانی وسیعی بنام غور، بین هرات و غزنه که در حال حاضر به " افغانستان " نامیده می شود، حکومت مستقلی بنام غوریان داشتند. پایه تخت این خاندان قلعه " فیروز کوه" بود و به نسبت شنسب که به گفته بعضی ها از نوادگان ضحاك بود، لقب شنسبانی برخوردار بوده اند[1]. غوریان تحتِ سلطهٔ محمود غزنوی (٣٨٧-٤٢١ق /٩٩٧-١٠٣٠م) می زیستند و در روزگار قدرتمندی غزنویان تابع دربار غزنه بودند، با پیدایش نشانه های ناتوانی در خاندان غزنوی، غوریان با توانمندی سبب فروپاشی دولت غزنوی شدند و در سال ٥٤٨ق/١١٥٢م به فرماندهی علأ الدین، آنرا تسخیر کردند[2]. از آغاز غوریان اطلاعات درستی در دست نیست جز اینکه نخستین فرمانروای این سلسله " سوری " و فرزند و جانشین وی تا زمان حمله سلطان محمود غزنوی کافر نشین بودند پس از یورشهای غزنویان، اسلام درین ناحیه رواج یافت[3]. محمود غزنوی در سال ٤٠٠ق / ١٠٠٩م بر قلعه محمد تصرّف کرد و او را کشت و پسرش ابو علی را به فرمانروایی آنجا گماشت. ابو علی مردی دانش دوست و دین گرا بود. او اسلام پذیرفت و بناها و مدارس و مساجد بنا کرد و تا اواخر عهد محمود غزنوی حکومت کرد[4]. پژوهشگران عزّالدین حسین فرزند قطب الدین، جانشین محمد فرزند سوری را بنیانگذار این سلسله غوری دانسته اند[5]. قطب الدین محمد غور شاه معروف به ملك الجبال بدست سلطان بهرام شاه غزنوی کشته شد و این قتل سبب دشمنی غزنویان و غوریان شد و در واکنش آن سیف الدین سوری برادرِ قطب الدین و حاکم غور برای خون خواهی برادرش در سال

١- آفتاب اصغر، تاریخ نویسی فارسی، ص ٤؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج١، صص ٣١٨-٤١٤؛ فرشته، تاریخ، ج١، صص ٥٠-٥٩؛ اکرام، آب کوثر، صص ٩٨-٩٩؛ باسورث، تاریخ غزنویان، ج١، صص ١٣٣-١٥٧؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، صص ٤٧-٥١؛ لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، صص ٢٦٢-٢٦٤؛ جمعی از نویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی، ج٢، صص ٥٠١-٥٠٣

٢- گروهی از تاریخ نگاران، تاریخ ایران، ص ١٠٤

٣- فرشته، تاریخ، ج١، ص ٥٤-٥٥؛ منهاج سراج، طبقاتِ ناصری، صص ٣١٩-٣٢١؛ جمعی از نویسندگان، جمعی از تاریخ نگاران، تاریخ دولت های اسلامی، ج ٢، ص ٥٠١؛ لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، ص ٣٦٢

٤- سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ٣٤

٥- جمعی از نویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی، ج٣، صص ٥٠١-٥٠٢؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج١، صص ٣٢٤-٣٣٠؛ فرشته، تاریخ، ج١، صص ٥٤-٥٥

۵۴۳ق/۱۱۴۸م غزنه را به تصرّف خود آورد [۱]ـ در اینجا غوریان به دو گروه تقسیم شدند، یکی سیف الدین سوری و برادرش فخرالدین مسعود که در بامیان حکومت تشکیل دادند و گروه دیگر در فیروزه کوه و سایر مناطق دیگر به حکومت مشغول شدند. بهرام شاه بعد از یك سال ۵۴۴ق/۱۱۴۹م بار دیگر به یاری لشکرِ افغان خلجی از شرق بر غزنه حمله کرد و سلطان سیف را شکست داد و پایه تخت خود را دوباره به تصرف آورد. او سیف الدین و وزیرش را با شکنجه به قتل رسانید. علأ الدین حسین (حك ۵۴۱-۵۵۶ق/۱۱۴۹-۱۱۶۱م) برادر سیف الدین که در وجیرستان غور حکومت می کرد، بعد از برادر خود سلطان بهأ الدین بر تختِ ممالك غور در فیروزه کوه نشست، به قصد انتقام و خون خواهی برادرش به غزنه حمله کرد و لشکر غزنویان را دچار هزیمت کرد وشهر غزنه را به تصرّف آورد و با خاك یکسان کرد و هشت روز به قتل عام پرداخت و بعد به بست و زمینداور حمله برد و بست را که عمارات و قصورِ محمودی در آن بود، ویران کرد و آتش زد، بدان سبب او به لقب " جهانسوز " نامیده شد [۲]. بهرام شاه به هند فرار کرد و در همانجا در ۵۴۷ق/۱۱۵۲م در گذشت. علأ الدین از غزنه به فیروز کوه، پایتخت خود رفت و لی در پی حمله سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ق /۱۱۱۷-۱۱۵۷م) به دستش اسیر شد. امّا سنجر وی را خلاص کرد. پس از علأالدین فرزندش سیف الدین محمد در فیروز کوه بر تخت نشست و فرزندان عمویش بنام غوث الدین محمد و شهاب الدین (معزالدین) را که در دورهٔ پدرش زندانی بودند، رها کرد. این دو برادر در مدت کوتاهی ریاست خاندان غوری را بدست آوردند. آنروزها غزها مشغول هجوم به ایران بودند. در سال ۵۶۹ق/۱۱۷۳م برادر بزرگتر غیاث الدین محمد غزنه را از قبضه غزها بیرون آورد و هرات را نیز به قلمرو خود پیوست تا ۵۹۹/۱۲۰۲م غیاث الدین محمد حکمفرمایی غوریان بود [۳]. سلطان شهاب الدین که در تاریخ شبه قاره هند و پاکستان بنام محمد غوری معروف است. به فرمانروایی نایل آمد. او پس از تصرف بر خراسان و تحکیم مبانی حکومت بعنوان نایب السلطنة برادرش، درغزنه به تسخیر مستعمرات غزنویان در هند شمالی پرداخت و در سالهای ۵۷۰ و ۵۷۸ق/ ۱۱۷۴ و ۱۱۷۲م مولتان، اُچ، پیشاور و سرانجام در ۵۸۲ق/۱۱۸۶م، لاهور

۱- فرشته، تاریخ، ج۱، ص ۵۵؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۱، صص ۳۲۱-۳۴۹؛

۲- منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۱، صص ۳۴۱-۳۴۹؛ فرشته، تاریخ، ج۱، صص ۵۵-۵۶؛

۳- جمعی از نویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی، ج۲، ص ۵۰۲؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۱، صص ۳۰۲-۳۶۹؛

پایتخت غزنویان را فتح کرد و خسرو شاه غزنوی را دستگیر و زندانی کرد. وی در سالهای بعد تهانسیر، قنوج، گوالیار، بندیلکند، بهار و بنگال را به قلمرو خود پیوست و بساط اقتدار غزنویان را درین سرزمین برچید و سپس محمود وارد به هند شمالی لشکر کشید و تا مرکز شبه قاره هند و پاکستان یعنی دهلی رسید. او قهرمان نامدار هندویان، پریتوی راج چوهان را در نبرد خونینی بقتل رسانید[۱]. در فتوحات غوریان در هندوستان، غلام سردارانِ معزالدین، مانند قطب الدین ایبک(حك ۶۰۲-۶۰۷ق/ ۱۲۰۶-۱۲۱۰م) ناصرالدین قباچه و غیاث الدین نقش مهمی داشتند.

پس از همه تسخیرات در هند محمد غوری، ممالك مفتوحه خود را به یکی از این امیران مملوك قطب الدین ایبك سپرد و به غزنه بازگشت. در ۶۰۲ق/۱۲۰۶م، قبیله های کهو کهر پنجاب علیه حکومت محمد غوری قیام کردند و حتی شهر مولتان را از دست حاکم دست نشانده معزالدین بیرون آوردند و شورش آنها رفته رفته به مرحله خطرناکی رسید و بیم آن می رفت که متصرفات غوریان را در هند کاملاً تهدید کند. بنابر این معزالدین برآن شد که کار کهو کهران را یکسره کند و او در ۵ ربیع الاول ۶۰۲ق/۱۲۰۶م غزنین را به مقصد هند ترك گفت و در ناحیه میان رودهای جهلم و سودره (چناب) با کهو کهران را سخت بشکست یا اسارت گرفت. در اواخر ربیع الثانی ۶۰۲ ق/۱۲۰۶م به لاهور آمد و قطب الدین ایبك را اجازه بازگشت به دهلی داد. در همین دوره است که بیشتر کهو کهران اسلام آوردند. پس از سرکوب کهو کهران محمد غوری عازم غزنه شد، امّا درمیان راه هنگامی که درجایی به نام دمیك برکران رود بکره یا سندهو در نزدیکی جیلم اردُو زده بود از دست چهارتن از فداییان اسماعیلی یا به روایت برخی منابع، مردان قبیله کهو کهر به قتل آمد[۲]. پس از وی محمود فرزند غیاث الدین (حك ۶۰۳-۶۰۶ق/ ۱۲۰۷-۱۲۱۲م) حکومت خود را اعلام کرد ولی با مرگ محمد غوری وحدت و یکپارچگی غوریان به پایان رسید.

سلطان غوری بر افغانستان غربی که شامل ولایات غور، هرات و بخشی از خراسان بود، حکومت داشت ولی خوارزمشاه (حك ۵۹۶-۶۱۷ق/ ۱۲۰۰-۱۲۲۰م)، آنها را از تصّرف غوریان

۱- آفتاب اصغر، تاریخ نویسی فارسی -، ص ٤؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۱، ص ۳۹۵-٤۰۵؛ جمعی از نویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی، ج۲، صص ۵۰۲ - ۵۰۳؛ فرشته، تاریخ، ج۱، صص ۵٦-٦۰؛ اکرام، آب کوثر، ص ۸۹- ۹۹؛ نعیم الدین، هندوستان میں فارسی ادب، صص ٤۷-۵۱

۲- برزگر، معزالدین محمد سام غوری، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۹٦۹؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۱، ج۳، ص ٤۰٤؛ طبقات ناصری، فرشته، تاریخ، ج۱، ص ٦۰؛ اکرام، آب کوثر، صص ۹۳-۹٤

خارج کرد. پس از آن نوادگان این خاندان بر بعضی از مناطق قلمرو غوریان حکومت کردند[1].

پس از مرگ معزالدین محمد غوری، در زمینه متصرفات او در هندوستان، برسر جانشینی او، میان سران کشوری و لشکری، اختلاف افتاد و بالآخر پادشاهی هندوستان به دست قطب الدین ایبك، برجسته ترین غلامان محمد غوری، افتاد[2]. ملوك کرت در هرات از بازماندگان محمد غوری بودند، شخصی به نام امیر حسین ملقّب به دلاور که خود را از نژاد محمد غوری ادعا می کرد، در مالوه تشکیل حکومت کرد. حکومت وی به دست خلجیان (حك ٦٨٩-٧٢٠ق/١٢٩٠-١٣٢٠م) در ٨٤٠ق/ ١٤٣٦م از بین رفت. خاندان غوری نزدیك به ٦٩ سال برمناطق مختلف فرمانروایی کرد. حکومت غوریان هم که بر ویرانه حکومت غزنویان بنا شده بود، چه در فتوحات و چه در نشر زبان فارسی، دنباله روشِ غزنویان را در پیش گرفت[3] و آن مشعل فرهنگ و ادبیات که توسط محمود غزنوی (٣٨٧-٤٢١ق/٩٩٧-١٠٣٠م) و اخلافش در لاهور روشن گردیده بود، بدست سلاطین غوری رسید و سراسر شبه قاره با نور آن منور شد. در این دوره نیز راه برای ادیبان و سخنگویان به شبه قاره باز بود. غزنویان سنتهای درخشان در سرپرستی و حمایت از شعر و ادب را پایه گذاری کرده بودند که درین دوره نیز مورد تقلید امیران قرار گرفت[4].

بنیانگذار سلسله غوری و پرقدرت ترین فرمانروای این دوره شهاب الدین (معزالدین) محمد بن سام معروف به محمد غوری بود. وی شخص با استعداد و بی تعصب و روشن بین و دانش گرا و ادب پرور بود. افزون بر کشور کشایی و جهان بانی به علم و دانش علاقه فراوان داشت. امیران وی مانند تاج الدین یلدز، قطب الدین ایبك، ناصر الدین قباچه و اختیار الدین محمد، پس از مرگ وی به نام وی همیشه بسیار احترام می گذاشتند و حتی از سکه های دورهٔ وی استفاده کردند و به نسبت نام او خود را معزی ملقب کردند[5].

شهاب الدین محمد غوری چون دهلی و اطراف آن را به تسلط خود آورد، در امرِ آموزش و مدرسه سازی

١- منهاج سراج، طبقات ناصری، ج١، ص ٤٠٤؛ برزگر، معزالدین محمد سام غوری، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج٣، ص ٩٧٠؛ فرشته، تاریخ، ج١، ص ٥٨، ٥٩، ٦٠؛ جمعی از نویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی، ج٢، امیری، زبان و ادب فارسی در هند، صص ٧-٨

٢- برزگر، معزالدین محمد سام غوری، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ٣، ص ٩٧٠

٣- آریا، غلام علی، ورود اسلام به شبه قاره، نامه فرهنگ، شماره ١٢، ص ١٢٨

٤- سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار، ص ١٣٧

٥- اکرام، آب کوثر، صص ٩٥-٩٩؛ امیری، زبان و ادب فارسی در هند، ص ٧-٨؛ فرشته، تاریخ، ج١، صص ٥٩-٦٠

توجهی بلیغ نشان داد. این امر باعث گسترش و نفوذِ زبان فارسی در آن منطقه گردید[1].

در دربار وی مجالس ادبی برگزار می شد و تعداد و شمار زیادی شاعران و ادیبان در آن مجالس شرکت می جُست. منهاج سراج مؤلف طبقات ناصری از ادب پروری وی خیلی ستایش کرده است. رکن الدین حمزه ، رشید شهاب ، نازکی ، قاضی حمید بلخی ، سید کمال الدین عثمان تارندی ، شیخ سراج الدین محمد بن عثمان و شیخ خطیر الدین محمد بن عبدالملك جرجانی به تشویق و سرپرستی وی به ارج و مقام والای رسیدند. عالم دین بزرگی و فیلسوف نامدار امام فخرالدین رازی نیز مقرب سلطان بود و به دستگاه وی منسوب بود[2] و در مسافرت ها همیشه همراه سلطان غیاث الدین بود. او کتاب "غیاثیه" را در چهار فصل به نام آن سلطان به فارسی تالیف کرد[3].

نه تنها سلطان شهاب الدین محمد غوری بلکه تمام پادشاهان غوری دانشمندان را به دیده احترام می نگریستند و از آنان تشویق و حمایت می کردند و در گسترش معارفِ اسلامی می کوشیدند. در حقیقت در هند تبلیغات اسلامی از زمان غوریان آغاز گردید و همزمان با آن مدارس و مساجد بسیار ساخته شد [4] که بسیاری از آنها از نظر معماری و ظرافت قابل تمجید است. آنها به فراهم ساختن وسایل تعمیم دانش و آسایش علما و فقیهان توجه خاصی داشتند علما و فقها نه تنها عهده دار تدریس و مدرسه بودند بلکه در علوم سیاسی و کشوری هم نقشِ مهمی داشتند. سلاطین غوری گرایشی خاصی به ادب و هنرهای زیبا داشتند. شعر ، خطاطی ، موسیقی ، پیکر تراشی و هنرهای زیبای دیگر در دوره آنها پیشرفت شایانی کردند. شعر در دربارهای آنان ارج ویژه ای داشت چنانکه نویسندگان نیز ، گهگاه ما فی الضمیر خود را در لباس شعر عرضه می کردند. قاضی منهاج سراج ، مؤلف طبقات ناصری ، گاهی این کتاب تاریخ خود را به زیورِ شعر می آراید و از اشعار خود در لابلای مطالب تاریخی چاشنی می کند.

با توجه به مدت کوتاهی که غوریان فرمانروایی داشته اند یعنی از ٥٧١ تا ٦٠٢ق/١١٧٥-١٢٠٦م تعداد شاعران بلند آوازهٔ دربار آنان که به هر حال شهرتی بهم رسانده بودند ، بالغ بر شانزده نفر است

١- امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ٨

٢- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ٥١ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ٤٢

٣- سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ٣٦

٤- امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ٨

مـانـند رکن الدین حمزه [۱] ، جـوهری صائغ هروی [۲] ، عبـدالواسع جبلی [۳] ، مـحـمد بن عمر فرقدی [٤] ، فـخرالدین مبارکشاه [٥] ، فـریداحول اصفهانی [٦] ، بـرهـان الدین مظفر به شمس بلخ [۷] ، ابونصر فراهی [۸] ، تاج الافاضل خالد بن ربیع مکی طولانی [۹] ، و نازکی صراغی [۱۰] ـ اگرچه بعضی از آنها از دربار سلاطین غزنوی به میراث این خاندان رسیده بود ، اما به هر حال اگر توجه سلاطین این سلسله نبود ، تعداد آنان مـی بـایـست بسیـار مـحدود تر از آن می شد که الان هست ـ از تاریخ نگاران این دوره فقط فخرالدین مبارك شـاه مـرورودی ، فـرزند حسین مؤلف فخرالدین مبارك شاه/تاریخ پادشاهان غور را می توان نام برد که ساکن درگاه غوریان بوده است ـ

---

۱ – نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱٤٤

۲ – عوفی ، لباب الالباب ، ج۲ ، ص ۱۱۰ و به بعد ، صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۲ ، ص ٤۳۸ و به بعد

۳ – صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۲ ، ص ٦٥۰ ؛ عوفی ، لباب الالباب ، ج۲، ص ۱۰٤ و به بعد

٤ – همو همان، ج۲ ، ص ۷۱۸ ؛ عوفی ، لباب الالباب ، ج۲ ، ص ۳۱۲ و به بعد

٥ – منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج۱ ، ص ۳۱۹

٦ – صفا ، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳ ، بخش ۱ ، ص ٤۰۸ ؛ نفیسی ، سعید ، تاریخ نظم ونثر ، ج ۱ ، ص ۱٦٦

۷ – صفا ، همان، ج۳ ، بخش ۲ ، ص ۱۰٥٦–۱۰٥۸

۸ – نفیسی ، تاریخ نظم و نثر ، ج۱ ، ص ۹۰

۹ – صفا ، تاریخ ادبیات در ایران، ج۲ ، ص ٦۰٤–٦۰۷ ؛ عوفی ، لباب الالباب ، ج۲ ، ص ۱۳۸ – ۱٤٥

۱۰ – تربیت، محمد علی ، دانشمندان آذر بائیجان ، ص ۳٦۸ ؛ دولت آبادی، عزیز ، سخنوران آذر بائیجان ، ج۲ ، ص ۹۹٤–۹۹۹ ؛ عبدالغنی ، فارسی در هند پیش از مغولان (انگلیسی) ، ص ۲٦۹

تاریخ فخرالدین مبارکشاه

تاریخ فخرالدین مبارکشاه /تاریخ پادشاهان غور ، منظومه ای است به بحر متقارب در تبارنامه و ذکر نسبِ سلاطین غور

شرح احوال مؤلف

مولفش فخرالدین مبارکشاه مرورودی فرزند حسین که بسال ۶۰۲ق/۱۲۰۶م درگذشته، از اشراف و نویسندگان و شاعران عهد سلاطین غوری و ساکن درگاه آنان بوده است[۱] ـ ذکر این نکته ناگزیر است که بسیاری او را با تاریخ نگار شهیر و سرشناس مبارك شاه غزنوی معروف به فخر مدبّر مؤلف آداب الحرب والشجاعة و بحرالانساب یا تاریخ مبارکشاهی اشتباه کرده اند[۲]ـ زادبوم وی ، مرورود ، در شمال هرات (میان هرات و بلخ) بود در دستگاه پادشاهان غور که قلمروشان میان هرات و غزنه و پایتخت آن ها در فیروز کوه بود ، زندگی می کرد[۳] و از مقامات معنوی و دنیوی هر دو برخوردار بود. تاریخ نگاران و تذکره نویسان از خانه و زندگی افسانه ای و پر شکوه او در فیروزه کوه و گشاده دستی و مهمان نوازی او یاد کرده اند به گفته عوفی ، بر درِ سرای او دربان نبود ، هر کس می توانست بر سر سفرهٔ او بنشیند[۴] ـ وی به عربی و فارسی شعر نیکو می سرود و در دستگاه سلطان غیاث الدین بزرگ ، سلطان غزنه و هرات و شهرهای دیگر ، پایگاهی بلندی داشت. مهمانسرایی داشت که در آن کتابخانه و شطرنج هر دو میّسر بود آنجا دانشمندان مطالعه کتاب ها می کردند و نادانان با شطرنج بازی وقت عزیزشان را تلف می کردند [۵] ـ

---

۱ – عوفی ، لباب الالباب (چاپ سعید نفیسی) ج۱، صص ۱۲۰–۱۳۳ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۳ ، ص ۳۲۴ ؛ برزگر ، فخرالدین مبارکشاه مرورودی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۷۵۲

۲ –صفا ، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳،صص ۱۱۶۸–۱۱۶۹؛برزگر، فخرالدین مبارکشاه مرورودی ،دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج۳، ص ۷۵۲ ؛ حجتی ، فخر مدّبر ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج۳، ص ۷۵۴ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج۱ ، صص ۳۱۸–۳۱۹

۳ – برزگر ، فخر الدین مبارکشاه مرورودی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۷۵۲ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۴۰

۴ –عوفی ، لباب الالباب ، ج۱ ، صص ۱۲۵–۱۳۳ ، ۳۲۷ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۴۰

۵ – ابن اثیر ، الکامل (ترجمه) ، ص ۱۴۵

یك مثنوی عرفانی بنام رحیق التحقیق (ساخته در محرم ٥٨٤ق) در ١٠٥٦ بیت که دو نسخهٔ آن درکتابخانه دانشگاه استانبول (به شماره های ١٣ /٥٣٨ و ٢٠١٠/٥) وجود دارد که میکرو فیلم آن (به شماره ف ٤٤) در کتابخانه مرکز دانشگاه تهران موجود است و مجموعه دیگری از همان کتابخانه که میکرو فیلم آن (بشماره ف ٢٤٠) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است، ظاهراً از فخرالدین مبارك شاه مرورودی است امّا در فهرست نسخه های خطّی فارسی این کتاب از آن فخرالدین مبارکشاه غوری معروف به "قواس" مؤلف فرهنگ قواس که مدخل منظوم را در ١٦١٦ سروده، دانسته شده است که نظر اخیر نا درست می نماید [1] - از مرورودی ٨٠ بیت از قصیده و غزل و رباعی در لباب الالباب و ٥٤ رباعی در نزهت المجالس آمده است۔

دربارهٔ کتاب

فخرالدین مبارکشاه مرورودی منظومه ای به بحر متقارب در تبارنامهٔ پادشاهان شنسبانی غور که تاریخ پادشاهان غور یا تاریخ فخرالدین مبارکشاه نام دارد و در کارِ خود از فردوسی پیروی شایانی کرده است۔ مؤلف طبقاتِ ناصری در سال ٦٠٢ق/١٢٠٦م این کتاب را دیده و مطالعه کرده است۔ وی این نسب نامه را به نام سلطان علاؤالدین حسین جهانسوز (٥٤٥-٥٥٦ق/١١٥٠-١١٦١م) آغاز کرد ولی به علّتی نتوانست کارش را ادامه بدهد تا آنکه پس از جلوسِ سلطان غیاث الدین محمد غوری (٥٥٨-٥٩٩ق/١١٦٢-١٢٠٢م) کار خود را از سرگرفت و کتابش را با نام و القاب او به پایان رسانید [2] - از این تبارنامه، مگر چند بیتی نمانده است۔

۱-دانش پژوه،محمد تقی، فهرست میکروفلمها ، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ١٣٤٨ش ،صص ٤٠٣-٤٤٢؛صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج٣،صص ١١٦٨- ١١٦٩

۲- منهاج سراج ،طبقات ناصری، ج١، ص ٣١٩

باب پنجم

دوره سلاطین مملوک

سلاطین مملوک که شاخه ای از سلاطین دهلی و جانشینان غوریان به شمار می روند [١] - از ٦٠٢-٦٨٦ق/١٢٠٦-١٢٨٧م نزدیك به هشتاد و چهار سال بر سرزمین پهناور و مردم خیز شبه قاره فرمانروایی داشتند [٢] - شهاب الدین (معزالدین) محمد غوری پادشاه برجسته و گسترش دهنده واقعی سلسله غوریان ، چندین بار به شبه قاره یورش برد و تهانسیر ، قنوج ، گوالیار ، بندیلکند ، بهار و بنگال را به قلمرو خود پیوست [٣] - نبرد دوّم در تاراین (١١٩٢م) در حقیقت تضمین کننده پیروزی محمد غوری بر ایالتهای هند و نقطهٔ عطفی در تاریخ این سامان محسوب شد ، در طی این لشکر کشیها ، یکی از امیران مملوك در هند قطب الدین ایبك (حك ٦٠٢-٦٠٧ق/١٢٠٦-١٢١٠م) به حدّی به سرور خود معزالدین محمد غوری خدمت کرد که پس از نبرد دوّم درتار این (١١٩٢م) به فرماندهی تمام فتوحات به او منصوب شد [٤] - همین غلام برجسته به رکاب سلطان معزالدین محمد غوری در سال ٥٨٩ق تسخیر دهلی نمود [٥] و چون شهاب الدین (معزالدین) محمد غوری ، خودش یا به واسطهٔ فرماندهان لشکرش، شمال هند را تا رود گنگ فتح کرد ، قطب الدین ایبك را در هندوستان جانشین خود گماشت و به غزنه بازگشت در ٦٠٢ق /١٢٠٦م قبیله های کهوکهر پنجاب ، علیه فرمانروایی محمد غوری قیام کردند وی به پنجاب پس آمد و پس از سرکوب آنها راهی فیروز کوه ، پایتخت خود گردید ولی در میان راه نزدیکی جیلم بر کنار رود سند در ٦٠٢ق/١٢٠٦م از دست چهارتن از

١- سلیم مظهر ، فارسی سرایان مهاجر در دورهٔ سلاطین مملوك ، نامه پارسی ، سال ٤ ، شماره ٤ ، ص ١٠٢ ؛ همو ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره ، ص ١٤٥

٢- فرشته ، تاریخ ، ج١ ، صص ٦٠-٨٨ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج١ ، صص ٤١٥ به بعد ؛ اکرام ، آب کوثر ، صص ٩٩-١١٤ ؛ سلیم مظهر ، فارسی سرایان مهاجر در دوره سلاطین مملوك ، نامه پارسی ، سال ٤ ، شماره ٢ ، ص ١٠٢ ؛ همو ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی ، ص ١٤٥ ؛ سبط حسن سید ، فارسی گویان پاکستان ، ص ١٥

٣- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، صص ٤٧-٥١ ؛ منهاج سراج ، ج١ ، صص ٣٩٥ - ٤٠٥ ؛ اکرام ، آب کوثر ، صص ٨٩-٩٩ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج١ ، صص ٥٦-٦٠

٤- دباتاراس ، روابط فرهنگی ، ترجمه فارسی شرمین حق شناس ، شماره زمستان ١٣٧٨ش ، ص ٨٨ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، صص ١٣٨-١٣٩

٥- فرشته ، تاریخ ، ج ١ ، صص ٦٠-٦٣

فداییان اسماعیلی یا به روایت برخی منابع، مردان قبیله کهوکهر کشته شد[۱] ـ پس از وی برادر زاده اش محمود فرزند غیاث الدین(حك ۶۰۳-۶۰۹ق /۱۲۰۷-۱۲۱۲م)حکومت خود را اعلام کرد[۲] ـ با مرگ محمد وحدت و یکپارچگی غوریان یکبارگی بپایان رسید و در زمینهٔ متصرّفات او در هند، بر سر جانشین او، میان سران کشوری و لشکری اختلاف افتاد، بالآخره فرماندهان وغلامان معزالدین محمد غوری پسر خوانده و غلام وی قطب الدین ایبك را به جانشین وی برگزیدند و او را در ۶۰۲ق/۱۲۰۶م بر تخت دهلی نشاندند که به دست خود وی فتح شده بود و بدین ترتیب دوران سلطنت دهلی آغاز شد[۳] و سلطنت مستقل اسلامی در شبه قاره به وجود آمد و قطب الدین ایبك از طرف غیاث الدین محمود غزنوی چترشاهی و لقب سلطان گرفت[٤] ـ پیش از قدرت گرفتن وی، حکومت غزنویان در این سامان در حدودِ لاهور و اطراف آن محدودیت داشت ـ قطب الدین مرزهای این سلطنت را تا دهلی و هندوستان شمالی گسترش داد و پایتخت آن را از لاهور به دهلی برد ولی برای حفظ و حراست استانهای شمالی از مهاجمین خارجی بیشتر در لاهور بسر می برد[٥] ـ اوصاف ایبك ملّت مفتوح را خیلی تحت تاثیر گذاشت، بقول فخر مدّبر "بکرم و سخا صد هزار آزاد را بنده کرد"[٦] ـ او بنا بر فراخدستی و فیاضی در اعطای صلات و جوائز پُرارزش و سخاوت بی همتایش به شاعران و دانشمندان لقب "لك بخش" (یعنی بخشنده صدهزار) را برایش ارمغان آورد[۷] ـ وی در

۱- برزگر، معزالدین محمد سام غوری، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج۳، ص ۹٦۹؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱، ص ٤۰٤؛ فرشته، تاریخ، ج۱، ص ٦۰؛ اکرام، آب کوثر، صص ۹۳-۹٤

۲- احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج۱، ص ۳۹

۳- اکرام، آب کوثر، صص ۹۹-۱۱٤؛ فرشته، تاریخ، ج۱، صص ٦۰-٦۳؛ عبدالرحمان، بزم مملوکیه، ص ٤-٥؛ برزگر، معزالدین محمد سام غوری، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۹۷۰

٤- منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۱، ص ٤۱۷؛ قادری، عبدالشکور، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۲، ص ۳۸۸؛ عبدالرحمان، بزم مملوکیه، صص ٤-٥؛ اکرام، آب کوثر، ص ۹۹؛ فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ٦۰-٦۳؛ فخر مدبّر، تاریخ فخرالدین مبارکشاه، صص ۳۱-۳۲

٥- سبط حسن، سید، فارسی گویان پاکستان، ص ۱٥

٦- فخر مدبّر، تاریخ فخرالدین مبارکشاه، ص ۲۱

۷- سبحان رائے، خلاصة التواریخ، ص ۱۸۹؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱، ص ٤۱٥؛ فخر مدبّر، تاریخ فخر الدین مبارکشاه، ص ٥؛ بدایونی، منتخب التواریخ، ج۱، ص ٥٥؛ بهامد خانی محمد، تاریخ محمدی، ص ۳۳۳؛ محدّث دهلوی، عبدالحق، تاریخ حقّی، ص ٦الف؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، ص ٤۲؛ دیاناراس، روابط فرهنگی، مجله روابط فرهنگی شماره زمستان ۱۳۷۸ش، ص ۹۲ـ

سال ٦٠٧ق/١٢٠٧م در لاهور هنگام چوگان بازی از اسب خطا شده افتاد و کوههٔ زین بر سینه اش آمده، قالبش تهی ساخت. او در لاهور مدفون شد[1]. مدت فرمانروایی او از فتح دهلی تا پایان عمر بیست سال و چند ماه بود از آن جمله چهارسال در پادشاهی دهلی بسر برد. او مردی خیّر، گشاده دست و علم دوست بود. منار قطب و مسجد قبة الاسلام در جنوب دهلی از آثار معروف وی است، این مسجد اولین مسجدی بود که در سال ١١٩١م/٥٨٧ق در دهلی بناً شد. دو سال بعد ایوانی در مقابل شبستان مسجد ساخته شد[2] آرامشاه، فرزند قطب الدین ایبك، ادعای جانشینی وی کرد و در ٦٠٧ق/١٢١٠م بر تخت نشست ولی او در همان سال ٦٠٧ هـ چشم از جهان فروبست. مدت سلطنتِ او فقط چند ماه بود[3]. امیران دستگاه، شمس الدین التمش، یکی از غلامان دیگر محمد غوری و دامادِ قطب الدین ایبك را در ٦٠٧ق/١٢١٠م به فرمانروایی خود برگزیدند. او بعد متصّرف شدن دهلی، خود را شمس الدین خطاب کرد[4]. التمش پایه های سلطنت اسلامی را استوار کرد. رونق دربار وی خاطراتِ دربارهای محمود و سنجر را تازه کرد تا مدّت بیست و شش سال طوری وظیفه مملکتداری را انجام داد که تذکره نویسان او را "معمارِ سلطنتِ دهلی" نام دادند. مقارن با دورهٔ قدرت وی حمله های ویرانگر چنگیز خان (د ٦٢٤ق/١٢٢٧م) در سال ٦١٦ق/١٢١٩م به مناطق متفاوت ایران آغاز شد و سلطان جلال الدین منکبرنی به سبب اوضاع نامساعد ایران به شبه قاره مهاجرت کرد و احتمال می رفت که در تعقیب او لشکرِ چنگیز خان به آن سرزمین بتازد. سلطان شمس الدین برای جلوگیری از یورشهای مغولان تدابیری اتخاذ کرد ولی با بازگشت جلال الدین منکبرنی به ایران از راه سند و مکران، این خطر برطرف شد[5]. بقول تاریخ نگار نامدار "فرشته" درگاه پادشاهان سلسلهٔ سلاطین دهلی (سلسله سلاطین غلامان) ملاذِ اکبر سادات و شاهزادگان و علما و

١- فرشته، تاریخ فرشته، ج ١، ص ٦٠-٦٣؛ عبدالرحمان، بزم مملوکیه، صص ١-١١؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ١، صص ٤١٥-٤١٨؛ احمد، ظهورالدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج ١، ص ٣٩

٢- دباناراس، روابط فرهنگی، ترجمه شرمین حق شناس، مجله روابط فرهنگی، شماره زمستان ١٣٧٨ش، ص ٩٩

٣- سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ٥٣-٥٤؛ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج ١، ص ٣٩

٤- فرشته، تاریخ، ج ١، ص ٦٤

٥- همو، همان، ج ١، ص ٦٥؛ اکرام، آب کوثر، ص ١٠٠

نویسندگانی بود که از خراسان گریخته در هند مجتمع شده بودند[۱] ـ التمش نسبت به صوفیان و فقیران و درویشان علاقهٔ بسیار داشت[۲] و طبق روایت " فرشته"[۳] خدای متعال او را به پاداش ارادتی که به مردان حق داشت به سلطنت رسانید ـ می گویند خواجه معین الدین چشتی از اجمیر[۴] به دهلی آمد و با سلطان التمش ملاقات کرد ـ التمش مرید خواجه قطب الدین بختیار کاکی بود ـ از امیران و غلامان دیگر محمدغوری ، ناصرالدین قباچه در اچ و سند ، تاج الدین یلدز در غزنه و غیاث الدین عوض خلجی در بنگال اعلام استقلال کردند[۵] ـ شمس الدین التمش در ٦٢٢ق/١٢٢٥م عوض بیك را به هزیمت دُچار کرد و فرزندش ناصرالدین محمود را به حکومت آنجا تعیین کرد ـ سپس در ٦٢٤ق/١٢٢٧م به سند حمله کرد و ناصرالدین قباچه را شکست داد ـ قباچه خود را در رود سند انداخت و جان سپرد و التمش درباریان و دانشمندان و شاعران از جمله عوفی و منهاج سراج را هم به دهلی برد[٦] ـ وی از سوی مستنصر باللّه (حك ٦٢٣-٦٤٠ق /١٢٢٦-١٢٤٢م) خلیفه بغداد فرمان حکمرانی بر شبه قاره نیز یافت ـ او در حالیکه تمام شبه قاره را زیر تسلط خودش آورده بود ، در ٦٣٣ق/١٢٣٦م بدرودِ حیات گفت ـ پس از مرگ وی نزدیك به مدت ده سال اوضاع سیاسی شبه قاره ، ناآرام و آشفته بودند ـ درین سالهای مختصری پنج نفر حکومت کردند که یکی از آنها رضیه سلطانه (٦٣٤-٦٣٧ق-١٢٣٦-١٢٣٩م) ، دختر سلطان شمس الدین بود که اولین زن پادشاه در دورهٔ اسلامی در شبه قاره است[٧] مدت فرمانروایی رضیه سه سال و شش روز بود ـ ناصرالدین محمود شاه (حك ٦٤٤-٦٦٤ق/١٢٤٦-١٢٦٥م) و غیاث الدین بلبن (حك٦٦٤-٦٨٦ق/١٢٦٥-١٢٨٦م) از سلاطین برجسته این سلسله بودند ـ مغولان در قرن هفتم ، ده حمله پیاپی به شبه قاره پاك و هند کردند و هر بار پس از خونریزی سفاکانه و ویران کردن آن

۱-فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۱۲۸ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ص ۱٦٦

۲- حسن سجزی ، فوائد الفواد ، ص ۲۱۲ ؛ محّدث دهلوی، شیخ عبدالحق، تاریخ حقّی، ص ۷الف ؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ص ۱٦۷ ؛ محدث دهلوی، نور الحق، زبدة التواریخ، ص ۱۵ الف

۳- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ٦۸

٤- مراة الاسرار ، (نسخه خطی دارالمصنفین اعظم گر) ج ۱، ص ۳۰۹

۵- امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۵۸ ؛ فرشته تاریخ ، ج ۱ ، صص ٦۵-٦٦

٦- سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان - ، ص ۱٤٦ ؛ سبط حسن ، فارسی گویان پاکستان ، صص ۱٦-۱۷

۷- حفیظ الله محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۵۳ ؛ سبحانی ، ، توفیق ، نگاهی به تاریخ و ادب فارسی در هند ، ص ۵٤ ؛ امیری، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۸

سرزمین، بدون تشکیل حکومت بازگشتند و سقوطِ سلطنت ده تن از پادشاهان دهلی هم پیاپی اتفاق افتاد- در سالِ ٦٣٩ق یورش مغولانِ وحشی به لاهور صورت گرفت و شهر به خرابی رفت، ولی در دورهٔ غیاث الدین بلبن، لاهور بار دیگر رونقی تازه گرفت و به سال ٦٦٨ق/١٢٦٩م پادشاه(بلبن) خود به لاهور آمد و برای باز سازی شهر دستور داد- بناهای شکسته دوباره ساخته شدند و شهر پناه را استوار و محکم کردند، بلکه او برای مهاجران ایرانی پانزده محلّهٔ مخصوص هر گروه، آباد کرد و هر یك از آنان را در محلّه جداگانه سکنی داد[٢]- همزمان با دورهٔ غیاث الدین بلبن، هرچند مغولان دیگر آن قدرت اولی را نداشتند ولی هلاکو (د ٦٦٣-١٢٦٥ق/١٢٧٩-١٢٨٤م) باز خطری بزرگی بود که امنیت و آرامش مناطقِ شبه قاره را تهدید می کرد، غیاث الدین برای جلوگیری از فتنهٔ مغولان اقداماتی به عمل آورد که با توجه به آنها هلاکو از حمله به آن سامان بازماند- بلبن نتوانست مرزهای سلطنت خود را وسعت بدهد ولی او وضع داخلی کشور را آرام و راحت و از حمله های بیگانگان ایمن نگهداشت[٣] خان شهید و بغراخان فرزندان غیاث الدین بلبن در مولتان و لکهنوتی (بنگال) برای استحکام سلطنت تلاشها کردند- در دورهٔ استانداری محمد شهید (٦٧٨-٦٨٣ق) دربار مولتان رونق به سزایی داشت و یکی از مراکز سترك ادب فارسی محسوب می شد ولی حملهٔ مغولان بر مولتان رونق این دربار را درهم شکست و محمد خان کشته شد[٤] و غیاث الدین بلبن زنده بگور شد- وی هنگام یورش به بنیان (بنوّن فعلی) شدیدا مریض شد و به دهلی بازگشت و در همانجا در ٦٨٦ق/١٢٨٧م در گذشت- پس از درگذشت بلبن معزالدین کیقباد، فرزند بغراخان و نوهٔ بلبن که هجده ساله بود، بر تخت سلطنت نشست و معزالدین خطاب یافت[٥]- ولی از آنجا که وی نا اهل و فاقد استعداد لازم بود، وقت خود را به عیش و عشرت به سر می برد، محیط کشور دچار بی نظمی و نابسامانی شد و امور مملکت رخنه گرفت- امیران و فرماندهان قدرت گرفتند و وی عاقبت کار سه ماه بعد به اشارتِ

١- احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ص ٤٠

٢- فرشته، تاریخ فرشته، ج ١، ص ٧٥-٧٦؛ حفیظ اللّه، محمد، سلاطین هند کی علم پروری، ص ٥٨؛ تفهیمی، ساجداللّه، پیوستگیهای فرهنگی، ج ١، ص ٣١٠؛ سرهندی، تاریخ مبارکشاهی، ص ٤٠

٣- سلیم مظهر، بررسی احوال و آثار پارسی گویان -، ص ١٤٧

٤- سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، صص ١٧-١٨

٥- فرشته، تاریخ فرشته، ج ١، ص ٨٣-٨٨

سرداران خلجی در ٦٨٩ق /١٢٩٠ بقتل رسید و خانوادهٔ سلاطین مملوك از صحنهٔ اقتدار شبه قاره ناپدید شد [١] ـ سلاطین مملوك پس از غزنویان و غوریان که فارسی زبان بودند و به شعر و ادب آن علاقه مفّرطی داشتند ، به قدرت رسیدند ـ در دورهٔ آنها سنّت عشق ورزی به فارسی و رسم پشتیبانی از هنر و ادبیات آن که در دورهٔ پیش ، در لاهور توسط فرمانروایان غزنویان انجام گرفتن می پذیرفت ، همچنان ادامه یافت ـ مملوکیان ترك نژاد بودند ولی چون در محیط ادب پرور در دربارهای غوریان پرورش یافته بودند و ادب و دانش دوستی از آنان به ارث گرفتند ـ هر چند امپراتوری نیرومند و پهناور غوریان سبب آشفتگی و نا آرامی و جنگهای داخلی و خارجی ، رو به تجزیه و پریشانی نهاده بود و آنها نتوانستند ، چنانکه باید و شاید ، تشویق و پشتیبانی ادیبان و شاعران بپردازند ولی در دورهٔ آنها نیز شکوفایی زبان و ادبیات فارسی ادامه یافته بود و آنان در هند مصدر خدمات مهّمی شدند و غزنویان نیز در پیروی از سامانیان از شاعران و نویسندگان را به جوایز و صلات گرانقیمت سرافراز کردند ـ شاهزادگانِ غزنوی فارسی زبان و امیران ایرانی مقیم لاهور نیز به نوبهٔ خود به تربیت و پرورش دانشمندان و شاعران پرداختند و لاهور به صورت مهد فرهنك و ادبِ فارسی درآمد و همانطور با تاسیس اوّلین سلطان نشین مسلمان بدست قطب الدین ایبك (٦٠٢-٦٠٧ق/١٢٠٦-١٢١٢م) ، زبان فارسی به عنوان وسیله ای مشترك ارتباط اقوام و گروههای مختلف به شکل زبان سلطنتی هند انتخاب شد و دهلی به عنوان پایتخت یکی از مراکز مهم سیاسی و مذهبی و ادبی مورد توجه قرار گرفت ـ هر چند سلطان قطب الدین ایبك بیشتر درگیر سازماندهی و تحکیم مبانی دولت بود ولی به دانشمندان و نویسندگان و سخنگویان نیز التفات می نمود [٢] ، به طوری که بخشندگی و سخاوت برجسته و بی همتایش لقب لك بخش [٣] را برایش ارمغان آورد و دانشمندان سرآمده از قبیل مولانا بهاء الدین اوشی [٤] ادیب و شاعر شهیر دورهٔ خود،جمال الدین محمد

---

١ – سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ٥٤-٥٥

٢ – حفیظ اللّه، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، صص ٤٥-٤٦

٣ – سبحان رائے ، خلاصة التواریخ ، ص ١٨٩ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج ١ ، ص ٤١٥ ؛ فخر مدبّر ، تاریخ فخر الدین مبارکشاه ، ص ٤٥ ؛ بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج١ ، ص ٥٥ ؛ بهامد خانی محمد ، تاریخ محمدی ، ص ٣٣٣ ؛محدّث دهلوی، عبدالحق ، تاریخ خطی ، ص ٦الف ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ١ ، ص ٤٢ ؛محدّث دهلوی، نورالحق ، زبدة التواریخ ؛ دهاتاراس ، روابط فرهنگی ،مجله روابط فرهنگی، شماره زمستان ١٣٧٨ش ، ص ٩٢

٤ – عوفی ، لباب الالباب ، ج ١ ، صص ١٦١-١٨٨ (نفیسی)

بن نصر [۱] ، احسمد محمد بن علی ترمذی ، جمال الدین محمد بن نصر ، قاضی حمید الدین علی بن عمر محمودی و تاریخ نگار برجسته حسن نظامی نیشاپوری و فخر مدبّر تحت حمایت او سرپرستی وی به درجات شهرت رسیدند [۲] ـ خواجه حسن نظامی نیشاپوری ، کتاب تازه و بی سابقه ای با عنوان " تاج الماثر " و فخر مدبّر کتاب برجسته ای به نام " بحرالانساب " نگاشت ـ این کتابها سرآغاز مرحلهٔ نوینی در تاریخ زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره محسوب می شود ـ اهمیت دورهٔ قطب الدین ایبك ، در گسترش زبان و ادب فارسی بسیار چشمگیر است ـ

سلاطین مملوك به ویژه شمس الدین التمش ، ناصر الدین محمود و غیاث الدین بلبن از فرمانروایان خوش نام و پرآوازه مسلمان در هند بودند ـ آنان به شعر و ادب فارسی علاقهٔ فراوانی داشتند و به علم دوستی و عارف نوازی شهرت زیادی داشتند ـ التمش به زبان فارسی و ادبیات آن عشق می ورزید ـ دربار وی که محل تجمع شاعران و ادیبان و دانشمندان فارسی گوی بود از کثرت علما [۳] و فضلا و شعرا مانند دربار محمود و سنجر شده بود ـ ناصری خراسانی ، تاج الدین ریزه ، مبارکشاه فخر مدبر به دربار او پیوسته بودند ـ در دورهٔ وی جلال الدین تبریزی ، قاضی قطب الدین کاشانی ، حمید الدین ناگوری و نور الدین مبارك غزنوی از ایران به شبه قاره آمدند و بساط ارشاد و هدایت پهن کردند ـ چون سلطان التمش ، ناصر الدین قباچه را در ٦٢٥ق/١٢٢٧م شکست داد و او در رودِ سند غرق شد ، التمش ، درباریان و دانشمندان و شاعران از جمله عوفی و منهاج سراج را هم به دهلی برد ـ شمس الدین التمش ، ایرانیان آواره و سرگردان ایران و ماورالنهر و افغانستان را با آغوش باز می پذیرفت و این دانشمندان و عالمان که از اطراف به دهلی می آمدند ، برای سلطان هدایای علمی می آوردند چنانکه قاضی عروس از بغداد ، تحریری از مامون که در سفینة الخلفا نقل شده بود ، هدیه آورد ـ التمش در دهلی مدارسی ساخت ، در بدایون هم مدرسه ای متصل به مسجد جامع بناء کرد ـ مدرسه ای که در دهلی به نام خود ساخته بود ، منهدم شده بود ـ بعدها رکن الدین فیروزشاه آن را تعمیر کرد ـ رکن الدین فیروزشاه (٦٣٣-٦٣٤ق/١٢٣٥-١٢٣٦م) که فقط هفت ماه حکومت کرد هم پادشاهی

۱- عوفی ، لباب الالباب ، ج ۱ ، صص ١٦١-١٨٨ (نفیسی)

۲- عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، صص ٩-٢٩ ؛ حفیظ الله محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ٤٦

۳- برنی ، ضیاءالدین ، تاریخ فیروزشاهی ، ص ٢٧ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری (چاپ کابل) صص ١٦٥-٥١٦ ؛ حفیظ الله محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، صص ٤٧-٥٠ ؛ محدث دهلوی ، نورالحق ، زبدة التواریخ ، ص ١٠ الف

علم دوست و گشاده دست بود. از علما حمایت می کرد. کتاب "سرمکتوم" تالیف امام فخر رازی در دورهٔ وی به فارسی ترجمه شد. منهاج سراج ازو بسیار توصیف و ستایش کرده است و او را سلطانِ عادل و عاقل و کریم و عالم و رعیت پرور خوانده است. منهاج سراج هم از عالم پروری و سخاوت وی بهره مند بود[۱]. همزمان با حکومت این خاندان در دهلی، در مناطق دور افتاده مانند "اُچ" ناصر الدین قباچه (حك ٦٠٧-٦٢٥ق/١٢١٠-١٢٢٨م) فرمانروایی داشت و مولتان زیر فرمانروایی شاهزاده محمد سلطان خان شهید فرزند بلبن بود. قباچه فرمانروایی سخن شناس و ادب دوست و شاعر نواز بود. کسانی که از ترکستان و زابلستان و خراسان به شبه قاره می آمدند، نخست به دستگاه وی می رفتند و از خوان لطف و بخشندگی وی بهره می بردند[۲]. هیجده سال دربار وی بزرگترین مرکز علم و دانش در شبه قاره بوده و افزون بر شاعران شهیر بی شمار، دوتن از فاضلان نامدار بسیار، عوفی مؤلف لباب الالباب و منهاج سراج جوزجانی نویسنده طبقات ناصری در دستگاه وی زیسته و از فراخدستی وی بهره مند شده اند. شاعر آن دوره فضلی مولتانی و محمد بن علی کوفی مترجم فتح نامه سند (چچنامه) نیز به دربار روی آورده بودند. عین الملك حسین بن شرف الملك اشعری[۳]. وزیر قباچه نیز در هنر پروری و دانش دوستی هیچگاه کمتر از وی نبود. به علّت ادب دوستی و ادیب پروری شاهزاده محمد سلطان، خان شهید، دربار مولتان رونق به سزایی داشت و پس از لاهور و دهلی به صورت مرکز بزرگ ادب فارسی در آمده بود. او مردی شایسته بود و در فضیلت و دانش و هنر قرین نداشت[٤]. امیر خسرو (د ٧٢٥ق/١٣٢٤م) که سعدی و جامی هم از کلامش ستایش کرده اند و حسن دهلوی (د ٧٢٧ق/١٣٢٣م) که جامی ویرا "طوطی هند" نام داده است، هر دو برای مدت ٥ سال در مولتان در خدمت او بودند. خان شهید، شیخ سعدی را چندین بار به مولتان دعوت کرد[٥] و می خواست برای شیخ خانقاهی در مولتان بسازد، ولی شیخ به سبب پیرانه سالی از

۱- سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ٥٦

۲- عوفی، لباب الالباب، ج ۲، ص ٤١٨؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ص ٤٩١

۳- منهاج سراج، طبقات ناصری، صص ١٤٤، ١٧٢-١٧٤

٤- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۷۸

٥- حفیظ اللّه، محمد، سلاطین هند کی علم پروری، ص ٦١؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، صص ٨٨-٨٩؛ برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ٦٨-١٢١؛ فرشته، تاریخ، ص ٧٩

رفتن به مولتان عذر خواست۔ فرشته از امیر خسرو نقل کرده است که " به جدّت طبع و دریافت معنی دقیق و سخن شناسی و یادداشت اشعار متقدمین و متاخرین همچو محمد سلطان خان شهید کم کسی بود"[۱] ۔ غیاث الدین بلبن نه فقط شیفته علم و دانش بلکه خیلی معتقد به مشایخ و صوفیا نیز بود۔ وی چهار روستاوزر فراوانی و هدایای مختلفی گرانقیمت به بابا گنج شکر بخشید۔ در دورهٔ بلبن یورش ویرانگر چنگیز خان (د ٦٢٤ق /١٢٢٧م) در ایران و آسیای میانه ، مناطق فارسی زبان را تاراج کرد ، شاعران ، ادیبان ، امیران ، هنرمندان لشکریان و شاهزادگان و امثال آنان از ترس جان از خاك ایران و آسیای میانه خارج شده به شبه قاره رفتند۔ به گفته فرشته ، ١٥ بادشاه زاده از ترکستان ، ماورالنهر ،خراسان ،عراق ، آذربایجان ، فارس ، روم و شام از آسیب سپاه چنگیزیه از مرکز دولت خود پراکنده شده در عهد او (غیاث الدین بلبن) به دهلی رسیدند و هر یك بربساط عزت و امارت متمکن گشته ، در کمالِ ذوق و شوق دست بسته پیش تخت می ایستادند مگر دو پادشاهزاده که در پای تخت می نشستند و آن هر دو از اولاد خلفای عباسی بودند[۲] ۔ دهلی در روزگار او به محلّاتِ گوناگون تقسیم شده بود مانند محلّه دیلمی ، محلّه خوارزمی وغیره۔ بلبن از مهاجرین به دلگرمی و محبت استقبال و با آمدن آنان از خدا شکر می کرد وهر یك از آنان را در محلّه علیحده سکنی می داد[۳] دربار بلبن مـاً من شاعران و دانشمندان و نویسندگان برجسته همچون امیر خسرو دهلوی ، حسن دهلوی و منهاج سراج جوزجانی نیز بود[٤] ۔

بلبن به آموزش و پرورش و تربیت شاهزادگان علاقه عمیقی داشت۔ خطاطی، لغت و زبان از مسائلی بود که یاد گرفتن آنها برای شاهزادگان واجب و لازم بود۔ کتابی به نام آداب السلاطین و مآثر السلاطین را برای فراگیری کشورداری می خواندند[٥] ۔ دانشمندان و نویسندگان و تاریخ نگاران این دوره از نظر علم و فضل و هنر و سخنوری برجسته تر از دوره های گذشته بودند و سنّت تاریخ نگاری به زبان فارسی در شبه قاره ،اوایل سدّه هفتم قمری ، با روی کار آمدن حکومت مملوکیان در دهلی به

۱- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۷۸-۷۰

۲- همو ، همان ، ج۱ ، ص ۷۵ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ٥٦

۳- برای نامهای محلّه ها و توضیح بیشتر رجوع شود به: فرشته تاریخ ، ج ۱ ، صص ۷۵-۷٦

٤- برزگر ، بلبن ، دانش نامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٤٦١

٥- سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ٥٦-٥٧

دستِ قطب الدین ایبك (۶۰۲-۶۰۷ق/۱۲۰۶-۱۲۱۱م) شکل گرفت و زبان و ادب و فرهنك و تمدن ایرانی در شبه قاره بیش از پیش رواج یافت و زبان فارسی در این سرزمین برای نوشتن تاریخ بسیار به کار گرفته شد. به همین علّت، تاریخ نویسی را در شبه قاره هدیهٔ ترکان ایرانی شده سلسله غلامان دانسته اند[1]. سپس این سنّت مورد تقلید مورخان و نویسندگان دوره های بعدی قرار گرفت.

درین دوره، پاره ای آثار نه همه دقیقاً تاریخی ولی با آگاهی های سودمند، در این زمینه نوشته شدند که بدون وجودِ آنها هویت تاریخی و فرهنگی این منطقه از جهان نا شناخته می ماند. در آثار تاریخی این دوره، تاریخ فخرالدین مبارکشاه، تاج المآثر، چچنامه، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، طبقاتِ ناصری، الفرج بعدالشّدة، ناصری نامه و قران السعدین ارزش و اهمیت زیادی دارند.

۱- م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴، ص ۶۴۰

تاریخ فخر الدین مبارکشاه

برای شرح احوال مؤلف رجوع شود به باب سوّم بعنوان " دورهٔ غزنویان "در همین رساله ص ۱۱۵

دربارهٔ کتاب:

اثر ارزندهٔ محمد بن منصور بن ابوالفرج ملقّب به مبارکشاه و معروف به فخر مدبّر[۱] که یکی از نویسندگان برجسته و سرآمدهٔ دورهٔ غزنوی و قطبی و شمسی محسوب میشود۔ در حقیقت ، " تاریخ فخرالدین مبارکشاه ، قسمتی از سلسلة الانساب /شجرة الانساب تالیف جامعی فخر مدبّر در نسب شناسی است که از یك مقدمه مفصّل و دیباچهٔ مجمل آغاز میشود۔ فخر مدبّر درین دیباچه ، شرح زندگی قطب الدین از کودکی تا مرگ وی را با جزئیات بیان نموده است[۲] و فتوحات وی را از ۵۵۸ق تا ۶۰۲ق/۱۱۶۲-۱۲۰۵م که مقارن تالیف کتاب است به اختصاریاد کرده است و آن گوشه های زندگیش را روشن نموده است که کاملاً در پردهٔ اخفاء بودند[۳] و اینطور ارزش کتاب را بالا برده است۔ متن این کتاب ارزشمند (سلسلة الانساب/ شجرة الانساب) تا امروز بصورتِ کاملی چاپ نشده است۔ تنها دیباچه آنرا خاور شناس نامدار ، سردنسین راس بسال ۱۹۲۷م/۱۳۴۶ق بعنوان " تاریخ فخر الدین مبارکشاه/تاریخ مبارکشاهی در لندن به چاپ رسانده ، سردنسین راس فخر مدبّر را با فخرالدین مبارکشاه مرورودی یکی دانسته ، کتاب را عنوان " تاریخ فخرالدین مبارکشاه/تاریخ مبارکشاهی داد[۴] مبارکشاه مرورودی (د ۶۰۲- ۶۱۲ق /۱۲۰۵-۱۲۱۵م) از رجال عهدِ سلاطینِ غوری ، ساکنِ درگاهِ آنان و شاعر شهیر دربار سلطان غیاث الدین غوری (د ۶۰۲-۶۰۶ق / ۱۲۰۵-۱۲۱۵م) بوده و دارایی منظومه یی است در ذکر

۱-باقر محمد-وحید میرزا، تاریخ ادبیاتِ مسلمانان پاکستان و هند ، ج۳ ، صص ۲۶۳-۲۶۴ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۳ ، ص ۱۱۶۹ ؛ فخر مدبر ، آداب الحرب والشجاعة ، صص ۶-۸ ؛ احمد ، ظهور الدین ، پاکستان ادب میں فارسی ،ج۱ ، صص ۱۶۹-۱۷۲ ؛ اکرام وحید ، دربار ملی،ص۱۹ ؛ عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ۲۷ ؛ شبلی، صدیق ، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ ، ص ۱۶۵

۲- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱۷۴

۳- عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ۲۷ ؛ فخر مدبّر ، آداب الحرب والشجاعة ، مقدمه ، صص ۶-۷ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، صص ۱۶۹-۱۷۴

۴- حجّتی ، بحرالانساب ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۱۵۶ ؛ نفیسی، سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، ص ۹۵ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۳ ، ص ۱۱۶۹ ؛ عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ۲۷ ؛ احمد ، ظهور الدین،پاکستان میں فارسی ادب، ج۱، ص ۱۷۱

نسبِ سلاطین غوری به بحرِ متقارب و به علّت وجود همین نسب نامه " سردنسین راس " فخر مدبّر را به فخر الدین مبارکشاه مرورودی اشتباه گرفت [١] ـ آقای عبدالستار خان ، پژوهشگر سرآمدهٔ شبه قاره ، در مجله به نام " اسلامك کلچر " (در سال ١٩٣٨م /١٣٥٧ق) شرح احوالِ هر دو نویسندگان را نقل کرده ، ثابت کرده است که آنان شخصیت های مختلفی اند.

فخر مدبر در آغاز مقدمه ، هفت اقلیم را موردِ بحث قرار میدهد و فعالیت هفت سیّارگان در آسمان را بیان می کند. اوضاع ترکستان را بطور مفصّل شرح داده ، نامهای قبائل مختلفی ترك را نقل می کند. سپس هفت لایه های کره زمین ، و ظیفه های آنان ، سقوط ابلیس ، شرف آدم ، خدماتِ پیغمبران، دستآوردهای چشمگیر دانشمندان جهان ، عدل ، هفت انواع خیرات ، مشخصاتِ دین اسلام ، اهمیت پادشاهان و موفقیت های شان را مطرح می کند. به عقیدهٔ وی در جهان بعد از عالمان و دانشمندان مقامِ پادشاهان است و آنها مهم ترین رجال هستند. سعادتِ دنیا وابسته به آنان است و اطاعت ایشان وظیفه اصلی و اساسی ما است. طبق نوشته وی گرد آوری مالیات ، دادن صدقات ، محفوظ نگهداشتن مرزهای کشور از دشمن ، برقرار کردن عدل ، رفاه مردم عامه ، سزا و سرزنش به گناهگاران ، از بیخ و بن کندنِ مجرمان و به مردم عامه دادنِ نان همه وظیفه پادشاهان است و بنا به دستور آنها بعمل می آید [٣]. سپس وی اوضاع اندوهبار غزنه در سدّه ششم هجری را قلمداد می کند و اوضاع جنگی دورهٔ شهاب الدین (معزالدین) محمد غوری را بیان می کند و جزئیات سقوطِ دهلی و قبائل هند که بدست محمد غوری شکست خوردند ، را شرح میدهد و ازان پس به شرح احوال مؤسس و بنیانگذار سلسلهٔ مملوکیان ، قطب الدین ایبك می پردازد. به عقیدهٔ وی قطب الدین ایبك " بجمله مناقب و مآثر و خصال حمید و آداب پسندیده پادشاهان آراسته است و دوست و دشمن را مسخّر مراد وی گردانیده است" [٤] و چون او به تخت دهلی نشست از طرف غیاث الدین محمود غزنوی(برادر زاده شهاب الدین محمد غوری)چترشاهی و لقبِ سلطان گرفت [٥]. طبق وی قطب الدین

---

١ - حخّی ، فخر مدبّر ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ٣، ص ٧٥٤ ؛ عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ٢٧ ؛ منهاج سراج ، طبقاتِ ناصری ، ج ١ ، صص ٣٧٦-٣٧٧ ؛ عوفی ، لباب الالباب ، ج ١ ، صص ١١٣-١١٧(چاپ نفیسی)

٢ - شبلی ، صدیق ، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ ، ص ١٦٥

٣ - سرهندی ، یحیی بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، صص ١٧-١٨ ، ١٠٢-١٠٤

٤ - فخر مدبّر ، تاریخ فخرالدین مبارکشاه ، ص ٦٠

٥ - همو ، همان، صص ٣١-٣٢

ایبك در سخاوت و شجاعت و عدل مقلّد خلفای راشدین و محبوب ترین و پسندیده ترین سلاطینِ مملوك بود[1] "او بکرم و سخا و بذل صد هزار آزاد را بنده کرد"[2] ـ او بناء برگشاده دستی و فیاضی وی در اعطای جوایز و صلات به شاعران و عالمان و فاضلان دورهٔ وی لقب "لك بخش" (بخشندهٔ صد هزار) را برایش ارمغان آورد[3] ـ او سلطان متدّین و دوستدارِ مردم عامه و حتی در روزهای جنگ به فکر آنها بود ـ فخر مدبر درین مورد می نویسد "او عدل را بران حمله بنا نهاد که با چندان لشکر که در ضمن راياتِ عاليه بودند از ترك و غوری و خراسانی و خلجی و حشم هندوستان ، هیچ آفریده را زهره آن نبود که برگِ کاه و تای نان و گوسفندی از صحرا و مرغی از آبادانی کسی بستدی یا خانه رعیتی سپنج کردی[4] ـ مولف "تاریخ فخرالدین مبارکشاه" تمام القاب ایبك که تاریخ نگارانِ معاصر به او دادند ، را نام می برد[5] مانند :

۱ – کهف الاسلام والمسلمین

۲ – نصرة امیرالمومنین

۳ – المويد من السماء

٤ – عضدالخلافة

٥ – ناصر الاسلام ، كاسرالاصنام

٦ – رکن الاسلام والمسلمین

۷ – ظهير الملّت ، مخير الامّه

نام و دسته های مختلفی لشکر قطب الدین را نقل می کند مانند ترکی ، غوری ، خوارزمی ، خلجی و تکرام وغیره و روش شرعی پرداختن مالیات در آن دوره را ذکر می کند و می نویسد که در قلمرو او همه بی پولها و تنگدستها از طرف دولت پول معین می یافتند ـ بعلّت همین جنبهٔ اطلاعاتی و ارزش تاریخی این مقدمه ، سردنیسن راس همهٔ کتاب را نادیده گرفته ، تنها مقدمهٔ آن را بچاپ رسانیده است ـ

---

۱ – فخر مدبّر ، تاریخ فخرالدین مبارکشاه ، ص ٥٤–٦٠

۲ – همو ، همان ، ص ۲۱

۳ – همو ، همان ، ص ٥١

٤ – همو ، همان ، ص ۳۳

٥ – همو ، همان ، ص ۳۲

مؤلف در نگارش این اثر تاریخی ، شیوهٔ دقیق علمی و پژوهشگرانه بکار برده و به مطالعه هزاران کتاب معتبر تاریخی اهتمام ورزیده است [۱]- او برای فراهم آوردن مآخذ و منابع کتاب خود در حدودِ ۵۶۷ق/۱۱۷۱م سفری به غزنه کرده و سپس به لاهور بازگشته بود [۲]- این کتاب به نثر بسیار شیوا و دلپذیر و روان نوشته شده است- مؤلفش مانند مولف تاج المآثر استعارات پیچیده و تشبیهات مغلق و دور از کار بکار نبرده است و مانند مؤلف طبقاتِ ناصری نثر بغایت ساده و سلیس هم ننوشته است-

نمونه نثر:

ادراراتی و مشاهراتی که مستحقان از اهل علم و فقه و قرأت و زهد و مصلحان داشتند آن هم برحال داشتن فرمود و مبلغی خطیر از زر و غلّه از خاصِ خویش بفرمود بنام مستحقان تا ادرار کنند و مبلغی دیگر از زر بمستحقان و درویشان و بیوگان و یتیمان صدقه فرمود-

---

۱- نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ص ۱۷۴ ؛ فخر مدبّر ، تاریخ فخرالدین مبارکشاه ، صص ۶۶-۷۰

۲- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۱۱۶۸ ؛ حجّی ، فخر مدبّر ، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۷۵۴ ؛ نعیم الدین ، هندوستان میں فارسی ادب ، ۱۶۷

تاج المآثر

"تاج المآثر[۱]" اولین کتاب در تاریخ عمومی شبه قاره است که به سبکِ تاریخ معجم[۲] نوشته شده و در زمینهٔ ادب و انشأ مقامِ برجسته ای دارد۔

شرح احوالِ مؤلف

مؤلف تاج المآثر، حسن بن محمد نظامی نیشاپوری، دبیر و شاعر و تاریخ نگار ایراني اواخر سدّه ششم و اوایل سدّه هفتم هجری[۳] که اصلاً در طریق تصّوف قدم برمیداشت[٤]۔ درباره زندگی وی آگاهیهای چندانی و دقیق بدست نیامده است۔ لقب و نام وی و پدرش را به صورت های گوناگون، از آن میان به شکل های تاج الدین محمد بن آل حسن نظامی، صدرالدین محمد العلم حسن نظامی، صدرالدین محمد بن حسن نظامی، خواجه صدر نظامی، خواجه صدر نظامی و صدر الدین محمد حسن نظامی فرزند ابوالحسن معروف به نظامی عروضی سمرقندی آورده اند[٥]۔ به امکان اغلب لقب و نامش صدرالدین / تاج الدین محمد بوده و به نام حسن شهرت داشته است و تعدادی از تذکره نگاران، نظامی عروضی سمرقندی نویسندهٔ کتاب پرآوزهٔ چهار مقاله را پدر وی قلمداد کرده اند[٦]۔

۱-عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، صص ۱۹-۲۷؛ شبلی، صدیق، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ، صص ۱٦٥-۱٦٦؛ باقر محمد وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج۳، ص ٤٦۱؛ همایی، جلال الدین، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۲۹٤؛ نظامی، خلیق احمد، آن هستری اینڈ هستوریئز آف میدیویل اندیا (انگلیسی) صص ٥٥-۷۰؛ نظامی، حسن، تاج المآثر، همه؛ ریو، فهرست نسخ خطی در موزه بریتانیا، ج۱، ص ۲٤۰-۲۳۹؛ حفیظ الله محمد، سلاطین هند کی علم پروری، ص ٤٦؛ برزگر، حسن نظامی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۹۸٤ سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۷۳؛ حجّتی، تاج المآثر، دانشنامهٔ ادب فارسی د شبه قاره، ج٤، ص ٦۲۱؛ تفهیمی، ساجد الله، تاریخچه زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، پیوستگیهای فرهنگی، ج۲، ص ۲۰-۲۱؛ ایلیت، تاریخ، ج۲، (انگلیسی) ص ۲۰٤؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، صص ۱۱٦۳-۱۱٦٤؛ بهار، سبك شناسی، ج۳، صص ۱۰٦-۱۰۹؛ ستوری، سی -اے، پرشین لتریچر، (انگلیسی) ج۱، صص ٤۹٤-۱۳۱۰

۲-همایی، جلال الدین، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۲۹٤

۳-صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، صص ۱۱٦۳-۱۱٦٤؛ عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، صص ۱۹؛ بهار، سبك شناسی، ج۱، ص ۱۰۷

٤-صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ۱۱٦٤

٥-برزگر، حسن نظامی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۹۸۳

٦-نظامی، خلیق احمد، سلاطین دهلی کے مذهبی رجحانات، ص ۹٥؛ مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، ص ۸۲٦؛ برزگر، حسن نظامی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۹۸٤

حسن نظامی اهل نیشابور بود یا دست کم نخستین سالهای زندگیش را در آنجا می زیست[۱] ولی در خلال درگیر و دارِ و نزاعهای انقلابات خراسان که در اواخر سدّه ششم میان غوریان و خوارزمشاهیان و بازماندگان حکام سلجوقیان در آن دیار جریان داشت، آنجا را ترك گفته به غزنه رفت[۲] و موردِ حمایت سلاطین آل شنسب قرار گرفت ـ وی در غزنه تا مدتی مریض ماند[۳] و بعد ازان همراهِ عدّه ای از دوستان غزنه را ترك گفته، عازم هند شد و دهلی رسیده به سلاطین دهلی قطب الدین ایبك (۶۰۲-۶۰۷ق/۱۲۰۵-۱۲۰۱م) و شمس الدین التمش (۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) پیوست، آنجا وی با قاضی القضاة شرف الملك برخورد ـ قاضی القضاة نبوغ و استعداد وی را پی برد و او را مورد استقبال قرار داد و زیر کنف حمایت و لطف خود قرار داد[۴] ـ

حسن نظامی نیشابوری نویسنده سرشناس و تاریخ نگار فرزانه و دانشمند برجستهٔ دورهٔ مملوکیان بود و حیطهٔ دانش وی، زمینه های گوناگون و بسیار گسترده ای را در بر می گرفت ـ او در علوم دینی و ادبی و هنرهای موسیقی و پزشکی و اختر شناسی و اختر بینی چیرگی داشت ـ او نه تنها شعر شناسی برجسته بود بلکه خود نیز شعر می سرود ـ شعر عربی و فارسی را خوب می شناخت ـ ولی اکنون اثر پرارزش و گویا تنها اثر به جا مانده وی "تاج المآثر" در تاریخ هند است که در آن اثر از خود شعر آورده است[۵] ـ

دربارهٔ کتاب

"تاج المآثر" نخستین اثر در تاریخ عمومی شبه قاره است که با شرح جنگهای سلطان شهاب الدین غوری یعنی نبردهای تارائن و از گشودن اجمیر در ۵۸۴ق/۱۱۸۸م آغاز شده و تا رویدادهای سال ۶۱۴ق/۱۲۱۷م یعنی هفتمین سال دورهٔ سلطنت سلطان شمس الدین التمش ادامه دارد ـ تاج المآثر از قدیم

۱ـ نظامی، خلیق احمد، آن هستری اینـد هستوریتز آف میدیول انڈیا (انگلیسی)، ص ۵۹؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ۱۱۶۴؛ ریو، فهرست موزه بریتانیا، ص ۲۴۰؛ برزگر، حسن نظامی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴، ص ۹۸۴

۲ـ عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، ص ۱۹؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۱۱۶۴؛ باقرمحمد ـ وحید میرزا، تاریخ ادبیاتِ مسلمانان پاکستان و هند، ج۳، ص ۲۶۱

۳ـ نظامی، خلیق احمد، آن هستری اینـد هستوریتز آف میدیول انڈیا (انگلیسی)، ص ۵۹

۴ـ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ۱۱۶۴؛ باقرمحمد ـ وحید میرزا، تاریخ ادبیاتِ مسلمانان پاکستان و هند، ج۳، ص ۲۶۱

۵ـ اکرام، آب کوثر، ص ۱۱۶

ترین کتابها دربارهٔ تاریخ هند پس از اسلام و نخستین کتاب دربارهٔ تاریخ پادشاهان مسلمانِ دهلی است. حسن نظامی با برخی از شاهان دهلی هم زمان بوده است و تاج المآثر را بناً به تقاضای قطب الدین ایبك (حك ۶۰۲-۶۰۷ق/۱۲۰۵-۱۲۱۰م) به نگارش در آورده است[۱]. قاضی القضاة شرف الملك حسن نظامی را آماده کرده بود که وی برای ابراز نبوغ خود یك نمونهٔ ادبی جا بگذارد. همانروزها قطب الدین دستور داد که تاریخ پیروزی و فتوحات وی به حیطهٔ تحریر آورده شود. پس حسن نظامی تاج المآثر را در سال ۶۰۲ق / ۱۲۰۶م شروع و به سال ۶۱۴ق / ۱۲۱۷م یا اندکی پس ازین تاریخ به پایان برده است. این کتاب از نظر در برداشتن آگاهیهای دقیق درباره جنگ ها ، فتوحات و اوضاع سیاسی و اجتماعی و نظر به موقعیت وی در دربار شاهانِ هند و دسترسی وی به اطلاعات صحیح به عنوان یك منبع معتبر و اصیل و درخورِ اعتبار از دورهٔ شاهان دهلی محسوب میشود امّا به سببِ توجه مؤلف به شیوهٔ مترسلان با انشائی مصنوع و همراه با اطناب و ایراد امثال و استشهاد بیش از حد به اشعار عربی ، فهم آن دشوار بوده و ازین جهت در شبه قاره بدرجه محبوبیت نرسیده است[۲]. تاج المآثر درمیان آثار قدیمی از جهت اشتمال بر سروده های عربی و فارسی ، به ویژه از سرایندگان برجستهٔ پیش از سدّه هشتم هجری مانند عنصری، سعد سلمان ، سنایی ، منوچهری ، خاقانی ، فخر گرگانی ، ظهیر فاریابی و مسعود سعد سلمان و رابعه بلخی بی مانند است. مورخان بعد در تالیفاتِ خود مانند تاریخ الفی ، طبقات اکبری ، منتخب التواریخ ، آئین اکبری و تاریخ فرشته از تاج المآثر بسیار استفاده کرده اند[۳]. تاج المآثر بسبب بودن نخستین اثر تاریخی دربارهٔ قطب الدین ایبك(حك ۶۰۲-۶۰۷ق/۱۲۰۵-۱۲۱۰م) و التمش (حك ۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) و داشتن اطلاعاتِ کامل تر و دقیق تری نسبت به قطب الدین ایبك و فتوحات جنگی وی ، ارزشِ ویژه ای دارد. در مواردی که مولف "طبقات ناصری" سکوت کرده ، حسن نظامی آن موارد را دقیقاً شرح داده است و اوضاع جنگی دورهٔ قطب الدین ایبك مانند فتح کول و گوالیار و نبردهای کالنجر را بطور مفصّل بیان نموده است و البته همهٔ جنبه های زندگی شخصی و نظم مملکتداری وی را از آغاز فرمانروایی تا درگذشت وی بالاختصار

۱- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۳ ، ص ۱۱۶۴ ؛ حجّتی ، تاج المآثر ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ص ۶۲۱ ؛ عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ۱۹ ؛ حفیظ الله محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۴۶

۲- سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۷۳

۳- عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ۲۶ ؛ حجّتی ، تاج المآثر ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج۴ ، ص ۶۲۱

ذکـر کـرده است ـ او دربارهٔ عدل گستری و علوّ همت وی می نویسد : " به علو همّت و عقیدت پاك سـزاوار مـلك و شـایـان سـریـرِ سلطنت شد"[۱] و " هـمـت بـلـنـدش بـر احیـاء معالـم شریعت و اعلای اعلام سنت مقصود و موقوف داشت "[۲] ـ طبق وی ، آن کار که به نیزه و شمشیر و تفنگ نشد ، جود و سخای بی همتای قطب الدین کرد و عدل گستری وی تا آن اندازه بود که :

گــرگ از نهیــب عــدل تــو انـدر دیــار تـو[۳]

از بیــم میـــش بــدرقــه گیـرد و سگ از شبـان

او " آئـمـه و عـلـمأ دین که نگین خاتم شریعت اند را به لطف اعزاز نواخت[٤] ـ در دوره وی " اساس و قـواعـد بتکـده ها نقص و خرابی پذیرفت و معابد اصنام و اوثان بمساجد و مدارس بدل افتاد واحکام اسـلام و رسـوم شـریعت شائع ومستمر شد"[٥] ـ عـلـم دوستـی و عالم پروری وی لاهور را" مرکز اهل تـقـوی،مـنشـأ اصـحـابِ فـضـل و فتـوی و مـا مـن زهـاد و عبـاد و مسـکـن اقطاب و اوتاد ساخت"[٦] اینطور که :

از هـــــر صـــد تـــن نـــود درو عـــــالـــم[۷]

از هــــــر ده نـــــو مــــفســــر قـــــران

۱ـ نظامی،حسن ،تاج المآثر، ص ۱۱٦

۲ـ همو ،همان، ص ٤

۳ـ همو ،همان، ص ۳۳۸

٤ـ همو ،همان،ص ٤٦٦

٥ـ همو ،همان، ص ۱۰۷ و درصفحاتِ فراوان دیگر مانند ، صص ۱۷۷-۳۱۸-۳۲۷-۳٥۷

٦ـ همو ،همان، ص ٤٦٦

۷ـ همو ،همان،ص ٤٦٦

و

از تیغ او بجای صلیب و کلیسا [1]

ددار کفر مسجد و محراب و منبر است

آنجا که بود نعره و فریاد مشرکان

اکنون خودش ونعره الله اکبر است

ادینه مسجدِ دهلی نمایانگر ذوقِ جمال قطب الدین بود ، " منبر و محراب آن لطائف کتابت و دقائق صنعت آراسته باشد و باشکال غریب و نقوش بدیع ساخته و پرداخته گشت" [2]

به گفته حسن نظامی " بعلّت رعایت حقوق رعیت و لشکری قطب الدین [3] در تمام کشور محیط امنیت و آرامش برقرار شد و ذکر دزد و دزدی که بر السنهٔ سائر بود ، در خاك افتاد " [4]

بوسیله این کتاب ما درباره قطب الدین ایبك آگاهیهای نادر و نایاب بدست می آوریم و می دانیم که او مرد متدّین و تیز هوش و شجاع بود. او هنگام رزم ، خیلی سریع رفتار می کرد ، چون وی علیه جتوان برهانسی لشکر کشی کرد او در یك شب ٤٥ فرسنگ مسافت طی کرد [5] ـ مؤلف شرح نبردهای تاراین از گشودن اجمیر را بعنوان های فتح دهلی ، استخلاص میرت ، جنگ بنارس با جی چندر (حاکم قنوج) و فتح اجمیر را بیان نموده است و اوضاع جنگی و سیاسی هفت سال اوایل دولتِ شمس الدین التمش (٦٠٧-٦٣٣ق/١٢١٠-١٢٣٥م) را نیز شرح داده است. حسن نظامی در لابلای کتاب خود اشعاری به عربی و فارسی نقل کرده است. تاج المآثر مشتمل بر دوازده هزار سطر است و از میان آن دوازده هزار سطر ، هفت هزار سطر شعر ها را در بردارد و باقیش را نثر منظوم میتوان گفت به نتیجه آن مواد تاریخی کتاب خیلی کاهش یافته است. سبك انشای تاج المآثر مانند تاریخ و صاف متکلف و مصنوع و دارای تحقیدات بسیار است که گاهی خواننده رشته مطالب تاریخی را در عباراتِ پیچ در

١- نظامی،حسن ،تاج المآثر ، ص ٢٦٤

٢- همو ،همان، ص ٢٦٤

٣- همو ،همان، ص ١٢٠

٤- همو ، همان،ص ٣٣٩

٥- نظامی ، خلیق احمد ، سلاطین هند کی مذهبی رحجانات ، ص ٩٦

پیچ آن از دست میدهد و چندین صفحات کتاب با ذکر سلاح و آلات جنگی مانند تیر و تفنگ و نیزه در وصف منظره های طبیعی مثل گل و گلزار ، ساقی و می ، ماه نو ، شب تابان ، و فصلهای مختلفی پُر شده است۔ همین طور بعضی از حیوانات ، میوه ها ، طبیب و امراض و سلامتی آدم را مورد بحث قرار داده است و اینطور جنبهٔ تاریخی کتاب را تضعیف داده است۔ او بعضی از مطالب مهمّی آن دوره را فرو گذاشته است۔ او دربارهٔ آرام شاه ، پسرِ قطب الدین ایبك هیچی ننوشته و پس از قطب الدین مستقیماً به ذکر شمس الدین التمش پرداخته است۔ فتح بنگاله ، در تاریخ این دوره نقطهٔ مهمّی بشمار می رود ولی حسن نظامی فتح بنگاله بدستِ اختیارالدین محمد بختیار خلجی را اصلاً نام نبرده است۔ او در اندراج سنین هم اشتباه کرده است ولی طبق پژوهشگران معاصر عندلیب شادانی ، " احتمال فراوان است که این اشتباه کتبی باشد "

عباس قلی خان سپهر کاشانی این تاریخ را برای مظر الدین شاه خلاصه کرد و خلاصه را تاج المآثر مظفری نام نهاد۔ تاج المآثر تاکنون به چاپ نرسیده است۔ نسخه هایی از آن به شمارهٔ ۷۶۲۳ Add در موزه بریتانیایی و به شمارهٔ ۱۶۹ در موزهٔ سالار جنگ نگه داری می شود۔ " ایلیت " متون متعددی تاج المآثر را به قالب انگلیسی آورده و در کتاب نامدار وی، History of India as told by its our historians بچاپ رسانیده است[۱] ۔ ترجمهٔ انگلیسی تاج المآثر از بهگوت سروپ ، در ۱۹۹۸م/۱٤۱۹ق در دهلی به چاپ رسیده است۔

نمونهٔ نثر:

و چون ماه معظم رمضان سنهٔ ثمان و ثمانین و خمسائه که موسم رحمت و موعد و مغفرت است ، استقبال نمود ، به درگاه همایون خبر تازه شد که " جتوان " لعین غرور شیطان در دماغ گرفته است و کلاه سروری و سرکشی برسر نهاده و در پایهٔ قلعه هانسی به جنگ نصرت الدین سالاری برآورده با لشکری یك دل که موقف جان سپاری و هنگامه سواری ـــ و از وصول این خبر در دل خسرو شیر دل آتش حمیت زبانه زد و گوهر شجاعت خاصیت پیدا کرد و به جهت نصرتِ اسلام سوسن وار کمر بست و چون گل تازه خندان شد و باد کردار سوی آتش پیکار روی نهاد و سمند باد رفتار ابر کردارش در گرد چشمه خورنهان کرد و خاك با ماه همراز گردانید۔

۱- Elliot & Dowson, History of India as told by its own historians, PP 43-204

کوفه در عیش و عشرت سپری شد [۱] ـ چون تمام پول و ثروتش از بین رفت، در ایام فرمانروایی ناصرالدین قباچه رهسپار ناحیه سند شد [۲] و "اچه" رسیده با دربار ناصر الدین قباچه (ق ـ ۶۰۲ ـ ۶۲۵ق/۱۲۰۶ ـ ۱۲۲۸م) که مستقر دولتِ وی "اچه" بود، وابسته شد [۳] و در کنفِ حمایت شرف الملک رضی الدین الاشعری و پسرش عین الملك فخر الدین حسین الاشعری وزیر ناصر الدین قباچه در آمد [۴] ـ پس از ۶۱۳ق/۱۲۱۶م، درباره علی بن حامد اطلاعی در دست نیست ـ احتمالاً او پیش از ۶۱۷ق/۱۲۲۰م، که محمد عوفی جزو اوّلِ "لباب الالباب" را بپایان رسانده، به مشیّت ایزدی پیوسته است، زیرا عوفی نام او را جزو نویسندگان، عالمان، وزیران و شاعران وابسته به دربار ناصر الدین قباچه ذکر نکرده است [۵] ـ

دربارهٔ کتاب

چون مؤلف اثر ارزندهٔ تاریخی چچ نامه / فتح نامه از مردم کوفه بود و به سبب قربِ جغرافیایی کُوفه با ایران، بر زبان فارسی مسلّط بود و به مطالعه آثارِ تاریخی علاقهٔ فراوان داشت ـ او پس از توطن در ناحیهٔ سند تصمیمی گرفت تا کتابی را که پس از فتح سند بدست محمد بن قاسم ثقفی پسر عمّ حجّاج بن یوسف، بوسیلهٔ مولف نا شناخته یی بعربی تألیف شده بود، از عربی بقالب فارسی در آورد ـ این کتاب در اختیار خانواده ثقفی سند یا باز ماندگانِ فاتح مذکوربود و قاضی اسمعیل فرزند علی ثقفی قاضی "بکّر" آنرا از پدرانِ خویش بارث داشت ـ

علی بن حامد بهدفِ به دست آوردن این کتاب از شهر "اچه" به "بکّر" (شهری در کنار رود سند) رفت و در آنجا نسخه عربی مذکور به نام "منهاج الدین و الملك" را یافت [۶] ـ رسولی در دانشنامهٔ

---

۱ - باقر محمد، وحید مرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج۳، ص ۲۵۹

۲ - عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، ص ۵۱

۳ - علی کوفی، چچنامه(بلوچ)، مقدمه

۴ - صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۱۱۶۶، سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۷۵، باقر محمد، وحید مرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج۳، ص ۲۵۹

۵ - علی کوفی، چچنامه (داؤد پوته) مقدمه صص یه - یو، سلیم مظهر، فارسی سرایان مهاجر - ، نامه پارسی، صص ۱۱۳ - ۱۱۵، سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۷۵

۶ - صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ۱۱۶۶، عبدالرحمن صباح الدین بزم مملوکیه، صص ۵۱ - ۵۲، سلیم مظهر، فارسی سرایان مهاجر - ، نامه پارسی سال ۴، شماره ۲، ص ۱۱۳، ضیایی، چچنامه، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، ص ۹۱۳

چچ نامه

چچ نامه که به "تاریخ قاسمی" و فتحنامه سند معروف است قدیمیترین و معتبر ترین تاریخ محلّی سند است۔ این تاریخ، جزئیاتِ وقایع و جنگهای محمد بن قاسم و حوادثِ مربوط را دارد۔ این کتاب ترجمه ای از یك کتاب قدیمی عربی است که توسّط نویسنده ای نا شناخته نوشته شده و به وسیلهٔ علی بن حامد کوفی (د٦١٧ق/١٢٢٠م) به سال (٦١٣ق۔١٢١٦م)یا اندکی پس از ین تاریخ به فارسی بر گردانده شده است ۔این کتاب به "عین الملك" که یکی از وزرای نامدار ناصر الدین قباچه بود، تقدیم شده است۔[١]

شرح احوال مؤلف:

علی بن حامد بن ابی بکر کوفی [٢] نویسنده ، مترجم و سخنگویی فارسی که در سده ششم و هفتم هجری می زیسته ، اصلاً از اهل کوفه بود [٣]۔ منبع منحصر بفرد دربارهٔ شرح حال او، کتاب خود وی "چچنامه" یا فتح نامهٔ سند است که در مقدمه آن آگاهیهای مختصری درباره خود آورده است۔ دربارهٔ تاریخ تولّد کوفی هیچ آگاهی بدست نیامده است۔ولی طبق نوشته خودش در سال ٦١٣ق، چون اوفتوحات و مسخّرات محمد بن قاسم ثقفی را به رشته تحریر در آورد، سنش به ٥٨ سال رسیده بود[٤]۔ می توان گفت که علی بن حامد کوفی در ٥٥٥ق/١١٦٠م چشم بجهان گشود [٥] به احتمال فراوان او دانشهای روزگار را در زادگاه خود در کوفه فرا گرفت زیرا مدّت درازی از اوایل زندگیش در

١- عبدالرحمن، صباح الدین، بزرم مملوکیه، صص ٥١-٥٢ ؛ احمد ، نبی ، تذکرهٔ مورخین ، ص ٣٤ ؛ احمد ، ظهورالدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج ١، صص ٢٨٦-٢٨٨ ؛ سلیم مظهر ، فارسی سرایان مهاجر ، نامه پارسی ، سال ٤ ، شماره ٢ ، صص ١١٣-١١٤ ؛ باقر محمد ، وحید مرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ٣ ، صص ٢٥٩-٢٦٠ ؛ شبلی ، صدیق ، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ ، ص ١٦٥ ؛ منزوی ، احمد ، فهرست مشترك ، ج ١ ، صص ٣٨٧-٣٨٨ ؛ علی کوفی ، چچ نامه (داؤد پوته) ، مقدمه ید ؛ علی بن حامد ، چچ نامه (بلوچ) ، مقدمه یه - یو ؛ رسولی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در هند ، ج ٤ ، ص ١٨٢١ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ٧٤-٧٥؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٣ ، صص ١١٦٦-١١٦٧ ، با ایلیت، تاریخ هند، ج١، ص١٣١ ، آفتاب اصغر، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ٨-٩ ، رسولی ، علی کوفی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج٩، ص١٨٢١ ، ضیابی،چچنامه، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج٤،ص٩١٣

٢- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج٣، ص ١١٦٦ ، علی بن حامد(داؤد پوته) مقدمه چچنامه، صص ید- یو، منزوی، فهرست مشترك، ج١، صص ٣٨٧-٢٨٨

٣- باقر محمد، وحید مرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج٣، ص ٣٥٩

٤- علی کوفی ، چچنامه(داؤد پوته) مقدمه، عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، ص٥١

٥- باقر محمد، وحید مرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج٣، ص ٢٥٩ ، سلیم مظهر، فارسی سرایان مهاجر، نامه پارسی، سال ٤، شماره ٢، ص١١٣

ادب فارسی در هند می نویسد که این کتاب ، اثرِ خواجه امام ابراهیم یا ابو الحسن مدایني است و به زبان عربی میان سالهای ۲۱۵و ۲۵۵ ق نوشته شده است [۱] ـ علی کوفی چون این کتاب جذاب و گیرا را مطالعه کرد، خیلی تحتِ تاثیر آن قرار گرفت ـ او عقیدهٔ خود دربارهٔ کتاب را به این کلمات اظهار کرد " چون بنده را بر آن کتاب اطلاع افتاد، کتابی بود بجواهر حکمت آراسته و به در موعظت پیراسته، اوصاف شجاعت و مردانگی اهل عرب و شام در وی مبرهن وانواع شهامت و مردمی در وی متمکن" [۲] ـ

علی بن حامد کوفی آن را در سال ۶۱۳ق/۱۲۱۶م یعنی درست یك سال بعد از پایانِ تاج المآثر (۶۱۲ق/۱۲۱۵م)، به فارسی برگردانده و درمقدمهٔ کتاب آن را به عین الملك فخر الدین حسین الاشعری ، وزیر ناصر الدین قباچه تقدیم کرد [۳] ـ پیشکش کتاب به عین الملك در "اچه" می رساند که کوفی از بکر به اچه باز گشت ـ

طبق ادعای دکتر داؤد پوته نام اصلی این کتاب "فتحنامه" بود و چچ نامه در وصف آن است ـ ادعای دکتر قین حقیقت معلوم می شود زیرا بخش اعظم کتاب بر شرح اوضاع حربی و جنگی و فتوحات محمد بن قاسم اشتمال دارد ولی این اثر بعنوان "چچ نامه" آوازه یافت ـ شاید بسبب آنکه آغاز کتاب با شرح حال فرمانروایی و فتوحات را جا چچ بن سیلایچ ، یکی از پادشاهانِ ناحیهٔ غربی سرزمین هند و ولایت سند که از برهمن زادگی به مقام رایی رسید و حملهٔ مسلمانان در دورهٔ جانشینان وی انجام گرفت، اختصاص دارد [٤] ـ

چچ نامه، از حیث تاریخ محلّی سند ، حائز اهمیت فوق العاده ای می باشد و سر مشقِ تاریخ نگاران بعدی، به ویژه مورخان دورهٔ تیموریان هند قرار گرفت ـ این کتاب منشأ و ماخذ مهمّی آثارِ تاریخی فارسی مانند تاریخ فرشته تالیف ابو القاسم فرشه، طبقات اکبری تالیف نظام الدین احمد، تاریخ سند تالیف میر معصوم بکری و تحفة الکرام تالیف میر علی شیر قانع تتوی است ـ چچنامه با فتوح البلدان،

۱- رسولی ، علی کوفی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤،ص ۱۸۲۱

۲- عبدالرحمن، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ٥٢

۳- علی کوفی، چچنامه(داؤد پوته) مقدمه یو- ید، همو(بلوچ) مقدمه یه - یر، احمد ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج۱، صص ۲۸۶-۲۸۸ ، منزوی، فهرست مشترك ، ج۱، صص ۳۸۷-۳۸۸ ، صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص۱۱٦۷، سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۷٤

٤- علی کوفی ، چچنامه ، مقدمه ، ص یز، صفا، تاریخ ادبیات در ایران ، ج۳، ص۱۱٦۷

تـاریخ یعقوبی، سیاست نامه ، سفر نامه، راحت الصدور و چهار مقاله مطابقت و مشابهت زیادی دارد و در ایراد وقایع تاریخی معتبرتر از دیگران است۔ در چند فصلهای ابتدایی نظرات و عقاید بده و پیروان اور و تـاریـخ بـرهـمـنها بیان شده است و در فصلهای بعدی وقایع تاریخی و سیاسی و اجتماعی عربها بالاختصار ذکر شده است مانند اینکه، در آن روزگار مردم بده و برهمن با هم زندگی می کردند، زنان اشراف با نا محرمان از پشت پرده صحبت می کردند[۱]۔

زنـان هـنـدو، پس از مرگ شوهرانشان زنده در آتش می سوختند و می مردند۔ مردم اشراف و مردم توده یـعـنـی مـردم هـر دو طبقـه ، پـای بـند ارزشهای دینی خود و توهم پرست بودند[۲]۔شـغـل اغلب مردم کشـاورزی و صـنـعتـگری بود۔ کوفی می نگارد که محمد بن قاسم و لشکر وی با مردم بومی خوش قلب و خوش رفتار و از تعصّب خیلی دور بودند۔

چـچـنـامـه، از حیثِ ادبی نیز، پـایـهٔ بلندی و مقام والایی دارد۔ علی بن حامد بر زبان عربی و فارسی چیره بود۔نثر کتاب وی روان و استوار و بر شیوه آثارِ فارسی نویسان ساده گوی سدّه ششم هجری و از نـمـونـه هـای بسیـار لـطیف نثـر فنّی متداول در آن دوره است و با وجودیکه در آوردن سجع در آن تـکـلّف بـکـار رفتـه است امّا نثر مسجع آن مانند نثر مضوع تاج الماثر تالیف حسن نظامی نیشابوری، مـوجـب سـرگـردانـی خـوانـنـده نمی شود۔ مؤلف معانی را فدای الفاظ نکرده است و اشعار عربی و فـارسـی شاعران دیگر را در نثر کتاب به زیبایی جا داده است۔خود وی نیز شاعر بود، در دیباچه کتاب چچنامه، قصیده ای از خود که در مدح و ستایش ناصر الدین قباچه سروده بود، آورده است[۳]۔

اثـر تـرجـمـه از عـربـی بـه فـارسـی در کتـاب آشـکار است ولی این امر بشیوهٔ فارسی گویی مترجم آسیبی نـرسـانیـده و آنـرا منحرف نساخته است۔ مؤلف در دیباچه چچ نامه، در پیگیری نویسندگان زمان اندکی پیش ، تـرکیبـات و لـغـاتِ عـربی را بکار برده ولی در ترجمه فارسي متن عربی چنین نیست۔ عبارات این قسـمـت کـتـاب سـاده و روان و بـی تـصـنـع و بـی تـکـلـف اسـت ۔ چـچ نـامـه/ فتحنـامـه ، نخست در ۱۳۰۰ق/۱۸۸۲م در بمبئی چاپ سنگی شد و بعداً در سال ۱۹۳۹م/۱۳۵۸ق به کوشش عمر بن محمد

---

۱ - علی کوفی، چچنامه(داؤد پوته) ص ۲۰

۲ - همو، همان، ص ٥٦

۳ - رسولی،علی کوفی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۱۸۲۱

داؤد پوته با مقدمه و بسرمایه مجلسِ مخطوطات فارسیه حیدر آباد دکن در دهلی به زیور طباعت آراسته شد و سپس به کوشش نبی بخش خان بلوچ با مقدمه و تعلیقات و فهرستها در اسلام آباد به چاپ رسید. در سال ۱۳۵۸ق/ ۱۹۳۹م محمد حفظ الرحمان بهاولپوری این کتاب را در بهاولپور به اردو بر گرداند و ترجمه سندی آن را مخدوم امیر احمد در ۱۳۸٦ق در حیدر آباد چاپ کرد.

نمونه نثر:

چون صبح صادق از ورای حجاب دیجور غاسق بر آمد ، محمد قاسم را از رفتن آن طایفه معلوم گشت و از لشکر خود بعض را عقب ایشان بفرستاد. به وقت گذشتن از جوی بعضی را در یافتند. همه را علف تیغ خونخوار کرد،و آنچه بیشتر بگذشته بودند از راه رمل و ریگشان به هندوستان رفتند به بلاد سیر و نام ملك ایشان دیوار اج عم زاده داهر رای بود.

فتح دهلیله و خمس خزانه دار الخلافت فرستادن:

محمد قاسم چون از محاربت دهلیله پرداخت و فتح کرد، خمس مال به خزانه دار الخلافه تسلیم افتاد و فتح نامه بهروز و دهلیله به حجاج بنوشت و تمام احوال بیان نمود.

آمدن سیا کر وزیر و امان خواتین:

پس محمد قاسم به ملوك هند به اطراف نبشته ها در قلم آورد و به مطاوعت اسلام استدعا فرمود. چون این معنی سیا کر وزیر داهر بشنید، معتمدان خویش فرستاد و امان خواست و آن زنان مسلمانان که گروگانی بودند با خود آورد که ایشان آن زنانند که به نام حجاج فریاد می کردند.

جوامع الحکایات و لوامع الرویات

جوامع الحکایات و لوامع الروایات نخستین کتابی است در داستان نویسی به فارسی در دورهٔ سلاطین در هند که از لحاظِ محتویات حاوی حکایاتِ تاریخی و مضامین و موضوع متنوع و مشروح و مفصّل است۔ به گفته ملك الشعرا بهار "لباب الالباب و جوامع الحکایات" مانند دو ستاره تابان از مشرق، ادبیات ایران همواره می درخشد و تا زبان فارسی زنده است، علمای فن ادبیات و تاریخ رهین دو کتاب گرانبها خواهند بود"[۱] محمد عوفی در حین اقامت در "اُچ" این کتاب معروف وی را به نگارش در آورد که عنوان کامل آن "جوامع الحکایات و لوامع الروایات" می باشد۔ این کتاب بر چهار مجلّد و جمعاً بر صد باب مشتمل است۔

شرح احوال مؤلف:

مؤلف جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد ملقب به سدید الدین، نور الدین محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان معروف به عوفی بخاری یا بخارایی، تاریخ نگار و تذکره نویس و شاعر اواخر سدّه ششم و اوائل سدّه هفتم هجری است[۲]۔

سلسلهٔ نسبش به عبدالرحمان بن عوف از مشاهیر صحابه پیامبر اسلام (ص) می رسد۔به همین سبب خانوادهٔ وی به عوفی آ وازه یافت[۳]۔ وی ظاهراً در نیمه دوم سده ٦ ق / ١٢ م در بخارا چشم به جهان گشود۔ خانوادهٔ وی از فلات فرا رود بودند و نیای وی امام ابو طاهر یحییٰ بن طاهر از نامداران و دانشمندان آن سامان بود و در علم حدیث و معرفت انسب عرب و اسامی رجال چیره بود[٤]۔

---

۱ – بهار، محمد تقی، سبك شناسی ، ج ۳، ص ۳۷_۳۸

۲ – عوفی، لباب الالباب (براؤن) با مقدمه انتقادی قزوینی ، ج ۱، مقدمه یب ـ که؛ همو جوامع الحکایات (بانو مصفا) ، نه ـ بیست و شش؛ همو لباب الالباب (نفیسی) مقدمه بیت، سی و دو (به قلم قزوینی)؛احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب،ج ۱، ص ٢٩٤_٢٩٥؛صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ص ١٥٢٦_١٥٢٨؛و رائیج ، غضنفر علی، اهمیت جوامع الحکایات، مجلّه دانش ، شماره ٨٦،ص ١٦٠؛ترابی، محمد ، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران ، ص ٢٩١؛حسان ،آغا عبدالستار، سلطان ناصر الدین قباچه،مجلّه دانشکده خاور شناسی ، ج ١٥، ش ١ ، ص ٨٥_٨٧٠؛ سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ٤٨؛احمد، ظهور الدین؛ ایرانی ادب (بر صغیر میں)، ص ٥١٠_٥١٢؛ عبد الرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه، ص ٤٤_٥٠

۳ – باقر محمد،وحید میرزا، تاریخ ادبیاتِ مسلمانانِ پاکستان و هند ، ج ۳، ص ٢٦٠؛ سبحانی، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ٧؛ احمد، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ص ٢٩٦؛ شبلی، صدیق، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ ، ص ١٦٣؛ ترابی، محمد، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران، ص ٢٩١؛ نقوی، علیرضا ، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ،ص ٦٠

٤ – نقوی ، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ٦٢؛ برزگر، عوفی بخارایی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در آسیای میانه،ج۱ ، ص ٦٦٦_٦٦٧

تحصیلاتِ مقدماتی محمد عوفی در زادگاه خود (بخارا) صورت گرفت و آن گاه به سفر پرداخت و به ماوراء النهر، خراسان، هندوستان، سمرقند، آموی (آمل) خوارزم، نیشابور، هرات، اسفزار، السفراین، شهر نو، نسا، سیستان، فراه، لاهور، غزنین و کبایه (کمبی) رفت و به دیدار فضلای نامدار آن بلاد توفیق یافت و از عارفان و عالمان و دانشمندان آن سرزمینها کسب فیض کرد [۱] و از برخی نیز اجازه روایتِ حدیث و وعظ گرفت. در ضمن به تذکیر و وعظ هم می پرداخته و بدین وسیله به خدمتِ پادشاهان عصر و امرای وقت نیز می رفته و فواید دنیوی به دست می آورده است [۲]. عُلما و مشایخی که عوفی خدمتشان رسیده و کسبِ فیض از ایشان نموده، جمعی کثیر اند. از مشاهیر آنها امام برهان الاسلام تاج الدین عمر بن مسعود بن احمد (مق ۶۱۷ق/۱۲۲۰م) [۳] از آئمه آل برهان [٤] و امام رکن الدین مسعود بن محمدامامزاده از کبار علمای ماورالنهر است که عوفی در بخارا در خدمت آنها تلمّذ نموده [٥] و همچنین شیخ مجد الدین شرف بن الموید بغدادی عارف مشهور و از کبار تلامذه شیخ نجم الدین کبری که بین ۶۰۶ و ۶۱۶ ق/۱۲۰۹و۱۲۱۹م شهید شد و عوفی در خوارزم بخدمت وی رسیده و بعضی از اشعار وی را بلا واسطه از او شنیده است و مولانا قطب الدین سر حکمتی که عوفی نزد او تحصیل کرده است [٦]. وی پس از تحصیلات در بخارا، در ۵۹۷هجری برای اولین بار از بخارا بیرون شد در طلب روزی و معاش به سمرقند رفته و از ما ورالنهر به خراسان افتاده است و سالها در خراسان و سیستان و خوارزم مشغول سیر و سفر بوده و تا سنهٔ ۶۰۷ ق/۱۲۱۰م در آن بلاد رفت و آمد داشته است و تا اواخر دورهٔ قدرت سلطان محمد خوارزمشاه عوفی در خراسان و ماورالنهر بسر می برد و در ضمن ملاقات با رجال به جمع آوری

۱- برزگر، عوفی بخارایی، دانشنامه ادب فارسی در آسیای میانه، ص ۶۶۶-۶۶۷

۲- نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی، ص ۶۲ ؛سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ٤٤٨

۳- عوفی، لباب الالباب (لیدن) ج ۱، ص ۲۱۱؛ورائیج، غضنفر علی، اهمیتِ جوامع الحکایات مجلّه دانش،شماره ۸۶، صص ۱۵۷-۱۶۶

٤- برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به لباب الالباب (لیدن) ج ۱، ص ۱۶۹،۱۷٤و ۳۲۶،۳۳۵؛ ترابی، محمد، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران، ص ۲۹۱

٥- عوفی، لباب الالباب (براؤن) ج ۱، مقدمه یه ـ یه؛ ترابی محمد، نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران، ص ۲۹۱؛صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۱۰۲۶؛نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۶۳

٦- عوفی لباب الالباب (نفیسی)، ص ٥۹٥ از تعلیقاتِ قزوینی.

اطلاعاتِ ذیقیمت کرد که در کتابهای خویش ثبت کرده است [1]ـ وی پیش از حملهٔ مغولان بر فرا رود، به بخارا بازگشته بود و چون آوازهٔ یورشهای مغولان را شنید، در ٦٠٧ ق/ ١٢١٠ م از راه ماوراء النهر و خراسان گریخته به بلاد سند رفت و با دربار ناصر الدین قباچه (٦٠٢ـ٦٢٥ق/١٢٠٥ـ١٢٢٧ م) فرمانروای سند پیوست[2]ـ

ناصر الدین قباچه (د ٦٢٥ ق /١٢٢٧م) از ممالیك سلطان شهاب الدین محمد غوری که فرمانروای دهلی بود و قباچه از جانب وی بر ایالت سند و مولتان حکومت می کرد. اُچ پایتخت وی شهری در کنار شرقی رود سند در پنجاب جنوبی پاکستان فعلی بود. وی یکی از "اجواد و انجاد" عالم بوده است و در فتنهٔ ویرانگر مغول بسیاری از اکابر و اشراف خراسان و غور و غزنه بخدمت اوپیوستند و از جود و سخای بی همتایش بهره بردند [3]ـ عوفی از ٦١٧–٦٢٥ ق/١٢٢٠–١٢٢٧م در اُچ بخدمتِ قباچه بود امّا معلوم نیست چه موقع بدان درگاه متصل گردید.

عوفی در هندبتذکیر و وعظ مشغول بود [4] و در همین ایّام کتاب "لباب الالباب" را بنام وزیر قباچه، عین الملك فخر الدین الحسین الاشعری [5] تالیف کرد. و کتاب "الفرج بعد الشدة" را بنام ناصر الدین قباچه بفارسی ترجمه کرد. عوفی در ٦٢٥ ق/١٢٢٧م در بهگر بود هنگامیکه سلطان شمس الدین التمش (حك ٦٠٧ـ٦٣٣ق/١٢١٠–١٢٣٥م)بر سند یورش برد و لشکر وی بهگر را محاصره نمودو ناصر الدین قباچه از وی شکست خورده، خود را برودِ سند انداخت و بدین ترتیب بزندگی خود خاتمه داد ـپس از مرگ قباچه تمام بلاد سند و مولتان تحت تصرّف التمش در آمد و عوفی نیز با دربار شمس الدین التمش وابسته شد[6]ـ پس از سال ٦٢٥ق/١٢٢٧م عوفی در دهلی بسر میبرد و در ملازمت التمش و

١– ورالج، غضنفر علی، اهمیت جوامع الحکایات، مجله دانش، شماره ٨٦، ص ١٥٧–١٦٦

٢– عوفی، جوامع الحکایات (بانو مصفا) مقدمه بیت. بیست و یك ؛ همو، لباب الالباب (براؤن) ج١ مقدمه یح. یط؛سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ و ادب فارسی در هند، ص ٤٨

٣– منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ١ ، ص ١٤٣

٤– عوفی، لباب الالباب (لیدن) ج ١، ص ١١٥

٥– منهاج سراج،طبقات ناصری (چاپ کلکته) ص ١٤٤و ١٧٢ـ١٧٣

٦– نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ٦٨؛عوفی، لباب الالباب (براؤن) ، ج ١، مقدمه یط.کا ؛صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٢،ص ١٠٢٧ ؛سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ٤٨؛ سلیم مظهر، فارسی سرایان مهاجر- نامه پارسی، سال چهارم، شمارهٔ دوّم. تابستان ١٣٨٧ ش، ص ١٢٠

نظام الملك قوام الدين جنیدی وزیر وی بود۔ دربارهٔ تاریخ در گذشت عوفی تذکره نگاران ساکت اند ولی از آنجا که اودر تالیف خود به نام "جوامع الحکایت و لوامع الروایات" تا سال ۶۳۰ق/۱۲۳۲م وقایع درج کرده است حتماً تا آن تاریخ زنده بود [۱]۔ همچنین یك بیت پُر معنی بیاد خلفای عباسی که در "جوامع الحکایات" آمده است، مؤید آنست که عوفی تا حدود ۶۴۰ق/۱۲۴۲م زندگی کرده است۔ وی سرگذشتهای ۳۶ خلیفه عباسی را نوشته و تاریخ آنان را تا زمان خلافتِ المستنصر (۶۲۳۔۶۴۰ق/۱۲۲۵۔۱۲۴۲م) آورده است شمس الدین التمش پادشاه مخدوم عوفی در ۶۲۶ ق/ ۱۲۲۸ م از خلیفه مذبور برای استقرار روابط دوستانه بین بغداد و دهلی عهد و لوا گرفت [۲]۔

آن بیت بقرار زیر است:

مستنصر هم (چون) گذشت مستعصم آمد بجای

عمر درازش دهاد خالق عرش مکین

نظر باینکه سیزده نسخه این بیت را ثبت کرده اند، ممکنست تصور کرد که عوفی تا جلوس آخرین خلیفه عباسی زیسته و این بیت را در حدود ۶۴۰ق افزوده است۔

طبق ادعای پژوهشگر سر آمده دکتر معین، دوره زندگی عوفی بین ۵۶۷تا ۶۴۰ ق/۱۱۷۱تا ۱۲۴۲م یا ۵۷۲تا ۶۳۵ق/۱۱۷۶ تا ۱۲۳۷م و عمر وی اندکی کمتر از ۶۰ سال قمری میباشد [۳]۔ امّا ممکن است عوفی بین ۵۷۲ تا ۶۴۰ ق/۱۱۷۶ تا ۱۲۴۲م زندگی کرده باشد و در آن صورت سن وی هنگام مرگ ۶۸ سال بوده است [۴]۔

عوفی از عالمان و دانشمندان و نویسندگان سر آمدهٔ روزگار خود بود و آثار ذیقیمت و ازشمندی به زبان فارسی به جا گذاشت ـ او نخستین تذکره شعرای فارسی از آغاز تا سدّه هفتم قمری در ۶۱۸ ق/ ۱۲۲۱م تالیف کرد و آنرا به یمین الملك فخر الدین حسین بن شرف الملك رضی الدین ابوبکر الاشعری، وزیر ناصر الدین قباچه، تقدیم کرد [۵]۔ این تذکره مشتمل بر دو جلد است ـ جلد اوّل در

۱- عوفی، جوامع الحکایات(بانو مصفا) مقدمه بیست و پنج۔ بیست و شش

۲-همو همان، بتصحیح دکتر نظام الدین، ص ۱۱۱

۳-همو همان، بتصحیح دکتر معین، مقدمه، ص ۹

٤- نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۶۹

۵- برای آگاهی بیشتر دربارهٔ لباب الالباب رجوع شود به: عوفی، لباب الالباب (براؤن)، ج۱، مقدمه ح ـ ط؛ ص ۸۔۹؛ همو، جوامع الحکایات (بانو مصفا)، مقدمه بیست و شش ـ بیست و هشت؛ احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۱، ص ۲۹۷۔۳۰۱

شرح احوال امراء و سلاطین و وزرا و علمایی که سخنگویی فارسی بوده اند و جلد دوم در تاریخ احوال و اشعار شعرای فارسی زبان از هر کشور و دیار و مشتمل بر شرح احوال صد و شصت و نُه شاعر می باشد۔

لباب الالباب قدیم ترین تذکره شعرای فارسی است و تنها کتابی است که راجع به شعرای متقدمین گمنام معلوماتی مفید به دست ما می دهد و نمونه ای از اشعار آنها در دسترس ما می گزارد، سائر تذکره نویسان این کتاب را مورد استفاده قرار داده اند۔

دربارهٔ کتاب

"جوامع الحکایات و لوامع الروایات"مهم ترین و مفید ترین اثرهای سدید الدین محمد عوفی است که از حیث ارزش و جامعیت و سود مندی نظیر ندارد۔ این کتاب مجموعه حکایات به فارسی است ۔عوفی این کتاب را در سالهای اقامت در سند به فرمان فرمانروای آن سر زمین ناصر الدین قباچه (٦٠٧ ـ ٦٢٥ق/١٢٢٧م)آغاز کرد و در مدت ٥ سال تالیف کرد و در ٦٣٠ ق/ ١٢٣٢م به پایان رسانده و در دهلی به نام نظام الملك قوام الدین محمد بن ابی سعد جنیدی وزیر التمش سلطان دهلی (٦٠٧ـ ٦٣٣ق/ ١٢١٠-١٢٣٥م) منسوب کرد[1] ـ این کتاب بزرگ و حجیم در چهار جلد و هر جلد آن بیست و پنج باب و بطور مجموع دارای صد باب و ۲۱۱۳ حکایت است۔ اطلاعات بسیار معتبر و سودمندی از تاریخ آن روزگار به خواننده می دهد، اسنادی که در این کتاب هست در هیچ کتابی دیگر موجود نیست زیرا در آن از منابعی و مدارکی که استفاده شده است ، اغلب آنها از بین رفته است۔ مانند آثار الباقیه کتاب، تاریخ یمینی ، تاریخ ناصری ، تاریخ ملوك العجم ، تاریخ العباس، مجمع الامثال، ادیان العرب ، عین الاخبار،مشرف النبی، الفرج بعد الشدة، خلق الانسان ، فواید کتب حکایتی، مفتاح الحج، سر الدای، تفسیر ابن القلبی، تاریخ مقدسی، دستور الوزراء، خواص الاشیاء و کتاب الحیوان و غیره۔ این فهرس طولانی کتابهای ارزنده نمایانگر این واقعیت است که عوفی در تدوین و تالیف این کتاب پژوهشگرانه و محققانه رفتار کرده است۔ علاوه بر ین وی اطلاعات کثیری بر اثرِ سیر در بلاد

١ - برزگر، جوامع الحکایات و لوامع الروایات ، دانشنامهٔ ادب فارسی در آسیای میانه، ج ۱ ، ص ۳۲۵؛سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره، ص ١٧٦ ؛نقوی ، علیرضا ، تذکره نویسی فارسی در هند وپاکستان ، ص ٦٩

و ملاقات با فضلا به دست آورده است و از آنها در تالیف این کتاب فایده گرفته است[۱]ـ

جوامع الحکایت دربارهٔ وضع شهرها ، مردان تاریخ ساز و چگونگی اوضاع اجتماعی و فکری دورهٔ گوناگون جامعهٔ اسلامی اطلاعاتی ارزشمند به خواننده می دهد[۲] ـاین کتاب نه تنها از جهتِ ادبی بلکه از سایر جهات علمی به ویژه تاریخی دارای اهمیت فراوان و شایان توجهی است ـ همین اهمیت سبب شده است که جوامع الحکایات بعد مورد استفاده عده ای از مؤلفان از قبیل امین احمد رازی در هفت اقلیم و منهاج سراج در طبقات ناصری، قزوینی در عجائب المخلوقات، هندوشاه در تجارب السلف،حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده و نزهت القلوب و چندین تاریخ نگاران معتبر دیگر گردد و سه ترجمه نیز به ترکی از آن ترتیب یابد[۳]ـ

عوفی وارث دانش گذشته و ناقل آن به نسلهای متاخر[۴] و اولین نویسنده کثیر الابعاد در شبه قاره است ـ او نویسنده اجتماعی، داستانی و اخلاقی است ـ و این نوع موضوعاتی وی همه گیری داشته است ـ همه ای زشتی ها و زیبائی ها در "جوامع" موجود است و این واقعیت گرایی نه فقط زشتی ها داشت و نه فقط زیبائی سر و کار داشته ، او همه را بیان کرده است ـ جوامع الحکایات را از سبب همه جهتی دائرة المعارف ادبیات فارسی باید گفت ـ دربارهٔ اغلب اقشار جامعه های بشری حکایت ها در بر دارد، هم کتاب سیر است و هم کتاب اخبار و هم از نظر تاریخی به اهمیت ویژه ای برخوردار است ـ

افتخار ملّی پاکستان این است که جوامع الحکایت در این سامان تالیف شده است و از آثار عوفی تنها جوامع الحکایات و لباب الالباب به دست مانده است ـ بسیار نسخه های خطّی آن در شبه قاره و ایران و فرنگستان موجود است ـو این کتاب مهّمی با مقدمه بسیار مفیدی باهتمام دکتر نظام الدین بسال ۱۹۲۹م/۱۳۴۸ق در لندن بطبع رسیده است ـ

همچنین انتخابی از آن باهتمام ملك الشعراء بهار از طرف وزارت فرهنگ ایران بسال ۱۳۲۷ش و

۱– احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج۱ ، ص ۳۰۲ـ۳۰۳ ؛ عوفی، لباب الالباب (براؤن) ج ۱، مقدمه کب ـ کج؛ همو، جوامع الحکایات (بانو مصفّا) ، مقدمه چهل و سه ـ صد و بیست و چهار ؛ ورابیچ ، غضفر علی، اهمیتِ جوامع الحکایاتِ عوفی، ص ۱۶۲ ؛ عباس اقبال، تاریخ مغول ، ج ۱ ،ص ۵۱۹ ؛ نفیسی ، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱ ،ص ۹۷ـ۹۸

۲–برزگر،دانشنامهٔ جوامع الحکایات و لوامع الروایات ادب فارسی در آسیای میانه، ج۱ ،ص ۳۲۶ ؛ عبد الرحمن،صباح الدین،بزم مملوکیه،ص ۵۰

۳– صفا، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۲ ، ص ۱۰۲۸

٤– عوفی، گزیدهٔ جوامع الحکایات و لوامع الروایات به کوشش جعفر شعار ،ص۷ـ

بخش اوّل آن بتصحیح و اهتمام و مقدمهٔ آقای دکتر محمد معین از طرف دانشگاه تهران بسال ۱۳۳۵ش/۱۹۹۵۶م و چند باب آن به صورتِ جداگانه به کوشش امیر بانو مصفّا کریمی [۱]، دکتر مظاهر مصفّا[۲]، محمد رمضانی[۳] و جعفر شعار[٤] به چاپ رسیده است۔

نمونه نثر جوامع الحکایات و لوامع الروایات:

و گویند که محمد امین را مادر فرزندی بود که اورا لبابه گفتندی و در عهد خویش به جمال و کمال و عقل و کیاست اونبود و از آن جمله یکی آن بود که در آن وقت که علی بن عینی ماهان بر دست طاهر ذوالیمینین کشته شد و لشکر او منهزم گشت ـ نامه نوشتند سران لشکر به محمد امین و از کشته شدن علی عیسیٰ او را اعلام دادند۔ محمد امین چون این نامه بخواند بیهوش شد و عقل از دماغ اوبپرید و حیرت بر وی مستولی شد۔ گفت : به نزدیك لبابه روم تا مگر اور رائِی زند۔ برخاست و به نزدیك لبابه در آمد نامه در دست۔لبابه همین که او را بدید گفت: یا امیر المومنین همانا که این نامه ایست که خبر کشته شدن علی بن عیسیٰ ماهان در آنجاست۔ محمد امین گفت: چنین است۔ گفت: یا امیر المؤمنین، مبادا که هیچ بلیتی بدین دولت رسد و هیچ مکروهی این اقبال را چشم بد رساند۔ محمد گفت: مصلحت ما در چیست؟ گفت: مصلحت تو در آنست که با برادر صلح کنی و به هر چه حکم کند بدان رضا دهی، و البته بیش کس را به حرب نفرستی که بعد از علی عیسیٰ هیچ کس دیگر پیش طاهر نتوان یافت۔ این بگفت و بسیار بگریست ـ محمد امین عزم کرد تا با برادر صلح کند امّا زبیده اور را نگذاشت، لا جرم آنچه لبابه بدان اشاره کرده بود، جمله مشاهده کرد۔

---

۱ ـعوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات ،ج ۱ از قسم سوّم به کوشش بانومصفا کریمی ،تهران، ۱۳۵۳ش

۲ ـهمو، همان ، جزء اول از قسم چهارم به کوشش مظاهر مصفا ، تهران ۱۳۷۰ ش

۳ ـهمو، پانزده باب جوامع الحکایات به کوشش محمد رمضانی ، تهران ۱۳۳۵ ش

٤ ـ عوفی،گزیده جوامع الحکایات و لوامع الرویات به کوشش جعفر شعار تهران ۱۳۶۷ش

طبقاتِ ناصری

طبقاتِ ناصری، یکی از مهم ترین و معروف ترین کتابهای تاریخی زبان فارسی که تقریباً هشت قرن پیش از این بسال ٦٥٨ ق/ ١٢٦٠م به قلم یکی از دانشمندان خبیر خراسان قاضی منهاج سراج جوزجانی ، به نام سلطانِ مملوك ناصر الدین محمود (٦٤٤ـ٦٦٤ق/١٢٤٦ـ١٢٦٦م)در دهلی به نگارش در آورد. این کتاب ارزنده در تاریخ عمومی مسلمانان از آفرینش آدم تا روزگار نویسنده ، در ذکر بیست و سه طبقه از انبیاء و خلفاء و ملوك عجم تا ظهورِ اسلام و ملوكِ یمن و سلسله های سلاطین از طاهریان و صفاریان و سامانیان و دیلمیان و غزنویان و سنجریان و نیمروزیان و ملوك کرد و خوارزمشاهیان و غوریان و سلاطین دهلی و چنگیزیان است. بخشهای کتاب که شامل دورهٔ "غزنویان" و "غوریان" و جانشینان آنان در شبه قاره هند و پاکستان و دورهٔ استیلای مغول و به ویژه جزئیاتِ قلع و قمع اسمعیلیه مستند ترین و معتبرترین منابع بشمار میرود و در طولِ چندین قرن همواره مورد استفاده نویسندگان و ارباب ذوق و دوستداران ادب بوده است. بسبب آنکه منهاج سراج نویسنده فاضل و دانشمند این کتاب،از رجال معروف عصر است که به دربار سلاطین غور و آل شنسب محشور بود و بسی از حوادثِ تاریخی را در اوایل خروج مغول به چشم خود مشاهده کرد و یا از اشخاص خبیر و ثقهٔ آن دوره گوش کرده و آنرا درین کتاب نوشته است. پس ازان این مرد بصیر و آگاه بهند افتاد و در آنجا نیز مناصب بزرگ درباری و قضایی را دریافت و در دربار سلاطین دهلی، حوادث تاریخی را بچشم خویش دید و مشاهدات عینی خود را بانشای بلیغ و استادانه در قلم در آورد که کتاب "طبقاتِ ناصری" عبارت از آنست[1]. گذشته از گزارشی دست اوّل و بسیار معتبر از

---

۱ - منهاج سراج، طبقات ناصری،ج ۱، مقدمه ص ۱ـ۱۳؛ همو، همان،ج ۲ ،(به کوشش عبد الحی حبیبی)؛ ص ۷۲٤ـ۷۷۲(تعلیقات)؛صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ ،ص ۱۱٥۰ ؛ الیلیت ،تاریخ هند ، ج ۲ ،ص ۲٥۹؛ احمدنبی، تذکره مورخین ،ص ۳۹ ؛ آفتاب اصغر، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۹۰؛ تفهیمی؛ پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۲ ، ص ۲۱؛ ستوری ، پرشین لتریچر ، ج ۲ ، ص۱٦۸؛ باقر محمد،وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانانِ پاکستان و هند ، ج ۳،ص ۲٦۲ـ۲٦۳؛ عبد الرحمن ، صباح الدین، بزم مملوکیه ، ص ٤۰ـ٤۳؛ برزگر،طبقات ناصری، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره،ج٤، ص ۲٤۹۹؛ سلیم مظهر ، فارسی سرایان مهاجر، نامه پارسی، شماره ۲ ،سال ٤ ،ص ۱٤۷ـ۱٤۹؛ همو، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ، ص ۱۸۸ ـ ۱۹۱ ؛ صفا، گنجینه سخن ، ج ٤،ص ۱،خان ، آغاعبد الستار ،عهد شمسی کا ایك مورخ شاعر، مقالات منتخبه مجله دانشکدهٔ خاور شناسی ، شماره ۱،ص ۳٤۷ـ۳٦۳؛ احمد ،ظهور الدین، ایرانی ادب ، ج ۱،ص ٥۱۳ـ٥۱٤؛ شبلی ، صدیق ، فارسی ادب کی مختصرترین تاریخ ، ص ۱٦٦

رویدادهای روزگار سلاطین دهلی به ویژه ناصر الدین محمود و شرح احوالِ امراء و ملوکِ والای مقام روزگار او، اشعاری نیز در ستایش وی آورده است۔ از حیث سلاست و روانی انشاء و ارزش تاریخی آن، طبقات ناصری سر آغازِ مرحله نوینی در زمینه تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره محسوب میشود۔

شرح احوال مؤلف

مؤلف طبقاتِ ناصری "قاضی ابو عمر و منهاج الدین عثمان بن سراج الدین محمد بن منهاج الدین عثمان بن ابراهیم بن امام عبد الخالق جوزجانی معروف به " منهاج سراج" از تاریخ نگاران و نویسندگان سر آمده ایران در سدّه هفتم هجری و سیزدهم میلادی است [۱]۔ درباره شرح احوال زندگیش، آگاهیهای بیشتری از همین اثر ارزنده وی "طبقات ناصری" بدست آمده است۔

وی در حدود ۵۸۹ق/۱۱۹۳م در فیروز کوه ، پایتخت غوریان (۵۴۳_۶۱۲ق/۱۱۴۸_۱۲۱۵م) چشم بجهان گشود [۲] ۔ افراد خانواده اور در ناحیهٔ جو زجان مملکتِ سلاطین غور بوده اند [۳] ۔

دوران بچگی و جوانی وی در همانجا گذشت۔ نیای وی امام عبد الخالق جوزجانی، دو روزگارِ ابراهیم غزنوی (۴۵۱_۴۹۲ق/ ۱۰۵۹_۱۰۹۸م) از جوزجان/گوزگان، ناحیه ای در مغرب بلخ به غزنه مهاجرت کرد، به دختر آن شاه ازدواج کرد و در همان جا ماندگار شد [۴]۔ پدران و نیاکان منهاج تا مدتی طولانی در دستگاه سلاطین آل محمود و آل شنسب (۴۹۴_۶۱۲ق/۱۰۹۹_۱۲۱۵م) در غزنه، غور و لاهور مراتب و مناصب بلند علمی و سیاسی داشتند۔ و همیشه در حضور شاهنشاهان بزرگ محشور بوده اند۔ خانوادهٔ ما در مؤلف نیز از دودمانهای بزرگ سیاسی و علمی بود و مشاهیر زیادی در ین خانواده گذشته و همیشه رجال آن دودمان به دربار غور محترم ،معتبر و خوش نام بودند۔

۱-منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲ (حبیبی) صص ۲۲۴،۲۲۵ ؛صفا، گنجینه سخن، ج ٤ ، ص ۱ ؛همو، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ،ص ۱۱۷۷ ؛عبد الرحمن، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ٤٠ ؛ خان ، آغا عبد الستار ، عهد شمسی کا ایک مورخ شاعر، مقالات منتخبه دانشکده خاور شناسی ، شماره ۱ ، ص ۳٤۷ ؛ باقر محمد۔وحید میرزا ،تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستا ن و هند ۔ ج ۳ ،ص ۲٦۱

۲-منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲ ،ص ۷۳٤، تعلیقات ؛ سبحانی ، توفیق ،ص ۲۹ ؛نگاهی به۔۔، احمد ، ظهور الدین، ایرانی ادب،ص ۵۱۳ ؛ خان ، عهد شمسی ، ص ۳٤۷-۳٦۳؛ صفا ، تاریخ ادبیات ، ج ۳ ، ص ۱۱۷۷ ؛ شبلی ، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ ،ص ۱٦٦ ؛ غلام سرور ، دورنمای تاریخی پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۱ ،ص ۲٤

۳- غلام سرور ، پیوستگیهای فرهنگی ۔ ج ۱ ،ص ٤۲

٤-احمد، ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۱، ص ۸۸؛ اکرام آب کوثر ، ص ۱۳۱ ؛ حبّی، منهاج سراج ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ۹۸۸

مادر وی نیز در دربار غور در حرم سلاطین زندگی میکرد[۱]. پدرش، سراج الدین محمد، از فضلای عصر و رجال سیاسی دربار سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری (۵۵۸-۵۹۹ق/۱۱۹۲-۱۲۰۲م) در غور بود. وی با دعوت های پنهانی بها الدین سام بن محمد (۵۸۸-۶۰۲ق/۱۱۹۲-۱۲۰۲م) پیش از جلوس وی، از غزنه به بامیان رفت و در دربار وی به مناصبی چون قضای ممالك و خطابت ممالك و كل امورِ شرعی رسید و حدود ۵۹۰ ق/۱۱۹۳م به دستگاه غیاث الدین بر گشت و در دورهٔ فرمانروایی تاج الدین حرب، برادرزادهٔ ملك شمس الدین پادشاهِ سیستان (۵۶۲-۶۱۲ق/۱۱۶۶-۱۲۱۵م) دوبار به دربار وی به سفارت رفت و بار دوّم در سفری كه بنمایندگی از غیاث الدین محمد سام، بدربار خلیفه ناصر الدین الله (۵۷۵-۶۲۴ق/۱۱۷۹-۱۲۲۶م) به بغداد می رفت، در سر راه هم به سیستان رفت و از ملك تاج الدین حرب عواطفِ فراوان دید[۲].

مادر منهاج سراج با ملكه ماه ملك، دختر سلطان غیاث الدین محمد سام (۵۶۹ق/۱۱۷۳م)همشیر و همدرس بود و با وی در حرم شاهی زندگی می كرد. بدین سبب منهاج در حرم شاهی در محیط علم و ادب رشد و پرورش یافت[۳]. وی راجع به لطف و پشتیبانی ملكه ماه ملك نسبت به خود می نویسد "وآن ملكه جهان این ضعیف را در حجره پادشاهی خود، چون فرزندان در پرورش شاهانه داشتی و شب و روز با صغر سن در حرم او بودی و در نظر مبارك اوتربیت یافتی و آن پادشاه زاده را مناقب بسیار است[۴]. منهاج سراج دانشهای متداوله روزگار را در زاد بوم خود فیروز كوه فرا گرفت. او قرآن مجید را نزد امام علی غزنوی حفظ كرد و علوم دینی را به تكمیل رساند. طبق منهاج سراج او تا سن ۲۲ سالگی بسال ۶۱۱ ق/۱۲۱۴م نیز مقیم فیروز كوه بود[۵] و در همین سال از امیر علی چاوش روایتی شنیده بود كه آنرا در تاریخ خود نوشته است. پس از این دورهٔ عنفوان شباب وی شروع شد و

۱-منهاج سراج، طبقات ناصری (حبیبی) ج ۲، ص ۷۳۳(تعلیقات)؛عبد الرحمن، بزم مملوكیه،ص ۴۰

۲-منهاج سراج، طبقات ناصری (حبیبی)ج ۲، ص ۷۳۱(تعلیقات)؛ عوفی، لباب الالباب (نفیسی) حواشی قزوینی، ص ۶۲۰؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۱۱۷۷؛ نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۱۳۵؛ معرف، عتیق الله ،مشاهیر دورهٔ غوریان، آریانا، سال بیست و دوم، شماره ۵-۶، صص ۶۸-۷۲

۳-منهاج سراج، طبقات ناصری ،(حبیبی) ج ۲، ص ۷۳۴)تعلیقات)؛خان ،آغا عبدالستار، عهد شمسی، مقالات منتخبه دانشكده خاور شناسی، شماره۱، صص ۳۴۷-۳۶۳؛ عبد الرحمن، سیّد صباح الدین ،بزم مملوكیه، ص ۴۰؛ باقر محمد-وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاكستان و هند، ج ۳ ،ص ۲۶۲

۴-منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۱۹

۵- خان، عهد شمسی، مقالات منتخبه، ص ۳۴۹؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲ (حبیبی) ص ۷۳۷ (تعلیقات)

او دورهٔ آموزش و تحصیلات را بپایان رساند و از فیروز کوه روی بدیار دیگر نهاد. بسال ۶۱۳ق/۱۲۱۶م او به سرزمین بست پا نهاد و از انجا برسالت سیستان رفت. آنروز ها ملك یمین الدین بهرام شاه بر تخت شاهی سیستان متمکن بود. از گفتار منهاج سراج بر می آید که ازین وقت، وی دوره رشد سیاسی را آغاز کرده باصطلاح بجای پدر نشست و پس به خراسان بازگشت[۱] و بعد ازین دورهٔ زندگی سیاسی و رسالت های بدربار ملوك و امراء آغاز گردید و هفت سال بعد وی دوباره از طرف دولت غوریه چندین بار به سفرهای سیستان و قهستان به انجام ماموریت های سیاسی و رسالت، رفت[۲]. او به فرمان ملك تاج الدین در قلعهٔ صفهبد سیستان زندانی نیز شد و پس از ۴۳ روز به سفارش ملك رکن الدین رهایی یافت[۳] و به خیسار برگشت. پس از ین او به سفرهند اقدام نمود و در سال ۶۲۳ق/۱۲۲۶م از راه غزنین به شبه قاره وارد گردید. و بالاخره از راه دریای "سند" به "اچه" رسید[۴] و در بحبوبه جنگهای که بین ناصر الدین قباچه (۶۰۲-۶۲۵ق/۱۲۰۵-۱۲۲۷م) و شمس الدین التمش (۶۵۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) در گرفته بود، در "مولتان" و "اچه" ماند و در همین سال (۶۲۴ق) منصب استادی مدرسه فیروزی "اُچه" و قضای لشکر علاء الدین بهرام شاه بن ناصر الدین قباچه نیز باو تفویض شدولی این ماموریتها جریان نداشت و در ۶۲۵ ق شمس الدین التمش بر "اچه" دست یافت و بساط قدرت و زندگی قباچه در سال ۶۲۵ق/۱۲۲۷م بر چیده شد و منهاج سراج درگیر و دارِ محاصره "اچه" بخدمت شمس الدین التمش پیوست و همراه وی به دربارش در دهلی رفت و تا ۶۲۹ق/۱۲۳۱م همانجا بود[۵]. او در فرمانروای التمش (۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) و جانشینانش رکن الدین فیروزشاه (۶۳۳-۶۳۴ق/۱۲۳۵-۱۲۳۵م) سلطان رضیه (۲۳۴-۶۳۷ق/۱۲۳۶-۱۲۳۹م)، سلطان معز الدین بهرامشاه (۶۳۷-۶۳۹ق/۱۲۳۹/۱۲۲۱م) علاء الدین مسعود شاه (۶۳۹-۶۴۴ق/ ۱۲۳۱-۱۲۴۶م) منصب قضای کشور و تولیت اوقاف و امثال این مقامات را داشت و باعزت و اکرام بسر می برد. در دورهٔ سلطان رضیه بنت التمش

۱- غلام سرور، دورنمای تاریخی ...، پوسنگیهای فرهنگی، ج ۱، ص ۲۴؛ منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۷۳۸،۷۳۷ (تعلیقات)

۲-منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۷۳۹ (تعلیقات)

۳-همو، همان، ص ۷۴۰ (تعلیقات)؛ عبد الرحمن، بزم مملوکیه، ص ۴۱

۴- همو، همان، همانجا؛ غلام سرور، دور نمای تاریخی، پوسنگیهای فرهنگی، ج ۱، ص ۲۴

۵-همو، همان، همانجا؛ باقر محمد، وحید میرزا، ، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۲۶۲؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۱۱۷۸؛ حفیظ الله محمد، سلاطین هند کی علم پروری، ص ۱۵۰؛ خان، عهدشمسی، مقالات منتخبه دانشکده خاورشناسی، شماره ۱، صص ۳۴۷-۳۶۳

(٦٣٤-٦٣٧ق/١٢٣٦-١٢٣٩م)وی به دهلی خوانده شد و تدریس مدرسه ناصریه دهلی به او واگذار شد[۱] - منهاج در ٦٣٩ق/١٢٤١م از سوی معزّ الدین بهرامشاه(٦٣٧ق/١٢٣٩م)به منصب قضای کل هندوستان رسید، تا شورشی را که دردهلی رخ داده بود فرو نشاند، اما نتوانست و بهرامشاه در پی درگیری دهلی کشته شد[۲] - پس منهاج از کار خود کناره گرفت و در ٦٤٠ق/١٢٤٢م به لکهنوتی رفت و در دورهٔ سلطنت ناصر الدین محمد (حك ٦٤٢-٦٦٢ق/١٢٤٤-١٢٦٣م) تقرب بیشتری بدست آورد و مدتها منصب قاضی القضائی کل هندوستان و حکومت دهلی بعهدهٔ او بود ،منهاج تا ٦٥١ق/١٢٥٣م در همین مقام بود و به سبب خدماتش، ازسلطان لقب "صدر جهانی" یافت[۳] - در دورهٔ سلطان ناصر الدین محمد منهاج سراج، منظومه "ناصری نامه" را در ذکر یکی از غزوهای ناصر الدین با هندوان ساخت و نیز اثر تاریخی وی "طبقات ناصری" را به نام او تالیف کرد و تا حوادث سال ٦٥٨ق/١٢٥٩م را به نگارش در آورد - در این سال وی به ٦٩ سال بالغ شده بود و پس از آن گویا چند سالی بیش نزیسته و در دهلی بدرود حیات گفت[٤] -

درباره آخرین سالهای منهاج سراج آگاهی های درستی در دست نیست حتّی تاریخ درگذشت و خاکجای وی نیز معلوم نشده است - همین قدر دانسته است که وی تا پایان سال ٦٥٨ق /١٢٥٩م در دهلی همچنان به حرمت و شوکت زندگی می کرد و بر همان منصب قاضی کل هندوستان بود- برخی تذکره نویسان به حدس و گمان ٦٧٢ق/١٢٧٤م و یا ٦٩٨ق/١٢٩٩م را سال درگذشتِ وی آوده اند[٥] - سید علی حسین در تذکره خود "صبح گلشن" عمر وی ٨٤ سال نگاشته است ولی چون سندی برای درست بودن تاریخ های مذبور بدست نیست، پس با توجه به این که وی وقایع سال ٦٥٨ق/١٢٦٠م را تا پایان سال در کتاب خود درج کرده است، حتماً پس از این سال بدرود حیات گفته است[٦] - وی می گوید که اگر فرصت بود ، بقیهٔ حوادث نیز نوشته خواهد شد[۷] - امام معلوم

---

۱ - احمد، ظهور الدین، ایرانی ادب، ص ٥١٣؛حفیظ الله محمد، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ٥٥؛عبد الرحمن ، بزم مملوکیه، ص ٤٣

۲ -حجتی، منهاج سراج، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ،ج۳، ص ٩٨٨؛ عبدالرحمن ، بزم مملوکیه ، ص ٤٣، ١٣٤، ١٣٥٠

۳ -همو،همان، ج ٣ ، ص ٩٨٧-٩٨٩؛اکرام، آب کوثر ، ص ١٣١ ، سبحانی، توفیق نگاهی به تاریخ ، ص ٣٠،٤٠؛ خان،آغا عبدالستار، عهد شمسی ، مقالات منتخبه ، ص ٣٥٢

٤ - صفا، تاریخ ادبیات، ج ٣ ، ص ١١٧٨

٥ -منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ٢)حبیبی) ص ٧٤٧(تعلیقات)؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ٣ ، ص ١١٧٨

٦ - خان، عهد شمسی ، مقالات منتخبه، ص٣٥٣

٧ -منهاج سراج، طبقات ناصری ، ج ٢ ، پایان طبقه ٢١

می شود که پس از ین فرصتی بدست نیاورد و پس از نوشتن "طبقات ناصری" دیری زنده نماند۔ تذکره نگاران راجع به مدفن و آرامگاه وی نیز خاموش اند ولی چون روزهای آخرین زندگیش در دهلی بسر برده، به این سبب باید گفت که مدفن وی هم در آنجا باشد ولی این امر یقینی و مسلّم نیست۔

دربارهٔ کتاب

منهاج سراج تاریخ نگار و نویسنده بی همتای دوره مملوکیان۔ افزون بر کتاب معروف و بی مانند وی "طبقات ناصری"، کتابی به نام "ناصری نامه" به نظم نیز در آورد که متاسفانه این کتاب اکنون در در دست نیست، تنها اثر به جا مانده او، تاریخ ارزشمند وی "طبقات ناصری "است که یکی از منابع بسیار مهم اواخر دورهٔ غزنویان و غوریان و سلاطین مملوك دهلی در سند و هندو نیز از جمله ماخذمستند و معتبر راجع به حوادثِ آغاز دورهٔ مغول است[۱] ـراجع به هدفِ تالیف این کتاب ، وی در دیباچه آن می گوید که در آن هنگامی که سند قضای هندوستان به او محول شد، کتابی بدست وی افتاد که تاریخ انبیاء و سلاطین عرب و عجم را بر سبیل ایجاز ثبت کرده بود،مطالعه کتاب، اور را وادار بر آن کرد که تاریخ عمومی مفصلّی را از آغاز تا زمان ناصر الدین محمود (٦٤٤ـ٦٦٢ق/١٢٤٦ـ١٢٦٣م)در آن کتاب بنویسد ـ منهاج سراج نام کتاب مذبور که اورا برای نگارش "طبقات"ترغیب کرد ، "تاریخ محدول" می آورد[۲] و در کتاب خویش مطالب عمده ازان بر میدارد۔ چنین به نظر می رسد که مولف "طبقات" را در حدود سال ٦٥٥ق/١٢٠٣م آغاز و در ٦٥٨ق/١٢٦٩م به سن ٦٩ به پایان رساند[۳] و به مناسبت سلطان عصر و ممدوح و مخدوم خویش، سلطان ناصر الدین محمود، طبقات نام نهاده به وی تقدیم کرد۔ سلطان برای این گنجینه دانش و آگاهی ارزش زیادی قائل شد و او را مورد لطف و کرم بی حد و حصر قرار داد و صله ای گران به او عطاء نمود[٤] این کتاب بی مانند و پُر اطلاعات ، دارای ٢٣ بخش بعنوان طبقات، بقرار زیر است :

(١) پیامبران از حضرت آدم تا سال دهم هجرت پیامبر اکرمؐ

---

١ - منهاج سراج، طبقات ناصری ،ص ٧٦٦ (تعلیقات)

٢ - همو، همان،ص ٧٥٠ (تعلیقات)

٣ -خان، عهد شمسی ، مقالات منتخبه، ص ٣٥٣

٤ - همو،همان،همانجا؛ باقر محمد۔وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ٣ ،ص ٢٦٣؛ حفیظ الله محمد، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ٥٦

(۲)خلفای راشدین (۳) خاندان اموی

(٤)عباسیان از جنبش ابو مسلم تا پایان خلافت متعصم

(٥) پادشاهان ایران باستان (٦)پادشاهان یمن

(۷) طاهریان (۸) صفاریان

(۹)سامانیان (۱۰)دیلمیان

(۱۱)سبکتگین (۱۲)سلجوقیان

(۱۳)سنجریان (۱٤)پادشاهان سیستان

(۱٥)شاهان کرد (۱٦)خوارزم شاهیان

(۱۷)شنسبانیان و پادشاهان غور (۱۸)شنسبانیان تخارستان و با میان

(۱۹) شنسبانیان غزنه (۲۰)معزیان هندوستان

(۲۱)پادشاهان شمسی هندوستان (التمش)

(۲۲)ملك شمسی یا دست نشاندگان پادشاهان شمسی

(۲۳)استیلای مغول از خروج تاتار تا فتح بغداد[۱]

منهاج در نوشتن احوال انبیاء و پادشاهان به مراجع و ماخذ معتبر و موثوق رجوع کرده است، وی در کتاب خویش مطالبی و مباحثی را از آن کتب، ضبط و اقتباس نموده در ابتدای مبحث بطور سند ماخذ خود را ذکر می کند تا خوانندگان بر صحت آن وقایع اعتبار کامل داشته باشند[۲]-

منهاج سراج در ینمورد یکی از تالیفات سلامی را مورد استفاده قرار داده و از "تکمة الطایف" و از بخش از میان رفته محلات تاریخ بیهقی ، از "تاریخ مجدول " نوشته ابوالقاسم امامی، احداث الزمان از ابی عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد الله ابی اللیث الثیانی و از سنن ابو داؤد سجستانی از سلیمان بن الاشعث ، کتاب حدیث از البدود و التاریخ از مقدسی، تاریخ یمینی از ابو نصر محمد بن عبد الجبار و قانون مسعودی البیرونی هم بهره گرفته است[۳]-مورخان وی را بسبب ضبط حوادث و وقایع تاریخی و ثقت لهجه و مستند بودن تاریخ وی ستایش می کنند-

۱- منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲،ص ۷٥۰(تعلیقات)

۲- همو،همان، همانجا

۳- همو، همان،ص ۷٥۷-۷٥۹(تعلیقات)

طبقات ناصری یکی از قدیم ترین تاریخ های فارسی است و از لحاظ تاریخ دورهٔ استیلای مغول از معتبرترین منابع است، به جهت آن که نویسنده معاصر این مهاجمان بوده و وقایع را از دیده های خود دیده یا کسانی معتبر یاد کرده و نیز آن که در بردارنده اخباری از مغول است که در هیچ جای دیگر آنها را نمی توان یافت. تقریباً نیمه ای از کتاب عبارت از روایاتی است که نویسنده از اشخاص ثقه و ثابت القول شنیده و یا مشاهده های خود اوست. وقایع سلطنت صفاریان و ملوك سیستان و غوریان و غزنویان، احوال سلطان شمس الدین التمش و دیگر ملوك معزیه و امرای شمسیه و خروج مغولان و چنگیزیان و غزوات غور و تولك، همه آنها کاملاً مشاهده شخصی وی است و برخی ازین حوادث از منبع موثقی و با اعتماد بدست وی رسیده و به این صورت او نام راوی را حتماً ذکر می کند. در دیباچهٔ کتاب می گوید:

هر چه کردم سماع بنوشتم

اصل نقل و سماع گوش بود

پس ثا بت شد که این کتاب نه تنها از قدیم ترین و معتبرترین منابع تاریخ فارسی برای مهاجمان مغول بوده بلکه از منابع پر ارزش در باب تاریخ اواخر روزگارِ غزنویان غوریان و ممالیك غوری در هند است. [1] بخش غوریان در این اثر، از دیگر بخش های کتاب مهم تر است. اطلاعاتی که نویسنده درباره اسلاف سبکتگین در غزنه می دهد، از منابع دیگر بدست نمی آید ، بدین جهت نیز از این کتاب ارزش فراوان دارد و بسبب دقت و حدیتی که در درج این مطالب بکار رفته ، "طبقات ناصری" از جمله ماخذمعتبر تاریخی گردیده است و افزون بر آن ، چون منهاج سراج شاهد سمت بزرگی از وقایع که درین تاریخ آورده و همچنین بعده یی از سلسله های سلاطین که در غیر از ین کتاب اطلاعات مستقیمی درباره آنها نیامده، اشارات دقیق نموده ، کتاب وی بصورت منبع بزرگی برای مورخان آینده، در آمده و آنان ازان استفاده ها کردند و مطالب نغز و برجسته را بر داشتند و در تدوین کتابهای چون طبقات اکبری (تالیف در ۱۰۰۲ ق /۱۵۹۳م) از خواجه نظام الدین هروی، منتخب التواریخ (۱۰۲۱ ق /۱۶۱۲م) از خاکی شیرازی و مراة العالم (۱۰۷۸ ق/۱٦٦۷م) از خواجه بختاورخان،طبقات محمودشاهی و طبقات شاهجهانی از محمد صادق از طبقات ناصری بهره گرفته شده است.افزون بر اینکه منهاج

۱- منهاج سراج، طبقات ناصری ، ج۲، ص ۷۵٤_۷۵۵(تعلیقات)؛ حجتی، طبقات ناصری ، دانشنامه ادب فارسی در افغانستان ، ج ۳ ، ص ٦۲۷

سراج مورخ برجسته دورهٔ خود بود، بر عربی و فارسی چیرگی داشت و به این هر دو زبان شعر می سرود۔ طبقات ناصری هم به جهت داشتن نثر زیبا و روان و دلپذیرو قوّت انشأ ؤ و بلاغت و هم به سبب ضبط دقیق وقایع تاریخی از شاهکارهای زبان فارسی است،نقل اشعارِ عربی و فارسی و به کار بردن کلمات مغولی برای نخستین بار در این کتاب ، آنرا، اهمیت ویژه ای می بخشد۔ منهاج سراج در جاهای گوناگون در "طبقات" اشعار خود را آورده است که تذکره نویسان نیز در تذکره های خود آنها را نقل کرده اند۔ وی در کنارماموریتهای سیاسی و اجرائی و کار تاریخ نویسی گاه گاه برای تفنن طبع و آرایش و ایجاد تاثیر در این کتاب شعر سروده است۔

با آنکه طبقات ناصری همزمان با تالیف تاریخ جهانگشای (۶۵۷-۶۵۸ق/)برشته نگارش در آمده ولی سبك نگارش آن بر خلاف سبك جهانگشای جوینی و تاج المآثر (۶۱۲ق/۱۲۱۵م)و بعضی از تواریخ قریب العصر خود از قبیل تاریخ یمینی (۶۰۲- ۶۰۳ ق/۱۲۰۵-۱۲۰۶م)و راحة الصدور(۵۹۹ق/۱۲۰۲م)بسیار ساده و بی پیرایه و در عین حال مستحکم و استوار است ـ منهاج سراج آنرا بشیوهٔ تاریخ نگاران مانند بیهقی و گردیزی برشته تحریر آورده است [۱] ـبهمین جهت مورخان منهاج سراج را "بیهقی عصر" نامیده اند۔

چندین بار تمام یا بخش هایی از طبقات ناصری به چاپ رسیده است۔ نخست شش طبقه از این کتاب به تصحیح ویلیام ناسیولیس، یك بار در ۱۲۴۲ش/۱۸۶۳م در کلکته و بار دیگر در ۱۲۴۳ش/۱۸۶۴م در بنگال به چاپ رسیده و پس از آن با تصحیح و حواشی عبد الحیی حبیبی در چند نوبت منتشر شده است، مجلّد اوّل آن شامل ۲۱ طبقه در ۱۳۲۷ش/۱۹۴۹ در کابل و مجلّد دوم در ۱۳۳۲ش/۱۹۵۳م در لاهور چاپ شده است۔ بار دیگر دوره سه جلدی آن در ۱۳۴۲ ش و ۱۳۴۳ ش در کابل به چاپ رسیده است۔ این اثر به کوشش راورتی در ۱۲۶۰ ش/۱۸۸۱م به انگلیسی ترجمه و در لندن به چاپ رسیده است۔ در ۱۳۹۶ق/۱۹۷۶م به کوشش مولانا غلام رسول مهر به اردو ترجمه شده و در لاهور به چاپ رسیده است۔

---

۱ - آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص۹

نمونه نثر :

چون امیر نصر بن احمد سامانی رحمة الله از دار فنا بدار بقا رحلت کرد امیر المومنین المعتضد بالله ، ایالت ممالك ماوراء النهر و آنچه برادرش داشت امیر نصر، به امیر اسماعیل سامانی داد،و اور را عهد داد و لواء فرستاد و او قوت تمام گرفت، و مملکت به او صاف شد و جمله امرا و اشراف خلق و عوام او را مطیع گشتند، و چون مرد عالم و عادل بود۔ کارهاء بزرگ بردست او بر آمد، چنانچه عمرو لیث قصد او کرد با لشکر گران، چنانچه ابن هیشم میگوید: که در لشکر عمرولیث آنروز که بحرب اسماعیل می آمد، هفتاد هزار سوار نیزه دار بود،تیر انداز و شمشیر دار، و سلاحهای دیگر۔ چون امیر اسماعیل از جیحون عبره کرد، و در بلخ با عمرولیث مصاف داد، حق تعالی اسماعیل را نصرت بخشید، و لشکر عمرولیث منهزم شد و او اسیر گشت و در بند افتاد۔ امیر اسماعیل عمرو را مقید بحضرت امیر المومنین المعتضد فرستاد و امیر المومنین امیر اسماعیل را عهد و لوا فرستاد و مثال در عهد ممالك خراسان، تا در تمام عجم او بزرگ گشت۔ امیر المومنین المعتضد فرمان فرستاد به امیر اسماعیل: تا بلادطخارستان و گرگان از دست امیر محمد زید علوی که در ضبط خود گرفته بود، متخلص گرداند۔ امیر اسماعیل احمد هارون را بر مقدمهٔ لشکر امیر کرد و پیش فرستاد و میان امیر محمد زید علوی و امیر اسماعیل مقاتلهٔ عظیم رفت ، و امیر محمد علوی شهادت یافت ، و پسر او زید بن محمد العلوی رضی الله عنهم گرفتار گشت او را بنزدیك امیر اسماعیل آوردند ، اور را به بخارا فرستاد، و شرط اعزاز و اکرام بجا آورد و فرمود: تا منزل بمنزل بطرف مروت و خدمت و تبریك و علوهمت، اسباب مهیا گرداند و امیر المومنین المعتضد هم درین وقت برحمت حق پیوست و پسر او امیر المومنین المکتفی بالله بخلافت نشست و امیر اسماعیل را عهد و لواء فرستاد و نواحی عراق و ری و سفاهان و دیار طبرستان و گرگان همه با خراسان ضم کرد، امیر اسماعیل برادرزاده خود ابو صالح منصور بن اسحق سامانی را ایالت ری داد ، و پسر خود احمد بن اسماعیل را ایالت گرگان داد،و شب شنبه چهاردهم ماه صفر سنه خمس و تسعین و مائتین برحمت حق پیوست و او را امیر ماضی لقب شد و مدت ملك اوهشتاد سال بود، رحمهم الله و لمن وعی للمولف والسلطان خلد الله ملکه۔

الفرج بعد الشدّة

شرح احوال مؤلف

برای شرح احوال مؤلف ، در همین رساله به "جوامع الحکایات و لوامع الروایات" برص ۱۹۱رجوع شود۔

دربارهٔ کتاب

"الفرج بعد الشدة" مجموعهٔ حکایت های شگفت آور تاریخی که بر رویدادهای ترسناك و جریانهای وحشتناك مشتمل است۔ این اثر را اصلاً قاضی ابو علی محسن بن علی بن محمد بن داؤد التنوخی (۳۲۷۔۳۸٤ق/۹۳۸-۹۹٤م) به عربی در نگارش آورد و سدید الدین محمد عوفی، نویسنده و تذکره نویس و شاعر فارسی سدّه های ٦ و ۷ق/۱۲۲۳ م به فارسی ترجمه کرد [1] ۔ ظاهراً این کتاب از بین رفته است ولی اغلب حکایاتِ آن در "جوامع الحکایات" عوفی، مندرج است۔ عوفی راجع به این کتاب در باب هفتم از قسم چهارم "جوامع الحکایات" نگاشته است ، " قاضی محسن تنوخی کتاب " الفرج بعد الشدة" را تالیف کرده است، اندرین معانی و آن کتابی مرغوب است و مؤلف آن کتاب را به لغت پارسی ترجمه کرده است و بیشتر حکایات درین مجموع مسطور است" ۔

"الفرج بعد الشدة" افزون بر ترجمه سدید الدین محمد عوفی، نیز به قالب فارسی آورده شده است و مترجم آن حسین بن سعد بن الحسین مویدی الدهستانی است۔ این ترجمه مشتمل بر سیزده باب و از انتشارات علمیه اسلامیه تهران چاپ شده است۔ معلوم نیست که این ترجمهٔ حسین بن اسعد بن حسین موید دهشانی از "الفرج بعد الشدة" که امروز در دست است، مقدّم بر ترجمه عوفی بوده است یا پس ازان ، زیرا راجع به تاریخ تولد و مرگ وی اصلاًاطلاعی در دست نیست ولی پژوهشگر سرشناس دکتر نظام الدین با دلائل قوی ثابت کرده است که این ترجمهٔ حسین بن سعد پس از ترجمهٔ عوفی میان سالهای (٦٥١۔٦٦٨ ق/۱۲۵۳۔۱۲۷۰م)بپایان رسیده است۔

---

۱ - عوفی، جوامع الحکایات (بانو مصفا) مقدمه بیست و هفت ۔ سی و یك؛ نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص٦٩؛احمد ،ظهور الدین، پاکستان میں فارسی ادب،ج۱ ،ص ۳۰٤ ،۳۰۵؛صفا،تاریخ ادبیات در ایران ، ص ۱۱۳۹۔۱۱٦۸؛شبلی، صدیق، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ ، ص ۱٦٤؛سبحانی، توفیق ،نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱٤۹؛احمد، ظهور الدین ، ایرانی ادب ، (بر صغیر میں) ص۵۱۲۔۵۱۳؛صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ ، ص ۱۲۳٤۔۱۲۳۵؛همو ، گنجینه سخن، ج ۱ ،ص ٦۸

عوفی این کتاب را در ۶۲۰ ق/۱۲۲۴م به نام ناصر الدین قباچه (۶۰۷ـ۶۲۵ق/۱۲۱۰ـ۱۲۲۹م) حاکم سند، ترجمه کرده است. دو دستنویس ناقص آن در کتابخانه هند نگهداری میشود[۱] و نیمهٔ آخر این کتاب در همین "کتابخانه هند" موجود است[۲] .

۱ – احمد، ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب، ج ۱ ، ص ۳۰۵ ؛ همو، ایرانی ادب (بر صغیر میں) ص ۵۱۲ـ۵۱۳

۲ – اته، فهرست ، شماره ۷۳۷،۷۳۸

آثار تاریخی منظوم :

ناصری نامه

" ناصری نامه " نخستین اثر تاریخی منظوم قاضی ابو عمر و منهاج الدین عثمان بن سراج الدین محمد بن منهاج الدین بن ابراهیم بن امام عبدالخالق جوزجانی معروف به " منهاج سراج " که در دومین سال حکومت ناصرالدین محمود پسر التمش شاه (٦٤٤-٦٦٤ق/١٢٤٦-١٢٦٦م) سروده شد.[۱]

شرح احوال مؤلف

برای شرح احوال منهاج سراج (٥٨٩-٦٥٨ق/١١٩٣-١٢٦٠م) از حیث تاریخ نگار و نویسندهٔ " طبقات ناصری" رجوع شود به کتاب " طبقات ناصری " در همین باب. اینجا ما وی را بحیثیت شاعرِ تاریخ نگارِ دورهٔ سلاطین مملوك مورد بررسی قرار می دهیم.

شخصیت منهاج سراج جنبه های گوناگون دارد. افزون براینکه او مورخ اصلی قرن اوّل حکومت مستقل اسلامی در شبه قاره و جزو مفاخر علمی جهان اسلامی در قرن هفتم هجری بود، خطیب خوش گفتار، عارف کامل و شاعر برجستهٔ روزگار وی نیز بود. او استعداد و قریحه شعری داشت و صاحبدل بود. بر عربی و فارسی تسلّط و چیرگی کامل داشت و به هر دو زبان شعر می سرود یعنی شاعر ذوالسانین بود. عوفی در " لباب الالباب " ذکر وی باین الفاظ می کند " الامام ملك الکلام سراج الدین فصیح العجم ابن المنهاج "[۲]. او در جاهای گوناگون، در " طبقات ناصری " از شعرهای خود آورده و تذکره نویسان نیز در تذکره های خود آنها را نقل کرده اند. شعر هایش که در قالب قصیده رباعی و قطعه و غزل هستند، اغلب در ستایش ممدوحان وی اند یا از سپاسگزاری از دریافت صله ها. چون بسال ٦٣٧ق/١٢٣٩م، سلطان معزالدین بهرام شاه حکومت یافت و امرأ و ملوك پیشوایی وی

۱- منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۲ (حبیبی) ص ٧٤٥ (تعلیقات)؛ همو، طبقات ناصری، ج۲(حبیبی) ترجمه غلام رسول مهر، صص ٨٤١-٨٤٣؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ١١٧٨؛ حفیظ الله، محمد، سلاطین هند کی علم پروری، ص ٥٦؛ سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی در هند، ص ٣٠؛ سلیم مظهر، فارسی سرایان مهاجر، نامه پارسی، صص ١٢٧-١٣٠؛ سال ٤ شماره ٢؛ خان، آغا عبدالستار، عهد شمسی کا مورخ شاعر، مقالات منتخبه مجلهٔ دانشکده خاور شناسی (١) صص ٣٥٤-٣٦٢؛ عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، صص ١٥٣-١٥٤

۲- عوفی، لباب الالباب (نفیسی) صص ٣٣٥-٣٣٦

را پذیرفتند و با وی پیمان وفاداری بستند، منهاج سراج نیز یکی از آنها بود و به ستایش وی قصیده یی سروده، به خدمت او تقدیم کرد.[۱]

زهی در شان تو منزل ز لوح آیات سلطانی
ببین در رایت شاهی علاماتِ جهانبانی
معزالدین والدنیا مغیث الخلق با خلقی
سلیمان سانت در فرمانست هم انسی و هم جانی
اگر سلطانی هند است ارث دوده شمسی
بحمداللّه ز فرزندان تویی التتمش ثانی
چو دیدندت همه عالم که برحق وارثِ ملکی
درت را قبله گه کردند هم قاضی و هم دانی
چو منهاج سراج این است خلقان را دعای تو
که یا رب بر سریر ملك و دولت جاودان مانی
به عهدت راست چون نیزه چنان گردند همه عالم
که جز در طرهٔ پرچم نه بیند کس پریشانی

چون ناصرالدین محمود شاه (٦٤٤-٦٦٤ق /١٢٤٦-١٢٦٥م) به سلطنت دهلی رسید. همهٔ امرأ و فضلا به او دعا و ثنا گفتند، منهاج سراج هم بمناسبت تخت نشینی وی در ستایش او قصیده ای سرود و بحضور او پیشکش کرد.[۲]

آن شهنشاهی که حاتم بذل و رستم کوشش است
ناصر دنیا و دین محمود بن التتمش است
آن جهانداری که سقف چرخ از ایوان او
در علو مرتبت گوئی فرودین پوشش است

۱- منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۱، ص ۱۹۱

۲- همو، همان، ص ۲۰۲

راحت دلها است روح عهد او با روح خلق

بندگی دود مانش ز آنکه در آمیزش است

چاکر ایوان او هر جا که ترك و تازكی

بندهٔ فرمان او هر جا که هند و گبرش است

گردش اهل زمین بر وفق فرمان تو باد

تا بروج آسمان گرد زمین در گردش است

و قصیدهٔ دیگر به مدح سلطان ناصرالدین محمود بقرار زیر است : [۱]

شاه را چون نام خویشتن عاقبت محمود باد

نصرت و تائید حق با عزم او مشدود باد

در جهان باب امان از عدل او مفتوح باد

باب بیدادی به عهدش مغلق و مسدود باد

سفرهٔ ملك جهان را دورهٔ او شمع بس

چهره اعدای او در دیدها چون دودباد

اهل ایمان را ز چتر و رایتش امن و امان است

سایه بان دین حقند ظل شان ممدود باد

مقصدش بر فضل حق چون تکیه گه دارد مدام

بی توقف شاه را حاصل همه مقصود باد

خاتم سرش چو نقش عدل و احسان یافته است

شاهد بخت جوان بر تاج اُو مشهود باد

دولتش بر مدّت احمد مبارك آمده است

ملك محمودی بمیمونی مسلم زود باد

۱ -منهاج سراج ، طبقات ناصری ،ص ٢٠٤

داعـی ایـن سـلـطـنـت مـنهـاج را ورد ایـن دعـا
تـاکـه بـاد و خـاك و آب و آتـش است موررود باد

چـون مـنهـاج سـراج طبقات ناصری را به سلطان ناصرالدین منسوب کرد ، بسبك دلپذیری بیتی چند نوشت و برای فروگذاشتهای وی از او پوزش طلبید چنانکه[۱] :

هـر چـه کـردم سـمـاع بنوشتم — اصـل نـقـل و سـمـاع گـوش بـود
در گـذارد خـطـا چـو دیـد کـریـم — زانـکـه بـاعـز و عـقـل هـوش بـود
هـر کـه او ذوق مهتری دریافت — نـزد صبـرش صبـر چـونـوش بـود
دامـن عـفـو پـروریـش مـدام — دره حـلـم عیـب پـوش بـود
بـدعـا یـاد داردش مـنهـاج — گـرچـه انـدر قـفـس خـمـوش بـود

طبق نـظـر آغـا عبدالستار خان " قصاید منهاج دارای سبك تازه ا ست ، مانند قصاید بعضی از شاعران متاخـر اغـلاق و پیـچیـدگی اصلاً ندارد اگرچه گاهی واژه های دشوار نیز در آنها دیده میشود ولی از حشـو و زوایـد و تشبیـب و تـمهیـد خالی است ـ هر قصیده بدونِ تمهید به چند بیت ستایشی به پایان رسیده است[۲] ـ بـا مـطالعه شعرهای منهاج سراج ، که وی در کنار ماموریت های سیاسی و اجرایی و کـار تـاریـخ نـویسـی ، گـاه گاه برای تفنّن طبع و آرایش و ایجاد تاثیر درطبقات ناصری شعر سروده یا در ۴۳ روز زنـدان ، زنـدان نـامـه را سـروده اسـت ـ مـنهـاج سراج به تصوف و عرفان گرایش زیادی داشـت و از افاضل روزگار و اهل وجد و سماع بود چون قاضی شد این کار استقامت گرفت ـ عارف بزرگـی شیـخ نـظام الدین اولیاً می فرماید که من هر دوشنبه در تذکیر او می رفتم تا روزی در تذکیر او بودم این رباعی بگفت :

لـب بـر لـب لـعل دلبران خـوش کـردن
و آهـنـك سـر زلف مشـوش کـردن

---

۱ -منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ص ٤

۲ - خان، آغا عبدالستار ، عهد شمسی ، مقالات منتخبه دانشکده خاور شناسی (۱) ، صص ۳۵۵-۳۵٦ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری، ج۲، در صفحات فراوان ؛ احمد ظهور الدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، ج۱ ، ص ۸۹-۹۰ ؛ شروانی ، الطاف حسین خان ، تاریخ اور تحقیق ، ص ۲۳٦-۲۳۷

امروز خوش است و لیك فردا خو ش نیست
خـود را چـو خسی طعـمـهٔ آتـش کـردن

مـن چـون ایـن بیت شنیدم ، بی خود گونه گشتم و حالتِ خاصی بمن دست داد ، ساعتی بایست تا به خود باز آمدم[۱] ـ پـس ثابت می شود که منهاج بر سر منبر موضوعهایی خشك مسائل شرعیه را بوسیله شعر و سخن جالب و گیرا می ساخت ـ گرچه شعر و سخن شغلِ خاصی وی نبود ، او این را نیز مانند وعـظ و تـذکیر از پـدرش بـه ارث گـرفتـه بـود ـ بعضی از رباعی هایش مملو از اندیشه عرفانی بودند ـ وی در نعت پیغمبر(ص) نیز شعر می سرود ـ طبق گفته عبدالحیی حبیبی " در روانی و انسجام و متانت از سرآمد آثار زبان فارسی به شمار خواهد آمد "[۲] ـ

دربارهٔ کتاب

مـنـظـومـه تـاریـخـی " نـاصری نـامـه " در ذکـر یـکـی از غـزوهـای نـاصـرالـدیـن مـحـمـود (٦٤٤-٦٦٤ق/١٢٤٦-١٢٦٦م) سـلطـان دهلی ، با جمعی از هندوان در " قلعه تلسنده " نزد قنوج ، سـاخته شد ـ در این رزم ناصرالدین محمود بر شورشیان و سر کشان غلبه یافت و دژ تلسنده را گشود ـ مـنهـاج وقایع این پیروزی را در کتابی به نام " ناصری نامه " به نظم در آورد که متاسفانه این کتاب در دسـت نیسـت ـ زیرا آثار منظوم آن دوره خیلی کم در دسترس است بلکه دیوان شعری سخنگویان آن زمـان به ندرت یافته می شود ـ آنزمان سلطنت مستقل اسلامی در هند تازه تاسیس شده بود و حاکمان و فـرمـانروایان به امور حکومت سازی و ترویج و توسعه مرزهای سلطنت مشغول بودند لذا سخنوران و شـاعـران کـمتـر مـورد تـوجه و تشویق سلاطین قرار گرفتند و به نتیجه ، آن روزگار شعر فارسی یك کـمی راه تنزّل را پیمود ـ افزون برآن که اغلب اوقات منهاج سراج در ماموریت های سیاسی و اجرایی و تـذکیـر و قـضـایـی مـی گـذشـت و در کنار آن ، او برای تفنّن طبع و آرایش و ایجاد تاثیر در طبقات ناصری شعر می سروده ـ تعداد همهٔ سروده هایش بیشتر از دویست بیت نیست ـ

۱- حسن سجزی ، فوائد الفواد ، ص ۷۱ ؛ محدث دهلوی ، عبدالحق ، اخبار الاخیار ، ص ۱۵۲ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات ، ج۳ ، ص ۱۱۷۷ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج۲ ، ص ۷۲۵ (تعلیقات) ؛ احمد ، ظهورالدین ، ایرانی ادب ، ص ۵۱۳

۲- منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج۲ ، ص ۲۷۰

منهاج سراج در دورهٔ سلطنت ناصر الدین محمود (٦٤٤-٦٦٤ق/١٢٤٦-١٢٦٥م) مقرّب خاصی وی شده بود و مدّتها منصب قاضی القضاتی و حکومت دهلی به او واگذار شده بود. ناصرالدین محمود در سفر و حضر همیشه او را با خود می داشت. چون بسال ٦٤٥-١٢٤٧ق/١٢٤٧-١٢٤٩م او به همراهی خان معظم الغ خان (غیاث الدین بلبن) به تسخیر قلعه تلسنده نزد قنوج عازم شد، منهاج سراج هم با وی بود. تلسنده در ناحیه قنوج دژ محکمی بود و به نظر مردم آن قلعه مرتبهٔ سدّ سکندری را داشت و جمعی از هندوان که علیه پادشاه قیام کرده بود، در آن قلعه تحصّن جسته بود بسال ٦٤٥ق /١٢٤٧م، به روز پنج شنبه سلطان ناصرالدین محمود بآن هندوان به جنگ پرداخت. پس از کشت و کشتار و خونریزی زیادی سلطان ناصرالدین بر آنها تسلّط یافت و پیروز شد تعداد زیادی از شوریشان دست از جان بشت [۱] منهاج سراج شاهد همهٔ وقایع و حوادث این سفر جنگی بود، وی تمام رویداد را در پنج یا شش تا کاغذ به نظم در قلم آورد و تمام جزئیات آن کشتار دستجمعی را شرح داده " ناصری نامه " نام نهاد و به خدمت سلطان ناصرالدین تقدیم کرد و وی در ازای این خدمت ادبی و تاریخی به او لطف و اکرام زیادی کرد و مستمری سالیانه به او واگذار کرد و تنها به این صله و جایزه اکتفا نکرد و بعداً در سال ٦٤٧ق /١٢٤٩م خلعت فاخره و صد غلام دیگر به او بخشید. منهاج سراج در این سرودهٔ وی از خان محظم الغ خان (غیاث الدین بلبن) و اجرای وی درین رزمگاه خیلی ستایش می کند و برای وی کلمات شیر دل (شجاع مانند شیر) و رستم ثانی می آورد و به نظر وی، از حیث قدرتمندی و اجرایی، قهرمان این نبرد، خان اعظم الغ خان (که بعداً به نام غیاث الدین بلبن آوزه یافت) است. پس از نگارش " ناصری نامه " الغ خان نیز در ناحیه " هانسی " یك ده به او هدیه داد. [۲]

۱- منهاج سراج، طبقات ناصری، ج۲ (حبیبی) ص ٧٤٥ (تعلیقات)

۲- همو همان،همانجا

قران السعدین

قران السعدین [۱]، نخستین مثنوی تاریخی - عرفانی "طوطی هند" برجسته ترین چهره صحنهٔ سخنوری دورهٔ سلاطین امیر خسرو (۶۵۱-۷۲۵ق/۱۲۵۳-۱۳۲۵م) است. او، این مثنوی را به پیروی از مخزن الاسرار نظامی و به تقاضای معزالدین کیقباد (۶۸۶-۶۸۹ق/۱۲۸۷-۱۲۹۰م) سلطان دهلی، درباره جنگ و نزاع برسرتخت و تاج و سپس آشتی میان معزالدین کیقباد و پدرش بغراخان حاکم لکهنوتی، در سن سی و شش سال، در ۶۸۸ق/۱۲۸۹م، در مدت شش ماه، به اتمام رسانید. امیر خسرو راجع به آن گفته است :

ساخته گشت از روش خامه یی
از پس شش ماه چنین نامه یی
در رمضان شد بسعادت تمام
یافت قران نامهٔ سعدین نام
آنچه بتاریخ ز هجرت گذشت
"بدسنه ششصد و هشتاد و هشت

امیر خسرو قسمت اول فصل آخر بعداً در این اضافه کرد، آنزمان سنِ شریفش چهل الی پنجاه بود.[۲]

شرح احوال مؤلف:

۱- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، صص ۷۸۰-۷۸۱؛ وحید مرزا، امیر خسرو کے حالات زندگی اور تصانیف، امیر خسرو (مجموعه مقالات)، صص ۲۲ - ۱۲۳؛ احمد، ظهور الدین، ایرانی ادب، ص ۱۸۹؛ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴، ص ۲۷۵

۲- باقر محمد- وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج۳، ص ۲۶۴

امیر ناصر ابوالحسن خسرو [1] بن امیر سیف الدین محمود دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ق/۱۲۵۳-۱۳۲۵م) نه تنها یکی از برجسته ترین عارفان و نوابغ زبان و ادب فارسی در کشور پهناور هند بلکه برای سر تا سر جهان فارسی یك شخصیت ممتاز و مایهٔ افتخار در نیمهٔ دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. پدرش سیف الدین محمود یکی از دولتمردان بنام سلاطین هند و از عشیرهٔ هزارهٔ لاچین [2] بود و از ترکان ماوراالنهر ساکن شهر "کش" [3] بود و به همین علت امیر لاچین معروف بود. طبق فرشته، پدرش امیر سیف الدین محمود از امیر زاده های هزاره بلخ است و در حوالی "قبرش" می زیست [4].

دولتشاه سمرقندی می گوید که اصل او از شهر کش که آن شهر را قبة الخضراء می نامند، بوده است و گویند که از هزاره لاچین است که در حدودِ پای مرغ و قرش می نشسته اند [5].

مقارن با یورش مغولان و تاتار، امیر سیف الدین محمود، در دورهٔ شمس الدین التمش (۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۶م) به شبه قاره مهاجرت کرده در ناحیه پتیالی اسکان گزید [6] و در خدمت سلطان

۱- صفا، تاریخ ادبیات، ج۳، صص ۷۷۱-۷۹۷؛ عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران، ص ۵۴۶؛ شبلی نعمانی، شعرالعجم، ج ۲ ترجمه فخر داعی گیلانی، از صفحه ۷۷ ببعد؛ امیر خورد سید محمد مبارك علوی، سیرالاولیا، ص ۱۲۵ و صص ۳۰۱-۳۰۵؛ احمد، ظهورالدین، مثنوی نگاری امیر خسرو، مجله دانش، شماره ۸۰، صص ۳۵-۴۲؛ علی، سلطان الطاف، امیر خسرو، مجله دانش، شماره ۸۰، صص ۴۳-۵۲؛ موسوی، سید مرتضی، شخصیت احوال و آثار امیر خسرو از دیدگاهی تازه، مجله دانش، شماره ۸۰، ص ۹۱-۱۰۲؛ دولتشاه، تذکره الشعرا، صص ۲۶۵-۲۷۵؛ فرشته، تاریخ، ج۲، ص ۷۳۴، صص ۲۱۳-۲۱۴؛ آذر، آتشکده، ص ۳۴۶؛ نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، صص ۱۷۰-۱۷۱؛ احمد، ظهورالدین، ایرانی ادب (برصغیر میں) صص ۱۸۴-۲۲۴؛ عبدالحق، محدث دهلوی، اخبار الاخیار، صص ۱۹۲-۱۹۶؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، صص ۱۷۵-۱۸۵؛ عسکری، سید حسن، امیر خسرو، بطور تاریخ نگار (انگلیسی) همهٔ کتاب؛ نفیسی، مقدمه دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، ص ۶-۹؛ احمد ریاض الهدی، سلاطین دهلی، صص ۲۰-۲۶؛ فروزانفر، سخن و سخنوران، صص ۳۰۷-۳۰۸؛ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۴، صص ۲۷۲-۲۷۶؛ نسرین اختر، مختصری درباره آثار امیر خسرو دهلوی، مجّله سفینه، دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب، شماره ۴-۵، صص ۹۲-۱۰۸؛ وحید مرزا، امیر خسرو کے حالات زندگی اور انکی تصانیف، امیر خسرو (مجموعه مقالات)، صص ۱-۳۹؛ حسام پور سعید، قند پارسی، شماره ۳۳-۳۴، ص ۶۹؛ علی، سلطان الطاف، امیر خسرو، مجله دانش، شماره ۸۰، ص ۴۳؛ رحمان علی، تذکره علمای هند، ص ۵۷

۲- احمد، ظهور الدین، ایرانی ادب، ۱۸۴

۳- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ۷۷۳؛ احمد ظهورالدین، ایرانی ادب، ص ۱۸۴

۴- فرشته، تاریخ، ج۳، ص ۷۵۴

۵- سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرا، ص ۲۶۵

۶- هاردی، پیتر، هستوریتز آف میدیویل اندیا (انگلیسی)، ص ۶۹

شمس الدین التمش درآمد و در ردیف امرای دربار او پیوست و به " سیف شمس " معروف گشت۔ او در نبردها و فتوحات همیشه همراه وی می بود۔ پسرش امیر خسرو درباره او می نویسد :

جهان بقوت او می گرفت التمش　　　　که بر کشید خدایش به قبضهٔ قدرت

امیر سیف الدین با دختر عمیدالملك امیر بلند پایهٔ دستگاه شمس الدین التمش ازدواج کرد و از این زنا شویی ، در ۱۲۵۳/ق۶۵۱م امیر خسرو پایه جهان نهاد[1] ۔ دربارهٔ تولد وی سید محمد مبارك علوی کرمانی معروف به امیر خرد ، یکی از خلفای نظام الدین اولیاء ، می نویسد " کاتب حروف از والد خود سماع دارد که می فرمود ، در آن روز که امیر خسرو متولد شد در جوار خانهٔ امیر لاچین دیوانه ای بود صاحب نعمت۔ پدر امیر او را در جامه یی پیچید ، پیش آن دیوانه برد۔ دیوانه فرمود آوردی کسی را که دو قدم از خاقانی پیش بود"[2] ۔

دربارهٔ استادان و معلمانی که در تربیت خسرو نقش سازنده ای داشته اند ، ما اطلاعات کافی نداریم، اما یکی از استادانش را به نام قاضی یا خواجه اسدالدین که به هنر خوشنویسی متصف بود در دیباچه تحفة الصغر نام برده است۔ پدر وی بهترین امکانات تحصیلی را در حین حیات خود فراهم آورده بود۔ جهت تسریع کسب سواد و دانش عصر ، او را به مکتب هم می فرستاد و معلم سرمنزل هم برایش گماشته بود [3]۔ از لابلای شعر و نثر خسرو برمی آید که او در سنین جوانی در جمله علوم متداوله شامل صرف و نحو ، حیات و نجوم ، فلسفه و تصوف و اخلاق و ادیان تسلّط کافی به دست آورده بود۔ خسرو به زبانهای فارسی، ترکی ، عربی و هندوی (زبان محلی وقت شبه قاره) تبحّر داشت و این امر از مطالعه آثار منشور و منظوم خسرو مبرهن است۔ وی با قریحه سخن سرایی که در سرشت داشت در سنین ابتدایی شعر می گفت ؛ و خودش می نویسد " در آن صغر سن که دندان می افتاد ، سخن می گفتم و گوهر از دهانم می ریخت"[4]۔

در سراسر دنیا نویسندگان و شعرای نامدار و پرکار وجود دارند که اهل یك زبان باشند و به زبانهای

۱- صفا ، تاریخ ادبیات ، ج ۳ ، صص ۷۷۳-۷۷٤ ؛ احمد ، ظهورالدین ، ایرانی ادب ، ص ۱۸٤ ؛ نفیسی ، دیوان کامل امیر خسرو دهلوی (مقدمه) ص ۷ ؛ لال ـ کی ـ ایس ، خلجی خاندان ، ص ۳۹۰

۲- میرخورد ، محمد مبارك علوی ، سیرالاولیا ، ص ۳۰۱

۳- خسرو ، دیباچه دیوان غرة الکمال ، ص ٦۹

٤- همو ،همان،همانجا

دیگر آثار بی مانند به جا گذاشته باشند ولی آثار خسرو خیلی متفاوت هستند. او در خانواده ترك زبان دیده به جهان گشوده ، در هند بزرگ شد و تربیت یافت و در سه زبان زنده یعنی فارسی ، تازی و هندی شعر سرود و آثار ارزشمندی یادگار گذاشت[۱] و گاهی طوطی هند و گاهی سعدی هندوستان خوانده شد[۲]. بدون آن که استادی بالای سرش باشد و اُو را آموزش دهد. در تحفة الصغر آورده است ؛ "چون مرا استادی سرآمده برسرنیامده که بر دقایق شعر پارسی دلیل شدی و آهوی مشکبار خامه را سوی ختا باز آوری. تا یك مدت از پیش خود شعر می گفتم و به جای استاد ، دواوین اساتید باستان را پیش رو می گذاشتم و از آنها بدان گونه فایده می بردم که شاگردی از استادی زنده شاعری و سخنوری آموزد[۳]. وی در سن ۱۵-۲۰ سالگی بر تمامی دانشهای روزگارش احاطه پیدا کرده و نخست دیوانش متعلق به همین سالهای زندگی وی است[۴].

خسرو در هشت سالگی از سایه پدری محروم گردیده بود و زیرِ کفالت و تربیت نیای مادری عمادالملك قرار گرفت. عمادالملك (۶۷۱ق/۱۲۷۲م) از بلند پایه ترین امرای دربار غیاث الدین بلبن سلطان دهلی (۶۶۴-۶۸۴ق/۱۲۶۵-۱۲۸۵م) بود. دربارهٔ درگذشت پدرش ، امیر خسرو در مرثیه ای چنین گفته است :

سیف از سرم برفت و دل من دو نیم ماند[۵]

دریای من روان شد و درم یتیم ماند

خسرو بیست سال داشت که عماد الملك بدرود حیات گفت. اکنون خسرو به حدر شد رسیده بود و از کسب دانشهای روزگار فارغ شده بود ، او نیاز به پیوستن سلكِ ملازمت دربار امیران عصر احساس نمود و به دستگاه غیاث الدین بلبن (۶۶۴-۶۸۶ق /۱۲۶۵-۱۲۸۵م) راه جست و پیش از همه به علاء الدین محمد کشیلی معروف به ملك چهجو که برادر زاده سلطان وقت غیاث الدین بلبن بود ، پیوست می درین دوره وی و شماری دیگر از امراء را مدح گفت و در پیشرفت توانایی های علمی و ادبی خود نیز

۱- احسن الظفر ، سید ، بررسی انتقادی اعجاز خسروی ، قند پارسی (هند) ص ۱۰۸

۲- کرمی ، محمد حسین ، قند پارسی (هند) ، شماره ۲۳-۲۴

۳- علی اکبر ، قویم الدوله ، امیر خسرو دهلوی ، عارف جلیل و شاعر نامی پارسی گویان هند ، ص ۱۳

۴- همو ، همان ، ص ۳۹

۵- خسرو ، دیوان غرة الکمال ، (دیباچه) ، ص ۶۹ ؛ احمد ، ظهورالدین ، ایرانی ادب ، ص ۱۸۴

کوشید. خسرو دو سال در خدمت وی ماند و سپس به خدمتِ بغراخان، پسر خسرو بلبن و حاکم سنام و سامانه درآمد و موردِ تشویق قرار گرفت. هنگامی که طغرل، حاکم لکهنوتی به یاغیگری قد بر افراشت و بلبن برای سرکوبی او به سمانه رفت و بغراخان را نیز فراخواند. خسرو نیز در رکابِ بلبن و بغراخان به لکهنوتی رفت. پس از پیروزی بلبن بر طغرل، که در پی آن بغراخان به فرمانروایی لکهنوتی گماشته شد خسرو همراه بلبن به دهلی بازگشت [۱] و در آن جا شاهزاده محمد سلطان معروف به قا آن الملك، پسر بزرگ بلبن و فرمانروایی مولتان برای تبریك پیروزی سلطان به پایتخت آمده بود، وی در ٦٧٨ق/١٢٧٩م خسرو را را منصب مصحف داری همراه خود مولتان بُرد. وی پنج سال در دربار این شاهزاده شیفته علم و ادب به سر برد و اقامت وی در مولتان مصادف با تهاجم های پیا پی منگولان به سر زمین پنج رود خانه بوده، محمد قآن با شهامت به دفع مهاجمان می پرداخت. در سال ٦٩٣ق/١٢٩٣م (در حین جنگ بر کرانه رود "اوی" تیر یکی از مغولان موجب کشته شدن او گردید [۲]. امیر خسرو و دوست بسیار نزدیکش امیر حسن دهلوی، درین معرکه به اسارتِ مغولان افتادند و لشکریان منگولی وی را همراه بردند [۳]. برخی از تذکره ها محل اسکان خسرو را در حین اسارت بلخ و بعضی حتی تبریز نوشته اند اما از قرائن پیدا است که پس از دو سال اسارت، در حین نقل و انتقال خسرو توانسته از بند بگریزد و در مدّت کوتاهی به مولتان مراجعت کند و مدتی پس از آن به دهلی برسد [٤]. سلطان بلبن که سنش نزدیك به هشتاد بود از مرگ نابه هنگام فرزند دلبندش زنده بگور شده بود. وی فرزند دوم خود بغراخان را که استاندار لکهنوتی بود به دهلی فراخواند ولی بغراخان اقامت خود را در لکهنوتی ادامه داد. بلبن، کیخسرو پسر جوانسال محمد قآن را به سمت ولایت عهد منسوب نمود اما پس از درگذشت بلبن "ملك الامرا" معزالدین کیقباد (٦٨٦-٦٨٩ق/١٢٨٧-١٢٩٠م) پسر هیجده سالهٔ بغراخان را بر تختِ دهلی نشاند [٥] و در این حین نخست امیر خسرو در خدمت مادر مسّن خود مدتی در پتیالی به سر برد و سپس به خواستِ حاکم "اود"

۱- برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۷۳

۲- صفا، تاریخ ادبیات، ج۳، صص ۷۷۵-۷۷٦؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۱۷۵؛ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ص ۲۷۳؛ وحید مرزا، امیر خسرو، ص ٥

۳- همو، همان، ج۳، ص ۷۷٦

٤- همو، همان، همانجا؛ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۷۳

٥- وحید مرزا، امیر خسرو، ص ٦

خان جهان حاتم خان امیر علی، به او پیوست و مدّتی همانجا ماند و سپس به دهلی بازگشت (۶۸۸ق/۱۲۸۹م) و از آن پس پیوسته در خدمت سلاطین دهلی به سر برد[1]. اینجا او مقرّب درگاه معزالدین کیقباد (۶۸۶-۶۸۸ق/۱۲۸۷-۱۲۸۹م) شد. چون وی علاقمند و پشتیبان شعر و ادب بود، خسرو را ملك الشعرای دربار منصوب نمود. در همین دوره امیر خسرو به تقاضای کیقباد مثنوی "قران السعدین"[2] نوشت. در سال ۶۸۹ق/۱۲۹۰م کیقباد به قتل رسید و جلال الدین فیروز شاه خلجی (۶۸۹-۶۹۵ق/۱۲۹۰-۱۲۹۶م) به تخت نشست. خسرو مقرب درگاه وی شد. جلال الدین خلجی خسرو را به امیری مخاطب و به مصحف داری منصوب کرد. پس از وی علاأالدین خلجی (۶۹۵-۷۱۵ق/۱۲۹۶-۱۳۰۶م) فرمانروایی سلطنت دهلی شد. دورهٔ وی اوجِ شاعری خسرو بود. در همین دورهٔ خلجیان بود که خسرو در شمار امرأ در آمد و به امیر خسرو آوازه یافت و شهرت وی در جهان ادبی روزگارش پیچید و وی آثار عدیده ای در شعر نظیر خمسه در تقلید نظامی گنجوی سرائید. این خمسه به علاأ الدین خلجی منسوب شد. خسرو دیوان به عنوان غرة الکمال و بقیه نقیه و در نثر اعجاز خسروی و خزائن الفتوح در همان دوره، به سلك نگارش در آورد. وی برای مدت بیست و یك سال به دستگاه علاأ الدین خلجی وابسته ماند[3]. بعد از علاأالدین خلجی، شهاب الدین عمر (۶۹۰-۷۱۵ق/۱۲۹۶-۱۳۰۶م) و قطب الدین مبارکشاه به تخت سلطنتی رسیدند. قطب الدین مبارکشاه با امیر خسرو مهربان بود. در دورهٔ وی امیر خسرو مثنویش "نه سپهر" نوشت و هم وزن فیل جائزه گرفت[4]. امیر خسرو می گوید:

چنین ببخششی کز تو من یافتم   در ایام پیشینه کم یافتم

پس از دورهٔ فترت چند ماهه قطب الدین مبارکشاه فرزند علاأالدین خلجی سریر آرأ گردید، اما در سومین سال سلطنت بر اثر توطئه وزیرش خسرو خان نام به قتل رسید و خسرو خان خود را سلطان اعلام کرد. وی در جنگ لهراوت و به وسیله قشون غازی خان کشته شد که با لقب غیاث الدین تغلق

۱- برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۷۳

۲- احمد،ظهورالدین، ایرانی ادب، ص ۱۸۵، ۱۸۹؛ وحید مرزا، امیر خسرو (مجموعه مقالات) ص ۲۲-۲۳؛ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۷۵؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۳، ص ۷۸۰-۷۸۱؛ باقر محمد-وحید میرزا، تاریخ ادبیات، ج۳، ص ۲٦٤

۳-همو،همان، ص ۱۸٦

٤- همو ،همان،همانجا؛ نظامی، خلیق احمد ،آن هستری ایند هستوریز آف میدیول اندیا، (انگلیسی) ص ۷۱

(۷۲۰-۷۲۵ق/۱۳۲۰-۱۳۲٤م) به پادشاهی رسید. غیاث الدین تغلق شاه، خسرو را از همه بیشتر معزّز می داشت و در سفر بنگاله وی را همراه خود برد [۱]. در اثر منظوم امیر خسرو "تغلق نامه" وقایع آن دوره انعکاس یافته است. غیاث الدین تغلق شاه در ۷۲۵ق/۱۳۲٤م در نتیجه ریزش سقفِ کوشك نو بنیاد پس از پنج سال فرمانروایی تصادفاً کشته شد و فرزندش جونا خان با لقب ناصرالدین محمد تغلق بر تخت سلطنت جلوس کرد[۲]. غیاث الدین تغلق بر مرتبت امیری خسرو افزود. گویی امیر خسرو نه تنها زمان شش تا سلاطین پرجلال همچو غیاث الدین بلبن خلجیان و تغلقیان را دید بلکه به دربارشان وابسته و مسئولیت عسکری و سپاهیانه و ادیبانه و مورخانه را هم می داشت. خسرو مدت کوتاهی در دورهٔ پادشاهی سلطان محمد (۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲٤-۱۳۵۱م) بزیست. راجع به درگذشت امیر خسرو "فرشته"[۳] می نویسد که خسرو در سال ۷۲۵ق/۱۳۲٤م در سفر برگشت بنگاله در راه شنید که مراد او نظام الدین اولیاً در گذشته، بی اختیار به سوی دهلی روان شد وچون به سرخاکش رسید گفت: آفتاب در زیر زمین و خسرو زنده؟ این گفت و بیهوش شد و مدت شش ماه مجاور قبر مرشد خود و در گریه و زاری بود. هرچه مال داشت به تهیدستان بخشید و در ماه ذیقعد سال ۱۳۲۵م/۷۲۵ق به رحمت ایزدی پیوست [٤]. سید محمد مبارك علوی در ذکر درگذشت امیر خسرو می گوید: آخرالامر امیر خسرو برابر سلطان غیاث الدین تغلق در لکهنوتی رفت. در غیبت او سلطان المشایخ بصدر جنّت خرامید چون از آن سفر باز آمد، روی خود سیاه کرد و پیراهن پاره درمیان خاك غلطان پیش در خطیره شیخ المشایخ آمد. بعد شش ماه بزیست و برحمتِ حق پیوست و در پایان روضه سلطان المشایخ مدفن یافت[۵].

۱- شاه، افسر علی، زبان و ادبیات فارسی، مجله دانش، شماره ۸٤-۸۵، ص ۱۷٤؛ حسین دوست میر، تذکره حسینی، ص ۱۱۳؛ فرشته، تاریخ، ج۱،ص ٤۰۳

۲- موسوی، سید مرتضی، شخصیت احوال و آثار امیر خسرو، مجله دانش، شماره ۸۰، صص ۹٤-۹۵

۳- فرشته، تاریخ، ج۲، ص ۷۵٦؛ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۷۳

٤- وحید مرزا، امیر خسرو (مجموعه مقالات)، ص ۱٤؛ نفیسی، دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، مقدمه ص ۸؛ داراشکوه، سفینة الاولیا، ص ۱۰۰

۵- همو همان،ص۱٤؛ میر خرد، مبارك علوی کرمانی، سیرالاولیاء، ص ۳۰۵

علایق عارفانهٔ امیر خسرو به نظام الدین اولیاً :

نظام الدین محمد معروف به شیخ نظام الدین اولیاء از اقطاب و مرشدان معروف دهلی بود۔ امیر خسرو در جزو مریدان راسخ قدم وی شمرده شد ـ وی مرشد روحانی و مشوق معنوی امیر خسرو بود و اقامتگاهش در حین حیات مرجع خواص و عوام و آرامگاهش در دهلی زیارتگاه خلایق است و با نظام الدین اولیاء ارادت خاصی داشت و همیشه کتاب های خود را پس از اتمام از نظر شیخ می گزراند۔ سید محمد مبارك علوی گوید : سلطان المشایخ از غایت شفقتی که در باب امیر خسرو داشت این دو بیت فرمود[۱]۔

خسرو که نظم و نثر مثلش کم خاست	ملکیت ملك سخن آن خسرو است
آن خسرو ماست ناصر خسرونیست	زیرا که خدای ناصر خسروماست

صاحب سیرالاولیاء نیز می گوید : امیر خسرو و مرحمت هایی که از شیخ در باب او صادر شده بود، آن را کتابت کرده است۔ نسخهٔ آن این است : یك بار سلطان المشایخ ، قدس سره ، این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نیایم۔ دوّم بار گفت که از همه تنگ آیم تا حدّی که از خود تنگ آیم و از تو تنگ نیایم۔ وقتی مردی به خدمت ایشان درخواست و جرأت نمود که ایشان نظرهایی که در حق خسرو است یکی در کار من کن۔ در حضور او جواب نگفت ، امّا بنده را گفت : آن وقت در خاطر می گذشت که می خواستم آن مرد را بگویم که آن قابلیت بیار۔ وقتی بر زبان مبارك خواجه رفت ، دعای من بگو که بقای تو موقوف است بر بقای من۔ باید که تو را پهلوی من دفن کنند۔ این سخن به کرّات به خدمت ایشان یاد داده شده است و ایشان فرموده اند که همچنین خواهد شد۔ ان شاء الله تعالی خدمت خواجه با بنده عهد خدا کرده است که هر گاه که در بهشت بخرامند ، بنده را برابر خود در بهشت برده ، انشاء الله تعالی[۲]۔

سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء بارها می گفت که در قیامت هر کسی به چیزی فخر کند، فخر من به سوز سینهٔ این ترك است۔ درباره وی گفته است : روزِ قیامت از هر کس خواهند پرسید که چه

---

۱ ـ محدث دهلوی،عبدالحق،اخبارالاخیار،ص ۱۹۶؛امیر خرد،مبارك علوی کرمانی،سیرالاولیاء، صص ۳۰۳-۳۰۴؛صفا،تاریخ ادبیات،ج۳،ص ۷۷۸

۲ ـ همو ،همان، صص ۱۹۴-۱۹۵؛علی ، سلطان الطاف ،امیرخسرو طالب شیفته و مطلوب شایستهٔ نظام الدین اولیاء ، مجله دانش ، شماره ۸۰،ص ۴۵؛نفیسی ، دیوان کامل امیر خسرو دهلوی ، مقدمه ، ص ۸

آوردی ؟ چون از من بپرسند خواهم گفت :

سوز سینهٔ این ترك را آورده ام
الهی ، مرا بسوز سینهٔ این ترك را ببخش

نیز گفته است :

گر برای ترك تر کم ارّه بر تارك نهند ترك تارك گیرم و امّا نگیرم ترك ترك[۱]

امیر خسرو می گوید :

بر زبانت چون خطاب بنده ترك الله رفت دست ترك الله گیروهم اللهش سپار

شیخ المشایخ نظام الدین اولیاء می گفت : گر در شرع شریف جایز می بود وصیت می کردم امیر خسرو را در قبر من دفن کنند تا هر دو در یکجا باشیم۔

در جامع ملفوظات آمده است که امیر خسرو احوال و وقایع همه روز را به خدمت نظام الدین اولیاء بیان همی نمود و موصوف از شنیدن آن همی گریست[۲]۔ بیشتر مریدان سلطان المشایخ امیر خسرو را به وسیله داشتند و از توسط وی به خدمت شیخ حاجات پنهانی پیش همی نمودند وی میان دنیای جسمانی و روحانی همچو عالم برزخ بوده زیرا که وی زمان پادشاهی نه سلطان را درك کرد و سمت های کشوری و لشکری هفت سلطان در دوره های مختلف به عهده داشته و به جانب دگر از بارگاه حضرت نظام الدین اولیاء هم کسبِ فیض می کرده و او بیشتر اشعار به مرشد خود خطاب نموده است۔ او غیر از مسافرتهای که داشته هرگاه در دهلی به سر می برد ، شبها به خدمت مرشد اشتغال داشت۔ عُرس حضرت امیر خسرو به روز هفدهمین شوال المکرم می شود که در دهلی پایین قبر مبارك مرشد خود مدفون است۔

آثار پُر بار امیر خسرو

امیر خسرو دارای شخصیتی چند بُعدی است که هر یك از اشتغالات او دارای جنبهٔ تمام وقت بود۔ زیرا وی امور کشوری و لشکری ، شعر و ادب ،عرفان و تصوف و حضور در دربارهای سلاطین معاصر ، با این وصف به قول مولانا جامی[۳] منشاء اثر ۹۲ تصنیف و تالیف منثور و منظوم بوده که

---

۱ - فرشته ، تاریخ ، ج۲ ، ص ۷۵۷ ؛ نفیسی ، دیوان کامل امیر خسرو دهلوی ، مقدمه ، ص ۸

۲ - علی سلطان الطاف ، امیر خسرو طالب شیفته و مطلوب ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، ص ۴۷

۳ - جامی ، نفحات الانس ، ص ۶۰۷ ؛ رحمان علی ، تذکره علمای هند ، ص ۵۷

در حال حاضر در حدود سی اثر از وی در دست داریم. طبق مؤلف تاریخ فیروزشاهی ، ضیاالدین برنی[1] ، امیر خسرو به تعداد زیادی کتب تالیف نموده است و می توانیم از آن ها یك کتابخانه ترتیب بدهیم و صاحب " تذکره هفت اقلیم " تعداد تصانیف امیر خسرو یك صد و نود و نه قلمداد کرده است. محققین عصر حاضر نیز درباره تعداد آثار و مؤلفات امیر خسرو اختلاف رای دارند و این مسئلهٔ ای است متنازعه و بیانات فاضلان و نویسندگان سلف قضاوت حتمی نمی باشند و نه پژوهش جدیدی کامل و معتبر است. لذا ما به معرفی آثار و مؤلفات برجسته و مهم وی اکتفا می کنیم.

دیوانهای امیر خسرو

خسرو به جای یك دیوان پنج دیوان از خود باقی گذاشته و برای هر دیوان دیباچه های مرقوم داشته که در آن ویژگیهای شعر فارسی و اصناف مختلف سخن را مشروحاً مورد بررسی قرار داده است :

۱- دیوان (اول) تحفة الصغر دارای انواع صنف سخن از جمله قصاید ، ترجیع بند ، ترکیب بند و قطعات که سروده تا نوزده سالگی تا حدود ٦٧٢ق /١٢٧٣م ، شعر عنفران جوانی او به سطح سخن اساتید سلف نمی رسید.

۲- دیوان (دوم) " وسط الحیات " دارای انواع اصناف و سروده هایی از ٦٧٠ق تا ٦٨٤ق/١٢٧١تا ١٢٨٥م و جمعاً ٨٤٤١ بیت با دیباچه. علاوه بر سروران و سلاطین وقت در ثنای ختم المرسلین(ص) و به مدحت مرشد خود نظام الدین اولیاء نیز سروده است.

۳- " غرة الکمال " مشتمل بر اشعاری است که امیر خسرو از سی و چهار سالگی (٦٨٥ق/١٢٨٦م) تا چهل و سه سالگی (٦٩٣ق/١٢٩٣م) سروده است. وی این دیوان را در حدود ٦٩٣ق /١٢٩٣م به تقاضای برادرش علاالدین علی گرد آورده. یکی از ویژگی های این دیوان دیباچه مفصّل در موضوعات مختلف نقد و نظر پیرامون سبك شعر فارسی در ادوارِ مختلف و مختصری از سرگذشت خود او است.

٤- دیوان چهارم بقیه نقیه سروده های خسرو از حدود ٦٩٣ تا ٧١٦ق/١٢٩٣تا ١٢١٦م را در برادر و از لحاظ زمان طولانی ترین مدت سروده ها را احتوا می کند. جالب ترین پدیده که در دیباچه غرة الکمال ملاحظه می شود مشخص نمودن چهار طرز شعر بر مبنای ویژگی های عناصر چهارگانه خاك و آب و باد و آتش است که از افکار بکر امیر خسرو سرچشمه گرفته است.

۱- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۳۵۹

۵- دیوان پنجم نهایة الکمال که دارای سروده های امیر خسرو در آخرین نُه سال از ۷۱۶ق تا ۷۲۵ق/۱۳۱۵ تا ۱۳۲۴م و اصناف گونه گون سخن است. دیباچه این دیوان نسبتاً کوتاه است. این دیوانهای پنجگانه اش حاکی تبحّر علمی و ادبی و است و ظاهراً این دیوان ها جداگانه به چاپ نرسیده اند ولی مجموعه همه یا چند تا از آنها تاکنون چند بار به چاپ رسیده است.

مثنوی های امیر خسرو

مثنوی های مختصری در دواوین پنجگانه خسرو وجود دارد ، امّا مثنوی های طولانی را جداگانه اسم می بریم. وی دارای ده مثنوی است که پنج مثنوی را به تقلید از خمسهٔ نظامی گنجوی و پنج اثر را در موضوعاتِ تاریخ معاصر سروده است.. از ویژگی های خمسه سرایی امیر خسرو این است که وی هر مثنوی را در چند هفته و حدّ اکثر در چند ماه سروده و جمعاً در ظرف سه سال خمسهٔ خود را به پایان برده است. معرفی مثنویهای امیر خسرو ازین قرار است :

۱- مثنوی اوّل مطلع الانوار " در پیروی مخزن الاسرار نظامی با ۳۳۱۵ بیت در ۶۹۸ق/۱۲۹۸م طی دو هفته سروده شده است.

۲- مثنوی دوّم " شیرین و خسرو " در تتبع " خسرو شیرین " نظامی با ٤۱۲٤ بیت در ۶۹۸ق/۱۲۹۸م اتمام یافت.

۳- مثنوی سوّم " مجنون و لیلی " در تقلید لیلی و مجنون نظامی با ۲۶۶۰ بیت در ۶۹۹ق /۱۲۹۹م سروده شد.

٤- مثنوی چهارم " آیینه سکندری " در متابعت " اسکندر نامه " نظامی با ٤٤۵۰ بیت هم در ۶۹۹ق/۱۲۹۹م سروده شد.

۵- مثنوی پنجم " هشت بهشت " در پاسخ هفت پیکر نظامی با ۳۳۵۰ بیت در ۷۰۱ق/۱۳۰۱م به تکمیل رسید.

خمسه نظامی بازده سراسر زندگانی نظامی بود ، در حالیکه امیر خسرو طی مدت کوتاه سه ساله خمسه خود را سروده بود و قایع نگاری ، پند و موعظه بیان بزم و رزم آرایی از ویژگی های امیر خسرو می باشد. مثنوی های خمسه وی ، نمایانگر زکاوت و جودت طبع و فکر رسای اوست.

خمسهٔ دوم امیر خسرو مشتمل بر واقعه نگاری است. اسمای آن مثنوی ها و سال نگارش آنها به این

قـرار اسـت : الف : قـران السعدین ۶۸۹ق /۱۲۹۰م ، ب : مـفتـاح الـفتوح ۶۹۰ق/۱۲۹۱م ، ج : خـضـر خـان و دولرانی ۷۱۵ ق/۱۳۱۵م ، د: نُـه سپهر ۷۱۸ق /۱۳۱۸م ، هـ : تـغلـق نامه ۷۲۵ق/۱۳۲۴م

عناوین مثنوی های تاریخی منشور وی چنین است :

الف : اعجاز خسروی ، ب : تاریخ علائی یا خزائن الفتوح

تاریخ نگاری امیر خسرو

امیـر خسـرو دارای شـخـصیتـی چـنـد بـعـدی اسـت و وی را نـمـی توان فقط بـه یك صنف سخن مـحـدود کرد- وی در رُشد و پیشرفت نوع تازه ای از شعر فارسی ، یعنی حماسه های تاریخی سرآمد هـمـگـان مـحسـوب مـی شـود- تـاریـخ نگاران قبلی و معاصر وی در شبه قاره آثاری که از خود باقی گـذاشـتـند ، بیشتر منثور هست و تعدادی از آنها فکر سخن هم می کردند امّا شناسایی اساسی شان بنا بـر تـاریـخ نـگاری بوده است ، امّا امیر خسرو با تدوین مثنوی های پنجگانه تاریخی و کتابی نیز به نثر " خزائن الفتوح " خود را در صحنهٔ تاریخ منزلت ممتازی بخشیده است [۱]-

مـضـامـیـن مثـنـویهای تاریخی وی سراسر برگرفته از تاریخ محلّی معاصر او است- بدین سان او با دور انـداختن داستانهای پریان و افسانه و اسطوره باب تحولِ تازه ای در حماسه سرایی (با درون مایه های تـاریخی و محلی واقع گرایانه) گشود- داستانهای رزمی او در آن جا که برپایهٔ آزموده ها و دیده های او سـروده شده اند ، بی گمان بدیع و نو مایه اند [۲] - او سبـکی نو در پیش گرفت چون شعرا پیش از او بـرای سـرودن داسـتـان مـوضـوعـات خـود را از وقایع گذشته می گرفتند و داستانهای عصر خویش را نـمـی سـرودنـد- امیر خسرو حوادث وقایع عصر را بر اخبار و قصص گذشته ترجیح داد و پیشامدهای مـعـاصر را به شعر در آورد- حاصل این ابتکار او به صورت " دولرانی و خضر خان " در آمده است که مورد تقلید و توجه شعرای بعدی قرار گرفت[۳]-

این مثنویهای تاریخی دارای اهمیت ویژه ای می باشند زیرا امیر خسرو شاهد این وقایع بود یا از قول

۱- موسوی مرتضی، احوال و آثار امیر خسرو ، مجله دانش، شماره ۸۰ ، ص ۹۹

۲- برزگر ، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤، ص ۲۷٤

۳- طاهره صدیقی ، داستانسرایی در شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج۲ ، صص ۹۷-۹۸ ؛ شفق ، رضازاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۷۹

اشخاصی نقل کرده که خود در آن وقایع حضور داشتند یا اطلاعاتی را از اسناد موثق استفاده کرده ، در مثنویهای بعضی از وقایع بیان شده ای در هیچ کتاب تاریخ ثبت نشده است[۱] ـ

امیر خسرو طبقات مختلف مردم را از حیث شغل حرفه و صحنهٔ فعالیت در زندگی مورد بررسی قرار داده است ـ بطور مثال سبك نویسندگی صوفیان و عارفان ، منشیان ، محققان ، دانشمندان ، خطیبان ، معلمان ، مردم عامه ، هنرمندان و سایرین در زمینهٔ نقد و بررسی و راهنمائی در صحنهٔ منشات نگاری رسائل اعجاز خسروی اثر ارزشمند گران سنگی به شمار می رود[۲] ـ مانند سفیر فرهنگی منطقهٔ خود وی اطلاعات معتبر و دقیقی درباره هنر وفرهنگ مردم آن سامان ، طریق بود و ماند مردم ، ساختمانها ، بازارها ، حوضها ، رودخانه ها ، کشتی ها و مجالس رقص و سرود به دست ما می گزارد[۳] ـ

(امیر خسرو زمان پادشاهی نه سلطان را درك کرد و سمت های کشوری و لشکری هفت سلطان را در دوره های مختلف به عهده داشت ـ در نتیجه ، وی در همهٔ سفرهای جنگی همراه آنها بود و تمام احوال و وقایع مهم معاصر را به چشم خود دید و بصورت آثار منظوم تاریخی در آورد ـ او همهٔ آثار خود را بنا به تقاضای سلاطین تالیف نمود ـ وی در "قران السعدین" می نویسد که او همراه با سلطان معزالدین کیقباد برای مدت دو سال در "اود" زندگی کرد و چون او به دهلی برگشت معزالدین او را دستور داد که گزارش ملاقات وی با پدرش بغراخان را در سلك نگارش بیاورد ـ همینطور وی در "مفتاح الفتوح" آورده است که برای خوشنودی و به اثبات رساندن وفای خود تالیف و در حضور جلال الدین خلجی ارائه داده است ـ)

خمسه نظامی در پنج بحر و هفت اورنگ جامی در هفت بحر ، چون "نُه سپهر" امیر خسرو در نُه بحر سروده شده است ـ این امر در زمینه مثنوی سرایی مزیّت فنّی زیادی دارد و همینطور برای شکستن یك نواختی بحر مثنوی آوردن غزلها نیز ویژگی امیر خسرو است ـ وی در مثنوی فارسی کلمات بومی و محاوره هندی می آورد و اینطور مؤسس یك سبك نو جلوه می کند ـ او وقایع را به صراحت بیان می کند و در خلال مثنویها ، بعضی از منظومات موضوعی را می آورد ـ بطور مثال در قران السعدین و

---

۱ - احمد ظهورالدین ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، ص ۳۸

۲ - موسوی ، احوال و آثار امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، ص ۹۷

۳ - احمد ، ظهورالدین ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، ص ۳۸

نـه سپهـر مـنظـومـات دربـارهٔ کشتی و قـلـم مـی آورد و این نو آوری مخصوص به خسرو است۔ او مـنظره های بهار و خزان ، صبح و غروب ، ابرو باران را درین مثنویها به زیبایی بیان می نماید و خودش را بـصـورتِ نـقاش برجسته و وصف نگاری خوبی معرفی می کند۔ برجسته ترین وصف وی ، صفت رُك گـویـی بـود۔ او کـسـی است کـه هیـچـگـاه بـه مبـالـغـه نپرداخت و هیچ گونـه نکتـه ضعف را مکتوم نمود۔

دربارهٔ کتاب

مثنوی قران السعدین / مـجـمـع الاوصـاف و طبق بعضی از کتب " مثنوی در تعریف دهلی"[۱] بروزن مـخـزن الاسـرار نـظـامـی گـنـجوی در شرح ملاقات معزالدین کیقباد سلطان دهلی و پدرش بغراخان پـادشاه بنگاله به سلك نگارش در آورده شد[۲]۔ مـعنی لغوی " قران السعدین " جمع دو ستاره سعید در یك بـرج مـی باشد۔ عبارت از دو ستاره بغراخان (پدرش) و کیقباد (پسرش) از سلاطین مملوك دهلی می باشد۔ به اعتبار صنف اولین مثنوی که امیر خسرو در مدت شش ماه در سال ٦٨٨ق / ۱۲۸۹م به پایان رساند[۳]۔ تعداد شعرهای این مثنوی اوّل کم بود امّا بعد از چهار سال در نتیجه تجدید نظر ، تعداد ابیـات آن بـه ۳۹٤٤ رسید۔ موضوع اش واقعات تاریخی است۔ پس از درگذشت غیاث الدین بلبن ، امـرای سـلـطـنـت کیقباد را به تخت شاهی نشاندند ، زیرا که بغراخان در آن زمان در بنگال زیست می کـرد۔ هـر دو بـرای اخذ و استواری حکومت با لشکرهای خود سرجوی " سرجو" در مقابل همدیگر ایستـادند ولی تصادم رخ نداد ، مخالفت به مصالحت کشید۔ پدر و پسر در یك مجلس نشستند گویا " قـران السـعـدیـن " بـه وقـوع آمـد۔ امیـر خسـرو برفرمایش کیقباد کلیهٔ وقایع را به نظم در آورد ٤۔مثنوی با حمد و ثنای خالق کائنات و آفریدگار موجودات از شعر ذیل آغاز گریده است :

شـکـر گـویـم کـه بـه توفیقِ خداوند جهان

بـر سـر نـامـه ز تـوحـیـد نـوشتـم عـنـوان

۱– نسرین اختر ، مختصری دربارهٔ آثار امیر خسرو دهلوی ، مجله سفینه ، شماره ٤–٥ ، ص ۹۸

۲– خسرو ، تغلق نامه ، ص ۱۳

۳– نـفیسی ، دیوان کامل امیر خسرو (مقدمه)، ص ۹ ؛ وحید مرزا ، امیر خسرو ، صص ۲۲–۲۳ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات ، ج۳، ص ۷۸۰–۷۸۱ ؛ احـمـد، ظهورالـدیـن ، ایـرانـی ادب ، ص ۱۸۹ ؛ بـرزگـر ، امیر خسـرو دهلوی ، دانشنـامـه ادب فـارسـی در شبـه قـاره ، ج٤، ص ۱۲۷۵ ؛ باقرمحمد،وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ص ۲٦٤ ؛ رحمان علی ، تذکره علمای هند ، ص ٥٧

٤– احمد ، ظهور الدین ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، ص ۳٦–۳۷

و خسرو در ستایش و نیایش پروردگار درهای آبدار در سلك نظم کشیده است۔ سپس قصّه معراج النبی و بعد از آن در مدح سلطان وقت معزالدین کیقباد شعر سروده است و عمارات شهر دهلی ، پایتخت سلطان را توصیف نموده که مسجد سلطنتی دهلی که خاك و آب آن مسجد برای ساکنان دهلی خیلی سعد می باشد و شهر دهلی با سه حصار محصور بود ، دو حصار قدیمی و یك جدیدی بود۔ شهر دهلی به نام " قبة الاسلام " پرآوازه بود۔ هر خانه شهر دهلی بهشت آسا و این شهر روی یك تپهٔ کوهی قرار داشت و در فصل بهار گلهای فراوان می شگفت۔ میوه های هند و خراسان در بازار ها فراوان بود۔ مردم شهر با صفا و خوش قلب و علاقمند به علم و ادبیات بودند و در نیزه بازی و تیراندازی بالعموم چیره دست بودند [۱]۔ بعد از آن خسرو به موضوع اصلی می رسد و به جزئیات جنگ و نزاع بر سرتاج و تخت و سپس آشتی میان معزالدین کیقباد ، سلطان دهلی و پدرش بغراخان حاکم لکهنوتی در ٦٨٨ق /١٢٨٩م می پردازد۔ معزالدین کیقباد چون به تخت سلطنتی نشست در عیش و عشرت مشغول شد و همه خلق را در عیش و عشرت خواستی مشغول شدند [۲] و نوبت به اینجا رسید که مردم دربار نیز از اثرات جامعه مصؤن نماندند و در هر کوچه و خیابان یك پری پیکر و در گوشه و کنار یك غزل خوان به نظر می آمد و " عالمان در معصیت افتادند و زاهدان از تعبد دست برداشتند [۳] و در این عهد احکام شریعت نماندند [٤]۔ پدرش بغراخان برای هشدار دادن وی ، به سوی دهلی حرکت کرد و کیقباد برای مقاومت برخاست۔ چون لشکر های کیقباد و بغراخان رو به رو شدند ، توسط پیغام صلح جنگ راه نیافتاد۔ بعد از ملاقات مهرانگیز و صمیمانه پدر و پسر جشن شادی برگزار شد و هدایه گرانقیمت مبادله شد۔ پدر و پسر مثل خورشید و ماه نشسته گفت و گو کردند۔ بغراخان به پسرش نصایح کرد و به وی اصول مملکتداری یاد داد۔ پسرش از وی عذر خواهی کرد و وعده داد که با رعیت خود عادلانه رفتار خواهد کرد۔ امیر خسرو می گوید که در حین این ملاقات هر دو تنها بودند و هر دو لشکر پس از پایان این دیدار به سوی هدف خویش برگشتند۔

۱- خسرو ، قران السعدین (چاپ لکهنو)، ص ۲۳ ؛ همو،همان (چاپ علیگره) ،ص ۲۸ ، صص ۷۱-۷۲ ؛باقرمحمد،وحید میرزا، ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج۳ ، ص ٢٦٥

۲- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ١٦٨

۳- همو،همان ، ص ۱۲۹

٤-محدث دهلوی ، نورالحق شیخ ، زبدة التواریخ ، ص ۲۰ الف

خسرو در مثنوی از زبان بغراخان به پسرش پند و نصیحت کرده با کمال شهامتِ اخلاقی سلطان کیقباد را مورد انتقاد قرار می دهد۔ وی این مثنوی به تقاضای کیقباد سروده بود و بوجود این به زبان بغراخان به معزالدین کیقباد (سلطان وقت) پند می دهد :

دولت دنیا که منظم تر است　　　　جانب دین کوش که مهم تر است[۱]

خسرو در این مثنوی هدف اخلاقی و تربیتی را منظور نظر داشته است و حتّی برای یك لحظه نه ترسیده است که مخاطب وی سلطان وقت و آن کسی است که او را نخستین بار در دستگاه سلطنتی راه داد[۲]۔

در مثنوی قران السعدین امیر خسرو چند تا غزلهای خویش برمقامات مناسب تضمین کرده و بیان را شیوا ساخته است۔ در حقیقت موضوع مثنوی دلپسند مردم نبود یعنی جدال و نزاع پدر و پسر و صلح و آشتی میان آنها۔ در بیانات حفظ مراتب را نگهداشتن هم لازم بود حجم مثنوی نیز در نظر بود ، لذا برای جالب و گیرا ساختن وقایع مختصری با بیانات شاعرانه محافل رقص و سرود ، آلات موسیقی ، خورشها و میوه های گوناگون را ضافه کرد[۳]۔ دربارهٔ غذا و روش چیدن غذا روی میز غذا خوری را نیز بیان کرد هزاران نوع غذا که در نُه سینی تزئین شده از آشپز خانهٔ شاهی تا میز غذا خوری فرستاده می شد ، را معرفی کرد و نمونه های خوبی از وصفیه نگاری پیش خوانندگان گذاشت[٤]۔

وی قوت تخیّل و نیروی تخلیق و استعداد علمی را بکار برد و در شاعری ساحری کرده خوانندگان را تحت تاثیر آورده۔ بعضی جاها این قوت تخیّل و وصفیه نگاری وی ربط و تسلسل وقایع تاریخی را ضرر رساند ولی همراه با رعائت شعر و سبك شعری خسرو صحت وقایع تاریخی را ملحوظ نگهداشته است۔ نخستین بار این مثنوی را مطبع نول کثور لکهنو در سال ۱۳۰۳ق/ ۱۸۸۵م چاپ کرد و بارِ دوّم در علیگره در سال۱۳۷۳ق/ ۱۹۱۸م به زیور طباعت آراسته شد نسخه های خطّی آن نیز فراوان یافته می شود۔

---

۱ – خسرو ، قران السعدین ، ص ۳۹

۲ – وحید مرزا ، امیرخسرو ، ص ٦

۳ – احمد، ظهورالدین ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، ص ۳٦

٤ – عسکری ، سید حسن ، امیر خسرو بطور تاریخ نگار (انگلیسی) ، ص ٤۹

تاج الدین سنگریزه[۱]

تاج الدین سنگریزه/ ریزه ، شاعر تاریخ نگار فارسی شبه قاره که در سدّه هفتم هجری میزیست۔ شرح نویسان درباره آغاز حیات و درگذشتِ وی آگاهیهای روشنی نداده اند جز اینکه او در ربع آخر سدّه ششم هجری بدنیا آمده ، پیش از ۶۲۹ق /۱۲۳۱م به ملازمت شاهی رسید ، شاعر دربار شمس الدین التمش (۶۰۷-۶۳۳ق /۱۲۱۰-۱۲۳۵م) و پسرش رکن الدین فیروز شاه (۶۳۳-۶۳۴ق/۱۲۳۵-۱۲۳۶م) بود و به سبب نبوغ و استعداد فوق العاده خویش پیشرفت کرده به منصب عالی دبیر الملك رسید[۲] و پس از سال ۶۶۴ق /۱۲۶۵م بدرود حیات گفت[۳]۔ جای ولادت سنگریزه معلوم نیست ـ بهرحال او هندی نژاد بود و به ظّن وی در " دهلی " پایتخت سلطنت هند ، بدنیا آمد[۴]ـ وی در یك قصیده خویش می گوید :

مولد و منشا مبیّن در خاك هندوستان مرا

نظم و نثرم بین که از آب خراسان آمده

مولف " عرفات العاشقین " تقی اوحدی می نویسد که ملك تاج الدین سنگریزه ساکن دهلی بود۔ لچهمی نرائن شفیق در تالیف خود " گل رعنا " همین ادعا می کند ، دکتر اقبال حسین در تالیف معتبر وی " شعرای قدیم فارسی در هندوستان " نیز می نویسد که سنگریزه در دهلی چشم بجهان گشود و همینجا رُشد و تربیت یافت و آنروزها دهلی بجای لاهور بصورت گهواره بزرگ علم و ادب فارسی در آمده بود و چون پژوهشگر برجستهٔ شبه قاره پرفسور محمود شیرانی راجع به این کتاب مقدمه انتقادی نوشت ، بر این بیان " دکتر اقبال حسین " هیچ ایراد نگرفت ولی وقتی او کتاب پرفسور عبدالغنی " فارسی در هند ، پیش از مغولان " را بررسی کرد ، از دهلوی بودن سنگریزه امتناع کرد ولی چون

---

۱ - احمد،نظام الدین ، طبقات اکبری، ج۱ ،ص ۶۰-۶۱ ؛ عبدالرحمن، صباح الدین ، بزم مملوکیه ،صص ۸۵-۱۰۲ ؛دانشنامهٔ ، ریزه دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ،ج ۴، ص ۱۳۱۵ ؛ اکرام ، آب کوثر، ص ۱۲۰ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۶۲ ؛ خان، غلام یاسین ، یکی از شعرای متقدمین دهلی ، مقالات منتخبه دانشکده خاور شناسی ، شماره ۱ ، صص ۱۳۴-۱۳۷ ؛ سدارنگانی ، هرومل ، پارسی گویان هند و سند ، صص ۱۸-۲۱ ؛ باقرمحمد،وحید میرزا، ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج۳، ص ۸۰، ۱۷۵ ؛ غلام سرور ، شعر فارسی در اولین دورهٔ سلاطین دهلی ، هلال ، سال یکم ،شماره ۴ ، ص ۴۸

۲ - هدایت ، مجمع الفصحا ، ص ۱۷۴ ؛ احمد ، نظام الدین ،طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ۹۶

۳ - خان ،غلام یسین ، یکی از شعرای متقدمین دهلی ، مقالات منتخبه دانشکده خاور شناسی ، شماره ۱ ، ص ۱۳۷

۴ - همو ، همان، ص ۱۳۴ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج۱ ، ص ۶۷ ؛ هدایت ، مجمع الفصحا ، ص ۱۷۴

شیرانی این عقیده دارد که نیاکان وی به دربار شاهی وابسته بودند همانطوریکه سنگریزه در قصیده ای که او به مدح شاهزاده خانم رضیه سلطان گفت :

بـــودی پـــدرم بـــــه مـــجـلــــــس تـو
یـــــار ســـــره و حـــــریف مـــحـــرم

نمی توانیم ادعای دهلوی بودن " سنگریزه " را رد کنیم۔
سنگریزه مردی کوتاه اندام و حقیرالجثّه بود و شاید ازین رو " ریزه " یا سنگریزه خوانده شده است[1]۔

بعضی گفته اند که او را در مقابل تاج الدین " برّه " (کلان به هندی) ریزه می خواندند[2]۔

تخلصش در سیرالاولیاء و هفت اقلیم " ریزه " و در سیرالعارفین " سنگریزه " نقل شده است و مؤلف مجمع الفصحاء نه ریزه و نه سنگریزه ، او را تاج الدین فارسی نامیده است[3]۔

سنگریزه شاعر برجسته و نثر نویس چیره دست بود۔ اغلب تذکره نویسان او را از فضلای و شعرای شامخی شبه قاره شمرده اند ، تاج الدین دبیرِ رکن الدین فیروز شاه مدّاح بزرگی وی بود۔ سنگریزه در سخنگویی سعی کرده است که ابوالفرج رونی ، انوری و ظهیر فاریابی را تتبّع نماید ، یکی از ارزشهای مهمِ اشعار وی جنبهٔ تاریخی آنهاست۔
هر چند تذکره نویسان سنگریزه را شاعر والا مقام دانسته اند ولی در حال حاضر دیوان وی بدست نیست ولی اقتباسات که موجود است از ذوق فراوان ادبی وی حکایت می کند و از آنها پیدا است که سنگریزه ساده گو و شیرین کلام و عقیده گویی سر آمده بود۔ شعر هایش خالی از ابهام و پیچیدگی ، تصنّع و تکلّف و مبّرا از ترکیب های مشکل است۔ وی شیفتهٔ شعر و ادب بود و آوازهٔ شاعری اش به دور و نزدیك پراکنده شده بود و افزون برآن ، (سنگریزه در کار های دیوانی و لشکری شبه قاره نقش مهمّی ایفاء کرده است۔ چون در ۶۲۹ق / ۳۱-۱۲۳۰م سلطان هند شمس الدین التمش (۶۰۷-۶۳۳ق / ۱۲۱۰-۱۲۳۵م) ، به قصد گشایش دژ گوالیار لشکر کشی کرد ، سنگریزه همراه وی بود[4]۔

۱- قانع تتوی ، تحفة الکرام ، ج۲ ، ص ۱۰۵؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ، ص ٦٤
۲- خان ، غلام یسین ، یکی از شعرای متقدمین دهلی سنگریزه ، مقالات منتخبه دانشکده خاور شناسی ، شماره ۱ ، ص ۱۳۷
۳- هدایت ، مجمع الفصحا ، ص ۱۷٤
٤- بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج۱ ، ص ٦۷

محاصرهٔ قلعه تا یك سال جریان داشت. بالآخره، " دیوسیل " حاکم این قلعه پا به فرار گذاشت و قلعه تسخیر شد[۱]. سنگریزه که آنروزها دبیر مملکت بود ، در فتح قلعه این رباعی گفت که آنرا بر سنك دروازه قلعه کنده اند[۲] :

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت

از عون خدا و نصرت دین بگرفت

آن قلعه گوالیار و آن حصن حصین

در ستمائه سنه ثلثین بگرفت

۶۳۵هـ

سنگریزه در همهٔ فتوحات و تسخیرات ، از همراهیان شمس الدین التمش بود و وی به مناسبت وقایع و فتوحات در ستایش سلطان قصیده ها سرود و همهٔ جزئیات و جریانات را در آنها مطرح کرد. به سال ۶۲۶ق/۱۲۲۸م سفیر خلیفهٔ بغداد آمد و خلعت فاخره و اسپ تازی از طرف خلیفه برای سلطان آورد. التمش دربن مورد جشن با شکوهی برگزار کرد و آن خلعت خاصه را با افتخار زیاد پوشید. سنگریزه به مناسبت این جشنِ شادی آور قصیده تبریکی گفته ، آنجا قرأت کرد و صلات فراوان و بخششهای سُترك یافت[۳].

مژده عالم را ز عالم آفرین آورده اند

ز آنکه شه را از خلیفه آفرین آورده اند

خسته ساز و خصم سوز و از ده و کشورستان

ز انکه آئین جهانداری چنین آورده اند

چون التمش چشم از جهان فروبست (۶۳۳ق /۱۲۳۵م) و پسرش رکن الدین فیروز شاه روز ۲۱ شعبان ۶۳۳ق/۱۲۳۵م ، در دهلی بر تخت نشست ، " تاج الدین سنگریزه که دبیر سلطان بود ، قصیده طویل گذرانید و با نعام و صله معزّز شد " دو بیت آن قصیده بقرار زیر است[۴] :

۱- منهاج سراج ،طبقات ناصری ، ج۱ ، ص ۴۴۸

۲- عبدالرحمن ، بزم مملوکیه ، ص ۱۹۰؛ بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج۱ ، ص ۶۷؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج۱ ، صص ۶۰ -۶۱؛ خان ، ص ۱۳۵

۳- اکرام ، آب کوثر ، ص ۱۳۰؛ عبدالرحمن ، بزم مملوکیه ، ص ۸۹؛ خان ، آغا عبدالستار ، التمش اور علمی و ادبی تحریکات ، مقالات منتخبه دانشکده خاور شناسی ، شماره ۲ ، صص ۱۰۳- ۱۰۴

۴- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج۱ ، ص ۶۴؛ فرشته ، تاریخ ، ج۱ ، ص ۶۷

مبـــارك بـــاد مـــلك جـــاودانـــی

مـــلك را خـــاصـــه در عهـد جـوانـی

امیـن الـدولـه رکـن الـدیـن کـه آمـد

درش از یـمـــن او رکـــن یـمـــانـــی

به عقیدهٔ پژوهشگرِ چیره دست محمود شیرانی ، بعضی از قصاید ، تاج الدین سنگریزه اشتباهاً جزو قصاید انوری ، در دیوان چاپ نولکشور هند ، چاپ شده است و تعداد این قصاید الحاقی در آن دیوان به ده میرسد۔ طبق شیرانی این قصیده ها به دورهٔ التمش (۶۰۷-۶۳۳ق / ۱۲۱۰-۱۲۳۵م) و پسرش رکن الدین فیروزشاه (۶۳۳-۶۳۴ق /۱۲۳۵-۱۲۳۶م) تعلق دارد [۱] ۔ یکی از قصیده های الحاقی به مطلع زیر است :

ســاقـی بیـا کـه وقـت مـی لعل روشن است

میـدان خــاك تیـره کـنـون سبـز گـلشـن است

به ادعای محمود شیرانی این قصیده سرودهٔ سنگریزه است۔ همینطور یك قصیده دیگر با مطلع زیر :

افـــزود بـــاز رونـــق هـــر مـــرغـــزار گـــل

خـونـریـز یـافـت نـالـه هـر مـرغ زارگـل

طبق قول مؤلف مجمع الفصحاء رضا قلی خان هدایت از سنگریزه است۔ غیر از ده قصیده مزبور ، هشت قصیدهٔ دیگر نیز ، بدلیل اینکه بعضی از آنها مناسباتی را دارد که مربوط به محیط هندوستان است و از لحاظ سبك با دو قصیدهٔ فوق که انتساب آنها به سنگریزه مسلّم است ، کاملاً مشابه و متوافق است ، باحتمال قوی سروده " سنگریزه " است و اشتباهاً در دیوانِ انوری آورده شده است و چون این قصیده ها فقط در همین نسخه چاپی نولکشور وجود دارد ، معلوم است الحاقی است و به احتمال قوی همه اینها از یك نسخهٔ دیوان سنگریزه گرفته شده است[۲]۔

پس از قتل رکن الدین فیروزشاه (۶۳۳-۶۳۴ق، ۱۲۳۵-۱۲۳۶م) از احوال سنگریزه اطلاعی در دست نیست۔ شرح نویسان و تذکره نگاران راجع به درگذشتِ وی اطلاعی دقیق نداده اند البته از قرائن معلوم می شود که وی بهرحال تا سال ۶۶۴ق/۱۲۶۶م زنده بود [۳] و پس ازان راهی ابدیت شد۔

۱- شیرانی ، محمود ،سنگریزه،مجله اردو ، شماره ۱۹۲۴م

۲- خان، غلام یسین ، یکی از شعرای متقدمین دهلی ، مقالات منتخبه دانشکده خاورشناسی ، ج ۲ ، صص ۱۳۸-۱۳۹

۳-همو ،همان، ص ۱۳۷

در سیرالعارفین در ضمن شیخ شمس الدین خوارزمی آمده است که او سرآمد علمای روزگار بود. غیاث الدین بلبن او را بخطاب شمس الملك معروف ساخت و مصالح ممالك خود بدو تفویض نمود. سنگریزه در مدح شمس الدین خوارزمی گوید :

شمسا ! کنون بکام دل دوستان شدی
فرمان ده ممالكِ هندوستان شدی

نویسندهٔ سیرالاولیاء[1] این بیت را به این کلمات نوشته است :

صدر اکنون بکام دل دوستان شدی
فرمان ده ممالك هندوستان شدی

از بیانهای سیرالاولیاء و سیرالعارفین ثابت می شود که سنگریزه حداقل تا سال جلوس غیاث الدین بلبن زنده بود ، زیرا این خدمت(مستوفی)به شمس الدین پس از ٦٦٤ق/١٢٦٥م تفویض شده بود[2]. بحوالهٔ شرح مخزن الاسراء ، نویسنده محمد بن قوّام نوشته است که سنگریزه سرانجام نیك نداشته است و او را پیش پای پیل انداختند ولی هیچ معلوم نیست که کدام سلطان و به چه جرمی او را زیر پای پیل سپرده است[3].

نمونه های شعری:

۱- میر خرد ، سیرالاولیاء ، ص ٥٧١

۲- خان ، غلام یسین ، یکی از شعرای مقتدمین دهلی ، مقالات منتخبه دانشکده خاورشناسی ، شماره ۱ ، ص ۱۳٦

۳- سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ٦٤ ؛ خان ، غلام یسین، یکی از شعرای متقدمین دهلی ، مقالات منتخبه دانشکده خاور شناسی، شماره ۱ ، ص ۱۳٦

چــه زلف اســت آن ببیــن بــر روی جــانــان

کــزو گــردد پــریشـــانــی پــریشــان

بــه مهــر و مــاه مــی خــواهــد هـمــی جنگ

رخـــش پــوشیــده زان از زلف خــفتـــان

چــو شــمشیــرش بــخـنــدد خـصـم گــریـد

بــلــی از خــنــدهٔ بــرق اســت بــاران

کــنــد مهــرش بــنــات الــنـعــش را جـمـع

چــنـــان قهــرش ثــریـــا را پــریشـــان

هـــر آنــکــو بــر خــلافــش دم بــر آرد

نــفـــس گــردد بــه مــغــز انــدرش پیکــان

صبح خیزانی که وصف آن خط و خد کرده اند

در ره فـکـرت نـوشتن جهـد بیحـد کـرده انـد

بهـرحـل و عـقـد یك معنـی و لـفظ جـانفـزای

خون دل صد بـار محـلول و مقصّد کـرده اند

شـعـر بـا دسـت و چـو اعـجـاز سلیمـان نبی

سـحـر مـطلـق بین کـه بـادی را مقیّد کـرده اند

پــس بــه رسـم مـن بـر اطـلاق کهـن از نـظم تو

عهـد یـاران قـدیـمـی را مـجـدّد کـرده انـد

نیستـم زیشـــان و هستـم بـر تـو شیـدا کـز ازل

قـصـر عشـقـت در دل ویـران مشـدّد کـرده انـد

نـرگـش بستان حسن آن چشم خواب آلوده است

از چــه روی آن چشم پـرخـونـم مشهّد کرده اند

از قـصیـده هـای مـذبـور ، قـصیـده دوّم سـنـگریزه به مدح و ستایش نظام الملك محمد بن ابی

سعید الجنیدی، وزیر معتبر سلطان شمس الدین التمش گفته بود[1] ـ

---

۱ - انوری، دیوان (چاپ نولکشور)، ص ۸۷

امیر روحانی

ابوبکر بن محمد بن علی متخلّص به روحانی [۱] ، از شاعران تاریخ نگار سدّه ٦ هجری قمری ، در غزنی چشم بجهان گشود [۲] ـ عوفی اسم و نسب وی را الاجل الافضل ، تاج الحکماء عطارد الثانی ابوبکر بن محمد بن علی الروحانی آورده است و تذکره نگاران بعدی به تقلید از عوفی اسم وی را ابوبکر بن محمد نوشته اند [۳] ـ به قول "اکرام [٤] " و سبحانی [٥] او در یکی از قریه های بخارا به دنیا آمد ـ راجع به تاریخ تولدش آگاهی درستی در دست نیست ـ طبق مولف مجمع الفصحا " در غزنی و بخارا نشوونما کرده" [٦] ـ یعنی وی دورهٔ ابتدایی زندگیش در زادبوم وی گذراند وبعداً به سبب یورشهای چنگیزخان از بخارا به سیستان (سجستان) رفته و به دربار یمین الدین بهرامشاه بن تاج الدین حرب (حك ٦١٢-٦١٨ق/ ١٢١٥-١٢٢١م) پیوست و در تعریف و ستایش وی قصیده های متعددی سرود و صلات فراوان و گران یافت [۷] ـ سپس از آنجا در ٦٢٣ق /١٢٢٦م [۸] رهسپار هند [۹] شد و بسال ٦٢٤ق/١٢٢٦م با دربار شمس الدین التمش (حك ٦٠٧-٦٣٣ق/ ١٢١٠-١٢٣٥م) وابسته شد و بقیه زندگیش در همین دربار شمسی بسر برد و از علم دوستی و عالم پروری التمش بهره های بزرگ یافت ـ در سال

۱- اکرام ، آب کوثر ، ص ۱۲۱ ؛ عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، صص ۸۳-۸۵ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به ، ص ٦۳ ؛ بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج۱ ، ص ٦٥ به بعد ؛ عوفی ، لباب الالباب (براؤن) ج۲ ، ص ۲۸۳-۲۸٦ ؛ خان ، آغا عبدالستار ، روحانی ، مجله دانشکده خاور شناسی ، ج ١٦ ، شماره ٤ ، صص ٥٤-٦٠ ؛ روحانی ، ص ٥٤-٦٠ ؛ رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم (فاضل) ج۳ ، ص ۳۷۱ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات ، ج۲ ، صص ٦١٠-٦١٤ ؛ هدایت ، مجمع الفصحا ، ج۱ ، ص ٦٨٨ ؛ آقا بزرگ تهرانی ، الذریعه ، ج۹ ، ص ۳۸٦ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج۱ (اردو ترجمه) صص ۱۲٥-۱۲٦

۲- هدایت ، مجمع الفصحاء ، ج۱ ، ص ٦٨٨ ؛ خان ، آغا عبدالستار ، روحانی ، ص ٥٧ ؛ اته ، هرمان ، تاریخ ادبیات ، ص ۱۰۷ ؛ اورنگ آبادی ، گل رعنا ، ص ۱۰٥ ؛ عوفی ، لباب الالباب (براؤن) ، ج ۲ ، ص ۲۸۳ ، رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم ، ج۳ ، ص ۳۷۱ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات ، ج۲ ، ص ٦١٠

۳- عوفی ، لباب الالباب ، ج۲ (براؤن) ، ص ۲۸۲ ؛ آذر ، آتشکده ، ص ۳۳۳ ؛ هدایت ، مجمع الفصحا ، ج۱ ، ص ۲٤٠

٤- اکرام ، آب کوثر ، ص ۲۱

٥- سبحانی ، نگاهی به ، ص ٦۳

٦- هدایت ، مجمع الفصحا ، ج۱ ، ص ٦٨٨

۷- خان ، آغا عبدالستار ، روحانی ، ص ٥٦

۸- عبدالرحمن ، صباح الدین ، بزم مملوکیه ، ص ٨٤

۹- اکرام ، آب کوثر ، ص ۱۲۱

۶۲۳ق/ ۱۲۲۶م التمش بر رنتهمبور لشکر کشی کرده دژ محکم آن را گشود ـ وی در سال ۶۲۴ق/۱۲۲۶م بر قلعه مندور یورش کرد و قلعه را با جمله سوالك به تصرف در آورد و همان سال به دهلی مراجعت کرد۔ روحانی دربارهٔ این فتح و نصرت چندین قصیده های شیرین و بلیغ سروده ، به خدمت سلطان تقدیم کرد و جوایز زیادی و صلات فراوان یافت[۱] ـ بیتی چند از یك قصیده از آنها بقرار زیر است :

خبر باهل سماء برد جبرئیل امین
ز فتح نامهٔ سلطان عهد شمس الدین
که ای ملائکه قدس آسمانها را
بدین بشارت بندید کلمهٔ آئین
که از بلاد ملاحد شهنشه اسلام
کشاد بار دگر قلعه سپهر آئین
شه مجاهد غازی که دست و تفیش را
روان حیدر کرار می کند تحسین

مولف " منتخب التواریخ " بدایونی اشعار بالا و کلام روحانی را با این کلمات بررسی کرده است " و نیز او را غیر ازین اشعار دلپذیر سّیار است[۲] " ـ

تذکره نگاران به سبب شباهتِ تخلّص دچار اشتباه شده ، حکیم امیر روحانی را با شاعری به نام روحانی سمرقندی ، یکی از شاعران درباری دورهٔ بهرام شاه غزنوی ، (حك ۵۱۲-۵۴۷ق/۱۱۱۸-۱۱۵۲م) تخلیط کرده اند و او را مدّاح سلطان یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود غزنوی پنداشته اند که درست به نظر نمی رسد۔ زیرا که در آن صورت روحانی باید بیشتر

۱- سبحانی ، نگاهی به ، ص ۶۳ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ۱۲۱ ؛ منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج۱ ، ص ۱۷۴-۴۴۶ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری، ج۱ ، ص ۵۹ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج۱ ، ص ۶۶ ؛ بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱، ص ۶۵-۶۶ ؛ عبدالرحمن، بزم مملوکیه ص ۸۴-۸۵

۲- بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۶۵ و به بعد

از ۱۰۰ سال زندگی کرده باشد[1] نیز امیر روحانی در دورهٔ سلطان شمس الدین التمش بسال ٦٢٣ق/١٢٢٦م به شبه قاره مهاجرت کرد ولی بعضی از تذکره نگاران درینمورد دُچار اشتباه فاحشی شده اند مانند مؤلف "روز روشن" مظفر حسین که در این تالیف وی می نویسد[2] :

"روحانی سمرقندی ، نامش ابوبکر از تلامذه رشید و طواط وستایش گران بهرام شاه غزنوی ست و بعدش در سرکار خوارزمشاه بکار کتابت ملازم گشت و در سنهٔ ثلث و عشرین و ستماه هنگامیکه سلطان شمس الدین التمش رنتهمنبور را فتح کرده ، شهر ماند را مخیم جاه و جلال ساخت۔ روحانی از نحارالحضور سلطان رسیده ، قصیده فتح گذرانیده جائزه زیله یافته۔ درین عبارت نکته های ضد یك دیگر را ببینید۔ اگر ما روحانی را شاعر درباری بهرام شاه قبول کنیم ، در آن صورت رسیدن وی به هند در سال ٦٢٣ق/١٢٢٦م امکان پذیر نیست زیرا سلطان مسعود غزنوی در ٥٤٧ق/١١٥٢م بدرود حیات گفت و جلال الدین خوارزمشاه در ٥٥١ق/١١٥٦م راهی ابدیت شد و شصت و دو سال بعد ازین ، وارد شدن روحانی به دستگاه سلطان التمش (٦٠٧-٦٣٣ق/١٢١٠-١٢٣٥م) امری بیهوده و بی حاصل به نظر می آید۔ افزون برآن روحانی شاگرد رشید و طواط نبود بلکه به قول دولتشاه سمرقندی یکی از شاگردان شاعر نامدار رشیدی سمرقندی بود[3]۔ از آنجا که در اشعار روحانی از درگذشت التمش ذکری نیست و از شرح حالش ارتباط وی با دربار پادشاهان پس از التمش نیز به اثبات نرسیده ، می توان گفت که وی پیش از ٦٣٣ق/ ١٢٣٥م (سال درگذشت التمش) بدرودِ حیات گفته است[4]۔

در قصاید روحانی به برخی از وقایع تاریخی مهم آن زمان نیز اشاره شده است که بر اهمیت تاریخی آنها می افزاید۔ آن قصایدی که وی به هنگام فتح رنتهمبور و مندور سروده بخدمت سلطان التمش تقدیم کرد ، حاکی ازین واقعیت است۔ آقا بزرك تهرانی دیوان کامل شعری را به روحانی نسبت داده است[5] ولی از وی جز چند قصاید و اشعار متفرق و پراکنده که تذکره نویسان آنان را در

۱- برای توضیح بیشتری رجوع شود به خان ،آغا عبدالستار ، روحانی ، ص ٥٤-٦٠

۲- حسین ، مظفر ، روز روشن ، ص ٢٥٦١

۳- عبدالرحمن ، بزم مملوکیه ، ص ٨٤ ؛ سمرقندی،دولتشاه ، تذکرة الشعرا (چاپ هند) ص ٦٩

٤- سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار ، صص ١٩٨-١٩٩

٥- آقا بزرك تهرانی ، الذریعه ، ج ٩ ، ص ٣٨٦

تذکره ها نقل کرده اند ، چیزی بجا نمانده است ـ این اشعار روحانی از نظر تشبیهات بسیار زیبا و جالب و رایج و موسیقی شعری دارد و کیفیات عشق و حالتهای فراق و وصل را بیان می کند ولی همزمان در بعضی از قصاید جنبهٔ تاریخی مطرح است ـ اشعارش از حیث سبك ساده و روان ، ولی در نهایت فصاحت و عذوبت ، از هر گونه پیچیدگی و ابهام و تعبیرات نا مفهوم دور است ـ استفاده از صنایع لفظی و معنوی بر لطف و زیبایی شعرهای وی می افزاید و از ذوق و قریحهٔ سرشارِ وی خبر می دهد ـ مؤلف "لباب الالباب" از قریحه شعری وی بسیار ستایش کرده و درباره وی می نویسد : "روحانی که روح کلام او ، روح را قالب بود و شعر او راحت نفس را صباح و صبوح خاطر او بحری بود که ازو جواهر منظوم می زاد و طبع او کافی بود که همهٔ لالی معالی می داد"[۱]

شعر های روحانی بدینگونه است :

قصّه خویش از زبان قلم
کرده ام یاد در بیان قلم
رقم رنج گویا بودست
خط عمر من (و) نشان قلم
با قلم تا قرین شدم به جهان
روز من گشت چون جهان قلم
ناگهان بانگار دفتر من
زان درشتی کند سنان قلم
گه به آواز نرم من ماند
ناله زار ناگهان قلم
گرچه پیوسته درمیان ضرر
داردم نفع بی کران قلم

۱ـ عوفی ، لباب الالباب (براؤن) ج۲ ، ص ۲۸۲

خواجه منصور بن سعید کزاوست
تیز بازار امتحان قلم
آن بزرگی که دارداز لفظش
بار انصاف کاروان قلم
چون بنان را سواد کرده بود
مرکب او خجسته ران قلم
در کفایت کند رکاب گردان
پس بگیرد سبك عنان قلم
بر هنر عقل را چو بگمارد
آشکارا کند نهان قلم [1]

ای بنا گوش تو داده ماه را نور صفا
سرو مشکین طره ای و گلبن سیمین قفا
حلقهٔ زلفت به رنك و شعلهٔ نورت به روی
تیرگی را مایه آمد روشنی را کیمیاء
هست نقاش از هوای روی تو دست بهار
گشت عطّار از کمند زلف تو باد صبا
آسمانی بهر آن سیماب گون بندی کمر
آفتابی بهر آن زنگار گون پوشی قبا [2]

۱- سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ -، صص ٦٣-٦٤

۲- صفا، تاریخ ادبیات، ج۲، ص ٦١٢؛ هدایت، مجمع الفصحا، ج۱، صص ٦٨٨-٦٨٩؛ عوفی، لباب الالباب (براون)، ج۲، صص ٢٨٢

باب ششّم

دوره خلجیان

خلجیان یکی از مهم ترین سلسله های سلطنتی شبه قاره است که پس از فروپاشی سلسله سلاطین مملوك به فرمانروایی رسیدند- طبق نویسندهٔ " سلجوق نامه "، سلسه نسب خلجیان به " ترك بن یافت بن نوح " می رسد[۱]-فرمانروایی آنها، از ٦٨٩ تا ۷۲۰ق/ ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰م تا اقصی نقاط شبه قاره، امتداد یافت[۲] و اینطور سلطنت اسلامی در سراسر شبه قاره گسترش یافت- اولین فرمانروای خلجیان، جلال الدین فیروز شاه خلجی، (٦٨٩-٦٩٥ق/۱۲۹۰-۱۲۹۵م) قبلاً سپه سالار بود- به دنبال بیماری آخرین سلطان مملوك معزالدین کیقباد، امراء پسر سه سالهٔ او را بر تخت نشاندند[۳]- فیروز شاه خلجی وی را در، ٦٨٩ق/۱۲۹۰م، از تخت معزول کرد و زمامِ امور را به دست گرفت- مدت فرمانروایی شمس الدین فقط سه ماه و چند روز بود[٤]- جلال الدین فیروزه شاه خلجی، پس از به قتل رسیدن معزالدین کیقباد، به دست امیران خود و پس از چیره شدن به امرای دیگر، در ٦٨٩ق/۱۲۹۰م، به یاری بخت خود را سلطانِ هند اعلام کرد[٥] و جلال الدین فیروز شاه خلجی لقب داد و بدین ترتیب در شبه قاره، بنیان خاندان خلجی را نهاد[٦]- وی مناطق زیادی مانند دکن، گجرات، چتوره، دیوگیر و ارنگل را به قلمرو خود پیوست و مرزهای حکومت اسلامی را بی حد و حصر گسترش داد- در دورهٔ وی یکی از نوه های هلاکو به نام عبدالله به هند یورش کرد، ولی جلال الدین فیروز شاه خلجی، وی را به هزیمت دچار کرد- بسیاری از سرکردگانِ مغول تسلیم شدند و در دهلی ساکن شدند[۷]-

---

۱- احمد، نظام الدین احمد، طبقات اکبری، ج۱، ص ۱۱٦

۲- فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۸۸- ۱۳۰؛ اکرام، آب کوثر، صص ۱۳۹-۱۷۱

۳- برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ۱۷۱

٤- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۸۸؛ فخرمدبر، تاریخ مبارکشاه، ص ۵۹؛ بدیوانی، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۹

٥- ایلیت، تاریخ هند، ج ۳، ص ٥۳٦؛ فخر مدبر، تاریخ مبارکشاه (ترجمه انگلیسی)، ص ٥۸، در تاریخ فیروز شاهی (برنی) و تاریخ فرشته این سن اشتباهاً ٦۸۷ و ٦۸٦ق آمده است، چون آخرین سلطان مملوك معزالدین کیقباد، طبق تاریخ مبارکشاهی صفحه ٥۹ در سال ٦۸۹ق کشته شده بود- در منتخب التواریخ، ج ۱، صفحه ۲۲۸، بدیوانی سال آغاز فرمانروایی فیروزشاه خلجی ٦۸۹ق آورده است-

٦- نقوی، علیرضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ٥۳

۷- سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ۷۹ - ۸۰

جلال الدین فیروز شاه خلجی در آغاز سلطنت به تغییرات و انتصابات گسترده ای در مقامات و مناصب دست زد و بیشتر مناصب بلند را ، به نزدیکان و مقرّبان خویش ، واگذار کرد [١]ـ وی پسر بزرگش را لقب " اختیار الدین خان خانان " داد و اقطاع اطرافِ دهلی به وی اعطاً شد [٢]ـ وی به پسر میانی حسام الدین را " ارکلی خان " [٣] و پسر کوچکش را " قدرخان " ، لقب داد و آنان را نیز به حکومت ولایتی گماشت و برادر خود " ملك خاموش " [٤] را عارض ممالك کرد و خطاب " یغرش خان " بخشید ـ عمّ خود " ملك حسین " را به خطاب " تاج الملك " نواخت [٥]ـ وی برادرزاده های علأالدین گرشاسپ ، امیر توزك و الغ خان الماس بیك که هر دو داماد سلطان نیز بودند ، را بر کشید و اولی را در شمار امرای بزرگ کرد و وزارتِ خارجه خود را نیز به خواجه خطیرالدین ، خواجه جهان سپرد [٦]ـ در ماه شعبان ٦٨٩ /سپتامبر ١٢٩٠م [٧] ، ملك چجو ، حاکم کره، مانکپور بشورید [٨] و خود را " سلطان مغیث الدین " لقب داد و با لشکر بسیار ، رو به دهلی نهاد [٩] ـ جلال الدین شاه خلجی ، پسر بزرگش ، خان خانان را نایب خود تعیین کرد و خود عازم دهلی شد ـ لشکر را به دو بخش تقسیم کرد ـ یك بخش را به سرپرستی و مسئولیت ارکلی خان بطور مقدمهٔ لشکر فرستاد ـ وی بر سپاه شورشی تاخت و آنرا به کلّی درهم شکست ـ چجو و بسیاری از امرای وی اسیر شدند ، ولی سلطان با آن به نرمی رفتار کرد و ملك چجو را با احترام در اقطاع ارکلی خان ، مولتان ، فرستاد [١٠] ـ گرچه جلال الدین فیروز شاه قسمت بیشتری زندگیش را در لشکر کشی ها بسر برده و فتوحات زیادی بدست آورده بود ؛ ولی پس از اینکه در هفتاد سالگی به حکومت رسید ،

---

١ - سرهندی ، یحیی بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ٦٢ ؛ لال - کی - ایس ، خلجی خاندان ترجمه محمد یسین مظفر صدیقی ، ص ٢٤

٢ - همو ، همان ، ص ٥٧ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج ١ ، ص ٥٨

٣ - همو ، همان ، ص ٥٦

٤ - عصامی و یحیی سرهندی اسم وی را " خامش و خموش " ذکر می کنند.

٥ - لال - کی - ایس ، خلجی خاندان ، ص ٢٤

٦ - همو ، همان ، صص ٢٤-٢٥ ؛ برزگر ، جلال الدین فیروز شاه شاه خلجی ، دانشنامه ادب فارسی در هند ، ج ٤ ، ص ٨٧١

٧ - سرهندی ، یحیی بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ٦٣

٨ - لال - کی - ایس ، خلجی خاندان ، ص ٢٨

٩ - همو ، همان ، همانجا

١٠ - احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ١ ، ص ٥٩ ؛ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ١٨٣ - ١٨٤ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ١٤٠

خشونت و سخت گیری را کنار گذاشت و به درویشی و نرم دلی گرائید- در نتیجهٔ رفتار نرم سلطان با دشمنانِ خود و درویش منشی و برخورد مهربانانه وی با آشوبگران و باغیان، این طبقات جسور تر شدند و بسیاری از امرای وی از جمله خواهر و برادر زاده هایش علیه وی سر کشیدند، کار و بارِ مملکت آشفته گردید و سرانجام، جلال الدین فیروز شاه خلجی، به اشارت علأالدین خلجی، برادر زاده و داماد خود بر سرکشتی به مکر و نیرنگ در سال ٦٩٥ق/١٢٩٦م کشته شد[١] -"برنی" می نویسد: "شنیدم که سلطان جلال الدین، در حالت سربریدن دو کلمهٔ شهادت گفت و نزدیک افطار بدولتِ شهادت رسید"[٢]- مدت سلطنتش هفت سال و چند ماه بود[٣]-

سلطان علأالدین خلجی الملقّب به سکندر ثانی، در ٦٩٥ق/١٢٩٦م، داخل دهلی شده، بر تخت شاهی نشست[٤]- در آغاز، وی تصمیم گرفت که یا قصد لکنوتی کند و بنگال را بگیرد و یا آن که در همان کره مانکپور بماند و در آنجا پرچم استقلال برافرازد- عاقبت کار، او آهنگ دهلی کرد- درمیان راه با بذل و بخشش و زرپاشی گسترده، اکثر مردمان و سپاهیان را به سوی خود کشاند[٥]-رکن الدین، پسر کوچک جلال الدین فیروز شاه خلجی، تاب مقاومت نداشت، دهلی را رها کرد و نزد برادرش ارکلی خان، در مولتان گریخت- علأالدین به دهلی در آمد و در بیست و دوّم ذوالحجه ٦٩٥ق/١٢٩٦م[٦] بر تخت شاهی نشست و لقب ابو المظفر سلطان علأالدنیا والدین محمد شاه خلجی، اختیار کرد- خطبه نام وی خوانده شد و او در "کوشک لعل" فرو کش شد و به دادن القاب و مناصب پرداخت[٧]- علأالدین ابتدا مولتان را تسخیر کرد- در قیادت و سر کردگی الغ خان و ظفر خان از سی تا چهل هزار لشکریان شهر را محاصره کردند و دو پسران جلال الدین خلجی را که در آنجا بودند، دستگیر کردند و بعداً به قتل رساندند[٨] - بزرگترین خطری که علأالدین خلجی را تهدید

١- فرشته، تاریخ، ج ١، صص ٨٨-١٠٠؛ اکرام، آب کوثر، صص ١٣٩-١٤٥؛ جمعی از نویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی، ج ٢، ص ٥٠٥؛ برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ٢٣٤؛ خسرو، امیر، دولرانی خضر خان، ص ٥٤

٢- برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ٢٣٦؛ ایلیت، تاریخ هند، ج ٣، ص ٥٤

٣- فرشته، تاریخ، ج ١، ص ١٠٠

٤- همو همان، ص ١٠١

٥- بزرگر، علأالدین خلجی، دانشنامه ادب فارسی در هند، ج ٤، صص ٨٧١-٨٧٣؛ برنی، تاریخ فیروز شاهی، صص ٢٢٤-٢٤٣؛ فرشته، تاریخ، ص ١٠١

٦- خسرو، امیر، خزائن الفتوح، ص ٧

٧- لال- کی- ایس، خلجی خاندان، ص ٧٥

٨- بدایونی، منتخب التواریخ، ج ١، ص ٢٤٨؛ فرشته، تاریخ، ج ١، ص ١٠٢؛ برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ٢٤٩

می کرد، مغولان بودند که چندین بار به هند حمله ور شده بودند۔ لذا سلطان دستور داد که دژهای فرسوده، برسرِ راهِ مغولان را تجدید بنا کنند و قلعه های مزیدی هم بسازند [۱] ـ مدت کوتاهی پس از تخت نشینی وی، به سال ۷۱۸ق /۹۸-۱۲۹۷م، مغولان به شبه قاره یورش کردند و به هزیمت دُچار شدند[۲]ـ

علاءُ الدین برعکس جلال الدین، شورشیان و باغیان را به سختی سرکوب کرد و امنیت و آرامش کامل را در قلمرو خودحکمفرما کرد۔ طبق گفته برنی: "اُو دهلی را "رشکِ بغداد" "غیرتِ مصر"، "همسر قسطنطنیه" و "موازی بیت المقدس" ساخته بود۔ و در چند سال آخر عهد علائی، نام شراب و شاهد و فسق و فجور وفحش ولواطت و بچه بازی، بر زبان اکثر مردمان نه گذشته باشد"[۳] ـ سلطان علاءُالدین مست از پیروزی هایش، در سه سال نخست پادشاهی اش، در اندیشه پی افکندن آیین و دینی نو و جهانگیر برآمد و حتی فرمود تا او را سکندر ثانی در خطبه خواندند و در سکّه نیز همین نوشتند و همنشینان و حریفانِ مجلس او، به ملاحظه درشت خویی و خشن مزاجی وی، چاپلوسانه، پندارهای واهی او را تایید می کردند [۴]ـ امیر خسرو، در "خزائن الفتوح" علاءُالدین را "سلطان عالم"، "سلطان السلاطین الارض"، "فاتح زمان" و "راعی عوام" می نامد۔ این خطابها ثابت می کند که دورهٔ علاءالدین دورهٔ استبدادی بود و او دیکتاتور کاملی بود و شخصیت خود او بنگاه ریاست و قدرت بود[۵] برنی می نویسد که علاءُالدین در مجلس شراب بگفتی و در پیدا آوردن دین و مذهب علیحده با مملوکِ مجلس مشورت کردی و از حاضران بپرسیدی که چگونه چیزها پیدا باید آورد تا نام من دامنِ قیامت گیرد[۶] ـطبق "فرشته" نظام الدین اولیاء و دیگر بزرگانِ دهلی ازین عزیمت سلطان (در پیدا آوردن دینی نو و مذهب علیحده) آگاه شده، خیلی نگران شدند و دعا کردند که سلطان از وساوس شیطانی برآمده، برجاده مستقیم شریعت مصطفوی ثابت و راسخ گردد[۷] "برنی"

۱- سبحانی، توفیق، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ۷۹-۸۰

۲- برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ۲۵۰

۳-همو، همان، صص ۳۴۳-۳٤٦

٤- برزگر، علاءُالدین خلجی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۱۷۹۸

٥- لال - کے - ایس، خلجی خاندان، ص ۱۷۳

٦- برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ۲٦۳

۷- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۰٥

در "تـاریخ فیروز شاهی" می نویسد که چون علأالدین خلجی ، با شحنهٔ دهلی ، علأالملك ، مشورت کـرد و دریـنـمـورد ، نظرش را خواست ، علأالملك با کمال جرأت گفت : خداوند عالم سخن دین و شریعت و مذهب اصلاً به زبان نباید آورد که این کار انبیاء است نه پیشه پادشاهان[۱]ـ

عـلأالدین خلجی ، یکی از مقتدر ترین فرمانروایان این سلسله بودـ در زمان او هم بر متصرفات پیشین ، افزوده شد و هم وضع اقتصادی مردم بهبود پیدا کردـ در سال ۷۰۹ق/۱۳۰۹م علأالدین ، لشکری به سـرکـردگـی مـلك نـایـب به تسخیر ارنکل در جنوبِ هند فرستادـ ملك نایب با غنایم بسیار فراوان به دهـلـی بـازگـشـت[۲] ـچـنـدی بـعـد ، عـلأالـدیـن خـلـجـی ، بـه مـرض استقـا متبلا شد و در شوال ۷۱۶ق/۱۳۱۶م ، راهـی ابـدیت شدـ پس از وی در مدت کوتاهی چهار سال ، سه پادشاه به نوبت ، روی کـار آمـدنـدـ پس از رحلتش ، ملك کافور کودك خرد سال علأالدین ، عمر خان را به نام شهاب الـدین عمر خلجی ، تخت نشین کرد[۳] و زمـام اقتدار به دست خود گرفت ولی او فقط سی و پنج روز بـعـد ، بـه قتـل رسیـد ـ دو مـاه ، پـس از قتـل وی ، قـطـب الـدیـن مبـارکشـاه (۷۱۶-۷۲۰ق/۱۳۱۶-۱۳۲۰م) پسر سلطان علأالدین خلجی ، شهاب الدین عمر را کُور کرده به گوالیار فرستاد و خود به تخت شاهی نشست[۴]ـ قـطب الدین مبارکشاه در هنگام تخت نشینی حدودِ هجده سال داشت[۵] ـدر آغاز پادشاهی کسان نزدیك به خود را لقب و شغل بخشید و از میان اینان ، به ویـژه حسن نامی را ، که دراصل از هندوان بود و در کودکی ، در تاخت و تازِ سپاهیان دهلی به مالوه ، به اسارت افتاده و در شمار بندگانِ شاهی در آمده و سپس ظاهراً به اسلام گرویده و در دستگاه شاهی خـلـجـی تـا انـدازه ای تـرقـی کـرده بـود ، بـرکشید و خسرو خـان لقب داد[۶] ـاز افـراط مـحبتّی کـه بـه او پیـدا کـرد و از بس که والهٔ و شیفته او بود ، منصب وزارت را بدون آن که در او استعداد وزارت را احساس نماید ، به عهدهٔ او گردانید[۷] ـ قطب الدین مبارکشاه ، همچنین در روزهای نخست

۱- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۲۶۵

۲- سبحانی ، نگاهی به تاریخ و ادب فارسی در هند ، ص ۸۲؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ۳۹

۳- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۳۷۲؛ عصامی ، فتوح السلاطین ، ص ۳۳۵

۴- لال - کی - ایس ، خلجی خاندان ، ص ۳۱۱؛ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۳۱۱

۵- برزگر ، قطب الدین مبارکشاه خلجی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ص ۲۰۴۷

۶- همو همان،همانجا

۷- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ۸۷

حکومتش ، بسیاری از زندانیان دورهٔ علایی را آزاد کرد و املاك مردم را که در زمان سلطان علأالدین در شمار خالصه (زمین های خاص شاهی) در آمده بود ، بدان ها باز گرداند و " قواعد و ضوابط عهد علایی را که هر یك متضّمن مصلحتی و حکمتی بود ، از میان برداشت و نرخ اشیاء را هم برهم زد[۱] ـ طبق نوشته نظام الدین احمد ، سلطان قطب الدین را در مدّت سلطنت خود که چهار سال و چهار ماه بود ، غیر از عیش کامرانی و بخشش های بی اندازه ، کار دیگر نبود[۲] و به قول برنی " در دورهٔ قطب الدین مبارکشاه خلجی " رزائل بر فضائل غلبه کرد و مسلمانان و هندوان پای از دائره اطاعت بیرون نهادند ـ طاعات که در خواص و عوام مردم مشاهده می شد ، کمی گرفت و در فرائض خلل افتاد و مساجد بی جماعت ماندند[۳] ـ خسرو خان ، که گرفتار دسیسه چینی ها بود ، در اندك مدّتی قریب بیست هزار هندوهای گجرات را که اوقات گذران نداشتند ، نزد خود جمع ساخته ، صرفِ ایشان کرده به اسپ و یراق ایشان را آراسته ساخت[۴] وی اختیار امور را به دست گرفت و بر بسیاری از مناصب اقوام و عشایر خود را تعیین کرد و " قوت و مکنت تمام پیدا کرد و در پی داعیهٔ خود به جد تر گشت "[۵] و سر انجام سلطان قطب الدین مبارکشاه که پیوسته سیروشکار یا باده نوشی یا شاد خواری سرگرم و غافل از کارهای کشور و دسیسه ها پیرامونش بود ، در بام کوشك هزار ستون به دست خود خسروخان به قتل رسید ـ وی سرش را از تن جدا کرد و از بام هزار ستون به زیر انداخت (۵ ربیع الاول ۷۲۰ق/۱۳۲۰م) و بدین ستان سلسلهٔ خلجیان که جلال الدین خلجی در دهلی بنیاد نهاده بود ، برافتاد ـ خسرو خان می خواست خود را " بادشاه دهلی " بخواند ولی یکی از سپهسالارانِ مبارکشاه ، به نام تغلق ، خسروخان را به قتل رسانید و خود را بادشاه اعلام کرد، بدین سان سلسلهٔ فرمانروایی خلجیان پس از سی سال به تاریخ پیوست و به جای خاندان خلجی ، تغلقیان روی کار آمدند[۶] ـ

در دورهٔ خلجیان اگرچه تنها سی سال ادامه داشت ولی پادشاهان این سلسله سیاستی به کار بردند که

۱- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۱۲٤

۲- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱، ص ۸۸

۳- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۳۸۷ - ۳۹۳

٤- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۱۲۷

۵- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ۹۱

٦- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، صص ۱۰٤-۱۰٦؛ اکرام ، آب کوثر ، صص ۱٤۵-۱٤۹ ، ۱٦۹-۱۷۱

قلمروشان تا گجرات و دکن گسترش یافت [۱] و زبان فارسی پا به پای فرهنگ ایرانی تا اقصی نقاطِ شبه قاره توسعه یافت ، زیرا سلطنتی و اعیان از علم و دانش بهره مند بودند. مؤسس و بنیانگذار این خانواده ، جلال الدین فیروز شاه خلجی مروی هنر شناس و هنر پرور بود. طبع شعر هم داشت و به زبان فارسی شعر می سرود و شاعران و هنرمندانی را که از ایران به دربار او می آمدند ، تشویق و احترام بسیار می نمود .وی استعداد بسیار درخشانی در درك موسیقی داشت و حمایت خود را بطور کامل متوجه این هنر نمود. " برنی " هنگامیکه در اثر خود ، " تاریخ فیروز شاهی " ، موسیقی زیبا و فریبندهٔ دربارِ او را به یاد می آورد ، آهی از تاسف می کشد. او از افرادی چون محمد شاه چنگی ، فاطمه دختر فقایی ، نصرت خاتون و دخترش مهر افروز به عنوان اعضاء یك گروه از نوازندگان در دربار جلال الدین خلجی نام می برد [۲] .در دوره علاٗالدین خلجی ، گجرات و دکّن تحتِ تصرف خلجیان آمد و اثر و نفوذِ فارسی ، تا سوا حل غرب هند و در جنوب به اقصی ترین نقاط رسید و همه جا زبان رسمی محکمهٔ شرع و دعظ و ارشاد و تذکیر ، زبان فارسی بود. میتوان گفت که در دورهٔ فرمانروایی این سلطان زبان فارسی در سراسرِ هند راه یافته بود و پایتخت وی ، دهلی به صورتِ گهواره علوم و ادبیات و یکی از بزرگترین مراکز تجمع دانشمندان و هنرمندان درآمده بود [۳] که نظیرش در هیچ دورهٔ دیگر دیده نمی شود. برنی در کتاب وی " تاریخ فیروز شاهی " چهل و شش فاضلان سرآمده را ذکر می کند که در دورهٔ علایی ، در پایتخت دهلی ، گرد آمده بودند. طبق برنی " اگر در کمالات علوم و فنون هر یکی مجلّدی بنویسم ، مقصر باشم "[٤].

امیر خسرو شاعر ویژه دستگاه علاٗالدین خلجی بود و از گنجینهٔ سلطنتی ، ماهانه هزار تنگه به او اعطأ می شد. وی خمسهٔ خود را به سلطان علاٗالدین منسوب کرد. " سعدی هند " " حسن سنجری " نیز به دربار وی وابسته بود. شاعران چیره دست صدر الدین عالی ، فخر الدین قوّاس ، حمیدالدین راجه ، مولانا عارف ، عبدالحکیم و شهاب الدین صدر نشین ، وسیله فخر و مباهات دورهٔ علایی بودند.

۱- سبحانی ، نگاهی به تاریخ و ادب فارسی در هند ، ص ۸۲ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ۳۹

۲- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۱۹۹-۲۰۰ ؛ دیاتاراس ، روابط فرهنگی ایران و هند ، ص ۹۷ ؛ قادری ، عبدالشکور ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۸۹ ؛ شبلی ،صدیق، تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو ، ص ۱۲

۳- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۳٤۰ - ۳٤۱

٤- همو ، همان،صص ۳۵۳ - ۳۵٤

شیخ صدرالدین ،تاج الدین ولد صدرالدین ، سید مغیث الدین و سید نجیب الدین ، قاضی جلال الدین، مولانا ضیأالدین میانوی ، حمید الدین مولتانی که در جود و سخایی مانند و در کمالات ظاهری و باطنی مقام ممتازی داشتند ، رهین بخششهای همین سلطان بودند [۱] - " طوایف اهل فضل و خداوند کمال که در عصر وی جمع آمده بودند ، در هیچ عصری نیامده بلکه نخواهند آمد[۲] - علاأالدین خلجی خود بی سواد بود ولی سرپرست و پشتیبان اهل علم بود [۳] - بسیاری از علماء که در زمینه های مختلف تبّحر داشتند ، در زمان او در دهلی می زیستند- وی با علماء و مشایخ ارادت خاصی داشت [٤] -نوهٔ شیخ بهاالدین زکریا ، شیخ رکن الدین مولتانی (م ۷۳۵ق/۱۳۳۵م) ، در دورهٔ وی ، دوبار به دهلی تشریف آورد ، سلطان به خوش آمد وی تا فرسنگها رفت و او را به اکرام و ارادتِ ویژه ای به شهر آورد [٥] او مسلمان متدّین و پای بند صوم وصلوة بود [٦] - وی در آخرین روزهای زندگیش ، به نظام الدین اولیأ محبت و ارادت زیادی داشت[۷]- مساجد و منار و منابر و حوض و حضار و امثال آن که در عهد علایی بناء شد ، در هیچ عصر به وقوع نیامده و اجتماع بزرگان دین و سالکان راه یقین که دارالملك به وجود ایشان ، رشك بلا و عالم گشت ، آن چنان که در زمان او اتفاق افتاد ، در هیچ عصر نبود [۸] -به قول امیر خسرو " مساجد دیگر در شهر ، با استحکامی بنأ فرمود که چون در زلزله قیامت نه بام هزار چشمهٔ فلك بیفتد ، گوشه ابروی هیچ محرابی خم نه گردد [۹]- صوفیا که در این دوره به هند آمدند ، خانقاهها و تکایایی ساختند که در حقیقت متگی به نوعی تعلیم و تربیت خاص بود- بالعکس علاأالدین ، روابط قطب الدین مبارکشاه با صوفی روزگارش ، یعنی نظام الدین اولیاء که دو مرید او،شاهزادگان خضر شان و شادی خان ، را مبارکشاه خلجی کشته بود ،

---

۱ - حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، صص ٦٦-٦۷ ؛فرشته ، تاریخ ، ج ۱، ص ۹۰ ؛شبلی ، شعرالعجم ، ج۲ ،ص در ذیل امیر خسرو

۲ - محدث دهلوی ، نورالحق ، زبدة التواریخ ، ص ۳۵ب

۳- لال - کی - ایس ، خلجی خاندان ، ص ۲۹۲

٤- خسرو ، امیر ، اعجاز خسروی ، ج ٤ ، ص ۱۱٦

٥- جمالی ، مولانا ، سیرالعارفین ، ص ۱٤۲

٦- عصامی ، فتوح السلاطین ، ص ٥٦۹

۷- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۲۲۹

۸- احمد ، نظام الدین ، طبقاتِ اکبری ، ج ۱ ، ص ۸۳

۹- خسرو ، امیر ، خزائن الفتوح ، ص ۲۵

بسیار تیره بود. مبارکشاه خلجی خود مرید شیخ ضیاًالدین رومی (۷۲۰ق/۱۳۲۰م)، از مشایخ سهروردیه بود[۱]. در پادشاهی او علماً را ادرات زیادت کردند[۲] و درین عهد دو تا مسجدِ زیبا بناً شد، یکی جامع مسجد دهلی که امیر خسرو راجع به آن می نویسد: "بفرمود که اوّل برآرند جامع – که بامش برآید بخورشید لامع"[۳] "دیگری، در شهر دیو گیر که بالفعل موجود است، ساخته"[۴].

قطب الدین مبارکشاه خلجی مشوّق موسیقی بود. به دستور او، امیر خسرو منظومه "نه سپهر" خود را در ۷۱۸ق/۱۳۱۸م به نام او سرود که در آن از جمله به توصیف جشنی می پردازد که به هنگام تولّد ولیعهد برگزار شد. در آن جشن رقاصان هندی و ایرانی هنر خود را به نمایش گذاشتند[۵].

از سرایندگان و نویسندگان نام دارِ دورهٔ قطب الدین مبارکشاه، می توان از امیر خسرو دهلوی، ضیاء نخبشی و عین الملك مولتانی، معروف به عین ماهرو، نام برد. ضیاء نخبشی کتاب "چل ناموس" خود را به قطب الدین مبارکشاه پیشکش کرده و به نام او نوشته است. نخستین کتاب لغتِ فارسی در هند به نام فرهنگ قواس در دوره خلجیان تالیف شده است.

(ادبیات فارسی و سنّت تاریخنگاری در شبه قاره با ورودِ فاضلان، عالمان و دانشمندانِ مهاجر ایرانی و آسیای مرکزی شروع شده بود و این مسافرت بتدریج جریان داشت و این سرزمین یکی از مهمترین پایگاههای زبان ادب فارسی درآمد و در طول سلطنت جلال الدین خلجی و علاًالدین خلجی دورهٔ جدیدی درین زمینه، در شبه قاره آغاز شد.) بزرگترین افتخار دورهٔ خلجیان شاعر تاریخ نگارِ پُرتوان امیر خسرو دهلوی که منشأ خدمات شایانی بود و درین دوره به ذروه کمال حیات ادبی خود رسید. او بصورت مثنوی های ارزشمند تاریخی وی، مفتاح الفتوح، دولرانی خضرخان، نه سپهر و آثار منثور و جاویدان تاریخی وی خزائن الفتوح و اعجاز خسروی کار سترگ و ماندگار انجام داد. خمسهٔ خسرو از مهم ترین منابع تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آن دوره به شمار می رود و سهم وی در رشد و پیشرفت نوع تازه ای از شعر فارسی، یعنی حماسه های تاریخی نیز بسیار مهم است. مضامین این مثنویات او، سراسر بر گرفته، از تاریخ محلّی معاصرِ او است. بدین سان، او با دور انداختن،

۱- برزگر، قطب الدین مبارکشاه خلجی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۰٤۹؛ جمالی، مولانا، سیرالعارفین، ص ۷٦

۲- برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ۳۸۲

۳- خسرو، امیر، نه سپهر، ص ۱٤۱

٤- فرشته، تاریخ، ج۱، ص ۱۲۵

۵- خسرو، امیر، نه سپهر (وحید مرزا)، صص ۸۲-۳۷۹

داستانهای پریان و افسانه و اسطوره ، بابِ تحوّل تازه ای را در حماسه سرایی (با درون مایه های تاریخ و مـحلّی واقع گـرایـانـه) گشـود۔ بدون آن هویت تاریخی و فرهنگی دورهٔ خلجیان شبه قاره اصلاً نا شناخته می ماند۔ ما اینجا آثار تاریخی این دوره را تك تك بررسی می کنیم۔

خزائن الفتوح

تالیف ارزشمند شاعر تاریخ نگار برجستهٔ فارسی در شبه قاره ، امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵/۱۲۵۳-۱۳۲۵م) کتابی به نثر فارسی ، آمیخته به نظم ، در تاریخ پادشاهی علاؤالدین محمد خلجی از تخت نشینی وی (۶۹۵ق/۱۲۹۵م) را در بردارد- همه احوال و وقایع چشم دیده نویسنده هستند و به همین علّت این اثر با این که نثری متکلّف و مصنوع دارد ، منبع تاریخی با اهمیتی و مهمّی به شمار می آید[۱]- این کتاب با شعر ذیل شروع می شود :

این نامه که نقد فتح دارد در جیب[۲]

شد نام " خز این الفتوحش از غیب

برای شرح احوالِ مؤلف رجوع شود به باب پنجم در همین رساله بر ص۲۱۶

دربارهٔ کتاب

خزائن الفتوح ، معروف به عنوان " تاریخ علایی " یا " سرور الروح " یا فتحنامه ، تاریخ مختصر ولی معتبر ، در تخت نشینی و شانزده سال ابتدایی حکومت علاؤالدین خلجی (۶۹۵-۷۱۵ق/۱۲۹۵-۱۳۱۵م) می باشد- به علّت بودن تاریخ محلّی و معاصرِ علاؤالدین خلجی ، پایه سندی دارد و منبع ارزشمند تاریخی به شمار می آید- این کتاب در شش بخش و بخش بزرگترین آنها فتوحات و ارنگل و معبر را در بردارد- به گفته "محمد حبیب" "خزاین الفتوح " " تتمّه "

۱- احمد ، ظهورالدین ، ایرانی ادب ، ص ۱۹۱ ؛ لال - کی - ایس ، خلجی خاندان ، ترجمه محمد یسین مظهر صدیقی ، صص ۳۹۰-۳۹۱ ؛ نسرین اختر ، مختصری درباره آثار امیر خسرو دهلوی ، " سفینه " مجله دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب ، صص ۱۰۶-۱۰۷ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۷۸۵ ؛ برزگر ، امیر خسرو دهلوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ، ص ۲۷۵ ؛ ریاض الهدی ، احمد ، سلاطین دهلی ، ص ۲۸ ؛ ضیایی ، خزاین الفتوح ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ، ص ۱۰۶۲ ؛ وحید مرزا ، محمد ، زندگی و آثار امیر خسرو ، امیر خسرو (مجموعه مقالات) صص ۳۶-۳۷ ؛ باقر محمد،وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، صص ۲۶۷-۲۶۸

۲- خسرو ، امیر ، خزائین الفتوح (به تصحیح وحید مرزا) ، ص ۱

"فتح نامه" تالیف کبیرالدین است[۱]- ایلیت و داؤسن، در تاریخ مفصّل خود، قسمت های چیده و منتخبه اش را افزوده، جاوید انش کردند "آینگر" در تالیف وی، "هند باختری و حمله آورانِ مسلمان"، از "خزاین الفتوح" بطور منبعی استفاده کرده است-

علأالدین خلجی مدت فرمانروایی اش، بیست و یك سال بود که از حیث زمانی طولانی ترین مدت سلطنت را در ردیف سلاطینی داشته که حین وابستگی امیر خسرو به دربار سلاطین دهلی براریکهٔ سلطنت تکیه زدند- امیر خسرو که چندین مثنوی های تاریخی را قبلاً در باب وقایع تاریخی یا پیرامون دورهٔ سلطنت برخی از سلاطین به نظم کشیده بود، درباره تاریخ پانزده سال اوّل سلطنتِ علأالدین خلجی این کتاب تاریخ را به نثر، به سلك نگارش درآورد[۲]-امیر خسرو خود میگوید: "تا آن گونه که در بحور نظم غوص نموده بودم و انبارهای لالی گرد آورده خواستم که برای سدهٔ واه نثری نیز بیارایم"[۳]-

تاریخ نویسان در قرونِ اولیهٔ اسلامی، اغلب تاریخ های می نوشتند که در آن می کوشیدند که از آفرینش آدم تا به روزگارِ خود، هرچه در منابع تاریخی قبلی به میان آمده، آن را به طرز و اسلوب دلخواهِ خود عرضه نمایند- البته امیر خسرو چنین شهامت را از خود نشان داد که تاریخ عصر خود را به نثر و نظم ضبط نماید که با مخاطراتی گونا گون همراه است و کاری است سترك- اگر از یك طرف گشایشِ گجرات (٦۹۸ق/۱۲۹۸م)، رنتمبهور (۷۰۰ق/۱۳۰۰م)، چتور (۷۰۳ق/۱۳۰۳م) مالوه (۷۰۵ق/۱۳۰۵م) سیوانا (۷۰۸ق/۱۳۰۸م) تلنگانه (۷۰۹ق/۱۳۰۹م) و دیوگیر (۷۰٦ق/۱۳۰٦م) با شرح در این کتاب تبیین شده، از جانب دیگر، اقدامات علأالدین، جهت تحکیم امنیت عموم مردم و رفاه عمومی و دفع شرور، نیز به میان آمده است[٤]-

امیر خسرو، در ترتیب این کتاب، جهانداری را بر مدارج جهانگیری مقدم داشته است[۵]- خسرو، کل کتاب را در شش بخش و هر بخش به بندهایی تقسیم می شود- هر بندی مبتنی بر یك نسبت (یعنی استعاره، تشبیه، تلمیح یا صنعت بدیعی دیگری) از چیزی جاندار یا بی جان است- هر بخش

۱- خسرو، امیر، خزائین الفتوح (به ترتیب سید معین الحق)، مقدمه محمد حبیب، ص ۸

۲- هدی، سید حسن زاده ،مجله قند پارسی، شماره ۳۳-۳٤، ص ۱۱٦

۳- خسرو، امیر، خزائن الفتوح (به تصحیح وحید مرزا)، ص ۳

٤- موسوی، شخصیت، احوال و آثار امیر خسرو از دیدگاهی تازه، مجله دانش، شماره ۸۰، ص ۹۸ ؛ وحید مرزا، محمد، زندگی و آثار امیر خسرو (مجموعه مقالات)، ص ۳۷

۵- خسرو، امیر، خزاین الفتوح (به تصحیح وحید مرزا)، ص ۱۳

در یك موضوع است و با یك بیت آغاز می شود. هربندی نیز با یك مصرع که در آن نسبت به کار رفته ، دربند یاد شده آغاز می گردد و معمولاً با بیتی فارسی یا عربی پایان می پذیرد. یکی دیگر از ویژگیهای برجستهٔ کتاب می توان از توصیفات دقیق و ریز نگرانه کاربرد. آیات قرانی برای افزایش تاثیر و اعتبار گزارش از توصیفات رویدادها و آوردن مادهٔ تاریخ های بسیار به شیوه ای ویژه که امیر خسرو آنرا ابداع خود می خواند ، یاد کرد[۱]. خسرو ، سعی می کند که مطالب هر قسمت با موضوع ارتباط داشته باشد ، مثلاً پاراگراف که به عنوان راههای نا همواراست متن آن را با کلمات " راهی پیش آمده به غایت نا هموار ـــ ، شروع می کند[۲]. این تاریخ از حیث زمانی مرّتب نیست ولی خسرو همواره سعی براین دارد که در قالب شعر احوال و وقایع را علاوه بر سال ، روز ، هفته و ماه نیز بیاورد ولی به مطالعه " خزائن الفتوح " پیدا می شود که امیر خسرو یادداشتهای شخصی نداشت و خودش می گوید "بعضی از آنجه معاینه گشته است ، به اندازه تخّیل خویش ،چنانچه روی دهد ، نمودار کنم، تا اگر عیب بینان را در مطبوعاتِ بنده شگی است ، دفع گردد[۳].

از دیدگاه وحید مرزا ، خزاین الفتوح سه ویژگی برجسته و ارزشمند دارد. یکی این که اثری فشرده (موجّز و مختصر) و کامل ، باساختار روایی و دارای طرح و بافت استوار و ماهرانه است. از همان سطر اول خواننده را به خود جلب می کند و وی را تا پایان کتاب با خود می کشاند. دّوم اینکه بهترین نمونه های نثر مصنوع امیر خسرو است که صنایع بدیعی ، به رغم فراوانی آن موضوع اصلی کتاب را پوشیده نمی دارد[٤]. سبك نثرِ فارسی " خزاین الفتوح " ، سبك اصل خود اُو است که اصول و مبانی آن را در رسایل الاعجاز برای سایر نویسندگان مشروحاً بیان نموده است. به گفته " ریو " ، " خزاین الفتوح " ، با تقلیدی آشکار از تاج المآثر نوشته شده است. خیال پردازی ، توصیفات ، تشبیهات و ابیات فراوان به کار رفته ، در این کتاب ، حکایت از ذوق و تبحّر مولف در شعر و ادب دارد[٥]. امّا گاهِ این توصیف و تشبیه به حدّی است که مؤلف از شرح واقعه دور افتاده و گویا،

---

۱ – ضیایی ، خزاین الفتوح ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۰٦۳

۲ – هدی ، سید حسن زاده ، قند پارسی ، شماره ۳۳–۳٤ ، ص ۱۱۱٦ ؛ مشایخ فریدنی ، محمد حسین، امیر خسرو دهلوی ، طوطی هند ، کیهان فرهنگی ، ش ٤ ، ص ۳۰

۳ – خسرو ، امیر ، خزاین الفتوح (به تصحیح وحید مرزا) ، ص ۷٤

٤ – همو ، همان،در صفحاتِ فراوان

٥ – نسرین اختر ، مختصری درباره آثار امیر خسرو دهلوی ، مجله سفینه ، صص ۱۰٦–۱۰۷ ؛ نفیسی ، دیوانِ کامل امیر خسرو ، ص ۹ ؛ شفق ، رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، فصل ٥ ، ص ۷۸٥

بیشتر توجهش به جنبه ادبی اثر است تا روایت تاریخ [۱]-از همین نظر است که کتاب را می توان به جز یك اثر تاریخی، اثر ادبی نیز دانست در نتیجه آشنایی امیر خسرو به زبانهای مختلف، منجمله عربی، فارسی و هندی ـ در این کتاب تعداد زیادی از شعرهای عربی (۸٦ بیت)، فارسی و لغاتِ هندی استفاده کرده است. درینمورد، خسرو می گوید: " نخواستم که هیچ نظمِ بیگانه، نه از عربی و فارسی سرقلم راسیه گرداند و روی صفحه را ابلق" [۲] ولی گاه به گاه طبق نیاز شعری سروده که با موضوع همآهنگی داشته باشد، مثلاً درباره رسیدن لشکرِ سلطان به سلطان پور (ایرج پور) اشاره کرد:

لشکر سلطان ایرج بنده را　　　چار روزی در آن منزل مقام[۳]

اگرچه خزاین الفتوح یك کتاب تاریخی متعلق به مکانِ خاص از هند است ولی سبك تالیف مطالب و اطلاعات دقیق از شرح وقایع و فتوحات و جنگ ها می دهد و بیان مفصّلی فتوحات علاءُالدین خلجی در ناحیه دکن و گزارشِ مفصّلی رسمی مهمات و لشکر کشی های ملك کافور در جنوب هند است. امیر خسرو، در این اثر، مراحل گوناگون لشکر کشی سپاه شاهی، زمان پیمودنِ این مراحل، وضعیت سرزمین هایی که سپاه از آن می گذشت، جنگ افزارها و آلاتِ مورد استفادهٔ سپاه در محاصره دژها و شمارِ روزهای مصروف شده در محاصرهٔ هر دژ را با توجه و دقّت فراوان گزارش کرده است که چنین جزئیاتی را در کمتر کتاب تاریخ دیگر می توان یافت[٤]-علاوه بر این توضیحات دربارهٔ زندگی مردم عامه، ویژگی فوق العاده به این کتاب داده است و راجع به رویا رویی مردم در مقابل حوادث تصویری کشیده است که در منابع دیگر یافت نمی شود و مؤرخان برجسته برای تالیفِ کتب تاریخ، از این کتاب استفاده کرده اند. ضیاُالدین برنی مولف " تاریخ فیروزشاهی " درینمورد، چندین بار گفته که به خزاین الفتوح مراجعه کرده است.

نسخ متعددی از خزاین الفتوح در کتابخانه های مختلف موجود است [٥] ـ خزاین الفتوح نخستین بار به کوشش معین الحق در ۱۳٤٥ق/۱۹۲۷م در علیگر به زیور طباعت آراسته شد. ترجمه انگلیسی

۱- امیر خسرو، خزاین الفتوح (به تصحیح محمد وحید مرزا)، صص ۹-۷٤، ۹۲-۱٤۰

۲- همو، همان، ص ۱۷۱

۳- همو، همان، ص ۷۵

٤- ضبایی، خزاین الفتوح، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۱۰٦۳

٥- منزوی، احمد، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد ۱۳٦۷ ش، ج ۱، ص ۳۹۲؛ ریو، چارلس، کیتلاگ آف دی پرشین مینیوسکریپتس ان برتش میوزیم، آکسفورد، ۱۹٦۰، ۹۱۹/۳

آن از آقای محمد حبیب استاد دانشگاه اسلامی ، علیگر در ۱۳۵۷ق /۱۹۳۸م منتشر شد و چاپ انتقادی متن فارسی کتاب نیز با تلاشهای محمد وحید مرزا ، استاد دانشگاهِ لکهنو ، هند با پیش گفتار به زبان انگلیسی ، با ضمائم مفصّل ، شامل آیات قرانی ، مندرج در کتاب ، ابیات عربی با ترجمه فارسی ، شرح الفاظ و عباراتِ متن که کمك زیادی به خواننده نا آشنا می کند و در آخر فهرست اسامی اشخاص و اماکن ، در سال ۱۳۷٤ق /۱۹٥٤م در هند به چاپ رسید و با همین تصحیح در سال ۱۳۹٥ق/۱۹۷٥م در لاهور مجدداً چاپ شد. خلاصه ای از خزائن الفتوح از ضیاالدین احمد نیر رخشان[1] و خلاصه ای که توسط بهگوان داش تهیه شده ، به شماره های OR ۲۰٤۸ OR ۲۰٥٥ جز و شماره ۷۱۱ از مجموعه ای در کتابخانه موزهٔ بریتانیا موجود است[2].

۱- ریو ، چارلس ، کیتلاگ آف دی پرشین مینوسکریپتس ان برتش میوزیم ، آکسفورد ، ۱۹۶۰، ۳/٤٤٦ و ۳/۱۰٤٥

۲- همو ، ۳/۱۰٥۰

اعجاز خسروی

اعجاز خسروی معروف به رسایل الاعجاز ، تالیف نویسندهٔ چیره دست و شاعر تاریخ نگار امیر خسرو دهلوی (٦٥١-٧٢٥ق /١٢٥٣-١٣٢٥م) مشتمل بر پنج رساله ، در اصول و قواعدِ انشاء زبانِ فارسی و سبکهای نثر فارسی که بناً بر شواهد چهار رسالهٔ اوّل را امیر خسرو تا ٦٨٢ق /١٣٨٣م به سلك نگارش در آورده بود و آخرین رساله را در ٧١٩ق /١٣١٩م تدوین نمود[۱] ـ اعجاز خسروی گذشته از مطالبِ ادبی ، اطلاعات تاریخی پر ارزش نیز در بردارد ـ

شرح احوال مؤلف :[۲]

دربارهٔ کتاب

اعجاز خسروی مجموعه ای است در ذکر قواعدِ انشای فارسی ، همراه با نمونه های پُر شماری از نامه های ویژهٔ افراد گونا گون ، از اولیاء و عرفا تا افزارمندان و پیشه وران و اقسام موقعیت ها که گذشته از نامه های خیالی ، بسیاری از نامه های واقعی ، مانند فرمان ها و اسناد رسمی و غیر رسمی ، را در بردارد ـ جمله اسناد ارزشمندی که در این اثر آمده اند ، " فتح نامه " ای است که به مناسبت پیروزی بلبن برطغرل ، حاکم شورشی لکنوتی (بنگاله) صادر شده است[۳] ـ در رسالهٔ دوم بعضی مکتوبات فارسی و عربی اصیل از رجال سیاسی و علمی به عنوان نمونه نامه نگاری نقل شده که فواید تاریخی بسیار از آن حاصل میشود و برای بررسی زندگی امیر خسرو و محیط علمی آن روزگار بسیار مهم می نماید[٤] ـ خط سوم یعنی فرامین و نامه ها از حیث تاریخی بسیار مهم است ، مانند فرمانِ

۱- موسوی ، سید مرتضی ، شخصیت ، احوال و آثار امیر خسرو از دیدگاهی تازه ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، صص ۹٦-۹۷ ؛ هاردی ، هستوریز آف میدیول اندیا ، ص ٦٨ ؛ صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۷۸۰ ؛ نسرین اختر ، مختصری درباره آثار های امیر خسرو دهلوی ، مجله سفینه ، ص ۱۰۵ ؛ احمد ، ظهور الدین ، ایرانی ادب ، ص ۱۹۱ ؛ وحید مرزا ، محمد ، امیر خسرو (مجموعه مقالات) زندگی و آثار امیر خسرو ، ص ۳۵ ؛ نفیسی ، سعید ، دیوان کامل امیر خسرو از حیث تاریخ نگار ، ص ۱۳۲ و به بعد

۲ـ رجوع شود به " دورهٔ سلاطین مملوك " در همین رساله ص۲۱٦

۳- برزگر ، امیر خسرو دهلوی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۷۵ ؛ سجادی صادق - احمد نذیر ، اعجاز خسروی ، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۱ ، ص ٤٦۲

٤- روان فرهادی ، گزیده آثار امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی ، ص ۱۸۲ به بعد

حکومت علاﺅالدین خلجی و فرمان ولایت شاهزاده فرید خان که در آن آداب ملك داری و دینداری و رفتار حاکمان با مردم ،دادگری، نصب کارگزاران متّدین و خوشرفتار ، مجازاتِ خاطیان و ستمگران، بزرگداشت دانشمندان و مشایخ و سادات ، شیوهٔ نگهداری سپاه و فرماندهی سخن رفته است۔ نامه های بدر حاجب از غزنین به شاهزاده خضر خان ، دربارهٔ حملهٔ تاتارها و احوال مردم نیز از مکتوبات مهم این رساله است[1] ۔

اعجاز خسروی از معدود منشات قدیمی فارسی است۔ این کتاب قرنها در شبه قارهٔ هند از منابع مشهور و معتبر درسی به شمار می رفته و بر نویسندگان و ادیبان سدّه های بعد از امیر خسرو تاثیر بسیار داشته است۔ چنان که از دیباچه کتاب بر می آید۔ امیر خسرو خود سبکی نوین ، در انشای فارسی اختیار کرده و صنایع ابتکاری خویش را در آن به کار برده و به گفته شبلی نعمانی[2] ، به صنعت طباق اهمیت بسیار می داده و به خوبی از عهده بر آمده است۔ درین کتاب خسرو هر جزو را به عنوان " رساله " نامیده و این رسایل را در مختلف ابواب منقسم نموده ، یك دیباچه نیز برآن افزوده است۔ وی در دیباچه بعد از ستایش خدا و رسول اکرم(ص) و خلفای راشدیین و اصحاب پیامبر و مدح ومنقبت نظام الدین اولیاً و سلطان علاﺅالدین خلجی به بررسی سبکهای نثر فارسی پرداخته است و از نه سبك رایج را نام برده است۔

۱ - اسلوب صوفیاء و اولیا
۲ - اسلوب علمای متحقق
۳ - اسلوب کاتبان و انشاً نویسان
٤ - اسلوب علماء و فضلاء
٥ - اسلوب خطیبان و واعظان
٦ - اسلوب مدرسین و شیوخ عظام
۷ - اسلوب عوام
۸ - اسلوب طبقه حمالان
۹ - اسلوب طبقه ظریفان

رسایل اعجاز خسروی ، هر یك مشتمل بر چند خط ، هر خط دارای چند حرف است۔

جالب این است که اوّلین کتاب در تاریخ تطّور و تحّول نثر فارسی را محمد تقی بهار ملك الشعراء در قرن چهاردهم هجری در سه مجلّد تدوین ، تألیف ومنتشر نمود ، امّا امیر خسرو در اواخر قرن هشتم هجری ، با در نظر داشتن ، آثار منثور برجسته ای که تا عصر امیر خسرو به سلك نگارش در آمده و در

---

۱ - سجادی صادق - احمد نذیر ، اعجاز خسروی ، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۱ ، ص ٤٦٢

۲ - شبلی ، نعمانی ، شعرالعجم، ج ۱ ، صص ۱۰۳ ، ۱٤٥ - ۱٤٦

احیتـارِ محافل علمی قرار داشته ، سبكِ نثر نگاری آنها را موردِ بحث و تحلیل و تجزیه قرار داده است۔ بـرخـی از ایـن دسته کتـابها شامل کشف المحجوب ، سلوك المسافرین ، کلیله و دمنه ، آثار الغزالی ، عین القضاة همدانی ، مجدالدین جاجرمی و بهایی بغدادی می باشد[۱] ۔ در دورهٔ امیر خسرو شعر و ادب زبـان عـربـی نیز رواج داشت و شاعران و نثر نگاران پُربار وجود داشتند و امیر خسرو یکی از آنها بود۔ اگر همه آثار عربی وی را گردآوری کنیم ، یك دیوان ضخیم بدست می آید[۲] ۔ در اعجاز خسروی وی بـه صـراحـت اعتـراف می کند که دواوین شاعران عربی زبان ، همیشه در مطالعه اش بود و او ادعا می کـنـد که " در مشك نابِ عرب ، صندلِ عجم را طوری تخلیط و امتزاج داده که قبل از او کسی نکرده بود " در مقدمه " غرة الکمال " آمده است : " اگر بر عمارت عمر اعتمادی بودی ، بر روایتی رویت آن مـقـدار اعتـمـادی هسـت که در عربی نیز مجلدی مخلد گردانیده شد [۳] ۔ در اعـجـاز خسروی ، نمونهٔ بـعـضـی از نـامـه و رسـائل عربی آورده است۔ نامهٔ اش برای استاد خود ، مولانا شهاب الدین بدایونی خیلی با اهمیت و جالب می باشد [٤] ۔طبق امیر خسرو،بدون زبان عربی ، در پیکر زبان فارسی نمی توان جان دمید۔ وی در " اعجاز خسروی " می نویسد " لفظ عرب عاریتی است که در پارسی برای زیب و زینت در می آید ، باری زیور باشد" [٥] ۔خسرو ، آغاز " اعجاز خسروی " ، با این رباعی عربی می کند :

هـذا الـکتـاب بـفـضـل اللـه ذی الکـرم
انشـــات ســحـرا لـصید الـجن والـسـم
فـــالـلـــه نـور اعیـــان الـکـرام بـــه
مـا لاح حـرف عـلـی الـقـرطـاس من قلم

اعـجـاز خسروی ، در دو جلد ، لیتهو چاپ شده است که همراه آن یك توضیح مختصر نیز آمده است این چاپ درست تر است و دستیاب نیز هست۔

۱- موسوی ، شخصیت ، احوال و آثار امیر خسرو از دیدگاهی تازه ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، صص ۹٦-۹۷

۲- اظهر ، ظهور احمد ، امیر خسرو از حیث شاعر و ادیب عربی ، امیر خسرو (هفت صد ساله تقریب) ، ص ٥٤

۳- خسرو ، امیر ، غرة الکمال (دیباچه) ص ۲۷ ب

٤- اظهر ، ظهور احمد ، امیر خسرو عربی شاعر و ادیب ،، ص ٥٤

٥- همو ،همان، ص ٥۷

مفتاح الفتوح

مفتاح الفتوح/فتـح نامه یا فتح الفتوح ، مثنوی مختصرِ تاریخی ، نزدیك ۸۰۰ بیت ، تألیف شاعر مورخ شبه قاره که در سال ۶۹۰ق /۱۲۹۱م سـروده شد. مثنوی ، گزارش تخت نشینی و فتوحات و چهار مـعرکهٔ جنگی جلال الدین فیروز شاه خلجی (۶۸۹-۶۹۵ق/۱۲۹۰-۱۲۹۵م) مؤسس و بنیانگذار سلسلهٔ خلجیان ، را در بردارد [۱]. دراصل این مثنوی یك جزو دیوانِ خسرو ، به نام " غرة الکمال " بوده و معمولاً در نسخه های خطّی یا چاپی آن دیوان آمده است ، ولی به شکل جداگانه ، نیز وجود دارد. این مثنوی به بحر هزج مسدس (مخدوف) سروده شده و خسرو کلیهٔ مطالب را به زبانِ ساده و روان بیـان کـرده و بـه صـحـت وقـایـع توجه ویژه ای ، مبذول داشته است. " مفتاح الفتوح " درمیان اسناد تاریخی دورهٔ خلجیان ، حایز اهمیتِ فوق العاده ای میباشد.

شرح احوال مؤلف(امیر خسرو دهلوی) [۲]

دربارهٔ کتاب

آغـاز مثنوی به حمد و نعت و منقبت رسول اکرم(ص) و مدح طولانی بادشاه ، جلال الدین فیروز شاه خـلـجی می شود و در پایان آن خسرو ، برای زندگی و خوش بختی و کامروایی بادشاه دعا می کند. پس از مطلعٔ قصیده ، ابیاتِ سلسله اینطور آمده است :

گـفتـــاد در ثــنـــای خـداونـد دادگـر

کـو بـــاز مـی کـنـد درِ فیـروزی و ظـفـر

اولین بیت این مثنوی بقرار زیر است :

۱- وحید مرزا ، زندگی و آثار امیر خسرو ، امیر خسرو (مجموعه مقالات) ، صص ۲۳-۲۴ ؛ برزگر ، امیر خسرو دهلوی ، دانشنامه ادب فارسی در هند ، ج ٤ ، ص ۲۷۵ ؛ باقرمحمد،وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲٦٦ ؛ نسرین اختر ، مختصری دربارهٔ آثار امیر خسرو دهلوی ، مجله سفینه ، ص ۹۹ ؛ آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۱۱ ؛ احمد ، ظهورالدین ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، ص ۳٦ ؛ خسرو ، امیر ، مفتاح الفتوح ، ص ٤۰ ؛ ایلیت ، تاریخ هند ، ج ۳ ، صص ۵۳٤-۵٤٤

۲- رجوع شود به " دورهٔ سلاطین مملوك " در همین رساله بر ص۲۱٦

سـخـن بـر نـام شـاهـی کـردم آغـاز
کـه بـر شـاهـان در دولـت کـنـد بـاز

از مـفـتـاح الـفـتـوح مـعلوم میشود که جلال الدین فیروزشاه خلجی بروز سیزدهم ژوئن ۱۲۹۰م /سوم جـمادی الثانی ٦٨٩ق ، بروز سه شنبه ، تخت نشین شد [۱] ـ از میـان نبردها که در این مثنوی شرح داده شـده ، سـر کشـی مـلك چهـجـودر کره و سر کوبی اش به دست فیروز شاه خلجی ، سرزنشِ مغولان ، شـورش راجـه هایی اود و فتح جهاین تذکر دادنی است ـ خسرو بیان می کند که وقتی سلطان ، برای سـر کـوبـی مـلك چهـجـو ، روانـه شـد ، پیـش لشـکـریان او تعداد علم و پرچم اینقدر زیاد بود که نور خـورشید ، به زمین نمی رسید ـ خسرو ، سلاح جنگی ، مانند نیزه و سنان و دمامه کاسهٔ روئین را بطور مفصّلی شرح میدهد و انواع متفاوت علم ، بیرق، رایت و پرچم را ، معرفی می کند [۲] ـ او این جزئیات را که وقت جنگ ، کدام سردار ، کدام طرف متعین کرده شد ، نیز بیان می کند مثلاً در قلب میدان حرب ارکلی خـان ، میـمـنه مبارك باربك ، مسیره ملك محمود ، دست چپ ملك فخر و دست راست احمد چپ [۳] ـ چـون سلطان در این معرکه جنگی پیروز شد ، اسیران مسلمان را رها کرد و همهٔ هندوهای که زنـده بـودنـد ، را زیـر پای پیلان له کرد ـ چون وی عازم لکهنوتی شد ، تمام جاده را از شرِّ راهزنان پاك کـرد و آنهـایـی کـه از بیـن شان دستگیر شدند ، را به شاخه های درختان آویزان کرد [٤] ـ بین راه، تعداد زیادی شیرها را شکار کرد [٥] و چـون وی به جهاین رسید ، بتان را شکست و قصر شاهی را نقشِ زمین کـرده بـه آتش زد و از اینجا مال و مکنتِ زیادی بدست آورد [٦] ـ چـون سلطان پیروز مندانه به پایتخت بر گشت ، مردم شهر را مانند عروس آراسته ، جشن با شکوهی بر گزار کردند [۷] ـ

شعر آخرین مثنوی اینطور است :

زده فتـحـش مـی انـدر جـام کـردم
کـه مـفـتـاح الـفـتـوحـش نـام کـردم

---

۱ - خسرو ، امیر ، مفتاح الفتوح ، صص ٦-٧
۲ - همو ، همان، صص ١٠ - ١١
۳ - همو ،همان، صص ١٤- ٢٨
٤ - همو ، همان، صص ٢٢-٢٣
٥ - همو ، همان، صص ٢٦-٢٧
٦ - همو ، همان، صص ٣١-٣٣
٧ - همو ، همان، صص ٣٥-٣٨

دولرانی خضرخان

دولرانی خضرخان [١] /عشقیه [٢] یا عشیقه ، سوّمین مثنوی تاریخی شاعر تاریخ نگار امیر خسرو دهلوی(٦٥١-٧٢٥ق/١٢٥٣-١٣٢٥م) ، ماجرای دل انگیزِ عشق و دلدادگی " دول دیوی ، دختر راجه کرن " والی گجرات و خضر خان پسر علأالدین خلجی (٦٨٦ق /١٢٨٧م) ، به یکدیگر می باشد که سرانجام به مزاوجت کشید [٣]ـ این داستان عشق را نخست خود خضر خان به نثر یادداشت کرده ، به خسرو سپرد [٤] و امیر خسرو این قصه را ، به فرمایش خضر خان ، در مدتِ کوتاهی چهارماه به رشته نظم در آورد [٥] ، ولی هنوز تمام نشده بود که خضر خان به دستورِ قطب الدین مبارکشاه خلجی (٧١٦-٧٢٠ق/١٣١٦-١٣٢٠م) به قتل رسید [٦]ـ آنوقت تعداد ابیاتِ این مثنوی ٤٢٠٠ بود [٧]ـ امیر خسرو وقایعی که پس از درگذشت خضر خان ، برای دول رانی پیش آمده ، به تفصیل بیان کرده و تعداد ابیات به ٤٥١٩ رسید

و گرداننده پرسد ، بیت چند است - درین نامه که عشق ارجمند است

اگر زیروز بر گردند همره - چهار الف است و پانصد با نه و ده

خسرو آنرا در سال ٧١٥ق/١٣١٥م) به پایان رسانده [٨]ـ

١- خسرو ، امیر ، دولرانی خضرخان ، ص ٤٤

٢- خسرو ، امیر ، دولرانی خضرخان ، ص ٨ ؛ احمد ظهور الدین ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ٨٠ ، ص ٣٦ ؛ احمد ظهور الدین ، ایرانی ادب ، ص ٢١١

٣- نفیسی ، سعید ، دیوان کامل امیر خسرو(مقدمه) ص ٩ ؛ طاهره صدیقی ، داستانسرایی در شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ج ٢ ، ص ٩٩ ؛ وحید مرزا ، محمد ، زندگی و آثار امیر خسرو ، امیر خسرو ، (مجموعه مقالات) ص ٢٤ ؛ صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٣،ص ٧٨١ ؛ اته ، هرمن ، تاریخ ادبیات فارسی (ترجمه فارسی) ص ٧٨ ؛ برزگر ، امیر خسرو دهلوی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤،ص ٢٧٥ ؛ احمد، ظهور الدین ایرانی ادب ، ص ٢١١ ؛ همو ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ٨٠ ، ص ٣٦ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاك و هند ، ج ٣ ، صص ٢٦٩ ؛ نسرین اختر ، مختصری درباره آثار امیر خسرو دهلوی ، مجله سفینه ، شماره ٤-٥، ص

٤- خسرو ، امیر ، دولرانی خضر خان ، ص ٤٤١ ؛ وحید مرزا ، محمد ، زندگی و آثار امیر خسرو ، امیر خسرو ، ص ٢٤

٥- همو،همان ، ص ٣٠٥ - ٣٠٧ ؛ برزگر ، امیر خسرو دهلوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٧٥

٦- وحید مرزا ، محمد ، زندگی و آثار امیر خسرو ، امیر خسرو ، ص ٢٤

٧- همو،همان،همانجا

٨- برزگر ، امیر خسرو دهلوی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٧٥ ؛ طاهره صدیقی ، داستانسرایی در شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ٢ ، ص ٩٩ ؛ وحید مرزا ، محمد ، زندگی و آثار امیر خسرو ، امیر خسرو (مجموعه مقالات ، ص ٢٤

مورخ چون شمار سال وی کرد [1]

عطارد بر سر ذوالقعده هی کرد

وگر تاریخ بگشاید ز ابجد

ز هجرت پانزده گیرند و هفتصد

شرح احوال مؤلف (امیر خسرو دهلوی)[2]

دربارهٔ کتاب

امیر خسرو، از تراکیب اسم " دیول دی " دختر راجه کرن والی گجرات و نبسش، با تصّرفی اسم " دول رانی " و خضر خان، مثنوی را " دولرانی خضر خان " نامیده است۔ او می نویسد " اصل نام دیول رانی است ولی من این را دول یعنی جمع دولت آورده ام"[3]

دول رانی که هست اندر زمانه / ز طاؤ سان هندوستان یگانه

برسم هندوی از مام و بابش / در اوّل بود دیول دیوی خطابش

چنانی رسم بدل کردم مراعات / که آن هندی علم برزد ز هندات

یکی علّت در و افگندم از کار / که دیول را دول کردم بهنجار

دول چون جمع دولتهاست در سمع / درین نام است دولتها بسی جمع

چو رانی بود صاحب دولت و کام / دول رانی مرکب کرد مش نام[4]

این مثنوی شامل بزرم و رزم و رویدادهای تاریخی و اوضاع اجتماعی و آداب و رسوم مردم شبه قاره، ذکر میوه و گلها و مراسم هندویی در روزگار وی است [5] و بعضی جا کلماتِ هندوی را به نظم آورده است۔

علیرغم اینکه این مثنوی بزمی و داستان عشقی است ولی از ارزشِ تاریخی آن نمی توان انکار کرد، به

---

۱ – خسرو، امیر، دولرانی خضر خان، ص ۳۰۷

۲ ـ رجوع شود به دورهٔ سلاطین مملوك بر صفحه ۲۱۷

۳ – خسرو، امیر، دولرانی خضر خان، ص ٤٤

٤ – همو همان همانجا، ۱ صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۷۸۱

٥ ـ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۷۵

ویژه ، در دورهٔ آخر علاٗالدین خلجی ، راجع به شورش های ملك كافور ، این مثنوی ، یك سند معتبر می باشد۔

چون این مثنوی، داستان عشقی ، بین شاهزاده مسلمان و شاهزاده دختر هندوی و مبتنی بر وقایع حقیقی بود، خسرو با دلگرمی و صمیمیت قلبی ، کشمکش دو دل و بیم و رجا را بیان نمود [1]۔ در سرودن این مثنوی ، خسرو اصلاً طمعی یا حرص انعام نداشت۔ انگیزهٔ وی وابستگی به خضر خان بود که او را وادار به سرودن آن کرد ، علاوه بر آن خضر خان نیز ، مانند خسرو ، مرید و شیفتهٔ نظام الدین اولیاً بود۔

خسرو بالعکس مورخان معاصر وی ، فقط به حکایات گزشته نپرداخته ، بلکه از قصه های معاصر ، نیز به نظم آورده است۔ چنانکه در منظومه " دولرانی خضر خان " ، هر دو قهرمانان ، معاصر خسرو بودند و خضر خان ممدوح وی نیز بود۔ دولرانی را برای همنشینی کملا دیوی ، در قصر شاهی آورده بودند، همانجا هر دو به محبت یکدیگر اسیر شدند۔ وقتی دولرانی به قصر دیگر منتقل شد ، بین آنها نامه و پیام شروع شد۔ خضر خان خواستار ازدواج با وی بود ولی مادرش ، با دختر برادرش ، الپ خان ، ازدواجش کرد بعداً او احساس کرد که پسرش در فراق دولرانی دیوانه شده و وی به پسرش اجازه عروسی به دولرانی داد۔ امیر خسرو در مثنوی دربارهٔ روزهای خوش ازدواج وی را نیز یاد کرده است۔ در نتیجه توطئه های علیه خضر خان ، به فرمان قطب الدین مبارکشاه خلجی ، وی را به گولیار ، تبعید کردند۔ اول او را کور کردند و پس ازان به قتل رساندند۔ در این مثنوی ذکر از مریضی علاٗالدین خلجی و رویداد قتل شاهزادگان کمسن شادی خان و فرید خان به دست ملك كافور نیز آمده است۔ طبق امیر خسرو ، زنهای زیبا و گلهای معطّر این منطقه خیلی جالب و دلپذیر است۔ در پایان مثنوی وی به پسرش عین الدین مبارك خطاب کرده یك کمی پند و نصایح می کند [2]۔این مثنوی را " منثور نامه شاهی " نیز می گویند [3]۔ زبان مثنوی خیلی ساده ، روان و سلیس است۔ خسرو واژه های هندی را با کمال احتیاط و خوبی مورد استفاده قرار داده است۔ این مثنوی در سال ۱۹۱۷م/۱۳۳٦ق در علیگره به چاپ رسیده بود۔ دست نویس آن مثنوی در کتابخانه " اود " به شماره ۳۲۸ و کتابخانه کپورتهله به شماره ۱۱۰ موجود است۔

---

۱ – احمد ، ظهور الدین ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجله دانش ، شماره ۸۰ ، ص ۳٦ ؛ همو ، ایرانی ادب ، صص ۲۱۱-۲۱۲

۲ –وحید مرزا، محمد ، زندگی و آثار امیر خسرو، امیر خسرو،مجموعه مقالات، ص ۲٤-۲۵ ؛ریاض الهدی،احمد ، سلاطین دهلی ، ص ۲٦

۳ – همو ، همان، ص ۲۵ ؛ همو،همان،همانجا

نه سپهر

نه سپهر /سلطان نامه،مثنوی تاریخی امیر خسرو دهلوی (٦٥١-٧٢٥ق/١٢٥٣-١٣٢٥م) به فارسی در گزارش رخدادهای دورهٔ قطب الدین مبارکشاه خلجی (٧١٦-٧٢٠ق/١٣١٦-١٣٢٠م) و سالهای اخیر دورهٔ خلجی ، اطلاعات دست اوّل تاریخی این مثنوی را خسرو ، بر فرمایش سلطان مبارکشاه خلجی ، در سال ٧١٨ق/١٣١٨م به پایان رسانید. پس از اتمام آن ، خسرو هم وزن یك فیل ، زر بطور جایزه ، به دست آورد. وی هر جزو را " سپهر " عنوان داده و در هر سپهر ، دربارهٔ یکی از ستارگان متعلق نموده. از لحاظ بحر ، اشعار هر جز و یا سپهر مختلف و جداگانه و تعداد ابیات مثنوی ٥٤٠٩ می باشد. امیر خسرو در مقدمهٔ مثنوی ، سه پادشاه که او را حمایت کرده اند یعنی معزالدین کیقباد (٦٨٦-٦٨٩ق/١٢٨٧-١٢٩٠م) جلال الدین فیروز شاه دوّم (٦٨٩-٦٩٤ق/١٢٩٠-١٢٩٥م) و علأالدین محمد شاه یکم (٦٩٥-٧١٥ق/١٢٩٥-١٣١٥م) را مدح کرده به توصیف و شرح حوادث آغاز پادشاهی " مبارکشاه " پرداخته است. نه سپهر سبکی روان و ساده دارد و گه گاه اصطلاحات و جمله بندی های محلی در آن به کار رفته است.[1]

شرح احوال مؤلف [2]

دربارهٔ کتاب

امیر خسرو پیش از بیانِ سپهر ها به حمد :

خدا را کنم بر سرنامه یاد
که بر بنده درهای معنی گشاد

۱- فتح نباطبری ، نه سپهر ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٦٢٦ ؛ برزگر ، امیر خسرو دهلوی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤ ، ص ٢٧٥ ؛ احمد ، ظهور الدین ، مثنوی نگاری امیر خسرو ، مجلّه دانش ، شماره ٨٠ ، صص ٣٦-٣٧ ؛ ریاض الهدی ، احمد ، سلاطین دهلی ، صص ٢٦-٢٧ ؛ احمد ، ظهورالدین ، ایرانی ادب ، ص ١٩٠ ؛ وحید مرزا ، محمد ، زندگی و آثار امیر خسرو ، امیر خسرو ، مجموعه مقالات ، صص ٢٥-٢٦ ؛ باقر محمد۔وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ٣ ، صص ٢١٧-٢١٨ ، ٢٧١-٢٧٢ ؛ خسرو ، امیر، نه سپهر ، نسخه خطّی ، مملوکه دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ص ٦١ب ؛ صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٣، ص ٧٨٢ ؛ نسرین اختر، مختصری دربارهٔ آثار امیر خسرو دهلوی ، مجلّه سفینه، صص ١٠٠-١٠١ ؛ آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ١١

۲- رجوع شود به " دوره سلاطین مملوك " در همین رساله بر ص ۲۱٦

نعت و منقبت رسول اکرمؐ، اوصاف معنوی پیرخود، نظام الدین اولیاء را بیان می کند.

خوش آندم که من ز اعتقاد خمیر[1]
گرفتم بحق دست آن دستگیر
من از وی لعاب دهان یافتم
که زین گونه آب دهان یافتم
بدوجسته پیران عالم پناه
همه بالغان پیش او طفل راه
براهی که شبلی وادهم روند
طفیلی چو ما ناکسان هم روند

و سپس به ستایش قطب الدین میارکشاه می پردازد:

شبها، گنج بخشا کرم گسترا[2]
معانی شناسا، سخن پروا
مرا عمر کز شصت بالا گذشت
همه پیش شاهان والا گذشت
بسی بندگی کردم از عون بخت
کمر بسته در خدمت چار تخت
چنین بخششی کز تو جم یافتم
ز شاهان پیشینه کم یافتم

چنان خوش بعهدش زبان و دهن[3]
که هنگام گل بلبل اندر چمن
رعایا همه شاد و فرخنده فال
بدانسان که عاشق بروز وصال

۱- خسرو، امیر، نه سپهر، ص ۲۳

۲- همو، همان، ص ٤٨

۳- همو، همان، ص ۳۵

بـه نـظـروی ، هر بادشاه نیاز به یك رهبر مذهبی و روحانی دارد۔ در سپهر اول خسرو به مدح و رویداد تـخـت نشینـی مبـارکشاه ، سبب تالیف مثنوی، شرح لشکر کشی خسرو خان در جنوب و فتح دکن مـی پـردازد۔ در سپهـر دوّم وی شـرح سـاختـمـانهـای سلطنتی که در دوره مبارکشاه خلجی بنا شد۔ یا تکمیل یافت را بیان می کند۔ وی راجع به ساخت قصر نو، می گوید :

چـو صـاحـب خلافت شد از عدل و رافه[1]

نهـــادش لـقـب حـصـن دارالـخـلافـه

در دوره مبـارکشـاه دو مسـجـد باشکوهی بنا شده و نخست جامع مسجد دهلی ساخته شد۔ خسرو، راجع به آن می نویسد:

بـفـرمـود کـــه اول بـر آرنـد جــامـع[2]

کـه بـا مـــش بـــر آیـد بـخـورشید لامع

وی جـزئیـات لشکر کشی ها علیه تلنك و وارنگل را مطرح می کند و ویژگیهای دهلی و فضلیت آن بـر بـلاد اسـلامـی بیـان می کند۔ و دهلی را"دارالخلافت" و "بیت الخلافت" می نامد[3] و آنـرا با تمام شهرهای بزرك جهانی مانند قاهره، تبریز و بخارا مقایسه کرده، بر تر می گرداند[4]۔ سپهر سوم که طویل تـریـن فـصلها است ، مشتمل اوصاف اختصاصی هند است۔ طبق خسرو هند به ده علّت بر کشورهای روم و عـراق و خـراسـان تـفـوق دارد۔ آب و هـوای بهشت آسا و محیط با صفای آن بی مانند است۔ مـردم این منطقه قدرت دارند در همه زبانهای جهان صحبت کنند۔ هند ، سرزمین علم و دانش است۔ فـاضـلان جهـان، چنین بار، به دست آوردن دانش و حکمت به سرزمین هند آمدند ولی هیچ برهمن از هـنـد بـرای کسـب دانـش و حکمت خارج از هندوستان نرفته است علم هندسه از هند شروع شده و بـرهـمـنـی کـه اسـمـش آسـابـود ایـن عـلـم را بـه دنیـا یـاد داد۔ کتابی به نام "کلیله دمنه" که گنجینه حکمت است۔ در هند به سلك نگارش در آمد۔ بازی شطرنج نیز اختراع مردم هندوستان است طبق

۱-خسرو ، امیر ، نه سپهر، ص ۷۷

۲-همو،همان ، ص ۷۵

۳-همو ،همان، صص ۷۹، ۱٤۱، ۱٤۳، ۱۸۰، ۱۸۱

٤-همو، همان، ص ۲۱ الف به بعد

خسرو مردم هند، در زمینهٔ فلسفه و علوم از مردم یونان کمتر نیستند ـ وی به عقاید مذهبی و مراسم اهل هند بررسی می کند ـ و پرنده های شگفت انگیز و فوق العاده که تنها در هندوستان یافته می شوند را ذکر می کند ـ و فتح وارنگل و بازرسیدن نذیر خان و برگزاری جشن با شکوهی را نیز بیان می کند ـ [۱]

در سپهر چهارم به دوستان و بادشاه و امراء و متخدمین دون پایه پند و نصیحت می کند ـ در سپهر پنجم سیرو شکار شاهی را مطرح و اسرار و رموز محبت را ابرار می کند ـ در سپهر ششم رویداد زایش شاهزاده محمد، پسر قطب الدین مبارکشاه در سال ۷۱۸ق/۱۳۱۸م را بیان می کند و در سپهر هفتم همین ذکر ادامه دارد و او جشن پرماجرای شاهزاه و محفل موسیقی و مشرو بخواری را ذکر می کند در سپهر هشتم وی مضامین عشق حقیقی را می آورد و چوگان بازی را معرفی می کند و مکالمه ما بین چوگان و توپ و ابیاتی که در وصف خود سروده را می آورد و خود را تاجدار اقلیم سخن می گوید ـ سپهر نهم در وصف شعرای دهلی می باشد ـ

این مثنوی که به نو وزن مختلف سروده شده است ـ [۲] در حقیقت آگنده از مطالبی است که ارزش تاریخی و جامعه شناختی فروان دارد ـ خسرو خود شاهد این وقایع بود یا از قول اشخاص نقل کرده که خود در آن وقایع حضور داشتند ـ یا اطلاعاتی را از اسناد موثق استفاده کرده در مثنوی بعضی از وقایع بیان شده که در هیچ کتاب تاریخ ثبت نشده و درباره هندو فرهنگ مردم هند طریق بود و ماند مردم ساختمانها، بازارها، رودخانه ها و کشتی ها و محالس رقص و سرود اطلاعات دقیق و جالب می آورد وی درباره زنهای رقاص در دستگاه مبارکشاه می نویسد :

همه پاك رخسار و پاکیزه تن [۳]

همه مجلس آرای و محفل شکن

همه آب و ناخورده شان بط هنوز

همه ساده و فارغ از خط هنوز

همه شوخ و رعنا و عیّار و مست

پری صورت و جام معنی بدست

۱- نفیسی ، سعید ، دیوان کامل امیر خسرو دهلوی ، مقدمه ، ص ۹

۲- خسرو ، امیر ، نه سپهر ، ص ۲۲ الف و به بعد

۳- باقر محمد ، وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۷۲

نمک در نمکدان نهفته بسی
و ز ایشان نمک ناچشیده کسی

در مثنوی تاریخی ، رزم و بزم طوری باهم آمیخته که مثنوی رنگ بزمیه گرفته است۔

این مثنوی توسط دکتر محمد وحید مرزا از طرف سازمان تحقیقات اسلامی بمبئی در سال ۱۹۹۹م/۱۳٦۹ق به زیور طباعت آراسته شد۔نسخه های خطّی متعددی آن در کتابخانه های هند موجود است۔

بابِ هفتّم

دورهٔ تغلقان

٧٢٠-٨١٥ ق / ١٣٢٠-١٤١٢م

بـاانقـراض دولـت خـلـجيـان در ٧٢٠ق/١٣٢٠م، بـه دسـت غـازی مـلك غيـاث الدين تغلق (٧٢٠-٧٢٥ق/١٣٢٠-١٣٢٤م)، سلسله/ تغلقان تغلق شاهيان (٧٢٠-٨١٥ق/١٣٢٠-١٤٤٣م)، در شبـه قـاره روی كـار آمد و نزديك به نود و پنج سال فرمانروايی كرد[١] ـ طبـق عصّامی ، مؤلف فتوح السلاطين ، تغلقان ايرانی نژاد بودند[٢] ولی كلمه " تغلق " و طبق منهاج سراج مؤلف " طبقات ناصری " قتلغ[٣] در زبـان تـركـی به معنی مردم كوه نشين است ـ اصل غياث الدين تغلق از طايفهٔ ترك قرونه بود و قـايـل تـغـلـق هـا در كـوههای چين و تركستان بسر می بردند ـ به گفته جهانگرد نامدار " ابن بطوطه ، خـانـدان تـغـلـق در زمان علاٴالدين خلجی از خراسان به هند كوچيد[٤] و غيـاث الـدين تغلق از سلطان خـلـجـی لقب " غازی ملك " گرفت ـ ابن بطوطه اين لقب را در مولتان در ديوار مسجدی كنده شده ، ديده بود[٥] غيـاث الـدين تغلق شخصی با استعداد و كاردان بود ـ وی در آغاز در سند ، به خدمت يكی از بـازرگـانـان درآمـد و بـه كـار چـوپـانـی مشغـول شـد ـ سپـس در خدمت حاكـم سند ، الوخان ، برادر سلطان دهلی علاٴالدين محمد خلجی (٦٩٥-٧١٥ق/١٢٩٥-١٣١٥م) وارد شد و از پيادگان سپـاه او گـرديـد ـ بـعـد از ايـن تـوپـچی و سپس منتظم اصطبل شد[٦] ـ وی بـه سـرعـت مـراتب ترقی را پيمود تا سرانجام به مقام امير آخر رسيد و سپس از امرای بزرگ دستگاه خلجيان شد و بالآخره در

١- فـرشتـه ، تـاريـخ فـرشتـه ، ج١ ، صـص ١٠٤-١٠٦ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطين تغلق ، ص ١-٣ ؛ اكرام ، آب كوثر ، صص ١٤٥، ١٤٩، ١٦٩، ١٧١ ؛ برزگر ، غياث الدين تغلق يكم ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج٤ ، ص ١٠٩٥؛

٢- عصّامی ، فتوح السلاطين ، ص ٣٤٦

٣- منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ج١ ، ص ١٣

٤- برزگر ، غياث الدين تغلق يكم ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج٤ ، ص ١٩٠٥

٥- ايـليـت ، تاريخ هند ، ج ٣ ، ٥ ، ص ٦٠٦ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطين تغلق ، ص ٢ ؛ سبحانی نگاهی به تاريخ ادب فارسی در هند ، ص ٨٦ ؛ ابن بطوطه ، رحلة ، اردو ترجمه عجائب الاسفار از مولوی محمد حسين ، لاهور ، ص ٨٠

٦- بـرزگـر ، غيـاث الـديـن تـغلق يكم ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ١٩٠٥ ؛ نظامی ، خليق احمد ، سلاطين دهلی كے مذهبی رجحانات ، ص ٣٠٩ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطين تغلق ، ص ٢ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاريخ ادب فارسی در هند ، ص ٨٧ ؛

۷۰۵ق/۱۳۰۵م به حکومت دیپالپور در پنجاب منصوب شد[۱] ـ و در این مقام جنگ های بسیاری با مغولان کرد و گاهی در پی آنان تا کابل و غزنی تاخت ـ طبق گفته " امیر خسرو " وی هیجده بار به مغولان شکست داد[۲] و برای همین نبردهایش با مغولان و دفاع از قلمرو سلطان نشین مسلمانِ دهلی در برابر مغولان به " ملك غازی " لقب یافت[۳] ـ

غیاث الدین ، در حکومت خویش به دیپالپور محبوب مردم و قدرت بسیار داشت ـ در این زمان ، خسرو خان ، یکی از سرداران دستگاه خلجی ، قطب الدین مبارکشاه ، آخرین پادشاه خلجی و پنج شاهزادگان جوانسال آن خانواده ، ابوبکر خان ، علی خان ، بها خان و عثمان خان را کشت[۴] و براریکهٔ سلطنت جلوس نمود ـ غیاث الدین تغلق علیه خسرو اعلان جهاد کرد و سه اهداف خود را بیان کرد[۵] ـ وی با تاکید گفت که هدف این جهاد " قطع کفر و کفران " است[۶] ـ او از افتادن خاندان علائی و ضعفِ دین مسلمانی بر خود می پیچید[۷] ـ تغلق پس از نبردهای چند خسرو را بقتل رساند و خود با لقب غیاث الدین تغلق در سال ۷۲۰ق/۱۳۲۰م برتخت سلطنتی دهلی نشست[۸] ـ

غیاث الدین تغلق پس از برآمدن به تخت برای رفع کردن نابسامانی اقتصادی و احتماعی و استواری و گسترش قلمرو خود تلاشها کرد ـ مملکت را نظم و سامانی داد و سپاهی فراهم کرد و سختگیری های دورهٔ خلجی را از سر گرفت ـ سهم بیشتری زندگیش در جنگ و جدال و لشکر کشی گذشت ولی او در سینه اش دلی دردمند داشت[۹] ـ در زمینهٔ رعیت پروی نام وی در هندوستان و خراسان

۱ـ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج۱ ، صص ۱۳۰-۱۵۱ ؛ اکرام ، آب کوثر ، صص ۳۹۳ - ۴۱۱ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ۸۷-۸۹ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، صص ۱-۳۱

۲ـ ایلیت ، تاریخ هند ، ج ۳ ، ۵ ، ص ۶۰۶

۳ـ برزگر ، غیاث الدین تغلق شاه یکم ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ص ۱۹۰۶

۴ـ خسرو ، امیر ، تغلق نامه ، صص ۲۳ - ۲۴

۵ـ همو ، همان ، صص ۱۴۰-۱۴۱ ؛ نظامی ، خلیق ، سلاطین دهلی کی مذهبی رحجانات ، ص ۳۰۵

۶ـ همو ، همان ، صص ۵۴-۶۰

۷ـ محدث دهلوی ، شیخ نورالحق ، زبدة التواریخ ، ص ۳۲ الف

۸ـ اعظمی ، فارسی ادب بعهدِ سلاطین تغلق ، ص ۳

۹ـ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۴۳۷-۴۳۸

ضرب المثل شده بود[۱]ـ وی در مدت کوتاهی چهار سال آن کارها کرد و فتحها نمود که سلطان علاًالدین بآن ربط و ضبط و قیادت در آن مدت مدید نتوانست کرد[۲]ـ

وی درمیان سالهای ۷۲۲ق/۱۳۲۲م – تا ۷۲۳ق/۱۳۲۳م، پسر و ولی عهد خویش ملك فخرالدین جونا، ملقب به الغ خان (سلطان محمد تغلق بعدی) را فرستاد تا سرکوبی راجۀ شورشی ورنگل ولدر دیو بکند ـ الغ خان هر دو را شکست داد و دستگیر شان کرده به دهلی فرستاد ـ پادشاه هندوپی پاندیه ها در مدوره/معبر را تسخیر کرده، به ولایت جاجنگر تاخت و حملاتی به داخل قلمرو پادشاهی هندوپی مستقل اوریسه کرد ـ غیاث الدین تغلق به جونا خان خطاب الغ خان و چترشاهی داد و ولیعهد سلطنت نامزد کرد[۳] ـ وی در سال ۷۲٤ق/۱۳۲۳م، او را به نیابت خود در دهلی گذاشت برای سرو سامان دادن به اوضاع آشفته و نا آرام بنگال بدان سامان لشکر برد و بخشی از این سرزمین را زیر فرمان مستقیم دهلی در آورد ـ در بازگشت از بنگال چون به نزدیك دهلی رسید، کاخی که پسرش " جونا خان " از چوب برایش ساخته بود، فرود آمد و با همرانش سر دسترخوان نشست و طعام خورد ـ هنگامی که از سرخوان برخاستند و آماده عزیمت به دهلی شدند، ناگهان کاخ فرود آمد در سال ۷۲٥ق/۱۳۲٤م تغلق و پنج تن از همراهانش در زیر آوارش کشته شدند[٤] ـ

پس از سلطان غیاث الدین تغلق یکم، جوناخان با نام سلطان محمد تغلق در سال ۷۲٥ق/۱۳۲٤م، پس از جهلم غیاث الدین تغلق و جنگ تخت نشینی با برادران خود، برتخت شاهی نشست ـ مرزهای قلمرو وی شمال و جنوب هند را شامل می شد ـ اقصای دکن، گجرات، بنگال و سند جزو سلطنت وی بود[٥] ـ وی برای اداره کردن دکن، پایتخت خود را به دژ دیو گیری در شمال دکن برد ـ او دست ارادت، اول به خلفای عباسی بغداد و سپس به خلفای عباسی مصر داد و خود را ولیعهد خلیفه و مولی امیرالمؤمنین خواند و حکومت خود را نزد مسلمانانِ شبه قاره مشروعیت بخشید[٦] ـ

۱– خسرو، امیر، تغلق نامه، ص ۳٤۲

۲– محدث دهلوی، عبدالحق، تاریخ حقی، ص ۹

۳– برنی، تاریخ فیروز شاه، ص ٤۲۸

٤– فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۱۳۰–۱۳۲؛ اکرام، آب کوثر، صص ۳۹۳ –٤۱۱؛ برزگر، غیاث الدین تغلق یکم، دانشنامۀ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۱۹۰٦

٥– محدث دهلوی، عبدالحق، تاریخ حقّی، ص ۲۰

٦– دانشنامۀ، محمد تغلقی، دانشنامۀ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۲۱۳

زیرا در خاطر افتاده بود که سلطنت و امارت سلاطین بی امردادن خلیفه درست نیست و هر پادشاهی که بی منشور خلفا عباسی پادشاهی کرده است یا پادشاهی کند ، متغلّب بوده است و متغلّب بود[۱] ـ ده سال اول سلطنت وی ، به خوبی و موافق میل مردم گذشت ولی آخرین پانزده سال با ظلم و ستم توأم بود[۲] ـ

در اوایل حکومت او به آبادانی شهرها پرداخته و عادلانه مالیات می گرفت[۳] ولی در سال ۷۳۱ق/۱۳۳۰م ، وی در منطقه دوآبه بر مالیات ایالتی افزود و بر کشاورزان ستم کرد[٤] ـ از مناطق دور دست مانندِ معبر و وارنگل مالیات گرفتن شروع کرد ـ به سیب اکرام هایش خزانه خالی شده بود و پول کاغذی فراهم کرد ـ از سالهای ۷٤٦ق/۱۳۲٦م تا ۷۵۲ق/۱۳۵۱م ایالات متعددی علیه حکومتش قیام کردند و محمد تغلق بآن که کوشید به سراسرِ هند دست یابد ، در آخرین روزگار حکومتش ، بنگاله ، دکن ، سند و معبر و گجرات از دستش بیرون رفته و آنجا حکومتهای مستقل پایه ریزی شدند[۵] ـ وی خود در سال ۷۵۲ق /۱۳۵۱م برای سرکوبی باغیان و شورشیان دهلی را ترک گفت ـ درمیان راه ، در کنار رود سند نزدیك شهر تتّه شدیداً مریض شد و حالش بهم خورد و پس از بیماری یازده روز[٦] ، چشم از جهان فروبست[۷] ـ جسد خاکیش را از سند به دهلی برده ، به خاك سپردند[۸] ـ اشتباه فاحش و فروگذاشت بزرگی محمد بن تغلق منتقلی پایتخت از دهلی به دولت آباد بود ـ مردم در این مورد هدف وی را غلط درك کردند و از وی بدگمان شدند[۹] ـ بدرچاج

۱- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤۹۱-٤۹٦ ؛ بدرچاج ، قصاید بدرچاج ، صص ۱٤-۱۵ ؛ عفیف ، شمسّ سراج ، سیرت فیروز شاهی ، ص ۱٤۰

۲- اعظمی ، شعیب ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۷

۳- عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ٤۸

٤- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۸۸ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج ۲ ، ص ۲٤

۵- همو ، همان،ص ۸۸ ؛ دانشنامه، برزگر ، محمد تغلقی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۱۳ ؛ برنی، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۵۲۱ ؛ ابلیت ، تاریخ هند ، ص ۲٤۳

٦- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۵۲۵

۷- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، صص ۱۳۳-۱٤٤ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ٤۰۱-٤۱۱ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۱۳-۵۰

۸- بلوچ ، نبی بخش ،محمدبن تغلق، صص ۷۱-۷٤

۹- عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ٤۳۳

شاعر دستگاه وی درینمورد چنین می سراید :

یکایك چنین شهر را شهر یار

بکرده تهی از صفار و کبار

و مؤلف " تاریخ محمدی " می نویسد محمد بن تغلق شاه بادشاه جبّار و شهریار قهّار بود[۱] ـ

بزرگترین علت انقراض حکومت محمد بن تغلق یاغیان بودند که در ایالات مختلفی و قبایل گونا گون سر به شورش برداشند و بعضی از ایالات را تحت تصرف خود در آدردند[۲] ـ محمد بن تغلق از این وضع بسیار ناراحت و خشمگین بودو در ریختن خون مردم و اطرافیانش پروایی نداشت[۳] ـ وی می گفت : من از خلق آزرده شدم هر چند خلق مخالفت بیشتر خواهند کرد من سیاست بیشتر خواهم کرد[٤] ـ آخرین پانزده سال حکومت وی به سبب سخت گیریهایش بر فرقه چشتیه این فرقه پراگنده و از هم پاشیده شد ـ او مشایخ چشتیه را واداشت تا به ولایت دیگر رفته به تبلیغ و گسترش اسلام بپردازند[٥] ـ

پس از محمد تغلق، فیروز شاه تغلق در ۱۳۵۱/۷۵۲ روی کار آمد[٦] ـ وی فرمانروائی آرامش جو، صلح طلب و داد گر بود ـ طبق قطب الدین منور " سلطان فیروز شیخی است از مشایخ طریقت که تاج بادشاهی برسردارد "[۷] ـ وی برای بازستانی استان هایی که در دورۀ محمد بن تغلق از تصّرف تغلقیان بیرون رفته بود ، لشکر کشی کرد ولی نتیجه ای به بار نیاورد و فیروزشاه با خرسند شدن پیشکش شمس الدین الیاس شاه (۷۵۹ق/۱۳۵۷م) و پسرش سکندر شاه (۷۵۹-۷۹۲ق/۱۳۵۷-۱۳۸۹م)

---

۱ - بهامد خانی ، محمد ، تاریخ محمدی ، ص۱۳۹ب

۲ - رازی ، امین احمد ، هفت اقلیم ، ج ۲ ، در صفحات فراوان

۳ - سبحان رائی ، خلاصة التواریخ ، ص ۲۳۸ ؛ دانشنامه ، محمدتغلقی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۱۳

٤ - برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۵۲۲ ؛ عصامی ، فتوح السلاطین ، صص ٤٤٦، ٤٤۹ ، ٤٥۰ ؛ ابن بطوطه ، رحلة ، اردو ترجمه عجائب الاسفار ، ص ۱۳٦ ؛ سرهندی ، یحیی بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ۱۱٤-۱۱۵

٥ - گیسو دراز ، سید محمد ، جوامع الکلم ، ص ۱٤۳ ، دانشنامۀ ، محمد تغلقی ، دانشنامۀ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۱۳ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۸۸ ؛ نظامی، خلیق احمد ، سلاطین هند کی مذهبی رحجانات ، صص ۳۵۹-۳٦۰

٦ - برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۵۲٦ ؛ برزگر ، فیروز شاه تغلق ، دانشنامۀ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۰۰٤

۷ - عفیف ، شمس سراج ، سیرت فیروز شاهی ، صص ۲۲-۲۳

و رضایت دادن به استقلال بنگاله و لکهنوتی راهی دیگر نداشت. چون وی از بنگال به دهلی بازگشت، میان راه تعداد زیادی پیلان را شکار کرد و سی و سه پیل را زنده دستگیر کرد[۱]. سلطان فیروز شاه، پسرش شاهزاده محمد را چندین بار برای سرکوبی شورشیان فرستاده بود و در ۷۸۹ق/۱۳۸۷م فیروز شاه بر اثر کهولت و پیری در گردانیدن کارهای ملك درمانده ماند، وی در ابتدا وزیرش خان جهان و سپس شاهزاده محمد را مدارلمهام و همه کارهٔ امور کرد و حتّی از ناچاری "اسباب ملك داری از اسب و پیل و مال و جشم به تمام تسلیم وی (شاهزاده محمد) کرد و او را به خطاب ناصرالدین محمد شاه مخاطب گردانید و خود در خانهٔ خویش به طاعت باری تعالی مشغول گشت، در مساجد جمعه به تمام بلاد ممالك (هندوستان) خطبه به نام هر دو پادشاه خواندند. در ماه شعبان (۷۸۹ق/۱۳۸۷م) شاهزاده محمد خان، در قصر جهان نما جلوس فرمود[۲]. ناصرالدین محمد شاه در کار ملك داری چندان تجربه ای نداشت. در اندك مدتی امراء و صاحب منصبان بلند پایه را از خود بیگانه ساخت و غلامان فیروز شاهی را بر خود برانگیخت و سرانجام از آنان شکست خورد و از پایتخت (دهلی) بگریخت. فیروز شاه به صلاحدید غلامان، نوادهٔ خود تغلق شاه پسر فتح خان را ولی عهد گردانید و امور کشور را بدو سپرد و "تغلق شاه در حین حیات پدر کلان (فیروز شاه) اوّل حکمی که کرد این بود که هر جا هوا خواهان ناصرالدین محمد شاه بود، گرفته به درگاه آورد"[۳]. اندکی بعد پر آوازه ترین سلاطین تغلق، فیروز شاه، در سال ۷۹۰ق/۱۳۸۸م راهی ابدیت شد[۴] و در همان روز تغلق شاه "به سعی بعضی امرأ در قصر فیروزآباد برتخت سلطنت اجلاس یافته به سلطان غیاث الدین تغلق شاه مخاطب گشت"[۵]. وی پس از یك سال و نیم در ۷۹۲ق/۱۳۸۹م به قتل رسید. سپس پسر دوم فیروز ظفر خان (پسر فیروز شاه تغلق)، سلطان ابوبکر روی کار آمد ولی فقط یك سال و شش ماه فرمانروایی داشت، وی به دست

۱- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۴۸

۲- سرهندی، یحیی بن احمد، تاریخ مبارکشاهی، صص ۱۳۷-۱۳۸

۳- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۵۰

۴- همو همان، ص ۱۴۸

۵- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۱۲۱؛ اکبر شاه، مولانا، آئینه حقیقت نما، ص ۵۷۸

پسر عموش به قتل رسید[۱]ـ پسر سوّم فیروز شاه به نام نصیرالدین محمد شاه به تخت برآمد و قریب سه سال و هفت ماه سلطنت کرد و بعد از وی سکندر شاه و پس از سکندر شاه در ۷۹۵ق/ ۱۳۹۲م سلطان محمد شاه دوم برادر سلطان همایون سکندر در ده سالگی [۲] به پادشاهی رسید. وی تنها، چهل و پنج روز حکومت کرد[۳]ـ او بانوهٔ فیروز به نام نصرت خان بارها نزاع در گرفت[۴]ـ در همین ایّام تیمور بر هندوستان لشکر کشید و محمد شاه دوّم اوّل به گجرات و سپس به قنوج گریخت و مجدداً بر تخت نشست و در سال ۸۱۵ق/۱۴۱۲م در گذشت.

پس از فیروز شاه تغلق، تعداد زیادی پادشاهان تغلق، یکی پس از دیگری بر تخت نشتند ولی همه آنها بی استعداد و بی عرضه بودند، نتوانستند حکومت را استحکام بخشند، امور مملکت رخنه گرفت. نزدیك به بیست و چهار سال اوضاع سیاسی مغشوش ماند. در گوشه و کنار هند افرادی سر به عصیان برداشتند و بعضی از آنان حکومتهای مستقلی پایه ریزی کردید و بدینگونه این خاندان سلطنتی از صحنه اقتدار شبه قاره خارج شد.

سلاطین تغلق مشوّق و پشتیبان ادب و ادیبان بودند. مؤسس و بنیانگذار این سلسله غیاث الدین تغلق به رغم تعصب دینی و کوتاهی دورهٔ پادشاهی اش حامی علماً و ادباً بود. شاعران و ادبای برجسته ای مانند امیر خسرو دهلوی که مثنوی تغلق نامه را به نام او سرود و حسن دبیر عبدوسی ملّقب به تاج و متخلّص و مشهور به اختسان مؤلف بساتین الانس از ملازمان او بودند. مسلمانها وی را حامی ملت حجازی[۵]، حامی الاسلام[۶]، پشت پناه اسلام [۷] دین پرور و دین پناه[۸] نامیدند. " وی با دوستان قدیمی صمیمانه و مهربانانه رفتار می کرد و در پیش خود محل نشستن ارزانی داشت" [۹] " حق شناس بود،

۱- غلام سرور، مفتی، گنج تاریخ، ص ۱۷۳

۲- محدّث دهلوی، عبدالحق، تاریخ حقّی، ص ۳٤

۳- غلام سرور، مفتی، گنج تاریخ، ص ۱۷۳

٤- اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۱۷

٥- ماهرو، عین، منشأت ماهرو، ص ۳٤

٦- برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ۲٤۱

۷- ماهرو، منشأت ماهرو، ص ۳٤

۸- برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ۲٤۰

۹- همو، همان، ص ٤۲۷

استحقاق را از غیر استحقاق فرق می کرد[1] - بیشتر اوقات او صرف عبادات شدی[2] -

در عصر دولت او ، شیر با آهو در یك شرب آب می خوردند و برای جریان احکام شریعت قاضیان و مفتیان و داربك و محتسبان عهد او را آبروی بس بسیار و آشنایی تمام پیدا آمده بود[3] وی طرفدار ممنوعیت مشروبات الکلی بود[4] - تاریخ نگاران از پاکی نفس[5] ، مناقب حمیده[6] ، و عصمت و پاکی[7] وی خیلی ستایش کرده اند - پادشاهانِ معروف این سلسله ، محمد تغلق شاه و فیروزشاه تغلق نیز از قدردانان بزرگ عالمان و ادیبان و شاعران بودند و خود نیز شعر می سرودند - محمد بن تغلق علاقه فراوان به فراگیری دانش داشت و بر بیشتر دانشهای روزگار خود مانند طب ، حکمت ، ستاره شناسی ، ریاضی و علم کلام چیرگی داشت - وی با ایرانیان و عرب ها روابط دوستانه داشت و میهمان نوازی وی در حق مهاجران که از تمام سرزمین های اسلامی به هند می آمدند ، مشهور بود - در روزگار وی شما زیادی از خراسانیان به هند کوچیدند ، چندان که هر مهاجری را خراسانی می خواندند[8] - به گفته فرشته " عظما " و کبراء و هنروران و کشتی شکستگان به امید عواطف و مراحم تغلق شاهیان از عراق و خراسان و ماوراالنهر و ترکستان و روم و عربستان به هندوستان می آمدند و زیاده از آنچه تصور کرده بودند ، نوازشها می یافتند[9] -

محمد بن تغلق ، شاعر برجسته بود - وی شعر فارسی را استادانه می سرود - فارسی زبان رسمی دربارش بود - بدر چاچ ، امیر خسرو دهلوی ، امیر حسن دهلوی ، عبدالملك عصّامی و دیگران دردوره محمد بن تغلق می زیستند[10] - بدر چاچ شاعر دستگاه وی ، شاهنامه ای به نام او سرود و از وی

۱- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤٣٦

۲- محدث دهلوی ، شیخ نورالحق ، زبدة التواریخ ، ص ٣٤ب ؛ فرشته ، ج ۱ ، ص ۱۳۰

۳- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤٤١

٤- همو ، همان ، صص ٤٤٣-٤٤٤ ؛ محدّث دهلوی ، شیخ عبدالحق ؛ تاریخ حقی ، ص ۲۹ الف ؛ نهاوندی عبدالباقی ، مآثر رحیمی ، ج ۱ ، ص ٣٤١ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۱۳۰ ؛ سبحان رای ، خلاصة التواریخ ، ص ۲۳۲

٥- همو ، همان ، ص ٤٤٣

٦- بهامد خانی ، محمد ؛ تاریخ محمدی ، ص ۳۸ب

۷- سرهندی ، یحیی بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ۹۲

۸- دانشنامه ، محمد تغلقی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۱۳

۹- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۱۳۳

۱۰- اکرام ، آب کوثر ، صص ٤٢٣ - ٤٢٤ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، صص ۱٦-۲٤

لـقـب فخرالدین یافت۔ عبدالملك عصّامی ، در منظومهٔ فتوح السلاطین خود به رویدادهای روزگار او نیز پرداخته است۔ ضیاالدین برنی ، تاریخ نگاه پرآوازه ، از باشندگان دربار محمد بن تغلق بود۔ محمد بـن صـدرالـدیـن احمد عبدوسی معروف به اختسانِ هندی اثر تاریخی خود " بساتین الانس " را به نام وی نوشت۔ ابن بطوطه جهانگرد معروف که در ۷۲۳ق/۱۳۲۳م به هند سفر کرد و چندی در دربار محمد بن تغلق به سر برد ، حکایت های فراوان از بخشندگی و افتادگی او یاد کرده است [۱] ۔فیروز شاه تـغلق ، از حکمرانان معروف این سلسلهٔ سلطنتی به شمار می رود۔ وی به اوضاع داخلی مملکت و به ویـژه رفـاه مردم پرداخت ، وضع اقتصادی مملکت را رو به بهبود کرد۔ دورانِ حکومت او را می توان از نـظـر سـرپـرستـی از عـلـمـاً و دانشـمـندان و امنیت و رفاه ، بهترین دورهٔ حکومت تغلقیان شمرد [۲] ۔ فیروز شاه نخستین فرمانروای مسلمان هند است که شرح احوال خود را نوشته و نکات عمده ویژگی های سیاست اداری خویش را به اختصار بیان کرده است۔ وی شرح کارهای دینی و اداری و عمومی خـود بـه ویـژه تـلاشهـایـش بـرای اصـلاحـات و رفـع مظـالم را در اثر کوتـاهی بـه فـارسی بـه نـام " فتوحات فیروز شاهی " آورده است [۳] ۔

فیـروز شـاه تـغـلـق بـه صـوفیاً و مشایخ ارادت ویژه ای داشت [۴] ۔وی بـه دسـت ارادت شـیـخ علاؤالدین اجـودهنی بیعت کرد بود [۵] ۔ وی چـنـد شهـر از جمله فیروز آباد در نزدیکی دهلی و جونپور به نام پسر عمش جوناجون بنیاد نهاد [۶] ۔وی در مناطق گوناگون دهلی سی مدرسه بناء کرد۔ از میان آنها مدرسه فیروز شاهی و مدرسه شاهزاده بزرگ فتح خان و مدرسه فیروزی در منطقه حوض خاص خیلی معروف بود [۷] ۔ در دهلی حدود یك هزار موسسهٔ تعلیمی بود۔ برای اداره آن مدرسه ها اوقاف و متغلات

۱- دانشنامه ، محمد تغلقی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۱۳

۲- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۱٤٤-۱۵۱ ؛ اکرام ، آب کوثر ، صص ٤۲۹-٤۳۰ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۱۳-۱٦

۳- برزگر ، فیروز شاه تغلق ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۰۰٦-۲۰۰۸ ؛ اکرام ، آب کوثر ، صص ٤۳٤-٤۳۵

٤- تغلق ، فیروز شاه ، فتوحات فیروز شاهی ، ص ۱۷

۵- عفیف ، شمس سراج ، سیرت فیروز شاهی ، ص ۳۷۱

٦- نظامی ، خلیق احمد ، سلاطین دهلی کے مذهبی رحجانات ، ص ٤۳۲ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، صص ١٤-۱۵ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱، ص ۱٤٤ ؛ اکرام ، آب کوثر ، صص ٤۲۹-٤۳۰

۷- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ۲٤۱

تعیین کرد. علماء نیز از دولت حقوق و مستمری دریافت می کردند[۱]. وی علاوه بر مدارس، مساجد و عمارات و بناهای شاهی و عمومی بسیار ساخت. بسیاری از بناهای کهن مانند قطب مینار را بازسازی کرد. ستون های مقبره سلطان ایلتمش افتاده بود، آنها را باز سازی کرد[۲]، حیاط مقبره را بتون ریزی کرد. در ملك پور مقبره سلطان معزّالدین پسر التمش که فروریخته بود، را بازسازی کرد[۳]. از کارهای ماندگار وی، انتقال دو ستون از ستون های آشوکا از جاهای بسیار دوردست به دهلی و نصب آن ها، درجاهای امروزی است[۴].

۱- سبحانی، نگاهی به ادب فارسی در هند، ص ۹۴ - ۹۶

۲- تغلق، فیروز شاه، فتوحاتِ فیروز شاهی، ص ۱۳

۳- سر سید احمد، خان، آثار الصنادید، ص ۱۹

۴- برزگر، فیروز شاه تغلق، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۰۰٦

بساتین الانس

بساتین الانس[۱] ، از نظر تاریخ شبه قاره و سیاست و کشورداری ، اثری نادر و چشمگیر و با اهمیتی که گفته شده ترجمه ای از متنی هندی است۔ مجموعه ای است منثور به زبان فارسی که در سال ۷۲٦ق/۱۳۲٦م به دست تاج الدین محمد صدر علاً احمد حسن دبیر عبدوسی متخلّص به اختسان دهلوی ۷۰۰ق/۱۳۰۰م ادیب فارسی نویس شبه قاره در سن ۲٦ سالگی تهیه شده۔ وی در این اثر به وقایع دورهٔ محمد بن تغلق (حك ۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲۵-۱۳۵۱م) پادشاهان چین ، قنوج و کشور کشایی راجه کلیان و دخترِ پادشاه سراندیپ پرداخته و به نام همان پادشاه (محمد بن تغلق) نوشته است۔

شرح احوال مؤلف

مؤلف بساتین الانس ملك تاج الدین اختسان که اسم کامل وی در این تالیفش محمد صدر علاً احمد حسن دبیر عبدوسی ملقّب بتاج معروف به اختسان آمده است۔ شاعر و ادیب ایرانی نژاد سدّه ۸۰ق/۱٤م است که به شبه قاره مهاجرت کرده ، همانجا سکونت گزید[۲]۔ دربارهٔ زندگانی وی آگاهیهای روشنی و شایان توجه در دست نیست، جز اینکه چون نسبت اختسان با نام وی مذکوراست ، او ظاهراً در اختسان چشم به دنیا گشود و دانشهای روزگار وی را از زادگاه خود فراگرفت۔

در " خلاصة الاشعار " اسمش محمد بن علاً الدین احمد بن حسن عبدوسی المقلب بتاج المعروف باختسان آمده است۔ در بیشتر کتابها هجای اختسان ، اختان است ولی قرین واقعیت " اختسان " است چنانکه نظامی گنجوی بیان کرده است :

۱- احمد ، نذیر ، خلجی اور تغلق دور کے چند گمنام شاعر ، ارمغان ایران (مجموعه مقالات)، ص ۳۲-۳۸ ؛ اعظمی ، شعیب ، فارسی ادب بعهدِ سلاطین تغلق ، ص ۱۲۸ ؛ مژدهی ، اختسان ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۵٦ ؛ دانشنامه ، بساتین الانس ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٤٤۸ ؛ سبحانی ، توفیق ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ۱۱۹-۱۲۰ ؛ اته ، تاریخ ادبیات فارسی ، ص ۲۱۹ ؛ باقر محمد، وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۱۷۷ ؛ دباتاراس ، روابط فرهنگی (مجموعه مقالات) ترجمه شرمین حق شناس ، ص ۹٦ ؛ برزگر ، محمد تغلقی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۱۳

۲- اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۱۲۸ ؛ احمد ، نذیر ، خلجی اور تغلق دور کے چند گمنام شاعر ، ارمغان ایران (مجموعه مقالات) ، ص ۳۲

اگر شد سهی سرو شاه اختسان   تو سر سبز باری درین گلستان

در" تاریخ فرشته " اسمش " اختیار الدین " آمده و مؤلف تاریخ فرشته ، وی را دبیر غیاث الدین تغلق (۷۲۰-۷۲۵ق/۱۳۲۰-۱۳۲۴م) و نویسنده بساتین الانس بیان کرده است. در حقیقت ، اختیار الدین تصحیف تاج الدین اختسان است ، اختسان در دورهٔ غیاث الدین به سمت دبیر منصوب شده بود[۱] فرشته ، اشتباهاً بساتین الانس را به دورهٔ غیاثی منسوب کرده. اختسان در دورهٔ محمد بن تغلق نیز درجهٔ دبیری داشت و " بساتین الانس " در سال دوّم جلوس این سلطان یعنی در سال ۷۲۶ق/۱۳۲۵م تألیف شده بود، وقتی سنش بیست و شش سال بود اختسان در دورهٔ غیاث الدین تغلق (۷۲۰-۷۲۵ق/۱۳۲۰-۱۳۲۴م) به شبه قاره مهاجرت کرد و در بیست سالگی به دیوان انشاء گمارده شد[۲]. با توجه به دریافت منصب دبیری می توان گفت که وی میان سالهای ۷۲۰ و ۷۲۵ق/۱۳۲۰-۱۳۲۴م به سبب علم و دانش شهرت زیادی داشت.

اختسان در لشکر کشی غیاث الدین تغلق به بنگال همراه وی بود ، درین سفر حالش بهم خورد و وی شدیداً بیمار شد و ده سال دچار آن بیماری بود تا در دهلی طبیبِ نامدار به نام محمود خجندی او را مداوا کرد[۳]. در هنگام بیماری به گفتهٔ دوستانش ، ترجمهٔ داستان شاه کشور گیر و شاهزاده ملك آرای را از آغاز و در سال ۷۲۶ق/۱۳۲۵م تکمیل کرد و " بساتین الانس " نام نهاد.

در تاریخ محمدی آمده است " در آخرِ عمر سلطان محمد بن تغلق ، ملك اختسان را برسالت با تحف و هدایا در حضرت دارالملك تبریز بر سلطان ابو سعید فرستاده بود و چون سلطان محمد درگذشت ملك اختسان بطرف ممالك هندوستان مراجعت نمود. در اثنأ راه در حدودِ " تته " ، به رحمت ایزدی پیوست[۴] این اطلاع تاریخ محمد کاملاً تازه است که اختسان در آخرین سالهای محمد بن تغلق (حك ۷۲۵-۷۵۲/۱۳۲۴-۱۳۵۱م) به عنوان سفیر وی به تبریز رفت و وی هنوز در ایران بود که محمد تغلق از این دارفانی رخت بربست. از نوشتهٔ "بهامدخانی"معلوم می شود که تا۷۵۲ق/۱۳۵۱م

۱- بهامد خانی ،محمد حامد ، تاریخ محمدی ، ص ، ۳۹۵، ۳۹۸

۲-مژدهی ، اختسان ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۵٦

۳- همو ،همان،همانجا

٤- بهامد خانی ، محمد حامد، تاریخ محمدی ، ص ۳۹۹

اختسان در ایران بود و پس از درگذشت پادشاه (۷۵۲ق/۱۳۵۱م) به شبه قاره برگشت و در تتّه (شهری در استانِ سند در پاکستان فعلی) در گذشت[1]۔

از اختسان، افزون به کتابی منثور، چندین قصاید، دو قطعه و مثنوی کوتاه باقی مانده است۔ قصایدش اکثر ساده و گاهی پر از تشبیهات است۔ در شعر او گاه طنز و تشنیع هم دیده می شود۔ در دو مثنوی کوتاه به ستایش شهراجین پرداخته است۔ مدعی است که در شعر همانند خورشیدی فروزان است[2] موضوعات قطعات وی اخلاق است۔ سبك شعر وی ساده، روان و بیشتر تحتِ تاثیر شاعران سبك خراسانی است۔

دربارهٔ کتاب

بساتین الانس، ترجمه داستان هندی به فارسی شبیه کلیله و دمنه، در موضوع سیاست و کشور داری است۔ نویسنده از جوانی تحت تاثیر این داستان جالب و گیرا قرار گرفته بود۔ وی در ۷۲٦ق/۱۳۲۵م با بهره گیری از ماخذِ داستانهای هندی به خلاصهٔ آن پرداخته است۔ وی این کار را به خواهش دوستانش آغاز کرد و طبق مؤلف، سرپرستی این ترجمه را پادشاه به عهده داشت[3]۔

موضوع "بساتین الانس" مربوط به حملهٔ تغلق به لکهنوتی در سال ۷۲۵ق/۱۳۲٤م است۔ دربارهٔ غیاث الدین تغلق، در این کتاب بیش از تاریخ فیروز شاهی و فتوح السلاطین عصّامی اطلاعاتی مندرج است و درباره آغاز سلطنت تغلقیان این اثر خیلی ارزشمند و از اهمیت تاریخی و فرهنگی برخوردار است [4]۔ در آن افزون بر شرح مراسم رایج از جمله عاشورا، نیمه شعبان، مراسم ازدواج، آیین سوگواری، به موسیقی، سازها و شطرنج نیر پرداخته است۔

اختسان واقعه نگار دربار بود و فرامین و نامه های رسمی را فراهم می کرد۔ بر عربی و فارسی ومعارف قرآنی مسلّط بود، در کتاب وی از آن اطلاعات، استفاده کرده است و از منابع بسیاری از جمله فتوح السلاطین عصّامی بهره برده است۔

۱- احمد، نذیر، خلجی اور تغلق دور کے چند گمنام شاعر، ارمغانِ ایران (مجموعه مقالات)، ص ۳٦

۲- سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱۱۹؛ مژدهی، اختسان، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۱۵٦-۱۵۷

۳- دانشنامه، بساتین الانس، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٤٤۸

٤- سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، صص ۱۲۷-۱۳۰

سبك نگارش اختسان روان ، جذّاب و آراسته به استعاره ، تشبيه و مبالغه است. نويسنده در اين كتاب وقايعی را كه به چشم ديده و همچنين درباره انصاف ، عظمت و كارهای شرافتمندانه و عادلانهٔ تغلق كه از او به نام " خدای قانون " ياد كرده ، توضيحاتی داده است. نسخه ای دست نويس از اين اثر به شماره R ۱۰۳۲ در توپقاپو سرای استانبول و ديگری در موزه بريتانيا و سوّمين در انستيتوتِ شرقی مسكو ، نگه داری می شود.

تاریخ فیروز شاهی[1]

تاریخ فیروز شاهی/سیرة السلاطین کتابی به فارسی در تاریخ شبه قاره از برآمدن غیاث الدین بلبن به تخت سلطنتی (٦٦٢ق/١٢٦٣م) تا ششمین سال پادشاهی جلال الدین فیروز شاه تغلق (٧٥٨ق/١٣٥٦م)، از نخستین مؤرخ برجسته هندی نژاد ضیأ الدین برنی، در نثر ساده و بی پیرایه و درعین حال مستحکم و گاهگاهی در نثر پرتکلف و مصنوع نگاشته شده[2]- او در این اثر، افزون بر آگاهیهای دربارهٔ زندگی و شخصیت سلاطین دهلی، دربارهٔ شاعران و نویسندگان و صوفیان و قهرمانان آنان دوره و به چگونگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی جامعه نیز پرداخته است[3]- این اثر ارزندهٔ برنی در ١٢٧٩ق/١٨٦٢م، به سعی سیّد احمد خان در کلکته و بار دیگر در ١٣٠٩ق/١٨٩١م به اهتمام مولوی ولایت حسین در علیگره به چاپ رسیده و ترجمهٔ آن به زبان اردو و به همّت سّید معین الحق در ١٣٨٩ق/١٩٦٩م در لاهور چاپ شد- او کلند کلوین، پی والی، جیمز داؤسن و ای - آر - فولر بخش های از این تاریخ را به قالب انگلیسی آورده اند-

---

١- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٣، صص ١٢٩١-١٢٩٢؛ نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ١، ص ١٨٦؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، صص ١٤٥-١٥٥؛ منزوی، احمد، فهرست مشترك نسخه های خطّی فارسی پاکستان، ج ٥، ص ٣٨٩؛ ج ١٢، ص ١٧١؛ دانشنامه، تاریخ فیروز شاهی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٣٥؛ اکرام، دربار ملی، ص ١١١؛ حسن برنی، سیّد، ضیأالدین برنی، در صفحات فراوان، باقر محمد، وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ٣، ص ٢٧٦؛ صادق دهلوی، کلمات الصادقین، ص ٨٧-٨٨؛ غلام سرور، مفتی، خزینة الاصفیا، صص ٣٤٤-٣٤٦؛ آفتاب اصغر، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ٩-١٠؛ نظامی، خلیق، سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات، در صفحات فراوان؛

Riew,Catalogue of the persian manuscript in the British museum ,vol, PP 319-320 ; Catalogue of the persian manuscript in the library of the India office, vol 1, P 90 ;sachan, Catalogue of the persian, Turkish, Hindustani and Pushto manusripts in the Bodliean Library, vol 1, PP 97-98 ; Encyclopedia of Islam, PP 1036-1037 ; Elliot & Dowson, The History of India as told by its own historians, vol 3, PP 93-388 ; Basni, Tarikh - e - Feroz Shahi edity by Dowson, PP 1-186 ; Storey.C.A, Persian Literature, vol 1, PP 507 ; Nizami Khalique Ahmad, on history and historians of Medieval Indian, PP 124-140

٢- صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ٣، صص ١٢٩١-١٢٩٢؛ نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ١، ص ١٨٦

٣- دانشنامه، تاریخ فیروز شاهی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٣، ص ٦٣٥

شرح احوال مؤلف :

ضیاًالدین بن مؤیدالملك رجب برنی [۱]، تاریخ نگار سرآمده و ادیب زبردست فارسی نویس شبه قاره است که در ٦٨٤ق/١٢٨٥م در برن از روستاهای دهلی به دنیا آمد[۲]ـ وی در "تاریخ فیروز شاهی" سال ولادتش نیآورده است ولی عمر خویش هفتاد و چهار سال بیان نموده است [۳]ـ وی این اثر خویش را ر ٧٥٨ق/١٣٥٦م به اتمام رسانده لذا به احتمال فراوان ، سال تولدش ٦٨٤ق/١٢٨٥م ، به دوره سلطان غیاث الدین بلبن (حك ٦٦٤-٦٨٦ق/١٢٦٦-١٢٨٧م) بوده باشدـ وی با خانواده اشرافی خود ، در روزگار خلجیان (حك ٦٨٩-٧٢٠ق/١٢٩٠-١٣٢٠م) به دهلی کوچیدـ برنی در کتاب خویش از نام جدش یاد نکرده ولی از احوال و آثار ثابت می شود که او یکی از وزرای شاهی بود زیرا یکبار سلطان علأالدین خلجی ، عموی برنی علاً الملك را پیش امرای دربار خویش "وزیر زاده" گفته ، مخاطب کرده بود [٤]ـ پدرش به دورهٔ خلجیان در دستگاه خلجیان به مقامات ممتازی فایز بودـ علاً الملك ، عموی ضیاًالدین برنی ، در روزگار سلطان علاً الدین خلجی مشاور عالی سلطنت و کوتوال دهلی بودـ وی دربارهٔ پدر و جده اش می نویسد : "پدر این ضعیف شریف بود و جدّه این ضعیف سیّده صاحبه کشف و کرامت بوده است و چندین عفائف را کرامت در مشاهده شد" [٥]ـ پدرش ، مؤید الملك ، در نخستین سالهای حکومت علاً الدین خلجی (٦٩٥-٧١٥ق/١٢٩٥-١٣١٥م) به نیابت و خواجگی برن رسیدـ برنی درینمورد می نویسد : "منکه مؤلف ام ، در عهد جلالی پدرم نائب ارکلی خان بوده و خانه در کلو کهری پس بلند و رفیع برآورده" [٦]ـ

۱- اکرام ، دربار ملی ، ص ۱۱۱ ؛ حسن برنی ، سیّد ، ضیاًالدین برنی ، در صفحات فراوان ، نفیسی ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۱ ، ص ۱۸۰ ؛ محدث دهلوی، شیخ عبدالحق ، اخبار الاخیار ، ص ۱۰۰، ۱۰۳-۱۰٤ ؛ حجّتی ، ضیاًالدین برنی دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤ ، صص ۱٦۱۹-۱٦۲۰ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، صص ۱۲۹۱-۱۲۹۲ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج۱ ، ص ۲۰۷ ؛ باقر محمد ، وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۷٦ ؛

Nizami, Khalique Ahmad, on history and historians of Mediewal India, PP 124-140

۲- نفیسی ، تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۱۸۵ ؛ حسن برنی ، سیّد ، مجله نگار ، علوم اسلامی و علمای اسلام نمبر (سالنامه) ، ص ۱٤۷ ؛ Riew, Catalogue of Persian manuscripts in British Museum, P 919

۳- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٥۷۳

٤- همو ، همان، ص ۲٥۷

٥- همو ، همان، ص ٥۳۰

٦- همو ،همان، ص ۲۰۹

برنی ، در دهلی به فراگیری قران ، تفسیر ، حدیث و دیگر علوم پرداخت و در عهد جلالی قران تمام کرده مفردات گذشته و خط آموخت [۱] ـ وی از اوایل جوانی ، به میل و علاقهٔ پدرش ، بسعادت ارادت سلطان المشایخ نظام الدین اولیأ مشرف گشت و سراسر اخلاص برآستانه آسمان سائی سلطان المشایخ نهاده ، در غیاث پور ساکن شد و به خدمت سلطان المشایخ محلّی و قربتی تمام یافت و کمالات و فضایل بسیاری را از محضر وی کسب کرد [۲] برنی در سایه این عارف کامل و صوفی با صفا با امیر خسرو دهلوی و امیر حسن دهلوی دوست و هم صحبت شد و در محافل آنان شرکت می جست [۳] ـ ضیأالدین برنی " مقبول خاص و عام بود و لطافتی بی حد و ظرافتی بی اندازه داشت و در هر محلسی که این بزرگ بودی ، گوش همه بر لطایف روح افزای او بودی ـ وی مجمع اللطایف و جامع الحکایات بود و از صحبت مشایخ و شعرا نصیبی کامل داشت و همتی بلند ـ" [۴] ـ به علّت همین لطافت و ظرافت طبع و مهارت فن ندیمی ، وی در دهمین سال پادشاهی سلطان محمد بن تغلق (حك ۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲٤-۱۳۵۱م)به دستگاه شاهی دهلی راه یافت و ندیم سلطان محمد بن تغلق شد [۵] ـ و زود مدارج ترقی را پیمود و از حواشی و نزدیکان سلطان دهلی شد و درخصوصی ترین جلسات و شب نشینی های شام هم حضور می یافت و شاه در امور مملکتی نیز از او رای می گرفت ـ در پایان دورهٔ سلطنت محمد بن تغلق ، علأالدین حسن کانگو بهمنی ، استاندار دکن سر کشید و خود را از یوغ سازمان حکومت مرکزی رها کرده ، آنجا حکومت مستقلی و آزاد را بنیاد گذاشت و این امر سلطان دهلی را خیلی ناراحت و نگران ساخته بود ـ او برای مشورت برنی را طلب کرد ـ به کلمات برنی " و در آن ایّام که سلطان محمد از فتنه دیوگیر منقسم خاطر می بود ، روزی منکه مؤلف تاریخ فیروز شاهی ام ، پیش تخت طلب شدم و سلطان این ضعیف را می گفت

۱- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۲۰۹، ۳۵۲-۳۵۳ ؛ حشّتی ، ضیأالدین برنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۱۶۱۹-۱۶۲۰ ؛ حسن برنی، سیّد ، ضیأالدین برنی ، صص ۱۰-۱۱

۲- میر خورد ، سیرالاولیأ ، صص ۳۱۲-۳۱۳ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، صص ۱۲۹۱-۱۲۹۲ ؛ حشّتی ، ضیأالدنی برنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۶۱۹ ؛ باقر محمد ، وحید میرزا ، تاریخ ادبیات پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۷۶

۳- برنی ، ضیأ الدین ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۲۵۵

٤- میر خورد ، سیرالاولیأ ، ص ۳۱۳

۵- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۲۵۷ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۱۲۹۱ ؛ نفیسی ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۱ ، ص ۱۸۵ ؛ حشّتی ، ضیأالدین برنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤، صص ۱۶۱۹-۱۶۲۰

که ملك ما مریض گشت و بهر تداوی مرض نمی رود ـ و مرا فرمود که بادشاهان مقدم درین امراض ملکی چه فرموده اند ـ بنده عرضه داشت که در کتب تواریخ علاجی که پادشاهان متقدم امراض ملکی را کرده اند با نواع نوشته اند ، بعضی سلاطین چون دیده اند که اعتماد رياعاى از ایشان خاسته است و تنفر عام بار آورده ، درین صورت دست از جانهای برداشته اند و به پسری از پسران شایسته هم در حیات خود پادشاهی تفویض فرموده ـ و از جمله امراض ملکی یك مرض بزرگ و مهلك تنّفر خواص و عوام مملکت و نا اعتمادی عامه رعایاست" [۱] ـ طبق برنی ، " هفده سال و سه ماه تمام ملازم درگاه سلطان محمد بودم و انعامات وافره و صدقات متواتره و زرها یافته از مشاهدهٔ اوصاف متضادهٔ آن بادشاه که از صاحب عالم آفرینش در وجود آمده بود ، متحیر می ماندم" [۲] ـ پس از درگذشت محمد بن تغلق ، وی به مصاحبت، جانشین وی ، فیروز شاه تغلق (۷۵۲-۷۹۰ق/۱۳۵۱-۱۳۸۸م) درآمد [۳] ـ پایه بلند برنی رشك و ناخرسندی امیران و درباریان را برانگیخت و آنها با دسیسه های خود سلطان فیروز شاه تغلق را از برنی بدگمان کردند و وی از دربار سلطنتی رانده شد ـ طبق گفته برنی " منکه ضیای برنی مؤلف تاریخ فیروز شاهی بعد نقل سلطان مغفور در مهالك گوناگون افتادم و بدخواهان جانی و دشمنان و حاسدان زبردست و قوی حال درخون من سعی کردند و از زخم چوگان عداوت گویی دیوانه ام ساختند و هزار نوع سخنان زهر آلود از من در بندگی خداوند عالم رسانیدند" [٤] ـ در بعضی از منابع نیز آمده است که وی به علّت ضعف پیری ، به میل و رضای خود از دربار سلطنتی کناره گرفته بود ، امّا به گفتهٔ خویش مدّتی در دژ "پهتینو" زندانی بوده است ـ پس رانده شدن وی از دربار شاهی درست تر به نظر می آید ـ ضیاًالدین برنی که درین هنگام حدود هفتاد سال داشت ، به نویسندگی رو آوردو در اندك مدتی تالیفات پرشمار به وجود آورد و بیشتر تالیفات خود را به نظر اصلاح به خواجه کریم الدین سمرقندی فرستاد [٥] ـ

---

۱ - برنی ، ضیاًالدین ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۵۲۱-۵۲۲

۲ -همو،همان ، ص ٥٠٤

۳ - فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۲۷۱ ؛ حجّتی ، ضیاًالدین برنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ص ۱۶۱۹-۱۶۲۰ ؛ نفیسی ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۱ ، ص ۱۸۵

٤ - برنی ، ضیاًالدین ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ٥٥٦-٥٥٧

٥ - حجّتی ، ضیاً الدین برنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۳ ، ص ۱۶۲۰

زندگانی ضیأالدین برنی بعد از ترك دربار به عسرت و افلاس و درماندگی گذشت۔ وی دربارهٔ وضع خویش چنان می نویسد: "اگرچه من درین ایام سخت درمانده و عاجز شده ام و خواهندگان (سائلان) از در من محروم باز می گردند۔ از انکه زاده کریم و خلف کرامم، مردن را ازین روزها بهتر می دانم و نه چیزی دارم و نه از کس دام می یابم و شب و روز در حسرت آنکه ایثاری کنم و درم و دیناری دهم، میکاهم و می میرم"[1]۔ طبق برخی منابع وی همین طور محروم در برن چشم از جهان فروبست[2] و منابع دیگر گویند که او در غیاثپور در جوار روضهٔ متبرکه نظام الدین اولیا، در پایان پدر خویش مدفون گشت[3]۔ سال درگذشت وی دقیقاً معلوم نیست۔ولی روزهای تالیف تاریخ فیروز شاهی عمرش به هفتاد و چهار سال رسیده بود[4]۔ و به ظن قوی، وی پس از تکمیل کتاب دیر نماند[5]۔

آثار برجستهٔ برنی فتاوای جهانداری، اخبار برمکیان/تاریخ آل برمك، ثنای محمدی، عنایت نامه، مآثر سادات، حسرت نامه در تصوف و مهم ترین آثار وی "تاریخ فیروز شاهی" است۔

دربارهٔ کتاب

این کتاب گرانمایهٔ ضیأالدین برنی، به زبان فارسی در تاریخ هند که گزارش رویدادهای نود و چهار سالهٔ سلاطین دهلی از تخت نشینی غیاث الدین بلبن (٦٦٤-٦٨٦ق/١٢٦٦-١٢٨٧م) تا ششمین سال بادشاهی فیروز شاه تغلق (٧٥٨ق/١٣٥٦م) است و به همان علّت که به دوره فیروز شاه تغلق قلمداد شد، به نام "تاریخ فیروز شاهی" آوازه یافت[6]۔ این کتاب مرجعی معتبر اواخر عهد مملوکان

١- برنی، ضیأالدین، تاریخ فیروز شاهی، صص ٢٠٤-٢٠٥

٢- حجّتی، ضیأالدین برنی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ١٦٢٠

٣- میر خورد، سیرالاولیأ، ص ٣١٢؛ صادق دهلوی، محمد، کلمات الصادقین، صص ٨٧-٨٨

٤- همو همان، ص ٣١٣؛ محدث دهلوی، شیخ عبدالحق، اخبار الاخیار، صص ١٠٣-١٠٤؛ رحمن علی، تذکره علمای هند، ص ٩٧؛ چشتی، عبدالرحمان، مراة الاسرار (دست نویس)، ص ٤٥٥؛

Elliot , history of India as told by its own historians, P 96

٥- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٣، ص ١٢٩١

٦- برنی، تاریخ فیروز شاهی، ص ٢٧

(۶۵۸-۶۸۹ق/۱۲۵۹-۱۲۹۰م) ، سراسر دوره خلجیان (۶۸۹-۷۲۰ق/۱۲۹۰-۱۳۲۰م) و کامل ترین سند اوائل فرمانروایی تغلقان (۷۲۰-۸۱۷ق/۱۳۲۰-۱۴۱۴م) به شمار می رود[۱].

این کتاب ارزنده ، در حقیقت دنباله " طبقات ناصری از منهاج سراج جوزجانی ، از مهم ترین کتابها درباره سلاطین دهلی است که نود و پنج سال بعد از تالیف آن در ۷۵۸ق/۱۳۵۷م به نگارش آمد[۲].

و در میان این دو نویسندهٔ نابغه و فوق العاده ، تاریخ نگار دیگری که تاریخ واقعی هند قلمداد می کرد، به چشم نمی خورد. نخست ، برنی تصمیم گرفته بود که تاریخ جهانی اسلامی از آفرینش آدم تا دورهٔ خویش بنویسد ولی بعداً به علّت کم لطفی مردم به تاریخ و جامعیت " طبقات ناصری " تاریخ خویش را بعد از آن دوره شروع کرد که منهاج سراج "طبقات ناصری " را به آن پایان داده بود[۳].

این اثر ارزشمند تنها شامل احوال سلاطین هند ، جنگ وجدال آن ها و وقایع سیاسی آن دوره نیست بلکه روشنگر علوم و معارف ، اخلاق و رفتار و آداب و رسوم ، اعتقادات و فرهنگ و تمدن هر طبقه از مردم آن دوره و تاریخ ورود اسلام به آن سرزمین است. یاد آور عظمت پیشین مسلمانان شبه قاره و عشق و علاقه آنها به فرهنگ و تمدن اسلامی است. یعنی بیانگر کامل اوضاع سیاسی و اجتماعی و مذهبی و اقتصادی آن دوره است.

برنی ، در کتاب خود ، ادعای تاریخ دانی و تاریخ نگاری می کند و به مطالعهٔ کتاب وی ، ما بدین نتیجه می رسیم که وی از شعور تاریخ نویسی بهره زیادی داشت و به مقتضیات و شرایط تاریخ نگاری کاملاً آگاه بود. او در نگارش این اثر پژوهشگرانه رفتار می کند و هیچ جا از مقتضیات تاریخ صرفنظر نمی کند و هیچ رویداد با اهمیتی را نادیده نمی گیرد و ارزش های خوب و زشت آن دوره ، هر دو را حکایت می کنند و اطلاعات کمیاب و سودمندی از زندگانی فردی و اجتماعی را به خواننده می رساند. وی در مقدمهٔ کتاب به ارزش و اهمیت آگهی علم تاریخ که برای درك هویت یك ملّت لازم است ، می پردازد. طبق وی " علم تاریخ اخبار اوصاف بزرگی و ذکر محامد و مناقب و مآثر بزرگان دین و دولت است نه ذکر رزایل ارزال و اسافل و کم اخلاق و بازاریان "[۴]. جای دیگر دربنمورد می نویسد

۱- آفتاب اصغر ، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۱۰

۲- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۶

۳- همو ، همان، ص ۴۹

۴- همو ، همان، ص ۹

"علم تاریخ نقل خیر و شر و عدل و ظلم و استحقاق و غیر استحقاق و محاسن و مقابح و طاعات و معاصی و فضائل و رزائل سلف است ، تا خوانندگان خلف ازان اعتبار گیرند و منافع و مضار جهانداری و نیکوکاری و بدکرداری جهانبانی دریابند و از درون آن نیکوکاری را اتباع نمایند و از بدکرداری پرهیزند" [۱] ـ طبق عقیدهٔ او ، این علم برای مردم بی شعور و پست اصلاً فایده ای ندارد و " خواندن علم تاریخ و دانستن علم تاریخ لیام و اسافل را مضر است [۲] ـ و طوائف مذکور را دانستن علم تاریخ هیچ منفعتی نکند و در هیچ محلّی بهیچ کار نیاید [۳] ـ سپس وی به شرایط و مقتضیات تاریخ نگاری می پردازد ـ طبق نظر وی " مؤلف تاریخ هم از اهل اعتبار باید و هم بصدق و عدالت مشهود مذکور باید ، تا در نبشته بی سند و اعتقاد مطالعه کنندگان راسخ گردد و درمیان معتبران اعتبار گیرد" [٤] ـ و نیز مورخ چنانکه از اکابر و معارف می باید سلامتی دین و مذهب او ، هم شرط نوشتن است" [٥] ـ طبق عقیدهٔ هاردی (Hardy) برنی تاریخ را نیز شاخهٔ علم اخلاق فکر می کند و زمان گذشته را مثل رزمگاه میان نیك و بد [٦] ـ ولی اینجا او دچار اشتباه شده است زیرا برنی با چگونگی اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن دوره کاملاً آگاه بود و این صداقت را نظر وی دربارهٔ " وصایای غیاث الدین بلبن " روشن می سازد ـ او مورخی امین و بلند پایه بود و هیچ جا از راستی انحراف نه کرد ـ او تنها به ستایش و تمجید سلاطین و حاکمان نپرداخت بلکه به آنها پندهای و اندرزهای نیز داده است که چطور وظایف حکومتی شان را برپایه های دستور اسلام انجام دهند و به سیاست های غیر اسلامی شان اشاره کرده است [۷] ـ پیش از برنی ، درمیان مورخان شبه قاره ، کسی جرات نداشت که به انتقاد جدّی و درستی به پردازد ولی او ازین سنت قدیمی تجاوز کرد و سلطانان قدرتمند شبه قاره و کارآیی و عملکرد آنان را مورد نقد شدید و نیشدار قرارداد ـ وی غیاث الدین بلبن

۱ـ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۱۳-۱٤

۲ـ همو ، همان، ص ۲۳

۳ـ همو ، همان، ص ۹

٤ـ همو ، همان، ص ۱۳

٥ـ همو ، همان، ص ۱٤

٦ـ Hardy, Historians of Medieval India, P 39

۷ـ دانشنامه ، تاریخ فیروز شاهی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۳ ، ص ٦۳٥

(۶۶۴-۶۸۶ق/۱۲۶۶-۱۲۸۷م) را برای متمایز کردن عالی نسبان از دونان متهم کرد[۱] و محالس ناونوش و عیش و نشاط معزّالدین کیقباد (۶۸۶-۶۸۹ق/۱۲۸۷-۱۲۹۰م) را به این کلمات رد کرد۔ " و از سخن مسخرگان و بهنذائی بهنذان (بهانذ) و بوالعجبی بازیگران و بی شرمی ناداشتان که از اطراف ممالك بدرگاه رسیده بودند و در اطراف سرائچهائے سلطانی بازیها می کردند و هنرهای خود می نمودند و داد سخن می دادند و ناداشتی و بهنذائی را به نهایت می رسانیدند۔ از هر طرف خندهای قهقهه بر می آمد و نظارگیان را حیرت رو نمود۔ شهریان را در هوائی آن افتان و در عیش آن سروقامتان ماه ها صرف شد۔ ملك ها در گرو افتاد و خانها و سرائها از دست رفت و دامها برگردن آمد و ملك زادگان دیوانه شدند و خواجه زادگان آشفته گشتند ـ ـ ـ عالمان در معصیت افتادند و زاهدان از تعبد دست برداشتند و عابدان درخمار خانها گرفتند و ننك و نام از جهان برفت ـ ـ ـ و در قبها شراب سبیل کرده بودند و خمهائے خمر فرو برده ـ ـ ـ "[۲]۔

برنی دودمان خلجی را پست و دون پایه می انگارد و علاؤالدین خلجی (حك ۶۹۰-۷۱۵ق/ ۱۲۹۶-۱۳۱۶م) را برای لا مذهبی و بی دینی متهم می کند[۳]۔ و قتل سیّدی مولا (عارف بزرگی) به دست او را استبداد و بیداد گری و حشیانه قرار می دهد و گرایش وی به معقولات را نکوهش می کند۔ او می نویسد : " از جهت آن که معقولات فلاسفه که مایه قساوت و سنگدلی است ، تمامی دل او را فرا گرفته بود و منقولات کتب سماوی و احادیث انبیاً را که معدن رقت و مسکینیت و مخوف عقاب گوناگون عقوبت است و خاطرش مدخلی نمانده بوده ، سیاست مسلمانان و قتل موحدان خوئی و طبیعت او گشته و چندین علماً و مشایخ و سادات و صوفیان و قلندران و نویسندگان و لشکریان را سیاست فرموده و آنکه روزی و هفته نمی گذشت که خون چندین مسلمانان نمی ریختند و جوی خون پیش واحول در سر نمی راندند ، از اثر قساوت علم معقولات و فقدان اعتقاد علم معقولات بود ـ ـ ـ ـ "[۴]۔

او به شهامت اخلاقی زیاد و بالعکس مورخان قبلی و بعدی خود ، اعتراف گناه چشم پوشی خطاهای

۱- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۲۸

۲-همو،همان ، صص ۱۶۳-۱۶۵

۳-همو ،همان، ص ۱۷۵

٤-همو ،همان، صص ٤٦٥-٤٦٦

پادشاهان دوره خویش به علت حرص و طمع کرده ، می نویسد : " و ما چندان کافر نعمت که سیه سپیدی خوانده بودیم و از علمی که ازان شرف دارد چیزی داشتیم ، از طمع و حرض دنیا و نفاقها ورزیده و مقرب سلطان شده در قضیه سیاست که نامشروع بوده ، حق پیش سلطان نمی گفتیم و از خوف جانی که رفتنی است و دولتی که زائل شدنی است ، می ترسیدیم ---- "[۱]

برنی نظرات سیاسی و مذهبی سلاطین را مورد بحث قرار می دهد و در ضمن بحث مذکور خویش را به صورت تمثیل بیان می کند- وی چگونگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی جامعه و همچنین به ذکر شخصیت های معروف و شاعران و صوفیان و دانشمندان و قهرمانان نیز می پرداز د و هر جنبهٔ زندگی آن دوره ها را مطرح می کند ، او یك طرف محمد بن تغلق را هدف اعتراض ها می سازد و طرف دیگر چون مرگ وی را ذکر می کند- اشك خون می بارد- وی چون به ستایش و ذکر فیروز شاه تغلق (حك ۷۵۲-۷۹۰ق/۱۳۵۱-۱۳۸۸م) می پردازد ، مقداری با مبالغه سخن می گوید و او را در زمرهٔ بزرگترین پادشاهان جهان می آورد و دربار وی دربار خدا می نویسد [۲]- او آرزوی شدیدی دارد که کتاب وی در نظر همایون فیروز شاه بگذرد- او رقم طراز است " چه کنم که دشمنانم از حضرت و از قرب او مرا دور انداخته اند ، مسیرم نمی شود که این تاریخ را در نظر همایون او بگذرانم ---- بغایت شکسته ام و درین شکستگی در حضرت بی نیازی مناجات می کنم و می گویم ، الهی بحرمت شکستگی خاطر من و بحرمت بیچارگی و مسکنت حال من لطیفه ساز که این تاریخ من در نظر خداوند عالم بادشاه بنی آدم فیروز شاه السلطان خلدالله ملکه و سلطانه بگذرد ---- "[۳]-

تاریخ فیروز شاهی برنی مبنی بر روایات رجال معتبر مطالعهٔ تالیفات سلف و خلف و مشهودات شخصی وی است- او علاقه و وابستگی خودش به تاریخ را اینطور بیان می نماید : " چنین گوید بنده گنهگار ---- ضیائی برنی که عمر بنده در تفصّح کتب گذشته است و در هر علم بسی تصانیف سلف و خلف مطالعه کرده ام و بعد از علم تفسیر و حدیث و فقه و طریقت مشائخ در هیج علمی و عملی چندان منافع مشاهده نه کرده که در علم تاریخ "[٤]-

---

۱ -برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤٦٦

۲- همو ، همان، ص ۵۷۸

۳- همو ، همان، ص ۱۲۵

٤- همو ، همان، ص ۹

او در نگارش این تاریخ از تواریخ قبلی یا نویسندگان معاصر خویش استفاده نکرده است و هیچ جا به ذکر ماخذ و منابع نپرداخته است۔ او به مرکز حکومت دهلی به سر می برد۔ نیاکان و پدران وی از دولتمردان سلطنت دهلی بودند۔ پدرش در دورهٔ خلجیان به مناصب ممتازی فایز بود و عموی وی علأ الملك در روزگار همان سلطان کوتوال و مشاور عالی سلطنت دهلی بود و به علّت قرب وی به دستگاه سلطنتی در همه امور کشورداری وارد بود۔ لذا هر مطلبی که از خامهٔ معجز آسای وی تراوش کرد ، چشم دیده یا گوش شنیده یا ماحصل مطالعهٔ تاریخ قبلی وی بود۔ او برای رسیدن به حقایق اصلی خیلی زحمت ها کشید۔ طبق او "و من در نوشتن تاریخ مذکور زحمت بسیار دیده ام و از منصفان انصافها توقع می کنم که این کتاب بسی معانی را جامع است که اگر این تالیف را تاریخ خوانند اخبار سلاطین در یابند و اگر درین تالیف احکام و انتظام و التیام جویند ، ازانهم خالی نیابند و اگر درین تالیف مواعظ و نصایح جهانبانان و جهانداران طلبند ، بیشتر و بهتر از تالیفات دیگر مطالعه فرمایند "[۱]

برنی، تاریخ نگار بی طرف و صادق ، تمام حقایق را بدون کاهش و افزایش نوشته است۔ او می نویسد : و از آنچه هرچه نوشته ام راست و درست نوشته ام۔ این تاریخ واجب الاعتبار است و از انکه در الفاظ موجز معانی بسیار درج کرده ام ، واجب الاقتدار است"[۲]۔

برنی مطالبی کتاب را با ترتیب زمان مرتبط با یکدیگر نیاورده است و در اندراج تواریخ و سنین وقایع دقّت به کار نبرده است۔ او هیچ رویداد مهم را نادیده نگرفته است و به تفصیل وقایع و جزئیات نگاری توجه ویژه ای نموده است و برخی از وقایع را به شعر بیان کرده است۔ نویسندگی کتاب به پیروی از طبقات ناصری رویهمرفته ساده و روان و در عین حال مستحکم و جذاب و زیبا است و درپاره ای موارد ، به پیروی از شیوهٔ نگارش تاج المآثر حسن نظامی نیشاپوری و خزاین الفتوح امیر خسرو دهلوی ، مصنوع و پر تکلف است ، ولی پس از مطالعه و بررسی هر چهار کتاب ، ما تاریخ فیروز شاهی را برترین آنها می یابیم۔ تنها ابوالفضل مؤلف " آئین اکبری" از حیث زبان و بیان و استعداد و لیاقت بر برنی تفوق دارد۔ بدون تردید این کتاب شگرف از منابع مهم و دست اوّل تاریخ شاهان دهلی است و هر جنبهٔ زندگی آن ادوار را مطرح می کند ۔

---

۱ -برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۲۳

۲ - همو ،همان،همانجا

نمونه نثر:

وروزے من در رکاب سلطان می رفتم و سلطان با من حکایت کناں می رفت که حکایت بغاوۃ درمیان افتاد و سلطان مرا گفت که می بینی امیران صده حرامخور چگونه فتنها می انگیزند و اگر من یك جانے فراهم می آرم و شرایشاں دفع می کنم از طرفے دیگر بلا می انگیزند ، که اگر من در اول بفرمودی که بیکبارگی امیران صده دیوگیر و گجرات و بهروچ را از میان بردارند چندین در ماندگیها از ایشان مرا پیش نیامدی و همیں طغی حرامخور را که غلام من است اگر من سیاست فرمودے یا او را بپادگاه بر بادشاه عدل بفرستادے ایں فتنه و بغی ازو در وجود نیامدے و من نتوانستم که در بندگی سلطان عرضداشت کنم که ایں همه بلا ها و فتنه ها که از هر چهار طرف میزاید و تنفر عام روی نموده است از نتیجه کثرت سیاست سلطانی است که اگر سیاست را چندگاه توقف دارند باشد که فراهمی پیدا آید و از راز سینه خواص و عوام تنفر کم شود۔ از تغیر مزاج سلطان بترسیدم دشمن مذکور عرضداشت کردن نتوانستم و با خود گفتم با چه حکمت است که همان چیزی که واسطهٔ خرابی و ابتری ملك گشته است در سینهٔ سلطان محمد از برائے فراهمی و التیامی ملك و دولت جلوه می کند“۔

فتوحاتِ فیروز شاهی

اثـر کـوچك و ارزشـمـنـد تـاریـخـی و فـرهـنـگـی دورهٔ تـغـلـقـان ، تـالیف فیـروز شـاه تـغـلـق (۷۰۷-۷۹۰ق/۱۳۰۷-۱۲۸۸م) سـلـطـان نشیـن دهلی ، نخستین فرمانروای مسلمان شبه قاره که شـرح احـوال خـود را نوشته و نکات عمده ویژگیهای سیاست اداری پادشاه خود را به اختصار شرح داده است[۱]ـ و بر علاقه اش به ساخت بناها تاکید کرده است. این اثر در ۱۸۸۵م/۱۳۰۳ق در دهلی و در ۱۹۵۲م/۱۳۷۲ق در علیگر به چاپ رسیده است.

شرح احوال مؤلف

پـرآوازه تـریـن سـلاطین تغلق فیروز شاه ، پسر سالار رجب ۷۰۷-۷۹۰ق/۱۳۰۷-۱۳۸۸م سوّمین سـلـطـان دهـلـی (۷۵۲-۷۹۰ق/۱۳۵۱-۱۳۸۸م) کـه پـس از مـحـمـد تـغـلـق (۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲۵-۱۳۵۱م) روی کارآمد[۲]ـ مدت سلطنت وی نزدیك به ۳۸ سال و نسبت بـه سـایـر سـلاطیـن این خانواده طولانی بود. فیروز شاه در هفت سالگی از سایهٔ پدرش محروم شد[۳] ، نـزد عـمّ خود غیاث الدین تغلق ، مؤسس خانوادهٔ تغلق و پسر عمّ خود ، محمد بن تغلق پرورش یافت. در اوایـل دورهٔ فـرمـانـروایـی مـحـمـد بن تغلق ، وی به منصب نایب باربك و بعدها به منصب باربکی منصوب شد. از این رو وی با همهٔ علما و مشایخ که خودشان در دربار می آمدند یا خوانده می شدند، مـواجـه مـی شـد[٤]ـ وی بـه مـلـك فیـروز بـاربك آوازه یـافـت. وقتی غیـاث الـدیـن تـغـلـق (۷۲۰-۷۲۵ق/۱۳۲۰-۱۳۲٤م) درگـذشـت ـ فیروز شاه هیجده سال داشت[٥]ـ چون محمد بن تغلق (۷۳۵-۷۵۲ق/۱۳۲۵-۱۳۵۱م) در نزدیکی تتّه در سند ، در گذشت.

۱- Nizami, Khaliq Ahmad, on history and historians of medeviel India, PP 205-210 ; تـغـلـق ، فیـروز شـاه ، فتـوحـات فیـروز شـاهـی ، (تصحیح شیخ عبدالرشید) صص ۱-۱۹ ؛ شعیب ، اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، صص ۱۵۸-۱۶۰ ؛ سبـحـانـی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۱۲ ؛ برزگر ، فیروز شاه تغلق ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ص ۲۰۰۷ ؛ باقر محمد،وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاك و هند ، ج ۳ ، ص ۵۰

۲- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۵۲٦ ؛ برزگر ، فیروز شاه تغلق ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۰۰٤

۳- برزگر ، فیروز شاه تغلق ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۰۰٤ ؛ باقر محمد،وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاك و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۰

٤- میر خورد ، سید محمد مبارك ، کرمانی ، سیرالاولیا ، ص ۲۵٤

۵- همو ، همان ، همانجا

اوضاع اردوی شاهی بهم خورد و خیلی آشفته و نآرام شد. لشکر از پایتخت (دهلی خیلی دور بود و در ایالاتِ مختلف کشور نا امنی شروع شده بود. شیخ نصیرالدین محمود اودهی ، معروف به چراغ دهلی و نیز امرای بلند پایهٔ دیگر که در لشکر بودند ، به فیروز شاه پیغام فرستادند که " با این خلق عدل و انصاف خواهی کرد و یا این مشتی مسکینان والی دیگر از الله تبارك و تعالی التماس کرده آید"[۱] در جواب این پیغام ، فیروز شاه وعده داد که او به رعیت عادلانه و شرافتمندانه رفتار خواهد کرد. شیخ نصیرالدین چراغ دهلی ، به او دعای خیر گفت. روایتی دیگر هم هست که فیروز برای تخت نشینی حاضر نبود و برای رفتن به کعبه تصمیم گرفته بود ولی مخدوم زاده عباسی ، شیخ الشیوخ مصری ، شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی ، وی را سرسختانه ،بر تخت نشاندند[۲] -پس از تخت نشینی در تتّه ، وی همراه لشکر سلطنتی ، رو به دهلی نهاد. بین راه ، وی با صوفیان و خانقاهها روابط استوار کرد. او چند روز در " سیوستان " ماند. از مزارهای صوفیاء و مشایخ دیدن کرد و به فقراء و مساکین صدقات بخشید[۳]. چون فیروز شاه نزدِ دهلی رسید ، گروههای " عوام خواص ، علما و مشایخ ، صوفیان و قلندران و حیدریان و بازرگانان و سوداگران و مهتران و برهمنانان " به استقبال وی گردآمده بودند[٤].

فیروز شاه تغلق برجسته ترین سلاطین دهلی پیش از روی کارآمدن مغولان بزرگ است. وی برای بازستانی استان هایی که در دورهٔ محمد بن تغلق از تصرف تغلقان بیرون رفته بود ، لشکر کشی کرد ولی این کوشش نتیجه ماند و او به شمس الدین الیاس شاه (۷۵۹ق/۱۳۵۷م) و پسرش سکندر شاه (۷۵۹-۷۹۲ق/۱۳۵۷-۱۳۸۹م) به استقلال بنگاله و لکهوتی رضایت داد و از بنگال به دهلی بازگشت. میان راه ، وی پیلان زیادی شکار و زنده دستگیر کرد[٥]. سلطان فیروز شاه ، پسرش شاهزاده محمد را چندین بار برای سرکوبی شورشیان فرستاد و در ۷۸۹ق/۱۳۸۷م بر اثر ضعف و پیری در انجام دادن امور کشورداری ، در مانده ماند. وی ابتداء وزیرش " خان جهان" و سپس

۱- عفیف ، شمس سراج ، سیرت فیروز شاهی ، ص ۲۹

۲- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۵۳۵-۵۳٦

۳- همو ، همان، ص ۵۳۸

٤- همو ،همان، ص ٥٤٦

٥- فرشته، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۱٤۸

شاهزاده محمد را مدارلمهام و همه کارهٔ امور کرد و او را به خطاب ناصرالدین محمد شاه مخاطب گردانید و در مساجد جمعه به تمام بلاد ممالك (هندوستان)خطبه به نام هر دو پادشاه خواندند۔ در ماه شعبان (۷۸۹ق/۱۳۸۷م) شاهزاده محمد خان ، در قصر جهان نما جلوس فرمود[۱]۔

ناصرالدین محمد شاه درکار ملك داری چندان تجربه ای نداشت۔ امراً بلند پایه و غلامان فیروز شاهی را برضد خود انگیخت۔ سرانجام از آنان شکست خورد و از پایتخت (دهلی) بگریخت۔ فیروز شاه به صلاحدید غلامان، نواده خود تغلق شاه پسر فتح خان را ولی عهد گردانید و امور کشور را بدو سپرد و اندکی بعد در ۸ رمضان ۲۰ سپتامبر ، ۷۹۰ق/۱۳۸۸م ، سلطان فیروز شاه راهی ابدیت شد[۲]۔ پس از مرگ وی ، قدرت سلجوقیان به سراشیب ناتوانی افتاد و امپراتوری وسیع و نیرومند آنها رو به تجزیه و پریشانی نهاد۔ در مدت کوتاهی ۲۵ سال هشت نفر بر تخت سلطنت نشستند ولی نتوانستند جلوی انحطاطِ مملك را بگیرند۔

فیروز شاه تغلق حکمران برجسته و دادگر بود۔ در زمان فرمانروایی او ، کشور از رونق و شکوفایی اقتصادی برخوردار بود۔ وی به رفاه مردم پرداخت و وضع اقتصادی مملکت را رو به بهبود کرد۔ وی سازندهٔ پرکار بود۔ وی شهرهای نو مانند فیروز آباد و جونپور را بنیاد نهاد۔ وی مساجد ، مدارس و عمارات و بناهای شاهی و عمومی بسیار ساخت۔ بسیاری از بناهای کهن همچنین مزار و مقابر مشایخ و اولیاً را نیز بازسازی کرد[۳]۔

او به علم نجوم و ستاره شناسی وابستگی زیادی داشت و از منجمان دانا و کاهنان باریك بین ، اطلاعات دربارهٔ ستارگان به دست می آورد [۴]۔ وی اسطرلابی اختراع کرده بود که " اسطرلاب فیروز شاهی " خوانده می شد [۵]۔ زبان ادبی و دیوانی دستگاه فیروز شاه فارسی بود۔ وی نویسنده چیره دست و شاعر خوش قریحهٔ این زبان بود۔ فیروز تخلّص می کرد و سروده هایی از وی در برخی تذکره ها مانند پنج غزل شیوا در روضة السلاطین آمده است[۶]۔ شاعران فارسی گو از نواخت های فیروز شاه

۱- سرهندی ، یحیی بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، صص ۱۳۷-۱۳۸

۲- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ ، Maujamdar, An Advanced History of India, P 334

۳- عفیف ، شمس سراج ، سیرت فیروز شاهی ، ص ۷۹

۴- همو ،همان، ص ۴۲۱

۵- همو ،همان، ص ۱۵۳

۶- اعظمی ، فارسی ادب بعهدِ سلاطین تغلق ، ص ۲۸۲ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۱۲

برخوردار بودند۔ پرآوازه ترین شاعر درگاهِ او مطهر کره گجراتی بود۔

فیروز شاه تغلق مردی دین گرا بود۔ طبق صوفی با صفا ، قطب الدین منور " سلطان فیروز شیخی است از مشایخ طریقت که تاج پادشاهی بر سردارد "[۱] دورهٔ وی ، دورهٔ برآمدن برخی از برجسته ترین مشایخ صوفیه هند ، مانند شیخ نصیرالدین اودهی معروف به چراغ دهلی (۷۵۷ق/۱۳۵٦م) سیّد محمد گیسودراز (۷۲۱-۸۲۵ق/۱۳۲۱-۱٤۲۱م) ، سیّد جلال الدین بخاری معروف به جهانیان جهانگشت (۷۰۲-۷۸۵ق/۱۳۰۲-۱۳۸۳م) شرف الدین احمد منیری (۷۸۲ق/۱۳۸۰م) ، خواجه مسعود بك ، شیخ علأالدین علأالحق بنگالی (۸۰۰ق/۱۳۹۷م) و شیخ اخی سراج الدین عثمان بنگالی (۷۵۸ق/۱۳۵٦م) است و بیشتر آنها صاحب آثار و ملفوظاتی به فارسی هستند ۔ در دورهٔ فیروز شاه از علمای دین که مقرّب درگاه بودند۔ چند اثر فقهی نیز به فارسی تالیف یافته و تدوین شدند۔

دربارهٔ کتاب

اثر کوتاهی فیروز شاهی تغلق که بر سی صفحه و بیست و شش ابواب کوچك اشتمال دارد۔ فیروز شاه تغلق ، در آن دستاورد و موفقیت های خود را به ایجاز و اختصار بیان کرده است۔ تاریخ مفصّل این رویدادها را ضیأالدین برنی در تالیف خود " تاریخ فیروز شاهی " و شمس سراج عفیف در اثر وی " سیرت فیروز شاهی ، آورده است [۲]۔ تمام این موفقیت ها و پیشرفت ها به مذهب و نظم و نسقِ دولت فیروز شاه تغلق دارند [۳]۔ طبق بدایونی " رساله از تالیف سلطان فیروز شاه که وقایع احوال خود را جمع ساخته ، " فتوحات فیروز شاهی " بنام کرده است۔

فیروز شاه در رعایتِ اصول اخلاقی و مذهبی سختگیر بود۔ او برای اصلاحات و رفع مظالم تلاشهای فراوان کرد و شرح آن کارهای دینی و اداری و عمومی خود ، در اثر مختصری به فارسی به نام فتوحات فیروز شاهی آورده است۔ در این اثر جای می نویسد " اوّل آنست که در عهود ماضیه بسی خون مسلمانان ریخته شدی و انواع تعذیب از بریدن دست و پا و گوش و بینی و کشیدن چشم و ریختن

۱- عفیف ، شمس سراج ، سیرت فیروز شاهی ، صص ۲۲-۲۳

۲- اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۱۵۸ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۲٦ ؛ عفیف ، شمس سراج، سیرت فیروز شاهی ، صص ۱۵۸-۱٦۰ ؛ برزگر ، فیروز شاه تغلق ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۰۰۷

۳- Nizami, Khaliq Ahmad, on history and historians of medeviel India, PP 210 ;

ارزیز گداخته در حلق خلق و شکستن استخوان های دست و پا و سینه به میخ کوب و سوختن اندام به آتش وزدن میخ ها بر دست و پا و سینه به دونیم کردن آدمی به ارّه و بسیار انواع مثله کردن واقع می شد. اکرم اکرمین و ارحم الراحمین ، این بنده امیدوار کرم خود را بر دل متمکّن گردانیده تا همّت والا نهمت برآن مصروف داشت که خون مسلمانی به ناحق ریخته نشود و به هیچ نوع تعذیب نه باشد و هیچ آدمی را مثله نکند [۱] ـ در این رساله اشعار فارسی هم از شاعران مختلف چاشنی شده است ، بطور مثال پس از این سطرها فیروز شاه برای تقویت دادنِ بیان خود این بیت را می آورد :

چگونه شکر این نعمت گزارم [۲]

که زور مردم آزاری ندارم

این بیتها نمایانگر عدل و دادگری وی در امور کشورداری و شاهد ذوق و قریحهٔ ادبی و شعری وی است.

فیروز شاه سختگیری و سیاست های دورهٔ محمد بن تغلق را خاتمه داد. وی در این اثر خود می نویسد " از فضل الهی که در حق من مسکین است ، آن تشدیدات و تشویذات به رمق و کرم و احسان بدل شد و خوف و رجا به دل خاص و عام زیادت بر آن جا گرفت و هیچ احتیاج به قتل و ضرب و تعذیب و تشدید نه ماند و این سعادت جز به فضل و عنایت پروردگار میّسر نه شود "[۳] ـ

کرم کن چو دست تو بالاتر است   که بخشایش از خشم بالاتر است [٤]

ترا چون زباری بزرگی عطاست   به تعمیل رسم سیاست خطاست

گرچه فیروز شاه برای پند و نصیحت بیتهای شاعران دیگر و اغلب بیتهای سعدی را میآورد ولی در آنها نظر حکمرانی نیّت و عفو و درگذر وی منعکس می شود.

فیروز شاه در این اثر درباره اصلاحات مالیات و مراعاتِ حکومتِ خویش ذکر می کند. وی دستور داد تا در انواع و میزان مالیات ها بازبینی شود. بسیاری از مالیات های پیشین بر پیشه وران و کشاورزان را برداشتند. فیروز شاه در فتوحات فیروز شاهی می نویسد :

---

۱ - تغلق ، فیروز شاه ، فتوحات فیروز شاهی (تصحیح شیخ عبدالرشید) ، ص ۲

۲ - همو ، همان، ص ۳

۳ - همو ، همان،همانجا

٤ - همو ،همان ،همانجا

دل دوستان جمع بهتر که گنج
خزینه تهی به که مردم به رنج

مالی که از بیت المال جمع آید همان وجوهات باشد که در شرع مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آمده است و کتب دینیه برآن ناطق است. یکی خراج آراضی عشور و زکوة و دیگر جزیهٔ هنود، و دیگر ترکات و دیگر خس غذائم و معادن و وجهی که جمع کردن آن به حکم کتاب درست نه باشد، به هیچ وجه در بیت المال جمع نه کنند"[۱].

فیروز شاه دستگاه دولتی را انسانی تر و قوانین جزایی را نرم تر ساخت به گفته مؤلف تاریخ فرشته که چکیده ای از فتوحات فیروز شاهی را آورده است، به دستور فیروز شاه مضمون این اثر را بر گنبدی هفت پهلو در مسجد فیروز شاهی در فیروز آباد کندند، ولی امروز این گنبد، از بین رفته است[۲].

نسخه های این اثر در دست است و آن همراه ترجمه اردوی آن با حواشی به کوشش احمد الدین مارهوی و پیش گفتار دکتر محمد عبدالله چغتائی به چاپ رسیده است.

نمونهٔ نثر:

دیگر در شهر دهلی شخصی دکن نام لقب مهدی گفته که: مهدی آخرالزمان منم و مرا علم لدنی حاصل شده است. و من از پیش کسی تعلیم و استفاده نه کرده ام. و اسمای جمیع مخلوقات که از آن جز آدم نبی علیه السلام هیچ پیغمبری را علم نه بوده است. مرا معلوم شده است. و اسرار علم حروف که بر هیچ کس مکشوف نبود بر من کشف گردیده و بدین ادعا کتابها نوشته و خلق را در غوایت و ضلالت استدعا نموده، و گفته که "رکن الدین رسول الله منم". درین سخن مشایخ پیش ما گواهی دادند که این چنین گفته، و ما ازو شنیدیم چون او را پیش ما آوردند از حال ضلال و اضلال او استفسار کردیم. بدین بدعت و ضلالت مقر بود. علمایی دین گفتند: "او کافر شده است و مباح الدم گشته. چون این فتنه و فساد از نفس خبیث او در اسلام و اهل سنت و جماعت پیدا گشته، اگر در دفع آن اهمال دهید، معاذالله چنان سرایت کند که بسیار مردم بدان سبب هلاك گردند" گفتیم تا در مجمع علمایی عالم فساد و افساد و اضلال آن خبیث را ندا کنند، و به گوش خاص و عام برسانند،

۱-تغلق، فیروز شاه، فتوحات فیروز شاهی (تصحیح شیخ عبدالرشید)، ص ٦

۲-فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۱۲۳-۱٤٤-۱٥۱

و بـه فتوایی علمای دین و ائمه شریعت ، مستوجب سیاستی که باشد به نفاذ رسانند او را به اشخاصی کـه مـعتـقـد و مـویـد و مسـاهـم او بودند بکشتند و خاص و عام خلق در آمده و گوشت و پوست و اعـضایی او را پاره پاره کردند۔ و شر او چنان دفع شد که جهانیان را موجب انتباه گشت۔ و نصرت و عـنـایت الهی در دفع انواع این شر و در قلع امثال این بدعات حق جل و علا من بندهٔ مسکین خویش را میسـر گردانید و بر احیای سنن توفیق داد۔ غرض از ذکر ادائی شکر باری جل و علا است ، به استماع و مـطـالـعهٔ ایـن متـحـررات هر کرا اصلاح دین خود مطلوب باشد ، این طریقه را مسلوك دارد تا مثاب گردد۔ و ما به دلالت این خیر امیدوار ثواب باشیم۔ والموفق هوالله

تاریخ فیروز شاهی[1]

تاریخ عمومی هند به ویژه دورهٔ فیروز شاه تغلق (حك ٧٥٢-٧٩٠ق/١٣٥١-١٣٨٨م) نوشتهٔ شمس سراج عفیف، تاریخ نگار امین و روشن بین که پس از درگذشت ضیاالدین برنی و در پی مطالب اثر او به ٨٠١ق/١٣٩٨م به فارسی تدوین شده است. این اثر تاریخی، گزارش رویدادهای روزگار سه سلاطین تغلق یعنی غیاث الدین تغلق (حك ٧٢٠-٧٢٥ق/١٣٢٠-١٣٢٤م) محمد بن تغلق (حك ٧٢٥-٧٥٢ق/١٣٢٤-١٣٥١م)و فیروز شاه تغلق(حك ٧٥٢-٧٩٠ق/١٣٢٠-١٣٢٤م)، در پنج بخش است و هر بخش آن نیز "هجده" مقدمه دارد. یکی از معتبر ترین و در عین حال جامع ترین همه اسناد و مدارك تاریخی متعلق به دورهٔ زندگی فیروز شاه است. این اثر به همت مولوی ولایت حسین به وسیلهٔ انجمن آسیایی بنگال به ١٨٩١م/١٣٠٨ق در کلکته انتشار یافت و به ١٣٥٧ق/١٩٣٨م به کوشش محمد فدا علی طالب در حیدر آباد به زبان اردو ترجمه شد.

شرح احوال مؤلف:

شمس الدین بن سراج الدین عفیف، معروف شمس سراج عفیف، تاریخ نگار بی طرف و با دیانت دستگاه فیروز شاه تغلق (حك ٧٥٢-٧٩٠ق-١٣٥١-١٣٨٨م) مؤلف اثر ارزندهٔ تاریخ فیروز شاهی طبق اعظمی[2] و سبحانی[3] او به ٧٤٣ق/١٣٤٢م، به عقیدهٔ ریو[4] به ٧٥١ق/١٣٥٠م و به گفتهٔ هاردی[5] در ٧٥٧ق/١٣٥٦م چشم به دنیا گشود. پدرش تا مدتی "شب نویس خواصان" بوده و

١- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٣، ص ١٣٢٠؛ نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ١، ص ١٨٦؛ رحمن علی، تذکره علمای هند، ص ٢٥٧؛ راهی، اختر، ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، ص ١٧١؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ١٢٥-١٢٦؛ باقر محمد، وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ٣، صص ٢٨٢-٢٨٣؛ لال، کی -ایس، خلجی خاندان (اردو ترجمه) ص ٣٩٧؛ آفتاب اصغر، تاریخ مبارکشاهی (اردو ترجمه)، ص ٤٤؛ م. اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٦٠؛ مرادی، تاریخ فیروز شاهی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٣٥.

Storey.C.A, vol 1 , pp 509-511 ; Riew , Catalogue of the Persian Manuscripts in British Musem, 1879, P 241

٢- اعظمی، شعیب، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ١٥٥

٣- سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ١٢٥

٤- Riew, calalogue of the persian manuscripts in British Museume, 1879,P241

٥- Hardy.P, Historians of Medieval India, P 40

زمانی در دیوان وزارت مشغول به خدمت مانده [۱] - و جدّش عامل دیپالپور بوده- عفیف تا مدت چهل سال در دستگاه فیروز شاه با دولتمردان سرآمدهٔ آن دوره به سر برد ولی هیچ جا پاره ای از خدمات وی در دستگاه سلطنتی عهده داشتن او ، شغل دیوانی یاد نشده است- او مرید با ارادت و باصفای شیخ قطب الدین منور یکی از خلفای خواجه نظام الدین اولیأ بود [۲] - عفیف یورش تیمور به هند به ۸۰۱ق/۱۳۹۸-۱۳۹۹م ، را با چشم خویش دیده و این فاجعه وی را خیلی تحت تاثیر گذاشته بود و پس از آن ، بی درنگ این اثر خویش در همان سال به نگارش در آورد ، زیرا لای اغلب صفحات این کتاب رویدادهای این کشت و کشتار را بیان نموده است درباره تاریخ درگذشت و جاکجای وی اطلاعی در دست نیست ولی تا سال تالیف اثر خویش ، یعنی ۸۰۱ق/۱۳۹۸-۱۳۹۹م او حتماً زنده بود- مرتبین " دربار ملی " اشتباهاً تاریخ در گذشت عفیف ۱۳۵۰م/۷۵۱ق و تاریخ تالیف اثر وی ۱۲۹۸م/٦۹۸ق آورده اند[۳]-

دربارهٔ کتاب

شمس سراج عفیف کتابی به فارسی به عنوان تاریخ فیروز شاهی قلمداد کرد که در آن افزون بر غیاث الدین تغلق و محمد بن تغلق ، وقایع دوران سلطنت فیروز شاه(۷۵۲-۷۹۰ق/۱۳۵۱-۱۳۸۸م از برآمدنش تا پایان آن را در پنج بخش هر کدام شامل ۱۸ مقدمه عنوان کرده است- وقایع دورهٔ فیروزشاه از ششمین سال شاهی او شروع شده ، البته رویدادهای پیش از تخت نشینی و آغاز فرمانروایی اش نیز سخن به میان رفته است- وی ولادت فیروز شاه (۷۰۹ق/۱۳۰۹م) تدریس و تربیت دورهٔ شباب و تخت نشینی وی [٤] ، نبردهای بنگال و اوریسه ، بنای حصار فیروز آباد ، گشودن نگر کوت ، نبرد تتّه بیان حال شاهزاده فتح خان ، برخی خان ها و ملوك دوره فیروز شاه ، مناقب و محاور و اوصاف و فضائل فیروز شاه و اوضاع برباد شدن دهلی در اثرِ یورش تیمور به ۸۰۱ق/۱۳۹۸-۱۳۹۹م را با جزییات بیان نموده است- او مژده تخت نشینی فیروز شاه را از ملفوظات و فرمودات و دعاهای شیخ علأالدین ، شیخ شرف الدین پانی پتی ،

---

۱. Hardy.P, Historians of Medieval India, P 41

۲- باقر محمد ، وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۲

۳- اکرام ، وحید قریشی ، دربار ملی ، ص ۱۱۰

٤- عفیف ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۲۹-٤۷

نظام الدین اولیاً و شیخ نصیرالدین چراغ دهلی استناد کرده است[۱] ـ تاریخ فیروز شاهی عفیف را بدون تردید " مناقب فیروز شاهی " می توان گفت ـ

تاریخ فیروز شاهی عفیف گنجینه گرانبهای آگاهیهای دست اوّل و معاصر نویسنده است ـ وی بیشتر به تاریخ سیاسی و اداری دورهٔ فیروز پرداخته و مطالب اثرش نه اساساً به ترتیب تاریخ رویدادها که بیشتر براساس موضوع آن ها مرتّب کرده است ـ وی رویداد مفصّلی قتل خان جهان ، شجاعت و شهامت و دانش و فضل ملك تا تارخان ، شرح احوال سید جلال الدین بخاری جهانیان جهانگشت و روابط آنها با دولت و فیروز شاه تغلق را بیان می نماید و به جزییات محیط اجتماعی ، سیاسی و مذهبی و فرهنگی آن دوره می پردازد و عقاید و نظرات دولتمردان و بردگان و مردم عامهٔ آن دوره ، بنا ها ، کارخانه ها ، جشن ها ، سرپرستی هنرهای زیبا ، مقام مطربان و موسیقی دانان و آواز خوانانِ همزمان نویسنده را شرح می دهد ـ وی علاقه و ارادت فیروز شاه به صوفیان و عارفان و ورودِ او به هانسی و یافتن شرف ملاقات به مرشد عفیف را نقل می کند[۲] ـ و بزرگواری و گشاده دستی وی را حکایت می کند بطور مثال یك بار به علّت قحطی و وبا دهلی ناحیه مصیبت زده قرار گرفت ، زیان جانی زیاد شد و کمبود غذائی رخ داد ولی فیروز شاه به هر خاص و عام اجناس بخشید و آنها را از این فاجعه نجات داد[۳] ـ در آن زمان بی کاری هم زیاد بود ـ مردم هر روز دم در دربار گرد می آمدند که گر یك نفر را بیرون کنند ، آنها جای خالیش را بگیرند ـ در حالیکه سلطان فیروز شاه خیلی به آنها رسیدگی می کرد و به بهانه های مختلف برایشان کار پیدا می کرد[٤] ـ بمناسبت عیدین و نیمه شعبان و مراسم های دیگر جشن برگزار می شدند و برای مردم عامه غذا های خوب و خوشمزه رایگان فراهم می کردند[٥] و به هنگام نیمه شعبان از طرف دولت وسائل آتش بازی فراهم می شد و برای تماشای این آتش بازی تعداد زیادی مردم جمع می شد ـ طبق عفیف " خلایق از اطراف و اکناف دارالملك دهلی و خلق دهلی مخصوص کرده ، درین شبها در فیروز آباد از عوام و خواص ، مسلم و

---

۱ ـ عفیف ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ٦١-٦٤

۲ ـ همو ،همان، صص ۸۹-۸۱، ۲۷۷، ۲۷۸

۳ ـ همو ، همان، صص ۹۰-۹۱

٤ ـ همو ، همان، صص ۳۳۳-۳۳٤

٥ ـ همو ،همان، ص ۸۸

هنود ، صغیر و کبیر حاضر شده تماشا می دیدند"[۱] ـ تاریخ فیروز شاهی (عفیف) روشنگر حیات اجتماعی و اقتصادی و مذهبی مردم عامهٔ آن دوره است ـ

عفیف از شعور تاریخی و از شرایط و مقتضیات تاریخ نگاری کاملاً آگاه است ـ وی در زبان و بیان روش قصه گویی و رنگ داستانی اختیار می کند[۲] ـ زبان کتاب ساده و بی پیرایه و دور از ابهام و پیچیدگی است ـ

وی برای ایجاد تاثیر و زیبایی ، در کتاب خود بیشتر از برنی از اشعار شاعران نقل می کند ـ آثار هر دو مورخان ، در دیدگاه و موقعیت نویسندگان آنها ، در نزدیکی به دربار و ستایش از قدرت و نیز نقل ها شنیده بدون تجزیه و تحلیل آگاهی ها به دست آمده همسان است ـ عفیف در مقدمه کتاب می نویسد که " نوشتن تاریخ سلاطین یك فریضهٔ دینی است و در تاریخ به جای نوشتن معایب پادشاهان مناسب تر آن است محاسن آنان برشمرده شود "[۳] ـ بدون تردید ، این کتاب تکملهٔ تاریخ فیروز شاهی ضیأالدین برنی و آن نیز دنبالهٔ طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی است ـ این اثر جالب و گیرا ، مشتمل بر سه صد و بیست و پنج ورق ، باعث جلب توجه مورخان بعدی شد و تاریخ نگار شهیر ابوالقاسم فرشته در تدوین " تاریخ فرشته " و رحمن علی در نگارش " تذکره علمای هند " از این اثر استفادهٔ زیادی کردند ـ عفیف ، تاریخ نگار امین و روشن بین ، این اثر را براساس مشهودات شخصی و در عین صداقت و درستی نوشته است ـ وی آثار تاریخی قبلی را منبع و ماخذ خود نه ساخته است ـ وی همه رویدادها را به چشم خود دیده یا از زبان مردم معتبر و معتمد شنیده و اطلاعات آنان را با تجربه و اندیشهٔ خود آمیخته " تاریخ فیروز شاهی " را پدید آورد و اهل فن را مدیون خود ساخت ـ این اثر ارزش تاریخی فراوانی دارد ولی به پایه تاریخ فیروز شاهی برنی نمی رسد ، گرچه از جهات متعدّدی به نوشته هایش تقویت می بخشد ـ

نمونه نثر

افسانه جلا وطن کردن سلطان فیروز ملك شمس الدین را در مرفات میان نهالستانها معهذا خانجهان

۱- عفیف ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ۳۶۰-۳۶۱

۲- آفتاب اصغر ، ترجمه تاریخ مبارکشاهی ، ص ٤٤

۳- عفیف ، تاریخ فیروز شاهی ، مقدمه کتاب

را کار ملك شمس الدین مهم را از اهم پیش آمد ـ و از اصحاب دیوان وزارت از جملهٔ متقدمان اهل بصارت و مهارت کسی آن نبود که با ملك شمس الدین ببیان ملیح و زبان فصیح تصریح مقالت معامتی تواند کرد ـ زیرا چه بندگی ملك الشرق و ملك نظام نائب وزیر ممالك و خواجه حسام الدین جنیدی پر تدبیر و خواجه شرف مالوه صاحب تحریر و تقریر این پسر خواجه جنیدی و خواجه یمین الدین پسر خواجه شرف الدین مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفاتر خود می نشستند از غایت قربت ملك شمس الدین دم زدن نمی توانستند درین محل خانجهان برای پرداخت کارها و کردارهای دیوان وزارت نائب اشراف ممالك ملك خطرالدین را مردی کافی و صالح و عاقل و دانا و فراهم در امور ملکی و مالی با مهارت یافته ـ در غور عمل عمال رسیده ـ در بحث نکات تحریر و گفتار تقریر نهایت دریافته ـ خانجهان اسرارنهایی به پنهانی بر ملك مذکور بمستور کشاده ـ و از حالت مقالت ملك شمس الدین آگاهی داده ـ که چنان میباید کوشید که این خار قبیح ازین گلزار فسیح بصریح باید کشید ـ چون از زبان خانجهان شنیدند جمله اصحاب دواوین یکجا شدند ـ

انشأی ماهرو

انشأی مـاهـرو / تـرسیلات ماهرو/ترسیلات عین الملکی ، مجموعه ای از فرامین ونامه های رسمی و شخصی ، نوشتهٔ عین الملك عبدالله مولتانی معروف به عین ماهرو (ز ٧٦٤ق/١٣٦٢م) ، دو لشکری و منشی سرشناس ایرانی نژاد دورهٔ خلجیان و تغلقان در هند ، در سدّه ٨ق/١٤م است۔ شمارهٔ منشاتِ شامل ١٣٤ و خطاب به دوستان و آشنایان و خویشاوندان و عالمان و عمّال و استانداران و صدرالصدوران و مشایخ آن روزگار است۔ این منشأت روشنگر ویژگی های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن دوره و دارای آگاهیهای سودمندی درباره اوضاع اداری و درباری همزمان نویسنده است۔ بی تردید ، محتوای این مجموعه ، در ارائه تاریخ خانواده تغلق (٧٢٠-٨١٥ق/١٣٢٠-١٤٤٣م) به ویژه محمد بن تغلق (حك ٧٢٥-٧٥٢ق/١٣٢٤-١٣٥١م) و فیروز شاه تغلق [١] (حك ٧٥٢-٧٩٠ق/١٣٥١-١٣٨٨م) مرجعی معتبر به شمار می آید۔

شرح احوال مؤلف

تذکره نویسان دربارهٔ تاریخ تولد و درگذشت و اوضاع اوائل زندگی عین ماهرو آگاهیهای روشنی نداده اند۔ وی در منشاتش بیشتر خود را " عین ماهرو " ، به ندرت " عین " و گه گاه ماهرو می خواند [٢]۔ امّا در نامه ای از خود به نام عبدالله محمد شرف نیز یاد کرده است۔ گاهی در این نامه ها القاب رسمی وی نیز به چشم می خورد ، مانند ملك الشرق والوزرا و عین الدوله والدین [٣]۔ " برنی " اسم او را " ملك عین الملك ملتانی " قلمداد کرده است [٤]۔ " شمس سراج عفیف " در " تاریخ فیروز شاهی " می گوید " عین الملك را عین ماهرو گفتندی " [٥] علّت انتساب او به " ماهرو " این است که

---

١ - صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٣ ، صص ١٣٠٨-١٣١٢ ؛ ماهرو ، انشای ماهرو ، صص ٨٥-٨٨ ؛ اعظمی ، شعیب ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، صص ١٣٨-١٤١ ؛ نوش آبادی ، عین ماهرو ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ص ١٨٤٨-١٨٤٩ ؛ احمد ، ظهورالدین ، پاکستان میں فارسی ادب ، صص ٣٧١-٣٧٨ ؛ محمد باقر ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ٣ ، صص ٣٦٩-٣٧١ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ١٢١-١٢٢ ؛ ابن بطوطه ، رحلة ، صص ٦٤-٦٧ ؛

Nizami, Khaliq Ahmad, on history and historians of medieval India, PP 216-221 ;

٢ -نوش آبادی ، عین ماهرو ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، صص ١٨٤٨

٣ - ماهرو ، انشأی ماهرو ، در صفحات فراوان

٤ - برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ٢٢١-٢٩٦

٥ - عفیف ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤٠٦

اسم پدرش " ماهرو " بود ، زیرا ابن بطوطه اسم وی عین الملك بن ماهرو ، نوشته است [۱] به عقیدهٔ بعضی از پژوهشگران ، به پاس خدمات درباری وی لقب " عین الملك " باو داده شد و او تلخیص همان لقب را عنوان ادبی خود کرد و به نام " عین ماهرو " شهرت یافت. این نکته نیز دانسته نیست که علّت انتسابش مولتان ، ولادتش در آن شهر است یا اقامت طولانی وی در آن. وی ایرانی نژاد بود یا در هند چشم به دنیا گشود. طبق پژوهشگران نامدار خلیق احمد نظامی ، عین ماهرو هندی نژاد و پیشوای دستهٔ اشراف و سرداران هندی در زمان محمد بن تغلق بود [۲]. ابن بطوطه می نویسد که گروه امرأی خراسانی از او خیلی خائف بود ، زیرا وی هندی نژاد بود و مردم هند خارجیان را دوست نمی داشتند[۳]. ولی به گفته محقق سرآمده ، " صفا " وی ایرانی نژاد بود و خود او یا خانواده اش ایران را ترك گفته و هندوستان هجرت کرد و به احتمال قوی ، آنجا در ناحیه مولتان نشیمن گزید [٤]. وی در منشاتش به اصل تاجیکی خود اشاره می کند و چون در آن روزگار تاجیك را برای ایرانیان کوچندهٔ به هند و در برابر ترکان مهاجر به کار می بردند ، و آنها آدمهای با نفوذ و تشکیل دهندگان حکومتهای مسلمان در شبه قاره بوده اند ، در ایرانی بودن وی جای تردیدی نیست[٥].

رویهمرفته از بررسی اوضاع و احوال عین ماهرو و چنین بر می آید که بخش بیشتری دورهٔ جوانی وی، در مولتان به سربرد و چندی نیز استاندار و فرمانده آن جا بوده او در نظم و ترتیب دادن به امور و رفع آشفتگیهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن سامان تلاشهای زیادی کرده است. در آغاز کار وی دبیر الغ خان ، برادر علاألدین خلجی (حك ٦٩٥-٧١٥ق/١٢٩٥-١٣١٠م) بود و برای او فرامین و نامه ها می نوشت [٦] و ازین راه به دربار علاألدین خلجی وارد گردید و در شمار دولتمردان بلند پایه درآمد و مرتبه و مقام وی هر روز رو به تزاید بود و به سبب استعداد و نبوغ فوق العادهٔ وی به سرعت مدارج ترقی را پیمود. علاألدین خلجی در روزهای آغاز فرمانروایی وی ، اقطاع " دهار " و " اجین "

۱- ابن بطوطه ، رحلة ، ج ۲، ص ٦٤

۲- نظامی ، خلیق احمد ، آن هستری اینڈ هستوریتز آف میدیویل اندیا ، ص ۲۱۱

۳- ابن بطوطه ، رحلة ، ج ۲ ، ص ٦٧

٤- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۱۳۰۸

٥- ماهرو ، انشای ماهرو ، ص ۸۰

٦- اکرام ، آب کوثر ، ص ٤٤١

برای نظم و ترتیب امور مالی و اقتصادی و سیاسی ، به عین ماهرو سپرد [۱] ـ وی آنجا در رفع هرج و مرج و بی نظمی و نظم امور سلطنت نقش بسیار مهمّی ایفا کرد ـ علأالدین خلجی ، در ۷۰۰ق/ ۱۳۰۰م ، وی را برای سرکوبی شورشیان به مالوه فرستاد [۲] ـ عین ماهرو به لیاقت نظمی و اداری خود بر شورشیان غلبه یافت و موفقیت در خور ستایش به دست آورد ـ علأالدین خلجی شاد گشته ، به پاس خدمات وی حکومت " مندو " به وی اعطأ نمود [۳] و تا هفت روز در پایتخت جشن شکوهی برگزار شد [٤] ـ اینطور عین ماهرو نخستین استاندار مسلمان مالوه شد ـ " ضیأالدین برنی " او را در ردیف بزرگان دورهٔ علأالدین خلجی آورده است و " فرشته " مؤلف " تاریخ فرشته " ماهرو را زمرهٔ دولتمردان سرآمده دورهٔ قطب الدین مبارك شاه (حك ۷۱٦-۷۲۱ق/ ۱۳۱٦-۱۳۲۱م) قرارداده است ـ عین ماهرو به قطب الدین مبارکشاه وابسته و منظور نظر وی بود و همیشه به خدمات شگرف و بزرگ تعیین می شد ـ درآن دوره چون حادثهٔ گجرات قوی شد و یاغیان که مایه فتنه و فساد بودند ، سرکشیدند ـ قطب الدین مبارك شاه به علّت شهامت و فراست وی ماهرو را با لشکر آراسته به دفع فتنه آنها فرستاد ـ وی شورش مردم گجرات را در هم کوبید و سایر بلاد گجرات را از چنگ شورشیان آزاد کرده به تصرف خود در آورد و زمینداران آن ناحیه را مطیع و منقاد ساخت [٥] چون او به پایتخت برگشت ، قطب الدین مبارکشاه او را به صله های فراوان مفتخر نمود و در مقامات بلند درباری نگاه داشت [٦] ـ ماهرو تا پایان دورهٔ قطب الدین مبارك شاه در مقام خود باقی بود تا آنکه در سال ۷۲۰ق/ ۱۳۲۰م خسرو خان که غلام منظور نظر مبارك شاه بود علم طغیان برافراشت و بر خداوند گارش ، بشورید و وی را با بسی از ماندگان سلاطین خلجی بقتل رساند و عدهٔ ای از سرداران سرآمدهٔ دستگاه وی را دستگیر و زندانی کرد و خود را سلطان

---

۱ - اکرام ، آب کوثر ، ص ٤٤١

۲ - سرهندی ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ۱۷ ؛ خسرو ، خزائن الفتوح ، ص ٤٤

۳ - نظامی ، خلیق احمد ، آن هستری ایند هستوریننز آف میدیویل اندیا ، ص ۲۱۲

٤ - فرشته ، تاریخ ، ج۱ ، ص ۱۱٥

٥ - همو ، همان ، صص ۱۲٤ - ۱۲۹ ؛ عصامی ، فتوح السلاطین ، ص ۳٤۸ ؛ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۳۸۸ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ٤٤١

٦ - عصامی ، فتوح السلاطین ، ص ۳٥۲

ناصرالدین خواند و تخت نشین دهلی شد[١] ـ در آن روزگار ، ماهرو نیز در دهلی بود[٢] ـ ولی خسرو شاه او را " بجبر پیش تخت بازداشت " [٣] ، سپس بر منصب او افزود و او را " عالم خان " و " امیر الامرا " لقب داد[٤] ـ ماهرو در این اوضاع وخیم و بحرانی ، با تدبیر و دور اندیشی رفتار کرد و غازی ملك را نیز با خود دشمن نکرد[٥] ـ چون غازی ملك برای خونخواهی مبارك شاه به خسرو شاه حمله کرد و جنك میان آنها برخاست ، ماهرو با خسرو شاه همراه و همگام بود ـ پیش از آغاز این پیکار ، غازی ملك دوباره ، به ماهرو نامه برای همکاری فرستاد و وی ، در جواب نامه دوم قول داده بود که در جنك سهیم نخوهد شد[٦] ـ ماهرو عهد خود را ایفاً کرد و شبی پیش از جنك ، وی از خسرو جدا شده راه اجین و دهار را پیش گرفت [٧] و این امر خسرو را خیلی نگران و سراسیمه کرد[٨] ـ غازی ملك پس از دست یافتن برخسرو خان با نام غیاث الدین تغلق شاه یکم (حك ٧٢٠-٧٢٥ق/١٣٢٠-١٣٢٤م) تخت نشین سلطنت دهلی شد [٩] ـ چون ماهرو به خواست وی از همدستی با خسرو خودداری کرده بود ، غازی ملك مناصبی بالاتر چون فرماندهی اوده و ظفر آباد به وی اعطاً نمود و کمال ترقی ماهرو در دورهٔ سلطنت این سلطان بوده [١٠] ـ چون ماهرو و استاندار اوده و ظفر آباد بود ، محمد بن تغلق به سبب برخی مشکلات در امور کشور داری و قحط سالی شدیدی در پایتخت دهلی ، ناگزیر به محلّی با نام سرکدواری به کنار رود " گنك " رفت ـ

---

١ ـ لال ـ کی ـ ایس ، خلجی خاندان ، (ترجمه اردو) ، ص ٣٣٥ ؛ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، صص ٤٠٨-٤١٠

٢ ـ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤٠٩

٣ ـ فرشته ، تاریخ ، ج ١ ، ص ٢٢٧

٤ ـ خسرو ، تغلق نامه ، ص ١٦٧ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج ١ ، ص ٢٢٨ ؛ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤١٠ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ١ ، ص ٣٨٨

٥ ـ نظامی ، خلیق احمد ، آن هستری ایند هستوریز آف میدیویل اندیا ، ص ٢١٤

٦ ـ خسرو ، تغلق نامه ، ص ٦٥

٧ ـ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ١ ، ص ١٩٠ ؛ نظامی ، خلیق احمد ، آن هستری ایند هستوریز آف میدیویل اندیا ، ص ٢١٤

٨ ـ فرشته ، تاریخ ، ج ١ ، ص ٢٢٩ ؛ اکرام ، آب کوثر ، ص ٤٤٢

٩ ـ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٣ ، ص ١٣١٠

١٠ ـ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤٢٤ ؛ صفا تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٣ ، ص ١٣١٠ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج ١ ، ص ٢٤٧ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ١٣٨

در آن روزهای بحرانی ، ماهرو ، برای بهبود و رفاه مردم ، با شور و شوق و ایثار و دلبستگی زیادی کار کرد- وی هر روز هزاران کیفهای غله (برنج و گندم) و خوار بار بدان جا نزد پادشاه می فرستاد [۱] چنان که در آن مدت که سلطان آن جا می بود ، از نقد و جنسی مقدار هفتاد یا هشتاد لك تنكه به خدمت سلطان رساند [۲] - در این هنگام در ۱۳۳۸م/۷۳۹ق " نظام مائین " نامی در کره سر کشید ، و خود را سلطان علأالدین خواند ، ماهرو با برادران خویش بروی لشکر کشیده ، او را دستگیر کرد و سرش از تن جدا کرده ، پیش سلطان فرستاد [۳] - کارهای سترگ و فوق العادهٔ و محبوبیت " ماهرو " میان مردم ، پادشاه را نگران و ناراحت کرد و او تصمیم گرفت که وی را از آن جا بر کنار کند [۴] - چون ماهرو ازین توطئه آگاه شد ، در ۷٤٦ق/۱۳٤٥م با برادران خود علم طغیان بر افراشت و بر خداوندگار خود بشورید- گرچه شورش او و یارانش شکست خورده و ماهرو زنده دستگیر شده و شهر الله برادرش زخم دار بآب گنگ فرورفت و برادر دیگر در جنگ کشته شد و برخی با اسپ و سلاح نیز در آب غرق گشتند [۵] - عصّامی در " فتوح السلاطین " می نویسد :

چو بشکت این حربگه عین دین	تهی دید خود را یسار و یمین
گریزان بسویی اوده سرنهاد	همه لشکر و پیل داده بباد [۶]

سلطان که نبوغ و استعداد ماهرو را پی برده بود ، از تقصیر وی درگذشت و فرمود که در ذات عین الملك هیچ شرارت نیست ، مردم او را برین داشته بودند-پس او را پیش خود طلبید ، به اسپ و خلعت سرافراز کرده ، عملهای بزرگ حواله نمود [۷] - چون محمد بن تغلق در تتّه در گذشت ، ماهرو در ناحیه " مولتان " می زیست- پس از آن در عهد فیروز شاه تغلق ، در ۷۵۳ق/۱۳۵۲م ، ماهرو به منصب " مشرف الممالك " تعیین شد و دخل و تصّرف وی در کلیه امور مملکت بود ولی به علت رقابت و

۱- ابن بطوطه ، رحلة ، ص ۱۰۵

۲- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ٤۸٦

۳- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۲٤۷

٤- سرهندی ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ۱۰۹

۵- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ،ص ۱۳۱۱

٦- عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ۵۸٤

۷- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، صص ۲٤۸-۲٤۹ ؛ عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ۵۸٤

اختلافات با خان جهان نتوانست کارش را ادامه بدهد و ازین منصب عزل شد[1]. سپس فیروز شاه، ماهرو را به استانداری مولتان، بهگرو و سیوستان مشرّف فرمود[2] و وی نیز در پیشرفت این ناحیه دقیقه ای فرونگذاشت و به اوضاع داخلی مولتان به ویژه رفاه مردم پرداخت و در نظم دادن به امور آن سامان تلاشهای فراوان کرد و وضع اقتصادی آن استان را رو به بهبود کرد. چنان که در منشآتش می نویسد: "سال سوم است، که این کم تر در دیار مولتان است، همهٔ ظاهر و باطن خود را برای اصلاح امورات دیار موقوف ساخته است و به جهد و طاعت در پیوسته، اما چون کار این دیار از دست رفته بود، حالیا به تدریج دست می دهد و اندك اندك انتظام می پذیرد"[3].

دربـاره تاریخ درگذشت ماهرو اطلاع دقیقی در دست نیست ولی قرین قیاس است که وی در سالهای پس از ٧٦٤ق/١٣٦٢م درگذشت[4].

دربارهٔ کتاب

انشای ماهرو، گنجینه آگاهیهای سیاسی و اداری و اقتصادی و ادبی و اجتماعی دورهٔ سلطنت است. ماهرو و دولتمردی فرهیخته و از منشیان سرشناس و نامدارِ روزگار خود بود. بررسی به منشات وی، این نظر را به تایید می رساند که وی شخصی عالم و فاضل و آگاه از تاریخ بود، در انواع علوم معقول و منقول دسترسی تمام داشت و در فن نثر ونظم بی همتای روزگار خود بود. منشات شامل ١٣٤ نامه خطاب به دوستان، خویشاوندان، عالمان و عمّال، مشایخ و دیگر بزرگان دانش و ادب و روزگار خود است. این نامه ها بیانگر ویژگیهای سیاسی و اداری و اجتماعی و فرهنگی سدّه هشتم هجری است که اشارات به وقایع تاریخی مهم آن دوره، در آنها دیده می شود. این اثر تاریخی پیوسته نیست بلکه هرنامه مطالب جداگانه ای دارد و نویسنده در هر نامه، روایت های نوینی نقل کرده است. تعداد زیادی از این منشات درمیان سالهای پادشاهی محمد بن تغلق و فیروز شاه تغلق نوشته شده و مشکلات اداری و اجرایی آن دوره را روشن می کند. درمیان این نامه ها، فرمان ویژه ای فیروز شاه تغلق

١- عفیف، تاریخ فیروز شاهی، صص ٤٠٩-٤١٠

٢- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٣، ص ١٣١٢؛ نظامی، خلیق احمد، آن هستری ایند هستوریتز آف میدیویل اندیا، ص ٢١٥

٣- ماهرو، انشای ماهرو، ص ٨٨

٤- باقر محمد. وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ٣، ص ٣٧٠؛ نظامی، خلیق احمد، آن هستری ایند هستوریتز آف میدیویل اندیا، ص ٢١٦

نیز هست که در سال ٧٥٤ق/١٣٥٣م اجرا شد. در آن عین ماهرو لشکر کشی فیروز شاه به ناحیه بنگال را ناگزیر و عادلانه قرار می دهد. زیرا ماهرو به دربار های محمد بن تغلق و فیروز شاه تغلق راه داشت ، به اطلاعات و آگاهیهای زیادی دسترسی داشت و اغلب از آنها چشم دیده و خود شنیده وی بودند. او نخستین استاندار مسلمان سرزمین مالوه بود. تا مدّتی منصب دار ظفر آباد و اوده بود و تا مدّت طولانی استاندار مولتان ، سیوستان و بهکر بود و زمانی در " دیو گیر " به وزارت سرافراز بود و پیش ازین نظم امور اقطاع دهار و اجین به وی سپرده شده بود. بی تردید مردی با شهامت و فراست و گنجینهٔ اطلاعات معاصر بود لذا هر نامه شامل در منشآت او ، بی نهایت ارزش تاریخی دارد و به مشکلات و آشفتگیهای سیاسی و اداری و اجتماعی آن دوره اشاره می کند و فهم و شعور سیاسی و اجتماعی ماهرو را نیز نشان می دهد. این منشات اصلاحات کشاورزی محمد بن تغلق و تلاشهای ماهرو برای انسداد رسوم زشت در مولتان را روشن می سازد و راجع به تصوّف ومسالهٔ های دینی و سیاسی آن سامان جزئیات چشمگیر دارد. بدون تردید منشات ماهرو ، پس از اعجاز خسروی امیر خسرو ، برای مؤرخانِ دورهٔ سلطنت دهلی ، مهمترین ماخذها است.

ویژگی اسلوب نگارش ماهرو ، به کار بردن کلام مصنوع ، آوردن تراکیب و اشعار عربی و فارسی و آیه های قرآنی و استفاده بی قید و بند واژه های با شکوهِ عربی، گرایش وی به پیچیدگی و مشکل پسندی و تسلّطش را برعلوم بلاغی نشان می دهد. بی گمان ماهرو ، این منشات را به نثر مصنوع و متکلف ارائه کرده است و در نثر او دانشهای گوناگون و واژه های دقیق و دشوار عربی و فارسی ، نشانگر ویژگیهای نثر آن دوره است. در این منشات استفاده وی از آیه هاق قرآنی، گفته های پیغمبر و تفاسیر قرآن ، آگاهی وی از علوم دینی و تاریخ عالم و به ویژه اسلام را تایید می کند و روند آوردن اشعار زیبای فارسی و عربی در این منشات ، از ذوق فراوان و قریحهٔ درخشان ادبی و شعری وی حکایت می کند. حتماً او افزون برکارهای دیوانی و لشکری به شعر و ادب علاقه و شیفتگی فراوان داشت. اگر ما دفاتر انشای ابوالفضل را بررسی بکنیم ، می بینیم که وی در نثر این دفاتر ، خیلی تحت تاثیر انشای ماهرو قرار گرفته است. بی گمان ماهرو در فن انشا با ابوالفضل ، خسرو و محمود گاوان همسری دارد. اسلوب نگارش نامه های وی ، او را سرآمد دیگر منشیان روزگار قرارداده بود ، چندان که منشات او تا سال ها الگوی بسیاری از منشیان بوده است. با این همه ، کوشش او در آفرینش الگوهای تازه در نگارش برخی مکاتبات ، به ویژه مکاتبات رسمی ، گاه برخی از آنان ها را نامفهوم

کرده است۔ مجموعه ای از نامه های او یعنی " انشای ماهرو " به تصحیح عبدالرشید و به اهتمام محمد بشیر حسین در لاهور چاپ و منتشر شده است۔

نمونهٔ نثر

بجانب شیخ شیوخ الاسلام صدرالدین محمد ادام الله برکاته

" تا اعانت اخلاف و اکابر و اشراف و اغاثت اصحاب صلاح و کفاف که از نوائب زمان و شوائب حدثان در تنگنائی فقر افتاده اند بر قضیهٔ ' ارحمو ثلثاً غنی قوم افتقر ' مستحسن خواهد بود و به تربیت ایشان رضای الهی از آئینهٔ عنایت جمال خواهد نمود جانب وافر کرامت خداوند شیخ شیوخ الاسلام سلف اولیاء عظام خلف اتقیاء کرام صدر اکابر عرصهٔ دین ، بدر اعالیٔ خطهٔ یقین ، شیدالله ارکان الدین بمکانه ملجاء و ماوی وضیع و شریف و قوی و ضعیف باد بحق من قال و تعاونوا علی البر و التقوی"[1]

در محل ملك کمال الدین جاجرمی می گفت :

" سبحان الله ، زهی قادر بر کمال که بلاغت را در ذات واحد جمع کند و اوصاف متضاده را ایتلاف دهد۔ چنانچه عناصر اربعه را که ضد یك دگر است در نهاد انسان نهاده و آن که نبشته اید که سخنان اصحاب غرض پیش تفحص مسموع نه فرمایند۔ این معنی همچنین بود سخن کسی در حق شما جائی نه یافت چندین سال در ظل راحت خدایگان آسوده و خوش غنوده بودید امّا از غایت ابن الوقتی نظر و قدر آن نعمت نشناختند و امن و امان خود را بیك داؤ باختید :

سالها جام جم بدست تو بود　　　چو تو نشناختی کسی چه کند "[2]

بنام خواجه تاج محمد :

" و هر که از اعیان افاضل و افاضل اعیان در مطالع و مقاطع آن به عین امعان و ایقان دید انگشت تعجّب و حیرت بدندانِ حسرت گزید و گفت لله در کتاب ، لله در کتاب :

ورد الکتاب من الحبیب الی الحبیب　　　جاء الدواء الی المریض من الطبیب[3]

۱- ماهرو ، انشای ماهرو ، صص ۳۹-۴۰

۲- همو ، همان ، صص ۲۲۸-۲۳۲

۳- همو ، همان ، ص ۱۸۲

تاریخ محمدی[1]

تاریخ محمدی/تاریخ بهامد خانی ، تاریخ عمومی از روزگار پیامبر(ص) تا زمان نگارش کتاب ۸۴۲ق/۱۴۳۸م ، نوشتهٔ محمد حامد بهامد خانی در چهار بخش که بیشتر مطالبِ سه بخش ابتدایی و پاره ای از بخش چهارم ، راجع به شاهان هند از قطب الدین ابیك تا ناصرالدین محمود ، تا سال ۷۵۵ق/۱۳۵۴م ، مبتنی بر مراجعی و منابعی معتبر و موثوق مانند طبقات ناصری ، تاج المآثر ، تذکرة الاولیأ ، مطلع الانوار ، خزانة الجلالی و تاریخ فیروز شاهی برنی است۔ از سال ۷۵۵ق/۱۳۵۴م ، دربارهٔ رویدادهای یك خانواده محلّی(فرمانروایی کالپی) است۔ این آخرین بخش، چون برپایه دیده ها و شنیده های مؤلف قرار دارد ، برای تاریخ نگاران مرجع معتبری و اصیل و دست اوّل به شمار می آید دورهٔ بسیار تاریك از تاریخ هند را تا اندازه ای روشن می سازد۔ دست نویسی از این اثر به شماره OR-۱۳۷ در کتابخانهٔ موزه بریتانیایی نگه داری می شود۔

شرح احوال مؤلف

محمد حامد بهامد خان[2] ، شاعر عقل گرا و تاریخ نگار فارسی نویس هندی نژاد سدّه نهم هجری ، پسر ملك الشرق بهامد خان (ملك بهامد بعدی) که در " بندیلکند " زندگی می کرد و از مقربان فیروز خان بن ملك تاج الدین ترك ، وزیر سلطان غیاث الدین محمد تغلق ، پادشاه دهلی (۷۹۰-۷۹۱ق/۱۳۸۸-۱۳۹۰م) بود۔ در پانزدهم صفر ۷۹۱ق/۱۳۸۹م که فیروز خان با سرورش غیاث الدین تغلق به قتل رسید۔ پسرش به کالپی/ محمد آباد گریخت و در آنجا خود را ناصرالدین محمود شاه خواند و به تاج و تخت کالپی متصرّف شد[3] و به برادر خود جنید خان را منصب وزارت داد۔ بهامد خان به دستگاه جنید خان راه یافت و به فرماندهی سپاه وی رسید و لیاقت

۱- بهامد خانی ، محمد حامد ، تاریخ محمدی ، (دست نویس موزه بریتانیایی شماره DR ۱۳۷) ، در صفحات فراوان ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۶۲ ؛ برزگر ، محمد بهامد خانی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۲۱۱-۲۲۱۲ ؛ م۔ اسماعیل پور ، تاریخ نویس فارسی در شبه قاره ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٦٤٥ ؛ نفیسی ، سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، ج ۱ ، ص ۲۳۱ ؛ منزوی،احمد، فهرستواره کتابهای فارسی ، ج ۱، ص ۵۸۹ ؛

Riew, Catalogue of the persian, manuscripts in the British Museum, Vol 1 , PP 84-86; Storey.C.A, Persian Literature,vol,P 90

۲- همو ،همان،همانجا

۳- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۶۲

و استعداد و توانایی خود را در این مقام در چند لشکر کشی نشان داد و نبوغ فکری و اداری خود را در امور کشور گیری و کشور داری به اثبات رساند- جنید خان با در نظر گرفتن خدمات ارزندهٔ او ، حکومت ایرج در بندیلکند بدو واگذار کرد[۱] - چند سال بعد ، میان سپاه بهامد خان و سپاهیان ابراهیم شاه ، سلطان جونپور جنگ سختی و شدیدی در گرفت و کشت و کشتار و خونریزی زیاد روی داد- همسر بهامد خان از دست سپاهیان دشمن هلاك شد و پسرش محمد سخت زخمی شد و بهامد خان مجبور شد ، ایرج را رها کند ولی بعد ها مبارك خان فرزند و جانشین جنید خان ، فرماندهی ایرج دوباره در اختیار بهامد خان گذاشت- محمد ، پسر بهامد خان نیز سپه سالار و سلحشور سرآمده بود و سپاهیان پدرش را در ماموریت های چند فرماندهی کرده و هر بار موفقیت درخشان و قابل توجه به دست آورده بود[۲] - وی به صوفیان و عارفان عقیدت و ارادت ویژه ای داشت وبه دست شیخ یوسف بده ابرجی ، شیخ نام آن ناحیه ، بیعت کرده بود و هر روز به روحانیت بیشتر می گرائید ، حتی یك شب او پیامبر(ص) را در خواب دید و خود را وقف زهد و عبادت و ریاضت کرد و سرانجام یك عارف کامل با صفا از آب درآمد- در اواخر حیاتِ او در اوقات فراغتش به نگارش کتابی در تاریخ عمومی به پرداخت که آن در ۸٤۲ق/۱٤۳۸م اتمام یافت- و اینطور همراه با تاریخ سازی تاریخ نویسی نیز کرد- بهامد خانی به احترام نام محمد(ص) کتاب خود را " تاریخ محمدی " نامید[۳]-

دربارهٔ کتاب

تاریخ محمدی تالیف محمد حامد بهامد خانی ، برای مؤرخان و پژوهشگران مرجعی معتبر و ارزشمند با مطالبی از هجرت پیامبر شروع شده ، تا زمان نگارش کتاب به ۸٤۲ق/۱٤۳۸م پایان می یابد- این اثر در چهار بخش تدوین یافته است و بیشتر آگاهیهای سه بخش نخست و پاره ای از بخش چهارم آن که درباره سلاطین هند از قطب الدین ایبك (حك ۶۰۲-۶۰۷ق/۱۲۰۶-۱۲۱۰م) تا ناصرالدین (حك ٦٤٤-٦٦٤ق/۱۲٤٦-۱۲٦٥م) براساس طبقات ناصری است اما از ۷۵۵ق/۱۳۵۵م تا ۸٤۲ق/۱٤۳۸م برپایه دیده های و شنیده های مؤلف و مشتمل بر ذکر هشت

۱- برزگر ، محمد بهامد خانی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۱۲

۲- همو،همان،همانجا

۳- همو،همان،همانجا

حکومت بعدی در شبه قاره ، یعنی حکومت غیاث الدین بلبن (حك ٦٦٤-٦٨٦ق/ ١٢٦٥-١٢٨٦م) معزّالدین کیقباد (حك ٦٨٦-٦٨٩ق/١٢٨٧-١٢٩٠م) جلال الدین خلجی (حك ٦٨٩-٦٩٥ق/١٢٩٠-١٢٩٥م) علاءُالدین خلجی (حك ٦٩٥-٧١٦ق/١٢٩٦-١٣١٦م) قطب الدین مبارك شاه (حك ٧١٦-٧٢٠ق/١٣١٦-١٣٢٠م) غیاث الدین تغلق (حك ٧٢٠-٧٢٥ق/١٣٢٠-١٣٢٤م) محمد بن تغلق (حك ٧٢٥-٧٥٢ق/١٣٢٤-١٣٥١م) فیروز شاه تغلق (حك ٧٥٢-٧٩٠ق/١٣٥١-١٣٨٨م) تغلق شاه بن فتح خان بن فیروز شاه (حك ٧٩٠ق/١٣٨٨م) ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه (حك ٧٩١ق/١٣٨٩م) ناصرالدین محمد شاه بن فیروز شاه (حك ٧٩١ق/١٣٨٩م) آخرین پادشاه این تبار که برتخت سلطنتی نشست ، می باشد. مؤلف خلاصهٔ کوتاهی از تاریخ چهار خانواده حاکم محلّی را می آورد که امیران سلطان محمد شاه(حك٧٩٢-٧٩٥ق/١٣٩٠-١٣٩٣م) آن ها را بنیاد گذاشتند و نمایندگانشان در هنگام نگارش کتاب عبارت بودند از ابراهیم شاه فرمانروایی جونپور ، احمد شاه گجراتی ، سلطان محمد نوهٔ خضر خان ، و حکمفرمایی دهلی و علاءُالدین محمود شاه حاکم مالوه ، علاءُالدین سکندر شاه بن محمد شاه آخرین سلطان دهلی از خانوادهٔ تغلقان ، ناصرالدین محمود شاه بن فیروز خان بن ملك تاج الدین ترك که صاحب کالپی بود و پس از درگذشت غیاث الدین محمود تغلق خود را سلطان خواند و اعلام استقلال کرد. با این که بهامد خانی در این بخش بیشتر به دودمان کم اهیت پرداخته ، اما مشتمل بر رویدادهای هم روزگار مؤلف است و براساس چشم دیده های خویش نقل کرده ، از منابع مهم برای تاریخ نویسی آن دوره در شمار آمده است. برجستگی و ویژگی دیگر این تاریخ به سبب ارائه مطالبی در زندگینامه های برخی صوفیان و شاعران سدّه هفتم و هشتم هجری هند است که تاکید نویسنده بر برجستگی نقش اجتماعی صاحبان زندگینامه ها بوده است و نکته اهمیت دیگر تاریخ محمدی حفظ بخشی ارزشمند تاریخ ادبیات شبه قاره است که به علت نابود شدن دیوان بسیاری از شاعران یاد شده در این اثر ، بیم آن می رفت که ناشناخته بماند[1].

منتقدان و تاریخ نگاران بعدی ، تاریخ محمدی را ارائه تاریخ " کالپی " اثری اصیل دست اوّل دانسته اند و پایه سندی داده اند زیرا این بخش کتاب براساس دیده ها و شنیده های مؤلف قرار دارد.

۱- م.اسماعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٦٤٥

وی بی تردید در نگارش این کتاب به منابع و ماخذ معتبر و موثوق رجوع کرده است۔ زبان کتاب ساده و بی پیرایه و در عین حال مستحکم و استوار است۔ از محمد بن بهامد خانی دیوان شعری یا منظومه ای مشتمل به جا نمانده است ولی او در این اثر جاهای گوناگون ، برای تفنّن و ایجاد تاثیر ، افزون بر اشعارِ شاعران دیگر ، اشعار خود نیز آورده ، لابلای مطالب تاریخی چاشنی می کند۔ به طور مثال ، چون او به ذکر گشاده دستی و فیاضی قطب الدین ایبك می پردازد ، شعر بهاالدین اوشی را نقل می کند :

ای بخشش تو لك بجهان آورده	کآنرا کف تو کار بجان آورده
از رشك کف تو خون گرفته دل کان	و ز لعل بهانه درمیان آورده[1]

و جای دیگر درینمورد شعر " خسرو " را نقل می کند :

زهی بنده که از یك حکم مخدوم	همایون ز اسلام این کهن بوم[2]

پس از مطالعه اشعار وی در تاریخ محمدی ، مابدین نتیجه می رسیم که اشعار وی پست و کم مایه است و به پایهٔ اشعار شاعران درجه یك نمی رسد۔ محمد حامد بهامد خانی در این اثر از آوردن تاریخ دقیق رویدادها چشم پوشی کرده و پژوهشگرانه رفتار نمی کند و او از شعور تاریخی و مقتضیات و شرائط تاریخ نگاری کاملاً آگاه نیست۔ وی در پایان کتاب به شرح احوال پدر ارجمند خویش ، ملك الشرق ملك بهامد می پردازد۔ سپس وصیّتی که وی به پسرش ناصرالدین محمود کرده بود ، می آورد و به احوال و اوضاع زندگانیش کتاب اتمام می یابد۔

---

۱ - بهامد خانی ، محمد حامد ، تاریخ محمدی (دست نویس) ص ۳۳۳

۲ - همو ، همان، ص ۳۳۲ب

اخبار برمکیان[1]

شرح احوال مؤلف[2]

دربارهٔ کتاب

اخبار برمکیان / اخبار برامکه / تاریخ آل برمك که ترجمه ای به فارسی است از کتاب عربی " اکرام الناس فی تاریخ برامکه فی عهد بنی العباس از ابوالقاسم محمد طایفی"[3]ـ چنانکه از نام کتاب پیدا است ، این تاریخ دودمان برمکیان ، روزگار عباسیان است ـ از بر آمدن و فروپاشیدن آن خانواده ، کارهای سترك آنان و پیمان شکنی هایی که برآنان رفت ـ پشیمانی و تاسف خلیفهٔ عباسی هارون الرشید و نیز سستی و ضعفی که پس از انقراض بر مکیان در دولت عباسی رخ داد ، سخن رفته است ـ نویسندهٔ و تاریخ نگار سرآمدهٔ هندی نژاد ضیاالدین برنی[4] ، این اثر را به ۷۸۶ق/۱۳٤۸م به فارسی برگرداند ـ این کتاب نخستین بار به همّت ابو محمد عبدالله محمد الاثری ترجمه شده بود ـ برخی جاها برنی اشتباهاً این مترجم را مؤلف اوّل نوشته است ـ به احتمال فراوان این اشتباه کتبی است یا برنی کلمهٔ مترجم و مؤلف را به یك معانی به کار برده است زیرا برنی به صفحهٔ شماره ۱۱۲ این تاریخ برایش کلمهٔ مترجم آورده است ـ وی ، راجع به هدف ترجمه این کتاب می نویسد " بنده ضیا در نوشتن احوال آل برمك منافع بسیار دیده ، از عربی به فارسی ترجمه کرده، اگرچه پیش ازو هم ترجمه کرده بودند ـ آن ترجمه و این ترجمه به منصفان بگذرد و حدّ هر یك معلوم شود ـ انشاء الله تعالی"[5]

۱- صفا ، تاریخ ادبیات فارسی در ایران ، ج ، ص ۱۲۹۲ ؛ نفیسی ، سعید ، تاریخ نظم و نثر درا یران ، ج ۱، ص ۱۸۰ ؛ حجّتی ، ضیاالدین برنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱٦۲۰ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۱٥٥ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۷۹ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۲٤

۲- رجوع شود به " تاریخ فیروز شاهی " از ضیاالدین برنی در همین باب بر ص ۲۸۸

۳ـ حجّتی ، ضیاالدین برنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱٦۲۰

٤- همو‌همان‌همانجا؛ حسن برنی ، ضیاالدین برنی ، در صفحات فراوان ، باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، صص ۲۷٦-۲۷۷ ؛ میر خورد ، سید محمد بن مبارك علوی کرمانی ، سیراولیا ، صص ۳۲۲-۳۲۳ ؛ صادق دهلوی، محمد، کلمات الصادقین ، صص ۸۷-۸۸ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، صص ۱٤۱-۱٤٥ ؛ رحمان علی ، تذکره ، علمای هند ، ص ۹۷ ؛
Eilliot, History of India as told by its own historians, Vol 1, P96

٥- برنی ، اخبار برمکیان ، ص ٥

نویسندهٔ کتاب ، در آغاز به ذکر پیوستن برامکه به درگاه خلفای عباسی و تحت حمایت و پشتیبانی آنها قرار گرفتن و به سبب فضل و دانش و کارهای سترك و ارزندهٔ شان ، رسیدن یحیی برمکی و پسران وی به مناصب بلند و مقام وزارت و دیدن آسایشها می پردازد و اخلاق و فضائل برامکه را وصف می نماید. چون خلیفهٔ عباسی ابو جعفر المنصور پسر خویش مهدی را برای حکمرانی ری و طبرستان فرستاد ، جعفر برمکی ، پسر یحیی برمکی همراهش بود. نویسنده این رویداد را حکایت می کند و بزرگی و پاکدلی جعفر بن یحیی برمکی را مورد ستایش قرار می دهد. سپس وی بدگمان شدن و خشم گرفتن هارون الرشید بر برامکه ، دگرگونی پیدا شدن در احوال آنها ، برکنار شدن آنها از مناصب دربار و دستخوش تجاوز قرار گرفتن و سرانجام به قتل رسیدن یحیی برمکی به دست مسرور خادم ، رخنه گرفتن امور مملکت عباسیان ، آشفتگیهای اجتماعی و سیاسی این دوره و پشیمان شدن خلیفه هارون الرشید به رفتار خویش با برامکه را شرح می د هد. همه روایت های این اثر محکم و استوار و روایت کنندگان آنها ، مردم معتبر و هم روزگار این رویدادها هستند. تنها یك دو حکایت این تاریخ ، دور از صداقت به نظر می آید[1] . برای بررسی احوال دودمان برامکه ، این کتاب پایه سندی دارد و برای تاریخ نگاران بعدی مرجعی معتبر است و از نظر تاریخی ارزش زیادی دارد. کار نگارش ترجمه این کتاب در دورهٔ فیروز شاه تغلق (حك ٧٥٢-٧٩٠ق/١٣٥١-١٣٨٨م) به پایان می رسد و برنی بعد از تکمیل ترجمه کتاب ، گشاد دستی و پاکدلی فیروز شاه تغلق را بالاختصار ارائه می کند[2] و سپس دو تا حکایت که از خامهٔ خود وی تراوش کرده ، را می آورد و این طور این ترجمه را به صورت تالیف تازه و جداگانه جلوه می دهد. زبان ترجمهٔ کتاب ساده ، روان و بی پیرایه است و هیچ جا واژه های غریب و دشوار به چشم نمی خورد. مترجم از عبارت آرایی استفاده نمی کند و نثر کتاب را نزدیك به فهم و عادی می سازد. تسلّط کامل برنی به زبان و بیان ، آشکار در این ترجمه ، فضل و دانش وی را نشان می دهد و این نظر را به تایید می رساند که وی شخص عالم و آگاه به مقتضیات و شرایط انشأ نگاری بود.

---

١ - برنی (مترجم) اخبار برمکیان ، ص ٦ ببعد

٢ - همو ، همان ، ص ٥

فتوح السلاطین[۱]

فتوح السلاطین معروف به شاهنامهٔ هند ،تاریخ عمومی و سیاسی مسلمانان هند در قالب مثنوی ، به بحر متقارب در دوازده هزار بیت ، سرودهٔ عبدالملك عصّامی در ۷۵۱ق/۱۳۵۰م ، که زیر حمایت و به نام ابوالمظفر بهمن شاه (حك ۷۴۸-۷۵۹ق/۱۳۴۷-۱۳۵۷م) بنیانگذار خانوادهٔ بهمنیان دکن نوشته شده است و مطالبی دربارهٔ گشودن هندوستان به دست مسلمانان از دورهٔ سلطان محمود غزنوی (حك ۳۸۸-۴۲۱ق/۹۹۸-۱۰۳۰م) تا زمان محمد بن تغلق (حك ۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲۵-۱۳۵۱م)، را باز گو می کند. این اثر نه تاریخ خانوادهٔ های حاکم بر هند که بیشتر تاریخ سلاطین بنیاد گزار هر دودمان و دربارهٔ فرماندهان ایشان است. این اثر نخستین بار در ۱۳۰۸ق/۱۸۹۰م، در کلکته به چاپ رسیده است.

شرح احوال مؤلف

مورخ امین و شاعر توانا شبه قاره ، خواجه عبدالملك عصّامی[۲] ملقب به فردوسی هند (۷۱۱- پس از ۷۵۱ق/۱۳۱۱-۱۳۵۰م) در سدّه هشتم هجری که در دستگاه سلاطین مسلمان آن دیار اول در دهلی و سپس در دولت آباد به سر برده است. تذکره نگاران معاصر از عصّامی اصلاً نام نبرده اند و ازتذکره نگاران بعدی تنها بدایونی و فرشته و مؤلف برهان مآثر به ذکر وی و تاریخ منظوم وی پرداخته اند. مرجعی معتبر با حوال خود و نیاکان او ، منظومه تاریخی اش فتوح السلاطین است. طبق گفتهٔ خویش وی از خانواده قدیمی بوده که نسب آن بیکی از تازیان بنام عصّام می رسد و به همین علّت اعضای آن خانواده را عصّامی می گفته و عصّامی همین نام خانوادگی را به صورت تخلّصی برای خود بکار برده است[۳].

۱- دبانارس ، روابط فرهنگی ایران و هند ، ترجمه شرمین حق شناس ، ص ۹۷ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، صص ۲۱۸-۲۴۳؛ برزگر ، عصامی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۷۷۵ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ۱۰٤-۱۰۵ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۹۱۵-۹۱۷ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳، ص ۲۷٤-۲۷٦؛ عصامی،فتوح السلاطین ، در صفحات فراوان ،دانشنامهٔ،محمد تغلقی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۱۳ ؛

Nizami , on history & historians of Medieval India, PP 107-123

۲- همو ،همان،همانجا ؛ شبلی ،صدیق، تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو ، ص ۱۱

۳- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۹۱۶

عصّامی چو اوّل قلم بر گرفت ز فکرش بدل آتشی در گرفت[۱]

از گفتهٔ خود او بر می آید که فردی از نیاکان وی به نام فخرالملك عصّامی، چندی وزارت بنی العباس کرده است[۲] وسر انجام به علّتی از آنها سرگران شده، در اوائل سدّه هفتم هجری باتباع و بستگان خود به هند کوچید- وی مدّتی کوتاه در ناحیهٔ مولتان به سر برد و سپس رهسپار دهلی شد و همانجا ماندگار شد- در دهلی وی به خدمت شمس الدین التمش (حك ۶۰۷-۶۳۳ق/۱۲۱۰-۱۲۳۵م) درآمد[۳]- وی با دعای نبیره اش، وی به پایهٔ وزارت آن سلطان رسید[۴]-نسب عبدالملك عصّامی، مولف فتوح السلاطین، به پنج پشت، بهمین فخرالملك عصامی می رسید[۵]- فرزندان و نوادگان وی در دستگاه سلاطین دهلی از ارج و منزلت برخوردار بودند[۶]- نواده همین فخر ملك به نام اعزّالدین صدرالکرام عصّامی (۷۲۶ق/۱۲۳۵م) نیای عبدالملك عصّامی و از سپه سالاران غیاث الدین بلبن[۷] (حك ۶۶۴-۶۸۶ق/۱۲۶۵-۱۲۸۷م) بود- عبدالملك عصّامی نزد همین صدرالکرام پرورش و تربیت یافت[۸]- در ۷۲۶ق/۱۲۳۵م سلطان قدرتمند محمد بن تغلق (حك ۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲۴-۱۳۵۱م) برای آن که بتواند شبه جزیره دکن را اداره کند، پایتخت خود را به دژ دیو گیری در شمال شبه جزیره دکن برد و آنجا را دولت آباد نامید و به مشایخ و عالمان و دولتمردان که در دهلی ماندگار بودند، دستور داد که از دهلی به پایتخت تازه اش، دولت آباد بکوچند- عصّامی در سن شانزده سالگی[۹] همراه نیای نود سالهٔ خویش رهسپار آن دیار شد ولی نیایش در نخستین منزل در

۱- عصّامی، فتوح السلاطین، ص ٤

۲- بدایونی، منتخب التواریخ، ص ۲۰۱

۳- همو، همان، همانجا؛ عصّامی، فتوح السلاطین، ص ١٤

٤- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۶۷۱؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۶۳؛ عصّامی، فتوح السلاطین، ص ۱۲۲؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۲۱۹

۵- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۹۱۶؛ Nizami , on history & historians of Medieval India, PP 112

۶- برزگر، عصّامی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۱۷۷۵

۷- برنی، ضیأالدین، تاریخ فیروز شاهی، ص ۲٤؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۲۱۹

۸- صفا، تاریخ ادبیات فارسی در ایران، ج ۳، ص ۹۱۶؛ برزگر، عصّامی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۱۷۷۵

۹- باقر محمد- وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۲۷۵؛ دانشنامهٔ، محمد تغلقی، دانشامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۲۱۳؛ Nizami , on history & historians of Medieval India, PP 114

ناحیه "تلپت" بدرود حیات گفت [۱] ـ عصّامی پس از مراسم تدفین، به دولت آباد رسید و همانجا نشیمن گزید و نزد بیست و پنج سال آنجا به سر برد [۲] ـ عصّامی به سبب زحمات و رنج هایی که در حین این مسافرت متحمل شده بود، از محمد بن تغلق خیلی متنفّر و بیزار بود [۳] ـ به نظر او سلطان ستمکار و سخت گیر، خانواده اش را نابود و ملك وی را از طرف دولت ضبط کرده بود، چنانکه در "فتوح السلاطین" می نویسد:

چون آن پیر فرخ عصّامی نژاد	بحدّ نود سالگی سرنهاد
ابا خلق دهلی در آن روزگار	برون کرد از دهلیش شهریار
چو خدامش از شهر بیرون کشید	نشسته بمهدی به تلپت رسید [۴]

شنیدم چون نوبت به تغلق رسید	به یکبار آن هر دو موضع کشید
بیازرد دلهای آسودگان	نبخشود برسال فرسودگان
هم آخر بنزدیك آن روزگار	زیانها رسیدش بانجام کار [۵]

ازان پس ظاهراً در "دکن" ماند تا آنکه سلطنت قسمتی از نواحی جنوبی هند و دولت آباد به علاألدین حسن بهمنی (حك ۷۴۹-۷۵۹ق/۱۳۴۷-۱۳۵۷م) موسس دولت بهمنیان منتقل شد [۶] ـ در دورهٔ فرمانروایی همین سلطان، از جانب قاضی بهاألدین پیامی به عصامی رسید که

۱- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۹۱۶؛ عصامی، فتوح السلاطین، ص ۴۴۷؛

Nizami , on history & historians of Medieval India, PP 112

۲- باقر محمد ـ وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۲۷۵؛

Nizami , on history & historians of Medieval India, PP 115

۳- سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱۰۴

۴- عصّامی، فتوح السلاطین، ص ۴۳۱

۵- همو همان، ص ۳۶۲

۶- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۶؛ مشایخ فریدنی، آذر میدخت، خدمات بهمنیان به نشر و فرهنگ تمدّنی ایرانی در دکن، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۱، صص ۲۲۹-۲۳۶؛ برزگر، علاألدین حسن بهمنی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴، صص ۱۷۹۳-۱۷۹۴؛

Shirwani, the Behmans of the Deccan, PP 125-128 : 39

قاضی و سلطان علاألدین بهمنی او را به دستگاه خویش خواسته اند. عصّامی با خوشوقتی زیاد به منزل قاضی بهاالدین که با شعر و ادب دلبستگی فراوان داشت ، رفت قاضی از او با محبت و دلگرمی استقبال کرد. عصّامی از اشعار خویش ، برای قاضی خواند. وی خیلی تحت تاثیر آنها گرفت و او را پیش سلطان علاألدین برد[۱]. اینطور عصّامی به درگاه سلطان راه یافت :

بصد عیش در پیش آن ذو فنون	ز گفتار خود شعر خواندم فزون
بگفتا چنین بلبل خوش نوا	بگلزار فردوس باشد سزا
سزائی چنین بلبل لاله زار	نباشد مگر مجلس شهریار
مرا برد آنگه بدرگاه شاه	رسانیده تیره شبی را بماه[۲]

سلطان از وی خواست که تاریخ سلسلهٔ بهمنیان را به نظم بکشد[۳]. عصّامی به تشویق سلطان ، در ماه رمضان ۷۵۰ق/۱۰ دسامبر ۱۳۴۹م به سرودن این مثنوی تاریخی پرداخت و در مدت کوتاهی پنج ماه و نوروز آنرا به اتمام رساند[۴] و به علاألدین حسن گنگو بهمنی پیشکش کرد. از احوال وی ، بعد از آن اطلاعی به دست نیست ، ولی چون در منظومهٔ خود چند بار آرزوی زیارت و سکونت در کلّه کرده است ، بعید نیست که بدانجا رفته و همانجا بدرود حیات گفته باشد تاریخ توّلد و درگذشت وی در هیچ ماخذی قید نشده است. تاریخ توّلدش را از اشاراتی که او خود در فتوح السلاطین دارد ، می توان مقارن با سال ۷۱۱ق/۱۳۱۱م ، در دوران حکمرانی علاألدین خلجی، دانست ، زیرا وی در سال ۷۵۱ق/۱۳۵۰م (تاریخ تکمیل " فتوح السلاطین") در آغاز چهل سالگی بود[۵]. عصّامی پیش از فتوح السلاطین ، دو دیوان شعر تالیف و تدوین کرده بود ولی آنها به

۱- Nizami , on history & historians of Medieval India, PP 110

۲- عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ۲۳

۳- همو ، همان،صص ۲۲۲-۲۲۳ ؛ اعظمی فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۲۲۱ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۰٤

٤- عصامی ، فتوح السلاطین ، ص ٥٦٢

٥- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۹۱٦ ؛ برزگر ، عصّامی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۷۷٥ ؛ دیاتاراس ، روابط فرهنگی ایران و هند ، ص ۹۷ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۲۲ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمان پاکستان و هند ج۳، ص ۲۷٤ ؛ Nizami , on history & historians of Medieval India, PP 115

درجه محبوبیت دوستداران شعر و ادب نرسیدند[1] و ناپید شدند و امروز نام و نشانی از آنها موجود نیست.

دربارهٔ کتاب

اثری بی مانند و یگانه و در شیوهٔ خود متفرد "فتوح السلاطین" معروف به نام "شاهنامهٔ هند" یا حماسهٔ هند قرون میانه"، یك مثنوی تاریخی مفصّلی، شامل ۱۲۰۰۰ هزار بیت به بحر متقارب به پیروی از فردوسی و نظامی و تاریخ سیاسی ۲۰ پادشاهان مسلمان در هند، در زمانی حدود ۳۵۰ سال از آغاز دورهٔ محمود غزنوی (حك ۳۸۸-۴۲۱ق/۹۹۸-۱۰۳۰م) را بازگو می کند. فتوح السلاطین از جهت بیان رویدادهای تاریخی هند در زمان دولتهای اسلامی آن دیار، از ارزش فوق العاده ای برخورد است. این کامل ترین سند و ماخذ دست اوّل تاریخ اوائل سلسله بهمنیان درد کّن به شمار می آید.

فردوسی هند، عصّامی حدود ۴۰۰ سال پس از فردوسی ایران می زیسته است. فردوسی از حمایت و پشتیبانی محمود غزنوی بهره بسیار برد و شاهنامه را به دستور او سرود و عصّامی تحت تشویق و سرپرستی علاءُ الدین حسن شاه گنگو، بنیانگذار از سلسله بهمنی قرار گرفت و از طرف او مامور شد که شاهنامه را رد یعنی مشابه شاهنامه ایران بسراید.

طبق عصّامی هدف نگارش فتوح السلاطین نام خود باقی گذاشتن بود. و به دستگاه سلطان علاءُ الدین حسن گنگو بهمنی راه یافتن بود. او، نزد چهل سالگی رسیده بود ولی نه وارثی داشت و نه ملك و مال، لذا وی بر آن شد که تاریخ پایه ای بنویسد چنانکه ذکر آن تا آخر روزگار باقی بماند:

به گفتم مرا هیچ فرزند نیست	کسم جز تو ای طبع پابند نیست
وزین پس ز زن خواستن منکرم	هم از خانه آراستن منکرم
و گر با کنیزك بخلوت روم	پی رفع غوغای شهوت روم[2]

عصّامی در فتوح السلاطین هیچ جا ادعای تاریخ دانی و تاریخ نگاری نمی کند ولی با بررسی و مطالعه این اثر، ما بدین نتیجه می رسیم که وی از شعور تاریخ نویسی بهرهٔ زیادی داشت.

۱- عصّامی، فتوح السلاطین، ص ۲۲

۲- همو همان، همانجا

وی واقع گرا و مورخی امین و بلند پایه بود و هیچ جا از صداقت و راستی چشم نمی پوشید۔ ذکر ماخذ و منابع نمی پردازد۔ ظاهراً او در مرکز حکومت می زیست۔ نیاکان و پدران وی، در روزگار خویش، منصب وزارت و وکیل الدر و سپه سالاری داشتند۔ لذا وی در جزییات امور وارد بود۔ بدان گونه که هرچه از خامهٔ توانایی وی تراوش کرده یا به چشم خود دیده ای از رجال معتبر شنیده یا درکتب پایه یی خوانده بود۔ طبق گفته وی، او برای به دست آوردن این آگاهیها و رسیدن به حقایق اصلی بسی رنجها برده و خیلی زحمتها کشیده است:

حدیثی که بشنیدم از باستان | کشیدم به لفظش درین داستان [1]

دگر آن چه اندر کتب یافتم | سر از درج آن نیز کم تافتم
بتحقیق افسانهای کهن | ببردم بسی رنج در هر سخن
حکایت شاهان هندوستان | طلب کردم از با خرد داستان
همه با تواریخ کردم رجوع | چو دیدم موافق اصول و فروع [2]

این اثر، تسلّط عصّامی بر زبان و بیان و علم و فضل وی را نشان می دهد و در زمینه تاریخ از علومقامش حکایت می کند۔ زبان اشعار خیلی ساده و شیوا و روان و جذّاب است۔ نیروی شعر وی و توانایی او در قلمرو امکانات زبان فارسی یك طرف و امانت داری و دقّت در جزییات و پیوند حوادث مرتبط با یگدیگر سبب شده که این اثر به صورت مثنوی بسیار پر ارزش در آید۔یورش گشتاسپ در ۷۲۷ق/۱۳۲۶م، نافرمانی بهرام ابیه در ۷۲۸ق/۱۳۲۷م، منتقلی پایتخت از دهلی به دولت آباد در ۲۷-۷۲۶ق/۱۳۲۶م، یورش مغولان در ۷۲۹ق/۱۳۲۸م، لشکر کشی به نگر کوت در ۷۳۸ق/۱۳۳۷م، حمله بر خراسان و قنوج در ۷۳۸ق/۱۳۳۷م، همه این رویدادها در "فتوح السلاطین" با ترتیب زمان مرتبط با یگدیگر آمده است و تایید صحت و درستی این تاریخها از نوشتهٔ های مورخان معاصر و بعدی شده است[3]۔ عصّامی به تفصیل وقایع توجه خاص نموده ولی

۱-عصّامی، فتوح السلاطین، ص ۵۷٦

۲- همو ،همان،همانجا

۳- اعظمی، فارسی ادب بعهدِ سلاطین تغلق، ص ۲۲۲

هیچ جا تکرار به چشم نمی خورد. وی این منظومه تاریخی طولانی را در مدت کوتاهی پنج ماه و نوروز به اتمام رسانده و به همین علّت فتوح السلاطین بر تاریخ "فیروز شاهی" برتری ارجحیت و برتری دارد. این مثنوی دوران طولانی ۳۵۰ سال را احاطه می کند و عصّامی هیچ رویداد با اهمیت را نادیده نمی گیرد. تاریخ وقایع را دقیقاً می آورد. بطور مثال غیاث الدین تغلق در ۷۲۰ق/۱۳۲۰م تخت نشین هلی شد. عصامی این رویداد را در فتوح السلاطین با سنه و سال می آورد :

زمانه بساط ستم در نوشت	همه لشکر ظلم مقهور گشت
ثنا خوان شه گشتت هر خاص و عام	دعاگویش آمد جهان صبح و شام
به هجرت یقین هفتصد و بست بود	که این خرّمی در جهان رو نمود [۱]

وی تاریخ تخت نشینی محمد بن تغلق نیز می نویسد :

ز تاریخ بد هفتصد و بست و چار	که بر تخت بنشست آن شهریار [۲]

عصّامی در پایان هر رویداد پند می دهد و چکیده و درس اخلاقی نیز می آورد. وی گرچه به پایه شعرای ارجمند ایرانی نمی رسد ولی اشعارش لطف و تازگی ویژه ای دارد.

فتوح السلاطین از جهت بیان رویدادهای تاریخ هند دو زمان دولتهای اسلامی آن دیار از ارزش فوق العاده برخوردار است. این اثر کامل ترین سند فرمانروایی بهمنیان در دکن است ، چه اطلاعات سودمندی از زندگانی فردی و اجتماعی آن دوره به دست می دهد. او ارزشهای خوب و زشت آن دوره را اینطور حکایت می کند :

دریغا جهان جمله قلّاب شد	به بازار او صدق نایاب شد
همین یك سخن در جهان راست است	کز اهل سخن راستی خاست است
کسی را که امروز جنبد زبان	همون هست بس ذو فنون زمان
بصد لابه یك حرفه حاصل کنند	بهر جمعی آن حرف لافی زنند
برانند از عربده باد را	بشاگردی آرند استاد را [۳]

۱- عصّامی، فتوح السلاطین، ص ۳۷۷

۲- همو ،همان، ص ۴۰۸

۳- همو ،همان، ص ۱۲

فتوح السلاطین از نظر اطلاعاتی که زمینه های مذهبی ، تاریخی ، اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی و زندگینامه ها که از عهد تغلق به دست می دهد ، حایز اهمیت فراوان است. عصّامی با محمد بن تغلق شدیداً مخالف بود زیرا خانواده او به دست تغلق نابود شده بود. لذا به هنگام بحث از کارآیی و عملکرد وی ، قلم عصّامی طغیان می کند و بالفاظ غلیظ و شدید و ناشایسته مانند مخرب سیر ، خسرو دون پرست ، دون خلق ، ظالم سیر ، بدگهر و قلبه باز ازو ذکر می کند و او را ستمکار تر از ضحاك می داند :

نه چون دین ضحاك شد دین او — چرا شد فزون کینش از کین او

هر آن ظلم که کرد سال هزار — ازین گشتت در یك زمان آشکار

بتعلیم شیطان گر آن نابکار — بکشتن دو مردم در آن روزگار

نگه کن که بی علّتی شاه ما — هزاری کشد هر زمان از جفا [۱]

عصّامی در برابر محمود غزنوی ، محمد بن تغلق را نکوهش می کند :

گرش کرد محمود پورشباب — شد از پور تغلق سراسر خراب

محمد اگر هر دو را گشت نام — یکی از لیام است یکی از کرام

گر او کشت ریحان درین مرز بوم — بر آورد این جای ریحان ز قوم [۲]

چون محمد بن تغلق دولت آباد را تختگاه تازه قرار داد و به علماً و مشایخ و دولتمردان که در دهلی ماندگار بودند ، دستور داد تا دهلی را رها کرده ، دولت آباد بروند. و به غلامان فرمان داد تا دهلی را آتش بزنند. مردم گریه کنان رهسپار دولت آباد شدند. گماشتگان پادشاه زنان و عبادت گزاران را رسوا کردند و زنان چادری را از موهای سر گرفته ، با خواری و خفّت از خانه هایشان بیرون راندند. بین راه بچه های نوزاد و شیرخوار از بین رفتند و زنان برحال شدند ، چنانکه عصّامی می نویسد :

همه خلق گریان پی خانه خویش — رها کرد مالوف اوطان خویش

زنانی که بودند اندر حجاب — ندیده بروز رخ آفتاب

ندیده در خانهٔ خود گهی — ندانند از صفه تا در رهی

بسی گوشه گیران پرهیز گار — بسی کنج نشینان شحنه گزار [۳]

۱- عصّامی ، فتوح السلاطین، ص ۴۳۳

۲- همو ،همان، ص ۲۳

۳- همو ،همان، ص ۴۰۳

عـصّـامـی تـاریـخ نـگار بی طرف و آگاه و روشن بین بود ـ وی هرچه دیده و شنیده یا از تواریخ ما قبل مـطـالـعه کرده ، بدون هیچ گونه کاهش یا افزایش به احاطه تحریر آورده است ـ او با این همه نفرت و بیـزاری خـود بـه مـحمد بن تغلق از نیرومندی و ماجرا جویی و کارهای پسندیده و ستودهٔ وی تمجید می کند :

خـروشـان بـدشتی در آمـد سپـاه — کـه بـودسـت مـرهـندوان را پنـاه
درختـان دشتـی بـرون از قیـاس — هـمـه گشتـه بـا آسمـان هم اسـاس
ور آن پـس شـنیـدم که خود شهریار — فـرود آمـد از مـرکـب راهـوار
پی قـطـع جـنـگل میان را بـه بست — تبـر خـودستـد بهر قـفـلـش بدست
چـو شـه دیـد آن جـنـگل بی کران — عـجـب کـرد آن مـامـن کـافـران
شـنیـدم کـه یك دو درخـت کهـن — خـروشیـد بـبـریـد خسـرو ز مـن
چـو دیـدند خود بست خسرو کمر — سپـاهـش بـرآورد یـکسـر تبـر
رهـی گشـت پیدا بـرای سپـاه — تـو گـوئـی کـه آنجا نبد برگ و کاه [۱]

عـصّـامـی چون به ستایش علاءالدین حسن بهمنی می پردازد ، مقداری با مبالغه سخن می گوید و او را در شمار بزرگترین پادشاهان جهان قملداد می کند :

دو صـد لشـکـر از قـوت یکتن است — کـه هم بهمنی است و هـم بهمنی است [۲]

پـس از عهـد مـحـمود تـا عهد شاه — نبشتـم هـمـه قصـه سـال و مـاه
مـنشهـا چـون تـویی ختم شاهان هند — بـنـامـت مـن این نـامـهٔ دلپسـنـد
کـنـم ختـم ای ختـم جـمـلـه شهـان — بـدان تـا تـو نـامـت بـگیـرد جهـان
اگـر جـز تـو شـاهـان ازین گنج راز — شهـی بـود ای شـاه گـردان فـراز [۳]

۱-عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ۴۰۵

۲- همو ، همان، ص ۹

۳- همو ، همان، ص ۵۷۵

عصّامی با صوفیان و عارفان به ویژه با نظام الدین اولیاً دلبستگی زیادی داشت. به نظر وی، او " خاتم الاولیاً " بود :

شنیدم ز پیران اختر سعید	که چون وقت ابدال دهلی رسید
نظام الحق آن پیر ثابت قدم	ملا ذ ملوك و پناه امم
محمد که شد خاتم الاولیاً	چو ختم همه انبیاً مصطفی
ز خاك درش خسروان تابدار	سر حاسدانش شده تاج دار
چه گوید کسی وصف آن آستان	چه داند زمین درجهٔ آسمان[۱]

عصّامی به استادی نظامی اعتراف می کند و خود را با فردوسی می سنجد و پس ازین مقایسه خود را برتر از وی می گرداند. می گوید که من راجع به شاهان مسلمان شاهنامه ساختم و فردوسی ذکر شاهان غیر مسلم را در شاهنامه اش آورده است :

نسب نامهٔ جمله شاهان هند	نبشت اندرین نامهٔ شه پسند
اگر پیر طوسی به افسانه در	کند وصف بد مذهبان بیشتر
نگه کن که اکثر درین بوستان	رود ذکر مرغان توحید خوان[۲]

عصّامی در فتوح السلاطین پس از ذکر مقدماتی ، سخن خود را از ولادت محمود غزنوی آغاز کرده به شرح سلطنت اولاد وی و به ذکر سلاطین غوریه و بیان مسخرات آنها ، به ویژه معزالدین محمد غوری و ممالیك او تاج الدین یلدوز و قطب الدین ایبك و ناصرالدین قباچه و بیان سلطنت شمس الدین التمش و اخلاف او و سلسله های سلاطین دهلی تا محمد بن تغلق با جزییات تمام پرداخته و در پایان سلطنت محمد بن تغلق به مقدمات کار علأالدین حسن که بعد از پیمودن مدارج ترقی در درگاه تغلقان به لقب " ظفر خان " ملقب شده بود[۳]. تا رسیدن او بپادشاهی دکّن اشاره نمود و سپس بذکر بقسمتی از وقایع دورهٔ او تا تاریخ نظم کتاب پرداخته و کتاب را بدعای وی و ذکر کیفیت تصنیف آن و شمه یی از احوال ختم کرده است :

۱-عصّامی ، فتوح السلاطین، ص ٤۳۸

۲- همو ،همان، ص ۵۷۷

۳- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۹۱۷

پی خلق نزهت گهی ساختم   رباطی درین راه پرداختم
درو غرقه کردم ده و دو هزار   چو گلزار هر یك بوقت بهار [۱]

فتوح السلاطین شش سال پیش از "تاریخ فیروز شاهی" برنی تالیف شد۔ در برخی جاها مطالب هر دو کتاب با یکدیگر تفاوت قابل ملاحظه ای دارد۔ طبق عقیده عصّامی و برنی ، سلطان ناصرالدین محمود به کتابت قران علاقمند بود و این وسیلهٔ معاش و گذران وی بود [۲]۔ برنی در موردِ اسباب مرگ ناصرالدین محمود اصلاً ابراز نظر نمی کند۔ برنی و عصّامی هر دو ، غیاث الدین بلبن را برای مهار کردن ستمکاران دورهٔ اش خیلی ارزش می دهند [۳]۔ برنی ، بلبن را برای مقمایز کردن عالی نسبان از دونان ، متهم می کند ولی عصّامی با وی هم عقیده نیست [٤]۔ عصّامی جلال الدین خلجی را پاك نژاد و عالی نسب می نویسد [٥] ، ولی برنی خلجیان را پست و دون پایه می انگارد [٦]۔درباره شخصیت علاألدین خلجی نظر هر دو تاریخ نگار از یکدیگر کلاً متفاوت است۔ برنی او را برای لا مذهبی و بی دینی متهم می کند ولی عصّامی گواه بر آن اتهام نمی شود و نوشته های شیخ نصیرالدین چراغ [۷]، امیر خسرو [۸] حسن سجزی [۹] نظر عصّامی را به تایید می رساند۔

این اثر شامخی ، فتوح السلاطین ، اشتباهات و نقائص تواریخ برجسته "تاریخ فیروز شاهی" و طبقات ناصری را اصلاح می کند۔ منهاج سراج ، مؤلف طبقات ناصری ، عمداً شش سال آخرین فرمانروایی ناصرالدین محمود را نادیده گرفته و افزون برآن از ذکر فرزندان اعقاب وی اجتناب ورزیده است۔ کتاب عصّامی این حفره را پر می کند و آگاهیهای روشنی می آورد که زندگی سیاسی و فرهنگی و

۱- عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ٥٧٧
۲- همو ،همان، ص ١٥٦ ؛ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۲۸
۳- عصامی ، فتوح السلاطین ،ص ١٦٤ ؛ برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ۲۸
٤- همو ، همان، ص ١٦٤ ؛ همو ،همان، ص ۲۸
٥- عصامی ، فتوح السلاطین ، ص ۲۰۹
٦- برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، ص ١٧٥
۷- چراغ ، نصیرالدین ، خیرالمجالس ، صص ٢٤١-٢٤٢
۸- نظامی ، خلیق احمد ، سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات ، صص ۳٥۹-۳٦۱
۹- حسن سجزی ، دیوان حسن ، صص ٤٥۳-٥٤۷

اجتماعی آن دوره را جلوه می دهد. وی برای مستحکم تر ساختن مطالب کتاب خویش ، حکایتها بیان می کند. حکایت پیر زنی که پسرش به دستور بلبن کشته شده بود او به بلبن نفرین می کرد ، غم انگیزی مرگ شاهزاده محمد را می افزاید [۱] - چون عصّامی به نقل روایت یا قصّه می پردازد ، برخی جاها مکالمه و مذاکره نیز می آورد. عصّامی در نگارش این اثر پژوهشگرانه رفتار می کند و از مقتضیات تاریخ نگاری کاملاً نگهداری می کند. وی هیچ رویداد با اهمیتی را نادیده نمی گیرد. طبق مؤلف طبقات ناصری ، التمش با عارفان و روحانیان علاقه و ارتباط زیادی داشت [۲]. برنی در تالیف خویش (تاریخ فیروز شاهی) دریـنمورد حتی یك حمله نمی نویسد ولی عصّامی راجع به ارتباطات التمش با روحانیان بخارا [۳] ، بنا کردن حوض شمسی به به علت میل دین گرایی وی [۴] ، و انداختن آب زم زم در آن [۵] ، و فتوی دادن وی به حق سماع [۶] را مشروحاً بیان می نماید. به نظر وی ، سلطان ناصرالدین محمود نوادهٔ التمش بود نه که پسر وی [۷] - چون پسر التمش به نامه ناصرالدین محمود درگذشت ، التمش به پسر او که پس از مرگ پدر متّولد شده بود ، نام پدر فوت شده وی یعنی ناصرالدین محمود داد و او را پسر خود خواند. پس از مطالعه فتوح السلاطین ما بدین نتیجه می رسیم که در زمینهٔ تاریخ نگاری ، جنبهٔ تبار شناسی عصّامی را خیلی متوجه می کرد. وی با قطعیت بیان می نماید که آرام شاه فرزند قطب الدین ایبك بود [۸]. ناصرالدین محمود دو پسر داشت و اسم پدر علاءالدین خلجی شهاب الدین بود. غیر از عصّامی ، هیچ تاریخ نگار دیگری این اسم را ذکر ننموده است. به قول وی ، علاءالدین خلجی چهار پسر ، علی (علاءالدین بعدی) الماس بیك ،

۱- عصّامی ، فتوح السلاطین ، صص ۱۸۲-۱۸۳

۲- منهاج سراج ، طبقات ناصری ، ص ۱۶۷

۳- عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ۱۱۹

٤- همو ،همان، صص ۱۱۷-۱۱۹

٥- همو ،همان، ص ۱۱۹

٦- همو ،همان،همانجا

۷- همو ،همان، ص ۱٤۱-۱٤٥

۸- همو ،همان، ص ۱۰٦

قتلغ تیحن و محمد شاه داشت [1] ـ قطب الدین حسن غوری به دستور بلبن کشته شده بود [2] ـ علاوه بر عصّامی تنها مؤلف طبقات ناصری این حقایق را قلمداد کرده است ـ به قول عصّامی ، بلبن به ناصرالدین محمد سم زده بود [3] ـ درینمورد برنی کاملاً خاموش است ولی ابن بطوطه و از مؤرخان بعدی نورالحق این ادعا را به اثبات می رساند ـ پس از مطالعه و بررسی فتوح السلاطین ما به این نتیجه می رسیم که از آثار تاریخی معاصر ، فتوح السلاطین بیشتر از همه ، حقایق گونا گون به دسترس ما می گذارد ـ

---

۱ ـ عصّامی ، فتوح السلاطین ، ص ۲۲۷

۲ ـ همو ، همان ، صص ۱۵۹ ـ ۱٦۱

۳ ـ همو ، همان ، ص ۱٦۳

قصاید بدر چاچ[1] (چاچی)

قصاید بدر چاچ/شاهنامهٔ محمد تغلق ۷۴۵ق/۱۳۴۴م سرودهٔ بدر چاچ، در وصف لشکر کشی محمد تغلق (۷۵۲/۷۲۵ق/۱۳۲۴-۱۳۵۱م)، وی قصاید خود را در ۷۴۵ق/۱۳۴۴م (دولت شه) تنظیم کرده و درین باره چنین می گوید :

سال تاریخ عرب " دولت شه " بود بعقد	کآسمان عقد سخنهای مرادادنظام

شرح احوال مؤلف

فخر الزمان بدرالدین محمد چاچ (چاچی) متخّلص بدر بزرگترین شاعر تاریخ نگار فارسی دستگاه محمد بن تغلق (۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲۴-۱۳۵۱م) در سدّه هشتم هجری که در سرزمین هند آوازه یافته و آثار او در ایران زیاد رواجی نداشته است. وی نام و نسب خویش را در اشعارش به صورتهای گوناگون مختلفی مانند " بدر چاچی " " بدر " " چاچی " و " فخرالزمان " تذکر داده است :

قمطرهٔ شکر است اینکه بدر چاچی گفت	سمیطهٔ درد است اینکه سفت فخر زمان
ز مدحت در دهان اهل معنی	زبان بدر چاچی شکر انداخت
چاچی که لفظ او شکر افشان تر از من است	در باغ مدح طوطی نعمت سرای ماست[2]

وی در چاچ یاشاش، ناحیه ای در آن سوی سیحون که قصبه آن بناکت است و امروزه تاشکند نامیده

۱- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، صص ۸۵۲-۸۶۸؛ باقر محمد وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، صص ۱۷۷-۱۹۰؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ۲۰۶-۲۱۸؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ۱۰۲-۱۰۳؛ رازی، امین احمد، هفت اقلیم، ص ۴۶۹؛ عبدالله، سید، عهد محمد تغلق کے مصنفین، منحبات مجّله دانشکده خاور شناسی ، ص ۱۸٤؛ سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره، ص ۲۴۳-۲۴۶؛ عبدالله، سید، فارسی زبان و ادب، ص ۲۳۷؛ بدایونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، ص ۲۴۱؛ ای-جی- براؤن، لتریری هستری آف پرشیا، ج۳، در صفحات زیادی؛ هدایت، مجمع الفصحا، ج ۱، صص ۴۳۷-۴۳۸؛ شادان بلگرامی، اولاد حسین، کلام بدر چاچ، مجّله دانشکده خاور شناسی، مه ۱۹۳۲م؛ شبلی، صدیق، تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو، برزگر، محمد تغلقی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۲۱۳

۲- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۸۵۲

مـی شـود و پـایتـخت ازبکستان (روسیه) است ،چشم به دنیا گشود[۱] ـ تـذکره نگاران از ولادت و در گـذشـت وی اطلاعات شایان توجه نداده اند و تنها همین معلوم می شود که از زادبوم خود مهاجرت کـرده ، وارد ایـران شد و پس از اقامت کوتاه مدتی در این ناحیه ، به علّت یورشهای جانشینان هلاکو خـان (د- ۶۶۳ق/۱۲۶۵م) در روزگـار تـغلقـان (۷۲۰-۸۴۷ق) ۱۳۲۰-۱۴۴۳م) و کـشـت و کشتـار مـخوف آنها ، به شبه قاره دهلی وارد گردید و همانجا ماندگار شد۔ این هم دانسته نیست که به کدوم سن و سال به دهلی راه یافت ولی این مسلم است که وی شاعر درگاه سلطان محمد بن تغلق (حك ۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲۵-۱۳۵۱م) بـود و تـنهـا بـه وصف وی قصیده ها و شاهنامه ای سرود۔ او بـه هیئـت و سـتاره شـنـاسـی دلبستـگـی عـمیـقـی داشت و به علوم معقول و منقول دسترسی وی مسلّـم بـود۔ سلطان محمد تغلق ، برایش احترام فراوان قائل بود و به سبب علم و فضل بی نهایت وی "لـقـب فخرالزمان" به وی اعطاً نمود و از او حمایت و پشتیبانی زیادی کرد۔ بدر چاچی این امر را در اشعارش اینگونه بیان کرده است :

درین در بدر چاچی را سخن شیرین غلامی دان ــــ اگـرچـه خسـرو زمان کند فخر الزمان لقبش[۲]

خسـروم " فـخـر زمـان " خواند ولی هست مرا ــــ لـقـب آن مـاه کـه در نیمـه مـاه هست تمام

مرا کـه " فـخـر زمـان " خـواند شـاه اسلامم ــــ لـقـب مـگـوی بـجـز طوطـی شکـر گفتـار

تاریخ وابسته شدن بدرچاچ به دستگاه سلطان قدرتمند ، محمد بن تغلق و مدت سکونت وی در آنجا بـه درستـی مـعلوم نیست ولی از مطالب قصایدش پیدا است که وی از سال ۷۲۷ق/۱۳۷۲م با دربار تغلق وابسته بود۔محمد بن تغلق برای تقویت دولت اسلامی هند پس از فروپاشی دولت عباسی بغداد، دست ارادت به خلفای عباسی مصر داد و نخست با ابوالربیع سلیمان بن احمد بن که بالقب المتکفی از سـال ۷۰۱-۷۴۰ق/۱۳۰۲-۱۳۴۰م خـلافـت مـی نـمود بیعت کرد و خو درا ولی عهد خلیفه و مولی امیرالمومنین خواند و حکومت خود را نزد مسلمانان هند مشروعیت بخشید[۳] ـ بدرچاچ قصاید

۱- سـلیـم مـظهـر ، مـحـمـد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان - ، ص ۸۴۳ ؛ عبدالله،سید ،فارسی زبا ن و ادب ، ص ۲۳۷ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ص ۲۳۲ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی و هند ، ص ۱۰۲ ؛

۲- بدر چاچ ، قصاید بدر چاچ ، ص ۱۶

۳- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۳ ، ص ۸۵۳ ؛ دانشنامهٔ ، محمد تغلقی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ، ص ۲۲۱۳

خود درباره این بیعت اشاره کرده است۔ پس قاعده ورود او به دربار محمد بن تغلق در اوایل دورهٔ وی واقع شده بود۔ وی در قصیده ای درباره تکمیل یکی از ساختمانهای سلطان محمد بن تغلق به سال ۷۲۷ق/۱۳۲۷م (ادخلوفیها) را استخراج کرده است وی به آن تاریخ با سلطان وابسته بوده است۔ در سال ۷٤٤ق/۱۳٤۳م دژ خرم آباد بنأ شد و بدرچاچ تاریخ تکمیل آن نوشت "تمام گشت بتاریخ و ادخلوفیها" و جزئیات دربارهٔ ماموریت و مسافرت خویش به دژ دولت آباد، در قطعهٔ ای سروده و تاریخ نگارش آن را ماه شعبان سال ۷٤٥ق/۱۳٤٤م به صراحت آورده است۔ وی دیوان خود را در سال ۷٤٥ق/۱۳٤٤م تنظیم کرده و طبق بدایونی در همان سال وی "شاهنامه" نیز تالیف کرد [۱]۔

و از آنجا که بدر چاچ قصیده ای دربارهٔ سلطان محمد بن تغلق در ۷۵۰ق/۱۳٤۹م سروده است۔ بنابرین تا سال مذبور نه تنها زنده بود بلکه با درگاه سلطان پیوسته هم بود۔

با توجه به این نکته که بدر چاچ شاعر درباری سلطان و مدح گر وی بود و در وصفِ کسی دیگر از سلاطین این خانواده قصاید نسروده۔ ولی با این همه در مجموعهٔ اشعارش مرثیه ای بر مرگ محمد بن تغلق نیست۔ پس به احتمال فراوان، وی درمیان سالهای ۷۵۰ق/۱۳٤۹م و ۷۵۲ق/۱۳۵۱م (آخرین سال حیات محمد بن تغلق) راهی ابدیت شد۔ تقی کاشی سال درگذشت وی ۷۵٤ق/۱۳۵۳م آورده است [۲]۔ یعنی بدرچاچ دو سال پس از مرگ وی زنده بود ولی این امر متعبد بنظر می آید زیرا هیچ قرینه یی بر این در دیوان او نمی یافت [۳]۔

دربارهٔ کتاب

تنها اثری که از بدرچاچ به دست آمده است، مجموعه پر ارزش قصاید وی است که وی آنرا در ۷٤٥ق/۱۳٤٤م تنظیم کرد و درین باره چنین می گوید :

بسال "دولت شه" بود، غرّه شعبان　　　　که سوی مملکت دیوگیر شد فرمان

"دولت شه" با ۷٤٥ مساوی است۔ این مجموعه مذکور مرکّب است از حمد و نعت و قصیده و قطعه که جز چند مورد که در احوال شاعر است، باقی همه یعنی ۳٦ قصیده در ستایش محمد بن

۱- بدایونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲٤۱؛ دانشنامهٔ، محمد تغلقی، دانشنامهٔ فارسی در شبه قاره، ج٤، ص ۲۲۱۳

۲- تقی کاشی، بدر چاچ،بانکی پور کیتالوگ، ج ۱، ص ۲۱۰

۳- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۸۵۳

تغلق است. او در قصاید از انوری و خاقانی تقلید کرده و از اصطلاحات و ترکیبات علمی فراوان بهره برده است زیرا وی مانند ممدوح خود، سلطان محمد بن تغلق به فلسفه طب، ستاره شناسی، موسیقی و امثال آن دلبستگی ویژه ای داشت[١]. قصاید بدر چاچ به علّت جنبهٔ تاریخ آنها ارزشِ زیادی دارد. در آنها به برخی از رویدادهای تاریخی مهم آن دوره اشاره شده است. چون خلیفه عباسی مصری ابوالربیع سلمان عباسی ٧١٣-٧٤١ق/١٣٠٣-١٣٤٠م، به فرستادن عهد و لوا و منشور، محمد بن تغلق را سرافراز کرد و بمناسبت این هنگام، دربار آراسته شد و تا روز ها جشن با شکوهی برگزار شد[٢]. بدر چاچ این رویداد را در سه قصاید وی بیان نموده است.

وزیر ملّت شه را ز حضرت مرحمت این شد — که بر منشور بحر و بر جاری بادا قلامش
برای مطبع جاهش امام الملك تعیین کرد — که نقد هر دو عالم باد رُبع عشر انعامش
امیر المومنین فرمود تا هر جمعه برمنبر — بهفت اقلیم میخوانند شاهنشاه اسلامش
خلایق پیش و پس پویان ملایك ذکر حق گویان — زجزع شه شده غلطان گهر بر نقره خامش[٣]

قصیده دوّم نیز همین موضوع را دارد. بدر چاچ در آن استقبال دلگرمی خلعت و فرمان و منشور که از جانب خلیفه عباسی مصری فرستاده شد، را تذکر می دهد :

جبریل از طاق گردون البشر و گویان رسید — کز خلیفه سوئی سلطان خلعت و فرمان رسید
ملك را باز و قوی شد، دین سرافرازی نمود — شرع را حرمت فزون شد، رونق ایمان رسید
هم بتاریخ که ماه از سال هفتصد شد فزون — زین سفر ماه محرم سابق شعبان رسید[٤]

در قصیده سوّم بدرچاچ نام خلیفه را آورده و اعطأ نمودن وی خلعت و فرمان به محمد بن تغلق را با جزییات بیان می کند :

یعنی رسید خلعت و فرمان سلطنت — از حضرت خلیفه بدارائی بحر و بر
والی عصر احمد عباس امام حق — دارائی دهر وارث پیغمبر بشر
این جنبش شادی است که از حضرت امام — آورده اند خلعت و فرمان معتبر[٥]

١- باقر محمد. وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ٣، ص ٢٣٣؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ٢٠٩

٢- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٣، ص ١٨٥٤؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ٢٠٩

٣- بدر چاچ، قصایدبدر چاچ، ص ١٤

٤- همو،همان،همانجا

٥- همو، همان، ص ١٥

دژ دهلی خیلی با شکوه بود. این دژ در ٧٤٤ق/١٣٤٣م نزد تغلق آباد ساخته شد و به ظن قوی همین دژ " قصر هزار ستون " نیز نامیده شد. بدر چاچ در وصف این قلعه ای سرود که شایان توجه است :

شکوه قلعه قلعی عمارت نه ته — نمونه ایست ز برج حصار قلعه شه

زهی حصار که در وی شهی بنا کردند — فلك چودیك كبودی نمود روتك چه

چون آسمان بسوئی شاه قصر کرد نظر — بر فعتش ز سر آسمان فتاد کله [1]

در " خرم آباد " به فرمان محمد بن تغلق قلعه ای بنا شد و بدر چاچ در وصف آن قصیده ای گفت که در آن تاریخ تکمیل قلعه ٧٤٤ق/١٣٤٣م و نام معمار آن " ظهیر الجیوش " آمده است[2].

شد تمام این عمارت خرم — در محرم بهفتصد و چل و چار [3]

بر درو بام تو کمر بسته — چون عطارد هزار خدمتگار

می برند از گذارهائی قطب — آبروئی نمونه های بهار

خرم آباد نام کردش شاه — چون ظهیرالجیوش شد معمار

بنده خاص خسرو عالم — صفدر دین یگانه ابرار [4]

چون سلطان محمد بن تغلق دژ " نگر کوت " را گشود ، بدر چاچ وقایع آن چیرگی و پیروزی را به این کلمات شرح داد :

گشاد حصن نگر کوت را که سنگین بود — شه زمانه به تاریخ ادخلوفیها :٧٣٧

چه قلعه ای است که فرشی بود ز رفعت بود ز رفعت — فضای عرصه بام رواق او دانا

برون او همه دیوان منجنیق انداز — درون او همه حوران آفتاب لقا[5]

بدرچاچ تاریخ آن همه شهرها ، قلعه ها و مسجد ها که به دستور محمد بن تغلق بنیاد گذاشته شد ، نوشته است. وی راجع به عیدها و جشن های مختلفی آن دوره ، مشروحاً بیان نموده است و مانند

١- بدر چاچ ، قصایدبدر چاچ، ص ٨٣

٢- هدایت ، مجمع الفصحا ، ج١ ، ص ٤٣٨ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، صص ٢١١-٢١٢؛

٣- بدر چاچ ، قصاید بدر چاچ ، ص ٨٩

٤- همو ،همان،همانجا

٥- بدر چاچ ، قصاید بدر چاچ ، ص ٢٨

یك سفیر فرهنگی ، زندگی فرهنگی و رسم و رواج های آن زمان را به تجّسم در آورده است۔ او در اشعار پرشمار خود به زوایای مختلفی شخصیت پادشاه اشاره کرده ، به عظمت وی پرداخته است۔ طبق بدایونی وی " شاهنامه به نام سلطان محمد بن تغلق گفته ، قریب بسی هزار بیت و همین که تاریخ منظوم است ، غنیمت است"[۱] ۔ این نوشتهٔ بدایونی نشان می دهد که این شاهنامه تا دورهٔ اکبری یافته می شد۔

محتوای تاریخ دورهٔ محمد بن تغلق به ندرت به دست می آید ، بهمین علّت مؤرخان و پژوهشگران ، قصاید منتخبهٔ بدر چاچ را به زبانهای دیگر برگرداندند ـ به سبب ارزش تاریخی قصاید وی ، ایلیت و داوسن در کتاب خود "History of India as told by its own historians" ترجمه ای از اشعار وی را آورده اند۔ بلوشه شرحی بر دیوان بدرچاچ نوشته که دست نویس آن در کتابخانهٔ پاریس نگهداری می شود[۲] ۔

قصاید بدر چاچ نخستین بار به سال ۱۲۷۹ق/۱۸۵۲م ، به کوشش محمد هادی علی اشك ، در چاپخانه نولکشور ، کانپور چاپ سنگی شد و در سالهای بعد به تکرار در شبه قاره به چاپ رسیده است۔

---

۱ - بدایونی ، عبدالقادر ، منتخب التواریخ ، ج ۱ ، ص ۲۴۱

۲- Blochet,E, catalouge des manuscripts persons, vol III, PP 205-207

تغلق نامه

آخرین اثر منظوم تاریخی و حماسی از امیر خسرو دهلوی (٦٥١-٧٢٥ق/١٢٥٣-١٣٢٥م) تغلق نامه تاریخ اجتماعی و محلّی روزگارش، در گزارش رویدادهای چشم دیده خود وی و رُخداد روزگارِ کوتاه فرمانروایی غیاث الدین تغلق شاه (٧٢٠-٧٢٥ق/١٣٢٠-١٣٢٥م)، سر دودمان شاهانِ تغلقیه دهلی است. در ارائه تاریخ این دودمان اهمیت فراوان دارد و از نظر تاریخ این دوره بی نهایت ارزش دارد[1]. به صورت کامل، نسخهٔ خطّی آن، تاحال به دست نیامده، " نه از نقوش دیباچه اش اثری است و نه از نگارشِ خاتمه اش خبری، نه حدیقهٔ حمدش را درهای باز و نه گلستان مدحش را داستان سرای بآواز"[2] سال تصنیف اش هم معلوم نیست. البته این روشن است که خسرو این مثنوی را در اواخر عمرش منظوم ساخته است[3]. آن روحِ خیال انگیزی که از ویژگیهای دیگر آثار خسرو است، در این اثر کمتر به چشم می خورد.

شرح احوال مؤلف[4]

١- آفتاب اصغر، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ١١؛ اعظمی، شعیب، فارسی ادب، بعهد سلاطین تغلق، ص ١٧٨؛ نسرین اختر، مختصری از آثار امیر خسرو دهلوی، صص ١٠١-١٠٦؛ حیاتی گیلانی، ضمیمهٔ تغلق نامهٔ امیر خسرو، پیشگفتار ص ٥ و ص ١٢١؛ صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٣، صص ٧٨٢-٧٨٣؛ دانشنامه، تغلق نامه، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٧٩٥؛ باقر محمد ـ وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، نفیسی، دیوان کامل امیر خسرو (مقدمه)، ص ٧؛ احمد، ظهور الدین، ایرانی ادب، ص ١٩٠؛ نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر زبان فارسی در ایران، ج ١، ص ١٧١؛ منزوی، فهرست نسخه های خطّی فارسی، ج ٤، ص ٢٧٢٨؛ خانبابا مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ١، ص ١٣٨١-١٣٨٢؛ منزوی، فهرستواره کتابهای فارسی، ص ١٢٢١؛ سبحانی، توفیق، نگاهی به ادب فارسی در هند، ص ١٠٠؛ برزگر، امیر خسرو دهلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٢٧٥
storey, C.A 1/504,1311 ; Askari, S-H, Amir Kausrau, as a historian, PP 10-11 ; Wahid Mirza , Mohd , Life and Works of Amir Khusrau , P 245 ; Hardy, P, Historians of Medieval India , The treatment of history by Amir Khusrau, P 87

٢- حیاتی گیلانی، ضمیمهٔ تغلق نامهٔ امیر خسرو، ص ٣٦؛ اعظمی، شعیب، فارسی ادب بعهدِ سلاطین تغلق، ص ١٧٨؛ احمد، ظهورالدین، ایرانی ادب، ص ١٩٠؛ نسرین اختر، مختصری درباره آثار امیر خسرو دهلوی، مجله سفینه، ص ١٠١؛ باقر محمد ـ وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ص ٢٧٤

٣- نسرین اختر، مختصری دربارهٔ آثا ر امیر خسرو دهلوی، مجلّه سفینه، ص ١٠١

٤ـ رجوع شود به دورهٔ سلاطین مملوک در همین رساله بر ص ٢١٦

درباره کتاب

مثنوی " تغلق نامه در دو هزار و نه صد و بیست بیت در سر گذشت و جنگ های غیاث الدین تغلق شاه (٧٢٠-٧٢٥ق/١٣٢٠-١٣٢٤م) ، در ٧٢٠ق/١٣٢٠م سروده شده [١] - به قول " امین احمد رازی" مؤلف " هفت اقلیم " این مثنوی بر سه هزار بیت می باشد ولی مثنوی موجود " تغلق نامه " با اضافه اشعار از حیاتی گیلانی ، تعداد اشعار این مثنوی مشتمل بر ٢٧١٧ [٢] بیت است ولی در بعضی نسخ مثنوی ٢٩٢٠ بیت دارد- راجع به این مثنوی گمان می کردند که ناپید شده است و اکنون تنها نامش در کتب تاریخ و تذکره ها باقی مانده است ولی مولوی رشید احمد ، آنرا از کتابخانهٔ حبیب گنج علیگره ، در حالتِ خاك خورده پیدا کرد و به تصحیح وی پرداخت و برایش مقدمه هم نوشت ، ولی به علّت در گذشت وی کارش نا تمام ماند- پس از گذشت چندین سال سیّد هاشمی فرید آبادی ، یك نقل دیگر از این نسخهٔ خطّی دریافت و هر دو نسخه را تقابل نموده ، تغلق نامه را در سال ١٣٥٣ق/١٩٣٣م با مقدمهٔ خودش و مقدمهٔ نا تمام مولوی رشید احمد در دکّن به چاپ رساند [٣]-

در دورهٔ اکبر شاه (حك ٩٦٣-١٠١٤ق/١٥٥٦-١٦٠٥م) نسخه ناقصی از تغلق نامه که از هر دو جانب ، آغاز و پایان ناقص بوده ، در کتابخانه سلطنتی موجود بود- نسخهٔ کامل این مثنوی ، پیش راجه علی خان فاروقی ، فرمانروایی " خاندیس " موجود بوده و " فیضی " برای فرستادن ابیات فاقد ، نامهٔ ای را به راجه نوشت- چنین به نظر می رسد که ابیاتِ فاقد مثنوی به دستگاه مغولان نرسید و جهانگیر بادشاه (حك ١٠١٤-١٠٣٧ق/١٦٠٥-١٦٢٧م) از شعرای درباری خود خواست که قریحه شعری خود را به کار برده مثنوی را تکمیل سازند تکملهٔ حیاتی گیلانی موردِ پسند پادشاه قرار گرفت- وی فرمان داد که که در پاداش و صله ، شاعر را در زر و نقره وزن کنند [٤] -محمد سعید گیلانی تاریخ این واقعه گفته است : " چون حیاتی را بزر سنجید شاهنشاه عصر " مجموعهٔ این قطعه تاریخ ١٠١٩ می باشد- پس این امر به اثبات می رسد که تا آن زمان حیاتی زنده بود [٥] -

---

١- برزگر ، امیر خسرو دهلوی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ، ص ٢٧٥

٢- احمد ، ظهورالدین ، ایرانی ادب ، ص ١٩٠

٣- نسرین اختر ، مختصری دربارهٔ آثار امیر خسرو دهلوی ، ص ١٠١

٤- حیاتی گیلانی ، ضمیمه تغلق نامهٔ امیر خسرو ، پیش گفتار ، ص ٧

٥- همو ، همان، ص ٢٣

مجلس مخطوطات فارسیه، حیدر آباد دکن، در سال ۱۳۵۳ق/۱۹۳۳م، تغلق نامه که آنرا حیاتی گیلانی کامل ساخته، را چاپ کرده بود. نسخه موجود ۱۲۹ بیت از حیاتی گیلانی دارد. در آن باب آخر موجود نیست. تعداد ابیات ۲۸۹٦ است.

تغلق نامه مهم ترین ماخذ تاریخی و رویداد انحطاط خلجیان و تخت نشینی غیاث الدین تغلق بنیانگذار تغلقیان می باشد. در آغاز مثنوی ذکر عیش دوستی قطب الدین مبارکشاه خلجی، مرحمتِ خسروانه بر خسروخان، عذر خسرو خان و قتلِ مبارکشاه، انتقام ملك تغلق غازی (غیاث الدین تغلق، شکست خسرو خان، نشستن ملك تغلق غازی به تخت دهلی و خطبه و سگه بنام خویش کردن و تغلق شاه شدن و جهان را با امنیت و دادگری آراستن و دادشهریاری و شاهی دادن [1] است. ضیأالدین برنی نیز هم این وقایع و حوادث را شرح داده ولی خسرو این وقایع و حوادث را با ترتیب و تسلسل بیان نموده است. پنج شاهزادگان خلجی ابوبکر خان (چهارده ساله) علی خان و بهاخان (هر دو هشت ساله) عثمان (پنج ساله)، دستخوش سفّاکی خسرو خان شدند. خسرو این داستان دردناك را چنین بیان می کند، گویی تمام رویداد چشم دیدهٔ خود وی است [2].

یکی خان فرید اسم بلند اصل	که بود اصلش زده شد وصل بروصل [3]
که آن سنك سزائی ملك سنجی	سه پنجش عمر در دهری سپنجی
دگر بوبکر خان دیباچهٔ تخت	سزائی ملك اگر یاری کند بخت
ز سال عمر او دو هفته رفته	دو هفتش سال و او ماه دو هفته
علی خان گرامی هشت ساله	جبینی چو گل و روی چو لاله
بهاخان هم بهشتم سال نوخیز	بثلث دوّم قرآن ورق بیز
ز پنجم سال عثمان بهره ور بود	هنوز از جمع قران بی خبر بود
اشارت کرد خسرو خان کم بخت	که بر شهزادگان کاری رود سخت
دویدند از برون عفریت رویان	بحورستان ستر ملك پویان

۱- حیاتی گیلانی، ضمیمه تغلق نامهٔ امیر خسرو، پیش گفتار، ص ۵۸ و بعد

۲- خسرو، امیر، تغلق نامه، صص ۲۳-۲٤

۳- نفیسی، سعید، دیوان کامل امیر خسرو، ص ۱۷

Hardy, p, Historians of Medievel Indian ,P 62

چون مبارکشاه خلجی ، به دست خسرو نام غلام خود کشته و غیاث الدین تغلق که در مرزهای شمال غربی هند مامؤریت داشت و چندین بار در برابر تاخت و تازِ مغولان ایستادگی کرده بود و به همین جهت او را غازی ملك لقب داده بودند ، به خون خواهی مبارکشاه خلجی به تاخت و بیرون شهر خسرو را شکست داد و در سوّم شعبان ۷۲۰ق/۱۳۲۰م در دهلی تخت نشین شد و خانواده تغلقیان را بنیان گذاشت[1]ـ در تغلق نامه می گوید :

همه شب بود خسرو لشکر آرایی | سرآن کشانش نیز برپائی[2]

چون صبح جمعه تیغ تیز برداشت | زمانه غلغل خون ریز برداشت

چو صبح غرّه شعبان فرح | ببرد از تختگاه آسمان

مثنوی تغلق نامه ارزش تاریخی زیادی دارد و این امر را به اثبات می رساند که سهم امیر خسرو در پیشرفت سنّن تاریخ نگاری و حماسه های تاریخی در شبه قاره چشمگیر و مهم است ـ وی در این زمینه تحول تازه ای را ایحاد کرد ـ داستانهای رزمی او ، در آنجا که برپایه آزموده ها و دیده های او سروده شده اند ، بی گمان بدیع و نومایه اند ـ

---

۱ - خسرو ، امیر ، تغلق نامه ، صص ۲۳-۲٤

۲ - همو،همان، ص ۱۳۵

باب هشتم

دورهٔ سادات و لودیان

(۸۱۷-۸۵۵ق/۱۴۱۴-۱۴۵۱م/۸۵۵-۹۳۲ق/۱۴۵۱-۱۵۲۶م)

سادات یا خضر خانیان(حك ۸۱۷-۸۴۷ق/۱۴۱۴-۱۴۴۳م) و لودیان (حك ۸۵۵-۹۳۲ق/۱۴۵۱-۱۵۳۶م) که نزدیك به ۱۰۷ سال بر تخت دهلی حکمفرما بودند ، از سلسله های برجستهٔ سلاطین شبه قاره هستند[۱] ـ یورشهای امیر تیمور گورگانی (۸۰۷ق/۱۴۰۴م) به شب قاره ، سبب ضعف و ناتوانی سلسلهٔ تغلقیان گردید و امپراتوری وسیع و نیرومند آنان رو به تجزیه و پریشانی نهاد و حتی در ۸۱۵ق/۱۴۱۲م با در گذشت محمد تغلق ، آخرین فرمانروای این خانواده، از بین رفت و سلسلهٔ سادات روی کار آمد[۲] ـ بنیانگذار این خانواده خضر خان پسر ملك سلیمان ، در دورهٔ تغلقیان حاکم مولتان بود و این مولتان به وی فیروز شاه تغلق بخشیده بود[۳]ـ خضر خان مولتان را در ۷۹۷ق/۱۳۹۴م در جنك با سارنك خان ، یکی از امرای نامدار دورهٔ محمود شاه تغلق ، از دست داد ـ در یورش امیر تیمور به شبه قاره (۸۰۱ق/۱۳۹۸م) خضر خان به " میوات " پا به فرار گذاشت ولی سپس به خدمت امیر تیمور رسید و امیر تیمور حکومت دهلی و اقطاع مولتان و دیپالپور را به حضر خان نواخت[۴] ـ خضر خان از آنجا که به دست آوردن قدرت و حکومت ، مدیون امیر تیمور بود ، بدین سبب ، سگه به نام شاهرخ فرزند تیمور زد و به وی خراج نیز می پرداخت ۵ ـ وی برای خود به جای لقب سلطان خطبه به نام امیر تیمور و بعداً به نام شاهرخ خوانده می شد و نام وی خضر خان در پایان خطبه ، می بردند و برایش دعا می کردند[۶] ـ

پس از فروپاشی سلطنت دهلی ، فرمانده هر ولایت برای استقلال می کوشید ـ خضر خان ، نیز پس از

۱- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، به تصحیح برجیندر ناتهه دی ، ج ۱، ص ۲۶۶؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۱۶۱- ۱۹۱؛ Fatima Hussain, A Critical study of Indo Persian Literature during Sayyid and Lodi Period, P.P. 161, 163-166, 213, 227

۲- سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره ، ص ۲۶۱

۳- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری به تصحیح برجهندر ناتهه دی ، ج ۱ ، ص ۲۶۶

۴- سرهندی ، یحییٰ بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، صص ۱۸۱ - ۱۹۳

۵- فرشته ، تاریخ ، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۳؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱ ، صص ۲۶۶-۲۶۷

۶- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱، ص ۲۶۷؛ فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۱۶۲؛ سرهندی ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ۱۸۳

نبردهای خونین بسیار دهلی را گرفت- وی مرزهای سلطنت دهلی را که بسیار محدود شده بود گسترش داد[1] و در هفدهم جمادی الاول سال ۸۲٤/۱٤۲۱م رخت از جهان بربست[2]-

وی هفت سال و چند ماه حکمفرمای کرد- این دورهٔ هفت سالهٔ وی پر از لشکر کشی و نبردهای فراوان بود که به فرمان دهی وی یا امرایش، بخاطر سرکوبی باغیان یا گسترش سلطنت دهلی بود- تاریخ نگاران معاصر وی او را سلطان عادل، کریم، عاقل و راستگو و با استعداد لقب داده اند- در زمان فرمانروایی او، کشور از رونق و شکوفایی اقتصادی بر خوردار بود- وی پس از حملهٔ تیمور به هند، دهلی و دیگر نواحی قلمرو خود را از نا آرامی و نابسامانی و آشوب رهائی داد[3] ولی جانشیان وی بی استعداد و بی لیاقت بودند- آنان در پیروی از بنیانگذار سلسله، نتوانستند حکومت خود را استحکام و ادامه بدهند- خضر خان سه روز پیش از رحلتش، پسر خویش مبارکشاه را ولیعهد خود گردانید- وی دو روز پس از مرگ پدر (۸۲٤ق/۱٤۲۱م) مبارکشاه تخت نشین دهلی شد و امرأ و ملوك و مشایخ را جاگیر و مشاغل پیشین واگذار کرد[4]-

دورهٔ سلطان مبارکشاه سیزده سال و سه ماه و شانزده روز طولانی بود- وی گرچه بر دهلی، تخت گاه سلاطین و امپراتوران هند، فرمان می راند ولی وی نیز مانند پدرش به واقع فرمانروای یکی از ممالك مستقل بود که پس از حملهٔ تیمور در ۸۰۱ق/۱۳۹۸م سربرآوردند[5] ولی بالعکس پدرش، او اعلان استقلال کامل کرد و خود را شاه خواند و سکّه و خطبهٔ به نام خود اجرأ کرد[6]- وی روز

۱- فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۱٦۱-۱٦۳؛ سرهندی، تاریخ مبارکشاهی، صص ۱۸۳-۱۹۳؛ برزگر، خضر خان، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج۲، ص ۱۰٦۹-۱۰۷۱؛

۲- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱٦۱-۱٦۳؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۷۱

۳- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ص ۲۷۱

٤- دولت بار جنگ، داستان ترکتازان هند، ج ۱، صص ٤۸٤-٤۸٦؛ فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۱٦۳-۱٦۹؛ احمد نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۷۲؛

Fatema Husaini, A Critical study of Indo - Persian Literature during sayyid and Lodi Period. P.P.2, 131 , 161 , 163, 166 , 227

۵- برزگر، مبارکشاه، دانشامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۲۱٦۳-۲۱٦٦؛

Fatema Husaini, A Critical study of Indo - Persian Literature during sayyid and Lodi Period. P.P. 13, 161 , 163 - 166 , 227

٦- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱٦۹؛ سرهندی، تاریخ مبارکشاهی، صص ۱۸۳-۱۹۳

جمعه، در سال ۸۳۷ق/۱٤۳٤م که به شهر نو مبارك آباد رفته و در عمارت خاص در تهیه مقدمات نماز جمعه بود، هدف دسیسهٔ دشمنان قرار گرفت۔ به اشاره ای از سرورالملك، سرپال بد بخت تیغ چنان انداخت که آب حیات او بر خاك مرك ریخت۔ دورهٔ فرماندهی وی سیزده سال، سه ماه و شانزده روز بود[1]۔

مبارك شاه سلطان با استعداد و دانش گرا بود و اخلاق و فضایل ستوده داشت۔ او همه امور مملکت را خود بررسی می کرد و افزون برآن مشوّق و پشتیبان ادیبان و شاعران بود۔ یحییٰ بن احمد سرهندی، تاریخ نگار سرآمده و مؤلف "تاریخ مبارك شاهی" در دورهٔ وی زندگی می کرد و از ملازمان دستگاه وی بود[2]۔ پس از مبارك شاه، محمد خان بن فرید خان بن خضر خان روی کار آمد۔ ملك سرورالملك، وزیر مبارك شاه و محمد خان که توطئه چین قتل مبارك شاه بود، می خواست تاج و تخت را به تصرف در آورد۔ روزی که می خواست محمد خان را هم مثل مبارك به قتل برساند که سپاهیان محمد خان شاه و کمال الملك، یکی از امرای مبارك شاه، وی را کشتند[3]۔

در سال ۸۳۸ق/۱٤۳٤م ملك بهلول لودی، حاکم سرهند، بدون فرمان سلطان، دیپالپور و لاهور را تا پانی پت به قبضهٔ قدرت خود آورد[4]۔ شاه در این ایّام به عیش و نشاط و می خوارگی چنان مشغول بود که اصلاً پروای کشورداری نداشت۔ وی حسّام خان، یکی از امرأی خویش را برای فرونشاندن آتش فتنهٔ وی فرستاد۔ امّا حسّام خان مقابل بهلول لودی نتوانست ایستاد و دُچار شکست شده به دهلی گریخت۔ بهلول لودی نامه ای به محمد شاه فرستاد که اگر او وزیر حسّام خان را بکشند و وزارت به حمید خان عطا کنند، وی سر به اطاعت شاه فرود خواهد آورد۔پادشاه حسّام خان را به قتل رسانید و سرهند و اقطاعات آن به بهلول واگذار کرد۔چون امرای پادشاه این ضعف و ناتوانی نفس پادشاه را دیدند،

۱- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱٦۹؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۸۸، سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی، ص ۱۳۲؛ سرهندی، تاریخ مبارکشاهی، صص ۱۹۳ - ۲۳۵

۲- سرهندی، تاریخ مبارکشاهی، صص ۱۹۳-۳٦۲؛ فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۱٦۳-۱٦۹؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، صص ۱۳٦-۱٦۵

۳- برزگر، مبارکشاه، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۱٦٦؛ سرهندی، تاریخ مبارکشاهی، دیباچه

٤- فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۱٦۳-۱٦۹؛ احمد، نظام الدین طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۹۰؛

Fatema Husaini, A Critical study of Indo - Persian Literature during sayyid and Lodi Period. P.P.2, 13 , 161 , 163 - 166 , 227

آماده به بغاوت شدند[۱]- سلطان محمد خلجی، حاکم مالوه، در سال ۸۴۴ق/۱۴۴۰م، به فتح دهلی آماده شد- ملك شاه از ملك بهلول کمك خواست و وی با بیست هزار لشکریان سوار به دهلی رسید[۲]- سلطان در جنگ شریك نشد و لی سپاهیان ملك بهلول با جرأت و دلیری جنگیدند- محمود خلجی، حاکم مالوه، مجبور به فکر صلح و آشتی شد ولی از روی شرم و غیرت اظهار تمنّا نکرد- محمد شاه خود طالب آشتی شد ولی ملك بهلول به سپاه مالوه یورش برد و عدّه زیادی از آنان را بقتل رساند- سلطان محمد خیلی شاد گشته، ملك بهلول را پسر خود خواند و به لقب خان خانان سرفراز نمود و در ۸۴۵ق/۱۴۴۱م فرمانروایی لاهور و دیپالپور به وی اعطأ نمود[۳]- ملك بهلول در لاهور هر روز نیروی بیشتر گرفت و در ردیف امرأی بزرگ در آمد- افغانان دور او جمع شدند و او را هوای دولت و اقتدار در سر افتاد و با سلطان محمد به مخاصمت برخاست و برای تسخیر دهلی لشکر کشید ولی مؤفق نشد و به سرهند بازگشت و برای استحکام خویش تلاشها کرد[۴]-

اضمحلال و ناتوانی سلطان روز بروز آشکار تر می شد و امرای نزدیك وی از اطاعت او دست برداشتند- سرانجام سلطان محمد شاه در ۸۴۹ق/۱۴۴۵م مریض شد و چشم از جهان فروبست- وی دوازده سال و چند ماه فرمانروایی کرد- تاریخ نگار سرآمده "فرشته" سال درگذشت وی ۸۴۷ق/۱۴۴۳م نوشته است و مدّت فرمانروایی وی ده سال و چند ماه[۵]- پس از سلطان محمد پسرش علاألدین به جای پدر نشست- وی حکمفرمایی بی استعداد و ناتوان بود و به تحریك برخی از امرأ در پی کشتن حمید خان بود- حمید خان بهلول را در ۸۵۵ق/۱۴۵۱م نشستن به تخت شاهی آماده کرد[۶]- کلید های دژ دهلی به وی سپرد- بهلول با لقب سلطان به تخت نشست و این طور

۱- فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۱۶۳-۱۶۹؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی، صص ۱۳۲-۱۳۴

۲- همو، همان، صص ۱۷۳-۱۷۹؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۱۵۰؛ برزگر، بهلول لودی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۵۲۷-۵۳۰

۳- برزگر، مبارکشاه، دانشنامه ادب فارسی، در شبه قاره، ج ٤، صص ۲۱۶٤-۲۱۶٦؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، صص ۱۳٦-۱٤۵

٤- سبحانی نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ۱۳۳-۱۳٤

۵- همو، همان، ص ۱۳۵

٦- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۹۳؛ فرشته، تاریخ، ج۱، ص ۱۷۱

خانوادهٔ سلطنتی لودیان در ۸۵۵ق/۱۴۵۱م روی کار آمد و آفتاب سلطنت سلسلهٔ سادات غروب شد. بهلول در همان سال پسر بزرگ خود با یزید را در دهلی گذاشت و خود برای جمع آوی لشکر و تنظیم امور پنجاب و مولتان و دیپالپور را آغاز کرد [۱]. در غیبت وی، برخی امرای مخالفش سرکشیدند و محمد شاه شرقی، فرمانروایی جونپور (حک ۸۴۴-۸۶۱ق/۱۴۴۰-۱۴۵۶م) را برای گرفتن دهلی دعوت کردند. بهلول ازین شورش آگاه شده، از دیپالپور به دهلی شتافت و حاکم جونپور را شکست داد [۲]. بهلول پس ازان، به استواری و استحکام پایه های دولت متوجه گردید. وی با تصّرف بر اطراف دهلی، حدود سلطنت خود را گسترش داد. پس از مرگ وی در ۸۹۴ق/۱۴۸۹م نظام خان به نام سکندر دوم تخت نشین شد. پس از درگذشت بهلول لودی، میان امرأ و ارکان دولت بر سر جانشینی وی نزاع برخاسته بود [۳]. بعضی از آنها با ربك، پسر بزرگ بهلول و برخی نبیره وی را نامزد کردند ولی خان خانان، یکی از وزرای مقتدر و نیرومند بهلول شاه، نظام خان را به نام سلطان سکندر در ۸۹۴ق/۱۴۸۹م بر تخت دهلی نشاند [۴]. بیشتر اوقات پادشاهی وی در جنگاوری و دلاوری و سرکوبی شورشهای امیران مختلف سپری شد.

وی در سال ۹۱۱ق/۱۵۰۵م شهر آگره را بنا گذاشت و پایتخت خود را به آنجا منتقل کرد [۵].

سکندر در سال ۹۲۳ق/۱۵۱۷م پس از بیست و نه سال حکمفرمایی، براثر بیماری درگذشت.

پس از درگذشت سکندر در ۹۲۳ق/۱۵۱۷م، فرزندش ابراهیم لودی بر تخت سلطنتی نشست. وی بالعکس پدرش، قواعد و آداب و رفتار با خویشان و نزدیکان را تغییر داد و گفت که پادشاهان قوم و خویش ندارند و همه باید شرط خدمت مردم بجا آورند. ازین رو امرای برجسته و سرآمدهٔ افغان علیه او قیام کردند [۶]. ابراهیم عدّه ای از امرأ و حکام را زندانی کرد و گروهی از امرأ برای نجات از خشم شاه

۱- برزگر، بهلول لودهی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، صص ۵۲۸-۵۲۹؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی، صص ۱۳۵-۱۳۶

۲- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۶

۳- برزگر، بهلول لودی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۵۲۸-۵۲۹؛ فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۶؛ سرهندی، تاریخ مبارکشاهی، در صفحات فراوان

٤- عبدالله، سید، ادبیات فارسی میں هندؤں کا حصّه، صص ۲٦-۳۱؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، صص ٤٤۹ - ٤۵۰

۵- حجّی، سکندر شاه لودی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۱٤۰۵-۱٤۰٦

٦- سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ۱۳۲-۱۳٤

بـه ظهیرالدین محمد بابر گورگانی پیوستند و ابراهیم لودی در ۹۳۲ق/۱۵۲٦م در میدان پانی پت از بابر (د- ۹۳۷ق/۱۵۳۰م) شکست خورد. بدینگونه سلسله لودیان از حکومتِ دهلی نیز فروپاشید و سلسلـه بـابـریـان به سلطنت رسید و برای مدت طولانی بر سرزمین پهناور شبه قاره با رعب ودبدبه و شکوه تمام حکومت کرد[1].

پـس از دوره تـغـلـقـیـان درمیـان سـالهـای ۸۱۷-۹۳۹ق/۱٤۱٤-۱۵۳۲م، سـلـطـنـت دهـلـی در حـکـومتهـای مـحـلـی تـقـسیـم شـد و اقـتـدار و نیـروی آن به ضعف و ناتوانی تبدیل شد. پادشاهان و حکمفرمایان این حکومت ها پیوسته با دولتهای همجوار خود نبرد آزما بودند. اوضاع سیاسی آشفته و پرآشوب بود. باوجود این نآرامی و نابسامانی اقتصادی کشور، حکمفرمایان از تشویق و سرپرستی ادیـان و شـاعـران غـفـلـت نـورزیـدنـد و در زمینـهٔ عـلـمـی و ادبـی و فـرهـنگی کارهای فوق العاده انـجـام گـرفت. در طی سالهای ۸۱۷-۹۳۹ق/۱٤۱٤- ۱۵۳۲م دانشـمـنـدان و عالمان از مناطق مـخـتـلـف بـه شبـه قـاره وارد گردیدند ومورد استقبال و حمایت شاهان این ناحیه قرار گرفتند. البته این حـمـایـت فـقـط در قـلـمـرو محدود آنان و درمیان حامیان آنان صورت گرفت[2]. حـکومت سادات ضـعیف تـریـن حـکـومتهـای سلسلهٔ سلاطین دهلی بود و در گسترش و رواج فرهنگ ایرانی و ادبیات فـارسـی در شبه قاره نقش فعالی نداشت ولی تاریخ نگاران شاهان این سلسله را به عنوان حکمفرمایان نیك و خیـرخـواه یـاد کـرده انـد و نـگـاشتـه اند که آنان دهلی و دیگر نواحی قلمروشان را از مصائب اقتصادی و ناامنی، حاکم برآن مناطق پس از حملهٔ تیمور، نجات دادند[3].

تـاریـخ نـویسی بـعد از سلسلهٔ تغلقان کم کم از میان رفت. در دوران حکومت سیدان فقط یك وقایع نامه به نام تاریخ مبارکشاهی وجود داشت. آنرا تاریخ نگار سرآمده یحیی بن احمد به این نام در تاریخ خـانـدان سـادات دهـلـی در دورهٔ مبارکشاه قلمداد کرد. به سبب اینکه، این کتاب تنها منبع آگاهیها دربارهٔ شاهان سادات است، بسیار ارزش دارد.

در دوره لودیان، اوضاع سیاسی سلطنت دهلی چندان رضایت بخش نبود. هنرمندان، دانشمندان و

۱- فرشته، تاریخ، ج ۱، ص ۱۸۸؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۱۷۳

۲- برزگر، ابراهیم لودی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٦؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی، در هند، ص ۱۳٦

۳- فرشته، تاریخ، ج ۱، صص ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۸؛ اعظمی، فارسی ادب بعهدِ سلاطین تغلق، صص ۱۷-۱۹؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۱۳۸

عـالـمـان از درباری بـه دربـارهـای دیـگـر ، بـه جستجوی مشوّقان و حامیان علم و ادب ، می رفتند۔ سـلاطین لـودی بـه زبـان فـارسـی علاقه مفرّطی داشتند۔ اسکندر لودی ، قدرتمند ترین پادشاهان این سلسـلـه ، در گسـتـرش و رواج دادن ایـن زبـان ، درمیان مردمِ این ناحیه ، به ویژه هندوان ، نقشِ مهمّی ایـفـا کرد۔ وی به آموزش و تربیت کارگزاران کشوری و لشکری توجه خاصی مبذول کرد۔ به گفته فـرشتـه "در عصر وی علم رواج یافت و کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان درمیانِ ایشان معمول نبود ، پرداختند" [۱] سـکندر در سال ۸۹۵ق/۱۴۸۵م فرمانِ معروف خود اجرا کرد و به سبب آن ، زبـان فـارسـی ، زبـان دیـوانـی در سـطـح پائین اداری و جانشین زبان هندی شد و هندوان با توجه به امتیازهای سیاسی و اجتماعی که آموختن زبان فارسی می توانست ، همراه داشته باشد ، این رونـد را بـا جان و دل پیش گرفتند۔ این فرمان سکندر تاثیر چشمگیری بر رُشد و گسترش زبان فارسی در شبـه قاره گذاشت [۲] ۔ پیـش ازیـن فـرمـان از غـزنـویـان تا سکندر لودی آموزش و تدریس فارسی با سیاست و نظامِ مشخصّی وجود نداشته و تنها در این دوره سیاست و نظام آموزشی فارسی هدفدار از سوی دولت ارائه شد[۳]۔سکندر به تنها دوستدار زبان و ادب فارسی بود بلکه پشتیبان و مرّبی بزرگی از عـلـمـا و فـضـلا بود۔ وی فضلای دیگر کشورهای اسلامی مانند عربستان ، ایران ، آسیای مرکزی و مولتان را برای تدریس در مدارس های شبه قاره دعوت کرد [۴] ۔فاضلان و دانشمندان از مناطق مختلف فـارسی زبان به شبه قاره وارد شدند و همانجا سکونت ورزیدند۔ دستگاه سکندر محّل تجمّع فاضلان شده بود۔ رفیع الدین شیرازی یکی از ادبای ایرانی که از شهرت قابل توجهی بر خوردار بود نیز به دربار سلطان اسکندر آمد۔

هر شب هفتاد تن از فاضلان در دربار او گرد می آمدند و وی در خلوت خاص تا نیمه شب با آنها در

۱- سرهندی، تاریخ مبارکشاهی ، صص ۱۸۱-۱۹۳ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، صص ۱۳۶-۱۴۵

۲- فرشته ، تاریخ ، ج ۱ ، ص ۲۴۴ ؛ باقرمحمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۰

۳- دیـاتـاراس ، روابـط فـرهـنـگـی هـنـد و ایـران (مـجـموعه مقالات) ص ۹۵ ؛ فرشته ، تاریخ ، ج۱ ، ص ۲۴۴ ؛ حجّتی ، سکندر شاه لودی ، دانشنـامـه ادب فـارسـی در شبـه قـاره ، ج ٤ ، صص ۱۴۰۶-۱۴۰۷ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ۸۵ ؛ قادری ، عبدالشکور ، پیوند های مشترك زبانی ایران و شبه قاره ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۳۹۱ ؛ امیری ، زبان و ادب فارسی - ، ص ۱۱۵ ؛ سبحانی ، نگاهی به - ، ص ۱۳۸ ؛ احمد ، عزیز ، تاریخ تفکر اسلامی ، ص ۷۸

٤- سلیم مظهر ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ، ص ۳۳

مسایل فقهی مباحثه می کرد و پس از آن شام چیده می شد[1] ـ از میان آن فاضلان نامهای شیخ عبدالوهاب بخاری،شاه جلال تبریزی،شیخ عبدالله تلنبی ، میان طه ، میان خواجگی ، میان عبدالرحمن ، میان عزیز الدین ، مولانا الهداد ، صدرالدین ، شیخ سعدالله و شیخ رزق مشتاقی شایان تذکر است[2] ـ با آمدن این ادیان و فاضلان نامدار ، دربار شاهی ، به شکلی چشم گیر رونق روز افزون پیدا کرد ـ سکندر شیفته زبان و ادب بو د و به فارسی شعر می سرود و " گلرخی " تخلص می کرد[3] ـ به دستور وی ، مولفان آثارشان را به فارسی تصنیف و تالیف کردند و کتابهای از سنسکریت به قالب فارسی آوردند ـ محمد بن شیخ ضیا فرهنگی فارسی تالیف کرد و به نام تحفة السعادت یا فرهنگ اسکندری و آنرا در سال ٩١٦ق/١٥١٠م به سلطان اسکندر لودی تقدیم کرد ـ

از علماً به سرپرستی میان بهووه ، وزیر سکندر شاه لودی به تالیف کتابها در فنونِ گونا گون مشغول شد ـ شاهان لودی افزون بر دهلی ، در مناطق دیگر نیز فعالیت های ادبی را تشویق می کردند ـ آنروزها جونپور را " شیراز هند " می نامیدند ـ اسکندر مدرسه های زیادی برپا ساخت ـ در دورهٔ وی زبان رسمی و دولتی و زبان تدریس در مدارس ، آن همه فارسی بود و زبان توده در دهلی و سپاهیان اسکندر و ابراهیم لودی نیز فارسی بود[4] ولی متاسفانه باوجود این همه فعالیت های فرهنگی و لسانی و علمی ، در زمان لودیان هیچ تاریخ نویس درباری به چشم نمی خورد و اثر تاریخی در این دوره تالیف شده به دست ما نمی رسد ـ

---

١ - حسّنی ، سکندر شاه لودی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ١٤٠٦ ؛ حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ٨٤

٢ - احمد یادگار ، تاریخ شاهی ، ص ٤٦ ؛ محدث دهلوی ، شیخ نورالحق ، زبدة التواریخ ، ص ٧٢ ؛ محدث دهلوی ، عبدالحق ، اخبارالاخیار ، ص ٢٢٠

٣ - حفیظ الله ، محمد ، سلاطین هند کی علم پروری ، ص ٨٤ ؛ نظامی ، خلیق احمد ، سلاطین دهلی کے مذهبی رحجانات ، ص ٤٥٨ ؛ بدایونی ، منتخب التواریخ ، ص ٢٨٣

٤ - همو همان، ص ٨٣ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ١٦ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ١٣٧ ؛ بدایونی ، منتخب التواریخ ، ج ١، ص ٣٢٣

تاریخ مبارکشاهی[1]

نخستین تاریخ عمومی فارسی اسلامی در تاریخ شاهان هند و سلاطین دهلی از روزگار سلطان شهاب الدین محمد غوری (حك ۵۹۹-۶۰۲ق/۱۲۰۲-۱۲۰۵م)، تا پایان حکمفرمایی معزالدین ابوالفتح مبارکشاه (حك ۸۲۴-۸۳۷ق/۱۴۲۱-۱۴۳۳م) و اوایل شاهی محمد شاه بن فرید شاه (حك ۸۳۷ق/۱۴۳۴م) از دودمان سادات دهلی، تالیف تاریخ نگار معاصر و یگانهٔ دورهٔ سادات، یحیی بن احمد عبدالله السرهندی. وی این اثر را در حدودِ ۸۳۳ق/۱۴۳۰م، به سبکی ساده و روان و منزّه از ابهام و پیچیدگی به رشته تحریر در آورد.

این اثر در مورد تاریخ عمومی هند ارزشِ زیادی ندارد ولی به این سبب که تنها منبع آگاهیها درباره خانوادهٔ سلطنتی سادات دهلی (حك ۸۱۷-۸۵۵ق/۱۴۱۴-۱۴۵۱م) است، فوق العاده مهم است و موردِ استفاده برخی مورخان بعدی مانند نظام الدین احمد هروی مؤلف طبقات اکبری، عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ، محمد معصوم بهکری مؤلف تاریخ سند و رای بندر ابن مؤلف لب التواریخ هند قرار گرفته است. تاریخ مبارکشاهی نخستین بار به تصحیح محمد هدایت حسین در ۱۳۵۰ق/۱۹۳۱م در کلکته به چاپ رسیده است.

شرح احوال مؤلف

مؤلف نامدار تاریخ مبارکشاهی، یحیی بن احمد عبدالله السرهندی، تاریخ نگار برجسته و به نام هندی نژاد زبان فارسی در دورهٔ اسلامی شبه قاره، در قرن نهم هجری قمری و پانزدهم میلادی است. متاسفانه تذکره نویسان معاصر، در شرح حال او هیچ آگاهی روشنی نداده اند. تنها اینکه وی تاریخ نگار دورهٔ سادات(حك۸۱۷-۸۴۷ق/۱۴۱۴-۱۴۴۲م)بوده است.تاریخ تولد و درگذشت و وقایع دیگر زندگانی وی دانسته نیست، ولی با توجه به این که وی وقایع سال ۸۳۸ق/۱۴۳۴م را در کتاب خود درج کرده است، حتماً تا آن زمان زنده بوده است[2]. اگر این گفته وی که او رویدادهای

۱- ایلیت، تاریخ هند، ج ۳، ص ۲۶۹؛ تفهیمی، ساجدالله، تاریخچه زبان و ادب فارسی، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۲، ص ۲۲؛ آفتاب اصغر، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۰؛ دانشنامه، تاریخ مبارك شاهی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴،ص ۶۳۷؛ احمد، ادریس، سرهند میں فارسی ادب، ص ۱۷۳ - ۱۷۶؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۴۷۳؛ نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۳۶؛ آفتاب اصغر، ترجمهٔ تاریخ مبارکشاهی، مقدمه، صص ۴۱-۵۴؛ دیاتاراس، روابط فرهنگی (ترجمه شرمین حق شناس) صص ۹۳-۹۴؛ باقر محمد. وحید مرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، صص ۱۹، ۲۸۳-۲۸۴

۲- آفتاب اصغر، ترجمه تاریخ مبارکشاهی، مقدمه؛ همو، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۰؛ احمد، ادریس، سرهند میں فارسی ادب، صص ۱۷۳

پس از تخت نشینی فیروز شاه تغلق (۷۵۲ق/۱۳۵۱م) از زبان راویان ثقه و معتبر گوش کرده یا به چشم خود دیده ، بیان کرده است ، را قبول داریم ، می توان ادعا کرد که او میان سالهای فرمانروایی فیروز شاه تغلق به دنیا آمده باشد۔ تنها منبع آگاهیها و ماخذ یگانه درباره شرح احوال و زندگانی وی همین تالیف او " تاریخ مبارکشاهی " است۔ در مقدمه کتاب وی اسم خویش " یحییٰ بن احمد بن عبدالله السهرندی " نوشته است ، یعنی اسم او یحییٰ ، اسم پدرش احمد و اسم پدر بزرگش عبدالله بود و از نسبت سرهندی که به نام وی آمده است ، معلوم می شود که او به قریهٔ سرهند بدنیا آمد و علوم روزگار و دانشهای رایج دورهٔ خود را در زادگاهش فرا گرفت۔ در جوانی با دستگاه شاهی سادات وابسته شد و خدمتِ درباری خود را ادامه داد و در این زمینه پایهٔ بلندی به دست آورد۔ یحییٰ بن احمد سرهندی ، مانند سایر تاریخ نگاران پیشرو خود ، راجع به مربی و سرپرست یا مرتبه و مقام خویش در دستگاه شاهان سادات هیچ اطلاعی نداده است۔ ولی آن مورخان مانندشمس سراج عفیف و ضیأالدین برنی تالیفات پر شماری داشتند و در ضمن تالیفات خویش به شرح حال شان نیز پرداختند ، ولی یحییٰ بن احمد در تنها اثر خویش ، خود را به نام های " دعاگوی کافه اهل اسلام و کمترین بندگان ملك علام " یاد کردن ، اکتفا کرده است[۱]۔

دربارهٔ کتاب

" تاریخ مبارك شاهی " شاهکار و دستاورد فراموش نشدنی یحییٰ بن احمد سرهندی نیز یکی از منابع مهم است که تاریخ عمده حکومت مسلمانان بر شبه قاره تا دوره سلطنت معزالدین ابوالفتح مبارك شاه۔ وی کار نگارش این اثر را در روزگار معزالدین مبارکشاه (حك ۸۲٤-۸۳٤ق/۱٤۲۱-۱٤۳۳م) از سلسلهٔ سادات را مورد بررسی قرار می دهد که این کتاب عنوانش از همین سلطان بر گرفته است۔ این تاریخ عمومی هند اسلامی از دوره شهاب الدین محمد غوری (حك ۵۹۹-٦۰۲ق/ ۱۲۰۲-۱۲۰۵م) شروع می شود[۲] و تا احوال تخت نشینی محمد شاه بن فرید شاه (حك ۸۳۸ق/۱٤۳۵م) خاتمه می یابد[۳]۔

یحییٰ بن احمد شاید بعلّت ضعف و ترس پیری ، نخست تصمیم گرفته بود که وقایع این کتاب را تا سال ۸۳۱ق/۱٤۲۷م به پایان برد ولی بعد بر آن شد تا رویداد هر سال را بدان بیفزاید و تا زندگی

---

۱ - آفتاب اصغر ، ترجمه تاریخ مبارك شاهی ، مقدمه ؛ سرهندی ، تاریخ مبارکشاهی ، صص ۳۲

۲ -همو،همان ، مقدمه ؛ احمد ، ادریس ، سرهند میں فارسی ادب ، ص ۱۷۳-۱۷٦

۳- سرهندی ، یحییٰ بن احمد ، تاریخ مبارك شاهی ، ص ٤ ؛ استوری ، پرشین لتریچر، ج ۱ ، ص ۵۱۲

وفا کند،نگارش احوال و وقایع این کتاب را جریان بدهد۔درینمورد در کتاب وی چنین اشاره می کند: " روایات اعلی پانزدهم ماه شعبان سنه ۸۳۱هجری درون شهر در آمد۔ این دعا گوی می خواست که به رسم اصحاب انشأ و ارباب املا سخنی چند در اختتام این کتاب گوید۔ و ختم هم در دعای شاه عالم پناه کند۔ فاما چون هنوز از بستان سلطانی و گلستان جوانی او یك گل از هزار نشگفته است۔ بضرورت ناتمام بگذاشت و برخود التزام نمود که فتوحات شوکت آینده و قصّه ارادت دولت پاینده۔ اگر داعی را حیات وفا کند، هر سال بایفای رساند و درین صحیفه ثبت گرداند۔ انشاالله تعالی "[١]

عبارت این اثر چنین شروع می شود :

" سپاس بی قیاس مر حضرت خالق الجن والانس را که اساس دین اسلام از امداد دل پادشاهان چنان رفیع و مستحکم کرد۔ اما بعد عرضه میدارد۔ یحییٰ بن احمد بن عبدالله السهرندی که چون خداوند تبارك و تعالی زمام سلطنت ملك هندوستان۔ الدنیا والدین ابوالفتح حضرت مبارك شاه بن ۔ خضر خان ۔ داد "[٢]

از عبارت مزبور معلوم می شود که یحییٰ بن احمد، این کتاب را به بنیانگذار سلسلهٔ سادات خضر خان معروف به مبارك شاه تقدیم کرده است۔ وی قسمت اعظم مطالب تا تخت نشینی فیروز شاه (۷۵۲-۷۹۰ق/۱۳۵۱-۱۳۸۸م) را از تواریخ ما قبل یعنی تاج المآثر، طبقات ناصری، خزائن الفتوح یا تاریخ علائی، مثنویات تاریخ امیر خسرو از قبیل مفتاح الفتوح و تغلق نامه و امثال آنها و تاریخ فیروز شاهی (برنی) اخذ و اقتباس کرده است[٣] ولی رویدادهای بعدی را از روایات معتبر و مستند یا از چشم دیده خود آورده است۔ طبق نوشتهٔ خود او :

" بعدی روایات ثقات هرچه معاینه شده، درین سطور مسطور گردانیده، نزدیك آسمان چه بر دهد به زمین، در پیش پادشاه چه کند خدمتی گدا و این کتاب را تاریخ مبارك شاهی نام داشته آمد"[٤]۔به ظن غالب،نویسنده برای راه یافتن به دستگاه مبارکشاه(حك ۸۲٤-۸۳۷ق /۱٤۲۱-۱٤۳۳م) به نگارش

١- سرهندی، یحیی بن احمد، تاریخ مبارك شاهی، ص ٢١١

٢- همو ، همان، ص ٤

٣- آفتاب اصغر، تاریخ نویسی در هند و پاکستان، ص ١٠ ؛ ایلیت، تاریخ هند، ج ٤، ص ٦

٤- سرهندی، تاریخ مبارك شاهی، ص ٤ ؛ همو همان، ج ٤، ص ٦

این اثر تاریخی پرداخت۔ وی ، در پیشگفتار آن می نویسد :

" هیچ پیشکشی لائق خدمت پادشاهان نداشت قصّه سلاطین ماضیه از تواریخ مختلف تا جلوس خدایگان مغفور شاه جمع آورد "[۱]۔

این امکان نیز می رود که او قسمتی از کتاب متعلق به دورهٔ سادات ، در همان روزگار نوشته و بقیه اش را قبلاً نوشته شده باشد۔ در این اثر ، احوال پادشاهانِ مزبور شبه قاره به نگارش آمده و آنان را زندگی جاویدان اعطاً نموده است :

معزّالدین محمد بن سام ، قطب الدین ایبك،شمس الدین التمش ، رکن الدین فیروز شاه ، سلطان رضیه، معزالدین بن شمس الدین ، علاالدین مسعود شاه ، ناصرالدین محمود ، غیاث الدین بلبن ، معزالدین کیقباد ، شمس الدین کیکاؤس ، جلال الدین فیروز شاه ، علأالدین محمد ، قطب الدین مبارك شاه ، ناصر الدین خسرو خان ، غیاث الدین تغلق ، محمد بن غیاث الدین فیروز بن رجب ، تغلق شاه بن فتح خان ، محمد شاه بن فیروز شاه ، علأالدین بن محمد شاه ، محمود بن محمد شاه ، خضر خان سّید ، مبارك شاه ، محمد شاه ۔

مورخ و نویسنده بی همتای دورهٔ خود یحییٰ بن احمد سرهندی ، افزون برفارسی ، بر زبان عربی نیز تسلّط کاملی داشت وی ادعای تاریخ دانی نداشت ولی پس از مطالعه و بررسی " تاریخ مبارك شاهی" ما به این نتیجه می رسیم که وی مورخ کاملاً آگاه بود و چیره دست بر مقتضیات و شرایط تاریخ نگاری بود۔ وی مانند مورخ کامل با کمال صداقت و مواظبت رویدادها را نقل کرده است و از لاف زنی و گزاف گویی و از ایجاز و اختصار غیر لازم پرهیز کرده است و مانند یك تاریخ نگار بی غرض و بی طرف و راست بین هرچه دیده و شنیده و یا از تواریخ قبلی مطالعه کرده ، بدون هیچ گونه تجاوز به راستی یا دخل و تصرف ، تعریف کرده است۔ وی علل و اسباب رویدادها را تحلیل و تجزیه می کند و بعد از آن به نتیجه ای می رسد۔ وی مثل شمس سراج عفیف ، تاریخ نگار پیشرو خود ، روش قصّه گویی و رنگ داستانی اختیار نمی کند و نه در اندراج سنین غفلت می ورزد بلکه در اندراج آنها فوق العاده دقّت به کار می برد۔ غیر از ذکر سال ، روز و ماه را نیز می آورد۔ وی سال جلوس و درگذشت و مدت سلطنت فرمانروایان را با توجه ویژه ای بیان می کند۔

۱- سرهندی ، تاریخ مبارك شاهی ، ص ٤

وی تاریخ نگار بی طرف و بی غرض و غیر متعصّب بود ولی ممکن است و به مورد شاهان سادات که هم روزگار وی بودند ، طرفداری کرده باشد۔ ولی چون هیچ اثر تاریخی دیگر دورهٔ سادات به دست ما نمی رسد لذا نمی توانیم بی خود وی را متهم بکنیم۔ یحییٰ سرهندی در تاریخ خود برای غیر مسلم ها واژه های معتصّبانه مانند " کفار بدکردار" و " لعین " فراوان به کار برده است۔ ولی چون آثار تاریخی دورهٔ بابریان مانند تاریخ دلگشا تالیف بهیم سین ، منتخب التواریخ تالیف جگجیون داس و لب التواریخ تالیف رائے بندر ابن را بررسی می کنیم و می بینیم که در آن آثار برادران هم نژاد و هم دین شان برای آنها کلمات همین قبیل آورده اند ، می دانیم که سرهندی این کلمات را به طور روایت آورده است نه که بعّلت تعصب۔ منتقدان این تاریخ را به ویژه در ارائه تاریخ دودمان سادات دهلی(٨١٧-٨٥٥ق/١٤١٤-١٤٥١م)بهترین اثر دانسته اند و مؤرخان بعدی از مطالب آن بهره گرفته اند۔ مؤلف " طبقات اکبری " نظام الدین احمد ، در پیشگفتار کتاب خود ، تاریخ مبارکشاهی را ماخذ معتبری قرار داده است [١]۔ و در مورد دورهٔ سیّدان از این اثر کاملاً استفاده کرده است و اقتباسات آن را بعینه نقل کرده است۔ مولف های " منتخب التواریخ " و " تاریخ فرشته" نیز ، برای تاریخ نگاری دورهٔ سادات ، همین کتاب را مرجع و منبع خود قرار داده اند۔

یحییٰ بن احمد سرهندی در نثر این کتاب بالعموم به ساده نگاری گرایش داشته است ولی در بعضی جاها واژه های مشکل نیز در آن به چشم می خورد۔ او نثر کتاب را برای تفنّن طبع و آرایش و ایجاد تاثیر با آیه های قرآنی و گفته های پیغمبر علیهم السلام آراسته است و در جاهای گوناگون ضرب الامثال و محاورات و اشعار عربی نیز آورده است۔ این روش و اسلوب وی بر زیبایی نثر کتاب می افزاید و از مهارت و چیرگی نویسنده براین زبانها و از ذوق و قریحهٔ درخشان شعری وی خبر می دهد۔ در ذکر احوال شاهان سادات خضر خان مبارك شاه و محمد شاه ، سبك وی پرتگلف و آراسته به صنایع بدایع می شود۔ به طور مثال چون وی شکست شیخ علی به وسیلهٔ لشکر مبارك شاه ، را شرح می دهد ، می نویسد : " نه بینی که کدام شهسورانِ مملکت و پادشاهان سریر سلطنت را از تختهٔ تخت به تختهٔ چوب تابوت تخته بند موبد کرد و خنده های نوبران با غِ ظرافت و نو عروسان راغ لطافت را از آوان بهار جوانی به لطمهٔ تند باد خزانی اسیر خاك فنا گردید "[٢]

١- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ١ ، ص ٥

٢- سرهندی ، یحییٰ بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ٢٢٢

تاریخ مبارك شاهی ، نخستین بار به تصحیح محمد هدایت حسین به وسیلهٔ انجمن آسیایی بنگال در ۱۳۵۰ق/۱۹۳۱م در کلکته به زیور طباعت آراسته شد و به علّت ارزش تاریخی فوق العادهٔ آن ، تاریخ مبارکشاهی چند بار از فارسی به انگلیسی ترجمه شد۔ نخستین بار در ۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م "جی داؤسن" چند بخش از کتاب را به قالب انگلیسی آورد۔ سپس ازان پروفسور کی-کی-باسو (دانشکده تی-این-جی ، بهاگلپور (بهار) کتاب کامل را به انگلیسی ترجمه کرد و این ترجمه با مقدمه سر جادو ناتهه سرکار در ۱۳۵۱ق/۱۹۳۲م به چاپ رسید۔ و در ۱۳۹۶ق/۱۹۷۶م ترجمهٔ آن به زبان اردو به همّت دکتر آفتاب اصغر به وسیلهٔ "مرکزی اردو بورد" انتشار یافت۔

نمونهٔ نثر :

خضر خان سه روز پیش از وفات این فرزند شایسته را ولی عهد خود گردانیده باتفاق همه امرأ بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاول ۸۲٤ق بر تخت سلطنت اجلاس داد و بعد از مدت سلطنت سیزده سال و سه ماه و شانزده روز در ۸۳۸ق وقتی که با لشکر اندك در شهر نو مبارك آباد برای خواندن نماز جمعه رفته بود۔ سرپال بدبخت تیغ چنان انداخت که آبِ حیات او بر خاك موت ریخت۔

باب نهم

دورهٔ بهمنیان دکن

۷۴۸-۹۳۳ق/۱۳۴۷-۱۵۲۶م

دورهٔ سلطنت بهمنیان در شبه قاره با استیلای تیموریان و آغاز حکومت صفویه (۹۰۵-۱۱۴۸ق/۱۴۹۹-۱۷۳۵م) در ایران مقارن بود. این مهم ترین و قدرتمندترین سلسله ای از پادشاهان مسلمان دکن پس از قیام مسلمانان به رهبری اسماعیل مخ بر ضد محمد بن تغلق (حك ۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲۴-۱۳۵۱م) سلطان دهلی، به وجود آمد و از ۷۴۸-۹۳۳ق/ ۱۳۴۷-۱۵۲۶م نزدیك به ۱۸۷ سال دوماه، در دکن و مناطق اطراف آن حکمرانی کرد[۱]. علاءالدین ابوالمظفر حسن گانگوی/گنگوبهمن شاه (۶۹۱-۷۵۹ق/۱۲۹۱-۱۳۵۷م) بنیانگذار این خانواده که از سران دیگر قدرتمند تر بود، اسماعیل را برانداخت و در سال ۷۴۸ق/۱۳۴۷م، در دکن بر تخت نشست. خطبه به نام خود خواند و سگه زد و چتر سیاه که نشان خلفای عباسی بود، بر سر خویش نهاد و خود را سلطان ابوالمظفر شاه علاءالدین حسن گانگوی بهمنی خواند و رسماً استقلال خود را اعلان کرد و خود را از یوغ سازمان دولتی مرکزی رها کرد[۲]. نخستین فرمان که وی اجراء کرد برای فرستادن پنج من طلا و ده من نقره و نقدینه یی به درگاه حضرت نظام الدین اولیاً به عنوان نذر بود[۳]. زیرا وی در سلك مریدان سلطان معنوی هند نظام الدین اولیاً در آمده بود.

دربارهٔ روی کار آمدن بهمن شاه روایات گوناگون و گاه افسانه آمیز به چشم می خورد[۴]. گویند که نظام الدین اولیاء به سلطنت رسیدن وی را پیشگویی کرده بود. در "تاریخ فرشته" آمده است که روزی شاهزاده محمد تغلق تازه از خانقاده شیخ نظام الدین اولیاء خارج شده بود که حسن گانگوی

۱- حداد عادل، بهمنیان دکن، دانشنامه جهان اسلام، ج ۵، ص ۱؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۵؛ مشایخ فریدنی، خدمات بهمنیان به نشر و فرهنگ تمدنی ایرانی در دکن، ج ۱، صص ۲۲۹-۲۳۶؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج۱، صص ۲۷۳-۲۷۶؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۸۹؛ جمعی از نویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومت گر، ج ۲، صص ۵۲۸-۵۲۹؛ سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار -، صص ۲۷۲-۲۷۳؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۱۸؛
Sherwani, The Bahmanis of Decan, PP 39,95,125-128

۲- حدّاد عادل، بهمنیان دکن، دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۵، ص ۱-۲؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۹۰

۳- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲۸

۴- برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به: برزگر، علاءالدین حسن بهمنی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴، صص ۱۷۹۳-۱۷۹۴

بـه حضور او رسید۔ در این دیدار شیخ فرمود که " سلطانی رفت و سلطانی آمد[۱] و سپس قرص نانی به او داده گـفته بود " این چتر شاهی است که پس از مدتی دراز و محنت دیر باز دردکن روزی نصیب تو خواهد شد"۔

حسـن گـنگو بهمن شاه خود را ایرانی و از نژاد بهمن بن اسفند یار کیانی معرفی می کرد[۲] ولی فرشته اشتباهاً وی را از خانواده بر همن هندوان یاد می کند و او را از سرداران و دولتمردان دستگاه محمد بن تـغلق شاه (حك ٧٢٥-٧٥٢ق/١٣٢٤-١٣٥١م) می نویسد۔ طبق " سبحانی " حسن گنگو بهمنی یکی از درباریان و منجمان دربار غیاث الدین تغلق بود[۳] و غیاث الدین تغلق او را برای فرو نشاندن فتنه یی که در دکّن برپا شده بود ، به آن سر زمین اعزام کرده بود۔

حـدود سـلطنت بهمنیان در دوره حسن گنگو از طرف شمال به منطقه برار ، از شرق به تلنگانه و رود کـریشنا می رسید۔ این مناطق در حال حاضر بخش عمده مناطق بمبئی فعلی در جنوب سورت و جزو اعظم مناطق نظام دکن را در برمی گرفت۔ افزون برآن گاه گاه پادشاهان بهمنی دکن، به زور شمشیر، جـاهـای تـلـنگانه و وجیانگر را مجبور به دادن باج و خراج و اظهار تبعیت نسبت به حکومت بهمنی می کردند[٤]۔ حسـن گـانـگـو بـه زودی پـلّه های ترقی را پیمود و به مرزهای سلطنت بهمنی گسترش زیـادی داد۔ وی " کوتوال " گلبرگه را به قتل رسانید و گلبرگه را " حسن آباد " نامید و پایتخت خود ساخت[٥]۔ در پـایان زندگی اش ، وی قلمرو خودش را چهار بخش کرد و هر بخش را زیر فرمان امیر یا شـاهـزاده ای واگذارد[٦]۔ عـلاالـدیـن حسـن در سـوم ربیع الاول ٧٥٩ق/١٣٥٨م درگذشت۔ مدت سلطنت او ١١ سال ٢ ماه و هفت روز بود[٧]۔ پس از فوت وی پسر بزرگ و ولی عهدش ظفر خان ،

١- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ١ ، ص ٥٢٠ ؛ طباطبائی ، برهان مآثر ، ص ١٢

٢- هـمو همان، ص ٥٢٥ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ٣ ، ص ٢ ؛ اکبر شاه ، مولانا ، آئینه حقیقت نما ، ص ٥٢٠ ؛ برزگر ، علاالدین حسن بهمنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ١٧٩٣

٣- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ٨٩

٤- طباطبائی ، حسنی ، برهان مآثر ، صص ٢٨-٣١ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی سرایان - ، ص ٢٧٢-٢٧٣

٥- همو همان، صص ٢٠-٢١ ؛ Sherwani, The Bahmanis of Decan, P 65

٦- همو همان، ص ٣١ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ١ ، صص ١٤٢-١٤٣ ، ٢٧٣-٢٨٢

٧- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ١ ، ٢٨١

بـا عنوان محمد شاه یکم به تخت برآمد۔ وی" به وفود عقل و شجاعت و سخاوت انصاف داشت"[۱]

هـر چـنـد عـلاالدین حسن بهمن شاه ، بنیانگذار این سلسله بوده ولی به آن سازمان و رونق محمد شاه یکم بخشید[۲]۔ در عهـد وی حـکـومت مرکزی از حیث اداره امور کشوری ، لشکری و قضایی به سه بـخـش عـمـده تـقسیم شد و از جایگاه سیاسی و فرهنگی ممتازی برخوردار شد و دامنه قلمرو خود را گسترش بـخشیـد۔ در سـلسلهٔ بهمنیان ۱۸ نفر به نوبت به قدرت رسیدند و پایتخت هشت تن از آنها حسن آباد ، گلبرگه بود[۳]۔

ابـو الـمظفر محمد شاه بهمنی دوّم (حك ۷۸۰-۷۹۹ق/۱۳۷۸-۱۳۹٦م)[٤] ، جـانشین ، محمد شاه یـکـم شد۔ وی سلطان عادل و صلح دوست بود و گویند که چون به تخت برآمد " ایوان بزم بر میدان رزم اختیـار کـرده ، اوقـات شـاهی را بی درد سر نیزه و شمشیر به سر می برد۔ ایّام شاهی به هیچ جانب لشـکـر کشی نـکـرد و بـه عیـش و عشرت گذرانید " دورهٔ سلطنت او بالعکس روزگار احدادش ، به صلح و صفا با همسایگان گذشت[٥] دوره فرمانروایی وی ۱۹ سال ۹ ماه ۲٤ روز ادامه یافت[٦]۔

پـس از مـحـمـد شـاه دوّم بهـمـنـی (۷۸۰-۷۹۹ق/۱۳۷۸-۱۳۹٦م) به ترتیب دو پسر خرد سالش غیـاث الـدیـن بهـمـن و شـمس الدین داؤد دوم بر تخت بهمنیان نشستند۔ امّا هر دو دیری نپائیدند[۷] و جـای خود را به ابوالمظفر غازی سلطان بزرگ فیروز شاه بهمنی (حك ۲٤ صفر ۸۰۰-۸۲۵ق/۱٦ نوامبر ۱۳۹۷-۱٤۲۲م)دادند[۸] فیروز شاه بهمنی قدرتمند ترین و دانشمند ترین شاهان بهمنی از تربیت شدگان میـر فـضـل الـلـه اینـحـو بـود۔ دورهٔ وی بـه نـبـرد بـا پـادشـاهـان همسایـه و در گسترش قلمرو بهمنیان گذشت۔نخست وی بیجانگر را به تصّرف درآورد و رویهمرفته بیست و چهار بار با هندوان کارزار کرد۔

۱- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج۱ ، صص ۲۸۲-۲۹۵

۲- حداد عادل ، بهمنیان دکن ، دانشنامه جهان اسلام ، ج ۵ ، ص ۱

۳- همو ،همان،همانجا

٤- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۰۳

۵- کرمی ، مجتبی ، نگاهی به تاریخ حیدر آباد دکن ، صص ۱۳،۲۵-۲٦

٦- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ص ۱۱

۷- برزگر ، محمد شاه دوم بهمنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۳٤

۸- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ص ۱۳

او فضل الله اینجو شیرازی را " ملك نایب " خطاب داده و به منصب وکیل السلطنة تعیین کرد [۱]ـ به دستور وی کنار رودخانه شهری به نام فیروز آباد بناً شد [۲]ـ و کار تاسیس رصد خانه در دولت آباد آغاز شد ـ متاسفانه به علت مرگ نابهنگام حکیم حسن گیلانی ، احداث این رصد خانه ناتمام ماند [۳]ـ بدون تردید دورهٔ سلطنت وی دورهٔ طلایی سلاطین بهمنی بود [٤]ـ جانشین فیروز شاه ، شهاب الدین احمد شاه یکم بهمنی به سوّم شوال ۸۲۵ق/بیستم سپتامبر ۱٤۲۲م روی کار آمد ـ او در دوره سلطنت فیروز شاه (حك ۸۰۰-۸۲۵ق/۱۳۹۷-۱٤۲۲م) به مقام سپه سالاری/امیرالامرای رسید و لقب خان خانان به دست آورد و در بیشتر جنگ ها و فتوحات فیروز شاه شرکت کرد و نقش برجسته ای داشت ـ در دورهٔ حکومت وی (حك ۸۲۵-۸۳۸ق/۱٤۲۲-۱٤۳۵م) بیشتر با همسایگان نبرد داشت [٥]ـ مدّت فرمانروایی وی ۱۲ سال ۹ ماه و ۲۰ روز بود ـ در روزگار حکمرانی علاٗ الدین احمد دوّم [٦] (۸۳۸-۸٦۲ق/۱٤۲۲-۱٤٥۸م) [۷] مناطق کنکان ، به تصرف بهمنیان درآمد ـ وی شورش های فرماندهان خاندیش و گجرات را درهم کوبید ـ پس از مرگ علاٗالدین احمد شاه دوّم به ۸٦۲ق/۱٤٥۸م [۸] بیشتر امرا مانند سیف خان و ملو خان به همدستی شاه حبیب الله ، حسن خان پسر کوچك علاٗالدین را به شاهی برداشتند زیرا پسر بزرگ وی علاٗالدین همایون معروف

۱- برزگر ، فیروز شاه بهمنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۰۰۲-۲۰۰٤

۲- طباطبائی ، برهان مآثر ، ص ٤۳

۳- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ٦۲۷ ؛ Sherwani, The Bahmanis of Decan, PP 145

٤- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱٤۸

٥- طباطبائی ، حسنی ، برهان مآثر ، صص ۳۰-۷٤ ؛ احمد ، عزیز ، تاریخ تفکر اسلامی در هند ، صص ۲۸-۱۱٦ ؛ عباس مهرین ، تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران ، صص ۱۸-۲۰ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۱۹-۳۲۲ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، صص ٤۱٤-٤۱۸ ؛ مشایخ فریدنی ، خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکّن ، ج ۱ ، صص ۲۳۱-۲۳٤ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، ورود زبان فارسی در شبه قاره و گسترش آن ، نامهٔ پارسی ، ص ۱۱

٦- همو همان ، صص ۷٤-۷۸ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، صص ٤۱۸-٤۲۲ ؛ نفیسی ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، صص ۱۹۰-۲۰۹ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۳۰-۳۳۹ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٤ ، ص ۳۲٦ ؛
Sherwani, The Bahmanis of Decan, PP 223-256

۷- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۳۸ ؛ طباطبائی ، برهان مآثر ، ص ۸۷ ؛

۸- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ۳٤ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۳۸ ؛ طباطبائی ، برهان مآثر ، ص ۸۷ ؛ برزگر ، همایون شاه بهمنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲٦۹۸

بـه هـمـایـون شاه ظالم به خونریزی و بیدار گری آوازه داشت و " عوام و شهری و رعیت و لشکری به سرای همایون شاه درآمده ، دست به تاراج و غارت گشادند"ـ امّا همایون شاه با حمایت و پشتیبانی شـاه محب الله و شمار بزرگی از سپاهیان بویژه فیلبانان به دیوان خانه درآمد و برحسن خان چیره شد، وی را از تـخـت فـرور آورد بر تخت نشستـ او حسن خان را بگرفت و بند برنهاد و شاه حبیب الله و بسیـاری دیگر از همدستان حسن خان را به زندان انداخت[1]ـبـه زودی مردم از مکاید جورش به جان آمدند ولی همایون شاه هر روز بیش از پیش دست به خونریزی و بیدادگری گشود و چندان در این راه پیش رفـت کـه " امـرأ و اعیان سپاه چون به سلام سلطان آمدندی ، زن و فرزند را وداع کرده وصیت ضـروری بـه جـا آوردنـدی.اکثر امـرأ و ارکـان دولـت و تـمام شاهزاده ها و وارثان سلطنت را به تیغ سیاسـت بـگـذرانیـد"ـ طبـق روایتی ، شهاب خان نام خواجه سرای که ضابطه حرم بود ، با جمعی از کـنیزان حبشی راست آمده ، شبی که شراب خورده و مست به خواب رفته بود ، چنان چوبی به سرش زد که به ضربتِ همان هلاك شد [2] (٢٨ ذوالـقعد ١٤٦١/٨٦٥م) و پسر بزرگ و هشت ساله وی نظام الدین (نظام شاه) احمد شاه سوّم [3] ، بر تخت شاهی بهمنیان برآمد[4]ـ درمورد ظلم و سفاکی همایون شـاه (حك ٨٦٢-٨٦٥ق/١٤٥٨-١٤٦١م) ، گـزارش هـای تـاریـخ نـگـارانـی مـانند فرشته (تاریخ فـرشتـه) و سیّـد عـلـی طبـاطبـائی (مؤلف برهان مآثر) معمولاً با اغراق و بزرگ نمایی همراه است ، در حـالـی کـه خـواجـه مـحـمـود گـاوان ، وزیـر ایـرانـی تبـار نام دار و ادیب بهمنیان ، در نامه های خود (در ریـاض الانشـأ) از هـمـایون همواره به نیکی یاد می کند[5]ـ در ٨٦٥ق/١٤٦١م هـمایون شاه که مـرگ خـود را نـزدیك دیـد ، مـحـمـود گـاوان را بـه وزارت فـرزنـدش نظـام الدین احمد سوم (حك ٨٦٥-٨٦٧ق/١٤٦١-١٤٦٣م) بـر کشیـدـ خـرد سالی نظام الدین احمد شاه ، پادشاهان اطراف را برای دست اندازی به قلمرو بهمنیان بیدار کرد ، اما محمود گاوان به همراه مادر سلطان خرد سال با

١- طباطبـائی ، برهـان مـآثر ، صص ٨٧-٨٨ ؛ برزگر ، همایون شاه بهمنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٦٩٨ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ١ ، ص ٣٣٨-٣٤٣

٢- برزگر ، همایون شاه بهمنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٦٩٩

٣- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ١ ، ص ٣٤٣ ؛ طباطبائی ، برهان مآثر ، ص ٩٦ ؛ Sherwani, The Bahmanis of Decan, PP 221

٤- همو ،همان ، ج ١ ، ص ٥٤٩

٥- برزگر ، همایون شاه بهمنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٦٩٩

کاردانی به امور مملکت پرداخت، و در ثبات کشور و رفع دشمنان نقش بسیار مهمّی ایفاد کرد- رفتار های پسندیده و دور اندیشی های او در خنثی کردن نقشه های دشمنان، بویژه وارد آوردن شکستگی سنگین بر دشمنانی چون محمود شاه گجراتی (حك ۸٦۳-۹۱۱ق/۱٤۵۹-۱۵۰۵م) و محمود خلجی فرمانروای مالوه (حك ۸۳۹-۸۷۳ق/۱٤۳۵-۱٤٦۷م) آوازه اش را بالا برد[۱]- نظام الدین احمد شاه سوم (حك ۸٦۵-۸٦۷ق/۱٤٦۱-۱٤٦۳م) به ذوالقعد ۸٦۷ق/ژوئیه ۱٤٦۳م، بیمار شد و درگذشت[۲] و پس از درگذشت او برادر نه ساله اش[۳] محمد شاه بن همایون شاه روی کار آمد- فرشته اسم کامل وی شمس الدنیا والدین ابوالمظفرالغازی محمدشاه بهمن لشکری نوشته است[٤]- وی برای برقراری عدل و انصاف و امن و آرامش در مملکت بهمنی تلاشهای زیادی کرد و سرانجام به رفع آشفتگیهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی موفقیت شایانی به دست آورد[۵]- وی به پیشنهاد والده خود وزیر دانشمند و با دیانت خویش، عنوان خواجه جهان و منصب امیران مرابی و وکالت امور شاهی را بر القاب و مناصب سابق وی افرود و هنگامیکه او از نبردهای بیجانگر و سنگسیر سربلند و سرافراز برگشت، محمد شاه به خانه وی رفت و یك هفته نزد او بماند- پایهٔ بلند محمود گاوان، فرماندهی وی بر همه سپاهیان و امیران رشك و ناخرسندی امیران و درباریان را برانگیخت-آنها با دسیسه های خود، رای شاه از او گردانیدند و او را از خواجه بدگمان و بیمناك کردند و وی دستور به کشتن خواجه داد[٦]- طبق فرشته "این واقعه صعب به تاریخ پنجم ماه صفر ۸۸٦ق/۱٤۸۱م روی داد"[۷] گویند خواجه محمود گاوان پس از شنیدن فرمان قتل خود، به

۱- نوش آبادی، محمود گاوان، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۲۳۰٦-۲۳۰۷؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۳۵۸-۳۵۹؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ٤، صص ۵۰۰-۵۰۱

۲- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ٤٤ Sherwani, The Bahmanis of Decan, PP 220

۳- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳٤۷

٤- همو، همان، همانجا؛ Sherwani, The Bahmanis of Decan, PP 261

۵- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ٤٤

٦- نوش آبادی، محمود گاوان، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۰۷؛ مشایخ فریدنی، خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ -، ص ۵٤۲؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۳۵۰-۳۵۷؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ٤، صص ۵۰۱-۵۰۳؛
Sherwani, The Bahmanis of Decan, PP 39

۷- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۳٤۳-۳٦۱

بادشاه گفت "قتل من که به غایت پیری رسیده ام ، سهل است امّا موجب خرابی ملك و بدنامی تو خواهد شد" و چنین نیز شد۔ دیری نگذشت که مملکت بهمنیان تجزیه و دولت آباد منقرض گردید۔ چون محمد شاه از دسیسه دشمنان خواجه پی برد و از بی گناهی خواجه آگاهی یافت ، از کرده خویش پشیمان شد و در آن پشیمانی رنجور شد۔ چندانکه پس از قتل خواجه ، خود نیز بیش از دو سال نماند [1] و به یکم ربیع الاول ۸۸۷ق/۱۴۸۲م درگذشت [2]۔ خواجه نقش برجسته و فعالی ، در سرنوشت سیاسی و فرهنگی دکن ، داشت۔ به ویژه در دوره صدارت خواجه دولت بهمنی از جایگاه سیاسی و فرهنگی ممتازی برخوردار شد و دامنهٔ قلمرو بهمنیان گسترش یافت۔ در برخی از منابع از این دوره ، به عصر محمود گاوان نام رفته است۔

پس از مرگ محمد شاه لشکری ، پسرش شهاب الدین محمد شاه به ششم ماه صفر ۸۸۷ق/۱۴۸۲م ۲۷ مارس روی کارآمد [3]۔ هنگام تخت نشینی سن وی دوازده سال بود۔ در سلطنتش باوجودیکه تزلزل وا نقلاب بسیار رو داد، تا چهل سال دو ماه و سه روز ادامه داشت [4]۔سال درگذشت وی ۹۲۷ق/۱۵۲۱م بود [5]۔ سپس احمد شاه محمود شاه (حك ۹۲۷-۹۲۹ق/ ۱۵۲۱-۱۵۲۳م) علأالدین بن محمود شاه ، سلطان ولی الله بن محمد شاه و سلطا کلیم الله بن محمود شاه ، به نوبت ، برسرکار آمدند۔ "آخرین سلطان بهمنیه کلیم الله (حك ۹۳۲-۹۳۳/۱۵۲۵-۱۵۲۶م) چون بر تخت نشسته ، از پادشاهی خرمّی نصیب خود ندیده ، به کنج قناعت کرده ، اصلاً بیرون نمی آمد۔ بعداً وی به بیجاپور نزد اسماعیل عادل خالوی خود ، رفت و از آنجا گریخته ، نزد برهان نظام الملك احمد نگر رفت و در گذشت [6]۔شروانی مدت سلطنت کلیم الله از ۹۳۲ق/۱۵۲۶ تا ۹۴۳-۱۵۳۸م نوشته است۔ از سکه ها و کتیبه ها بر می آید که آخرین پادشاه بهمنیان هیچگاه به زاد بوم خود از سکه ها و کتیبه ها بر می آید که آخرین پادشاه بهمنیان تا ۹۴۳ق/۱۵۳۸م در تبعید

۱- نوش آبادی ، محمود گاوان ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۰۷

۲- طباطبائی ، برهان مآثر ، ص ۱۳٤ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳٦۱

۳- Sherwani, The Bahmanis of Decan, PP 275

٤- حداد عادل ، بهمنیان دکن ، دانشنامه جهان اسلام ، ج ٥ ، ص ۲ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳٦۱-۳۷۳

٥- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ٦٥

٦- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۷٦

و دعوی سلطنت داشته است[۱]ـ

پس از افتادن پادشاهان بهمنیه دردکن ، پنج سلسله متصرفات بهمنیه را میان خود تقسیم نمودند و تمام اینها به دست شاهان تیموری منقرض شدند. عماد شاهیه (۸۹۰-۹۸۰ق/۱۴۸۵-۱۵۷۲م) نظام شاهیه (۸۹۱-۱۰۱۹ق/۱۴۸۶-۱۶۱۰م) برید شاهیه (۸۹۸-۱۰۱۸ق/۱۴۹۲-۱۶۰۹م) عادل شاهیه (۸۹۸-۱۰۹۷ق/۱۴۹۲-۱۶۸۵م) قطب شاهیه (۹۱۸-۱۰۹۸ق/۱۵۱۲-۱۶۸۶م)[۲]ـ

سلاطین بهمن مانند اغلب فرمانروایان مسلمان آن روزگار شبه قاره شیفتهٔ ادب و شعر فارسی و تحت تاثیر فرهنگ ایرانی قرار داشتند[۳]ـ اگرچه بنیانگذار این خانواده تحصیلات کافی نداشت ولی با زبان فارسی آشنا بود[۴]ـ زبان رسمی و مراسلات دستگاه او و جانشینان او فارسی بود[۵]ـ شاهزادگان را با تعلیم و تربیت جدی به بارآورد[۶]ـ به آنها حتّی در دبستان عالی ترین نمونه ادب فارسی یعنی بوستان شیرازی را درس می دادند[۷]ـ گویند علاءُ الدین حسن در دم مرگ از کوچک ترین فرزندش محمود پرسید که در مکتب چه می خوانی و او پاسخ داد " تصنیف شیخ سعدی شیرازی را می خوانم " پرسید امروز کدام حکایت را خواندی. محمود گفت که این حکایت را خواندم.

شنیدم که جمشید فرخ سرشت — به سرچشمه ای بر به سنگی نوشت
بدین چشمه چون ما بسی دم زدند — برفتند چون چشم بر هم زدند
گرفتند عالم به مردی و زور — و لیکن نبرد با خود به گور[۸]

۱- حدّاد عادل ، بهمنیان دکن ، دانشنامهٔ جهان اسلام ، جلد ٥ ، ص ٢

۲- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۷٤-۳۷٦

۳- حدّاد عادل ، بهمنیان دکن ، دانشنامه جهان اسلام ، ج ٥ ، ص ٢ ؛ لین پول ، طبقات سلاطین اسلام ، ص ۲۸۷

٤- اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۲۰ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۹۰

٥- مشایخ فریدنی ، آذر میدخت ، خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن ، ص ۲۲۹

٦- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۹۰

۷- همو، همان ، ص ۹۰ ؛ امیری ، زبان و ادب فارسی در هند ، برزگر ، فیروز شاه بهمنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۰۰۲-۲۰۰٤ ؛ مشایخ فریدنی ، آذر میدخت ، خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکن ، ص ۲۲۹ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ٥۳۳

۸- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۹۰ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۲۸۱

او دستور داد تا "نوروز" جشن سال نو ایرانی را با شکوه ویژه ای در گلبرگه برگزار کنند[۱]. تعدادپرشماری از ارباب علم و ادب در دورهٔ بهمنیان فارسی گو و فارسی نویس بود و نقش فعالی که شاهان بهمنی در گسترش فرهنگ ایران و ادبیات فارسی در دکن داشته اند تا اندازه ای ، گذشته از عوامل دیگر ، تحت تاثیر معلمان برجستهٔ ایرانی آنها به ویژه فضل الله اینجو بوده است. در روزگار محمد دوّم تربیت شاهزادگان بهمنی تاج الدین فیروز و برادرش شهاب الدین احمد را بر عهده داشت و تاج الدین فیروز به یاری هم او با شاهی برآمد (۸۰۰ق/۱۳۹۷م) و چون تخت نشین شد او را به منصب وکیل السلطنة (صدر اعظمی) گماشت[۲]. به اشاره همین میر فضل الله اینجو بود که شاه بهمنی خواجه حافظ شیرازی را به دکن دعوت نمود. او برای حافظ هدایایی و "کشتی محمودی" فرستاد تا حافظ به هند مسافرت کند. اما حافظ به علّت ضعف پیری و با دیدن طوفان دریا یکباره از این سفر روی گرداند و به غربی واسطهٔ یکی از دوستانش برای فضل الله اینجو فرستاد. محمود شاه پس از آگاهی از این رویداد ، هدایای گرانبها به دست ملا قاسم مشهدی ، از فضلای دولت بهمنیان ، برای حافظ به شیراز فرستاد[۳]. فیروز شاه غنایم سرشاری که در بیست و چهار نبرد با هندوان به دست آورده بود، در راه جلب دانشمندان و شعراء به مملکت خود صرف می کرد. به دستور او هر سال کشتی های خالی از بنا در دکن به نقاط مختلف و از جمله به سواحل ایران می آوردند و اهل فضل و دانش را به این خطه آورده ، مایه رونق دربار بهمنی شده بر شهرت و اعتبار آن می افزودند[۴]. بیشتر امیران و مشایخ تصوّف ایرانی بودند و ارادت و احترام سلاطین بهمنی به آن مشایخ به جهت نشر زبان فارسی و فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی در دکن بود[۵]. سلاطین بهمنی به ویژه تا زمان احمد شاه

۱- برزگر ، علاءُ الدین حسن بهمنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۷۹٦ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ٥٤٩

۲- برزگر ، فضل الله ، اینجوی شیرازی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۹۸٦ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۹۰ ؛ امیری ، صص ۲۰-۲۱ ؛ برزگر ، فیروز شاه بهمنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۰۰۲-۲۰۰٤ ؛ مشایخ فریدنی ، آذر میدخت ، خدمات بهمنیان ، صص ۲۲۹-۲۳۰ ؛ برزگر ، محمد شاه دوم بهمنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۳٤

۳- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۰۲ ؛ برزگر ، محمد شاه دوم بهمنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۲۳٤ ؛ اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۲۱ ؛ خرمشاهی ، بهاالدین ، حافظ نامه ، ج ۱ ، ص ٥۹۳ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱، ص ۳۰۲

٤- مشایخ فریدنی ، آذر میدخت ، خدمات بهمنیان ، ص ۲۳۰-۲۳۱ ؛ برزگر ، فیروز شاه بهمنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۰۰۳-۲۰۰٤ ؛ مشایخ فریدنی ، محمد حسین ، قند پارسی در بنگاله ، (مجموعه مقالات) ، صص ۷۳۸-۷۳۷

٥- مشایخ فریدنی ، آذر میدخت ، خدمات بهمنیان ، ص ۲۳۱

(حك ۸۲۵-۸۳۹ق/۱۴۲۲-۱۴۳۶م) و به بعد از مریدان شاه نعمت الله ولی کرمانی (د ۸۳۴ق/۱۴۳۰م)بودند و با سلسله نعمت اللهی بسیار ارادت و علاقه داشتند[۱] و این مشایخ گاه چنان نفوذی می یافتند که تعیین سلاطین آن سلسله به رای و نظر آنان بستگی داشت[۲]ـ شیخ سراج الدین به دست تاج شاهی بر سر علاءالدین حسن و جانشین او محمد شاه نهاد[۳]ـ وی احتمالاً نخستین شیخ این طایفه بود که دهکده ای به عنوان هدیه از بهمنیان پذیرفت. شاهان بهمنی آگاهانه می کوشیدند خود را شایستهٔ توجه مشایخ تصوف نشان دهند. آنان خود در خانقاه و مجالس قول و سماع حاضر می شدند ، از درویشان خانقاه دستگیری می کردند. سلوك شخصی و امور کشوری را به اشاره مشایخ اصلاح می کردند[۴]ـ سلاطین بهمن بویژه فیروز شاه و برادرش احمد شاه بهمنی ۷۲۵-۸۳۹ق/ ۱۳۲۴-۱۴۳۵م) با سیّد گیسودراز ارادت داشتند. دودمان بهمنی تا دورهٔ احمد شاه بهمنی از مریدان سلسله چشتیه بودند و پس از آن سلك طرفداران شاه نمت الله ولی (۸۳۴ق/۱۴۳۰م) درآمدند. نعمت الله ولی دو رسالهٔ فارسی به نام های " نصیحت نامه خلیفة الله فی ارضه " و نسبت حرفه سلطان احمد شاه ابوالمغازی البهمنی شاه نوشت و برای احمد شاه فرستاد[۵]ـ ورود سید محمد حسینی چشتی ملقب به بنده نواز گیسودراز (۱۳۲۱-۱۴۲۲م/۷۲۱-۸۲۵ق به گلبرگه نفوذ چشتیه در دستگاه بهمنی به حد اعلای خود رسید. وی به سال ۸۱۶ق/ ۱۴۱۳م به پایتخت بهمنی وارد شد. فیروز شاه به احترام وی به گلبرگه آمد و همه بزرگان و شاهزادگان را به خوشآمد وی فرستاد و از سید گیسودراز تقاضا نمود که در گلبرگه سکونت گزینند[۶]ـ سلطان احمد شاه بهمنی(حك ۸۲۵-۸۳۸ق/۱۴۲۱-۱۴۳۵م)چندین قصبه و قریه واقع در گلبرگه را به مرشد خود اعطاء نمود. و چون گیسو دراز چشم از جهان فروبست ،بنای محلّی برمزار او ساخت.

۱- سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره ، ص ۲۷۴ ؛ فرزام ، حمید ، تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت الله ولی ، صص ۲۳۰-۲۳۴

۲- مشایخ فریدنی ، آذر میدخت خدمات بهمنیان ، صص ۲۳۰-۲۳۱

۳- تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۵۲۰

۴- مشایخ فریدنی ، آذر میدخت ، خدمات بهمنیان ، ص ۲۳۳

۵- برزگر ، احمد شاه یکم بهمنی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ، ص ۱۲۹

۶- طباطبائی ، برهان مآثر ، صص ۴۳-۴۴

که زیارتگاه مسلمانان است.

دوره فرمانروایی بهمنیان در ایران مقارن با یورش تیموریان بود[۱] در حالیکه اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در قلمرو و بهمنیان بسیار آرام بود و سلاطین بهمنی از مهمانان و خارجیان به ویژه ایرانیان با صمیمیت و دلگرمی فراوان پذیرایی می کردند لذا دربار آنها محل تجمع شاعران و ادیبان و دانشمندان و صوفیان فارسی زبان شده بود و آنها در پرتو امنیت و گشاده دستی و فرهنگ دوستی شاهان و امیران دکنی به سر می بردند. ابوالمظفر محمد شاه بهمنی (حك ۷۸۰-۷۹۹ق/ ۱۳۷۸-۱۳۹٦م) که دانش گرا و فرهنگ دوست بود و از علماء و فضلای روزگار قدردانی می نمود. در زمان وی تعداد پرشمار دانشمندان و نویسندگان و سرایندگان ایرانی و دیگران به دکن آمدند[۲] و مورد تشویق و دلگرمی وی قرار گرفتند. سرآمده ترین آنها فضل الله اینجو شیرازی بود.

تاج الدین فیروز شاه بهمنی، نیرومند ترین و دانشمند ترین پادشاه بهمنی، ذوق ادبی و قریحه سرشار شعری داشت. وی گاه "عروضی" و چندی "فیروزی" تخلّص می کرد. وی در اکثر علوم، به ویژه تفسیر و اصول و حکمت طبیعی و نظری، چیرگی داشت و از اصطلاحات تصوف هم آگاه بود[۳].

احمد شاه بهمنی (حك ۸۲۵-۸۳۸ق/۱٤۲۲-۱٤۳٤م) پادشاهی مهربان و پاکدل بود. در عهد او دانشوران، عارفان، ادیبان، هنرمندان و جنگاوران بسیاری از ایران و فرارود و عراق به دکن کوچیدند و تاثیر چشمگیری برنقاشی، معماری، سیاست، مذهب و دیگر شئون زندگی مردم این سامان گذاشتند[٤]. در دورهٔ احمد شاه دوم بهمنی (حك ۸۳۸-۸٦۲ق/۱٤۳٤-۱٤۵۷م)

صوفیان شهیر و سرایندگان سرشناس به دربار وابسته بودند که از آن میان می توان نظیری طوسی و حکیم ارزقی نام برد. عبدالعزیز بن شیر ملك بن محمد واعظی کتابی به فارسی در مناقب شاه نعمت الله ولی نوشت و به احمد شاه بهمنی تقدیم کرد. شیخ ابراهیم مولتان (۹۰۰ق/۱٤۹٤م) نیز کتاب چند

۱- فرزام، حمید، روابط معنوی شاه نعمت الله ولی با سلاطین ایران و هند، ص ۵؛ امیری، زبان و ادب فارسی در هند، ص ۲۱

۲- کرمی، مجتبی، نگاهی به تاریخ حیدر آباد دکن، صص ۱۳، ۲۵-۲٦

۳- برزگر، فیروز شاه بهمنی، دانش نامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۲۰۰۲-۲۰۰٤؛ مشایخ فریدنی، آذر میدخت، خدمات بهمنیان، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ اعظمی، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۲۱

٤- برزگر، احمد شاه یکم بهمنی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۱۲۸-۱۳۰

دانشی خود "معارف العلوم" را در دورهٔ احمد شاه دوّم تالیف کرد[۱]۔

دورهٔ بهمنیان از لحاظ ادب تاریخی نیز بسیار غنی است۔ به تشویق و پشتیبانی سلاطین و امیران بهمنی مورخان و فرهیختگان آثار گرانبهای در فن تاریخ نویسی از خود به یادگار گذاشتند و در این زمینه خدمات شایانی انجام دادند۔ به علت توجه یکی از امیران بهمنی بود که خواجه عبدالملك عصّامی (ت ۷۱۱ق/۱۳۱۰م) [۲] به دربار بنیانگذار این دودمان راه یافت و به تشویق علاًالدین حسن گانگوی تاریخ سه قرن فتوحات و اسناد بایگانی دولت خود را در اختیار او قرار داد۔ عصّامی اثری شامل دوازده هزار بیت در مدت پنج ماه به نام "فتوح السلاطین" تالیف کرد۔ عصامی "فتوح السلاطین" یا "شاهنامهٔ هند" را به سلطان علاًالدین حسن گانگوی پیشکش کرد۔ به احتمال فراوان، این کتاب نخستین اثری است که در این دوره به زبان فارسی تالیف شده و از ماخذ دست اوّل طلوع دولت بهمنی در دکن است۔ فتوح السلاطین توجهٔ ما را به خود جلب می کند زیرا در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره نخستین بار انتقادی شدید و نیشدار از اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرد حاکم یعنی سلطان محمد بن تغلق (حك ۷۲۰-۷۲۵ق/۱۳۲۰-۱۳۲٤م) در این اثر مطرح گردید۔ تاریخ نویسی در شبه قاره بیشتر مربوط به دربار بود۔ پادشاهان و امیران از مورخین خواستار می شدند که تاریخ دورهٔ آنها را قلمداد کنند۔ در سدّه های میانه در زمینهٔ تاریخ نویسی نقد و انتقاد اصلاً مرسوم نه بود و دیگر برای انجام این کار ثروت و جوایز به نویسندگان اعطاً می شد و در نتیجهٔ آن کسی جرأت نمی کرد که به انتقاد جدّی و درستی به پردازد ولی عصّامی از این سنت انحراف کرده و سلطان قدرتمند محمد بن تغلق را مورد نقد قرارداد۔ در دوران بهمنیان (۷٤۸-۹۳۳ق/۱۳-۱۵۲٦م) تواریخ دودمانی منثور و منظوم متعددی به رشته به نگارش در آمدند مانند تاریخ مظفر شاهی از ناشناس ، طبقات محمود شاهی/مآثر محمود شاهی تالیف عبدالکریم همدانی ، تحفة السلاطین ، تالیف ملّا داؤد بیدری ، بهمن نامه دکنی از آذری اسفراینی ، بهمن نامه نظیری نیشاپوری و فتح نامه محمود شاهی تالیف اعیانی بیدری۔اکنون به جزییات این تواریخ بهمنیان می پردازیم۔

---

۱ - برزگر ، احمد شاه دوّم بهمنی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۲۳

۲ - باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۷٤

تاریخ مظفر شاهی

تاریخ مظفر شاهی[۱] ، اثر تاریخی دودمان مظفریه دکّن که به دورهٔ محمود شاه بیگره از نویسندهٔ ناشناس به نگارش درآمد۔ دربارهٔ نام کتاب و نویسندهٔ آن آگاهی روشنی در دست نیست۔ در دست نویسی که در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگهداری می شود ، نویسنده از نام خویش و عنوان کتاب یاد نکرده است ولی در دست نویسی ، موجود به کتابخانهٔ دیوان هند ، نام کتاب " تاریخ مظفر شاهی " قلمداد شده است۔

براساس رویدادهای تاریخی مهم سال ٨٤٧-٨٤٨ق/١٤٤٣-١٤٤٤م که نویسنده در این مورد غیر مستقیم از خود یاد کرده ، می توان تاریخ تولّد او را ١٨ ذی الحجه ٨٤٨ق/١٤٤٤م ، هنگامیکه پدر وی در نبرد دژ مدکل سلطان علاءُ الدین بهمنی شریك بود ، حدس زد[۲]۔ و او را می توان از وابستگان محمود گاوان ، وزیر نامدار دستگاه بهمنیان حساب کرد[۳]۔ به علّت این آگاهیها ، " ریو " نویسنده را همان عبدالکریم همدانی(مؤلف مآثر محمود شاهی) گمان می کند و اثرش را همان مآثر محمود شاهی که " طبقات محمود شاهی " هم نامیده شده ، انگاشته است۔ طبق دست نویس موزه بریتانیایی ، این اثر تاریخی ، تاریخچه رویدادهای سال به سال گجرات ، میان سالهای ٧٩٣ق/١٣٩٠م (زمانی که محمد شاه بن فیروز شاه ، ظفر خان ، بنیانگذار این سلسله را به گجرات فرستاد) تا دورهٔ محمود شاه ٨٨٩ق/١٤٨٤م است۔ تاریخچه کوتاهی نیز از نواحی اطراف – دهلی ، دکّن ، مالوه ، بنگال و جونپور – بدان افزوده شده است۔ نویسنده ، در این اثر ، به رویدادهای زمان مظفر شاه (٧٩٣ق/١٣٩٠م) داؤد شاه ٨٦٣ق/١٤٥٨م و محمود شاه (٨٦٣ق/١٤٥٨م) پرداخته است۔ کتاب به نثر مصنوع و آراسته نوشته شده و نشانگر تسلّط نویسنده بر زبان و بیان است۔دست نویسی ازان به شمار or ـ 1819 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه داری می شود۔

---

١ - باقر محمد۔ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ٣ ، صص ٢٨٧-٢٨٨ ؛ م۔اسماعیل پور ، مآثر محمود شاهی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢١٥١ ؛ Storey.C.A, Persian Literature, Sec . 2 , Part 3, P 725-726

٢ - باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ٣ ، صص ٢٧٧-٢٧٨ ؛ Storey.C.A, Persian Literature, Sec . 2 , Part 3, 725

٣ - همو،همان،همانجا

مآثر محمود شاهی

مـآثر محمود شادهی / تاریخ محمود شاهی/ طبقات المحمود شاهیه و کنزالمعانی ، در تاریخ عمومی فـارسـی کـه در دوران بهـمنیـان دکـن (۷۴۸-۹۳۳ق/۱۳۴۷/۱۵۲۶م) بـه وسیلـه ملّا عبدالکریم همدانی[1] به نگارش آمد.

شرح احوال مؤلف

ملّا عبـدالـکـریـم همدانی ، سخنگویی فارسی و تاریخ نگار ایرانی تبار سدّه نهم هجری که به شبه قاره کـوچیـد. از نسبـت هـمـدان کـه بـا نامش مذکور است ، معلوم می شود که او در همدان یا توابع آن چشـم بـه دنیـا گشـود. درباره ای از منابع وی را به نام عبدالکریم نمیدهی/نمیدیهی نیز یاد کرده اند. دربـاره تـاریخ تولّد و درگذشت ، زمان مهاجرت به شبه قاره و وقایع دیگر زندگی او ، آگاهیهای قابل مـلاحـظـه ای در دسـت نیسـت. جز اینکه وی مردی علم دوست و دانش گرا بود و مدّتی به خدمت تـوران شـاه ، حـاکـم بـندر ایرانی هرمز ، به سر برد و طبق خود وی ، تا مدت یك دو سال از توران شاه هـزینـه یـافـت. پـس از چـنـدی وی رهسپار هـنـد شـد. بـرخـی از منابع از حضور او در برهانپور به ۸۷۸ق/۱۴۷۳م یاد کرده اند و آن جا وی بچه ای هیولا یا ناقص با دوسر ، را دید[2]. عبدالکریم تا دیر بـاز در احـمـد آبـاد ، گـجرات ، گلبرگه و دکن زندگی کرد. وی به حلقهٔ شاگردان و مریدان محمود گیـلانـی مـعـروف بـه نـام مـحـمـود گـاوان ، دولـتمرد و وزیـر ایـرانـی تبـار بهـمنیـان دکـن (۸۰۸-۸۸۶ق/۱۴۰۵-۱۴۸۱م) درآمـد و تـحـت حـمـایـت و پشتیبـانی او در دستـگـاه بهمنیـان به سربرد[3]. محمود گاوان ادب دوست و سرپرست ادیبان و عارفان بود. با افاضل خراسان به ویژه

۱- نـفیسی ، سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۲ ، ص ۷۷۶ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۶۲ ؛ اسماعیل پور ، عبدالکریم ، هـمـدانی ، دانشـنـامهٔ ادب فـارسی در شبه قـاره ، ج ٤ ، ص ۱۷۲۰ ؛ منزوی ، فهرست مشترك نسخه های خطّی فارسی پاکستان ، ج ۱۲ ، صص ۸۸٦-۱۹٦۹ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، صص ۳۸۱-۳۸۲ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۵۷-۳۵۸ ؛ Fatima Hussaini, A Criticl Study of Indo-Persian Literature, PP 119-120 ; Riew ,Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, Vol 3 ,PP 966-967

۲- باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۸

۳- مشایخ فریدنی ، خدمات بهمنیان - ، پیوستگیهای فرهنگی ، ج ۱ ، ص ۲۳۵ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٤ ، صص ٤۹۹-۵۱۰ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۵۷-۳۵۸ ؛ رازی ، امین احمد هفت اقلیم(جواد فاضل) ، ج ۳ ، ص ۱۳٦ ؛ گاوان ، محمود ، ریاض الانشا ، صص ۲٦٦-۲٦۷ ؛ Fatima Hussaini, A Criticl Study of Indo-Persian Literature, PP 119-120

نورالدین عبدالرحمن جامی (د ۸۹۸ق/۱۴۹۳م) مکاتبت داشت[۱] ـ عبدالکریم همدانی اثری در احوال و اوضاع محمود گاوان (مقتول ۸۸۶ق/۱۴۸۱م) از تولّد تا شهادتش به نام " تاریخ محمود شاهی " در احمد آباد بیدر ، تختگاه پادشاهان بهمنی تالیف کرد ـ محمد قاسم بن هندو شاه معروف به فرشته ، مؤلف " تاریخ فرشته " در پایان احوال محمد شاه بهمنی ، مطالبی از آن نقل کرده است[۲] ـ کتابی مذکور در حال حاضر در دسترس نیست ـ تالیف کتاب در شرح حال محمود گاوان به دست همدانی نشانه روابط صمیمی هر دو است ـ از آنجا که ملّا عبدالکریم کتابی از آغاز تا شهادت محمود گاوان نگاشته ، معلوم می شود که او چندی پس از قتل محمود گاوان (مقتول ۸۸۶ق/۱۴۸۱م) نیز زنده بوده است و برخی از منابع گفته اند که وی پس از ۸۸۷ق/۱۴۸۲م به میهن خویش مراجعت نمود و بعداً در ۸۹۲ق/۱۴۸۶م حاکم بندر هرمز او را برای ماموریتی سیاسی به گجرات (هند) روانه کرد ـ بین مسافرت ، او به اوضاع دشوار و نامساعدی روبرو شد ، کشتی او تباه شد ـ عبدالکریم در آنجا به دستگاه سلطان محمود بیگره ، از سلاطین گجرات (حك ۸۶۳-۹۱۷ق/۱۴۵۸-۱۵۱۱م) پیوست و از محیط علمی آن جا بهره برد و کتاب معروف خود در تاریخ عمومی را به وی نسبت داد[۳] ـ محمود بیگره ادب دوست و سرپرست ادیبان بود ـ

دربارهٔ کتاب

مآثر محمود شاهی[٤]/تاریخ محمود شاهی/ طبقات المحمود شاهیه و کنزالمعانی را نام عبدالکریم نمیدهی یا نمیدیهی نیز یاد کرده اند و در برخی از منابع اشاره شده که به احتمال فراوان ، وی همان عبدالکریم همدانی باشد[٥] ـ وی کتابی در شرح احوال محمود گاوان،وزیر سرآمده بهمنیان نوشته بود ـ

۱- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۵۷-۳۵۹ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، صص ۵۰۶-۵۰۷

۲- همو،همان، همانجا؛ Storey.C.A, Persian Literature, Sec 2 ,Part 1 , P 109

۳- م - اسماعیل پور ، مآثر محمود شاهی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۱۵۱-۲۱۵۲ ؛ Storey.C.A, Persian Literature, Sec 2 ,Part 1 , P 109

٤- همو،همان ، صص ۱۲۵۱ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۵۷-۳۵۸ ؛ منزوی ، فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ٦ ، صص ٤٦۹۳-٤٦۹٤ ؛ منزوی،فهرست مشترك نسخه های خطّی فارسی پاکستان ، ج ۱۲ ، صص ۱۸۸٦، ۱۹٦۹ ؛ Fatima Hussain, A Criticl Study of Indo-Persian Literature, PP 158-159,171-173

٥- همو ، عبدالکریم همدانی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۷۲۰

او در زمان تاج گذاری محمود شاه دوّم بهمنی (۸۸۷ق/۱٤۸۲م) در دکن حضور داشت و یکی از شاگردان و نزدیکان محمود گاوان (۸۰۸-۸۸٦ق/۱٤۰٥-۱٤۸۱م) بود. وی کتابی ارزنده در شرح احوال محمود گاوان (مقتول ۸۸٦ق/۱٤۸۱م) از ولادتش تا شهادتش به نام مآثر محمود شاهی / تاریخ محمود شاهی، در احمد آباد بیدر پایتخت سلاطین بهمنی تالیف کرد.

به ظن قوی، این اثر همان مآثر محمود شاهی باشد که منبع اطلاعات مؤلف تاریخ فرشته بوده و او درباره استفاده از مطالب آن اعتراف کرده است [1] - و تلخیص و چکیده آنها را در کتاب خود "تاریخ فرشته" در پایان احوال محمد شاه دوّم بهمنی آورده است [2]، امّا از نویسنده آن نامی نمی برد.

نسخه ای دست نویس از مآثر محمود شاهی عبدالکریم همدانی به شماره ۳۸ در اکادمی علوم ازبکستان نگه داری می شود. پاره ای منابع از نویسندهٔ ناشناس به نام عبدالکریم بن محمد نیم دهی به عنوان نویسندهٔ مآثر محمود شاهی، اثری در تاریخ گجرات که در دو مقاله تنظیم شده، یاد کرده اند و تاریخ نگارش آن را حدود ۹۳۰ق/۱٥۲۳م گفته اند که به احتمال فراوان همان پیش گفته باشد. دست نویسی از این نسخهٔ به شمارهٔ ۲/٥۳۹ در کتابخانه مدینه نگهداری می شود.

ذیلی بر طبقات ناصری[3]

در روزگار محمد شاه بن محمود بن بهمن شاه (حك ۷۸۰-۷۹ق/۱۳۷۹-۱۳۹۷م)[4] تاریخ نگار معاصر، عین الدین بیجاپوری (۷۹۳-۷۹٥ق/۱۳۹۱-۱۳۹۳م) ذیلی بر "طبقات ناصری" (تالیف ٦٥۸ق/۱۲٦۰م) از منهاج سراج جوزجانی (٥۸۹-٦۷۲ق/۱۱۹۳-۱۲۷٤م)[5] را به حیطهٔ تحریر در آورد.

۱- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳٥۷

۲- همو، همان، ص ۳٥۸

۳- برزگر، محمد شاه دوّم بهمنی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۲۳٤

٤- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۰٤؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۱؛

Shervani , The Bahmanis of Deccam , P 113

٥- منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲، صص ۲۲٤، ۲۲٥-۱۷۳٤؛ (حبیبی، تعلیقات)؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۱۱۷۷؛ صفا، گنجینهٔ سخن، ج ٤، ص ۱؛ عبدالرحمن، صباح الدین، بزم مملوکیه، ص ٤۰؛ خان، آغا عبدالستار، عهد شمسی کا ایك مورخ شاعر، مقالات منتخبه دانشکدهٔ خاور شناسی، شماره ۱، ص ۳٤٦؛ باقر محمد - وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۲٦۱؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۲۹؛ احمد، ظهورالدین، ایرانی ادب، ص ٥۱۳؛ شبلی، صدیق، فارسی ادب کی مختصر ترین تاریخ، ص ۱٦٦؛ غلام سرور، پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، ج ۱، ص ۲٤

سراج التواریخ [1]

این اثر تاریخی از محمد بن حسین لطف الله که به دورهٔ شهاب الدین محمود شاه بن محمد شاه لشکری بهمنی (حك ۸۸۷-۹۲٤ق/۱٤۸۲-۱۵۱۸م) [2] که به دستگاهِ سلطنتی وابسته بود، به نگارش در آمد. از این اثر دست نویسی برجا نمانده است.

---

۱ - م-اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٦٧

۲ - احمد نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، صص ٥۲-٦٥؛ فرشته، تاریخ، تاریخ فرشته، ج ۱،ص ۳۷٤؛

Shervani, The Bahmanis of Decam , PP 275-292

تحفة السلاطین[۱]

تحفة السلاطین (۸۰۰-۸۲۰ق/۱۳۹۷-۱۴۱۷م) تاریخ دودمانی بهمنیان (۷۴۸-۹۳۳ق/۱۳۴۷-۱۵۲۶م) نوشتهٔ ملّا داؤد بیدری[۲] تاریخ نگار شبه قاره نیمهٔ دوم سدّه هشتم و نیمه یکم سدّهٔ نهم هجری، در دورهٔ حکومت سلطان فیروز شاه بهمنی (۸۰۰-۸۴۵ق/ ۱۳۹۷-۱۴۴۱م) و جانشین او، احمد شاه بهمنی دکّن (۸۲۵-۸۳۹ق/ ۱۴۲۱-۱۴۳۵م) به سر می برد و از تشویق و سرپرستی آنها بهره زیادی برد. وی تاریخی گم گشته، با نام تحفة السلاطین، به نام فیروز شاه بهمنی تالیف کرد که در آن به ذکر احوال پادشاهی سروران بهمنی اش پرداخته بود. فرشته (مؤلف تاریخ فرشته) شیخ آذری (مؤلف بهمن نامه آذری) طباطبائی (مؤلف برهان مآثر) و دیگران در تالیف تاریخهای خود از این اثر استفاده کرده اند. دست نویسی از این اثر برجا نیست.

بهمن نامه دکّنی[۲]

منظومه ای حماسی و تاریخی به بحر متقارب در تاریخ سلاطین بهمنی دکن از آغاز سلطنت آنها دوره

---

۱ - ربیعیان، داؤد بیدری، دانشامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۱۱۵۲، م - اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٧٦؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ١٤٨؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۱۹؛ مشایخ فریدنی، آذر میدخت، خدمات بهمنیان به نشر فرهنگ و تمدن ایرانی در دکّن، پیوستگیهای فرهنگی، ج ۱، ص ۲۳۱؛

Nabi,Hadi, Dictonary of Indo - Parsian Literature , P 154

۲ - م - اسماعیل پور، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٦٧٦؛ همو، بهمن نامه آذری، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٥٣١؛ باقر محمد، وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۲۸٥؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲٦؛ سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرأ، ص ۲۷٦؛ سندیلوی، احمد علی خان، تذکره مخزن الغرائب، ج ۱، صص ۱۲٥-۱۲٦؛ صفا، حماسه سرایی در ایران، صص ۳٥۹-۳٦۰؛ منزوی، فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ٤، صص ۲٦۷۳-۲٦۷٤؛ همو، فهرستواره کتابهای فارسی، ص ۱۱٤۹؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ۱٤۰-۱٤۲؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۹، ص ۱۳؛ سلیم مظهر، محمد، آذری اسفراینی، شاعر و عارف خراسانی قرن نهم، مجله دانش، شماره ۴۳، ص ۲۸؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٤، صص ۳۲۲-۳۳۳؛ نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران، صص ۲۹۳-۲۹٤، ۷۸٦؛ گوپاموی، قدرت الله، نتایج الافکار، صص ۳۰-۳۲؛ حجّتی، آذری طوسی، دانشنامهٔ ادب فارسی، در شبه قاره، ج ٤، ص ۸

Riew,Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum , Vol 2, P 136 ; Iranica , Vol 3, P189 ; Fatima Hussaini, A Critical Study of - , PP 30-38

سلطان همایون شاه بهمنی (۸۶۲-۸۶۵ق/۱۴۵۷-۱۴۶۰م) از آذری طوسی [1] سروده شده، دست نویسی از آن به شماره ۲۷۸۰ OR در کتابخانه موزهٔ بریتانیایی نگهداری می شود.

شرح احوال مؤلف

نام نویسندهٔ اثر نورالدین محمد بن عبدالملک [2]/ علی حمزه بن عبدالملک [3] طوسی اسفراینی بیهقی است. وی شاعر، عارف و تاریخ نگار ایرانی نژاد است. پدرش در روزگار سربداران در اسفراین و بیهق قدرتمند بود و نسب وی به معین صاحب الدعوة احمد بن الزمجی المروزی می رسد [4]. وی قسمتی از روزگار خود را در هند و بیشتر را در ایران به سر برد [5]. وی به سال ۷۸۴ق/ ۱۳۸۱م، در ناحیه اسفراین به دنیا آمدند [6]. و به گفتهٔ خود از آنجا که در ماه آذر متولّد شد، خود را "آذری" نامید [7]. و به این علّت که مدتی در طوس زیسته بود به "طوسی" نیز آوازه یافت. او عارف فرزانه و شاعر شهیر دورهٔ خود بود و بدان سبب به دستگاه شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور گورگانی (حك ۸۰۷-۸۵۰ق/۱۴۰۴-۱۴۴۷م) وابسته شد و به وصف تیمور و شاهرخ میرزا قصیده ها سرود [8] و مدتی ملك الشعرای او بود [9]. در همین زمان حالش دگرگون شد و قدم در کوی درویشی و فقر نهاد و رسم سود و زیان به باد فنا داد و دست ارادت به شیخ محی الدین طوسی

۱- براؤن، ای، جی، تاریخ ادبی ایران، ج ۳، صص ۴۷۱-۷۲۲؛ آذر بیگدلی، آتشکده، بخش دوم، صص ۴۴۳-۴۵۷؛ آزاد بلگرامی، خزانه عامره، ص ۲۱؛ مدرس تبریزی، ریحانة لادب، ج ۱، صص ۴۶-۴۷؛ خواند میر، حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۱؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، صص ۱۴۰-۱۴۱؛ حجتی، آذری طوسی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۸

۲- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۹، ص ۳؛ سلیم مظهر، محمد، شاعر و عارف خراسانی قرن نهم، مجّله دانش، شماره ۴۳، ص ۴۸

۳- سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرا، ص ۲۷۳؛ باقر محمد ـ وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۲۸۵

٤- خواند میر، روضة الصفا، ج ۵، صص ۱۷۹ و به بعد؛ سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرا، ص ۳۰۰، سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره، ص ۲۷۸؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٤، ص ۳۲٤؛ حجتی، آذری طوسی، دانشنامه ادب فارسی، ج ٤، ص ۸

۵- صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ٤، ص ۳۲۳

٦- همو، همان، همانجا

۷- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۲٦؛ سمرقندی، دولتشاه، تذکرة الشعرا، ص ۳۰۰

۸- باقر محمد ـ وحید میرزا، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، ص ۲۸۵

۹- سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره، ص ۲۷۸؛ حجتی، آذری طوسی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۸

(د- ۸۳۰ق/۱۴۲۶م) داد[1] و پس از درگذشتن در ۸۳۰ق/۱۴۲۷م در حلب ، به حلقهٔ مریدان شاه نعمت الله ولی (د-۸۳۸ق/۳۵-۱۴۳۴م) درآمد و از او اجازه و خرقهٔ ارشاد گرفت و سپس برای دومین بار پیاده به سفر حج رفت[2] ـ و مدتی در مکه زندگی کرد و کتاب " سعی الصفا " را نوشت در روزگار احمد شاه بهمنی اوّل (حك ۸۲۵-۸۳۸ق/۱۴۲۱-۱۴۳۵م) سلطان دکن و گلبرگه به دکن در شبه قاره وارد شد و به دربار وی وابسته شد و عنوان ملك الشعرای او یافت[3] و با قصیده سرائی در ستایش وی صلات گران دریافت کرد و به دستور سلطان به نگارش تاریخ منظوم این سلسله به نام " بهمن نامه " پرداخت و تا هنگامی که در دکن بود آنرا به دوره سلطان احمد شاه بهمنی (حك ۸۲۵-۸۳۸ق/۱۴۲۱-۱۴۲۵م) رساند و سپس از سلطان برای مراجعت به زادگاهش به " اسفراین " رخصت خواست[4] ـ سلطان گفت " مرا ز فوت سیّد محمد گیسودراز (د ۸۲۵ق/۲۲-۱۴۲۱م) کلفتی عظیم روی نموده است و وصال تو رافع مواد غم و الم است ـ مپسند که به فراق تو نیز مبتلا گردم "[5] ـ با مشاهدهٔ این لطف و محبت ، آذری ناگزیر باقامت در هند تن در داد و فرزندان خود را نیز از اسفراین به شبه قاره طلب کرد[6] ـ احمد شاه بهمنی چون شهر بیدر را بنیان گذاشت و قصر بزرگی در آن احداث کرد ـ آذری در توصیف آن قصر بیتی چند سرود و ملا شرف الدین مازندرانی ، از مریدان شاه نعمت الله ولی دو بیت از اشعار او را با خط خوش نوشت و سنگ تراشان دکن ، آن را در سنگ بزرگ کنده ، بر بالای قصر سلطان احمد شاه بهمنی در قصر سلطان احمد شاه بهمنی در بیدر نشاندند ـ روزی چشم شاه بر آنها افتاد و از فرزند خویش علاًالدین پرسید که

۱- سمرقندی ، دولتشاه ، تذکرة الشعرا ، ص ۳۰۰ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی به احوال و آثان - ، ص ۲۷۸ ؛ حجّتی ، آذری طوسی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۸ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱٤۰

۲- همو ،همان ،همانجا

۳- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۲٦ ؛ سمرقندی ، دولتشاه ، تذکرة الشعرا ، ص ۳۰۱ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ۱٤۰-۱٤۱ ؛ حجّتی ، آذری طوسی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۸

٤- همو ،همان، ص ۳۲۷ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱٤۱ ؛ فرزام ، روابط معنوی شاه نعمت الله ولی با سلاطین ایران و هند ، ص ٥

٥- فرشته، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۲٥ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱٤۱

٦- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٤ ، ص ۳۲٦ ؛ فرزام ، روابط معنوی شاه نعمت الله ولی با سلاطین ایران وهند ، ص ٥ ؛ امیری ، کیومرث ، زبان و ادب فارسی در هند ، ص ۲۱ ؛ صفا ، حماسه سرائی در ایران ، صص ۳٥۹-۳٦۰

این شعر از کیست ؟ وی جواب داد که سرودهٔ آذری است. سلطان را خیلی خوش آمد. شهزاده فرصت را غنیمت دانسته به پدر خود گفت که شیخ به مقتضای " حب الوطن من الایمان " اراده ولایت دارد و می گوید ، اگر حضرت اجازه دهند ، نیمهٔ ثواب حج اکبر که کرده ام ، نثار می کنم. سلطان چهل هزار تنکه سفید و خلعت خاص و پنج غلام هندی نژاد به وی ، اجازهٔ بازگشت به میهن خود داد[١] ، آذری چون رخصت مراجعت یافت ، تعهد سپرد تا زنده است نگارش بهمن نامه را ادامه دهد و همین کار را هم کرد چنانکه هر سال هر مقدار شعری که در اسفراین می سرود به دکّن می فرستاد[٢]. شاهزاده علاءُ الدین که ، پس از پدر خویش به قدرت رسید و از ٨٣٨/١٤٣٤م تا ٨٦٢ق/١٤٦١م ، حکومت کرد ، مرید شیخ آذری بود و شیخ آذری پس از مراجعت وی به ایران ارتباطش را با مریدش علاءُالدین حفظ کرد و از راه مکاتبه او را ارشاد می کرد[٣]. آذری سی و دو سال آخر عمر را در فقر و درویشی و عزلت و خانه نشینی و تالیف کتب و تصنیف اشعار به سر برد. وی بر در خانه هیچکس از اربابِ دولت التجا نبرد بلکه " به تبرك اصحاب دین و دولت و ارباب ملك و ملّت طالب صحبت او بودندی "[٤] وی درسن ٨٢ سالگی در ٨٦٦ق/١٤٦٢م در اسفراین راهی ابدیت شد و پیکرش را در همانجا در قسمت شمالی شهر به خاك سپردند. آرامگاه وی تا زمان دولتشاه سمرقندی (زنده در ٨٩٢ق/١٤٨٦م) زیارتگاه مردم بود[٥]. از آثارش بهمن نامه آذری دکنی ، جواهر الاسرار ، طغرای همایون ؛ مرآت/عجایب الغرایب در چهار باب است. این کتاب در فهرست نسخه ها با نام های عجایب ، غرایب ، عجایب الدنیا و غرایب الدنیا و عجایب الاعلی نیز آمده است. در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ١١٢٤ از عجایب الدنیا به عنوان اثر مستقلی از آثار آذری نام رفته است. نسخهٔ کاملی از این مجموعه در دست نیست. نسخه هایی از طغرای همایون در کتابخانه های ملّی ملك به شماره ٥٣٠٧/١٦ ، موزهٔ بریتانیایی به شماره Add 25821 و کپنهاك

١- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ١ ، ٣٢٥ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٣ ، ص ٢٨٥

٢- ١- اسماعیل پور ، بهمن نامهٔ آذری ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٥٣١ ؛ نفیسی ، سعید ، تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ١٤٠-١٤١ ؛ حجّتی ، آذری طوسی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٨

٣- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٤ ، ص ٣٢٦ ؛ حجتی ، آذری طوسی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٨

٤- سمرقندی ، دولتشاه ، تذکرة الشعراء ، ص ٣٠١

٥- همو نعمان نعمانجا؛ حجّتی ، آذری طوسی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٨ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٤ ، ص ٣٢٦

به شماره ٨٣٦ نگهداری می شود۔ رسالهٔ منظوم دیگری از آذری به نام "عروجیه" دارای چهار برگ که دستنویس آن در دانشگاه تهران به شماره ٣٣٣٥٨ موجود است۔

دربارهٔ کتاب

بهمن نامه دکنی/ آذری که در بحر متقارب سروده شده از جمله منظومه های حماسی تاریخی از آغاز تاریخی سلاطین بهمنی دکن (حك ٨٤٧ق/١٤٤٢م) تا دوره سلطان همایون شاه بهمنی (٨٦٢-٨٦٥ق/١٤٥٧-١٤٦١م) است۔ آذری این اثر منظوم را در پیروی از شاهنامه فردوسی و اسکندر نامه نظامی به فرمان احمد شاه بهمنی (حك ٨٢٥-٨٣٨ق/١٤٢١-١٤٣٥م) تا دورهٔ سلطنت او به نظم آورد و سپس به خراسان باز گشت۔ شیخ آذری به سلطان بهمنی قول داده بود بهمن نامه را ادامه خواهد داد۔ تا در قید حیات بود ، با توجه به گفته خود اوقاتی را به سرودن این منظومهٔ تاریخی صرف می کرد و هرچه می سرود به دکن می فرستاد۔ وی ظاهراً تا دورهٔ علاً الدین همایون شاه بهمنی (٨٦٢-٨٦٥ق/١٤٥٧-١٤٦١م) به نظم "بهمن نامه" ادامه داد و چون درگذشت شاعرانِ دیگر چون نظیری و سامعی کتاب را تا فروپاشی بهمنیان رسانیدند۔ از این رو نظم این کتاب یکدست و یکسان نیست۔ بعضی بی انصافان برخی از ابیات خطبه را عوض کرده تمام آن کتاب را به نام خود ساخته اند ولی از اختلاف رتبهٔ شعر می توان دانست که تمام آن کتاب از یك شاعر نیست[1]۔ محمد قاسم فرشته ، مؤلف تاریخ فرشته که تاریخ وی از مستند و مهمترین منابع اطلاعات دربارهٔ بهمنیان است ، بهمن نامه را در منابع خود ذکر کرده است[2]۔ و ابیاتی از آن را آورده است ولی از این کتاب هیچ نسخهٔ خطّی یا چاپی به دست نرسیده است۔ در تاریخ ادبیات در ایران از صفا آمده که از این کتاب تا اکنون نسخه ای در فهرست ها دیده نشده و کتابی هم که در ذیل فهرست نسخه های خطّی فارسی موزهٔ بریتانیایی و به پیروی از آن در فهرست نسخه های خطّی فارسی به عنوان بهمن نامه آذری یاد شده بهمن نامه دیگری ، یحتمل متعلق به ایرانشاه بن ابی الخیر ، است۔

١- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ١ ، در صفحات فراوان

٢- همو ، همان، ص ٣٢٨

بهمن نامهٔ نظیری مشهدی / طوسی[۱]

تکملهٔ " بهمن نامهٔ آذری/دکنی " ، پس از مرگ آذری (۸٦٦ق/۱٤٦۲م) نظیری مشهدی (ز ۸٦٥ق/۱٤٦۰م) شاعر دستگاه همایون شاه بهمنی (حك ۸٦۲-۸٦٥ق/۱٤٥۷-۱٤٦۰م) و از تربیت شدگان خواجه محمود گاوان وزیر (د - ۸۸٦ق/۱٤۸۱م) سرودن این اثر را پی گرفت- دست نویسی از بهمن نامه به شماره ۲۷۸۰ OR در کتابخانه موزه بریتانیایی نگه داری می شود-

شرح احوال مؤلف

نظیری مشهدی/طوسی سخنگویی ایرانی سدّه ۹ق/۱٥م که به شبه قاره مهاجرت کرد[۲]- از نسبت طوس مذکور با نام او ، پیدا است که در قریه طوس یا توابع آن متولد شد- دربارهٔ تاریخ تولد و درگذشت وی آگاهی روشنی در دست نیست ولی از آنجا که وی قطعه ای در مادهٔ تاریخ مرگ نظام شاه بهمنی (د - ۸۷٦ق/۱٤٦۳م) را سروده ، می توان ادعا کرد که تا سال ۸٦۷ق/۱٤٦۳م) زنده بود- نظیری به حلقهٔ ارادت شاه نعمت الله ولی کرمانی[۳] (د۸۳٤ق/۱٤۳۰م) درآمده بود و چندی به خدمت وی به سر برد- سپس به شبه قاره کوچید و در دکن (احمد آباد بیدر) ماندگار شد و با خواجه محمود گاوان وزیر دانشمند بهمنیان (مقتول - ۸۸٦-۱٤۰٥م) پیوست و تحت حمایت و سرپرستی وی منصب ملك الشعرایی دستگاه سلطنتی نصیب او شد- در دورهٔ همایون شاه ظالم بهمنی (حك ۸٦۲-۸٦٥ق/۱٤٥۷-۱٤٦۰م) به فرمان همان بادشاه ، همراه شاه حبیب الله (د-۸٦۳ق - ۱٤٥۹م) فرزند شاه خلیل الله[٤] و نوادهٔ شاه نعمت الله ولی دستگیر و زندانی شد و

۱-۱ - اسماعیل پور ، بهمن نامه آذری ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٥۳۱ ام - اسماعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٦۷٦ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳٤۳ ؛ صفا ، حماسه سرایی در ایران ، ص ۳٥۹ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی ، صص ۲۸٤-۲۸٥ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱٤۱-۱٤۲ ؛ باقر محمد-وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ص ٤۸٥ ؛ نوش آبادی ، محمود گاوان ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۰۸ ؛

Fatema Hussaini, A Critical study of Indo - Persian Literature during sayyid & Lodi Period, P 39

۲- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳٤۳ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی - ، ص ۲۸٤ ؛

Fatema Hussaini, A Critical study of - , P 39

۳- فرزام حمید ، تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نمت الله ولی ، ص ۱۳ به بعد

٤- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۳۸-۳۳۹

سرانجام به وساطت ترك از زندان آزاد شد و بقیهٔ زندگیش را در ناحیهٔ دکن در خدمت شاه حبیب الله سپری کرد۔ دستنویس دیوان شعری وی که دارای غزلها قصده ها ، قطعات و رباعیات در ٤۰ برگ است و در موزهٔ بریتانیا با شماره ۷۹۳۰ نگهداری می شود[۱] ۔

دربارهٔ کتاب

آذری طوسی این منظومه تاریخی و حمّاسی در شرح احوال سلاطین بهمن را از آغاز سلسلهٔ این دودمان (۸٤۷ق/۱٤٤۲م) تا روزگار سلطان همایون شاه بهمنی (۸٦۲-۸٦٥ق/ ۱٤٥۷-۱٤٦۱م) به نظم در آورد و چون درگذشت ، نظیری (د ۸٦۷/۱٤٦۲م) ملك الشعرای دربار همایون ظالم (حك ۸٦۲-۸٦٥ق/۱٤٥۸-۱٤٦۱م) در سرودن این منظومه " بهمن نامه " با ملّا سامعی (زنده در ۸۸۷ق-۱٤۸۲م) همکاری کرد[۲] ۔ و بهمن نامه را به پایان یعنی تا انقراض و فروپاشی بهمنیان (۹۳۳ق/۱٥۲٦م) رساند۔ نظیری قطعهٔ زیر از زندان برای همایون شاه ظالم سروده و او را مخاطب قرار داده ، از ستمهایی که وی بر مظلومان روا داشته ، بر حذر داشته است۔ او می گوید :

ای ظالم از آه دل شب خیز بترس	و ز نفس بد شوم و شر انگیز بترس[۳]
مژگان دم آلوده مظلومین بین	و ز خنجر آبدار خونریز بترس

قطعهٔ دیگر در ماده تاریخ مرگ همایون شاه بهمنی است۔ همایون شاه مردی سفاك و بی رحم بود۔ شبی در سال ۸٦٥ق/۱٤٦۰م که با کنیزان به عیش و نوش سرگرم بود ، یکی از کنیزان حبشی چنان چوبی برسرش زد که به همان ضربت هلاك شد۔ در این قطعه نظیری نفرت مردم و خودش نسبت به آن پادشاه ستمکار بیان کرده است :

همایون شاه مرد و رست عالم	تعال الله زهی مرگ همایون[٤]
جهان پر ذوق شد تاریخ فوتش	هم از ذوق جهان آرید بیرون

۱- صفا ، حماسه سرایی در ایران ، ص ۳٥۹ ؛ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۲٥-۳۲٦

۲- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳٤۳ ؛ Fatema Hussaini, A Critical study of - , P 40

۳- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱٤۲ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳٤۳ ؛ Fatema Hussaini, A Critical study of Indo - Persian Literature -, P 40

٤- همو،همان، ص ۱٤۳ ؛ همو،همان، همانجا ؛ همو، همان، همانجا

بهمن نامهٔ ملّا سامعی[۱]

تکملهٔ " بهمن نامه آذری/دکنی ، پس از درگذشت آذری طوسی/مشهدی (۸٦٦ق/۱٤٦۲م) سامعی (د-۸۸۷ق/۱٤۸۲م) شاعر و ملازم درگاه شمس الدین محمد شاه دوّم بهمنی (حك ۸٦۷-۸۸۷ق/۱٤٦۳-۱٤۸۲م) مدّاح و تربیت شده محمود گاوان (د-۸۸۷ق/۱٤۸۱م) بخشی از منظومه " بهمن نامه" را در تاریخ دودمان بهمنی با همکاری شاعری دیگری با نام نظیری طوسی ، سروده است [۲]ـ دست نویسی از بهمن نامه به شماره ۲۷۸۰ OR در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگه داری می شود۔

شرح احوال مؤلف

سامعی ، شاعر ایرانی نژاد سدّه ۹ق/۱۵م که به شبه قاره مهاجرت کرد[۳]ـ دربارهٔ تاریخ تولد ، درگذشت ، زمان مهاجرت به شبه قاره و وقایع دیگر زندگی او آگاهیهای روشنی در دست نیست۔ جز اینکه از ماده تاریخ مرگ محمد شاه بهمنی (د - ۸۸۷ق/۱٤۸۲م) که او سروده ، معلوم می شود که تا سال ۸۸٦ق/۱٤۸۱م زنده بوده است و قسمتی از زندگانی خود را در دکّن گذرانیده است۔ خواجه جهان ، دو سال پیش از مرگ خویش ، مدرسه و مسجدی در احمد آباد بیدر با تمام رسانید و سامعی در تاریخ آن قطعه ای گفته بود :

ایــن مـدرسـهٔ رفیـع مـحـمـود بـنـا	چـون کـعبه شدست قبلهٔ اهل صفا [٤]
آثـار قبـول بیـن کـه شد تـاریخـش	از آیـت " ربـنــا تـقبل منّـا = ۸۷۵ق

دربارهٔ کتاب

بهمن نامه سامعی تکملهٔ بهمن نامه دکنی / آذری است۔ این بهمن نامه را آذری اسفراینی طوسی

۱- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۵۰ ؛ م - اسماعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٦۷٦ ؛ نوش آبادی ، محمود گاوان ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۰۸ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٤ ، ص ۵۰٦ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۲٦ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی ، صص ۲۹۵-۲۹٦ ؛

Fatema Hussaini, A Critical study of Indo - Persian Literature during sayyid & Lodi Period, P 87-88

۲- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۲٦

۳- Fatema Hussaini, A Critical study - , P 87

٤- صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ٤ ، ص ۵۰٦

بـه دسـتـور احـمـد شاه بهمنی (حك ۸۲۵-۸۳۱ق/۱٤۲۱-۱٤۳۰م) نوشتن شروع کرده و تا تاریخ دورهٔ آن پـادشاه سروده بود [۱] ـ سپـس وی بـه ایـران مـراجـعت کرد و هر سال اشعاری که در اسفراین مـی سـرود بـه دکَن می فرستاد ـ اینطور وی بهمن نامه را از آغاز سلسلهٔ بهمنیان (۸٤۷ق/۱٤٤۲م) تا روزگـار سـلـطان همایون شاه بهمنی (حك ۸٦۲-۸٦٥ق/۱٤۵۷-۱٤٦۱م) به نظم کشید و چون وی درگـذشـت ، سـامـعـی بـا هـمـکـاری نظیری طوسی ، ملك الشعرای دستگاه همایون شاه بهمنی (۸٦۲-۸٦٥ق/۱٤۵۸-۱٤٦۱م) آنـرا تـا فـروپاشی بهمنیان (۹۳۳ق/۱۵۲٦م) نظم کرد ـ در حال حـاضـر اثـری از " بهـمـن نـامـه " سامعی نیست و تنها دو قطعه در ماده های تاریخ درگذشت محمود گـاوان و سـلـطان محمد شاه بهمنی و قطعه ای دیگر که به مناسبت ساخت مدرسه ای در احمد آباد بیدر سروده شد ، از وی به جا مانده است ـ

فتح نامهٔ محمود شاهی [۲]

فتحنامهٔ محمود شاهی (۸۹۸ق/۱٤۹۲م) منظومه تاریخی دورهٔ بهمنیان دکن ، سرودهٔ عیانی بیدری ، شـاعـر فارسی گوی شبه قاره که قسمتی بزرگ از زندگانیش در ناحیه بیدر در دکن (جنوب هند) به سر بـرد ـ او به درگاه سلاطین بهمنی وابسته بود و تحت حمایت و پشتیبانی آنها زندگی می کرد و شاهد اوضـاع دورهٔ مـحـمود شاه دوّم بهمنی (۸۸۷-۹۲۳ق/۱٤۸۲-۱۵۱۷م) بود ـ این اثر تاریخی وی ، فتـح نامه محمود شاهی به نظم در گزارش حمله و پیروزی محمود شاه دوّم بهمنی در گلبرگه و ساغر در ۸۹۷ق/۱٤۹۱م است کـه در مـدارس بـه چـاپ رسیـده اسـت ـ واضح باد که ابو اسحق ابراهیم " عیانی " مؤلف انبیأ نامه (قصص الانبیأ) زنده در مابین قرن ۷۰۰ و ۸۰۰ شخص دیگری است ـ

آغاز : به انا فتحنا کنم ابتدا

کنم نامهٔ نامی به نام خدا

---

۱ - صفا ، حماسه سرایی در ایران ، صص ۳۵۹-۳٦۰ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۳۲٦

۲ - م- اسـمـاعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٦۷۷ ؛ منزوی،فهرستواره کتابهای فارسی ، ج ۲ ، ص ۱۳۰٦ ؛ انوشاهی،عارف،فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش ، ص ۱۳۳۵ ؛ برزگر ، عیانی بیدری ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۸٤۷ ؛ Dictionary of Indo-Persian Literarute , P 267

باب دهم

شاهان گجرات

۷۹۹-۹۸۰ق/۱۳۹۶-۱۵۷۲م

شاهان گجرات یکی از سلسله های مهم سلطنتی شبه قاره که بنا بر ضعف و ناتوانی و بی دست و پائی حکومت مرکزی دهلی، در دورهٔ محمد بن تغلق (۷۲۵-۷۵۲ق/۱۳۲٤-۱۳۵۱م) به وجود آمد و به طور مجموع نزدیك به ۱۷۵ سال از ۷۹۹ق/۱۳۹٦م تا ۹۸۰ق/۱۵۷۲م، بر گجرات و مناطق اطراف آن حکومت کرد[۱]. سلطان فیروز شاه تغلق (۷۵۲-۷۹۰ق/۱۳۵۱-۱۳۸۸م) فرحت الملك ملقب به نظام مفرح را سپه سالار گجرات گردانید و پس از درگذشت فیروز شاه، (۷۹۰ق/۱۳۸۸م محمد شاه نیز ولایت گجرات به وی مقرر کرد، ولی او با استفاده از وضع آشفته دستگاه تغلقان در پی کسب استقلال برآمد[۲]. پس محمد شاه تغلق در ۷۹۳ق/۱۳۹۰م اعظم همایون ظفر خان بن وجیه الملك را که شخصی با استعداد و کاردان و امین بود، خلعت خاص، چتر سفید و بارگاه سرخ ویژه شاهان و لقب مظفر خان بخشیده، برای سرکوبی فرحت الملك به گجرات فرستاد[۳]. وی با چیره شدن بر امیران و یا غیان بر تخت سلطنت گجرات نشست و رفته رفته نظم و آرامش کامل را در قلمرو خود حکمفرمایی کرد. پس از یورش امیر تیمور (د - ۸۰۷ق/۱٤۰٤م) به هند، بسیاری از مردم دهلی او برابر تیمور گریخته به گجرات پناه بردند. ظفر شاه، حاکم گجرات از مهاجران و مهمانان با دلگرمی پذیرفت ولی چون " محمد شاه بن سلطان فیروز شاه از صاحب قرانی گریخته به ولایت گجرات آمد. وی را بار رفتار سرد و ناپسندیده پیش گرفت. محمد شاه مایوس و دل شکسته به مالوه رفت[٤]. در ۸۰۵ق/۱٤۰۲م تاتارخان پسر

۱- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۱۷۸-۲۳۲؛ احمد، نظام الدین احمد، طبقات اکبری، ج ۳، صص ۸۲

۲- ابوالفضل، آئین اکبری، ج ۱، بخش ۲، ترجمهٔ اردو از فدا علی طالب، صص ۹۵۹، ۹٦٤؛ برزگر، مظفر شاه، یکم گجراتی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۷۹؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۷۸؛ اعظمی، شعیب، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۲۳

۳- اکرام، شیخ محمد، دربار ملّی، ترجمه اردو خواجه عبدالحمید یزدانی، (تعلیقات و حواشی) ص ۲۸٤؛ برزگر، مظفر شاه یکم گجراتی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۷۹؛ اعظمی، شعیب، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ۲۳؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ۹۱؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۷۸

٤- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۸۹؛ برزگر، مظفر شاه یکم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۰؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۱۷۸-۱۸۲

مظفر شاه ، پدرش را بر انگیخت تا دهلی را به تصّرف خود بیآورد ولی مظفر شاه که به نرم دلی و درویشی گرائیده بود ، پسرش را ازین کار منصرف ساخت۔ تاتارخان پر پدر خود بشورید و وی را دستگیر کرده به دژ اساول/بهروچ فرستاد و خود را ناصرالدین محمد شاه خواند و با سپاهی گران رهسپار دهلی شد ، اما درمیان راه تاتارخان ناگهان درگذشت و ظفر خان به پتن باز آمده زنام حکومت گجرات را به دست گرفت و به خواهش درباریان و امیران دستگاه خود در ۸۱۰ق/۱٤۰۷م رسماً استقلال خود را اعلان داشت و به نام مظفر شاه برتخت شاهی گجرات نشست ، به نامش خطبه خواندند و سگه زدند و در خطبه از او به القاب الموفق بالله المنان شمس الدنیا والدین ابوالمجاهد مظفر شاه یاد کرده [۱] ـ وی در هشتم ربیع الاول ۸۱٤ق/۱٤۱۱م پس از بیماری چند ماه ، در گذشت و پیکرش در پتن به خاك سپردند[۲] ـ پیش از مرگ او نوه خود ، شاهزاده احمد را به ولایت عهدی برگزیده بود۔ پس از مرگ نیای خود ، وی به نام سلطان احمد شاه یکم (حك ۸۱۳-۸۱٤-۸٤٦ق/ ۱٤۱۰-۱٤۱۱-۱٤٤۲م) در پتن به تخت شاهی برآمد[۳] ـ دورهٔ او را می توان دورهٔ تحکیم پایه ها و تثبیت قلمرو پادشاهی نو بنیاد گجرات دانست۔ وی آشوبگران و یاغیان را به سختی سرکوب کرد۔ امور کشوری و لشکری را نظم و ترتیب داد و سلطنت گجرات را از یورشهای داخلی و تاخت و تازهای بیگانه نها نیز محفوظ نگداشت [٤] ـ پس از درگذشت وی، پسر بزرگش محمد شاه (حك ۸٤٦-۸۵۵ق/ ۱٤٤۲-۱٤۵۱م) جای او را گرفت و در احمد آباد

---

۱ - اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ۲۳ ؛ اکرام ، دربار ملّی ، ترجمه خواجه عبدالحمید یزدانی (تعلیقات و حواشی) ص ۲۸٤؛ ابوالفضل ، آئین اکبری ، ترجمه اردو از فدا علی طالب ، ج ۱ ، ص ۹٦۳ ؛ برزگر ، مظفر شاه یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۷۹ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، صص ۱۷۸-۱۸۲

۲ - فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۱۸۲

۳ - همو،همان، ج ۲ ، ص ۱۸۲ ؛ برزگر ، احمد شاه ، یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۳۰ ؛ابوالفضل ، آئین اکبری ، ترجمه اردو فدا علی طالب ، ص ۹۵۹ ؛ اکرام ، دربار ملی ، ترجمه اردو عبدالحمید یزدانی (تعلیقات و حواشی) ، ص ۲۸۵ ؛ سرهندی ، یحییٰ بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ٦۱۸٦ ؛ منجهو ابن اکبر ، مراۃ سکندری ، صص ۲۲-٤٦ ؛

Encyclopeadia of Islam, v22 , P 1125

٤ - برزگر ، احمد شاه یکم گجراتی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۳۲ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، صص ۱۸۲-۱۹۰ ؛ ابوالفضل ، آئین اکبری ، ترجمه اردو فدا علی طالب ، صص ۹۵۹-۹٦۳ ؛ اکرام ، دربار ملی ، ترجمه اردو خواجه عبدالحمید یزدانی ، (تعلیقات و حواشی) ص ۲۸۵ ؛ منجهو ابن اکبر ، مراۃ سکندری ، ص ۲۲-٤٦ ؛

Fatema Hussain, A critical study of - PP 158-159 ; A history of sufism in India, vol 1, PP 406-407

برتخت شاهی نشست [۱] و مردم را به انعام و احسان فراوان مطیع خود ساخت. او پروای جهان بانی نداشت ولی به علّت بذل و گشاده دستی، خلق او را سلطان محمد زر بخش می گفتند[۲]. طبق روایتی زن محمد شاه یا پسر او شاهزاده قطب الدین احمد معروف به جلال خان برانگیختن امرای گجرات با ریختن زهر در خوراك، وی را به قتل رساند. پس از فوت، وی "خدایگان کریم" لقب یافت. مدّت فرمانروایی او هشت سال و نه ماه نشان می دهند [۳]. پس از درگذشت وی، پسرش جلال خان با لقب قطب الدین احمد شاه روی کارآمد و برتخت احمد آباد جلوس نمود [۴]. در اوائل پادشاهی با محمود شاه خلجی، فرمانروایی مالوه (حك ۸۴۰-۸۷۳ق/ ۱۴۳۶-۱۴۶۸م) که به خاك گجرات تاخته و بسیاری از نواحی گجرات را گرفته بود، در آویخت و او را شکست داد. ایّام سلطنت او که هفت سال و هفت ماه بود به جنگ و جدال و عشرت و عیش گذشت [۵]. پس از مرگ وی امرای گجرات نخست داؤد خان، پسر احمد شاه یکم را به شاهی برداشتند ولی به علت بی استعدادی و بی کفایتی وی، او را پس از هفت روز پادشاهی برکنار کردند و فتح خان را با لقب محمود شاه یکم گجراتی معروف به محمود شاه بیگره(حك ۸۶۳-۹۱۷ق/۱۴۵۸-۱۵۱۱م) به عمر سیزده سال و ده ماه و سه روز، برتخت سلطنتی گجرات نشاندند[۶]. وی به رغم خرد سالی لیاقت و استعداد زیادی از خود نشان داد و این ویژگیهای شخصیتی را در دورهٔ دراز پادشاهی پنجاه و چهار ساله اش نگهداشت. در دوره حکومت وی گجرات به اوج شکوفایی خود و بالاترین حد امنیت و آرامش داخلی، در شهر ها و بنا در رسید. او با فرنگیان بندر جیون جنگ کرد و کشتی بزرگ ایشان که یك کرور متاع داشت به ضرب توپ غرق ساخت و فرنگی بسیار به قتل آورد.

۱- برزگر، محمد شاه گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۲۳۷؛ ابو الفضل، آئین اکبری، ترجمهٔ اردو ازفدا علی طالب، ص ۹۵۹؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۹۰؛ منجهو سکندر، ابن اکبر، مراة سکندری، ص ۲٦

۲- منجهو سکندر، ابن اکبر، مرآة سکندری، ص ٤٦-٥۰؛ برزگر، محمد شاه گجراتی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۲۳۷

۳- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۹۱؛ برزگر، محمد شاه گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۲۳۷

٤- برزگر، احمد شاه دوّم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۱۲۲-۱۲۳؛ ابو الفضل، آئین اکبری، ترجمهٔ اردو ازفدا علی طالب، ص ۹۵۹؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۳٤

٥- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۹۳

٦- همو،همان، همانجا؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۱۳٥

وی شصت و نه سال و یازده ماه عمر یافت و ازین جمله پنجاه و پنج سال جهانداری کرد[۱]ـ

خلیل خان ملقّب به مظفر شاه، پسر محمود شاه بیگره، در دورهٔ سلطنت پدرش حاکم سورت، جوناگره و بروده بود و پس از درگذشت پدرش (۹۱۷ق/۱۵۱۱م) از بروده به محمد آباد رسیده، برتخت جلوس نمود[۲]ـ در روزگار سلطنت وی، سلطان محمد خلجی از تسلّط نگران و سراسیمه گشته از مندو گریخته به قصد التجا به مرز گجرات آمد[۳]ـ سلطان بعد ملاقات به او دلداری داد و مملکت مالوه و مندو از راجپوتان گرفته به سلطان محمود خلجی دادـ در همان دوره، پرتغالی ها که در بندر گوا مستقر بودند، با فرستادن هیئاتی در دربار گجرات، خواستار شدند که به آن ها اجازه ساختن دژ در بندر دیو داده شود ولی مظفر شاه از دادن این اجازه خودداری کرد[٤]ـ در آخرین سال سطنت مظفر شاه قحطی بزرگی در گجرات پیش آمدـ حق سبحانه روان بلیه را از مردم برداشت و در همان ایام سلطان مریض شد و راهی ابدیت شدـ مدت سلطنت وی چهارده سال و نه ماه بودـ سلطان مظفر شاه دوّم اندکی پیش از مرگ خود به ولایت عهدی برگزیده بود لذا موجب وصیت، پسرش سلطان سکندر شاه به تخت برآمد ولی اقتدار وی دیری نپاید و وی به دست یکی از غلامان بلند پایهٔ درگاه خود به نام عمادالملك خوش قدم به قتل رسیدـ حکومت او سه ماه و هفده روز بود[٥]ـ عمادالملك پسر شش ساله مظفر شاه را با لقب محمود شاه دوّم بر تخت شاهی نشاند ولی سلطنت محمود شاه نیز دیری نماند و به دست بهادر شاه به پایان رسید (رمضان ۹۳۲ق/۱۵۲٦م) ایام دولت سلطان محمود نصیر خان از چهار ماه نگذشت[٦]ـ پس از وی، سلطان بهادر شاه به روز یکم شوال ۹۳۲ق/۱۵۲۵م در احمد آباد روی کار آمدـ وی در بندردی به تقریب مصالحه در

۱- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۱۹۳-۲۰۵؛ برزگر، محمود شاه یکم گجراتی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۲۳۰۱-۲۳۰۵؛ اکرام، دربار ملی، ترجمه اردو عبدالحمید یزدانی، (تعلیقات و حواشی) ص ۲۸۵؛ ابوالفضل، آئین اکبری، ترجمه اردو، فدا علی طالب، ج ۱، صص ۹۵۹-۹٦۱

۲- برزگر، مظفر شاه دوم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، صص ۲۳۷٤-۲۳۷٦؛ ابوالفضل، آئین اکبری، ترجمهٔ اردو فدا علی طالب، ج ۱، ص ۹٦۳؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۲۱۲

۳- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۲۰۵-۲۱۲

٤- برزگر، مظفر شاه دوّم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۷۵

٥- ابوالفضل، آئین اکبری، ترجمهٔ اردو فدا علی طالب، ج ۱، ص ۹٦٤؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۲۱۲

٦- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۲۱٦

کشتی نشسته به ملاقات فرنگیان رفت- هنگام مراجعت فرنگیان ژرنگی کرده کشتی خود را جدا کردند که او به کشتی خود نارسیده ، به دریا غوطه خورده ، سربرآورد- فرنگی از بالا نیزه برسرش رسانیده ، مجروح ساخت که دیگر سربرنیارد- مدت سلطنت او یازده سال و سه روز بود[۱] - پس از سلطان بهادر شاه ، خواهر زاده وی ، میران محمد شاه فاروقی برسر کارآمد و خطبه به نام خود خواند و به یك ماه ونیم به اجل طبیعی درگذشت[۲] - پس از میران محمد شاه فاروقی ، وارثی به غیر محمود خان بن لطیف خان بن سلطان مظفر نمانده بودو او در برهان پور ، در قید میران محمد شاه که داعیهٔ سلطنت گجرات داشت ، بود- امیران سلطنت او را از حبس بیرون آورده ، به نام سلطان محمود بر تخت گجرات نشاندند- سلطان محمود شبی به حالت سکرو مستی در خواب بود که به دست غلامی به نام برهان به قتل رسید[۳] - چون محمود شاه فرزندی نداشت ، امیرای گجرات کودك خرد سالی به نام احمد خان از نوادگان احمد شاه دوّم را با لقب احمد شاه سوّم روی کار آوردند و سلطان احمد شاه خطاب دادند- احمد شاه دوم از پادشاهی تنها نام آن را داشت و پادشاهی گجرات و خزانه آن در عمل میان امرای قدرتمند آن سرزمین تقسیم گردید- تاریخ آن دورهٔ گجرات ، تاریخ ستیزها و کشاکش های بی پایان امیران برسرقدرت است- پس از این حکومت اسمی هشت سال ، سرانجام احمد شاه سوم به دست اعتماد خان کشته شد- وی جسدش را از دیوار دژ محاذی خانهٔ وجیه الملك به جانب دریا افگند و شهرت داد که سلطان احمد به جهت لوندی شب به خانه وجیه الملك در آورده بود ، نا دانسته به قتل رسید[٤] - اعتماد خان کودکی مجهول النسب به نام" نتو " را در مجلس امرای گجرات آورده سوگند خورد که این پسر احمد شاه سوم است و وی را با لقب مظفر شاه سوّم ، در احمد آباد ، بر تخت سلطنتی گجرات نشاند[۵] و همچون دورهٔ احمد شاه سوّم

۱- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، صص ۲۲۱-۲۲۵ ؛ اکرام ، دربار ملّی ، ترجمه اردو عبدالحمید یزدانی ، (تعلیقات و حواشی) ص ۲۸۵ ؛ ابوالفضل ، آئین اکبری ، ترجمه اردو فدا علی طالب ، ج ۱ ، ص ۹٦٤ ؛ تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۲۲٤

۲-همو،همان، ج ۲ ، ص ۲۲۵ ؛ ذکاالله ، مولوی ، تاریخ هند ، ج ۱ ، ص ۱۳۹

۳- همو،همان، ج ۲ ، صص ۲۲۸-۲۲۹ ؛ ابوالفضل ، آئین اکبری ، ترجمه اردو فدا علی طالب ، ج۱ ، ص ۹٦۵ ؛ برزگر ، محمود شاه سوّم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۰۱

٤- ابوالفضل ، آئین اکبری ، ج ۱ ، ترجمه اردو فدا علی طالب ، صص ۹٦۰-۹٦۵ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۲۲۸-۲۲۹

۵- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۲۲۹

اقتدا گجرات میان امیران قدرتمند تقسیم گردید. وزارت و سلطنت مانند گذشته، در دست اعتماد خان قرار گرفت و مظفر شاه سوّم از پادشاهی اسمی برخوردار شد. خیلی زود امیران گجرات با یکدیگر در افتادند. سلطنت گجرات پاره پاره شد و هر بخشی به دست امیری افتاد. احمد آباد به تصّرف اعتماد خان بود که مظفر شاه را با خود داشت. پس از مدت چهار سال، میان امرأ اختلاف بالا گرفت و اعتماد خان از احمد آباد بیرون رانده شد مظفر شاه از اعتماد خان گریخته به جلال الدین محمد اکبر شاه (حك ۹٦۳-۱۰۱٤ق/۱۰۵٦-۱٦۰۵م پیوست و به ملازمت وی اختصاص یافت و سلطنت گجراتیان به پایان رسید و گجرات داخل ممالك محروسهٔ اکبر پادشاه شد ولی در ۹۸٦ق/۱۵۷۸م مظفر شاه از حبس گریخته به گجرات بازگشت و در پی بازستانی تاج و تخت از دست رفتهٔ خود برآمد و در ۲۷ شعبان ۹۹۱ق/۱۵۸۳م احمد آباد را به آسانی بگرفت و فردای آن روز شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان را بشکست و به پتن /نهرواله هزیمت داد و " برتخت موروثی گجرات نشست و خود را سلطان نام نهاد و در اوامر و نواهی سلطنت و ملك داری کوشید"[۱] و این بار، به خلاف دوره قبلی حکومت خود، دست کم برای مدتی کوتاه پادشاه مستقل گجرات شد. جلال الدین محمد اکبر، میرزا خان ولد بیرم خان خانان را به دفع او گماشت. مظفر شاه به زمین دار هندوی ولایت " کچهه " پناه برد. خان اعظم سوی کچهه لشکر کشید، زمین دار مذبور در خود تاب ایستادن ندید و مظفر شاه را به سپاهیان خان اعظم تسلیم کرد. هنگامی که وی را نزد خان اعظم می بردند، به بهانه وضو یا قضای حاجت خود را به کنار کشید و استره ای (تیغ سرتراشی) را که همیشه همراه داشت، بر گلو گذاشت و خود را کشت. این طور آخرین پادشاه این سلسله از بین رفت و سلسله شاهان گجرات از صحنهٔ حکومت خارج گردید و این ناحیه بطور کلی به تصّرف جلال الدین محمد اکبر درآمد و بخشی از حکومت مرکزی شد[۲].

چون پادشاهی تغلقان به سراشیب ناتوانی افتاد و استانداران دست نشاندهٔ خود این حکومت، با استفاده از وضع آشفته و نابسامانی آنها دربارهای متعددی مستقل و نیمه مستقل به وجود آوردند. بازار شعر و ادب دربار مرکزی که شعرأ و نویسندگان را جلب می کرد، کساد شد ولی اکنون به

۱- نهاوندی، باقر، مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۲۲۸

۲- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۱، صص ۲٦٤-۲٦۵-٦۷-٦۸، ج ۲، صص ۲۲۹-۲۳۳؛ ابوالفضل، آئین اکبری، ترجمه اردو فداعلی طالب، ج ۱، ص ۹٦۵

جای یك دربار مستقلی دربار زیاده به شعراً و ادبا و نویسندگان و هنرمندان را دعوت می کردند و آنها پس از وابستگی به دربار شاهی فعالیتهای علمی و ادبی خودشان را ادامه می دادند و مهمترین آن دستگاهها ، دستگاه سلطنتی گجرات بود. شاهان گجرات سنتهای درخشان ادب دوستی و شاعر نوازی را بنیاد گذاشتند. اغلب فاضلان و نویسندگان و شاعران که در دورهٔ مذکور به گجرات مهاجرت و مسافرت کردند ، عارف کامل ، صوفی با صفا و تاریخ نگار بزرگی بودند. بنیانگذار این دودمان مظفر شاه یکم (حك ۸۱۰-۸۱٤ق/۱٤۰۷-۱٤۱۱م) به دانش و دانش آموزی توجه ویژه ای داشت ، و برای دانشمندان و فاضلان ایرانی درهای دربار وی همیشه باز بود[1]. تعداد زیادی دانشمندان مهاجر ایرانی برای همیشه همانجا (در گجرات) ماندگار شد. از دانشمندان و نویسندگان برجستهٔ دورهٔ مظفر شاه یکم ، شهاب الدین بن عبدالکریم قوام غزنوی ناگوری مؤلف دو کتاب پزشکی فارسی شفای خانی/طب شهاب و شفاًالمریض /طب شهابی را می توان یاد کرد[2]. سلطان احمد شاه یکم گجراتی (۸۱٤-۸٤٦ق/۱٤۱۱-۱٤٤۲م) قریحهٔ درخشان شعری داشت و به فارسی شعر می گفت و افزون بر آن از شاعران و ادیبان سرپرستی نیز می کرد. تذکره نگاران بیتی از او نقل کرده اند[3]. وی پادشاهی دین دار ، پرهیزگار و دادگر بود و مرید شیخ احمد کهتو و برهان الدین قطب عالم بتالوی بود[4].

در دورهٔ سلطنت محمود شاه یکم گجراتی معروف به نام " محمود بیگره " (حك ۸٦۳-۹۱۷ق/ ۱٤۵۸-۱۵۱۱م) در گجرات نفوذ و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی گسترش و رونق روز افزون یافت و آنجا بازار شعر و ادب فارسی بیش از پیش شکوفا شد. او به عارفان و صوفیان ارادت ویژه ای داشت و چون در ذوالحجه ۹۱٦ق/۱۵۱۰م در پتن / نهرواله رفت ، با بزرگان و عارفان آن ناحیه مانند معین الدین کارزونی ملاقات کرد. سپس رو به احمد آباد نهاد و درمیان راه مزار شیخ احمد کهتو در سر کهیج را زیارت کرد[5]. وی در همان اوایل پادشاهی لیاقت و استعداد زیادی از خودنشان داد و

۱- شهابی ، انتظام الله ، تاریخ تعلیم ، ص ۱۵٦

۲- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، صص ۱۲٦-۱۲۸

۳- برزگر ، احمد شاه یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۳۲

٤- همو ، همان ، همانجا

۵- همو، محمود شاه یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۰٤

ویژگیهای شخصیتی را در دورهٔ پنجاه و چهار ساله اش نگهداشت. در دورهٔ قدرت وی ناحیهٔ گجرات به بالا ترین حد امنیت و آرامش داخلی در شهرها و بنا در رسید. وی سازندهٔ بزرگ بود و باغ ها و بستان های پرشمار احداث کرد. گویند بسیاری از گونه های درختان میوه را او نخستین بار در گجرات وارد کرد و رواج بخشید. آرامش طولانی و امنیت رفاه پادشاهی گجرات در دورهٔ محمود شاهی سبب شد تا دانشمندان و نویسندگان در جست و جوی مکانی امن و آسوده و پشتیبان و ممدوحی گشاده دست رهسپار گجرات شوند و از بذل و سخاوت محمود شاه یا امیران ادب پرور او بهره یابند[۱]. دانشورانی که در روزگار وی به گجرات آمده یا اور ستوده، از او صله های گران یافته اند، می توان از هبة الله شاه میر شیرازی حسینی (۸۹۸ق/۱۶۹۲م) ابوبکر محمد بهروحی مؤلف فتح مبین/ شرح حصین حصین که در ۹۱۵ق/۱۵۰۹م نوشته شده، ملك القضات صدر جهان فیض الله شبانی مؤلف تاریخ صدر جهان، نعمت الله بن طاهر الله نویسندهٔ عین الشرح و یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان صاحب "مناظر الانسان" که در ۸۹۳-۸۹۵ق/۱۴۸۷-۱۴۸۹م) نوشته شده و برگردان فارسی یا به واقع گزیده و ضیات الاعیان ابن خلکان است، نام برد[۲].

گرچه حکومت مظّفر دوم (حك ۹۱۷-۹۳۲ق/۱۵۱۱-۱۵۲۵م) بادشاه ادب و فرهنگ دوست، دیری نپایید ولی در زمینه علم و ادب فارسی کارهای سترگ وی، فراموش نشدنی است. اکابر و اشراف ایران و توران و روم و عرف درعهد وی به گجرات مهاجرت کردند و فراخور حال نوازش یافتند[۳]. دربارش از حضور فاضلان و شاعران و ادیبان و موسیقی دانان فارسی زبان شکوفائی داشت. وی در موسیقی به ویژه موسیقی هندی چیره بود و به غایت خوش آواز بود و هر سازی که به دست می گرفت، می نواخت[۴]. از دانشمندان برجستهٔ روزگار وی زین العابدین ابوالحسن کربلایی خراسانی متخلص به هاشمی است که فرسنامه را در ۹۶۲ق/۱۵۵٤م از سنسکرت به قالب فارسی آورد. زیج الشمس و القمر/زیج مظفر شاهی به فارسی از مولفی ناشناس نیز

---

۱ - برزگر، محمود شاه یکم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۰٤

۲ - همو، همان، همانجا

۳ - فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۲۱۲

٤ - منجهو، سکندر بن اکبر، مرآة سکندری، ص ۱۷۹

در دورهٔ همان پادشاه مظفر شاه دوّم ساخته شده است[۱].

محمود شاه سوّم گجراتی (حك ۹۴۳-۹۶۱ق/۱۵۳۶-۱۵۵۳م) به دانشهای اسلامی علاقه فراوان داشت و تاریخ نگارانی مانند نظام الدین احمد مؤلف طبقات اکبری و فرشتهٔ مولف تاریخ فرشته، این سلطان را نیك نها و مقبول خاص و عام نوشته اند، وی بیشتر اوقات خود را به صحبت علما و صلحا به سر می برد و در سرپرستی از زبان و ادب فارسی پیرو نیاکان خود بود. در روزگا او مشایخ شهیر چون شیخ محمد غوث گوالیاری، شیخ وجیه الدین گجراتی، شیخ علی متقی، شیخ ماه جونپوری در گجرات زندگی می کردند. سخنگویان فارسی نیز در آن دوره در گجرات ماندگار بودند و به ظنّ قوی از ادب پروری و گشاده دستی وی بهره مند شدند[۲].

در دورهٔ شاهان گجرات در موضوعات گوناگون کتابهای ارزشمندی نوشته شد و مورخان نویسندگان برجسته این دوره با آثار گرانبهای خود برای رواج هرچه بیشتر زبان و ادب فارسی در شبه قاره تلاشها کردند و سنت تاریخ نویسی که از دورهٔ سلاطین دهلی به طور مستقلی پی ریزی شده بود، در این دوره به مقیاس بزرگی پیشرفت کرد و آن دلیل بزرگی بر علاقهٔ صمیمی پادشاهان دورهٔ سلطنت گجرات به زبان و ادب فارسی و به تاریخ نگاری یعنی درك هویت ملی خود، بوده است. این طور ترویج و پیشرفت زبان و ادب فارسی و تاریخ نگاری در آن دوره ادامه داشت و تعداد قابل توجهی از متن ادب فارسی را متون تاریخی تشکیل داد و این آثار از نظر اعتبار و اصالت و دست اول بودن منابع علوم عقلی و توسعه های اجتماعی در زمینه های گونا گون جامعه مسلمانان در شبه قاره بسیار ارزش دارند و افزون برداشتن شرح احوال پادشاهان، آگاهیهای نیز دربارهٔ سابقه اجتماعی فرهنگی و ادبی این دوره به دست می دهد. این آثار تاریخی دارای اهمیت و اعتبار ویژه ای دربارهٔ سلاطین و مردم عامه هم روزگار هستند و شرح احوال شاعران و دانشمندان و رجال آن سامان را نیز بیان می نمایند و به عنوان مآخذ اصلی مورد استفاده تاریخ نگاران بعدی قرار گرفتند.

با نگاهی اجمالی به گزیده های از آثار تاریخی در دوره شاهان گجرات منابع زیر را می توان نام برد.
" تاریخ احمد شاهی حلوی شیرازی" در روزگار احمد شاه یکم گجراتی (حك ۸۱۴-۸۴۶ق/ ۱۴۱۱-۱۴۴۲م) و تعداد قابل ملاحظه از آثار تاریخی فارسی در گزارش رویدادهای دوره محمود

۱- برزگر، مظفر شاه دوّم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۷۶

۲- همو، مظفر شاه سوّم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۰۱

شاه یکم گجراتی ، معروف به محمود بیگره (حك ۸٦۳-۹۱۷ق/۱٤٥۸-۱٥۱۱م) به نام طبقات محمود شاهی از ملا عبدالکریم نیم دهی ، مآثر محمود شاهی از همان مؤلف ، تاریخ صدر جهان از ملك القضات صدر جهان فیض الله بنبانی ، مآثر محمود شاهی از عبدالحسین رتوی ، مآثر محمود شاهی از شمس الدین زیرك شیرازی ، تاریخ گجرات از مولانا العظیم شرف الدین محمد بن احمد بن عیسی بن علی بخاری تالیف شدند[1] ـ در دورهٔ محمود شاه دوم عبدالحسین مورخ اثر تاریخی به نام " تاریخ مظفر شاهی " به فارسی نگاشت ـ در آثار تاریخی دورهٔ محمود شاه سوم گجراتی ، برخی سروده های شاعران ، مانند سروده های ملّا محمد استر آبادی متخلّص به رعنایی و شیخ یحیی مفتی که به مناسبت هایی همچون بنای دژ سورت یا مرگ محمود شاه سروده شده اند نقل شده است[2] علی قانعی در رویداد گشودن شادی آباد /ماند و به دست مظفر شاه دوم (۹۱۷-۹۳۲ق/۱٥۱۱-۱٥۲٥م) کتابی به نام " تاریخ مظفر شاهی " نوشت ـ اینجا ما همهٔ این آثار تاریخی را تك تك بررسی می کنیم ـ

---

۱ - برزگر ، محمود شاه یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۰٤-۲۳۰٥

۲ - فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، صص ۲۲٥-۲۲۸

طبقات محمود شاهی

دربارهٔ کتاب

طبقات محمود شاهی[۱]،تالیف ملّا عبدالکریم نیمدهی/نمیدهی ، شاعر و تاریخ نگار ایرانی الاصل سدّه نهم هجری که از مقرّبان و نزدیکان دستگاه توران شاه حاکم بندر ایرانی "هرمز" بود و در ۸۹۲ق/۱۴۸۷م به سفارت ا زفرمانروای هرمز به دربار محمد شاه یکم گجراتی معروف به محمود بیگره (حك ۸۶۳-۹۱۷ق/۱۴۵۸-۱۵۱۱م) رفت و روزگاری آنجا مشغول کار ماند[۲]ـ ولی برخی از منابع از حضور او در برهانپور به ۸۷۸ق/۱۴۷۳م یاد کرده اند و آنجا وی بچّه هیولا یا ناقص با دو سر را دید[۳]ـ عبدالکریم تا مدتی در شهر های هند مانند احمد آباد ، گجرات ، گلبرگه و دکن زندگی کرد. بعضی از منابع گفته اند که وی پس از ۸۸۷ق/۱۴۸۲م به وطن خویش مراجعت کرده بود و بعداً فرمانروای هرمز برای ماموریتی سیاسی ، وی را در ۸۹۲ق/۱۴۸۶م به هند ، گویا گجرات فرستاد. عبدالکریم در آنجا به خدمت سلطان محمود بیگره (حك ۸۶۳-۹۱۷ق/۱۴۵۸-۱۵۱۱م) از سلاطین گجرات در آمد و از محیط علمی دستگاه وی بهره برد و کتاب خود در تاریخ عمومی به فارسی و به شیوه کتابهای طبقات در یك فاتحه ، نه طبقه و یك خاتمه تنظیم کرد

۱- برزگر ، محمود شاه یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۰٤ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۶۳ ؛ م - اسماعیل پور ، مآثر محمود شاهی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۱۵۱-۲۱۵۲ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج۱ ، صص ۳۵۷-۳۵۸ ؛ منزوی ، فهرست نسخه های خطّی فارسی ، ج ٦ ، صص ٤۶۹۳ -٤۶۹٤ ؛ منزوی،فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، ج ۱۲ ، صص ۱۸۸۶-۱۹۶۹ ؛

Fatima Hussiani, A critical study of Indo Persian literature PP 156, 171-173 ; Storey.C.A, Persian literature. sec 1 , Part 3 , P 109

۲- همو،همان ، همانجا ؛ م - اسماعیل پور ، عبدالکریم همدانی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۷۲۰ ؛ نفیسی ،تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۲ ، ص ۷۷۶ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱۶۳ ؛ منزوی ، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، ج ۱۲ ، صص ۸۸۶-۱۹۶۹

۳- باقر محمد. وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۸

که بخش فاتحه در سیزده سال نخست پیامبری حضرت محمد(ص) و هر طبقه آن به رویدادهای یك سدّه، از روزگار هجرت تا پایان قرن نهم و خاتمه به پنج سال در آغاز سدّه دهم هجری ویژگی دارد. هر طبقه با سال هجری آغاز می شود. نویسنده در بخش خاتمه این کتاب به رویدادهای دورهٔ محمود شاه بیگره (حك ۸٦۳-۹۱۷ق/۱٤٥۸-۱٥۱۱م) تا ۹۰٥ق/۱٤۹۹-۱٥۰۰م پرداخته است. این اثر دارای آگاهیهای روشنی و فراوانی درباره رویدادهای جنوب هند به ویژه گجرات با جزییات است [۱]. نویسنده تاریخ فرشته [۲] و مؤلف طبقات اکبری [۳] اثری به همین نام را از منابع خود معرفی می کند اما از نویسنده آن نام نبرده است. به احتمال فراوان این اثر همان مآثر محمود شاهی باشد که منبع اطلاعات مولف "تاریخ فرشته" بوده و او درباره استفاده از مطالب آن اعتراف کرده است. نسخه ای دست نویس از مآثر محمود شاهی عبدالکریم همدانی به شماره ۳۸ در اکادمی علوم ازبکستان نگه داری می شود. پاره ای از منابع از نویسنده ناشناس به نام عبدالکریم بن محمد نیمدهی به عنوان نویسنده مآثر محمود شاهی ، اثری در تاریخ گجرات که در دو مقاله تنظیم شده ، یاد کرده اند و تاریخ نگارش آن را حدود ٦۳۰ق/۱٥۲۳م گفته اند که به ظن قوی همان اثر پیش گفته باشد. دست نویسی از این نسخه به شماره ٥۳۹/۲ در کتاب خانه مدینه نگه داری می شود.

۱- Storey.C.A, Persian literature, Sec 2 , Part 1 , P 109

۲- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ٤ ، ۳٥۷-۳٥۸

۳- احمد نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ۳

مآثر محمود شاهی[1]

شرح احوال مؤلف[2]

مآثر محمود شاهی/تاریخ محمود شاهی نوشتهٔ ملاّ عبدالکریم همدانی/ که درپاره ای از منابع با نام های عبدالکریم نیمدهی/نمیدهی هم یاد شاه است۔ عبدالکریم همدانی چنانکه از نسبت همدانی معلوم می شود ، در همدان چشم به دنیا گشود۔ دربارهٔ تاریخ تولّد ، در گذشت زمان مهاجرت به شبه قاره و وقایع دیگر زندگی او آگاهی دقیقی به دست نیست[3] ، جز اینکه وی شخصی فاضل و دانشمند و تاریخ نگار برجسته بود و در روزگار محمود گاوان (۸۰۸-۸۸٦ق/۱٤۰۵-۱٤۸۱م) وزیر سرآمده بهمنیان ، در احمد آباد بیدر ، پایتخت سلاطین بهمنی به سر می برد[4]۔

مآثر محمود شاهی اثری است در تاریخ سلاطین گجرات از ۷۹۳ق/۱۳۹۰م تا روزگار محمود شاه یکم گجراتی معروف به محمود بیگره (حك ۸٦۳-۹۱۷ق/۱٤۵۹-۱۵۱۱م) دست نویسی از آن در کتابخانهٔ موزه بریتانیایی به شماره OR.1819 نگهداری می شود که نامی ندارد ودر آن از نام نویسنده نیز یاد نشده است۔ تنها بر اساس چند مورد که مؤلف غیر مستقیم از خود یاد کرده ، می توان تاریخ تولد او را ۸٤۷ق/۱٤٤۳م حدس زد و وی را از خادمان محمود بیگره حساب کرد۔ به علت همان آگاهیها برخی از پژوهشگران ، وی را همان عبدالکریم همدانی و اثرش را همان مآثر محمود شاهی گمان کرده اند[5]۔

---

۱ – م – اسماعیل پور ، مآثر محمود شاهی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۱۵۱-۲۱۵۲ ؛همو، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٦۹٦ ؛ منزوی،فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی در پاکستان ، ج ۱۲، صص ۱۸۸٦-۱۹٦۹؛منزوی، فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ٦ ، صص ٤٦۹۳-٤٦۹٤ ؛ باقر محمد۔وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ص ۲۸۷ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ۱٦۲ ؛

Catalogue of the persian manuscript in the British Museum, vol 3, PP 966-67 ; Fatema Hussian , A critical study of Indo Persian literature , PP 158-159 ; Dictionary of Indo Persian literature, PP 12-13

۲ –رجوع شود به باب نهم " بهمنیان دکن " در همین رساله بر ص ۳۷۷

۳۔ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره ، ص

٤ – فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، صص ۳۵۷-۳۵۸

۵ – م–اسماعیل پور ، مآثر محمود شاهی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۲۱۵۱-۲۱۵۲

نویسنده در این اثر تاریخی افزون بر بنیانگذار سلسله شاهان گجرات مظفر شاه یکم گجراتی [1] ، به سلطان احمد شاه یکم گجراتی [2] (حك ٨١٤-٨٤٦ق/١٤١١-١٤٤٢م) ، سلطان محمد شاه اوّل گجراتی [3] (حك ٨٤٦-٨٥٥ق/١٤٤٢-١٤٥١م) قطب الدین احمد شاه دوم گجراتی (٨٥٥-٨٦٣ق/١٤٥١-١٤٥٨م) سلطان داؤد شاه گجراتی (حك ٨٦٣ق/١٤٥٨م) ، محمود شاه یکم گجراتی معروف به محمود بیگره (حك ٨٦٣-٩١٧ق/١٤٥٨-١٥١١م) اشاره کرد و به رویدادهای دهلی دکن ، مالوه و جونپور پرداخته و شرح احوال سلاطین تیموری نیز به آن افزوده است. باید دید که این مآثر محمد شاهی با اثر پیش عبدالکریم همدانی/نیمدهی تفاوت دارد یا با آن یکی است یا جزئی آن است.

١- اعظمی ، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق ، ص ٢٣ ؛ برزگر ، مظفر شاه یکم گجراتی ، ج ٤ ، ص ٢٣٧٩ ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ٩١ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ٢ ، ص ١٧٨ ؛ اکرام ، دربار ملی ، ترجمه خواجه عبدالحمید یزدانی (تعلیقات و حواشی)، ص ٢٨٤ ؛ ابوالفضل ، آئین اکبری ، ترجمه اردو و فدا علی طالب ، ج ١ ، ص ٩٦٣

٢- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ٢ ، ص ١٨٢ ؛ برزگر ، احمد شاه یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ١٣٠ ؛ ابوالفضل ، آئین اکبری ، ترجمه فدا علی طالب ، ص ٩٥٩ ؛ اکرام ، دربار ملی ، ترجمه اردو عبدالحمید یزدانی (تعلیقات و حواشی) ص ٢٨٥ ؛ سرهندی ، یحییٰ بن احمد ، تاریخ مبارکشاهی ، ص ١٨٦ ؛ منجهو ، ابن اکبر ، مرآة سکندری ، صص ٢٢-٤٦ ؛

Encyclopeadia of Islam, vol 2 , P 1125

٣- برزگر ، محمد شاه گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٢٣٧ ؛ ابوالفضل ، آئین اکبری ، ترجمه فدا علی طالب ، ص ٩٥٩ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ٢ ، ص ١٩٠ ؛ منجهو ابن اکبر ، مرآة سکندری ، ص ٤٦

تاریخ صدر جهان[1]

تاریخ صدر جهان /مآثر محمود شاهی/طبقات محمود شاهی، تاریخ عمومی به فارسی ، نوشتهٔ فیض الله ابن زین العابدین حسّام ضیاً بنبانی که با لقب قاضی القضات و صدر جهان خوانده شده ، ادیب و تاریخ نگار فارسی نویس شبه قاره که در خدمت محمود شاه بیگره ، فرمانروای گجرات (حك ٨٦٣-٩١٧ق/١٤٥٨-١٥١١م) به سر می برد و در ٩٠٧ق/١٥٠١م به عنوان سفیر از او به " بیدر " ، دکن فرستاده شد. صدر جهان در دوران سفارت وی در " بیدر " اثر تاریخی به نام " محمود بیگره " نوشت که نه نامی دارد و نه دیباچه ای. اما در مجموعه نسخ متعلق به براؤن نام آن کتاب " طبقات محمود شاهی " نوشته شده است[2]. مؤلف در این اثر مطالبی در تاریخ جهان و هند پس از ورود اسلام و از آفرینش جهان تا قرن نهم هجری آورده است و آن در چهار قسم و یك مقاله تدوین کرده است. نخستین مقالهٔ آن درباره پیامبران از آدم تا بعثت محمد(ص) و پادشاهان قبل از اسلام است. مقالهٔ دوم از خلفای راشدین تا دودمان عباسیه و مقاله سوم آن درباره پادشاهان چند کشور اسلامی پس از اسلام است. دو بخش دیگر این اثر گزارشی درباره بیست و سه تن از پادشاهان دوره اسلامی هند از از قطب الدین ایبك (حك ٦٠٢-٦٠٧-١٢٠٦-١٢١٠م) تا سلطان محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان (حك ٨٣٧-٨٤٩ق/١٤٣٤-١٤٤٥م) و دیگری در شرح احوال شاعران ایرانی و عرب ، اصحاب پیامبر ، تابعان بلند پایه و مشایخ است. ارزش و برجستگی این اثر در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره یکی به علت ارائه مطالبی درباره شاهان مصر و سوریه تا ٧١٩ق/١٣١٩م در مقالهٔ سوّم آن است و می توان گفت که این نخستین اثر در نوع خود در هندبوده

١- برزگر ، فیض الله بنبانی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٠٠٩ ؛ نفیسی ، سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، صص ٤٤٢-٧٧٤ ؛ م-اسماعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٦٤٦ ؛ بنبانی ، فیض الله ، تاریخ صدر جهان ، مقدمه ؛ سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، صص ١٦٣-١٦٤ ؛ گلچین معانی ، احمد ، تاریخ تذکره های فارسی ، ج ٢ ، ص ٥٤٥ ؛ منزوی، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، ج ٣ ، صص ١٨٤٧ ؛ ج ٦ ، ص ٩٦٧ ؛ منزوی، فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ٦ ، صص ٤١١٢-٤١١٨ ؛ نوشاهی، عارف، فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی ، ص ٦٨٦ ؛
Nabi,Hadi,Dictionary of Indo Persian literature, PP 164-165 ; Storey.C.A, Persian literature, sec 2, Part 1, PP 109-110 ; Catalogue of the persian manuscripts in the British Museum library , PP 86-87

٢- سبحانی ، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند ، ص ١٦٣

که تاریخ این دو کشور را مطرح می کند. بخش شاهان دهلی این اثر ارزنده ، بادیدی انتقادی آن، ویژگی تازه ای به تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره افزوده است. زمان سفارت صدر جهان فیض الله بنبانی در سال ۹۰۷ق/۱۵۰۱م بوده است ، لذا روزگار نگارش این اثر نیز همان سال یا بعد از آن است. بخش های از این اثر در دست نویس های به شماره های OR 1885 و ADD 7629 در کتاب خانهٔ موزهٔ بریتانیایی نگهداری می شود و افزون بر آن بخش سلاطین دهلی آن ، با مقدمهٔ انگلیسی و به تصحیح اقتدار حسین صدیقی در ۱٤۰۹ق/۱۹۸۸م در علیگره به چاپ رسیده است.

مآثر محمود شاهی[1]

اثری به فارسی در تاریخ سلاطین گجرات نوشتهٔ عبدالحسین تونی/توری دولتمرد ایرانی الاصل سدّه نهم هجری، چنانکه از نسبت تونی معلوم می شود، در ناحیهٔ تون خراسان به دنیا آمد. درباره تاریخ تولد، درگذشت، زمان مهاجرت به شبه قاره و وقایع دیگر زندگی او آگاهی روشنی به دست نیست، جز اینکه وی شخصی عالم و دانش گرا و تاریخ نگار بود و تحت حمایت و سرپرستی محمود گاوان (٨٠٨-٨٨٦ق/١٤٠٥-١٤٨١م) که وزیر ایرانی تبار دستگاه بهمنیان دکن (هند) بود و پایه بلند داشت. عبدالحسین تونی پس از درگذشت محمود گاوان به خدمت سلطان قدرتمند گجرات محمود بیگره (حك ٨٦٣-٩١٧ق-١٤٥٩-١٥١١م) درآمد و به فرمان همین سلطان "مآثر محمود شاهی"، به نام او نوشت. تذکره نگاران دربارهٔ سال تالیف این اثر خاموش اند ولی از آنجا که عبدالحسین تونی پس از درگذشت محمود گاوان (د ٨٨٦ق/١٤٨١م) به دستگاه محمود بیگره پیوست، و به دستور وی این کتاب را نوشت شاهد آنست که نگارش این اثر تاریخی مدّتی پس از سال ٨٨٦ق/١٤٨١م شروع شده و نزد ٩١٧ق/١٥١١م، سال پایان سلطنت محمود شاه بیگره، به اتمام رسید.

این اثر با گرد آوری جزییات وقایع و رویدادهای سال به سال حکومت سلاطین گجرات از آغاز تا روزگار محمود شاه بیگره (حك ٨٦٣-٩١٧ق/١٤٥٩-١٥١١م) است و با رواج وقایع نگاری که بسیار مورد علاقه و پسند سلاطین این دوره بود، به تالیف در آمد.

---

۱ - م- اسماعیل پور، مآثر محمود شاهی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ١٢١٥١

Fatima Hussain, A Critical study of Indo - Persian literature during Sayyid and Lodi Period, PP 158-159 ;Nabi,Hadi, Dictionary of Indo - Persian literature, P 10

تاریخ گجرات[1]

تاریخ گجرات/طبقات تاریخ گجرات ، تالیف مولانا العظیم شرف الدین محمد بن احمد بن عیسیٰ بن علی بخاری. از شرح زندگانی مؤلف تنها همین معلوم است که وی به دربار شاهان گجرات (۷۹۹-۹۸۰ق/۱۳۹۶-۱۵۲۷م) وابسته و از ملازمان محمود بیگره ، سلطان قدرتمند گجرات (حك ۸۶۳-۹۱۷ق/۱۴۵۸-۱۵۱۱م) بود. این اثر برجسته او از آثار کم مانند در تاریخ گجرات به شمار می آید. پژوهشگر سرآمده شبه قاره نذیر احمد ، اثری به همین نام از مولانا العظیم شرف الدین محمد بن احمد بن عیسیٰ بن علی بخاری را ، یکی از منابع خود معرفی کرده است. نسخه ای از تاریخ گجرات در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره نگهداری می شود.

۱- م- اسماعیل پور ، مآثر محمود شاهی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ، ص ۲۱۵۱ ؛ برزگر ، محمود شاه یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ، صص ۲۳۰۴-۲۳۰۵

تاریخ مظفر شاهی[1]

تـاریـخ مـظـفـر شـاهـی ، کتـابی است به فارسی در تاریخ سلاطین گجرات نوشتهٔ عبدالحسین مورخ۔ دربـاره زندگانی وی اطلاعات بسیار کمی در دست است جز اینکه وی تاریخ نگار برجسته و به دربار مـظـفـر شـاه دوّم گـجـراتـی (حك ٩١٧-٩٣٢ق/١٥١١-١٥٢٦م) وابسته بود و در سـال ٨٨٩ق/١٤٩٣م ، کتـاب مـعتبـری بـه نـام تاریخ مظفر شاهی نوشت۔ این اثر تاریخی ، از رویدادهای آغـاز سـلـطـنـت گـجـرات و دورهٔ سـلـطـان مـظـفـر شـاه یکم گجراتی (حك ٧٩٣-٨١٣ق/ ١٣٩٠-١٤١٠م) ، بنیانگذار این سلسله شروع شده ، به دورهٔ سلطان خلیل معروف به مظفر شاه دوّم فـرزنـد مـحمود شاه بیگره (حك ٨٦٣-٩١٧ق/١٤٥٨-١٥١١م) پایان یابد۔ دست نویس های از این اثر به شماره ٥٣٩/١ در کتابخانه عارف حکمت در مدینه و به شماره ٣٨٤٢ در کتابخانه دیوان هند نگهداری می شود۔

۱- برزگر ، مظفر شاه دوّم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٣٧٦

ضمیمه مآثر محمود شاهی[1]

دو اثـر تـاریخی به نام " مآثر محمود شاهی " تالیف شده است۔ یکی از اینها تالیف عبدالخالق معروف بـه سـربـرهـنه است نویسندهٔ " طبقات محمود شاهی " می نویسد که عبدالخالق سربرهنه در سدّه نهم هجری به سر برده و در ۸۹۵-۸۹۶ق/۱٤۸۹م این عالم فانی را به درود گفته است۔ کتاب دیگری به نام " مآثر محمود شاهی که طبق عقیدهٔ " ریو " تاریخ محمود شاهی " نیز خوانده می شود ، از دست عبـدالـکریم همدانی/نیمدهی تاریخ نگار ایرانی الاصل که برای ماموریت سیاسی از ایران به هند آمد و بـه حلقه تربیت شدگان و شاگردان محمود گاوان (۸۰۸-۸۸٦ق/ ١٤٠٥-١٤٨١م) وابسته شد ، نـوشته شـد۔ اثـر مذبور ضمیمهٔ یکی از این دو کتاب است و به احتمال فراوان ضمیمهٔ " مآثر محمود شـاهـی " دوّم کـه بـه فـرمـان مـحـمـود بیـگـره نـوشتـه شد ، است۔ در دیباچه کتاب نه نام کتاب یاد شـده اسـت و نـه نـام نـویسنـدهٔ آن۔ زبـان کتـاب مـرصع و پرتکلّف است۔ آغاز کتاب از وقایع سال ۸۹٦-۸۹۷ق/١٤٩٠-١٤٩١م مـی شـود ، چـون سـلطان محمود شاه بیگره ، با سپاهی گران برای سـرکـوبـی بهــادر گیـلانـی رفـت و بــه شـرح رویـداد گشـودن دژ آسیـر بــه دست اعظم همـایون ، ۹۱٦ق/١٤٩١م " مآثر محمود شاهی " پایان می یابد۔

---

۱ - باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۹ ؛

Storey, C.A, Persian literature, Sec 2, Part 3, P 726

اثر منظوم تاریخی دوره سلاطین گجرات

قلعه مندو[1]

اثر تاریخی در تاریخ سلاطین گجرات از نویسنده ناشناس در ٩٢٤ق/١٥١٨م ، درباره مؤلف و زندگانی او اطلاعات بسیار کمی در دست است جز اینکه او شاعر دستگاه مظفر شاه دوم گجراتی (حك ٩١٧-٩٣٢ق/١٥١١-١٥٢٦م) بود و او این کتاب را به فرمان هم او ، دربارهٔ روزگار وی به رشتهٔ نگارش در آورد. دست نویسی ازان به شماره ADD 26279 در کتابخانه موزهٔ بریتانیایی نگهداری می شود.

---

١ - م-اسماعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٦٩٧

باب یازدهم

شاهان مالوه

٨٠٤-٩٣٧ق/١٤٠١-١٥٣١م

شاهان مالوه یکی از سلسله های ارزشمند سلطنتی شبه قاره است که از ٨٠٤ق/١٤٠٦م تا ٩٣٧ق/١٥٣١م نزدیك به ١٣٢ سال در مالوه و مناطق اطراف آن فرمانروایی داشتند [١] - از سلاطین دهلی، سلطان غیاث الدین بلبن (حك ٦٦٤-٦٨٦ق/١٢٦٦-١٢٨٧م) بر مملکتی پهناور و شکوهمند مالوه استیلا یافت [٢] - و آن زمان آخرین سلطان تغلق محمود شاه (حك ٧٩٦-٨١٥ق/١٣٩٣-١٤١٢م) در تصرّف سلاطین دهلی بود [٣] - شخصی به نام امیر حسین ملقب به دلاور که خود را از نژاد شهاب الدین محمد غوری می گفت [٤] و از فرمان محمد بن فیروز شاه تغلق (حك ٧٥٢-٧٩٠ق/١٣٥٠-١٣٨٨م) به حکومت مالوه رسیده بود در نتیجه سستی اقتدار حکومت دهلی دم استقلال زد [٥] - در ٧٩٦ق/١٣٩٣م با روی کار آمدن پسرش ناصرالدین محمود شاه تغلق پادشاهی سلطنت دهلی عملاً فرو پاشید و بسیاری از حکّام و راجگان سر به شورش و نافرمانی برداشتند و از دادن باج و خراج سر باز زدند- دلاور خان غوری نیز از آشفتگی اوضاع به سود خود بهره برد و رسماً استقلال خود را اعلان کرد و به تخت شاهی مالوه برآمد و سکّه و خطبه به نام خود کرد و تا مدت بیست سال او صاحب اختیار مطلق پادشاهی مالوه بود وی گرچه مرزهای سلطنت خود را گسترش نداد، ولی اوضاع داخلی مملکت آرام و آن را از تاخت و تاز بیگانگان محفوظ نگهداشت [٦] - و طبق تاریخ نگار سرآمده " فرشته " وی " به سعی پسر خود الپ خان

١- علوی، امیر احمد، شاهان مالوه، در صفحات فراوان؛ انصاری، بزمی، دلاور خان، اردو دائرة معارف اسلامیه، ج ٩، صص ٣٨٣-٣٨٤؛ اداره، مالوه، اردو دائره معارف اسلامیه، ج ١٨، صص ٤٠١-٤٠٣؛ اعظمی، شعیب، فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق، ص ٢٣؛ سبحانی، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ص ٩١؛ احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ترجمه ایوب قادری، ج ٣، ص ٢٩٢؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ٢، صص ٢٣٣-٢٣٤؛ ابوالفضل، آئین اکبری، ترجمه فدا علی طالب، ج ١، صص ٨٧٨-٨٧٩

٢- احمد نظام الدین، طبقات اکبری، ج ٣، ص ٢٩٢

٣- انصاری، بزمی، دلاور خان، اردو دائره معارف اسلامیه، ج ٩، ص ٣٨٣

٤- فرشته، تاریخ فرشته، ج ٢، ص ٢٣٤؛ سلیم مظهر، محمد، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره، ص ١٣٦

٥- همو، همان، همانجا

٦- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ٣، ترجمه ایوب قادری، ص ٢٩٣

مسموم گشت"[۱] ـ الپ خان ، خود را به سلطان هوشنگ لقب داده ، به تخت فرمانروای مالوه نشست و چون مظفر شاه یکم گجراتی (حک ۷۹٦-۸۱٤ق/۱۳۹۳-۱٤۱۱م) که با دلاور خان غوری روابط صمیمانه داشت[۲] ، شنید که هوشنگ شاه پدرش را به زهر بکشته (۸۰۹ق/۱٤۰٦م) و به جانشین به تخت شاهی نشسته است ، او را در دژ دهار به محاصره گرفت و چون هوشنگ شاه در خودتاب در ایستادن ندید ، از دژ بیرون آمد ـ سلطان مظفر شاه گجراتی وی را به اسارت در آورد و برادر خود نصرت خان را به حکومت مالوه گماشت[۳] ـ ولی کارهای نصرت خان ناخرسندی بیشتر امرأ را برانگیخته و آنها بر او بیرون آمدند و وی را از قصبه دهار بیرون راندند و موسی خان یکی از بستگان هوشنگ شاه را به سرداری خود برگزیدند و وی در دژ مندو (شادی آباد) پناه گزید ـ مظفر شاه پس از آگاهی از رویدادهای مالوه ، چاره ای جز آن ندید که هوشنگ شاه را از بند بیرون به آورد و هوشنگ را بار دیگر بر تخت شاهی مالوه نشاند[٤] ـ هوشنگ شاه شهر جدیدی به نام " هوشنگ آباد " پی افگند و آن جا را با ساختن برج و بارو های استوار ، بازارها ، مساجد و بناهای محلّل و با شکوهی در پایتخت خود مبدّل کرد و تا پایان پادشاهی او ، این شهر تختگاه سیاسی او و اقامتگاه مورد علاقه اش ماند[٥] ـ او به اجل طبیعی در ۸۳۸ق/۱٤۳۳م در گذشت[٦] ـ تاریخ وفاتش " آه هوشنگ شاه نماند " ۸۳۸ است[۷] ـ پس از در گذشتن ، پسر وی غزنین خان به نام سلطان محمد شاه غوری به تاج و تخت مالوه برآمد ـ او خطبه و سکه به نام خود زده وی از برادرهای خود بدگمان گردیده ، آنان را بی رحمانه کشت و برادر زاده و داماد خود را همراه سه فرزند او میل در چشم کشید ـ مردم از رفتار ناملایم بیرحمانه او ناخشنود و دلگیر گشته در مقام مخالفت شدند و امرأ از اطاعت او سرپیچی کردند ـ او اعتبار و محبت خود میان مردم از دست داد و اقتدار و حکومت او

۱- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۲۳٤ ؛ اداره ، مالوه ، اردو دائره المعارف اسلامیه ، ج ۱۸ ، ص ٤۰۳

۲- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ترجمه ایوب قادری ، ج ۳ ، ص ۲۹۳

۳- برزگر ، مظفر شاه یکم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۸۰ ؛ برزگر ، محمود شاه تغلقی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۹۸

٤- همو ، همان ، همانجا ، ص ۲۳۸۱

٥- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، صص ۲۳٤-۲٤۱ ؛ اداره ، مالوه ، اردو دائره معارف اسلامیه ، ج ۱۸ ، ص ٤۰۲

٦- همو ، همان ، ص ۲٤۱ ؛ احمد نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ۳۰۷

۷- همو ، همان ، همانجا

دستخوش آشفتگی و نابسامانی شد. یکی از امیران او محمود خان خلجی، با ریختن زهر در شراب وی، او را به قتل آورد و حکومت مالوه را تصاحب کرد[۱] و به شوال ۸۳۹ق/۱۴۳۵م به تخت شاهی مالوه نشست. نکتهٔ شایان توجه اینست که محمود خلجی چون به قدرت رسید، سی و چهار سال داشت و دورهٔ سلطنت وی نیز سی و چهار سال بوده و نسبت به سایر پادشاهان این خاندان طولانی بود. وی برجسته‌ترین سلطان سلسلهٔ شاهان مالوه بود و به اوضاع داخلی مملکت و به رفاه مردم پرداخت. وضع اقتصادی مالوه را رو به بهبود کرد وی مردی خیّر و گشاده دست بود و به همهٔ امیران و سرداران را در خود استعدادشان خطاب و مناصب و اقطاع بخشید و اوضاع اقتصادی و اجتماعی مالوه را به اوج شکوفایی خود و بالاترین حدّ امنیت و آرامش داخلی در شهرها و بنا در رسانید[۲]. برخی از امیران و سرداران او را به گرفتن دهلی برانگیختند. وی در ۸۴۴-۸۴۵ق/۱۴۴۰-۱۴۴۱م به دهلی تاخت. محمد شاه تغلق هراسناك، بهلول لودی را به یاری فراخواند، وی به سپاهی بزرگ به دهلی آمد. میان دو طرف جنگ بر گرفت. و در حالی که سپاه دهلی در وضع کما بیش بهتری قرار داشت، محمد شاه تغلق بی رایزنی با امراً یا بزرگان دولت، کسانی را نزد محمود شاه خلجی فرستاد و خواستار مصالحه شد. محمود شاه بی درنگ پیشنهاد او را پذیرفت و پیرامون دهلی را ترك گفت و رهسپار تخت گاهش مندو/شادی آباد شد. با این همه بهلول لودی سپاه محمود شاه را تعقیب کرد و شماری از آنان را بکشت و اموالی از ایشان به غنیمت گرفت[۳]. بهر حال او به ماندو/شادی آباد برگشت. و تا مدت درازی به رفاه و بهبود مردم مشغول ماند و برای استواری سلطنت تلاشها کرد حتّی در ذی قعده ۸۷۳ق/۱۴۶۹م در ناحیه "کجهواره" شدیداً مریض شد و پس از مرض مختصری همانجا در گذشت[٤]. و پسر بزرگ وی سلطان غیاث الدین جای او را گرفت. وی مردی صلح دوست و آشتی پسند بود و از سلسلهٔ تاخت و تاز دورهٔ پدرش خسته شده بود. ازین رو دورهٔ پادشاهی او به خلاف روزگار پدرش با صلح و صفا با همسایگان

۱- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۲۴۱-۲۴۳؛ احمد، نظام الدین طبقات اکبری، ج ۳، صص ۳۱۰-۳۱٤؛ اداره، مالوه، اردو دائره معارف اسلامیه، ج ۱۸، ص ٤۰۲

۲- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۳۱۵

۳- برزگر، محمد شاه، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۲۳۲-۲۲۳۳

٤- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۲۵٤-۲۵۵؛ احمد نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۳٤۹ ج

گذشت و وی ایوان بزم بر میدان رزم اختیار کرده اوقات شاهی را بی درد سر نیزه و شمشیر به سر برد و او در سی و دو سال و هفده روز ایام خویش هیچ جانب لشکر نکشید. وی جمیع مناصب را به مردم امین و کاروان رجوع کرده به ایشان گفت "در زمان پدر مرحوم سی و چهار سال لشکر کشی کرده ام، اکنون وقت آسایش است" از مملکت مالوه و اطراف، پانزده هزار زن داخل حرم سرای و شبستان وی کرده بودند. بیشتر اوقات او غرق درشاد خواری های بی حد و مرز، به صحبت نازنینان گلعذار و پری رویان نادره گفتار به سر می برد -به طرف دیگر، به مسکرات رغبت نمی نمود، پاك سرشت و متدین و بسیار پای بند فرایض و تکالیف دینی بود، و پس از سی و سه سالهٔ سلطنت وی به ٩٠٦ق/١٥٠١م چشم از جهان فروبست. برخی از مورخان معتقد اند که پسرش سلطان ناصرالدین به وی سم زده بود[1] -سلطان غیاث الدین خلجی همان پسر خویش ناصر الدین را ولی عهد خود ساخته و عهدهٔ وزارت هم بر او مقرر کرده بود، لذا وی پس از در گذشت پدرش، برسر کار آمد و به ٩١٦ق/١٥١٠-١٥١١م پسرش سلطان شهاب بر او بشورید. سلطان ناصرالدین خلجی با سپاه مختصری که داشت، برای رویا رویی با او پیش آمد و پس از جنگ و درگیری سختی بر او غلبه یافت و شهاب الدین تاب در ایستادن ندید و از رزمگاه پا به فرار گذاشت و رو به "چندیری" نهاد[2]. سپاه ناصرالدین به تعقیب وی رفتند و نزدیك بود که او را دستگیر و پا به زنجیر کنند ولی ناصرالدین باقتضای شفقت پدری آنها را از چنین اقدام بازداشت و رهسپار پایتخت دهلی شد ولی میان راه مریض شد، و در حضور علما و فضلاًا زمناهی توبه کرد و محمود شاه فرزند سوّم خویش را ولی عهد خود ساخته راهی ابدیت شد. مدت سلطنت او ١١ سال ٤ ماه و ٣ روز بود[3] - محمود شاه دوّم خلجی روز ٣ صفر ٩١٧ق/١٥١١م در بهشت پور به تخت مالوه نشست، ولی خیلی زود از اقتدار و تسلّط روز افزون سرداران راجپوت خود به ویژه میدنی رائو به تنك آمده از ماندو، تختگاه مالوه، به گجرات بگریخت و از مظّفر شاه دوّم گجراتی یاری خواست. مظفر شاه گجراتی با سپاهی گران به کمك او آمده و ماندو را به محاصره در آورد و در صفر ٩٢٤ق/فوریه ١٥١٨م ماندو را بگشود و

١- احمد نظام الدین، طبقات اکبری، ج ٣، ص ٣٥٧؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ٢، صص ٢٥٥-٢٥٨؛ اداره، مالوه، اردو دائره معارف اسلامیه، ج ١٨، ص ٤٠٢

٢- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ٣، ص ٣٧٢

٣- همو، همان، صص ٣٧٤-٣٧٥؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ٢، صص ٢٥٨-٢٦٢

هزاران تن از راجپوتان را بکشت و تاج و تخت محمود شاه را بدو باز گرداند و به گجرات بازگشت [۱] ـ ولی بعد از درگذشت سلطان مظفر شاه دوّم گجراتی، هوای پادشاهی مالوه به سر پسرش سلطان بهادر شاه گجراتی افتاد و وی در ۹۳۷ق/۱۵۳۰م به مالوه تاخت و تختگاه مالوه، ماندو، را بگشود و محمود شاه دوّم خلجی، فرمانروای مالوه (حك ۹۱۷-۹۳۷ق/۱۵۱۱-۱۵۳۱م) و هفت پسرانش را به اسارت گرفت. محمود شاه خلجی اندکی بعد هنگامی که او را به گجرات می بردند و رای سنگه راج پال کوشید تا وی را برهاند، به دست گماشتگان بهادر شاه کشته شد و بدین سان سراسر مالوه به تصرف بهادر شاه گجراتی درآمد [۲] ـ و این طور پس از بیست سال حکومت پر تزلزل و پر آشوب، پادشاهی وی پایان پذیرفت و مالوه قسمتی از سلطنت گجرات شد. شواهد مبیّن آنست که سلطان محمود شاه خلجی (حك ۹۱۷-۹۳۷ق/۱۵۱۱-۱۵۳۰م) و جانشینان او، در سنجش پادشاهان پیشین مالوه، شاهانی کم قدرت و کم نیرومند بودند و تاریخ پادشاهی مالوه پس از ۹۱۷ق/۱۵۱۱م تا ۹۷۷ق/۷۰-۱۵۶۹م (سال تسخیر مالوه به دست جلال الدین محمد اکبر شاه گورگانی) بیشتر شاهان دست نشانده و ستیزها و دسیسه چینی های مدام امرا و دسته های درباری بر ضد یك دیگر و بر ضد منافع عالی کشور است.

پس از تسلّط وی بر سلطنت مالوه، بهادر شاه گجراتی (حك ۹۳۲-۹۴۳ق/۱۵۲۰-۱۵۳۶م) مدتی در ماندو به سر برد و سپس در ۹۳۸ق/۱۵۳۱م به برهانپور رفت. در ۹۴۱ق/۱۵۳٤م همایون شاه گورگانی لشکر بهادر شاه گجراتی را در حوالی چتور به محاصره خود در آورد و پس از دو ماه محاصره سلطان بهادر شاه ایستادن را بیهوده دید و به جانب بندر دیپ گریخت و همایون شاه گجرات به تصرّف همایون شاه گورگانی در آمد. وی حکومت گجرات به عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا سپرد و خود به ماندو/شادی آباد رفت و خطبه مملکت مالوه به نام خود کرده و حکومت آن به سرداران با استعداد خود سپرده، به آگره بازگشت [۳] و تا یك سال نظم امور مالوه تحت تسلّط مغولان ماند حتّی ملوخان بن ملوخان یکی از امیران قدرتمند خلجی، آنرا از قبضهٔ مغولان برآورده،

۱- برزگر، مظفر شاه دوّم گجراتی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ۲۳۷۵

۲- همو، بهادر شاه دوّم، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، صص ۵۰۹-۵۱۰؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، صص ۲۶۲-۲۷۵

۳- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، صص ٤۰۹-٤۱۱

بر تخت شاهی مالوه نشست و خود را سلطان قادر شاه نامید. سپس او با شیرشاه افغان در آویخت ولی شکست خورده گریخت و مالوه به تصرّف شیرشاه افغان درآمد [۱] و شجاع خان از طرف وی سپه سالار مالوه مقرر شد. مدتی بر این بگذشت و سلطنت دهلی دستخوش ضعف و ناتوانی شد و نظم امور مملکت رخنه گرفت. امیران و فرماندهان قدرت گرفتند. بر این اوضاع هوای پادشاهی مستقلی مالوه به سر شجاع خان افتاد و وی از آشفتگی اوضاع به سود خود بهره برد و رفتار پادشاهانه پیش گرفت. او در صدد آن بود که خطبه و سکه به نام خود کند ولی گردش فلك فرصت نداد و در این اثنا وی بیمار شد و در ۹۶۲ق/۱۵۵٤م جهان را وداع گفت. مدت حکومت وی ۱۲ سال بود [۲]. بعد از درگذشت شجاع خان پسر بزرگ وی " میان با یزید " با خطاب " بازبها در " جای وی را گرفت. او از درهم پاشیدگی و سستی ای که پس از مرگ همایون شاه گورگانی در سپاه او پدید آمده بود، به آسانی آگره و دهلی را گرفت و سراسر قلمروش را متصرّف گردید [۳]. در ۹۷۷ق/۷۰-۱۵٦۹م جلال الدین محمد اکبر شاه گورگانی تصمیم تسخیر مالوه را گرفت و جمعی از سرداران نیرومند را با لشکر گران در قصد مالوه فرستاد. باز بهادر در مقابل این لشکر نتوانست ایستاد پا به فرار نهاد و مالوه به قلمرو مغولان درآمد. باز بهادر، دوباره با لشکر آراسته با حکام ثلث، به مدافعه پیر محمد خان آمد، ولی باز مجبور به گریختن شد و پادشاهی پر تزلزل و پر آشوب وی در ۹۷۷ق/۷۰-۱۵٦۹م در حوزهٔ تصرف سلطان مغول دهلی جلال الدین محمد اکبر درآمد [٤] و سلسله شاهان مالوه از هم گسیخته شد.

دربارهٔ پادشاهان مالوه از مراکز عمدهٔ علم و ادب بود. شاعران و ادیبان و معماران و تاریخ نگاران و موسیقی دانان آنجا مقام ارزشمندی داشتند. از پادشاهان مالوه به ویژه سلطان هوشنگ شاه غوری، سلطان محمود خلجی، سلطان غیاث الدین خلجی و سلطان ناصرالدین خلجی، افزون بر اینکه به ادب و شعر فارسی بسیار علاقه داشتند، اوضاع آرام مملکت و زمانهای طولانی حکمرانی سلاطین این دوره به آنان مجال داد که سرپرستی ادب و شعر و فنون دیگر بپردازند و سنتهای درخشان ادبی را

۱- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ٤١٤

۲- فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۲۷۳

۳- همو،همان،همانجا؛ احمد نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، صص ٤٢١-٤٢٣

٤- همو،همان، صص ۲۷۳-۲۷۵؛ احمد نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، صص ٤٢٣-٤٢٤

پایه ریزی کنند. اوضاع سیاسی سلطنت دهلی، درمیان سالهای ۸۰۴-۹۳۷ق/۱۴۰۱-۱۵۳۰م نابسامان و آشفته بودند لذا هنرمندان، رجال برجسته و افراد مطلع از درباری به دربار دیگر می رفتند تا حامیانی بیابند و به این سبب دربار سلطنتی مالوه نیز محل تجمّع ادیبان و هنرمندان شده بود. بنیانگذار این سلسله دلاور خان غوری شخصی علم دوست، بی تعصب و روشن فکر بود. وی افزون برجنگاوری، دلاوری و ملك گیری به علم و ادب و هنر علاقهٔ فراوان داشت. هر چند دورهٔ وی به پایه ریزی سلطنت و آشوبگران و شورشیان را به سختی سرکوب کردن به سررفت ولی او کارهای علمی و هنری و فرهنگی را نیز نادیده نگرفت. وی شیفتهٔ فن معماری و هنرهای زیبای شرق بود. او در ناحیهٔ "دهار" و "ماندو" مساجد مجللی ساخت که از شاهکارهای فن معماری در جهان است [1]. پسر او سلطان هوشنگ شاه، شهر جدیدی به نام "هوشنگ آباد" تاسیس کرد و پایتخت خود را آنجا انتقال داد. این شهر تا پایان بادشاهی او اقامتگاه مورد علاقه اش ماند. وی شیفتهٔ فن معماری بود و ادب پرور. او در فضیلت دانش و هنر قرین نداشت [2].

سلطان محمود خلجی چنانکه مدت فرمانروای وی بیش از سی و چهار سال و نسبت به سایر پادشاهان این خاندان طولانی بود، نقش فعالی در سرنوشت فرهنگی و سیاسی مالوه داشته است. او هر چند بیشتر اوقات پادشاهی خود را در جنگ و جدال با حکومت های همجوار خود و به سرکوبی از شورشهای امیران مختلف به سر برد ولی به سرپرستی از ادب و دانش نیز بسیار توجه کرد. او سازندهٔ بزرگ بود و بنأهای پرشمار احداث کرد و برای رفع نیازهای علمی و فرهنگی و دینی در مناطق گوناگون مساجد و مدارس زیادی ساخت و برای اداره آنها اوقاف و مستغلات تعیین کرد. به علماً از دولت حقوق و مستمری و به دانشجویان و محصّلان مخارج تحصیلاتی پرداخته می شد [3]. سلطان محمود خلجی بلند پایگان مناطق مختلفه را به دربار خود دعوت می کرد و با دلگرمی از آنها استقبال می کرد. دربار وی محل جلب شاعران و ادیبان و مورخان و طبیبان و معماران و نقاشان فارسی زبان شده بود [4]. او در ۸۴۸ق / ۴۵-۱۴۴۴م بیمارستان بزرگی را بنیاد گذاشت و درآمد چندین

۱- انصاری بزمی، دلاور خان، اردو دائره معارف اسلامیه، ج ۹، ص ۳۸۴

۲- فرشته، تاریخ، ج ۲، صص ۲۳۴-۲۴۱؛ اداره، مالوه، اردو دائره معارف اسلامیه، ج ۱۸، ص ۴۰۲

۳- احمد، نظام الدین، طبقات اکبری، ج ۳، ص ۵۴۶؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۲۱۳

۴- همو همان، همانجا؛ همو همان، ص ۲۴۳

روستاها را برای مخارج معالجه مریضان و خرید ادویه مختص کرد و ملک الحکماً مولانا فضل را برای معالجه و پرستاری مریضان گماشت[۱]ـ سلطان ناصرالدین خلجی به فن معماری فوق العاده علاقه داشت ـ وی بناهای پرشمار و زیبا برآورد ـ او در باغ فیروز کاخ دلگشای که در خوبی و خوش اسلوبی و رنگ آمیزی کمتر نظیر آن به چشم می خورد ساخته بود ـ علاقهٔ وی به بناً سازی رنگ دیوانگی بخود گرفته بود ـ او سهم بزرگی ثروت و مکنت خویش که با او به ارث رسیده بود ، به همین زمینه خرج کرد[۲]ـ آخرین سلطان نیرومند مالوه بهادر شاه ، پادشاهی فرهیخته ، دلیر و توانا بود ـ ابدال بلخی ، متخلّص به مطیعی فتوحات وی را در مثنوی فارسی " گنج المعانی " به نظم آورده است[۳]ـ آخرین سلطان مالوه باز بهادر حامی و صاحب نظر بزرگ موسیقی بود ـ او به عشق زن گلعذار و زیبا رُو انداخته بود و برای او به زبان هندی شعر می سرود[۴]ـ

سنّت تاریخ نویسی در این دوره به مقیاس بزرگی پیشرفت کرد و در دورهٔ ضعف و انحاط سلاطین دهلی پیشرفت و ترویج ادب و تاریخ نویسی فارسی در فرمانروایی های شبه قاره مانند مالوه ، دکن ، گجرات و پنجاب و سند ادامه یافت ـ کمک قابل ملاحظه ای در دوران شاهان مالوه نگارش آن آثار تاریخی اصیل و معتبری است که بدون آنها این اوضاع دوره در پردهٔ تاریکی و اخفای می ماند ـ این کتابها علاوه برداشتن شرح احوال پادشاهان و مردم همروزگار آنها ، پارهٔ آگاهیها نیز دربارهٔ سابقه اجتماعی و فرهنگی آن دوره نیز به دست می دهد و دارای اعتبار و اهمیت ویژه ای است ـ برجسته ترین و ارزشمند ترین آنها " مآثر محمود شاهی " در روزگار محمود شاه یکم خلجی (حك ۸۳۹-۸۷۳ق/۱۴۳۵-۱۴۷۳م) ، نوشته علی فرزند محمود معروف به شهاب حکیم کرمانی است ـ این کتاب عنوانش از نام همین پادشاه بر گرفته است ـ کتاب مهم دیگری از نویسنده ناشناس به نام " تاریخ ناصر شاهی " است ـ مطالب اثر به ویژه درباره تخت نشینی ناصر الدین است و نویسنده رویدادهای سال نخست شاهی وی را مطرح کرده است ـ این اثر حاوی اطلاعات و آگاهیهای دست اوّلی و یکی از منابع معتبر و ارزشمند به حساب می آید ـ تاریخ مظفر شاهی منظوم از قانعی در رویداد

---

۱ - احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ۵۵۳ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۲۴۸

۲ - همو همان ، صص ۳۷۱-۳۷۲ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۲۶۲

۳ - برزگر ، بهادر شاه گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۵۱۰-۵۱۱

٤ - احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ٤۲۳

تسـخیـر شادی آباد/ماندو ، پایتخت سلاطین مالوه در قرن ۱۰۰۹ق/۱۶۰۱۵م به دست سلطان مظفر شاه ثانی در ۹۲٤ق/۱۵۱۷م ، مرجعی معتبر و اصیل برای مورخان بعدی است. نویسندگان این آثار تـاریـخـی مـورخان درباری بودند ، آنها این آثار را به فرمان پادشاهان نوشتند و از آنها جوایز و صلات گران دریافتند لذا آنها تنها به کارهای بزرگ و سترگ سروران خویش پرداخته اند و نکته های ضعیف و تاریك زندگانی آنها را یاد نکرده اند. ما اینجا تك تك این آثار ارزنده و گرانمایه را بررسی می کنیم.

آثار تاریخی منثور دورهٔ شاهان مالوه

مآثر محمود شاهی[۱]

مآثر محمود شاهی ، تاریخ مالوه ، نوشتهٔ علی فرزند محمود کرمانی معروف به شهاب حکیم کرمانی به ۸۷۲ق/۱۴۶۷۰۸م به فرمان محمود شاه خلجی (حك ۸۳۹-۸۷۳ق/۱۴۳۵-۱۴۶۸م) برخی از فهرست نویسان و مورخان بنا به تشابه صفات و القاب سلطان محمود و شاهزاده غیاث الدین به اشتباه، نگارش این کتاب را پس از درگذشت سلطان و به دستور پسر و جانشین او غیاث شاه (حك ۸۷۳-۹۰۶ق/۱۴۶۸-۱۵۰۰م) دانسته اند۔ سلطان محمود یك سال پس از نوشتن این کتاب درگذشت۔ مآثر محمود شاهی از مهم ترین آثار تاریخی شاهان خلجی مالوه است۔

شرح احوال مؤلف

علی فرزند محمود کرمانی معروف به شهاب حکیم کرمانی ، تاریخ نگار و شاعر ایرانی نژاد سدّه ۹ق/۱۵م که به شبه قاره مهاجرت کرد[۲]۔ وی به دورهٔ محمود شاه خلجی (حك ۸۲۹-۸۷۳ق/۱۴۳۵-۱۴۶۸م) و پسرش غیاث الدین خلجی (حك ۸۷۳-۹۰۶ق/۱۹۶۸-۱۵۰۰م) شاهان مالوه ، در آن سرزمین به سر برده است[۳]۔ درباره ولادت و وقایع زندگانیش آگاهیهای شایستهٔ توجه ای به دست نیست ، از آنجا که نسبت کرمان به نام وی مذکور است ، او ظاهراً در کرمان به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی و دانشهای روزگار خویش را در زادگاهش فرا گرفت و سپس در دورهٔ سلطان محمود خلجی (حك ۸۳۹-۸۷۳ق/۱۴۳۵-۱۴۶۹م) سلطان

۱- باقر محمد۔ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ص ۲۸۶ ؛ کرمانی ، شهاب حکیم ، مآثر محمود شاهی ، صص ۳-۵ ؛ فتح نیاطبری ، شهاب حکیم ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۱۵٤۰-۱۵٤۱ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ٤٤ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ص ۱۳م - اسماعیل ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۷۰۱ ؛ سلیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره ، ص ۲۲۸ ؛ منزوی ، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، ج ۱ ، ص ۳٦٦ ؛ همو ، فهرستواره کتابهای فارسی ، صص ۱۲۰۵-۱۳۳۳ ؛ همو ، فهرست نسخه های خطی فارسی ، ج ٦ ، ص ٤٦۱۸ ؛ **Nabi,Hadi,Dictionary of Indo-Persion Literature, P 68 ; Storey, C.A, Persian Literature vol 1, PP 734-735 ; Fatima Hussain A Critical study of Indo-Persian Literature , PP 180-181 ;Sachan ,Catalogue of the Persian , Turkish , Hindustani and Pushtu manuscripts in the Bodleian Library, vol 1 , PP 143**

۲- باقر محمد۔ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸٦

۳- کرمانی ، شهاب حکیم ، مآثر محمود شاهی ، صص ۳-۵

قـدرتمند مالوه ، به شبه قاره رفت [۱] ـ وی پیـش از رفتـن به مالوه در جونپور سکونت داشت و به خاطر داشتـن عـلـم و دانش ، در آنجا شهرتی پیدا کرد ـ سلطان محمود خلجی ، شهاب حکیم را به دستگاه خـود فـراخـوانـد ، اما وی به سبب تعلق خاطری که به حاکم جونپور داشت ، دعوت سلطان محمود خـلجی را نپذیرفت ـ شهاب حکیم در اوایل ۸۷۵ق/۱۴۶۵م از جـونپور به رنتنبور کوچید و سپس به مـانـدو رفـت ـ وی پـس ازین که اطلاع حضور سلطان محمود خلجی در عزیز آباد یافت ، برای دیدار وی آنجا رفت ـ ولی به علّت توطئه چینی و سعایت برخی از درباریان و نزدیکان سلطان دربارهٔ نبوغ و استـعـداد شهـاب حـکیـم نـزد سـلـطـان وی از تـوجه و نواخت او محروم ماند ـ سپس وی در شادی آباد/ماندو ، در منزل شیخ علاءُ الدوله والدین محمد با شاهزاده غیاث الدین پسر سلطان محمود مواجه شد و در آن دیدار برخی از نوشته هایش برای او خواند و او را خیلی تحت تاثیر قرارداد ـ سپس وی یك مثـنـوی بـه عنوان " منهاج السیر " برای شاهزاده مذکور سرود و آن را به دست علاءُ الدوله به شاهزاده رسـانـد ـ شـاهـزاده غیـاث الدین از بین بردن و نابود کردن بدگمانی سلطان محمود خلجی از شهاب حکیم تلاشهای فراوان کرد و سرانجام شهاب حکیم کرمانی به دستگاه محمود خلجی راه یافت و به فـرمـان وی در ۸۷۲ق/۱۴۶۷-۱۴۶۸م اثـر تـاریـخـی بـه نام " مآثر محمود شاهی " قلمداد کرد [۲] ـ

دربـاره تاریخ درگذشت وی نیز اطلاعی به دست نیست ولی با توجه به که این واقعیت او کتاب خود " مـآثـر مـحـمـود شـاهـی " در ۸۷۲ق/۱۴۶۷-۱۴۶۸م بـه سـن هـفـتـاد و نه سال به اتمام رساند ، مـعـلـوم مـی شـود کـه مـدتـی پس از ۸۷۲ق/۱۴۶۷-۱۴۶۸م زنده بود و حدّ اقل هشتاد سال عمر یافت ـ ولی طبق مؤلف " تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند " علی شهاب " مآثر محمود شاهی " را پـس از درگـذشـت سـلـطـان مـحـمـود خـلـجـی در دورهٔ پسـرش سـلـطـان غـیـاث الـدیـن (حك ۸۷۳-۹۰۶ق/۱۴۶۸-۱۵۰۱م) تالیف کرده بود [۳] ـ پس در آن صورت ، او بیشتر از هشتاد سال زندگی کرد ـ

---

۱ - باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۶

۲ - کرمانی ، شهاب حکیم ، مآثر محمود شاهی ، صص ۳-۵ ؛ فتح نیاطبری ، شهاب حکیم کرمانی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ، صص ۱۵۴۰-۱۵۴۱ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۶

۳ - سـلـیم مظهر ، محمد ، بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی در شبه قاره ، ص ۲۲۸ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۶ ؛ فتح نیاطبری ، مآثر محمود شاهی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ ، ص ۲۱۵۲ ؛ Sachan,Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu manuscript in the Bodleian Library, vol 1 , P 143

دربارهٔ کتاب

مـــآثــر مــحــمــود شــاهـــی ، افــزون بــر تــاریـخ روزگــار مـحـمـود شـاه یـکـم خـلـجـی (حك ۸۳۹-۸۷۳ق/۱۴۳۵-۱۴۶۸م)[1] مطالبی درباره شاهان پیشین مالوه به ویژه سلطان هوشنگ الپ خان (حك ۸۰۸-۸۳۸ق/۱۴۰۴-۱۴۳۴م)[2] و مـحـمد شاه یکم غزنین (حك ۸۳۸- ۸۳۹ ق/ ۱۴۳۴-۱۴۳۵م)[3] ، هـر دو شـاهـان غـوری این سرزمین هم دارد. به سبب اینکه این کتاب تنها منبع اگـاهیـها ، دربـاره پـادشـاهـان مـالـوه و بـه ویـژه مـحـمـود شـاه خـلـجی و وقایع سلطنت وی است ، بسیـار ارزش دارد. چـنـانـکه " فرشته "[4] در تـاریـخ خـود و " نـظـام الدین احمد " در طبقات اکبری[5] از مطالب و اطلاعات مآثر محمود شاهی بسیار استفاده کرده و آنرا در منابع خود یاد کرده اند.

سلطان محمود خلجی (۸۳۹-۸۷۳ق/۱۴۳۵-۱۴۶۹م) برای نوشتن این تاریخ همه منابع و مدارك و اسنـادهـای مـورد نیـاز را در اختیار نویسنده گذاشت و اگر مدرکی فراهم نمی شد ، کسانی که آن جـریان را به چشم دیده بودند ، دستور داشتند تا آن را برای نویسنده باز گویند. شهاب حکیم ، پس از قـلـمـداد کـردن هـر بـخـش ، آن را نـزد سلطان می برد. چون سلطان رضایت می داد ، آنرا پاك نویس می کرد[6]. بنا بر این ، می توان گفت که این اثر تاریخی تنها گزارش موفقیت ها ، کامرانی ها و کارهای سترگ و شـگـرف سلطان محمد خلجی است ، مانند آنکه ، او سازندهٔ بزرگ بود و باغ و بوستان زیادی احـداث کـرد. بـرای رفـع نیـازهـای عـلـمـی و مـذهبی و فرهنگی در مناطق گوناگون مالوه ، مدارس و مسـاجـد پرشماری ساخت و برای اداره آن مدارس اوقاف و مستغلات تعیین کرد. به علمأ و استادان از دولت حقوق و مستمری و به دانشجویان و محصّلان ، مخارج تحصیلاتی نیز پرداخته می شد[7].

۱- احمد، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ۳۱۵ -۳۴۹ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، صص ۲۵۴-۲۵۵

۲-همو،همان ، صص ۲۸۹-۲۹۰،۳۰۷ ؛ همو،همان ، صص ۲۳۲-۲۴۱ ؛ اداره ، مالوه ، اردو دائره معارف اسلامیه ، ج ۱۸ ، ص ۴۰۲

۳- فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، صص ۲۴۱-۲۴۳ ؛ احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۳ ، صص ۳۱۰-۳۱۴ ؛ اداره ، مالوه ، اردو دائره معارف اسلامیه ، ج ۱۸ ، ص ۴۰۲

۴- همو،همان ، ج ۱ ، ص ۴

۵- احمد ، نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۱ ، ص ۳

۶- فتح نیاطبری ، مآثر محمود شاهی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴، ص ۲۱۵۲

۷- احمد نظام الدین ، طبقات اکبری ، ج ۳ ، ص ۵۴۶ ؛ فرشته ، تاریخ فرشته ، ج ۲ ، ص ۲۱۳

او بلند پایگان مناطق مختلفه را به دستگاه خود دعوت می کرد و آنها به سبب آوازهٔ سرپرستی و حمایت و صله های گران وی به آن سرزمین رومی آوردند و وی از آنها به اشتیاق و دلگرمی استقبال می کرد[۱]. نویسنده شهاب حکیم کرمانی در این اثر از ساختمان های محلّل و با شکوه و همچنین معماری کاخ جهان نما نیز یاد می کند[۲].

شهاب حکیم افزون بر تاریخ نگاری، سخنگویی فارسی نیز بوده و در اثر خود دیباچه ای منظوم در قالب قصیده آورده که در آن وقایع دوره های سلطان هوشنگ (حك ٨٠٨-٨٣٥ق/ ١٤٠٥-١٤٣١م) و فرزند و جانشینش سلطان محمد (حك ٨٣٥-٨٣٩ق/١٤٣١-١٣٤٥م) شرح می دهد. بآن که شهاب حکیم در روزگار کهن سالی به دستگاه محمد شاه خلجی وابسته شده و بسیاری از رویدادهای را که بیان نموده، به چشم ندیده بود، اما به این سبب که او برای تدوین مآثر محمود شاهی منابعی معتبر بهره برده، از برجسته ترین آثار تاریخی درباره شاهان خلجی مالوه دانسته اند. مطالبی که در این اثر دربارهٔ دورهٔ محمود شاه خلجی نوشته شده، به تایید او می رسید. تعداد بزرگی نکته های تاریك زندگی محمود شاه در آن یاد نشده و نویسنده تنها به کارهای مثبت و بزرگ او می پردازد.

کتاب به نثر مصنوع و آراسته نوشته شده و سبك آن با سبك آثار تاریخی که در دورهٔ مغول نوشته شده، همخوانی دارد. او گاهگاهی واژه های عربی به کار می برد و شرح آنان در حاشیه نیز می آورد. ابوالفضل علّامی، اثر خود به نام "اکبر نامه" را به سبك مآثر محمود شاه نوشته است. دست نویس های ازین اثر به شماره های ٥١١ در کتابخانه برلین و ٢٧٠ در کتابخانه بادلیان نگهداری می شود. علاوه بر این نورالحسن انصاری مآثر محمود شاهی را خلاصه کرده، در ١٣٨١ق/١٩٦١م در دهلی به چاپ رسانیده است.

نمونه نثر

در اثنای این اندیشه عرایض خوانین و ملوك میوات چون جلال خان و احمد خان و حسن خان و مبارك خان و دیگر سران مبنی بر التماس رکضت موکب به استخلاص دارالملك دهلی به عرض

۱-احمد نظام الدین، طبقات اکبری، ج ٣، ص ٥٤٦؛ فرشته، تاریخ فرشته، ج ٢، ص ٢٤٣

٢- فتح نیاطبری، مآثر محمود شاهی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤، ص ٢١٥٢

(محمود شاه خلجی) رسید و متعاقب اصحاب اغراض از سادات و علمای دهلی به بساط بوسی درگاه مستعد شدند و عرضه داشتند که ضابطهٔ دهلی در ارتکاب مناهی و ملاهی اصرار می نماید۔ خلق را از او امن جان نیست ، اگر بندگی حضرت (محمود شاه) آن ملك را در قبضهٔ تصرف در آرند ، مسلمانان را امن و فراغ به حصول پیوندد۔

تاریخ ناصری[۱]

تاریخ ناصری / تاریخ ناصر شاهی ، اثر تاریخی به فارسی از نویسندهٔ ناشناس در نیمهٔ اول سدّه ۱۰ق/۱٦م ، درمیان سالهای ۸۹٤ق/۱٤۸۸م تا ۹۰٤ق/۱٤۹۸م نوشته شد[۲]ـ از نام ، تولّد ، درگذشت و دیگر اوضاع زندگی وی آگاهیهای شایستهٔ ای توجه در دست نیست جز اینکه وی با دربار ناصرالدین عبدالقادر شاه (حك ۹۰٦-۹۱۷ق/۱۵۰۰-۱۵۱۱م) پسر غیاث شاه ، نوهٔ محمد شاه خلجی وابسته بود و این خود دلیل است براینکه قسمت عمدهٔ جوانی وی در ماندو پایتخت شاهان مالوه ، به سر برد. مؤلف "طبقات اکبری" نظام الدین احمد و نویسندهٔ تاریخ فرشته ، ابوالقاسم فرشته تاریخ ناصری/تاریخ ناصر شاهی را یکی از منابع خود یاد کرده اند و از آن فراوان بهره برده اند ولی درباره نام نگارنده و شرح زندگانی وی چیزی نگفته اند[۳]ـ

تاریخ ناصر شاهی دربارهٔ سلطان ناصرالدین و وقایع سلطنت وی است. به سبب اینکه یگانه منبع آگاهیها درباره سلطان ناصرالدین عبدالقادر شاه است ، بسیار ارزش دارد. مطالب کتاب از زمانی شروع می شود که سلطان غیاث شاه (حك ۸۹٤-۹۰٦ق/۱٤۸۸-۱۵۰۰م) پدر ناصرالدین شاه نویسندهٔ این اثر را مورد اعتماد قرار می دهد و او را به کار می گمارد. با توجه به این نکته می توان گفت که وی پیش از ۹۰٦ق/۱۵۰۰م به سبب فضل و دانش و نبوغ شخص وی نفوذ و شهرت به دست آورده بود و سنش باید نزدیك سی سال بوده باشد. بدینگونه تاریخ تولّد او را می توان در حدود ۸۷۵-۸۷٦ق/۱۳۸۰-۱٤۸۱م حدس زد.

نگارنده مطالب کتاب را از شرح رویداد های روزگاری شروع کرده که سلطان غیاث شاه (حك ۸۷۳-۹۰٦ق/۱٤٦۸-۱۵۰۰م) پدر سلطان ناصر شاه ، پس از بیست سال حکمفرمایی در

۱- باقر محمد ، وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، صص ۲۸۹-۲۹۰ ؛ ریحان ، تاریخ ناصر شاهی ، دانشامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ٦۳۸-٦۳۹ ؛م. اسماعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۷۰۱-۷۰۲ ؛منزوی، فهرست مشترك نسخه های خطّی فارسی پاکستان ، ج ۱۵ ، ص ۳۹۳ ؛نوشاهی،عارف، فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی ، ص ۷۱٦ ؛ منزوی،فهرستواره کتابهای فارسی ، صص ۱۲۱۲-۱۲۱۳ ؛
Nabi,Hadi,Dictionary of Indo-Persian Literature , P 592 ;Riew, Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, vol 3 , P 968

۲- ریحان ، تاریخ ناصر شاهی ، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۷۰۱

۳- باقر محمد.وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۹

حدود ۸۹۲ق/۱٤۸٦م سررشته های قدرت را به پسرش سپرد [۱] ـ او جریان تخت نشینی سلطان ناصرالدین در ۹۰٦ق/۱۵۰۰م را به تفصیل بیان می کند و بقیهٔ کتاب نیز به رویدادهای نخست سال پادشاهی او ارتباط دارد و دست آخر نیز درمیانه توصیف نبردی که در نواحی " چندری " روی داده بود ، روایت تاریخ " ناصر شاهی " گسته می شود ـ

فرشته مؤلف تاریخ فرشته و نظام الدین احمد ، نویسندهٔ طبقات اکبری در نگارش بخش های مربوط به سلسلهٔ شاهان مالوه از این اثر استفاده کرده اند و مطالب کتاب خویش در مورد این سلسله را مطالب رویدادهای تاریخ ناصر شاهی تاید و تصدیق می کنند ، مانند اینکه پدر و مادر سلطان ناصرالدین اسم او عبدالقادر گذاشته بودند ـ به مناسبت تولّد همایون وی جشن های با شکوه و چندین محالس عیش و نشاط برپا شد [۲] ـ چون سلطان ناصرالدین و پدر وی پس از مناقشه بزر گی و روابط تیرهٔ طولانی یك دیگر را دیدند ، پدر با محبت و دلگرمی از وی استقبال کرد و کلاه دولت و قبای سرسه به او بخشید ، تاج سلطنتی بر فرقش نهاد کلید های خزانه به او اعطأ نمود ، و در جواب آن لطف و محبت سلطان ناصرالدین بیست زنجیر فیل ، یك صد اسب ، یازده چتر ، علم نقاره ، سراپردهٔ سرخ و بیست لك تنکه به عنوان مخارج به پدر وی تقدیم کرد [۳] ـ پس از مرگ پدرش ، سلطان ناصرالدین خیلی بی رحم و عیاش و به معنای واقعی بی بند و بار شد ـ روزی وی در نشهٔ الکل توی استخر افتاد ، خدمتگزاران وی را از استخر بیرون آوردند ـ چون به هوش آمد ، پرسید که کی او را از آب بیرون آورده ؟ چهار تا کنیز که نزد وی ایستاده بودند ، گفتند که ما آوردیم ـ وی بی درنگ آنها را به قتل رساند ـ او ، در آخرین لحظه های زندگی در حضور علمأ از مناهی توبه کرده بود [٤] ـ

سلطان ناصرالدین با فن معماری عشق می ورزید ـ وی کاخ دلگشا و بی مانندی در باغ فیروز بنیاد گذاشت و در نواحی مالوه به مبلغ هنگفتی آن ساختمان محلّل و شکوهمندی ساخت که طبق گفتهٔ نظام الدین احمد مؤلف " طبقات اکبری " تا امروز از هفت عجائب روزگار است [۵] ـ

---

۱ - م- اسماعیل پور ، تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، صص ۷۰۱-۷۰۲

۲ - باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۸۹

۳ - همو ، همان،ص ۲۹۰

٤ - همو ،همان، همانجا

۵ - همو ،همان، همانجا

تاریخ مظفر شاهی(ثانی) قانعی

تاریخ مظفر شاهی ثانی از میر سیّد علی قانعی در رویداد گشودن شادی آباد/ماندو ، پایتخت سلاطین مالوه در قرن ۹ و ۱۰ ق/۱۵،۱٦م ، در ایالت دهار ، هند ، به دست مظفر شاه ثانی ، سلطان قدرتمند گجرات ، در ۹۲٤ق/۱۵۱۸م است[۱] ـ درباره شرح حال قانعی اطلاعات شایستهٔ توجه ای به دست نیامده است جزاینکه وی سخنگوی فارسی و همروزگار مظفر شاه ثانی (حك ۹۱۷-۹۳۲ق/ ۱۵۱۱-۱۵۲۵م) و با دستگاه وی پیوسته بود ـ او پیش از این در نثر چیزی ننوشته بود و این اثر تاریخی را به فارسی در نثر ، آمیخته با نظم به فرمان سلطان مذکور به نگارش در آورد[۲] ـ شاعرانی که قانعی تخلّص داشتند ، یکی از آنها همروزگار نورالدین جامی بود و دیگری سراسر زندگانی وی در منطقه اصفهان به سر برده بود[۳] ـ مؤلف تذکرهٔ حسینی از قانعی دیگر نیز نامبرده ولی او هم همزمان جامی بود[٤] ـ

مؤلف نام کتاب خود ذکر نکرده مورخان بعدی آن را " تاریخ مظفر شاهی " نامیده اند[۵] ـ نویسنده به کار برد واژه های مشکل و دور از فهم زبان کتاب را مصنوع ساخته ـ ابهام و پیچیدگی در آن وجود آورده و در تاثیر آن لطمه ای وارد کرده و جزئیات تاریخی دستخوش عبارت آرائی شده است ـ باوجود آن ، این اثر مرجعی معتبر برای مورخان بعدی است به سبب اینکه همهٔ جریانها که در آن بیان شده ، اصیل و چشم دیده و گوش شنیدهٔ نویسنده است ـ طبق گفته وی سلطان محمود خلجی به یاری و همکاری مدنی رائو ، یکی از سرداران راجپوت ، به تخت سلطنتی برآمده بود ـ سپس وی سلطان مذبور را تحت فشار قرار داد و از اوضاع به سود خود بهره برد ـ در حریم آبروی زنهای مسلمان تجاوز کرد ـ آنان را در بند نهاد و به زور هندو ساخت ـ وی به غارت اموال و اسباب مسلمانان پرداخت و آنان را به قتل در آورد ـ مساجد و معابد را نقش زمین کرد و بر اثر آن سادات و

---

۱ - برزگر ، مظفر شاه دوّم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ۲۳۷٦ ؛ باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۹۰ ؛ قانعی ، تاریخ مظفر شاهی مقدمه

۲ - باقر محمد ـ وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۹۰ ؛ قانعی ، تاریخ مظفر شاهی ، ص۵

۳ - قانعی ، تاریخ مظفر شاهی ، مقدمه

٤ - باقر محمد ، وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمان پاکستان و هند ، ج ۳ ، ص ۲۹۱ ؛ حسین دوست ، میر ، تذکره حسینی ، ص ۲٦۷

۵ - قانعی ، تاریخ مظفر شاهی ، مقدمه

علما مجبور به مهاجرت شدند[1] - حتّی محمود خلجی شاه مالوه ، که از اقتدار و تسلّط روز افزون مدنی رائو ، به تنگ آمده بود ، از ماندو ، تختگاه مالوه ، به گجرات بگریخت و از سلطان گجرات مظفر شاه ثانی یاری خواست[2] - وی از دخالت مدنی رائو به خشم آمد و سپاهی گران فراهم آورده به ذوالقعده ٩٢٣ق/نوامبر ١٥١٧م از محمد آباد (چاپانیر) سوی شادی آباد پیشقد می کرد و مراحل مختلفه پیموده در صفر ٩٢٤ق/فوریه ١٥١٨م ، ماندو را به محاصره در آورد[3] - به هر تقدیر ، وی در همین ماه صفر ٩٢٤ق/فوریه ١٥١٨ ، ماندو را بگشود و هزاران تن از راجپوتان را بکشت و دستور داد تا چهل هزار سرهای راجپوتان را به شکل مناره بیاورند تا دیگران عبرت بگیرند. مظفر شاه گجراتی ، تخت و تاج محمد شاه خلجی را بد و باز گرداند و به مناسبت فتح مالوه ،جشن با شکوهی برگزار شد[4] - این کتاب منبع اصیل و دست اوّل درباره شاهان مالوه به ویژه محمود شاه خلجی (٩١٧-٩٣٧ق/١٥١١-١٥٣١م) است. مؤلف در لابلای نثر کتاب جا بجا اشعار خویش و شاعران دیگر آورده و به این نحوه مواد کمی را بر صفحات پرشمار گسترش داده است.

آغاز کتاب :

نشد خوار او نزد مردم عزیز

عزیزش نشد در جهان خوار نیز

تاریخ مظفر شاهی قانعی در دهلی به همت محمد عبدالله چغتائی با مقدمه اردو و انگلیسی به سال ١٣٦٩ق/١٩٤٩م به چاپ رسید.

١- قانعی ، تاریخ مظفر شاهی ، مقدمه،صص ٨-٩ ، ١١

٢- برزگر ، مظفر شاه دوّم گجراتی ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ٤ ، ص ٢٣٧٥

٣- باقر محمد - وحید میرزا ، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ٣ ، ص ٢٩١

٤- قانعی ، تاریخ مظفر شاهی ، صص ٤٧-٤٨

فهرست ها

فهرست اشخاص

آ

آتش:۱۳۱،۱۳۲

آتشین :۱۹

آدوانی:۷

آذر بیگدلی: ۲٤

آذر لطف علی بیك:۱۵۲

آذری اسفراینی:۳۸۱

آذری طوسی: ۳۶،۳۸۱،۳۸۲،۳۸۳،۳۸۷

آرام شاه : ۱۸۵

آربری اے جے:۱۲

آریا غلام علی: ۲۵،۳۰،۱٦۰

آزاد ابو الکلام:۱۱٤

آزاد بلگرامی:۱٤٦

آزاد محمد حسین:۸

آفتاب اصغر:۱۳،۱۵،۱٦،۱۸،۱۹،۲۰،۲۱،
۲۵،۲۷،٤۷،٤۸،٤۹،۵۰،۵۹،٦٤،٦۵،
٦٦،۷۵،۷۷،۷۸،۸۰،۸٦،۱۵۷،۱۵۹،
۲۹۳،۳٤٤،۳۵۷،۳۵۸،۳۵۹

آقا بزرك تهرانی،۳۸۱،۳۸۲

آملی :٤۸

آنه ماری شیمل :۱۱۵

الف

ابراهیم بن مسعود :۲٤،۸۲

ابراهیم شاه :۳۲۰،۳۲۱

ابراهیم غزنوی:۵۸،۸۹،۱۹۸

ابراهیم لودی :۳۳

ابن اثیر :۸۵،۱٦۳

ابن بطوطه :۳۲،۲۷٤،۲۷۸،۳۱۱،۳۱۲

ابن بلخی :۱۲

ابن حوقل :۱۷

ابن فندق: ۹۸،۹۹،۱۳۸

ابو الحسن مداینی :۱۸۷

ابوالخیر :٤۹

ابو اسحاق ابراهیم عیانی :۳۸۹

ابو الربیع سلمان عباسی: ٦۷

ابو العاص مغیره :۱٦

ابو الفتح گیلانی :٤۷

ابو الفضل علامی :٤۵،٤٦،٤۷،۷۵،۳۹۱،۳۹۲،۳۹۳،۳۹٤،
۳۹۵،۳۹٦،٤۱۳

ابو القاسم امامی :۲۰٤

ابو المظفر بهمن شاه:٦۷

ابو جعفر المنصور:۳۲٤

ابو طاهر یحیی بن طاهر:۱۹۱

ابو علی :۱۵۷

ابو علی محسن بن علی بن محمدبن داود التنوخی:۲۰۸

ابو محمد عبدالله محمد الاثری:۳۲۳

ابو نصر فراهی :۱٦۲

ابو نصر محمد بن عبدالجبار:۲۰٤

ابی عبدالله بن عبدالرحمن:۲۰٤

اته هرمان :۱۲۵،۱۲٦،۲۸٤

احسن عبدالشکور: ۸

احمد ادریس :۳۵۷،۳۵۸

احمد حسن دانی :۸۸

احمد سرهندی: ٣٣

احمد شاه: ٣٦٣٥،٣٢١

احمد شاه بهمنی: ٣٨٣

احمد شاه دوّم گجراتی: ٣٩٣

احمد شاه یکم گجراتی: ٧٢،٣٩٧

احمد شمس الدین: ٢٧،٣٨،٣٩،٤٠

احمد ظهور الدین: ١٠،١٢،١٦،١٩،٢٢،٢٦،٢٩،
٣٧،٣٨، ٣٩،٤١،٤٢،٤٤،٤٧،٥٨،٦٤،٨١،٨٣،
٨٥،٨٨،٨٩،٩٠،٩١،١١٦،١١٧،١١٩،١٢٠،
١٢١،١٢٢،١٣٩،١٤٠،١٤٢،١٤٤،١٥٣،٢٢١،
٢٢٢،٢٢٨،٢٢٩،٣٤٤

احمد عزیز: ٣٤،٣٦٧

احمدمحمد بن علی ترمذی: ١٧٢

احمد نبی: ١٩

احمد نذیر: ٥٧،١١٦،١٢١،١٢٢

احمد نظام الدین: ٢٦،٢٧ ،٤٦،٦٩،٧١،٧٤،٢٣٤،
٢٣٩،٢٤٠،٢٤٥،٢٤٦،٢٤٩،٢٥٠،٢٥٢،٣٢٦،
٣٤٩،٣٥٠،٣٥١،٣٥٤،٣٥٥،٣٥٧،٣٦٢،٣٦٥،
٣٦٦،٣٦٧،٣٦٩،٣٧٠،٣٨٠،٣٩١،٣٩٣،٤٠٢،
٤١٣،٤١٤،٤١٥،٤١٦،٤١٧،٤١٨،٤١٩،٤٢٠،
٤٢٢،٤٢٤

احمد یادگار: ٣٥٦

احتسان ،تاج الدین: ٦٤،٢٨٠،٢٨٤،٢٨٥،٢٨٦

اختیار الدین محمد: ١٦٠

اختیار الدین محمد بختیار خلجی: ١٨٥

ادریسی شریف: ١٧

اردشیر پاپکان: ١٢

اسکندر لودی: ٣٣

اسماعیل بن احمد: ٢٠٧

اسماعیل مخ: ٣٦٤

اصفهانی سرحدی: ٤٧

اصفهانی شکیبی: ٤٨

اظهر ظهور احمد: ٢٦٢

اعظمی شعیب: ٦٤،٦٥،٦٧،٦٨،٢٢١،٢٧٤،٢٧٥،٢٧٧،
٢٨٠،٢٨٢،٢٨٤،٢٨٦،٣٠٦،٣٤١،٣٤٤،٣٥٤،٣٦٤،
٣٧٢،٣٧٤،٣٩١،٣٩٢

اقبال حسین: ٨٩،١٥٢

اقبال محمد: ١٣١،١٣٤١٣٢،١٣٥،١٣٦

اکبر دانا سرشت: ١٠٨،١١٣،١١٤

اکبر شاه مولانا: ٢٧٩،٣٦٥

اکرام شیخ محمد: ١٣،١٦،٢٠،٢٣،٢٦،٢٧،٣١،٣٢،٤٣،
٤٤،٦١،٦٢،٦٤،٧٧،٨٨،٩٠،٩١،١٠٩،١١١،١١٣،١٥٧،
١٥٩،١٦٠،٢٧٤،٢٧٥،٢٧٦،٢٨١،٢٨٢،٢٨٩

البیرونی ابو ریحان: ١٠٨،١٠٩،١١٠،١١١،١١٣،١١٤

امام ابراهیم: ١٨٧

امام برهان الاسلام تاج الدین: ١٩٢

امام رکن الدین مسعود بن محمد: ١٩٢

امام عبد الخالق جوزجانی: ١٩٩،٢١٠

امام فخر رازی: ١٧٣

امامی نصرالله: ١٣١،١٣٢،١٣٣،١٣٦

ام سلمی: ٤٢،٤٤

امیر اسمعیل احمد: ٢٠٧

امیر تیمور: ٣٣،٣٩

امیر حسین: ١٦٠

امیر سیف الدین: ٢١٨

امیر علی سید: ٧٨

امیر محمد علوی: ٢٠٧

امیری کیومرث: ٧،١٣،١٥،١٦،١٧،٢٥،٢٦،٢٧،٢٨،٣٠،
٣١،٣٢،٣٤،٣٥،٣٦،٤٠،٤٧،٤٨،٤٩،٥٣،٥٩،٨٨،١٦٠،
١٦١،٣٥٥،٣٥٥،٣٧١،٣٧٤،٣٨٣

اصطخری:١٧

امین احمد: ٢٧٨

انجوی شیرازی :٤٨

انعام الحق کوثر :٧،١٥،١٨،١٩،٤٤

انوری : ٣٠

اورنگ زیب عالمگیر : ٥٠،٥٥،٧٥

اوکلند کلوین : ٢٨٨

ایرج : ٣٢٠

ایلن :٥٥

ایلیت :١٦،١٨،١٩،٨٠،١٨٥،٢٤٥،٢٤٧،٢٧٤، ٢٧٥،٢٧٧،٣٥٧

ایوب علی ،کے۔ ایم :٤٣

ب

بابر ظهیر الدین: ٤٧،٤٨،٧٥

با سورث :٧٧،٧٨،٧٩،٨٤،٨٥،١٥٧

باقر محمد: ١٨،١٩،٣٠،٤٩،٧٠،٧٣،٨٨،٩٠،٩١،١٢١، ٢٨٨،٢٨٩،٣٢٥،٣٢٦،٣٢٧،٣٢٨،٣٣٩،٣٤١،٣٥٧، ٣٧٦،٣٧٩،٣٨١،٣٨٢،٣٨٤،٣٨٦

بختیار خلجی :٤٢

بدایونی: ٢٧،٤٥،٤٧،٦١،٦٩،٧٥،١٥٢،٢٤٦،٢٤٧، ٢٤٨،٢٤٩،٢٥٠،٢٥١،٢٥٢،٢٥٣،٣٢٦،٣٣٨،٣٤٠، ٣٤٣،٣٥٦،٣٥٧

بدر چاچ: ٦٤،٦٧،٦٨،٢٧٢،٢٨١،٣٣٨،٣٤٣

براؤن ای جی: ١٩،٣٣٨،٣٨٢

برتلس : ٣٠،١٣١،١٣٦

برزگر:١٥،٢٠،٢٥،٢٦،٦٢،٦٤،٦٥،٦٧،٦٨،٧٢،٧٤، ١٥٩،١٦٠،١٦٣،٢٢١،٢٢٢،٢٢٧،٢٢٩،٢٤٧،٢٤٨، ٢٤٩،٢٥٣،٢٥٥،٢٦٠،٢٧٤،٢٧٥،٢٧٦،٢٧٧،٢٧٨، ٢٨٠،٢٨١،٢٨٢،٢٨٣،٢٨٤،٢٨٩،٢٩٠،٢٩١، ٢٩٢،٢٩٣،٢٩٥،٢٩٦،٢٩٧،٣٢٦،٣٤٤،٣٥٠، ٣٧١،٣٧٢،٣٧٣،٣٧٤،٣٧٥،٣٧٩،٣٨٩،٣٩٢، ٣٩٣،٣٩٤،٣٩٥،٣٩٧،٣٩٨،٣٩٩،٤٠٠،٤٠١، ٤٠٣،٤٠٤،٤٠٥،٤٠٨،٤٠٩

برنی ضیاء الدین :٢٨،٣١،٣٢،٣٦،٦٧،٢٤٥،٢٧٥، ٢٧٦،٢٧٧،٢٧٨،٢٨٠،٢٨١،٢٩٤،٢٩٥،٢٩٦، ٢٩٧،٢٩٨،٢٩٩،٣٠٠،٣٠٢،٣٠٤،٣٠٩،٣٢٣، ٣٢٤،٣٢٦،٣٣٥

بروجردی مرشد: ٤٨

برهان الدین مظفر : ١٦٢

بشیر انور :٩،١٧،٢٢،٢٣

بشیر حسین محمد : ٣١٨

بغراء خان : ٦١،١٧٠،٢٢١

بلاذری :١٦،١٧،٢٠

بلبن غیاث الدین : ٣٠،٣١،١٧٤،٢٢٠،٢٢١

بلعمی :١٣

بلگرامی: ٥٠،١٤٧

بنبانی فیض الله :٧٢،٤٠٥

بندر ابن رای :٦٩،٣٥٧

بلوچ این۔اے :١٢

بلیموریا :١٢

بهاء الدین اوشی:١٧١،٣٢٢

بهاء الدین زکریا: ٢٣

بهاء الدین سام بن محمد: ٢٠٠

بهادر شاه ظفر :٥١

بهار ملك الشعراء :١٢

بهرام شاه غزنوی :٢٤،٥٧،٦١،٨٣،١٥٧،١٥٨

بهرام گور :١٢

بهکری محمد معصوم :٦٩،٣٥٧

بیا ت با یزید :٤٦

بیجا پوری عین الدین:٧١

٣٥١،٣٥٢،٣٥٣،٣٥٤،٣٦١،٣٦٥،٣٦٦،٣٦٧،

بیدل میرزا :٥١

بیگره محمود شاه: ٧٠،٧٢،٧٣،٧٦

بیهقی ابو الفضل: ٨٠ ،٩٧،٩٨،٩٩،١٠٠،١٠١،

١٠٢،١٠٣،١٠٤،١٠٥،١٣٩

پ

پنهان ممتاز حسین :١٦

پریتوی راج جوهان :١٥٩

پندت کلهن :٣٩

پیرنیا حسن : ٧

پی والی :٢٨٨

ت

تاتارخان:٣٠٧

تاج الافاضل خا لدبن ربیع :١٦٢

تاج الدین حرب: ٢٠٠

تاج الدین فیروز:٣٧٢

تاج الدین محمد بن آل حسن نظامی: ١٨٠

تاج الدین یلدوز:٥٩،١٦٩

تارا جند:١٥

تتوی محمد محسن:١٧،٤١

تتوی ملا عبدالرشید:١٥٢

ترابی محمد:٩٧،٩٨،٩٩،١٠٠،١٠١،١٠٣

تسبیهی : ٨٨

تفضلی: ٨،٩،١٣

تفهیمی :٦،١٣،١٩،٢٠،٢٣،٢٨،٣٠،٣٣،٣٦،

٤٥_٤٩،٥١،٨٨،١٥٤،٣٥٨

توسلی محمد مهدی:١١،٤٠،٤٢،٧٤

تونی عبدالحسین:٧٣

تیمور:٣٠٧

ج

جاکسن:٨

جام: ٤٠

جامی:١٧٣

جانی بیگ میرزا:٤١

جلال الدین اکبر:٧٥

جلال الدین تبریزی:٢٨،١٧٢

جلال الدین فیروز شاه خلجی:٦٢،٦٣،٣٢١،٣٣٥

جلال الدین منکبرنی:١٦٨

جمال الدین محمد:١٧١،١٧٢

جمال قطب الدین: ١٨٤

جمالی :٢٨،٣١

جونیجو عبدالجبار: ١٠

جنید خان : ٣١٩،٣٢٠

جوهری صائغ هروی:١٦٢

جهان آرا بیگم: ٤٩

جهان تاب :٧٧،٨١،٨٢،٨٣،٨٥،٨٧،٨٩،٩٠،١٢٣،

١٢٤،١٢٥،١٢٦،١٢٧،١٤٠،١٤٢

جهانگیر نور الدین: ٤٨،٤٩

جهانیان جهانگشت: ٣٠٢،٣٠٨

چ

چایکین :١٥٦

چچ بن سیلاج :١٦،١٨٨

چراغ دهلی،شیخ نصیر الدین: ٣٠٠،٣٠٢،٣٠٨،٣٣٥

چنگیز خان :١٦٨

ح

حارث بن مره العبدی:١٦

حافظ شیرازی:٣٧٢

حجتی :٥٧،٦٨،٩٣،٩٧،٩٨،٩٩،١٠٠،١٠١،
١٠٨،١٠٩،١١٠،١١١،١١٦،١١٧،١١٨،١١٩،
١٢٢،١٧٦،١٧٩،٢٠٢،٢٠٥،٣٥٣،٣٥٤،٣٥٥،
٣٥٦،٣٨١،٣٨٢،٣٨٣،٣٨٤

حداد عادل: ٣٦٤،٣٦٦،٣٧٠،٣٧١

حسام پور سعید:٢١٧

حسام خان: ٣٥١

حسن برنی:٢٨٨،٢٨٩،٢٩٠

حسن خان:٤٤

حسن دهلوی :٦٤،١٠٤،١٧٣،١٧٤،٢٢١،٢٨١

حسن سجزی :٢١٣،٢١٤،٣٣٥

حسن غزنوی :٢٤،٢٥،٨٤

حسن گنگو بهمنی : ٣٤،٧٠،٢٩٠،٣٦٤،٣٦٥،
٣٦٦

حسن میمندی :٢٤

حسن نظامی نیشا پوری : ٢٧،٦٠،١٧٢،١٨٠،١٨١،
١٨٢،١٨٣،١٨٤،١٨٥

حفیظ الله محمد : ٢٠،٢٦،٢٧،٢٨،٢٩،٣٠،٣٣،
٣٤،٣٥،٣٦،٣٩،٤٢،٤٤،١٦١،١٧٧،١٧٩،١٨٠،
١٨٢،٢٠١،٢٠٢،٢٠٣،٢١٠،٣٥٥،٣٥٦

حکمت علی اصغر :٨،٩،١٠

حسین بن سعد بن الحسین مویدی دهستانی:٢٠٧

حسین دوست میر:٢٢٢

حسین شاه چك :٣٩

حسین مظفر :٣٤١

حمید الدین ناگوری :١٧٢

حیاتی گیلانی:٤٧،٣٤٤

حیدر کاشغری :٧٥

خ

خاقانی:١٨٢

خاکی شیرازی: ٤٨،٢٠٥

خان،آغا عبدالستار:١٩٨،١٩٩،٢٠٠،٢٠١،٢٠٢،
٢٠٣،٢١٠،٢١٢،٢١٣،٢٣٤،٣٧٩

خان جهان :٣٠٨

خان خانان عبدالرحیم:٤٧

خان شهید:١٧٢،١٧٣

خان غلام یسین نیازی :٢٣٢،٢٣٣،٢٣٥،٢٣٦

خرمشاهی،بهاء الدین :٣٧٢

خسرو امیر:٢٩،٣٠،٦٠_٦٤،٦٨،١٤٧،١٥٠،
١٧٣،١٧٤،٢١٦،٢١٨،٢٢٠،٢٢١،٢٢٢،٢٢٣،
٢٧٥،٢٨٠،٢٨١،٣٤٤_٣٤٧

خسرو شاه:٢٠،٢١

خسرو شاه غزنوی: ١٥٩

خضر خان:٣٤٩

خلیفه ناصر الدین :٢٠٠

خلیل شروانی ،جمال:١٦٢

خواجه بختاور خان :٢٠٥

خواجه حسن نظامی نیشاپوری :١٧٢

خواجه نظام الدین هروی: ٢٠٥

خوارزم شاه :١٥٩

خوافی زین الدین :٧٥

خواند میر :٤٨،٧٥،٧٧،٧٩،٨٣،٨٥،٨٦،٨٨،٣٨٢

د

داتا گنج بخش ،علی بن عثمان:٢٣،٢٤

دارا شکوه :٢٣،٤٩،٨٨،٢٢٢

دانی ،احمد حسن : ٢٣،٨٨

داو سن،جیمز:٢٨٨

دباتا راس : ١٠،٣٤،٤٥،٦٧،٨٦،٨٧،٨٩،٢٥١،٢٨٤،
٣٢٥،٣٢٨،٣٥٧

درانی سلطان محمد خان:٧٨
درخشان مهدی:١٣٩، ١٤٠
دکتر داود پوته:١٨٨
دکتر قین :١٨٨
دکتر معین: ١٩٤، ١٩٥
دکتر نظام الدین:٢٠٨
دکنی فیض:٤٧
دلاور :١٦٠
دینسن راس:١٧٧
دولت آبادی عزیز:١٦٣
دولتیار جنگ :٣٠٠
دهخدا علی اکبر:٩٧، ١٠٩

ذ

ذکاء الله :١٧

ر

راهی اختر:٣٠٦
رابعه بلخی :١٨٢
رابعه بنت کعب :١٩
راحه داهر :١٦
رازی امین احمد: ١٣٠، ١٥٢، ٢٧٨، ٣٣٨، ٣٧٧
راشدی پیر حسام الدین:١٧، ١٨
راورتی :٢٠٦
ریحان :٧٤، ٣٨١
رحمن علی :٢٤، ٦٦، ٨٨، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٩٢، ٣٠٩، ٣٢٣
رسولی :١٨٦، ١٨٨، ١٨٩
رکن الدین حمزه :١٦٢
رکن الدین فیروز شاه :١٧٢، ٢٠١
رکن الدین مسعود بن محمد :١٩٢
روحانی، امیر :٦١
رودکی سمرقندی:١٩
رونی ابوالفرج :٢٥، ٥٨، ١٥٣
ریاض الهدی احمد :٢٦٧، ٢٦٨
ریاض محمد :٣٧، ٤٩
ریو :١٢١، ١٨٠، ١٨١، ٢٥٨، ٢٥٩، ٣٥٨، ٣٨١

ز

زرتشت:٧، ٩
زریاب خوئی عباس :١٠٣
زرین کوب :١٤٣، ١٤٤، ١٤٧
زمانی آصفه :٣٨
زیب حیدر :٣٧
زید بن محمد العلوی :٢٠٧
زیدی شمیم محمود: ٢٩، ٣٧
زین العابدین شهمیری :٣٩

س

سا غر جی برها ن الدین: ٣٢
سالا ر مسعود غازی:٥٦
سام میرزا :٤٥
سایکس :١٢، ٧٩
سبحان رای:١٦٧، ٢٧٨، ٢٨١
سبحانی ،توفیق :٦١، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٩٣، ٩٤، ١١٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٤، ١٢٦، ١٣٥، ١٤٢، ١٤٣، ١٥٢، ١٥٥، ١٦١، ١٦٣، ١٨٠، ١٨٢، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٩٩، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٦، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٥١_٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٦٤_٣٦٧، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٤، ٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨١_٣٨٤، ٣٨٦_٣٨٨، ٣٩١، ٣٩٨_٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤١٣

سبط حسن سید:٨،٢٢،٢٩،٥٨،٨٦،٨٩،١٤٧،
١٦٧،١٦٨

سبکتگین غزنوی:٢٠،٥٦،٧٧،٧٨،٧٩

سپنگلر:٤١،٤٦،٥٥

ستوری:٧١،١٩٨،٣٥٨،٣٧٦،٣٧٨

سجادی ،صادق: ٦٣

سدا رنگنی هرومل:٤١،٤٦

سدید الدین محمد عوفی: ١٩١،١٩٥،٢٠٨

سراج الدین محمد: ٢٠٠

سرسید احمد خان:٢٨٣،٢٨٨

سرکار جادو ناتھ:٥١

سرهندی، یحیی بن احمد:٦٨،١٧٧،٢٧٨،٢٧٩،
٢٨١،٣٠١،٣١٣،٣١٤،٣١٥،٣٤٩،٣٥٠،٣٥١،
٣٥٣،٣٥٥،٣٥٧،٣٥٨،٣٥٩،٣٦١

سعد سلمان: ١٨٢

سعدی شیرازی : ٣٠،١٧٣،٢٢٠،٣٧١

سعیدائی گیلانی: ٤٩

سکندر شاه :٢٧٨

سکندر لودی :٣٣،٣٦

سکندر یونانی: ١٠

سلطان بهاء الدین:١٥٨

سلطان رضیه :٢٠١

سلطان غیاث الدین:١٦١

سلطان محمد خوارزم شاه:١٩٢

سلیم غلام حسین:٤٤

سلیم مظهر:١٠،١١،١٣،١٦،١٩،٢١،٢٤،٢٦،٢٧،
٢٩،٣٢-٣٦،٣٧،٤٠-٤٢،٤٨،٤٩،٥٠،٧٧،٨٤،
٨٦،١٢٤،١٢٧،١٣٥،١٦٠،١٩٥،١٩٨،٢١٠،
٢٤١،٣٣٨،٣٣٩،٣٤٩،٣٥٥،٣٦٤،٣٦٥،
٣٦٧،٣٧٣،٣٨١-٣٨٣،٣٨٦،٣٨٨

سلیم نیساری :١٥٣

سمرقندی دولتشاه: ١٣٠،١٣١،٢١٧،٢٤١،
٣٨١،٣٨٢

سنائی: ٢٥،٨٤،١٢٦،١٨٢

سنجر سلجوقی: ٨٣،١٥٨،١٦٨

سندیلوی احمد علی خان :٣٨١

سنگریزه تاج الدین :٢٩،٦١،٢٣٢،٢٣٦

سوری:١٥٧

سهسرامی کلیم: ٢٦،٣٧-٤٠،٤٢-٤٤

سهیلی خوانساری :١٢١،١٢٢،١٤٣

سید کمال الدین عثمان: ١٦١

سید محمد مبارک علوی کرمانی:٢١٩

سید معین الحق :٢٨٨

سیف الدوله محمود :٥٨

سیف الدین سوری :١٥٧،١٥٨

سیف الدین محمد :١٥٨

سیف الدین محمود:٢١٧

ش

شادان بلگرامی :٣٣٨

شائی مشهدی :٤٧

شاه جهان :٤٨،٤٩،٧٥

شاهد چودهری : ٨،١٠٠

شاهرخ میرزا :٣٩

شاه سید افسر علی :٢٢،٢٥٠

شاه سید مهدی: ٣٨

شبلی صدیق : ١٥،١٨،٢٠٠،٢٢،٣٣،١٥٤،١٧٦،١٧٧،
١٩١،١٩٨،٢٠٨،٢٥١،٣٢٥،٣٣٨،٣٧٩

شبلی نعمانی: ٤٩،١٣٠،١٣٢،١٣٦،٢١٧،٢٥٢،٢٦١

شرف الدین احمد منیری :٣٠٢

شرف الدین پانی پتی :٣٠٧

شرف الملک: ١٨١، ١٨٢

شرف الملک رضی الدین الاشعری: ١٨٧

شروانی الطاف حسین: ٢١٢

شعار جعفر: ١٢٢، ١٩٧

شفق رضا زادہ: ١٩، ٥٨، ٨٩، ٩٣، ٩٧، ١٠٠، ١٠١، ١٠١،
١٠٢، ١٠٣، ١٠٧، ١٢٦، ١٢٩، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤،
٢٢٧

شفیع محمد: ١٢١، ١٢٢

شگفتہ صغری بانو: ١٠، ٤٢

شمس الدین التمش: ١٦٨، ١٦٩، ١٧٢، ١٨١، ١٩٣،
١٩٤، ٢٠١، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩

شمس الدین الیاس شاہ: ٢٧٨، ٣٠٠

شمس الدین خوارزمی: ٣٠

شنسب: ١٥٧

شہاب الدین: ١٥٨

شہاب الدین احمد: ٣٧٢

شہاب الدین محمد شاہ بہمنی: ٣٧٠

شہاب الدین محمد غوری: ١٦٠، ١٦١، ١٦٦،
١٧٧، ١٩٣

شہابی انتظام اللہ: ٣٩٧

شہیدی جعفر: ١٦

شہیندخت کامران مقدم: ١٦

شہرزوری شمس الدین محمد بن محمود: ١١١، ١١٢

شیخ خطیر الدین محمد بن عبدالملک جرجانی: ١٦١

شیخ سراج الدین عثمان بنگالی: ٣٠٢

شیخ سراج الدین محمد بن عثمان: ١٦١

شیخ یوسف بدہ ایرجی: ٣٢٠

شیرانی محمود: ١٧، ٢٣٥

شیکر چندر: ٨

ص

صادق دہلوی: ٢٨٨، ٢٩٢، ٣٢٣

صالحی محمد صالح: ٨، ١٠

صدر الدین محمد حسن نظامی: ١٨٠

صدر نظامی: ١٨٠

صفا: ٢٥، ٤٩، ٥٧، ٦٨، ٨٠، ٨٨، ٩٣، ٩٤، ١١٦، ١١٧،
١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٢، ١٣٠، ١٣١، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥،
١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٧٩، ٢١٧، ٢١٨،
٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٤٣، ٢٨٩، ٢٩٢، ٣٢٦، ٣٢٧،
٣٢٨، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٥٧، ٣٦٧، ٣٦٩،
٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨١، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٦، ٣٨٨، ٣٨٩

صلاح الدین اقبال: ٢٦١

ض

ضحاک: ١٥٧

ضیاء الدین برنی: ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢

ضیائی: ٦٠، ٦٣، ٢٥٥، ٢٥٨

ط

طالب آملی: ٤١

طالب اصفہانی: ٣٩، ٤٠

طاہر خداوندی: ٤٥

طاہرہ صدیقی: ٢٦٥

طباطبائی: ٣٥، ٣٦٥، ٣٦٧، ٣٦٨

طغرل: ٢٢١

طہماسپ صفوی: ٤٦

ظ

ظہیر فاریابی: ١٨٢

ع

عابدی امیر حسن: ٢٥

عباس مہرین: ٣٦٧

عارف بالله،ابو موسی :٢٤،٣٠

عالم شاه :٣٣

عالمگیر اورنگ زیب :٧٥

عباس اقبال آشتیانی:٢١٧

عباس قلی خان سپهر کاشانی:١٨٥

عبدالحمید لاهوری:٧٥

عبدالحی حبیبی:٢٠٦،٢١٤

عبدالرحمن بن عوف:١٩١

عبدالرحمن شرف :٣٧

عبدالرحمن صباح الدین:٢٥،٢٧،٤٩،٥٠٠،٦١،

١١٩،١٦٧،١٧٦،١٧٧،١٨٠،١٨١،١٨٢،

١٨٦،١٨٧،١٨٨،١٨٩،٢٣٤،٢٤١،٣٣٧،

٣٧٩

عبد الرحیم:٤٢

عبدالرشید شیخ :٢٩٩

عبد الستار خان :١٧٧،٢١٣

عبدالغنی:١٧،٩٠،١٦٢

عبدالکریم همدانی:٧٠،٧٢

عبدالله بن سوار:١٦

عبدالله رومی: ٥٠

عبدالله سید: ٣٨،٣٩،٥١،٥٢،٥٣،٣٣٨،٣٣٩،

٣٥٣

عبدالملک بن مروان:١٦

عبد الواسع جبلی:١٦٢

عراقی،فخر الدین:٣٠

عزالدین حسین: ١٥٧

عزیز احمد:١٦،٢١،٨٨،١١١

عسکری سید حسن: ٢١٧

عصامی: ٣٣،٦٤،٦٧،٧٠،٢٤٩،٢٧٤،٢٧٧،

٢٧٨،٢٨١،٣٢٥_٣٣٧

عفیف شمس سراج:٦٥،٦٦،٢٧٧،٢٧٨،٢٨٢،

٣٠٠،٣٠١،٣٠٢٢،٣٠٦،٣٠٧،٣٠٨،٣٠٩

علاء الدین اجودهنی:٢٨٢

علاء الدین بهمنی:٣٧٦

علاء الدین حسین:١٥٨

علاء الدین حسین جهانسوز:١٦٤

علاء الدین خلجی:٣١،٦٢،٦٤،٢٧٤،

٢٨٩،٣١٢،٣٢١

علاء الدین سکندر شاه :٣٢١

علاء الدین علاء الحق:٣٠٢

علاء الدین محمد کشبلی معروف به ملک جهجو:٢١٩

علاء الدین مسعود شاه:٢٠١

علامی ابو الفضل :٤٨

علی اکبر قویم الدوله:٢١٩

علی بن حامد کوفی:١٦،١٧،١٩،٢٩،٤٠،

١٨٦،١٨٧،١٨٨،١٨٩

علی ثانی:٣٨

علی سلطان الطاف:٢١٧،٢٢٣،٢٢٤

علی بن مسعود یکم:٩٧

علی مردان خلجی: ٤٣

علی همدانی: ٣٨

عماد الملک :٢١٨،٢١٩

عمید الملک:٢١٨،٢١٩

عندلیب شادانی:١٨٥

عنصری:٨٧،١٥٦،١٨٢

عوفی بخارایی محمد:١٩،٢١،٢٤،٢٩،٦٠،٨٣،٨٩،٩٨،

١٠٧،١٠٨،١١٨،١٣٠،١٤٣،١٤٥،١٤٦،١٥٠،١٥١،١٦٢،

١٦٣،١٧٢،١٧٣،١٧٧،١٨٧،١٩١_١٩٦،٢٠٨،٢٠٩،٢٤٢،

٢٤٣

عیانی بیدری:٣٨٩

عین ماهرو:٦٦،٣١١_٣١٨

عین الملک حسین بن شرف الملک اشعری:١٧٣
عین الملک فخرالدین حسین الاشعری:١٨٧،١٨٨،١٩٣،١٩٤

غ

غروی مهدی:٦،٨،٤٧
غزالی مشهدی:٤٧
غلام رسول مهر:٢٠٦
غلام سرور:٣٧٩،٢٣٢
غلام سرور مفتی:٨٨،٢٨٠
غوث الدین محمد:١٥٨
غوری شهاب الدین:١٨١
غیاث الدین بزرگ:١٦٣
غیاث الدین بلبن:٦٥،١٦٩،١٧٠،١٧٢،٢١٥،٢٢٠،٢٨٩،٢٩٢،٢٩٤،٣٢١،٣٣٥
غیاث الدین تغلق:٣٢،٦٤،٦٥،٢٧٤،٢٧٥،٢٧٦،٢٨٠،٣٠٧،٣١٩
غیاث الدین عوض خلجی:١٦٩
غیاث الدین محمد:١٥٨،١٥٩،١٦٦
غیاث الدین محمد بن سام غوری:٢٠٠
غیاث الدین محمود تغلق:٣٢١
غیاث الدین محمد غوری:١٦٤،١٧٦
غیاث الدین محمود غزنوی:١٦٧،١٧٧

ف

فاطمه حسینی:٣٧٧،٣٧٨،٣٨١،٣٨٦،٣٨٧،٣٨٨،٤٠٧
فتح الله مجتبائی:٦٠،
فخر الدین حسین:١٩٤
فخر الدین رازی:١٦١
فخر الدین قواس:٢٥١
فخر الدین مبارک شاه:١٦٢،١٦٣،١٦٤،١٧٦،١٧٧،١٧٨
فخر الدین مبارک شاه مرورودی:٥٩،١١٩،١٦٢،١٦٣،١٦٤،١٧٦،١٧٧
فخر الدین مسعود:١٥٨
فخر داعی گیلانی:٢١٧
فخر گرگانی:١٨٢
فخر مدبّر:٢٧،٥٧،٨٤،١١٥،١١٦،١١٧،١١٨،١٢٠،١٦٣،١٦٧،١٧٢،١٧٦،١٧٧،١٧٨،١٧٩
فدا علی طالب:٣٠٦
فردوسی:٨٧
فرخی:٨٧،١٣٠،١٣١،١٣٢،١٣٣،١٣٤،١٣٥،١٣٦
فرزام حمید:٣٦،٣٧٣،٣٧٤،٣٨٣،٣٨٦
فرشته:٣٠،٣٢،٣٤،٣٦،٦٢،٦٤،٦٦،٦٨،٧١،٧٤،٧٧،٨٢،٨٥،٨٦،٨٨،٨٩،١٥٧،١٥٨،١٥٩،١٦٠،١٦٦_١٧٠،١٧٣،١٧٤،١٨٦،١٨٧،١٨٨،٢٢٢،٢٢٤،٢٤٥،٢٤٦،٢٤٧،٢٤٨،٢٥٠،٢٧١،٢٧٤،٢٧٥،٢٧٦،٢٧٧،٢٧٩،٢٨١،٢٨٢،٣٠٩،٣٢٦،٣٢٧،٣٤٩،٣٥٠،٣٥١،٣٥٢،٣٥٣،٣٥٤،٣٥٥،٣٦٤،٣٦٥،٣٦٦،٣٦٧،٣٦٨،٣٦٩،٣٧٠،٣٧١،٣٧٢،٣٧٧_٣٨٩،٣٩١_٤٠٣،٤١٣_٤٢٠،٤٢٢،٤٢٤
فروزانفر بدیع الزمان:١١٠،١٤١،١٣٧،١٣٨،١٣٩،١٤٢،١٤٣،٢١٧
فرید احول اصفهانی:١٦٢
فضل الله اینجوی:٣٥،٣٧٢
فضلی ملتانی:١٧٣
فغفور گیلانی:٤١،٤٨
فلکی شروانی:١٤٦
فلیت:٥٥

فولر ای آر: ٢٨٨

فیروز شاه بهمنی:٣٧٢،٣٦٧،٣٦٦،٣٥

فیروز شاه تغلق:٢٨٢،٢٧٨،٦٦،٦٥،٣٣،٣٢،
٣٠٢،٣٠١،٣٠٠،٢٩٩،٢٩٢،٢٩١،٢٨٣،
٤١٣،٤١٢،٣٢١،٣٠٨،٣٠٧،٣٠٦،٣٠٤،٣٠٣

فیروز شاه خلجی :٢٦٣،٢٥١،٢٤٧،٢٤٦،٢٤٥

فیض الله بنبانی:٤٠٦،٤٠٥،٧٢

ق

قآن الملك :٢٢١

قابلی ابراهیم :٤٠

قادری عبدالشکور:٢٥١،١٦٧،٦٧،٣٤،٣١

قاضی اسمعیل :١٨٧

قاضی القضاة شرف الملك :١٨٢،١٨١

قاضی الدین علی بن عمر محمودی :٢٧

قاضی جلال الدین :٢٥٢

قانع میر علی شیر :٢٣٣،٤١،١٨

قانعی میر سید علی:٧٤

قباچه ناصر الدین :١٦٩،١٦٠،١٥٩،٥٩،٢٩
١٩٣،١٧٣

قدر خان :٢٦٤

قدسی مشهدی :٤٩،٤٠

قربانی ابو القاسم :١٠٨

قزلباش علی کمیل :٤٧،٤٦،٤٥

قصه خوان،ملا اسد:٤١

قطب الدین ایبك: ١٦٠،١٥٩،٧٥،٦٦،٥٩،٢٧،٢٥،
١٨١،١٧٨_١٧٦،١٧٢،١٧١،١٦٨،١٦٧،١٦٦،
١٨٥،١٨٤،١٨٣،١٨٢

قطب الدین سر حکمتی:١٩٢

قطب الدین کاشانی :١٧٢

قطب الدین منور :٣٠٧،٢٧٨

قوام الدین جنیدی:١٩٤

ك

کاوسجی داور:٨

کلثوم ابوالبشر:٤٤،٤٢

کرمانی شهاب حکیم :٧٣

کرمی مجتبی :٣٧٤،٣٦٦

کرمی محمد حسین:٢١٩

کریستن سن:١١

کریم الدین سمرقندی:٢٩١

کلیم ابو طالب:٤٠

کلیم الله بن محمود شاه:٣٧٠

کلهن پندت :٣٩

کمری علیرضا :١٠٠،٩٩،٩٨،٨١،٨٠،٧٩،
١٠٥،١٠١

کیقباد، معز الدین :٢٤٥،٢٢١،١٧٠،٦٠،٣٠،
٣٢١،٢٩٥

گ

گاوان محمود:٣٧٦،٣٧٠،٣٦٩،٣٦٨،٧٠،٣٩،
٣٨٩،٣٧٩

گردیزی عبدالحی :٥٨،٥٦

گلچین معانی احمد:٤٠٥،٤٨،٤٥،٢٥

گیسو دراز :٣٨٣،٣٠٢،٢٧٨،٣٥،٢٣

گیلانی ابوالفتح :٤٧

گوپاموی قدرت الله:٣٨١

گیهان مسعود:١٢

ل

لال کے ایس:٢٥٥،٢٥٢،٢٤٩،٢٤٧،٢٤٦،٢١٨

قطب الدین محمد غور شاه :۱۵۷

لستر ینج :۱۹

لین پول :۲۱،۳۵،۷۷،۷۹،۱۵۷،۳۷۱

م

مارٹن ہاگ :۸،۹

مارہروی احمد دین:۳۰۴

م۔اسمعیل پور: ۵۵،۵۹،۶۰،۷۰،۷۱،۷۲،۷۳،
۷۴،۹۳،۹۷،۳۲۱،۳۷۱،۳۷۷،۳۷۸،۳۸۰،
۳۸۱،۳۸۶،۳۸۸،۳۸۹،۴۰۱،۴۰۳،۴۰۷،
۴۰۸،۴۱۱

ماہرو :۶۶،۲۸۰،۳۱۱،۳۱۲،۳۱۳،۳۱۴،۳۱۵،
۳۱۶،۳۱۷،۳۱۸

مبارك خان : ۳۲۰

مبارك شاه معز الدین ابو الفتح:۶۸

مبارك شاه غزنوی :۱۶۳

مبارك شاه فخر مدبر:۱۷۲

مبارك شاه مرورودی:۱۶۲

مجتبائی :۸

مجد الدین شرف بن المويد بغدادی :۱۹۲

مجدود بن مسعود :۲۱

محب الحسن :۳۸

محدث دهلوی شیخ نور الحق:۱۶۷،۱۶۹،۱۷۱،۲۷۵،۳۵۶

محدث دهلوی عبدالحق:۱۶۷،۱۶۹،۱۷۱،۲۱۴،
۲۱۷،۲۲۳،۲۳۰،۲۷۶،۳۵۶

محمد امین :۱۹۷

محمد بشیر حسین :۳۱۸

محمدبن ابرهیم :۲۲

محمدبن تغلق:۳۲،۶۴،۶۵،۶۷،۶۸،۷۰،۷۱،۲۷۶،
۲۷۷،۲۷۸،۲۸۱،۲۸۲،۲۸۴،۲۸۵،۲۹۰،۲۹۱،
۳۰۰،۳۰۷،۳۶۴

محمدبن علی کوفی:۱۷۳

محمدبن عمر فرقدی:۱۶۲

محمد بن قاسم ثقفی:۱۵،۱۶،۶۰،۱۸۶،۱۸۷،
۱۸۸،۱۹۰

محمد حفیظ الرحمان بهاولپوری : ۹۰،۱۹۰

محمد رمضانی :۱۹۷

محمدسلطان خان شهید:۱۷۳

محمدشاه بن فرید شاه:۶۸

محمدشاه بن فیروز شاه: ۷۰

محمدشاه بن محمود شاه:۷۱

محمد شاه بن همایون شاه :۳۶۹

محمد شاه دوم بهمنی:۳۶۶

محمد شاه غوری :۴۱۴

محمدشهید :۱۷۰

محمد صادق :۲۰۵

محمد علی :۱۶۲

محمد علی ناصح :۱۵۶

محمد غوری شهاب الدین :۲۵،۵۹،۶۸،۱۵۹،
۱۶۰،۱۶۶،۱۶۹،۴۱۳

محمد قآن:۲۲۱

محمود خان خلجی :۴۰۳،۴۱۵

محمود خلجی :۳۶۹

محمود شاه بن محمد شاه لشکری بهمنی:۷۱

محمود شاه بهمنی: ۳۳،۳۵،۳۷۲

محمود شاه تغلق:۳۳،۳۴،۷۱،۴۱۳

محمود شاه دوم خلجی:۴۱۶

محمود شاه سوم گجراتی :۳۹۵

محمود شاه یکم خلجی :۷۳،۷۴

محمود شاه یکم گجراتی:۷۲،۳۹۷،۳۹۸،۳۹۹

محمود غزنوی: ۲۰،۲۱،۲۴،۲۵،۲۶،۵۶،۷۷،۷۸،۷۹،۸۰،۸۲،
۱۵۸،۱۵۹،۱۶۰

محمد بن حسین مولوی:٣٢
مختاری غزنوی:٢٤،٥٧،١٢٤،١٢٥،١٢٦،
١٢٧،١٢٨،١٢٩
مخدوم امیر احمد:١٩٠
مخدوم جهانیان جهانگشت :٣٣
مرادی:٣٠٦
مروندی عثمان بن ابراهیم:٤٠
مژدهی :٣٨،٢٨٤،٢٨٥،٢٨٦
مستنصر بالله :١٦٩،١٩٤
مستوفی : ٨،١٢
مسعود بن محمود غزنوی : ٨٠،٨١،٨٢
مسعود سعد سلمان:٢٥،٥٨،٨٣،٨٩،١٤١،١٤٣،
١٤٤،١٤٦،١٤٧،١٤٨،١٤٩،١٥٠،١٥١،١٨٢
مسعودی :١٨
مسعود یکم غزنوی: ٥٧
مشایخ فریدنی، آذرمیدخت:٣٥،٣٦٤،٣٦٧،
٣٦٩،٣٧١،٣٧٢،٣٧٣،٣٧٤،٣٨١
مشایخ فریدنی،محمد حسین: ٣١،٣٧٢
مظاهرمصفا کریمی :١٩٧
مظفر الدین شاه:١٨٥
مظفر شاه دوم گجراتی:٢٥٣،٣٩٤
مظفر شاه یکم گجراتی:٧٣،٣٩١،٣٩٢،٤١٤
معزالدین:١٥٩،١٦٠،١٧٠
معزالدین بهرام شاه :٢٠١،٢٠٢
معزالدین کیقباد: ١٧٠،٢١٦،٢٩٥
معزالدین محمد غوری:١٦٦،١٦٧
معزی امیر :١٦،١٤٤
معین الدین چشتی اجمیری:٤٩،١٦٩
مقدسی :١٧
ملا بروجردی :٤١
ملا شهاب یاد:٤٦
ملا قاسم مشهدی:٣٧٢
ملک چهجو :٢٦٤،٢٦٤
ملک حسین:٢٤٦
ملک خاموش: ٢٤٦
ملک کافور :٦٤،٢٤٩،٢٥٨
ملک یمین الدین بهرام شاه:٢٠١
ممتاز غفور :٩،١٠،٣٧،٣٧٩
منهاج الدین والملک :٤٠
منهاج سراج جرجانی :٢٠،٢٢،٢٦،٢٧،٢٨،٢٩،
٥٧،٥٩،٦٠،٧١،٧٧،٧٩،٨٠،٨١،٨٢،٨٣،٨٤،
٨٥،٨٦،٩٠،٩١،١١٨،١١٩،١٢٢،١٥٧،١٥٨،
١٥٩،١٦٠،١٦٢،١٦٤،١٦٦،١٦٧،١٦٨،١٦٩،
١٧٢،١٧٣،١٧٤،١٧٧،١٨٨،١٩٠،١٩٨_٢٠٦،
٢١٠_٢١٥،٢٣٤،٢٩٢،٢٩٣
منزوی احمد:٥٧،١٢٢،١٢٤،٢٥١،٢٥٨،٣٧٧،
٤٠١،٤٠٥،٤٢٢،٤٣٧
منو چهری :١٨٢
موذنی محمد علی :٦،٢١،٢٢،٢٣،١٥٤
مورخ عبد الحسین :٧٣
موسوی سید مرتضی :١٨،١٩،٦٢،٢١٧،
٢٢٢،٢٢٧،٢٢٨،٢٥٦
مولانا ضیاء الدین میانوی :٢٥٢
مولانا قطب الدین: ١٩٢
مولا لی محمد سرور :١٢٢
مولر ماکس:٧،٨
مولوی محمد حسین :٣٢
مهلب بن ابی صفره :١٦
مهر نور محمد :١٩
میر جان الله شاه :٤١

ملا سامعی:٣٨٧،٣٨٨،٣٨٩

میر خرد:٢١٧،٢١٨،٢٢٣،٢٩٠،٢٩٢،٢٩٩،٣٢٣

میر علی شیر قانع تتوی:١٨٨

میر معصوم بهکری:١٨٨

ن

نادر سمرقندی: ٤٥

نازکی صراغی:١٦٢

ناصر ابوالحسن خسرو بن امیر سیف الدین:٢١٧

ناصر الدین عبدالقادر شاه:٧٤

ناصر الدین قباچه: ١٥٩،١٦٠،١٦٩،١٧٢،١٧٣،
١٨٧،١٨٨،١٩٣،١٩٤،١٩٥،٢٠١،٢٠٩

ناصر الدین خلجی:٤١٦

ناصر الدین محمد:٢٠٢،٢٨٠

ناصر الدین محمود: ٦٠،٦٦،١٦٩،١٧٢،٢٠٧،
٢١٠،٢١١،٢١٢،٢١٣،٢١٤،٢١٥،٣٢٢،٣٣٥

ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه:٣٢١

ناصری خراسانی:١٧٢

ناصر محمد:٩٨،٩٩،١٠٠،١٠٥

نائینی:٨

نجم الدین کبری:١٩٢

نریندرا نات لا:٤٣

نسرین اختر:٢١٧،٢٢٩،٢٥٥،٢٥٧،٢٦٠،
٢٦٣،٢٦٥،٢٦٨،٣٤٤،٣٤٥

نصر بن احمد سامانی:٢٥٢

نظام الدین احمد:١٨٨

نظام الدین اولیاء:٢٤،٣١،٢١٣،٢١٨،٢٤٩،
٢٩٢،٣٠٧،٣٠٨،٣٦٤

نظام الدین هروی:٢٠٥

نظامی خلیق احمد:١٨٠،١٨١،١٨٤،٢٢١،٢٢٢،٢٧٤،٢٧٥،
٢٧٨،٢٩٩،٣٠٢،٣١١،٣١٢،٣١٣،٣١٦،٣٢٦،٣٢٧،٣٢٨،

نظامی عروضی سمرقندی:١٠٨،١٣٠،١٣٢،١٣٣،
١٤٥،١٨٠،١٨١

نظامی گنجوی:٤٥

نعمت الله میرزا:٤١

نعمت الله ولی:٣٦،٣٨٣

نظیری نیشاپوری:٤٧

نعیم الدین:٢٤،٥٨،٧٧،٧٨،٧٩،٨٠،٨١،٨٢،٨٣،
٨٤،٨٥،٨٨،٩٠،١١٦،١١٧،١١٨،١١٩،١٢٠،١٢١،
١٤٩،١٥١،١٥٢،١٥٤،١٥٧،١٥٩،١٦٠،١٦١،١٦٦،
١٧٦،١٧٩

نفیسی سعید:٦،٨،٢٤،٧٠،١٢٠،١٧٦،١٩٦،٢١٧،
٢١٨،٢٢٢،٢٢٣،٢٢٩،٢٥٧،٢٨٩،٢٩٠،٢٩١،
٣٤٤،٣٤٦،٣٥٧،٣٦٧،٣٧٧،٣٨١،٣٨٤

نقوی سید حیدر شهریار:١٣،٤٩

نقوی علیرضا:١٥،٦٠،٨٥،٨٦،٨٩،١٩١،١٩٢،
١٩٣،١٩٤،١٩٥،٢٤٥

نقی لطفی:٨٨

نکتی روزبه:٢٥

نوح بن منصور:٧٧،٧٨

نور الدین:١٩١

نور الدین مبارك غزنوی:١٧٢

نورجهان:٤٨

نوری شهلا سلیم:٢٠

نوش آبادی:٦٦،٧٧،٧٨،١٣٠،١٣١،١٣٢،
١٣٤،٣١١،٣٧٠،٣٨٦،٣٨٨

نوشاهی گوهر:١٠٨،١١٠،١١١،١١٢

نهاوندی باقر:٣٩٦

نهاوندی عبدالباقی:٤٧،٢٨١

نیساری سلیم:٩

و

واسطی حکیم نیّر:١٣

٣٥٦،٣٣٥

وحید میرزا :٦١،٦٢،٦٤،٨٨،٢١٦،٢١٧،

٢٢٠،٢٢١،٢٥٥،٢٥٦،٢٥٧،٢٥٩

ورایچ غضنفر علی :١٩١،١٩٢،١٩٣،١٩٦

وطواط رشیدالدین :١٤٤

ولایت حسین مولوی :٢٨٨،٣٠٦

ولی الله بن محمد شاه : ٣٧٠

ولید بن عبدالملك :١٦

ویلیم نا سیو لیس :٢٠٦

ه

هادی حسن:٥٨،١٣٣،١٣٤،١٣٦

هاردی :٢١٨،٢٩٤،٣٠٦

هارون رشید :٣٢٣

ها شم محمد :٤٨

ها شمی محموده :٧٥،٨٦،٨٨

هجویری ابو الحسن علی بن عثمان:٢١

هدایت رضا قلی خان:١٢٧،١٣٧،١٥٢،٢٣٢،

٢٣٣،٢٤٣،٣٤٢

هدی سید حسن زاده:٢٥٧

هلاکو خان : ١٧٠،٣٣٩

همایون شاه ظالم بهمنی :٣٦٨،٣٨٦،٣٨٧،٣٨٩

همایون نصیر الدین :٤٦

همائی جلال الدین :١٣،٨٠،٨٦،٩٠،٩١،١٠٩،

١١١،١٨٠

هوشنك شاه :٤١٤

ی

یا حقی محمد جعفر :٩٦،١٠٢،١٠٤

یادگار احمد: ٣٥٦

یاقوت شهاب الدین:١٠٨،١٠٩،١١١

یعقوب صرفی محمد : ٣٩

یعقوب بن لیث :١٨،١٩

یغرش خان : ٢٤٦

یمین لاهوری :٧،١٨،٢٢،٨٣،٨٩

یو سف شاه چك :٣٩

یوسف شاه گردیزی :٢٣

یوسفی غلامحسین:١٠١،١٣٦،١٣٨،١٣٩،١٤١،

١٤٤،١٤٥،١٤٦

یمین الدوله بهرام شاه غزنوی :٥٧

فهرست اماکن

آ

آذربائیجان: ۳۰
آسیای مرکزی: ۲۴۴
آشور: ۱۰
آکسفورد: ۹۳
آگره: ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۴۱۷

الف

اجمیر: ۲۶، ۱۶۹، ۱۸۱
اجین: ۳۱۴
اچ: ۵۹، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۸۸
احمد آباد بیدر: ۷۱، ۱۳۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۴، ۲۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۱
احمد نگر: ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۸۸
ارنگل: ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۷۰
ازبکستان: ۳۷۹
استانبول: ۱۶۴
اسفراین: ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
اسلام آباد: ۱۹۰
اصفهان: ۸۰، ۴۲۹، ۴۳۰
افغانستان: ۱۱، ۲۱، ۲۵، ۷۷، ۸۷، ۹۲، ۹۸، ۱۵۷، ۱۵۹
امرت کند: ۳۲
انبار: ۱۱۷
اود: ۱۳، ۲۲۱، ۲۶۷، ۳۱۴
اوریسه: ۲۷۶، ۳۰۷
ایران: ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۷، ۳۹، ۵۷، ۷۵، ۷۷، ۹۲، ۱۱۳، ۱۵۱، ۱۵۸، ۲۸۶، ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۱۰

ب

بابل: ۱۰
بادلیان: ۴۲۵
بامیان: ۱۵۸
برلین: ۹۴، ۴۲۵
برن: ۲۸۹
برود: ۳۹۴
بریتانیا: ۱۲۱، ۲۵۹، ۲۸۲، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۱۱، ۴۲۹
برهانپور: ۳۷۷، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۱۷
بغداد: ۷۷، ۱۰۵، ۱۶۹، ۲۰۰، ۲۴۸
بست: ۱۵۸
بکر: ۱۸۷، ۱۹۳، ۳۱۶، ۳۱۷
بلخ: ۸۳، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۶۳، ۲۱۷
بلوچستان: ۶، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۷۹
بمبئی: ۱۳۷، ۲۷۲
بندیلکند: ۱۵۹، ۱۶۶، ۳۱۹، ۳۲۰
بنگال: ۲۵، ۲۸، ۴۹، ۷۰، ۱۲۱، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۴۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۶
بنون: ۵۹
بهار: ۱۱، ۱۵۹، ۱۶۶
بهار شریف: ۱۹۴
بهاول پور: ۹۲
بهرائج: ۱۳
بهمن آباد: ۱۲
بیت المقدس: ۲۴۸
بیجانگر: ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰
بیدر: ۳۸۳، ۳۸۹، ۴۰۵

بیکانیر:١٣
بیهق : ٣٨٢

پ

پاکستان : ٨،١١،١٥،١٦،٢٠،٢١،٤٦
پامیر:٦
پترزبورگ:٩٤
پتن: ٣٩٧
پتیالی :٢١٧،٢٢٠،٢٢١
پرسپولیس: ١٠
پنجاب : ٦،٧،١٢،١٥،١٦،٧٧،٧٨،٨٤،٨٥،
٩١،١١١،١٢١،١٦٦،٢٧٨،٣٥٣
پیشاور: ٢٠، ٧٨،٨٥،١١٧،١٥٨

ت

تاراین:١٦٦
تاشکند: ١٠٥،٣٣٨
تاکسیلا: ١٠،١٨
تبریز: ٢٨٦
تته:١٨،٢٨٥،٢٨٦،٢٩٩،٣٠٠،٣٠٧،٣١٥
تخت جمشید: ١٠
ترکستان:٦٢،٣٠٠،٣٨،٩٤،٢٨١،٢٨٤
ترکیه:٩١
تهران: ٨٠،٩٤،١٠٨،١٢٢،١٢٦،١٣٧،١٦٤،٣٨٥
تلهت:٣٢٧
تلنگانه:٢٥٦،٣٦٥
تگیاباد:٨٤
توبقاپو سرای استنبول:٢٨٧
تهانیسر:١٥٩،١٦٦

ج

جاجنگر:٢٨٦
جالندر:١٢٤،١٥١
جهلم: ١٠،١٥٩
جلال آباد: ٩٢
جرجان: ١٣٨
جونا گره: ٣٩٤
جونپور: ٢٨٢،٣٧٦،٤٠٤

چ

چاچ: ٣٣٨
چتور: ٦٣،٢٤٥،٢٥٦،٤١٧
چغانیان: ١٣٣،١٣٤
چندری: ٤٢٨
چیتوره: ٢٤٥
چین: ٢٧٤

ح

حارث آباد:٩٦
حسن آباد: ٣٦٥
حسن ابدال: ٨١
حجاز:١١٧
حیدر آباد: ٣٠٦

خ

خاندیش: ٣٦٧
خراسان: ١٩،٢٨،٣٠،٣٢،٦٢،٧٧،٧٨،٧٩،٨١،
٨٦،٩٢،٩٤،٩٦،٩٧،١٤١،١٥٢،١٥٨،١٥٩،٢٧٤،
٢٧٥،٢٨١،٣٧٧،٣٨٥،٤٠٧
خضدار:١٩
خوارزم: ٨٠،١٠٧،١٠٨،١٠٩

د

دکن: ٢٥،٣٢،٣٤،٣٦،٦٧،٧٠،٢٤٥،٢٥١،٢٧٠،

۲۷۶،۲۹۰،۳۰۰،۳۲۷،۳۶۴،۳۶۵،۳۷۱،
۳۷۲،۳۷۴،۳۶۵،۳۷۱،۳۷۲،۳۷۵،۳۷۶،
۳۷۷،۳۷۹،۳۸۱،۳۸۳،۳۸۴،۳۸۵،۳۸۶،
۳۸۷،۳۸۸،۳۸۹،۴۰۱،۴۰۴،۴۰۵،۴۰۷

دو آبه:۲۷۶

دولت آباد:۲۷۷،۳۲۷،۳۷۰

دهار:۳۱۴،۳۱۷،۳۱۹،۴۳۰

دهلی:۲۲،۲۵،۲۶،۲۸،۲۹،۳۰،۳۳،۵۹،۶۵،
۶۸،۶۹،۷۰،۷۲،۷۳،۱۵۹،۱۶۰،۱۶۶،۱۶۷،
۱۶۸،۱۶۹،۲۱۹،۲۲۰،۲۲۱،۲۳۲،۲۴۵،
۲۴۶،۲۴۷،۲۴۸،۲۴۹،۲۵۰،۲۵۱،۲۵۲،
۲۵۳،۲۵۶،۲۷۰،۲۷۱،۲۷۵،۲۷۶،۲۷۷،
۲۷۹،۲۸۲،۲۸۸،۲۸۹،۲۹۰،۲۹۲،۲۹۷،
۲۹۹،۳۰۰،۳۰۷،۳۱۴،۳۳۹،۳۶۴،۳۷۴،
۳۷۵،۳۷۶،۳۹۱،۳۹۲،۴۰۴،۴۰۶،۴۱۲،
۴۱۳،۴۱۵،۴۱۸،۴۱۹،۴۲۵،۴۳۱

دیالپور:۲۷۵،۳۰۷،۳۴۹،۳۵۳

دیو گیر:۲۷۶،۲۴۵،۲۵۶،۳۱۷

ر

رنتهمبور:۶۲،۴۲۳

رنگپور:۴۲

روم:۳۰،۲۸۱

ری:۸۰،۱۰۸،۱۳۴،۳۲۴

ز

زابلستان:۷۹،۸۴

زمینداور:۱۵۸

س

سامان:۲۲۱

سبزوار:۹۶

سجستان:۸

سرخس:۱۲۵

سرهند:۱۴۹،۳۵۸

سمر قند:۳۲،۸۷

سنام:۱۲۷

سنامه:۲۲۱

سنجر:۸۳

سند:۶،۷،۸،۱۰،۱۱،۱۲،۱۵،۱۶،۱۷،۱۸،۱۹،
۲۰،۲۱،۲۹،۳۳،۴۰،۷۴،۷۸،۷۹،۸۴،۸۶،۱۲۴،
۱۶۸،۱۶۹،۲۷۴،۲۷۶،۲۷۷،۲۹۹

سورت:۱۳،۳۹۴

سوریه:۷۲،۴۰۵

سومنات:۱۳۳،۱۳۵

سومه:۱۰

سیستان:۱۹،۷۹،۱۲۵،۱۳۰،۱۳۲،۳۰۰،۳۱۶،۳۱۷

سیوانا:۲۵۶

سیوستان:۳۱۶،۳۱۷

سیحون:۳۳۸

ش

شادی آباد:۴۲۳، ۴۳۰،۴۳۱

شام:۳۰،۱۱۷،۱۵۹

شبه قاره هند و پاکستان:۶،۷،۸،۹،۱۰،۱۱،۱۲،۱۳،
۱۵،۱۶،۱۸،۱۹،۲۱،۲۳،۲۴،۲۸،۴۰،۵۵،۵۶،۵۸،
۵۹،۶۲،۶۸،۶۹،۷۰،۷۲،۷۳،۷۵،۷۷،۸۱،۹۱،۹۲،
۱۰۷،۱۳۹،۱۴۹،۱۵۲،۱۵۸،۱۵۹،۱۶۰،۱۶۶،۱۶۷،
۱۶۸،۱۶۹،۱۷۷،۲۱۷،۲۴۵،۲۴۸،۲۵۱،۲۵۳،۲۵۴،
۲۵۵،۲۷۶،۲۸۶،۲۸۹،۳۱۲،۳۵۳،۳۵۵،۳۶۰،۳۷۵،
۳۷۷،۳۸۱،۳۸۳،۳۸۶،۳۸۸،۳۸۹،۳۹۱،۴۰۳،۴۰۵

شیراز:۱۶،۱۷

شیراز هند:۳۵۶

ط

طبرستان: ۱۰۸
طبس: ۱۲۵
طخارستان: ۷۹، ۸۱
طوس: ۳۸۲، ۳۸۶

ظ

ظفر آباد: ۳۱۴

ع

عجم: ۱۸، ۳۳
عراق: ۱۸، ۶۴، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۵، ۳۷۴
عرب: ۳۳
عربستان: ۶۳، ۹۴، ۲۸۱، ۳۵۵
عزیز آباد: ۴۲۳
علیگره: ۹۴، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۸، ۲۹۹، ۴۰۶، ۴۰۸
عمان: ۸۰

غ

غزنه: ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱،
۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۷،
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۹۹
غزنی: ۲۵، ۵۹، ۸۸، ۱۲۴
غزنین: ۷۷، ۸۸، ۹۲، ۹۸، ۱۲۴
غور: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳
غیاث پور: ۲۹۰، ۲۹۲

ف

فارس: ۱۶، ۱۷، ۳۰
فورت ولیم: ۵۲
فیروز آباد: ۲۸۲، ۳۶۷
فیروز کوه: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۰۰، ۳۶۷

ق

قاهره: ۱۰۸
قسطنطنیه: ۲۴۸
قلات: ۱۶
قندهار: ۷
قنوج: ۱۲۷، ۱۶۶، ۲۸۰
قهستان: ۷۹

ك

کابل: ۷۸، ۸۴، ۹۲، ۲۷۵
کالپی: ۳۱۹، ۳۲۱
کپور تهله: ۲۶۷
کجهواره: ۴۱۵
کراچی: ۱۶، ۴۲۹
کردستان: ۱۰، ۹۲
کرمان: ۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۴۲۲، ۴۲۳
کره: ۲۴۶، ۲۶۴
کش: ۲۱۷
کشمیر: ۱۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۱۳۴
کلکته: ۱۰۵، ۲۸۸، ۳۰۶، ۳۲۵، ۳۵۷
کلر کهری: ۲۸۹
کلهوره: ۴۱، ۴۲
کنکان: ۳۶۷
کنگز کالج کیمبریج: ۹۳
کوت دیجی: ۱۰

گ

گجرات: ۳۲، ۸۵، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۸۰، ۲۴۵، ۲۵۱،
۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۷۸،
۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷،
۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵،

٤٠٧،٤٠٨،٤٠٩،٤١٧،٤٣٠،٤٣١

گرجستان:٨٦

گردیز:٩٢

گرگان:١٠٨

گلبرگه: ٣٥،٣٦٥،٣٦٦،٣٧٢،٣٧٣،٣٧٧،

٣٨٣،٣٨٩،٤٠١

گوالیار:٦١،١٤٩،١٦٦،٢٣٣،٢٤٩،٢٦٧

گولکنده:٣٧

ل

لاهور: ٢٠،٢١،٢٢،٢٣،٥٨،٧٥،٨١،٨٣،٨٥،

٨٦،٨٨،٨٩،٩٠،٩١،٩٤،١١٧،١٢٢،١٢٤،

١٣٦،١٣٧،١٣٨،١٣٩،١٤٠،١٤١،١٤٢،

١٤٦،١٤٧،١٤٨،١٤٩،١٥٠،١٥١،١٥٢،

١٥٣،١٥٤،١٥٨،١٥٩،١٦٠،٣٥٢

لدر دیو:٢٧٦

لکنوتی:٥٩،٦١،٦٤،٢٢٠،٢٢١،٢٤٧،

٢٦٠،٢٦٤،٢٨٦،٣٠٠

لندن:١٠٤،١١٤،١١٩

م

مالوه:٦٠،٦٢،٧٠،٧٣،٧٤،١٦٠،٣١٣،٣٢١،

٣٥٢،٣٧٦،٣٩٤،٤٠٤،٤١٣،٤١٤،٤١٥،٤١٦،

٤١٧،٤١٨،٤١٩،٤٢٠،٤٢١،٤٢٤،٤٢٥،٤٢٧،

٤٢٨،٤٣١

ماندو:٧٤،٣٩٤،٤٠٠،٤١٥،٤١٧،٤١٩،٤٢١،

٤٢٢،٤٢٣،٤٣٠،٤٣١

مانکپور: ٢٤٦،٢٤٧

ماورالنهر: ٦٤،٢٤٩،٢٥٦،٢٨١

محمد آباد:٣١٩،٤٣٠،٤٣١

مدینه:١٥، ٣٧٩،٤٠٢،٤٠٩

مرو: ٨٣،٩٧،١١٠

مرورود:١٦٣

معبر:٢٧٦

مسکو:٩٤،١٠٥،٢٨٧

مشهد:١٠٥

مصر:٧٢،٢٤٧،٢٤٨،٤٠٥

مکران:١٥،١٦،١٧،١٨،١٢٥،١٦٨

مکه:٣٨٣

منلو:٦٢

منلهیر:١٣٥

منصوره:٢٠

مولتان:١٠،١٥،١٦،١٧،١٩،٢٠،٢٥،٢٧،

٨٣،٨٥،٨٦،١٣٥،١٥٨،١٥٩،٢٢١،٢٤٦،

٢٤٧،٢٧٤،٣١٢،٣١٥،٣١٦،٣١٧،٣٤٩،

٣٥٣،٣٥٥

مهران :١١

موهنجودارو:١٠

ن

نو ساری:١٣

نیشاپور:٧٩،٩٤،٩٦،١٥٢

و

وارنگل:٢٧٦

وجیرستان غور:١٥٨

وزیرستان:٩٢

وندهیا چل:٣٢

ه

هاراپا:١٠

هرات:٤٦،١٥٧،١٥٩،١٦٣

هرمز:٣٧٧،٣٧٨،٤٠١

همدان: ١٣٨، ٣٧٧، ٤٠٣

هند: ٦، ٧، ٨، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ٢٠، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٦، ١٥٨، ١٥٩، ٢١٧، ٢١٩، ٢٤٥، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٩٢، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٥، ٣٣٨، ٣٦٤، ٣٧٨، ٤٠٥، ٤١٠

هندوستان: ١٠، ١١، ١٢، ١٨، ١٤٠، ١٤١، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٩، ١٦٠، ١٧٨، ٢٧٠، ٢٧٥، ٢٨١، ٢٨٦، ٣٢٥، ٤٠٤، ٤١٢، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٧، ٤٢٩، ٤٣٠

هوشنك آباد: ٤١٤، ٤١٩

ی

يمن: ١١٧

فهرست کتب

آ

آب کوثر: ١٣،١٦،٦١،٦٢،٨١،٨٨،١١٣،
١٥٩،١٦٦،١٦٧،١٩٩،٢٤٦،٢٤٧،٢٤٩،
٢٥٠،٢٥١،٢٧٤،٢٧٥،٢٧٦،٢٨١،٢٨٢

آتشکده: ٢٤،١٢٩،١٥٢،٣٨٢

آثارالبلاد و اخبار العباد: ٨

آثار الصنادید: ٢٨٣،٢٨٨

آداب الحرب و الشجاعة: ٥٧،٨٤،١١٥،١١٦،
١١٧،١١٨،١٢١،١٢٢،١٢٦،١٧٦

آداب طریقت و خدایای: ١٥

آذری اسفراینی: ٣٨١،٣٨٢

آذری طوسی: ٣٨١،٣٨٢،٣٨٣،٣٨٤

آئین اکبری: ٣٩١،٣٩٢،٣٩٣،٣٩٤،٣٩٥،
٣٩٦،٤١٣

آئینه حقیقت نما: ٢٧٩،٣٦٥

آئین و رسوم رایج در تاریخ بیهقی: ١٠٣

الف

احسن التقاسیم فی معرفت اقالیم: ١٧

احوال و آثار امیر خسرو از دید گاهی تازه: ٦١،٦٢

احوال و آثارشیخ زکریا مولتانی: ٣٧

اخبارالاخیار: ٢٢٤،٢٨٩،٢٩٢،٣٥٦

اخبار بر مکیان: ٦٧،٢٩٢،٣٢٣،٣٢٤

ادب فارسی در دورهٔ غزنویان پاکستان: ٧٧،٧٨

ادبیات اسلامی هند: ١١٥

ادبیات فارسی در شبه قاره هند و پاکستان: ٤٩

ادبیات فارسی میں هندؤں کا حصه: ٣٤،٣٥٣

اردو دائره المعارف اسلامیه: ٤١٣،٤١٤،٤١٥،٤١٦

ارمغان: ٥٥

ارمغان ایران: ٢٨٤

ارمغان پاك: ٢٧

اعجاز خسروی: ٦٢،٦٣،٢٥٢،٢٦٠،٢٦١،٢٦٢

اکبر نامه: ٤٥،٤٦،٧٥

البیرونی: ١٠٧،١٠٩،١١٠،١١١،١١٢،١١٤

البیرونی و جغرافی جهان: ١١٥

الذریعه الی تصانیف الشیعه: ٣٨١،٣٨٢

الفرج بعد الشدة: ٦٠

الکامل فی التاریخ: ٨٥،١٦٣

المسالك والممالك: ١٧

امیر خسرو از حیث شاعر و ادیب عربی: ٢٦٢

امیر خسرو دهلوی: ٦٤،٦٨

امیر خسرو کے حلات زندگی اور تصانیف: ٦١،٦٢،٦٣،٦٤

امیر کبیر سید علی همدانی: ٣٨،٣٩

انشای ماهرو: ٣١١،٣١٢،٣١٦،٣١٨

اوستا: ٦،٧،٨،١٠٠

ایران از آغاز تا اسلام: ٧

ایران باستان: ٧

ایران بعهد ساسانیان: ١٠،١١

ایران و هند: ٨،١٢

ایرانی ادب: ٦١،٨١،٨٩،٩٠،٢٢١،٢٢٢،٢٢٩،٢٣١،
٢٥٥،٢٦٠،٢٦٥،٢٦٧،٢٦٨،٣٤٤

ب

باستان شناسی درهٔ سند :۱۰۰۸

با کاروان حله :۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷

بحرالانساب: ۲۷، ۵۷، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۷۲، ۱۷۶

بررسی احوال و آثار پارسی گویان ایرانی: ۱۰، ۱۱، ۱۶،
۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۸،
۴۹، ۵۰، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۶۰،
۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۵، ۲۴۱، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۹،
۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸

بررسی انتقادی اعجاز خسروی :۲۱۹

بررسی مختصر پیشرفته زبان و ادبیات فارسی در بنگال:۴۲

برصغیر میں اسلامی کلچر :۱۶

برهان ماثر: ۳۵، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸

بزم آورد :۱۰۳

بزم تیموریه : ۵۰

بزم صوفیه:۸۸

بزم مملوکیه: ۲۷، ۵۰، ۶۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۷، ۱۶۸،
۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۶،
۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

بسا تین الانس: ۶۴، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶

بهمن نامه آذری دکنی: ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶

بهمن نامه ملا سامعی :۳۸۸

بهمن نامه نظیری مشهدی :۳۸۶

بهمنیان دکن :۳۶۴

بیگلار نامه:۴۱

پ

پارسی گویان هند و سند :۴۱، ۴۶

پاکستان میں فارسی ادب: ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲،
۲۶، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۶۴، ۶۶
۸۱، ۸۳، ۸۸، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۹،
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۲

پ

پرده دلپسند از نقش زبان فارسی :۴۵

پرنیان هفت رنگ:۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵

پریتوی راج جریتا :۵۵

پنجاب میں اردو :۱۷

پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره:۹، ۱۰، ۳۷

پیوندهای مشترک زبانی ایران و شبه قاره: ۳۵۵

پیوندهای موجود درمیان دو زبان فارس و بنگالی:۴۲

ت

تاثیر زبان فارسی برزبان اردو : ۱۸، ۲۵۱، ۳۲۵، ۳۳۸

تاثیر زبان فارسی بر زبان و ادبیات بنگاله:۴۲، ۴۴

تاثیر عنصر ایرانی در نشر اسلام درجهان: ۱۶

تاج الماثر: ۲۷ ، ۶۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۳۱۹، ۳۵۹

تاریخ اجتماعی ایران :۸

تاریخ احمد شاهی :۷۲

تاریخ ادبیات افغانستان :۸۷

تاریخ ادبیات ایران:۶، ۱۳، ۱۹، ۵۸، ۶۴، ۷۵، ۸۰، ۸۷،
۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۹، ۲۵۷، ۲۶۵

تاریخ ادبیات در ایران: ۱۰، ۱۹، ۵۷، ۶۱، ۶۸، ۸۰،
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۵۴،
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۲۲،
۲۲۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۸۱،
۲۸۹، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۳۹،
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹،
۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۹

تاریخ ادبیات فارسی:۵۸، ۱۲۶، ۱۵۴، ۲۶۵، ۲۸۴

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند : ۱۰، ۷۰، ۷۳، ۱۸۶،
۱۸۷، ۱۹۱، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۹، ۳۲۵،
۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۷۵، ۳۷۶،
۳۷۷ ، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۲۲،
۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰

تاریخ ایران: ۱، ۲۶

تاریخ بیهقی : ۷۵، ۱۱۲

تاریخ پادشاهان غور: ٥٩،١٦٣،١٦٤
تاریخ تذکره های فارسی: ٤٠٥
تاریخ تعلیم: ٣٩٧
تاریخ تفکر اسلامی درهند: ٨٨،٣٥٥،٣٦٧
تاریخ جهانگشای نادری: ٤٢
تاریخ حقی: ٢٧،٢٧٦
تاریخ دلگشا: ٣٦١
تاریخ دولتهای اسلامی: ١٥٧_١٦٠،١٦٦،٣٢٧،٣٦٤
تاریخچه زبان و ادبیات فارسی: ٣٥٧
تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان: ١٣
تاریخ نظم و نثر در ایران: ٧٥،٧٩،٩٨،١٠٨،١١٥
تاریخ زبان و ادبیات دردربار مغول: ٤٦
تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران: ٣٦٧
تاریخ سلطانی: ٧٨
تاریخ سند: ٤١،٦٩،٧٤،١٨٩،٣٥٧
تاریخ سیستان: ٢٠
تاریخ شاهی: ٣٥٦
تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور: ٧،١٨،٢٢،٨٣،٨٩
تاریخ صدر جهان: ٧٢،٤٠٥
تاریخ طاهری: ٤١
تاریخ طبری: ١٢
تاریخ عباسیه: ٤٢
تاریخ علائی: ٢٥٥،٣٥٩
تاریخ غزنویان: ٧٧،٧٨،٧٩،٨٣،٨٤،٨٥
تاریخ فخرالدین مبارک شاه: ٢٧،١٦٣،١٦٤،١٦٧،١٧١،١٧٦،١٧٧،١٧٨،١٧٩
تاریخ فرشته: ٣٢،٣٤،٣٦،٦٢،٦٤،٦٦،٦٨،٧١،٧٧،٧٩،٨٠،٨٢،٨٥،٨٦،٨٨،٨٩،١٥٧،١٥٨،١٥٩،١٦٠،١٦٦_١٧٠،١٧٣،١٧٤،١٨٩،٢١٨،٢٢٢،٢٢٤،٢٤٥،٢٤٦،٢٤٧،٢٤٨،٢٥٠،٢٧١،٢٧٦،٢٧٧،٢٧٩،٢٨١،٢٨٢،٣٠٩،٣٢٦،٣٢٧،٣٤٩،٣٥٠_٣٥٥،٣٦١،٣٦٤_٣٧٢،٣٧٧_٣٨٩،٣٩١_٤٠٣،٤١٤_٤٢٠،٤٢٢،٤٢٤،٤٢٨
تاریخ فیروز شاهی (برنی): ٣١،٦٣_٦٧،٢٢٥،٢٣٠،٢٤٥،٢٤٦_٢٥٣،٢٦٠،٢٧٥_٢٧٨،٢٨٠،٢٨١،٢٨٩،٢٩١_٢٩٨،٣٠٤،٣٠٨،٣٢٦،٣٣٥،٣٥٣
تاریخ فیروز شاهی/سیرت فیروز شاهی: ٣٢،٦٥،٦٦،٢٧٧،٢٧٨،٢٨٢،٣٠٠،٣٠١،٣٠٢،٣٠٦_٣٠٩،٣١١،٣١٦
تاریخ قاسمی: ١٨٧
تاریخ کشمیر: ٣٨
تاریخ گجرات: ٤٠٨
تاریخ مبارک شاهی: ٣٣،٦٨،٢٧٨،٢٧٩،٢٨١،٣٥٠،٣٥١،٣٥٣،٣٥٥،٣٥٧،٣٥٨،٣٥٩،٣٦٠،٣٦١،٣٦٢،٣٧٨،٣٩٢
تاریخ محمل صحرا نشینان: ٧٨
تاریخ محمدی: ٢٧،٦٦،٢٧٨،٢٨١،٢٨٥،٣١٩_٢٢٢
تاریخ مردم ایران: ٦
تاریخ مظفر شاهی: ٧٠،٧٣،٧٤،٣٧٦،٤٠٩،٤٣٠
تاریخ نظم و نثر در ایران: ٧٠،٧٢،٢٨٩_٢٩١،٣١٩،٣٤٤،٣٥٧،٣٦٧،٣٧٧
تاریخ ناصر شاهی: ٧٤،٤٢٧،٤٢٨
تاریخ نویسی فارسی در دوره کلهورا: ٤٢،٧٤
تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره: ٥٥،٥٦،٥٩،٦٠،٧١،٧٢،٧٤،٣١٩،٣٢١،٣٨٠،٣٨٦،٣٨٨،٣٨٩،٤٠٥،٤١١
تاریخ نویسی فارسی درهند و پاکستان: ٤٩،٦٤،٧٧_٨٠،٨٦،١٥٧،١٥٩،١٨٦،٢٠٦،٢٦٣،٢٦٨،٢٩٣،٣٤٤،٣٥٧،٣٥٩
تاریخ هند: ١٩،٨٠،١٨٦،٢٤٧،٢٦٣،٢٧٤،٢٧٥،٢٧٧،٣٥٧،٣٥٩
تاریخ یعقوبی: ١٨٩
تاریخ یمینی: ٥٧
تحفة الصغر: ٢٢٥
تحفة الکرام: ٦٠،١٨٦
تحفة السلاطین: ٣٨١
تحفة الهند: ٥٠
تحفه سامی: ٤٥
تحفظ میراث فرهنگی توسط تراجم: ٨

تحقیق در احوال و نقد و آثار و افکار شاه نعمت الله ولی :۳۸۶
تحوّل نثر فارسی:۱۰٤
تحوّل نثر فارسی درشبه قاره:۷۵،۸٦،۸۸
تذکرة الاولیاء:٦۷،۳۱۹
تذکرة الشعراء:۲٤،۱۲۹،۱۳۰،۳۸۲،۳۸۳
تذکره حسینی :۲۲۳
تذکره سالار مسعود: ٥٦
تذکره علمای هند:۲۳،٦٦،۸۸،۲۹۲،۳۰۹،۳۲۳
تذکره مخزن الغرائب :۳۸۱
تذکره مورخین :۱۹،۱۸٦
تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان :٦۰،۸٦،۸۹،۲٤٥
تذکره همایون و اکبر :٤٦
ترجمان البلاغت :۱۳۰
ترك جهانگیری :٤۸
تغلق نامه : ٦۸،۲۷٤،۲۷٥،۲۸۰،۳٤٤،۳٤٥،۳٤٦،
۳٥۹

ث

ثنای محمدی :۲۹۲

ج

جایگاه محسن تتوی :٤۲
جغرافیای مفصل ایران سیاسی :۱۲
جوامع الحکایات و لوامع الروایات: ٤۰،٦۰،۱۹۱_۱۹۷
جوامع الکلم :۲۷۸

چ

چچ نامه : ۱٦،۱۷،۱۹،۲۹،٤۰،٦۰،٧٤،۱۸٦_۱۹۰
چشمه روشن : ۱٤۲،۱٤٤،۱٤٥
چهار مقاله : ۱۲٦،۱۲۹،۱۳۱،۱۳۲،۱٤٤،۱۸۹

ح

حافظنامه :۳۷٤
حبیب السیر :٤۷،۷٥،۷۷،۷۹،۸۳،۸٥،۸٦،۸۸،۳۸۲
حدائق السحر فی دقایق الشعر :۱٤٤
حدیث ناصر شاهی :٤۲
حسرت نامه :۲۹۲
حق الزحمه پزشکان در ایران :۱۳
حماسه سرائی در ایران :۳۸۱،۳۸۳،۳۸٦،۳۸۷،۳۸۹

خ

خدمات بهمنیان به نشر و فرهنگ تمدن ایرانی در دکن:۳۷۱_۳۷۳،
خدمات بزرگ مولتانیان_ :۹،۲۳
خدمات دانشمندان شبه قاره:۲٤،۳۰،۳٤
خزانة الحلالی:٦۷،۳۱۹
خزانةالفتوح : ٦۱_٦۳،۲٥۲،۲٥٥،۲٥۷،۲٥۹_،
۲۷٤،۲۷٥،۳٥۹
خزانه عامره: ٥۰،۱٤۷،۳۸۲
خزینةالا صفیاء:۲۳،۳۸
خسرو شاه غزنوی :۸٥
خضر خان : ۳٥۰
خلاصة الاشعار:۱۲٦
خلاصة التواریخ :۲۷،۱٦۷،۱۷۱،۲۷۸،۲۸۱
خلجی اور تغلق دور کے چار گمنام شاعر:۲۸٤،۲۸٦
خلجی خاندان :۲٤٦،۲٤۷،۲٤۸،۲٥٥،۳۰٦،۳۱٤
خیر المجالس :۳۰۰،۳۰۳،۳۰۸،۳۳٥

د

داستان ترکتازان هند :۳٥٥
داستانسرای در شبه قاره :۲٦٥
دانشنامهٔ ادب فارسی در آسیانه میانه: ۱۰۷،۱۰۸،۱۰۹

دانشنامه ادب فارسی در افغانستان: ١٩_٥٧، ٧٧، ٧٨، ٨١_٨٥، ٨٧، ٩٠، ٩٢، ٩٦_١٠٠، ١٠٨، ١١١_١١٦، ١١٩، ١٢١، ١٢٢_١٢٦، ١٣٣، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢

دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره: ١٥، ٥٧، ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٦، ١٨٨، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٨، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٤٤، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٤، ٣٧٦، ٣٨١، ٣٨٤، ٣٨٦، ٣٨٨، ٣٨٩

دانشنامهٔ جهان اسلام: ٦٦، ٣٦٤، ٣٦٦، ٣٧٠، ٣٧١

دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی: ١١٥

دائرة المعارف جدید بریتانیکا: ٨٠

داؤد بیدری: ٣٨١

دربار ملی: ٢٨٩، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٤، ٣٩٥، ٤٠٤

دولراتی خضر خان: ٦٢، ٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦

دیداری با اهل قلم: ١٠١

دیوان امیر معزی: ١٤٤

دیوان حسن غزنوی: ٢٤، ٣٣٥

دیوان سنائی غزنوی: ٨٤، ١٢٦

دیوان عنصری: ١٥٥

دیوان فرخی سیستانی: ٥٨، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦

دیوان فلکی شیروانی: ١٤٧

دیوان کامل امیر خسرو دهلوی: ٦، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٧١، ٣٤٤، ٣٤٦

دیوان مختاری غزنوی: ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨

دیوان مسعود سعد سلمان: ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤١، ١٤٢

ذ

ذیلی بر طبقات ناصری: ٧١

ر

راج ترنگنی: ٣٩، ٥٥

راج جریتا: ٥٥

راحت الصدور: ١٨٩

راماین: ٥٥

رام جریتا: ٥٥

رحلة: ٢٧٤، ٢٧٨

رگ وید / رگ ودا: ٦، ٨

روابط تمدنی وفرهنگی ایران وپاکستان: ١٠

روابط دیرینه ایران وپاکستان: ١٠

روابط سند با ایران: ١٠

روابط فرهنگی ایران و هند: ٣٤، ٤٥، ٤٧، ٦٧، ٨٦، ٨٧، ١٠٧، ١٠٩، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٥٥، ٣٥٧

روابط معنوی شاه نعمت الله ولی با سلاطین ایران و هند: ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٨٣، ٣٨٤

روابط هند و ایران: ٨، ٩، ١٣

ریاض الانشاء: ٣٧٧

ریاض السلاطین: ٤٤

روضة الصفا: ٣٨٢

ریحانة الادب: ٣٨٢

ریزه دهلوی: ٢٣٢

ز

زبان فارسی و شرکت هند شرقی: ٥١، ٥٢، ٥٣

زبان و ادب فارسی در هند: ٧، ١٣، ١٥، ١٦، ١٧، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٤٠، ٤١، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٣، ٥٩، ٨٨، ١٦٠، ١٦١، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٨٣

زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره: ٤٥، ٤٦، ٤٧

زبان و ادبیات فارسی در کشور های منطقه: ٥٠

زبدة التواریخ :٢٧٥،٢٥٢،٢٨١،٣٥٦

زند اوستا :٦،٧

زندگی و آثار امیر خسرو :٦٤،٢٥٥،٢٦٥

زین الاخبار :٥٦،٥٧،٥٨،٩٢،٩٣،٩٤

س

سبك شناسی :٨٦،٩٣،٩٩

سبکتگین غزنوی :٧٧،٧٨

سخندان فارس :٨

سخنوران آذر بائیجان :١٦٢

سراج التواریخ :٣٨٠

سرزمین هند :٨،٩،١٠

سرهند میں فارسی ادب:٣٥٧،٣٥٨

سعی الصفا :٣٨٣

سفینة الا ولیاء :٢٢٣

سکندر شاه لودی :٣٥٥،٣٥٦

سلاح آتشین :١٢٠

سلاطین دهلی :٢٦٧،٢٦٨

سلاطین دهلی کے مذهبی رحجانات :٢٢٢،٢٥٥،

٢٦٧،٢٦٨،٢٧٤،٢٧٥،٢٧٨،٢٨٧،٣٠٢،٣١٢،

٣١٣،٣١٦،٣٢٦،٣٢٧،٣٢٨،٣٣٥،٣٥٦

سلاطین دهلی کی علم پروری :٢٦-٣٠،٣٣،٣٥،

٣٦،٣٧،٣٩،٤٢،٤٤،١٧٠-١٧٣،١٨٠،١٨٢،

٢٠١،٢٠٢،٢٠٣،٢١٠

سلسلة الانساب :١١٥

سلطان محمود غزنوی :٧٧،٧٨،٧٩

سهم تیموریان بزرگ :٤٧،٤٨،٤٩،٥٠٠

سهم عرفا در گسترش آداب احتماعی اسلام در بنگال:٤٣

سید علی همدانی :٣٨

سیرالا ولیاء:٢٢٣،٢٩٠،٢٩٢،٢٩٩،٣٢٣

سیرالعارفین:٢٥٢،٢٥٣

ش

شاهان مالوه:٤١٣

شاهجهان نامه :٧٥

شاهنامه : ٤٢

شخصیت،احوال و آثار امیر خسرو از دیدگاهی تازه:٦٣

شعر العجم:٤٩،١٢٩،١٣٢،١٣٥،٢٥٢،٢٦١،

ص

صبح گلشن :٤٤

ض

ضمیمهٔ تغلق نامه امیر خسرو :٣٤٤

ضیاالدین برنی :٦٨،٢٨٨،٢٨٩،٢٩٠،٣٢٣

ضیائی :٦٣

ط

طبقا ت ناصری : ٢٠،٢٢،٢٦-٢٩،٥٧،٥٩،٦٠،٧١،

٧٧،٧٩،٨٠-٨٦،٩٠،١١٧،١٥٧-١٦٠،١٦٢،١٦٤،

١٦٦،١٦٧،١٦٨،١٦٩،١٧٢،١٧٣،١٧٧،١٨٨،١٩٨،

١٩٩،٢٠٠-٢٠٦،٢١٠-٢١٥،٢٣٤

ع

عالم آرای نادری :٤٢

عباسیه :٤٣

عبدالکریم همدانی : ٧٠،٣٧٨

عجائب الاسفار :٢٧٤،٢٧٨

عصامی :٦٧،٣٢٥،٣٢٦

علاء الدین حسن بهمنی :٣٦٤،٣٦٥،٣٧٢

عنائت نامه :٢٩٢

عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قاره :٦،١٣،٢٨،٣٠،٣٣،

٤٧،٤٨،٤٩،٨٨

عهد شمسی کا ایك مورخ شاعر :١٩٨،١٩٩،٢٠٠،٢٠١،

٢٠٢،٢٠٣،٣٧٩

عهد محمد تغلق کے مصنفین :۳۳۸
عهد محمد تغلق کے مصنفین :۳۳۸
عيانی بیدری :۳۸۹
عين ماهرو :۳۱۱

غ

غرة الكمال :۲۲۵، ۲۶۲
غياث الدين تغلق شاه يكم :٦٤، ۲۷٤، ۲۷٥، ۲۷٦، ۲۷۷

ف

فارسنامه :۱۲
فارسی ادب بعهد سلاطين تغلق :٦١، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ۲۲۱، ۲۷٤، ۲۷٥، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸٤، ۲۸٦، ۳۲٥، ۳۲٦، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳٤۱، ۳٤۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۹۱، ۳۹۲، ٤٠٤، ٤۱۳
فارسی ادب کی مختصر ترين تاريخ :۳۷۹
فارسی زبان و ادب :۳۸، ٤٠، ۳۳۸، ۳۳۹
فارسی سرايان مهاجر در دورهٔ سلاطين مملوك:١٦٦، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٨، ٢١٠
فارسی سرايان هندو در کشمير:۳۸
فتاوی جهانداری :۲۹۲
فتاوی شهابی :۳۸
فتح نامه سند: ٤٠٧، ۱۸٦
فتح نامه محمود شاهی :۳۸۹
فتوح البلدان :٦، ۱۸۹
فتوحات فيروز شاهی: ۳۲، ۳۳، ٦٥، ٦٦، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹_۳۰٤، ۳۰٦، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۱، ٤۱۲، ٤۱۳
فتوح السلاطين :۳۳، ٦٤، ٦۷، ۷۰، ۲٤٦، ۲٤۹، ۲٥۲، ۳۲٥، ۳۲٦، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳٤، ۳۳٥، ۳۳٦، ۳۳۷
فخر الدين مبارکشاه مرورودی :۱٦۳
فخر مدبر :۱٦۳
فرخی چه زمانی بعد به چغانيان رفت :۱۳۱، ۱۳۲
فرخی پر مزيد روشنی :۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳٤، ۱۳٥
فرهنك ابراهيمی: ٤٢
فرهنك اسکندری: ۳٤
فرهنك قواس: ١٦٤
فضل الله اينجوی شيرازی :۳۷۲
فوائد الفواد :۱٦۹
فهرست کتابهای چاپی فارسی:۳٤٤
فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان:٥٧، ۱۲۳، ۲٥۸، ۳۷۸، ٤٠۳، ٤٠٥، ٤۲۲، ٤۲۷
فهرست ميکرو فلمها، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران:١٦٤
فهرست نسخه های خطی فارسی :۳٤٤، ۳۸۱
فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان :٤٠٥، ٤۲۷
فهرستواره کتابهای فارسی : ۳٤٤، ۳۸۱، ۳۸۹، ٤۲۲، ٤۲۷
فيروز شاه بهمنی :۳٦۷، ۳۷۱، ۳۷۲
فيروز شاه تغلق :٦٥
فيض الله بنبانی :۷۲

ق

قديم سند :۷
قران السعدين: ٦٠، ٦١، ٦٢
قصايد بدر چاچ :٦٧، ۲۷۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳٤۱، ۳٤۲
قند پارسی و بنگال :٤٤

ك

کاروان هند: ٤٥، ٤٨
کالپی :۳۱۹
کرمانيك جريتا :٥٥
کشف المحجوب:۲۱، ۲۳، ۲٤
کشمير بعنوان ايران صغير :۳۸
کشمير سلاطين کے عهد ميں :۳۸

کلمات الصادقین: ۲۸۸_۲۹۲،۳۲۳
کلیات قصاید خسرو :۲۶۱
کلیله ودمنه: ٦٤،٢٨٦

گ

گزینه تاریخ بیهقی :۷۹،۸۰،۸۱،۸۶،۹۷،۹۸،۹۹،
۱۰۰،۱۰٤
گنج تاریخ: ۲۸۰
گنج سخن: ۱۰
گنجینهٔ سخن:۳۷۹

ل

لباب الالباب: ۱۹،۲۱،۲٤،۲۹،٤۰،٦۰،۸۳،۸۹،۱۰۷،
۱۰۸،۱۱۷،۱۲٦،۱۲۹،۱٤۲،۱٤٤،۱٤٥،۱٤٦،۱٤۹،
۱٥۱،۱٦۲،۱٦۳،۱۷۱،۱۷۲،۱۷۳،۱۷۷،۱۸۷،۱۹۱،
۱۹۲،۱۹۳،۱۹٤،۱۹٦
لب التواریخ هند:۳٦۱
لب تاریخ کلهوره :٤۲

م

مآثر الامراء:٤۲
مآثر رحیمی: ۲۸۱،۳۹٦
مآثرسادات:۲۹۲
مآثر محمود شاهی:۷۰،۷۲،۷۳،۳۷۱،۳۷۷،۳۷۸،
٤۰۱،٤۰۳،٤۰۷،٤۰۸،٤۲۲،٤۲٤،٤۲٥
مبارکشاه: ۳٥۰،۳٥۱،۳٥۲
مثنوی نگاری امیر خسرو :٦٤،۲۲۸،۲۲۹،۲٦٥
مجمع التواریخ والقصص:۱۲
مجمع الفصحا: ۱۲٦،۳٤۲
محمد شاه دوم بهمنی :۳۷۹
محمد شاه گجراتی :۳۹۳
محمود گاوان :۳۸٦،۳۸۸
مختاری نامه :٤۲،۱۲۷
مختصری درباره آثار امیر خسرو دهلوی :۲٥٥،۲٦۰،
۲٦۳،۲٦٥،۲٦۸،۳٤٤،۳٤٥
مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی :۸۸
مرات الاسرار :۱٦۹،۲۹۲
مرات سکندری :۳۹۲،۳۹۳،۳۹۸،٤۰٤
مطلع الانوار :۳۱۹
مفتاح الفتوح:٦۲،٦۳،۲٦۳،۲٦٤
مسلم بنگالی ادب :٤٤
مشترکات فرهنگی ایران و پاکستان : ۹
مظفر شاه دوم گجراتی :۷٤
مظفر شاه یکم گجراتی :۳۹۱
معجم الادباء :۱۰۸
معراج التواریخ :۷۱
مفتاح الفتوح :۲٦۳،۲٦٤،۳٥۹
مقالات احسن:۸
مقدمهٔ آئین کشور داری :۱۲۲
مقدمه ای بر پیوستگیهای ایران و پاکستان :۱۱
مقدمه ای بر روابط فرهنگی ایران و هند:٦،۷،۸،٤۷
مقدمهٔ تحلیل کشف المحجوب:۸۸،۱٥۲
منتخب التواریخ :٤٥،٦۱،۲٤٥،۲٤۷،۳۲٦،۳۳۸،
۳٤۰،۳٤۳،۳٦۱
منشات ماهرو :٦٦،۲۸۰
منهاج الدین والملك :٤۰
منهاج المسالك:٤۰
مورخان ایرانی در دوره تیموریان :٥۹،۷٥
مها بهارت :٥٥
میخانه :٤۹
میراث ایران :۱۲

محمود شاه یکم گجراتی :۴۰۸

میراث پر عذوبت سخن رابعه :۱۰

میراث سامانیان در پاکستان :۲۳،۸۸

ن

نادر نامه :۴۲

ناصری نامه: ۲۱۰

ناموارهٔ دکتر محمد افشار :۸

نتائج الافکار :۳۸۱

نزهة الخواطر :۳۰

نزهة القلوب :۸،۱۲

نز هةالمجالس :۱۶۴

نگاهی به تاریخ ادب فارسی درهند: ۶۵،۶۷،۶۸،۶۹، ۷۰،۹۲،۹۳،۱۱۵،۱۱۶،۱۱۸،۱۲۰،۱۲۳،۱۲۵، ۱۴۱،۱۴۲،۱۵۱،۱۵۴،۱۵۷،۱۶۱،۱۶۳،۱۸۰، ۱۸۲،۱۸۶،۱۸۷،۱۸۸،۱۹۸،۲۱۰،۲۴۵،۲۴۸، ۲۴۹،۲۵۱،۲۷۴،۲۷۵،۲۷۷،۲۷۸،۲۸۳،۳۲۵، ۳۲۷،۳۲۸،۳۳۹،۳۴۴،۳۵۱،۳۵۲،۳۵۴،۳۵۵، ۳۵۶،۳۶۴،۳۶۵،۳۶۷،۳۷۱،۳۷۲،۳۷۷،۳۷۹، ۳۸۱،۳۸۲،۳۸۳،۳۸۶،۳۸۷،۳۸۸،۳۹۱،۴۰۱، ۴۰۳،۴۰۴،۴۰۵،۴۱۳

نگاهی به تاریخ و ادبیات ایران :۱۰۲

نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن:۳۶۶،۳۷۴

نگاهی کو تاه بر تاریخچه زبان و ادبیات فارسی : ۶، ۴۱،۴۸،۵۱،۵۳،۱۵۳

نگاهی گذرا بر همسائیهای فکری و آرمانی:۱۹

نهایة الکمال :۲۲۶

نه سپهر :۲۶۸،۲۶۹،۲۷۰،۲۷۱

و

وامق و عذرا : ۴۰

وسط الحیات :۲۲۵

ه

هفت اقلیم : ۲۴،۱۲۹،۱۵۱،۲۷۸،۳۳۸،۳۷۷

همایون شاه بهمنی :۳۶۷،۳۶۸

هندوستان میں فارسی ادب: ۲۴،۵۸،۷۷_۹۰، ۱۱۵_۱۲۰،۱۲۲،۱۴۹،۱۵۱،۱۵۲،۱۵۴، ۱۵۷،۱۵۹،۱۶۱،۱۶۲

هنر نامهٔ یمینی :۵۷،۵۸،۱۲۳،۱۲۴،۱۲۶، ۱۲۷،۱۲۸

ی

یکی از شعرای متقدمین دهلی :۲۳۲،۲۳۳،۲۳۴، ۲۳۵،۲۳۶

کتابیات

منابع و ماخذ

ـآبرو تونکی،ایوب ماورالنهری،دانشنامهٔ،زبان و ادب فارسی،در شبه قاره ،ج ۱،فرهنگستان زبان و ادب فارسی،تهران،۱۳۸٤ش

ـآتشین ،احمد، فرخی چه زمانی بعد چغانیان رفت،مجلّه دانشکده ادبیات،تهران،سال ۸ء، شماره ۲

ـهمو ، رابعه قضداری بلخی،دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان ،ج۳،وزارت فرهنگ وارشاد اسلام ،تهران ،۱۳۷۵ش

ـآدوانی ، بیرومل مهرچند ، قدیم سند ،سندی ادبی بورد،حیدرآباد،۱۹۵۷م

ـآذر بیگدلی،لطف علی بیك ،آتشکده ،به کوشش حسن سادات ناصری،تهران،۱۳۲۰ـ۱۳۳۸ش

ـآذری اسفراینی،دیوان نسخهٔ خطی در کتابخانه ملك ،تهران،به شماره۵۹۳۸

ـآربری،ای ـجی،میراث ایران، ترجمه احمد بیرشك ودیگران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ،تهران ،۱۳۷٤ش

ـآریا، غلام علی،طریقهٔ چشتیه در هند وپاکستان،تهران،۱۳٦۵ش

ـهمو،ورود اسلام به شبه قاره ،نامهٔ فرهنك ،شماره ۱۲

ـآزاد بلگرامی ،خزانهٔ عامره ،مطبع منشی نولکشور ،۱۹۷۱م

ـهمو ،ماثر الکرام ،انتشارات احیاء العلوم شرقیه ،لاهور،۱۹۷۱م

ـآغالی ،م،تاریخ زبان وادبیات فارسی دردربار مغول ،ج ۱، کابل ،بی تا

ـآفتاب اصغر، ادب فارسی در دورهٔ غزنویان پاکستان،مجلّه دانش، شماره ٦۰ـ٦۱ اسلام آباد ،۱۳۷۸ش

ـهمو ،تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان،لاهور،۱۳٦٤ش

ـهمو،اوضاع ادبی در عصر غزنویان ،مجلّه دانش، شماره،٦٤ـ٦۵،اسلام آباد

ـهمو ،سهم تیموریان بزرگ هندوپاکستان درادب وهنرایران،مجلّه دانش،شماره،٤۵ ،اسلام آباد ۱۳۷۵ش

ـهمو،مکالمهٔ فرهنگی میان ایران وپاکستان ،مجلّه پیغام آشنا، شماره،۹ـ۱۰

ـهمو ،ملاحظات کلّی دوبارهٔ توسعه وترویج واهمیت فارسی واردو درشبه قاره، پیوستگیهای فرهنگی ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۳۷٤ش

ـآفتاب اصغر،مورّخان ایرانی در دورهٔ تیموریان ،مجله دانش ،شماره ٥٤ـ٥٥،اسلام آباد ،١٣٧٧ ش

ـآفتاب رای لکهنوی ، ریاض العارفین ،بخش اوّل به کوشش سیّد حسّام الدین راشدی، اسلام آباد ١٩٧٦م،

ـآقا بزرگ تهرانی،الذریعه الیٰ تصانیف الشعیه ،تهران،١٣٣٣ ش

ـآنه ماری شیمل ،ادبیات اسلامی هند ،ترجمه یعقوب آژند ،تهران،امیر کبیر،١٣٧٣ ش

ـاـاسماعیل پور ،بهمن نامهٔ آذری،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ،ج٤ ،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی ،تهران،١٣٧٥ ش

ـابن اثیر ،الکامل فی التاریخ ،الکتاب العربی ،چاپ دوّم،بیروت ،١٩٩٩م

ـابن بطوطه ،ابو عبداللّٰه محمد بن ابراهیم ،سفر نامه ،ترجمه علی موحد،٢،تهران،١٣٧٠ ش

ـابن بلخی فارسنامه ،به سعی گای لسترانج و رینولد نیکلسون ،تهران،١٣٦٣ ش

ـابن حوقل ،صورة الارض ،لیدن ،١٩٣٩م

ـابن خرداد به ،عبیداللّٰه ،المسالك والممالك به کوشش درخویه ،لیدن ١٨٨٩م

ـابن خلدون ،عبدالرحمن ،مقدمه ابن خلدون ،ترجمه محمد پروین گنا بادی،چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب ،تهران

ـابن فندق ،تاریخ بیهق ،به تصحیح احمد بهمنیار ،تهران،دانشگاه ،تهران،١٣٧١ ش

ـابن قفطی،تاریخ الحکماء به کوشش بهمن دارابی،تهران،١٣٤٧ ش

ـ ابو سعید عبدالحیی ،تاریخ گردیزی یازین الاخبار بامقدمه قزوینی،بی جا،١٣٢٧ ش

ـ همو،تاریخ گردیزی باتصحیح وتحشیه وتعلیق عبدالحیی ،حبیبی،تهران،دنیای کتاب،١٣٦٣ ش

ـابو الفضل ،آئین اکبری ،٣جلد به تصحیح سیّد احمد خان،دهلی ،١٢٧٤ق،لکهنو ١٨٩٣م

ـهمو،همان ،ج١ ،مطبع نولکشور،١٨٩٣م

ـابیوردی ،حسین ،تاریخ پناهندگان ایران،تهران،١٣٤٩ ش

ـاته ،هرمان،تاریخ ادبیات فارسی به ترجمه رضا زاده شفق ،تهران،١٣٥١ ش

ـاحسن الظفر ، سید، بررسی انتقادی اعجاز خسروی ،مجلّه قند پارسی،ج٣،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،١٣٨٥ ش

ـاحمد ، رشاد،سلطان محمود غزنوی،مجلّه سروش،شماره٣، وزارت اطلاعات حکومت

پاکستان،اسلام آباد، ۲۰۰۰م

ـاحمد،شمس الدین ،ادبیات فارسی در کشمیر ،درناموارہ دکتر ،محمود افشار به کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان ،تهران،۱۳۶۵ش

ـاحمد،ظهورالدین ،آغاز وارتقائی فارسی در شبه قاره ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب،لاهور،۱۳۷۸ش

ـهمو، روابط دیرینه ایران وپاکستان ،ترجمه محمد حسین تسحیی ، گیهان فرهنگی،سال ۵

ـهمو، مثنوی نگاری امیر خسرو ،مجلّه دانش ،شماره ۸۰،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۳۸۴ش

ـاحمد ،عزیز ،تاریخ تفکر اسلامی در هند به ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی ، تهران،شرکت انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۹۷ش

ـاحمد ،نبی ،تذکره مورخین ، کراچی،۱۹۶۸م

ـاحمد،نذیر ،آداب الحرب والشجاعة ،دانشنامهٔ زبان وادب فارسی درشبه قاره ،به کوشش آبرو تونکی،ج۱ ،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران ، ۱۳۸۰ش

ـاحمد،نظام الدین ،طبقات اکبری به تصحیح برجیندر ناته دے، ج۱، ۳،انجمن آسیایی، کلکته

ـاحمد ،یادگار ،تاریخ شاهی به تصحیح محمد هدایت حسین،انجمن آسیایی بنگاله،۱۹۳۹م

ـاذکائی ،پرویز ،ابوریحان بیرونی ،تهران،طرح نو،۱۳۷۹ش

ـاذکائی پرویز،مرّوج اسلام در ایران صغیر،احوال وآثار میر سیّد علی همدانی،همدان، ۱۳۷۰ش

ـادریسی ،شریف ،نزهة المشتاق به تصحیح مقبول احمد،علیگره، ۱۹۵۴م

ـاشمیت ، رایش ،اف ،تخت جمشید ،ترجمه عبدالله فریاد وهمکاران،تهران، ۱۳۴۰ش

ـاصطخری ،ابواسحق ابراهیم ،المسالك والممالك به ترجمه ایرج افشار ،تهران ،بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ۱۳۴۰ش

ـاعظمی ،شعیب ،روابط قدیمی هندوایران وزبان وادبیات فارسی،برگزیده مقالات ارایه شده به نخستین همایش روابط فرهنگی ایران وهند ،خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ،بمبئی ،هند،اسفند ، ۱۳۸۰ش

افسر ،علیشاه سیّد ،زبان وادبیات فارسی در کشور های منطقه ،مجلّه دانش،شماره، ۸۴ـ۸۵،مرکز

تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،۱۳۸۵ش

ـاکرام ،شیخ محمد ،ارمغان پاك، استاد سعید نفیسی ،چاپ ۳ ،تهران،کانون معرفت ، ۱۳۳۳ش

ـهمو،همان،لاهور، ۱۹۵۰م

ـامامی،نصرالله ،پرنیان هفت رنگ،تهران،۱۳۷۳ش

ـامّ سلمٰی ،تاثیر زبان فارسی برزبان وادبیات بنگالی،پیوستگیهای فرهنگی ،ج۲،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۲ش

ـامیر علی ،سیّد ،تاریخ مجمل صحرانشینان ،لندن،۱۹۵۳م

ـامیری، کیومرث،زبان وادب فارسی در هند ،تهران،۱۳۷٤ش

ـانجم حمید، راهنمای فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۳۷۷ش

ـانعام الحق ،ارزش وترویج فارسی در شبه قاره ،پیوستگیهای فرهنگی ایران وشبه قاره،ج ۱،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،ج۱،اسلام آباد ،۱۳۷۲ش

ـهمو،تذکره نویسی فارسی در سندوبلوچستان ،مجله سروش،شماره سپتامبر،اکتبر،وزارت اطلاعات حکومت پاکستان ،اسلام آباد ،۲۰۰۲م

ـهمو ،شعر فارسی در بلوچستان ، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۳۵۳ش

ـهمو،میراث مشترك فرهنگی بین پاکستان وایران ،مجله سروش،شماره مه ، ژوئن ،وزارت اطلاعات حکومت پاکستان ،اسلام آباد ،۲۰۰۲م

ـانواری ،سیّد محمود ،ذخیره الملوك ،مقدمه ،دانشکده ادبیات وعلوم انسانی،ایران،۱۳۵۸ش

ـانوری،حسن ،اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی وسلجوقی،طهوری،تهران،۱۳۷۳ش

ـباسورث، کلیفورد ادموند ،تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه،تهران امیرکبیر، ۱۳۷۰ش

ـهمو ،تاریخ غزنویان،ترجمه حسن انوشه ،۲جلد ،تهران ١٣٦٤ش

ـباقر محمد ـوحید میرزا ،تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند ،۳جلد، دانشگاه پنجاب لاهور،۱۹۷۱ـ۱۹۷۲م

ـبدایونی ،عبدالقادر ،منتخب التواریخ،ج۱،مولوی احمد علی کالج پریس، کلکته،۱۸٦۸مـ۱۸۸٤م

ـبدر چاچ ،دیوان (دست نویس) دارالمنصفین اعظم گره،شماره ۳۰۷

ـبدر چاچ،قصائد بدر چاچ ،مطبع نامی، کانپور ،۱۹۰۷م

ـهمو، قصائد بدرچاچ ،نولکشور ،۱۲۷۹ق

ـبراؤن ،ادوارد،تاریخ ادبی ،ایران ،ترجمه رشید یاسمی،تهران،۱۳٤۵ش

ـهمو ،ادوارد ،تاریخ ادبی ایران ،ترجمه وتحشیه علی پاشا صالح ،تهران،۱۳۲۰ش

ـهمو، تاریخ ادبی ایران ترجمه بهرام مقدادی،تهران،۱۳٦۹ش

ـبرتلس،یوگنی ادوار ،ویچ ،تاریخ ادبیات فارسی ،ترجمه سیروش ایزدی ،انتشارات هیرمند،تهران،۱۳۷٤ش

ـبرزگر ،ابرهیم لودی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـ همو،احمد شاه دوم بهمنی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو ،احمد شاه یکم بهمنی،،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو، احمد شاه یکم گجراتی،،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،امیر خسرو،دهلوی، ،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،بلبن،،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،بهادر شاه دوم،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،بهادر شاه گجراتی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،بهلول لودی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـ برزگر، جلال الدین فیروز شاه خلجی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، جوامع الحکایات ولوامع الروایات، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، حسن نظامی، دانشنامه ادب در شبه قاره سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، خضر خان، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، خزائن الفتوح، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، داستان سرایی وداستان نویسی فارسی در شبه قاره، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، علاؤ الدین حسن بهمنی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، علاء الدین خلجی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، عصامی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

همو، عیانی بیدردی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، غیاث الدین تغلق شاه یکم، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، فخر الدین مبارك شاه مرورودی، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج٣، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ١٣٧٥ش

ـ همو، فضل اللّٰه اینجوی شیرازی، دانشنامهٔ در شبه قاره، ج٤، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

،تهران،١٣٧٥ش

ـبرزگر،فیروز شاه بهمنی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو، فیروز شاه تغلق،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو،قطب الدین مبارك شاه خلجی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو،محمد بهامد خانی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو،محمد شاه،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو،محمد شاه دوم بهمنی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو،محمود شاه تغلق،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو، محمود شاه سوم گجراتی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو، محمود شاه یکم گجراتی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو، مظفر شاه دوم گجراتی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو، مظفر شاه سوم، گجراتی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـهمو،مظفر شاه یکم گجراتی،دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه،ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـبرز گر،معز الدین محمد سام غوری،دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان به سرپرستی حسن انوشه، ج۳، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی ،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو، همایون شاه بهمنی،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره به سرپرستی حسن انوشه، ج۴،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـبرنی ،ضیاء الدین ،اخبار برمکی ،چاپ بمبئی،بی تا

ـهمو،تاریخ فیروز شاهی ،به کوشش شیخ عبدالرشید ،علیگره ،۱۹۵۷م

ـبشیراحمد، دار،پیوستگیهای فرهنگی ،ج۲،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۲ش

ـبشیر انور ،محمد ،خدمات مولتانیان درراه گسترش زبان وفارسی،مجله دانش،شماره،۸۱،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،

ـهمو ،مشترکات فرهنگی ایران وپاکستان ،مجله پیغام آشنا، شماره ۹ـ ۱۰،شهر یور ماه ،۱۳۸۱ش

ـبشیر حسین محمد ،فهرست مخطوطات شیرانی،اداره تحقیقات پاکستان،دانشگاه پنجاب،لاهور،

ـبلاذری،فتوح البلدان ،به کوشش دخویه ،بریل،۱۸۶۳م

ـبلعمی ،ابو علی محمد بن محمد ،تاریخ بلعمی ،به تصحیح محمد تقی بهار،به کوشش محمد پروین گنابادی ،تهران،۱۳۵۳ش

ـبلگرامی ،میر غلام علی آذر ،خرانه عامره ،نولکشور، کانپور،بی تا

ـهمو،سروآزاد ،چاپ لاهور،۱۹۱۳م

ـهمو،مآثر الکرام،مطبع مفید عام ،آگره، ۱۹۱۰م

ـبنبانی،فیض الله ،تاریخ صدر جهان ،به کوشش اقتدار حسین صدیقی ،علیگره ،۱۹۸۸م

ـبهار ،محمد تقی،روابط فرهنگی ایران وهند ،ج۲،تهران،امیر کبیر،۱۳۷۱ش

ـهمو ،سبك شناسی ،ج۱،چاپچانه خود کار ،تهران،۱۳۲۶ش

ـهمو ،سبك شناسی،ج۲،چاپچاه دانشگاه ،۱۳۳۷ش

ـبهامد خانی،محمد ،تاریخ محمدی ،روتو گراف نسخه خطّی ،موزهٔ بریتانیا

ـبهکری ،میر معصوم ،تاریخ سند به کوشش عمر داؤد پوتا،چاپ بمبئی، ۱۹۲۸م

ـبیات،بایزید ،تذکره همایون واکبر به سعی وتصحیح محمد هدایت حسین ،ج۱،رائل ایشیا تك

سوسائتی آف بنگال ، کلکته ۱۹۴۱م/۱۳۶۰ق

ـ بیگدلی، سعید بزرگ ،اوضاع ادبی لاهور در عصر غزنویان ،مجلّه دانش،شماره۵۴، ـ۶۵، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،اسلام آباد

ـ بیهقی ،ابو الفضل ،تاریخ بیهقی /تاریخ آل سبکتگین،به تصحیح علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی،مشهد ،۱۳۷۵ش

ـ همو،تاریخ بیهقی /تاریخ آل سبکتگین ،به تصحیح محمد دبیر سیاقی،موسسه انتشارات فرانکلین،۱۳۶۸ش/۱۹۸۹م

ـ همو،تاریخ بیهقی /تاریخ آل سبکتگین ،به کوشش خلیل خطیب رهبر،انتشارات مهتاب، چاپ چهارم ،تابستان ۱۳۷۴ش

ـ پیرنیا،حسن ،ایران باستان، ج۱،تهران،مطبعه مجلس ، ۱۳۱۱ش

ـ تاریخ ادبیات افغانستان ،ریاست دارلتالیف وزارت معارف افغانستان ،مطبع عمومی کابل ،بی تا

ـ تارا چند،ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی ،آداب طریقیت و خدایای ،تهران،چاپ تابان،۱۳۴۸ش

ـ تتوی ،عبدالرشید ،فرهنگ رشیدی ،رائل ایشیا تك سوسائتی بنگاله ،کلکته ، ۱۸۷۰م

ـ همو ،فرهنگ رشیدی ،به کوشش محمد عباسی ،پدیده، تهران،بی تا

ـ همو،میر علی شیر،تحفة الکرام به کوشش سید حسام الدین راشدی،حیدر آباد،سندی ادبی بورد،۱۹۷۱م

ـ ترابی،محمد ،نگاهی به تاریخ وادبیات ایران ،ققنوس،تهران،۱۳۸۲ش

ـ تربیت،محمد علی ،دانشمندان آذر بائیجان به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد،تهران،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، چاپ یکم ،۱۳۷۸ش

ـ تغلق ،فیروز شاه ،فتوحات فیروز شاهی به کوشش محمد عبداللّٰه چغتائی،لاهور،۱۹۵۲م

ـ همو، همان، به ترتیب و تصحیح شیخ عبدالرشید ،بخش تاریخ دانشگاه مسلم ،علیگره ، ۱۹۵۴م

ـ تفضلّی ،محمود (مترجم و گرد آورنده) روابط هندو ایران،تهران،۱۳۳۸ش

ـ تفهیمی ساجد اللّٰه ،عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قاره ،مجموعه سخنرانیهای نخستین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران وشبه قاره ، ج۱،اسلام آباد، ۱۳۷۴ش

ـ تفهیمی ساجد اللّه، نگاهی کوتاه برتاریخچه زبان وادبیات فارسی در شبه قاره در مجموعه سخنرانیهای نخستین سیمنار ـ ج ۱، اسلام آباد، ۱۳۷۴ ش

ـ توسلی، محمد مهدی، تاریخ نویسی فارسی دردورهٔ کلهورا، مجلّه دانش، شماره ۸۶، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد، پاییز، ۱۳۸۵ ش

ـ همو، شناخت وبررسی تمدنهای درّه سند، جزوه آموزشی، تهران، دانشگاه تربیت مدرّس، ۱۳۷۴ ش

ـ همو، مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران وپاکستان از دید گاه باستان شناسی، مجله دانش، شماره ۴۶، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد، تابستان، ۱۳۷۵ ش

ـ جامی، عبدالرحمن، بهار ستان سخن، نولکشور، ۱۹۳۳ م

ـ همو، نفحات الانس من حضرات القدس، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ جمالی، حامد فضل اللّه، سیر العارفین، مطبع رضوی، دهلی، ۱۳۱۱ ق

ـ جمعی از نویسندگان، تاریخ دولتهای اسلامی، وخاندانهای حکومتگر، به ترجمه صادق سجادی، ۲ جلد، تهران، ۱۳۷۰ ش

ـ جوادی، سید کمال، میراث جاودان، ج ۱، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد، ۱۳۷۰ ش

ـ جهان تاب، ابراهیم غزنوی، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ همو، البتگین، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ همو، بهرام شاه غزنوی، دانشنامهٔ ادب فارسی درافغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ همو، خسرو شاه غزنوی دانشنامه ادب فارسی درافغانستان، ج ۳، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ همو، مسعود سعد سلیمان، دانشنامهٔ ادب فارسی درافغانستان وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ همو، مسعود یکم غزنوی، دانشنامهٔ ادب فارسی درافغانستان، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی

،تهران،۱۳۷۵ش

ـجونیجو،عبدالجبار،روابط سند باایران،مجله دانش،شماره ٤١،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان،۱۳۷٤ش/۱۹۹۵م

ـچراغ دهلوی،نصیرالدین،خیر المجالس(ملفوظات)مرتبه حمید قلندر به تصحیح خلیق احمد نظامی ،علیگره

ـحبیب الله،ذکر جمیع اولیای دهلی،دانشگاه دهلی،۱۹۸۸م

ـحجتی،آداب الحرب والشجاعة،دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو، آذری طوسی،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره،ج٤،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران ،۱۳۷۵ش

ـهمو،ابوریحان بیرونی،دانشنامهٔ ادب فارسی در آسیای میانه،ج۱، ویراست دوم،سازمان چاپ وانتشارات،تهران،۱۳۸۰ش

ـهمو، بحر الانساب،دانشنامهٔ تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،بیهقی، دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان،ج۳،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،تاج المآثر،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره،ج٤،وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو، سکندر شاه لودی،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،ج٤،تهران،۱۳۷۵ش

ـ همو،طبقات ناصری،دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان،ج۳،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،فخر،مدبّر،دانشنامهٔ ادب فارسی در افغانستان،ج۳،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـهمو،گردیزی،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره،ج۳،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـ حجتی، منهاج سراج، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج۳، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش

ـ حداد عادل، غلامعلی، دانشنامهٔ جهان اسلام، ج۵، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ش

ـ حسّام پور، سعید، قند پارسی، شماره۳۳ـ۳٤

ـ حسن خان، سیّد محمد علی، صبح گلشن به کوشش عبدالمجید خان، بهوپال، مطبع شاهجهانی، ۱۲۹۵ق

ـ حسن خان، نواب صدیق، شمع انجمن، به کوشش محمد عبدالمجید، بهوپال، ۱۳٦۲ق

ـ حسن سجزی دهلوی، دیوان حسن، به اهتمام مسعود علی محدی مکتبه ابراهیمیه، مشین پریس، حیدر آباد دکن هند، ۱۳۵۳ق

ـ همو، فواید الفواد، ملفوظات خواجه نظام الدین اولیاء به تصحیح دکتر توفیق، انتشارات زوّار، پاییز ۱۳۸۵ش

ـ همو، فواید الفواد، چاپ نولکشور، لکهنو، ۱۳۰۲ق

ـ حسن غزنوی، سیّد، دیوان، به کوشش محمد تقی، مدّرس رضوی، تهران، ۱۳٦۲ش

ـ حفیظ اللّٰه، محمد، سلاطین هند کی علم پروری، مسلم اکادمی، پهلواری شریف، پتنه ۱۹۵٦م

ـ حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، تهران، ۱۳۳۷ش

ـ همو، نقش پارسی براحجارهند، تهران، ۱۳۳۷ش

ـ حسین دوست، میر، تذکره حسینی، نولکشور، لکهنو، ۱۹۹۲ق

ـ همو، میر، تذکره الشعراء نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۵م

ـ حموی، یاقوت، معجم البلدان، لیپزیك ۱۸۲۹م

ـ حیاتی، گیلانی، ضمیمه تغلق نامهٔ امیر خسرو، به سعی امیر حسن عابدی وسیّد مقبول احمد انتشارات اندوپرشین سوسائتی دهلی، ۱۹۷۵م

ـ خانبابامشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، ٦جلد، تهران، ۱۳٤۰، ۱۳٤٤ش

ـ خان، میرزا ابن فخرالدین احمد، تحفة الهند، به کوشش نورالحسن انصاری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵٤ش

ـ ختك، شفقت جهان، مروری براحوال شعرای، نامه سند در دورهٔ کلهورا، مجلّه دانش، شماره، ۸٦

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاسکتان،اسلام آباد

ـخداداد خان ،خان بهادر ،لب تاریخ سند،تصحیح نبی بخش خان بلوچ ،سندی،ادبی بورد ،حیدرآباد کراچی

ـخرمشاهی،بهاء الدین ،حافظ نامهٔ، انتشارات علمی وفرهنگی وانتشارات سروش،چاپ پنجم ،تهران،١٣٧٢ش

ـخسرو ،امیر ،اعجاز خسروی،لکهنو،مطبع نولکشور،١٨٦٥م

ـهمو،تغلق نامهٔ ،مجلس مخطوطات فارسیه به کوشش سید هاشمی فرید آبادی،حیدر آ باد دکن،١٩٢٣م

ـهمو،خزائن الفتوح،به کوشش سید معین الحق ، علیگره ، پرنتنك ورکس، ١٩٢٧م

ـهمو، دولرانی خضر خان ،به تصحیح رشید احمد علیگره ،مطبع انستی تیوت،١٩١٧م

ـهمو، دیباچه دیوان غرة الکمال ،مطبع قیصریه ،بی تا

ـهمو، قران السعدین ،نولکشور،لکهنو،١٩٢٧م

ـهمو،همان، به تصحیح محمد اسماعیل ،علیگره،١٩١٨م

ـهمو،مفتاح الفتوح ،به کوشش عبدالرشید ،علیگره ،١٩٥٤م

ـهمو،همان،از ولیم بیل،مطبع منشی نولکشور ، کانپور ،١٢٨٤ق

ـهمو،نه سپهر،دبه ویرایش وحید میرزا کلکته ،١٩٥٠م

ـخطیبی ،حسین ،ابو نصر فارسی ،در دائرة المعارف بزرك اسلامی،ج٦،تهران،١٣٧٣ش

ـهمو،تاریخ تطّورنثر فارسی ،تهران،١٣٤٤ش

ـخلیل شروانی،جمال ،نزهة المجالس به کوشش محمد امین ریاحی ،زوار تهران،١٣٦٦ش

ـخوافی خان ،محمد هاشم منتخب اللباب ،(٣جلد) کلکته،١٨٦٨تا ١٩٠٩م

ـخواند میر،غیاث الدین بن همام الدین حسینی،حبیب السیر،٤ جلد به کوشش دبیرسیاقی ،تهران ،١٣٥٣ش

ـهمو،روضة الصفا،تهران ، کتابخانه مرکزی وخیام وپیروز١٣٣٨ـ١٣٣٩ش

ـخوشگو ،بندرا بن داس،سفینه خوشگو،چاپ پتنه،١٩٥٨م

ـداراشکوه ،سفینة الاولیا، نولکشور ، کانپور،١٨٨٤م، چاپ مدراس،آگره، ١٩٥٣م

ـ دامغانی، محمد مهدوی، جغرافیائی تاریخی بیهق، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۰ش

ـ دانش پژوه، محمد تقی، فهرست میکرو فیلمها، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ش

ـ دانشنامه، بساتین الانس، دانشنامهٔ ادب فارسی درشبه قاره، ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش

ـ همو، تاریخ مبارکشاهی، دانشنامهٔ ادب فارسی درشبه قاره، ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش

ـ همو، تغلق نامه، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره، ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی تهران، ۱۳۷۵ش

ـ همو، دولرانی خضر خان، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ٤ وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش

ـ همو، عوفی بخارایی، دانشنامه ادب فارسی درآسیایی میانه، ج ۱ وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش

ـ همو، لباب الالباب، دانشنامه ادب فارسی در آسیای میانه، ج ۱، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش

ـ همو، محمد تغلق، دانشنامهٔ ادب فارسی درشبه قاره، ج٤، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش

ـ دانی، احمد حسن، میراث سامانیان درپاکستان، مجلّه دانش، شماره ٥٧، ٥٦، مرکز تحقیقات فارسی ایران، پاکستان اسلام آباد ۱۳۷۸ش

ـ دائره المعارف بزرگ اسلامی، ۷ جلد زیر نظر کاظم موسوی بحنوردی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷ـ۱۳۷۵ش

ـ دبا تاراس، روابط فرهنگی هندوایران، روابط فرهنگی (مجموعی مقالات) ترجمه شرمین حق شناس، شماره زمستان، ۱۳۷۸ش

ـ درانی، سلطان محمد خان، تاریخ سلطانی، چاپ کارخانهٔ محمدی، بمبئی هند، ۱۲۹۸ق

ـ درخشان، مهدی، بزرگان وسخن سرایان همدان، ج ۱، تهران، ۱۳۷٤ش

ـ دولت آبادی، عزیز، سخنوران آذربائیجان، ۲ جلد، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۵ـ۱۳۵۷ش

ـ دولت یار جنگ ،داستان ترکتازان هند، نصرالله فدایی اصفهانی ،بامقدمه قدیم ،تهران،بی تا(٤ جلد)

ـ دهخدا،علی اکبر ،شرح حال نابغهٔ شهیرایران ابوریحان محمد بن احمد خوارزمی بیرونی،تهران،١٣٥٢ش

ـ همو،لغت نامه،زیر نظر محمد معین ،تهران،١٣٣٧ش

ـ ذکا الله ،مولوی،تاریخ هند ،ج١ دهلی،١٩٠٧م

ـ رادویانی ، محمد بن عمر ،ترجمان البلاغة به کوشش احمد آتش ،استانبول ،١٩٤٩م

ـ رازی ،امین احمد هفت اقلیم به کوشش جواد فاضل ،٣جلد،تهران،بی تا.

ـ همو،هفت اقلیم،به کوشش محمد اسحاق ،ج٢، کلکته ،١٩٦٣م

ـ راهی ،اختر ،ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،١٣٤٥ش

ـ ربیعیان ،تاریخ ناصر شاهی،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـ همو ،داود بیدری ،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج٤،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

ـ رحمن علی،تذکره علمای هند ،نولکشور ،لکهنؤ ١٩٢٢م

ـ روان فرهادی ،گزیده آثار امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی،١٣٥٣ش

ـ رونی،ابو الفرج ،دیوان ،به کوشش محمود مهدوی دامغانی ،به کوشش چایکین مطبعهٔ شورروی ،١٣٠٢ش

ـ ریچارد فرای ،تاریخ ایران ،ترجمه حسن انوشه ،ج٢، کامبریج ،بی تا

ـ ریاض محمد، احوال وآثار واشعار میر سیّد علی همدانی،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان،اسلام آباد، ١٣٧٠ش

ـ همو ،منابع اولیهٔ تحقیقی دربارهٔ حضرت میر سید علی همدانی ،مجلّه دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد

ـ زریاب خویی ،عباس،تاریخ نگاری ،بیهقی ،تهران،موسسهٔ علمی،١٣٦٨ش

ـ زرین کوب ،عبدالحسین ،باکاروان حله ،انتشارات ،علمی ،تهران،پاییز١٣٧٤ش

ـزرین کوب،نقد وبررسی درباب تاریخ بعدازاسلام ،تهران،۱۳٤٦ش

ـهمو ،تاریخ مردم ایران قبل از اسلام ،امیر کبیر ،تهران،چاپ اوّل،۱۳٦۷ش

ـزمانی،آصفه ،فارسی سرایان هندو در کشمیر ،مجلّه دانش،شماره ۵۰، پاییز ۱۳۷٦ش

ـزیب حیدر،پشتیبانی پادشاهان قطب شاه از دانشمندان ،سخنوران و سرایندگان فارسی،مجله دانش ،شماره ٦٤،مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،اسلام آباد

ـزیدی ،شمیم محمود،احوال وآثار شیخ بهاالدین زکریا مولتانی،مرکز تحقیقات فارسی،ایران وپاکستان ،اسلام آباد ۱۳۵۳ش

ـهمو، زبان فارسی وصوفیان شبه قاره ،پیوستگیهای فرهنگی ،ج۲ مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۳۷٤ش

ـسایکس ،ژنرال پرسی،تاریخ ایران ،ترجمه فخر داعی گیلانی،تهران ،۱۳۲۳ش

ـسبحان رای ،خلاصة التواریخ به کوشش خان بهادر ظفر حسن ،دهلی ،مطبع جی اینڈ سنز،۱۹۱۸م

ـسبحانی ،توفیق ،نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند،انتشارات دبیر خانه گسترش زبان وادبیات فارسی،۱۳۷۷ش

ـسبزواری ،رضا مصطفوی ،سهم ایران در محمدن درّه سنند،مجلّه دانش،شماره،٦۲،٦۳ مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد پاییزوزمستان،۱۳۷۹ش

ـسبط حسن ،رضوی ،فارسی گویان پاکستان ،مرکز تحقیقات فارسی ،ایران وپاکستان ،راولپندی،۱۳۹۲ش

ـسجادی،سید منصور،نگاهی،به آثار باستانی بلوچستان از آغاز تااسلام درمجله باستان شناسی وتاریخ وهند ،شماره ۲،۱۳٦۷ش

ـسجادی صادق ،اعجاز خسروی ،دانشنامۀ زبان وادب فارسی درشبه قاره ج٤ ،بخش یکم ،تهران ،۱۳۸٤ش

ـسجزی ،امیر حسن،فوائد الفواد،لاهور،۱۹٦۱م

ـسدارنگنی،هرومل ،تاریخ شعروفارسی درسند،مجله سخن،ج٤ ،اسفند ۱۳۳٤ش

ـهمو ،پارسی گویان هند وسند،تهران،۱۳٤۰ش

ـسرهندی ،یحییٰ بن احمد ،تاریخ مبارکشاهی به تصحیح ،محمد هدایت حسین ، کلکته ایشیا تك

سوسائتی ،بنگاله،۱۹۳۱م

ـ سکندر بن محمد گجراتی ،مراة سکندری ،بمبئی ۱۸۹۰م

ـ سلیم مظهر ،محمد، آذری اسفراینی ،شاعروعارف خراسانی ،قرن نهم مجله دانش ،شماره ۱۳۸٤،۳۳ش

ـ همو ، بررسی احوال وآثار پارسی سرایان ایرانی درشبه قاره از دورهٔ غزنوی تا آغاز سدّه دهم هجری قمری،پایان نامه دکترای، دانشگاه ،تهران،۱۳۷٦ش

ـ همو،فارسی سرایان مهاجردر دورهٔ سلاطین مملوك،نامهٔ پارسی ،سال چهارم ،شماره ۱۳۷۸،۲ش

ـ همو ،هنر نمایی شاعران آسیای میانه درشبه قاره در دورهٔ خلجیان وتغلق شاهیان ،سفینه ،مجلّه دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب ،۱۳۸۲ش

ـ همو ،ورود زبان فارسی،شبه قاره و گسترش آن،نامه پارسی ،سال سوم شماره ۱۳۷۷،۱ش

ـ سلیم نیساری ،تاریخ ادبیات ایران، ج۱، چاپ شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال وشرکا ،تهران ،۱۳۳٤ش

ـ سمرقندی ،دولتشاه ،تذکره الشعراء ،به کوشش شیخ محمد اقبال صافی ،لاهور،۱۹۳۹م

ـ سنایی غزنوی ،دیوان ،به کوشش محمد تقی مدرس،تهران،۱۳٤۱ش

ـ سندیلوی ،احمد علی خان ،تذکره مخزن الغرائب ،(ج۱) به سعی محمد باقر ،دانشگاه پنجاب لاهور،۱۹٦۷ش

ـ سهسرامی،محمد کلیم ،بررسی مختصر زبان وادبیات فارسی در بنگال ،مجلّه دانش، شماره۸،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد

ـ همو،سهم عرفا در گسترش آداب احتماعی اسلام دربنگال ،مجلّه دانش، شماره ۲۳،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳٦۹ش

ـ سهسرامی،محمد کلیم ،قند پارسی وبنگال ،مجله دانش،شماره ۱۷ـ۱۸،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد

ـ همو ، کشمیر بعنوان ایران صغیر ،مجلّه دانش، شماره ۳۳،بهار ۱۳۷۲ش

ـ سهیلی خوانساری،احمد ،آداب الحرب والشجاعة، راهنمائی کتاب ، شماره ۳،خرداد ،۱۳٤۱ش

ـ همو، حصار نای ،شرح حال مسعود سعد سلمان،تهران، کتابفروشی اسلامیه ،بی تا

ـ سهیلی خوانساری، مقدمه آداب الحرب والشجاعة، تهران، ۱۳۴۶ش
ـ سونیل شارما، شعر مسعود سعد در آئینه مخاطبان، نامهٔ پارسی ۲۰، سال ۱۱، تابستان ۱۳۸۵ش
ـ شادان بلگرامی، اولاد حسن، کلام بدر چاچ، مجلّه دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، ماه مه، ۱۹۳۲م
ـ شاهد چوهدری، راوبط تمدنی وفرهنگی، ایران وپاکستان، مجلّه پیغام آشنا، شماره ۹ـ ۱۰
ـ شاه، سید افسر علی، زبان وادبیات فارسی در کشور های منطقه، مجلّه دانش، شماره ۸۴ـ۸۵، ۱۳۸۵ش
ـ شاه، سیّد مهدی، ورود زبان وادب فارسی وعوامل گسترش آن در بلستان، شماره سپتامبر، دسامبر، ۲۰۰۶ش
ـ شاه نواز خان، صمصام الدوله، مآثر الامرا، به کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته ۱۸۸۸م
ـ شبلی، صدیق، تاثیر زبان فارسی برزبان اردو، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۱ش
ـ همو، سهم فارسی در تشکیل زبان اردو، پیوستگیهای فرهنگی، (مجموعه مقالات) ج۲، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد
ـ شبلی نعمانی، شعر العجم، ج۲، ترجمه محمد تقی فخرداعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۳۱ش
ـ شعار، جعفر، آداب الحرب والشجاعة، دبا، ج۱، تهران
ـ شفیع، مولوی محمد، آداب الحرب والشجاعة اللمرورودی، مقالات مولوی محمد شفیع به سعی احمد زبانی، لاهور ۱۹۷۲م
ـ شفق، رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران، وزارت فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۲ش
ـ همو، تاریخ ادبیات ایران (برای دبیرستان)، موسسه چاپ وانتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۲ش
ـ شگفته، صغری بانو، جایگاه محسن تتوی در عرصه سخن سرایی فارسی، مجله دانش، شماره ۸۶، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد
ـ همو، میراث پر عذوبت سخن رابعه، مجله دانش، شماره ۸۴ـ۸۵، سال ۱۳۸۵ش
ـ شمسی، محمد سعید احمد، خدمات دانشوران وصوفیان پهلواری شریف، مجله دانش، شماره ۳۳، ۱۳۷۲ش

ـشهاب حکیم کرمانی ،مآثر محمود شاهی،به کوشش دکتر نورالحسن انصاری،دهلی،اندوپرشین سوسائتی ،بی تا

ـشهر زوری ،شمس الدین محمد بن محمود ،تاریخ الحکماء ،ترجمه مقصود علی تبریزی ،به کوشش

ـشهیدی ،جعفر ،تاثیر عنصر ایرانی در نشر اسلام در جهان ،تهران ۱۳۷٤ ش

ـشهینـد خت ،کامران مقدم صفیاری،تاریخ پیشرفت اسلام ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۳٦٤ ش

ـشیکر ،چندر ،تحفظ میراث فرهنگی توسط تراجم متون فارسی به زبان هندی ،پیوستگیهای فرهنگی (مجموعه مقالات)،ج۱ ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان،اسلام آباد ،۱۳۷٤ ش

ـصادق دهلوی ،محمد ،کلمات الصادقین ،به کوشش محمد سلیم اختر ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۹۸۸م

ـصالحی ،محمد صالح ،باستان شناسی درّه سند،جزوه آموزشی ،تهران،دانشگاه تربیت مدرس،۱۳۷۰ش

ـصبا،محمد مظفر حسین،روزروشن،به تصحیح وتحشیه محمد حسین رکن زاده آدمیت ،تهران،۱۳٤۳ش

ـهمو ،احوال وآثار ابوریحان بیرونی ،تهران،انتشارات فردوسی،۱۳۷٦ ش

ـ عارف باللّٰه،ابو موسیٰ ،خدمات دانشمندان شبه قاره به زبان وادبیات فارسی،پیوستگیهای فرهنگی ایران وشبه قاره ،ج۲ ،اسلام آباد ،مرکز تحقیقات فارسی پاکستان ،۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م

ـعبدالحیی بن فخر الدین ،یادایّام ، شبلی بك دپو، لکنو

ـهمو ،نزهة الخواطر،ج۱،حیدرآباد دکن،۱۹٦۷م

ـعبدالرحمان،صباح الدین،جشن سیمین ایران، سوسائتی ،کلکته،۱۹۷۰م

ـعبدالرحیم،محمد ،تاریخ فرهنگی بنگال،ج۱، کراچی ۱۹٦۳م

ـعبداللـه ، سید محمد ، " فارسی در دوره کمپانی شرکت هند شرقی " ، ترجمه : انجم حمید مجله "دانش" ، شماره ۲٦،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان،اسلام آباد ،۱۳۷٦ ش

ـهمو ،زبان فارسی وشرکت هند شرقی ،ترجمه انجم حمید،مجلّه دانش،شماره ۵۰،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان،اسلام آباد ،۱۳۷٦ ش

ـعبدالرشید، انشای ماهرو،لاهور،پاکستان،۱۹٦٥م

ـعبدالنبی قزوینی ،فخر الزمانی ،تذکره میخانه به کوشش احمد گلچین معانی ،تهران،۱۳٦۳ش

ـهمو،همان ،چاپ لاهور،۱۹۲٦م

ـعتبی ،محمد ،تاریخ عتبی،ترجمه فارسی ازجعفر شعار ،تهران،۱۳٥۷ش

ـعلامی ،ابوالفضل ،آئین اکبری ،۳جلد،لکهنؤ ،۱۸۹۳م

ـهمو، اکبر نامه، به کوشش غلام رضا طباطبائی ،ج۱، تهران،۱۳۷۲ش

ـصدیق حسن ،محمد، شمع انجمن ،به سعی محمد عبدالمجید ،بهوپال،۱۳۹۲ق

ـصفا،ذبیح الله ،احوال و آثار ابوریحان بیرونی،تهران،انتشارات فردوسی ،چاپ دوم ،۱۳۷٦ش

ـهمو،تاریخ ادبیات ایران،۳جلد،انتشارات فردوسی ،۱۳٤۲ش،۱۳٦۷ش،۱۳۷۳ش

ـهمو ،حماسه سرایی در ایران،تهران،امیر کبیر،۱۳٦۹ش

ـهمو ،گنجینه و گنجُ سخن ،ج٤ ،موسسه انتشارات امیر کبیر،تهران،۱۳۷۰ش

ـهمو،"مرزهای دانش"انتشارات رادیو،تهران،۱۳۳۸ش

ـصلاح الدین،اقبال ،مقدمه کلیات قصاید خسرو،بی جا،۱۳٥۳ش

ـضیایی ،خزائن الفتوح ،دانشنامهٔ ادب فارسی درشبه قاره،ج٤ ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷٥ش

ـطاهره صدیقی،داستان سرایی فارسی در شبه قاره ،پیوستگیهای فرهنگی (مجموعه مقالات) ج۲، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۹۷۲ش

ـطباطبائی ،حسنی ،برهان مآثر ،به کوشش سید هاشمی فرید آبادی،حیدر آباد دکن،۱۳٥٥ق

ـطبری ،محمد جریر ،اخبار الرسل والملوك (تاریخ طبری) ،مصر ،۱۹٦۱م

ـعباس اقبال ،تاریخ مغول ،ج۱، موسسه انتشارات امیر کبیر ،۱۳٤۱ش

ـعباس مهرین شوستری،تاریخ زبان وادبیات ایران در خارج از ایران ،ج٦،تهران ،انتشارات مانی،۱۳٥۲ش

ـعباسی ،منظور احسن ،فهرست مخطوطات فارسیه، پنجاب پبلك لائبریری ،لاهور،

ـعبدالمقتدر،مولوی ،فهرست نسخ فارسی ،اورینتل پبلك لائبریری ،بانکی پور، صادق پور

پریس،۱۹۲۵م

ـ علوی،امیر احمد، شاهان مالوه،لکهنؤ،بی تا

ـ علی اکبر ،قویم الدوله،امیر خسرو دهلوی ،عارف جلیل وشاعر نامی پارسی گویان هند،قند پارسی،شماره ۲۳،۲۴ ،چاپ هند

ـ علی کوفی،علی بن حامد،فتحنامۀ سند معروف به چچ نامه ،به کوشش عمربن محمد داؤد پوتا،مطبع لطیفی ،دهلی ،۱۹۳۹م،مجلس مخطوطات فارسیه حیدر آباد دکن،۱۹۳۹م

ـ همو،فتحنامۀ سند ،به کوشش بنی خان بلوچ ،اسلام آباد ،۱۹۸۳م

ـ علی،سلطان الطاف ،امیر خسرو ،طالب شیفته ومطلوب شایسته نظام الدین اولیاء، مجله دانش، شماره ۸۰،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۳۸۴ش

ـ علی هجویری ،علی بن عثمان ، کشف المحجوب ،به کوشش محمد حسین تبسیحی رها،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد ،۱۳۷۴ش /۱۹۹۵م

ـ عصامی،عبدالملك ،فتوح السلاطین ،به کوشش مهدی حسین،آگره،۱۹۳۸م

ـ همو،فتوح السلاطین،به تصحیح محمد یوشع، دانشگاه مدراس ،۱۹۴۸م

ـ عفیف ، شمس سراج ،تاریخ فیروز شاه به کوشش مولوی ولایت حسین ،ایشیا تك سوسائتی ،بنگال،۱۸۹۰م

ـ عوفی،محمد، پانزده باب جوامع الحکایات ،به کوشش محمد رمضانی ،تهران،۱۳۳ش

ـ همو ،جوامع الحکایات ولوامع الروایات ،ج۱ قسم۳،به کوشش بانو مصفا کریمی ،تهران،۱۳۵۲ش

ـ همو ،جوامع الحکایات ولوامع الروایات ،ج۲ ،قسم ۳، به کوشش امیر بانو مصفا ومظاهر مصفا،انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،۱۳۳ش

ـ همو، گزیده جوامع الحکایات ولوامع الروایات ،به کوشش جعفر شعار،سازمان انتشارات وآموزش انقلاب اسلامی،چاپ اوّل ،۱۳۶۳ش

ـ همو ،لباب الالباب ،به کوشش ادوارد براؤن ،۲ جلد،لیدن ،۱۹۰۳ـ۱۹۱۶م

ـ همو،همان ،به کوشش سعید نفیسی ،تهران، کتاب فروشی ابن سینا،۱۳۳۳ش

ـ همو،همان ، کتاب فروشی فخر رازی ،تهران،

ـ غروی ،مهدی ،مقدمه ای برروابط فرهنگی ایران وهند در دوران باستان ،مجله بررسی های تاریخی

،هنرومردم،شماره ٥_٦

_غلام سرور،تاریخ زبان فارسی، کراچی ١٩٦٢م

_همو ،دوستی جاودانه وروابط فرهنگی ایران وهند، هنرومردم"سال چهارم"

_همو ،دور نمای تاریخی---،پیوستگیهای فرهنگی ،(مجموعه مقالات) ج١، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ، اسلام آباد ،١٣٧٢ش

_غلام سرور،مفتی،خزینة الاصفیا، ج١ کانپور ،١٩٠٢م مطبع ثمر هند ،١٨٧٣م

_همو،همان،ج٢،نولکشور،١٩١٤م

همو، گنج تاریخ،مطبعه عالیه، هند،بی تا

_فتح نیاطبری،شهاب حکیم کرمانی،دانشنامهٔ ادب فارسی درشبه قاره، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی ،تهران ١٣٧٥ش

_همو،مآثر محمود شاهی،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره،ج٤ ،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی ،تهران،١٣٧٥ش

_همو ، نه سپهر ،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره،ج٤ ،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،١٣٧٥ش

_فخر مدبّر ،آداب الحرب والشجاعة به تصحیح احمد سهیلی خوانساری،تهران،١٣٦٤ش

_همو،تاریخ فخر الدین مبارکشاه به تصحیح سردینی سن راس ،لندن،١٩٢٧م

_فرخی سیستانی،دیوان ،به کوشش محمد دبیر سیاقی،تهران،انتشارات زوار،١٣٤٩ش

_فرزام حمید،تحقیق در احوال ونقد وآثار وافکار شاه نعمت الله ولی،تهران،١٣٧٤ش

_همو، روابط معنوی شاه نعمت الله ولی باسلاطین ایران وهند ،اصفهان ،١٣٥١ش

_فرشته ،ابوالقاسم،تاریخ فرشته ،٢ جلد، کانپور،١٨٨٤م

_همو،تاریخ فرشته ،چاپ سنگی،نولکشور،لکهنو،١٣٢١ق

_فروزانفر،بدیع الزمان ،سخن وسخنوران،تهران،١٣٥٠ش

_همو، مباحثی از تاریخ ادبیات ایران،تهران،١٣٥٤ش

_فلکی شیروانی،نجم الدین محمد ،دیوان،به تصحیح شهاب طاهری ،تهران،ابن سینا،١٣٤٥ش

_فیاض محمود،سیّد ،تاریخ ادبیات پاکستان وهند ،فارسی ادب،ج١ ،جدید اردو تائپ

پریس،لاهور،۱۹۷۱م
ـقادری عبدالشکور ،پیوندهای مشترك زبانی ایران وشبه قاره ،پیوستگیهای فرهنگی (مجموعه مقالات) مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،۱۳۷۲ش
ـقانع تتوی ، تحفة الکرام،سندی ادبی بورد،حیدرآباد ،۱۹۵۷م
ـهمو،میر علی شیر،معیارسالکان طریقت ،تصحیح وتحشیه وتعلیقات خضر نوشاهی،لاهور،۲۰۰۱م
ـهمو،مقالات الشعراء ،به کوشش سیّد حسّام الدین راشدی ، کراچی ۱۹۵۷م
ـهمو، مکلی نامه،به حواشی سیّد حسّام الدین راشدی ،سندی ادبی بورد،حیدرآباد ،۱۹۷۶م
ـقانعی ،تاریخ مظفر شاهی،به کوشش محمد عبدالله چغتائی،دهلی،۱۹۵۶م
ـقدرت الله شوق،نتائج الافکار،ارد شیرخاضع ،بمبئی،بی تا
ـقربانی،ابو القاسم،زندگینامهٔ ،ریاضی دانان اسلامی ،تهران،طهوری،۱۳۵۲ش
ـقزلباش ،علی کمیل ،زبان وادبیات فارسی در شبه قاره،مجلّه سروش،شماره سپتا مبر-دسامبر،وزارت اطلاعات وانتشارات حکومت پاکستان ،اسلام آباد ،۲۰۰۶م
ـ کازرونی،حسینی ،پژوهشی در اعلام تاریخی وجغرافیائی تاریخ بیهق ،موسسه فرهنگی آیات، تهران،۱۳۷۴ش
ـ کاوسجی داور ،فیروز ،ایران وهند ،به ترجمه مهدی غروی ،یاد نامه ، کوروش،تهران،۱۳۴۵ش
ـ کرستین سن ،ایران بعهد ساسانیان ،ترجمه محمد اقبال ،چاپ دهلی،۱۹۴۱م
ـ کرمانی،علی شهاب حکیم ،مآثر محمودشاهی ترتیب وتلخیص نورالحسن انصاری،دهلی،اندوپرشین سوسائتی ،بی تا
ـ کرمی،مجتبائیٔ ،نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن،دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ،تهران،۱۳۷۳ش
ـ کرمی، محمد حسین،امیر خسرو ،قند پارسی، شماره،۳۳، ۳۴، مرکز تحقیقات فارسی ایران وهند ،۱۳۸۵ش
ـ کریستن سن ، ایران به عهدِ ساسانیان ، ترجمه محمد اقبال ،
ـ کلثوم ابوالبشر،پیوندهای زبان فارسی وبنگالی ،مجله دانش،شماره ۵۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد

- کلثوم، ابوالبشر،پیوندهای موجود درمیان دو زبان فارسی وبنگالی ،پیوستگیهای فرهنگی ،ج۲،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۲ش

- کمری علیرضا ،گزینه تاریخ بیهقی ،کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان ،تهران ،۱۳۸٤ش

- گاوان ،محمود، ریاض الانشا،به کوشش شیخ چاند حسین،به اهتمام غلام حسین یزدانی،حیدرآباد دکن،۱۹۸٤م

- گای ،لسترنج ،جغرافیائی تاریخی سرزمین های خلافت شرقی،ترجمه محمود عرفان ،انتشارات علمی وفرهنگی ،تهران،۱۳٦٤ش

- گردیزی،ابوسعید ، زین الاخبار، برلن،۱۹۲۸م

- گروهی از تاریخ نگاران ،تاریخ ایران،ج۱،(از آغاز تا صفویه)شرکت چاپ و نشر ایران،تهران،۱۳۷٦ش

- گلچین معانی ، احمد ، کاروان هند ، مشهد،آستان قدس رضوی،۱۳٦۹ش

- گوپاموی ،قدرت الله ،نتائج الافکار ،به کوشش اردشیر خاضع ،بمبئی ،۱۳٤۳،٦ش

- همو،همان،به کوشش معین الدین ،نفیس اکادمی،کراچی،۱۹۸۰م

- گیسودراز ،سیّد محمد،جوامع الکلم (ملفوظات)به کوشش سیّد محمد حسنی ،به تصحیح محمد حامد صدیقی ،مطبع انتظامی ، کانپور ،۱۳۵٦ق

- گیهان ،مسعود ،جغرافیائی مفصل ایران،تهران،مطبعه مجلس ،۱۳۱۱ش

- لاددهلوی،محمد بن شیخ ،موید الفضلاء لکهنو،۱۸۹۹م

- لین پول، استانلی،طبقات سلاطین اسلام،به ترجمه عباس اقبال ،تهران،دنیای کتاب،۱۳۱۲ش

- مارشال ،جان،موهنجودارو ،لندن،۱۹۲۱م

- م-اسماعیل پور،تاریخ نویسی درشبه قاره، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره،ج۲ ،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷٥ش

- همو ،عبدالکریم همدانی،دانشنامهٔ فارسی در شبه قاره،ج٤وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷٥ش

- همو،مآثر محمود شاهی ،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره،ج٤ ،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی ،تهران،۱۳۷٥ش

ـ ماهرو، عین الدین، منشات ماهرو، ایشیا تك سوسائتی ، کلکته، ۱۸۶۹م

ـ مجتبائی، فتح اللّه، ایران وهند در دورهٔ ساسانی، مجله نشریه، انجمن فرهنگ ایران پاکستان، سال ۱۷، شماره ۲۰، فروردین، ۱۳۵۸ ش

ـ همو، اسلام در شبه قاره، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۱،

ـ مجمل التواریخ والقصص، از ناشناس، به کوشش محمد تقی بهار، تهران، ۱۳۱۸ ش

ـ محّدث دهلوی، عبدالحق، اخبار الاخیار، دهلی، ۱۳۲۲ ق

ـ همو، تاریخ حقی ، نسخه خطی ، کتابخانه دانشگاه مسلم، هند

ـ محّدث دهلوی، نورالحق ، زبدة التواریخ ، نسخه خطی، موزه بریتانیا

ـ مختاری غزنوی ، دیوان، به کوشش جلال الدین همایی، تهران، ۱۳۴۱ ش

ـ همو ، همان، به کوشش رکن الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳۳۶ ش

ـ مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ۶ جلد، تهران، ۱۳۳۵ ش

ـ مرادی، تاریخ فیروز شاهی، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ، ج ۴ وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ مژدهی، اختسان ، دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره، ج ۴ ، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ همو، سید علی همدانی، دانشنامهٔ ادب فارسی در آسیای میانه، ج ۱ ، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، تهران ، ۱۳۸۰ ش

ـ مستوفی، حمد اللّه ، نزهة القلوب به کوشش دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۲۶ ش

ـ مستوفی، محمد محسن، زبدة التواریخ ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، دانشگاه ، تهران، ۱۳۷۵ ش

ـ مسعود سعد سلمان، دیوان، توسط ابوالقاسم خوانساری، تهران، ۱۲۹۶ ق

ـ همو، همان ، به کوشش رشید یاسمی، تهران، موسسه چاپ وانتشارات پیروز، ۱۳۳۹ ش

ـ همو ، همان، به تصحیح مهدی نوریان ، انتشارات کمال، اصفهان ، ۱۳۶۴ ش

ـ همو، همان، بامقدمه ناصر هیری، بی جا، بی تا

ـ همو، همان، انتشارات گلشائی، تهران، ۱۳۶۳ ش

ـ مشایخ فریدنی، آذر میدخت ، خدمات بهمینان به نشروفرهنگ وتمدن ایرانی در دکن، پیوستگیهای

فرهنگی ،(مجموعه مقالات) ج۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۲ش

ـمشایخ فریدنی ،محمد حسین ،امیر خسرو دهلوی،طوطی هند ، کیهان فرهنگی ،شماره۴،تهران

ـهمو ،پیوستگی های اردو با فارسی دری،مرکز نشردانشگاهی ،تهران،۱۳۶۶ش

ـهمو، قندپارسی در بنگاله ،(مجموعه مقالات) کنگره بین المللی بزرگداشت حافظ ، کمییون ملی یونسکو درایران ،تهران،۱۳۷۱ش

ـمعرف،عتیق الله ،مشاهیر دورهٔ غوریان ،آریانا ،سال ۲۲،شماره ۶،۵

ـمعزی ،امیر،محمد بن عبدالملك نیشاپوری ،دیوان،به سعی واهتمام عباس اقبال ،تهران، کتاب فروشی اسلامیه،۱۳۱۸ش

ـممتاز غفور ،پیوستگیهای فرهنگی ایران و کشور های شبه قاره ،پیوستگیهای فرهنگی (مجموعه مقالات) مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۲ش

ـمنزوی ،احمد، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، اسلام آباد ، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ، ۱۹۸۳ـ۱۹۹۷م

ـمنزوی،احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی ،۶ جلد،تهران،۱۳۴۸ـ۱۳۵۳ش

ـهمو،فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد ،ج۱ـ۲،۱۳۵۷ ش،ج۳،۱۳۵۹ش،ج۴،۱۳۶۱ش

ـ منزوی،احمد ،،فهرست نسخه های خطی فارسی ، شش جلد، تهران ، ۱۳۴۸ـ۱۳۵۳ش

ـهمو،فهرستواره کتابهای خطی فارسی ،تهران،انجمن آثار و مفاخر فرهنگی،۱۳۷۴ش،۱۳۷۶ش (۳جلد)

ـمنهاج سراج،طبقات ناصری ،۲جلد ،به کوشش عبدالحیی حبیبی ،تهران،۱۳۶۳ش

ـهمو،ج۱ ،به مقابله وتصحیح تعلیقات عبدالحیی حبیبی ،انتشارات دانشگاه پنجاب لاهور،مطبع کوه نورلاهور،۱۹۵۴م

ـمواحد ،محمد علی،سفر نامه ابن بطوطه (ترجمه رحلة) ،تهران،۱۳۳۷ش

ـموذنی ،علی محمد ،نگاهی کوتاه برتاریخچه پیوستگیهای فرهنگی ،ج۲،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۲ش

ـمولایی،محمد سرور ،مقدمه آئین کشورداری(شش باب بازیافته از آداب الحرب

والشجاعة(تهران، ۱۳۵۴ش
ـمولر، ماکس، علم زبان، ج ۱، لندن، ۱۹۶۲م
ـموسوی، سید مرتضی، سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی، محله دانش، شماره ۷۸ـ۷۹، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۳ش
ـهمو، شخصیت، احوال و آثار امیر خسرو ازدید گاهی تازه، محلّه دانش، شماره ۸۰، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۴ش
ـهمو، قصیده گویی فارسی دردورهٔ کلهورا، محلّه دانش، شماره، ۸۹ مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد
ـمهر، نور محمد خان، نگاهی گذرابرهمسانیهای فکری و آرمانی بین مردم ایران وپاکستان پیوستگیهای فرهنگی، (مجموعه مقالات) ج ۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکسان، اسلام آباد، ۱۳۷۲ش
ـمیر خرد، سید محمد مبارك کرمانی، سیرالاولیا، به اهتمام محمد ارشد قریشی، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد۱۳۸۹ش
ـنازك کار، ژینوس، آئین ورسوم رائج در تاریخ بیهقی (درعهد غزنوی) تهران، ترفند، ۱۳۸۲ش
ـناصر، محمد، تحول نثر فارسی، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شماره ۱، بهار۱۳۷۹ش
ـنائینی، محمد رضا جلالی، زبان وادب فارسی در شبه قاره، ناموارہ کتر محمد افشارج ۲، تهران، ۱۳۶۵ش
ـنجم آبادی، محمود، حق الزحمه پزشگان درایران باستان، انتشارات وزارت فرهنگ وهنر، آبانماه ۲۵۳۵،
همو، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش
ـنسرین اختر، مختصری درباره آثارامیر خسرو دهلوی، سفینه، محلّه دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۴ـ۵
ـنسرین اختر، مقام امیر خسرودهلوی درشعرفارسی، سفینه، محلّه دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، ج ۱، شماره ۱، ۱۳۸۴ش
ـنظام الدین اولیاء، شیخ، فوائد الفواد، (ملفوظات) به کوشش امیر حسن علاء سجزی، نولکشور،

۱۳۰۲ق

ـنظامی عروضی سمرقندی،چهار مقاله به اهتمام دکتر محمد معین ،موسسه انتشاراتامیر کبیر، تهران،۱۳٦٦ش

ـنظامی عروضی سمر قندی،چهار مقاله به کوشش محمد قزوینی،لیدن،۱۹۰۹م

ـنظامی،حسن ،تاج المآثر ،روتوگراف،مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور،

ـنفیسی،سعید ،تاریخ اجتماعی ایران،تهران،دانشگاه تهران،۱۳٤۲ش

ـهمو،تاریخ نظم و نثر درایران و در زبان فارسی ،۲ جلد،تهران،فروغی،۱۳٤٤ش

ـهمو،دیوان کامل ،امیر خسرو دهلوی،به کوشش م.درویش ،تهران،انتشارات جاویدان،۱۳٤۳ش

ـنقوی ،سیّد حسین عارف ،امیر کبیر سیّد علی همدانی،مجلّه دانش ،شماره۲۹ـ۳۰ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،اسلام آباد ۱۳۷۱ش

ـنقوی ،سیّد حیدر شهریار ،ادبیات فارسی در شبه قاره،مجله هنرو مردم شماره ۱٦٤۰

ـهمو،ساسانیان وهندو پاکستان،همایش تاریخ فرهنگ ایران،انتشارات وزارت فرهنگ هند،آبانماه ۲۰۳٥،

ـنقوی ،علیرضا ،تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان ،موسسه مطبوعات علمی،تهران،۱۳٤۷ش

ـنقوی،علی رضا،زبان فارسی ،زبان دین،پیوستگیهای فرهنگی ،ج۱ ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۲ش

ـنوای ،عبدالحسین ،پرده ای دلپسنداز نقش زبان فارسی ،پیوستگیهای فرهنگی ،ج۱ ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۲ش

ـنوری ،شهلا سلیم،تاریخ مختصر روابط پاکستان و ایران،مجلّه دانش ،شماره ٥٤،٥٥،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان،اسلام آباد

ـنوش آبادی ،سبکتگین غزنوی ،دانش نامهٔ فارسی در افغانستان ،ج۳،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷٥ش

ـهمو ،عین ماهرو ،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ج٤،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷٥ش

ـنوش آبادی ،فرخی سیستانی،دانش نامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ،ج۳،وزارت فرهنگ وارشاد

اسلامی ،تهران،۱۳۷٤

ـهمو،محمود گاوان،دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه قاره ،ج ٤،وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،تهران،۱۳۷۵ش

ـنوشاهی ،سیّد خضر عباس،فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب،لاهور مرکز تحقیقات ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۱۹۸٦م

ـ نوشاهی ، سیدعارف،فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب ، کتابخانهٔ گنج بخش ،اسلام آباد ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،اسلام آباد،ج۱،۱۳٦۵ش/۱٤۰٦ق،

ـهمو ،فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان،اسلام آباد

ـهمو، فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی ، ، مرکز تحقیقات ایران وپاکستان ، اسلام آباد

ـنوشاهی،گوهر ،البیرونی ،مجلّه دانش ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان اسلام آباد ،۱۳٦۹ش /۱۹۹۰م

ـواسطی،حکیم نیّر ،تاریخ روابط پزشکی ایران وپاکستان ،راولپندی ،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،۱۳۵۳ش

ـورائچ،غضنفر علی،اهمیت جوامع الحکایات عوفی،از نظر داستانی،مجلّه دانش،شماره،۸٦،مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام آباد،۱۳۸۵ش

ـوطواط،رشید الدین ،حدایق السحرفی دقایق الشعر،به تصحیح عباس اقبال،تهران،سنائی و طهوری، ۱۳٦۲ش

ـولی ،میر ،ابو تراب ،تاریخ گجرات ،به کوشش دینی سن راس، کلکته،۱۹۰۹م

ـولزلی دسیهجرز (انگلیسی) ،بحواله عبدالله سید محمد،ایست اندیا کمپنی کے ماتحت فارسی زبان کی حالت،مقالات منتخبه محله دانشکده خاور شناسی،دانشگاه پنجاب،لاهور،۱۹٦۷م

ـولیم بیل،مفتاح التواریخ ،نولکشور،۱۲۸۵ق

ـهادی حسن،مجموعه مقالات،تهران،۱۳۷۳ش

ـهاشمی ،محموده ،تحول نثر فارسی درشبه قاره،انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،اسلام آباد،۱۳۷۵ش/۱۹۹۶م

ـهدایت ،رضا قلی خان،ریاض العارفین به کوشش مهر علی گرگانی،تهران،۱۳۴۴ش

ـهمو، مجمع الفصحا،۲جلد،به کوشش مظاهر مصفا ،تهران،امیر کبیر ،۱۳۳۶ـ۱۳۴۰م

ـ هدی ، سید حسن زاده ،مجله قند پارسی ، شماره ۳۳-۳۴ ،چاپ هند

ـهمایی ،جلال الدین ،تاریخ ادبیات ایران ،چاپ اوّل ،چاپخانه ستاره ،قم ،۱۳۷۵ش

ـهمو، مختاری نامه ، تهران،علمی و فرهنگی،۱۳۶۱ش

ـهرودوت ،تاریخ، به ترجمهٔ هادی هدایتی ،ج۳،تهران،۱۳۳۹ش

ـیاحقی ،محمد جعفر ،تاریخ ادبیات ایران،وزارت آموزش وپرورش،تهران،۱۳۷۷ش

ـیاقوت ،شهاب الدین ،معجم الادبا ،به تصحیح ،د.ص.مرجیلوث،مطبع هندیه،مصر،۱۹۳۰م

ـیکتائی،مجید،نفوذ وفرهنگ وتمدن ایران واسلام درسرزمین وپاکستان،تهران،۱۳۵۳ش

ـیمین خان لاهوری،تاریخ شعرو سخنوران فارسی در لاهور،لاهور،۱۹۷۱م

ـیوسفی،غلام حسین ،چشمهٔ روشن ،انتشارات علمی،تهران،۱۳۶۳ش

ـهمو، دیداری با اهلِ قلم ،مشهدِ دانشگاه فردوسی،۱۳۵۵ش

ـهمو ،فرخی سیستانی ،بخشی درشرح احوال وروزگاروشعراء،تهران، ۱۳۶۷ش

ـهمو ،کاغذ زر ،تهران،۱۳۶۳ش

اردو

۔آزاد ،ابوالکلام،البیرونی و جغرافیہ جہان،ادارہ،تصنیف و تحقیق پاکستان،۱۹۸۲م۔

۔آزاد ،محمد حسین ،آب حیات،لاہور،۱۹۵۲م۔

۔ایضاً،سخندانِ فارس ،لاہور۔

۔ایضاً،نیرنگِ خیال ،لاہور۔

۔ابن بطوطہ ،رحلۃ ،اردو ترجمہ عجائب الاسفار از مولوی محمد حسین،لاہور،۱۸۹۸م۔

۔ایضاً،سفر نامہ،جلد دوم،اردو ترجمہ از رئیس احمد جعفری،نفیس اکیڈمی، کراچی،۱۹۶۱م۔

۔ابوالفضل ،آئین اکبری،ترجمہ فداعلی طالب ،سنگ میل پبلی کیشنز ،لاہور،بی تا

۔ابو الفضل سحروڈاکٹرظلِ حسن ،خسرو شناسی،ترقی اردو بیورو ،دھلی،۱۹۸۹م۔

۔احسن ،عبدالشکور ،پاکستانی ادب،لاہور۱۹۸۱م۔

۔ھمو ،مقالات احسن ،مرتبہ آفتاب اصغر ،معین نظامی ،بخش فارسی،دانشکدہ خاور شناسی،لاہور،چاپ اوّل ،۱۹۹۹م۔

۔احمد ،رشید،پاکستانی ثقافت ،فیمس بکس ،لاہور،۱۹۹۱م۔

۔احمد ،ادریس ،سرھند میں فارسی ادب،شعبہ فارسی،دھلی یونیورسٹی،۱۹۸۸م۔

۔احمد، ریاض الھدی ، سلاطین دھلی ،علمی کتابخانہ،اردو بازار ،لاھور،بی تا

۔احمد ،نبی،تذکرہ مورخین ، کراچی،۱۹۶۸م۔

۔احمد،نذیر خلجی اورتغلق دور کے چند گمنام شاعر،ارمغان ایران،(مجموعہ مقالات)مجلس ترقی ادب لاھور،چاپ اوّل ،۱۹۷۱م۔

۔ایضاً،فارسی اورھندوستان ،پٹنہ،۱۹۷۶م۔

۔ایضاً،فیروز شاہ تغلق کے عھد کے چند فارسی شعراء مرتب غلام حسین ذوالفقار ،لاھور،مجلس نذر رحمن،۱۳۸۵ق۔

۔ایضاً،ھندوستانی زبانوں پر فارسی کا اثرونفوذ ،مطبوعہ ،انڈوایرانیکا،۱۹۷۱م۔

۔احمد،عزیز ،برصغیر میں اسلامی کلچر ،اردو ترجمہ ،ڈاکٹر جمیل جالبی،ادارہ ثقافت اسلامیہ ،۲کلب روڈ لاھور،جون۱۹۹۷م۔

۔احمد ،ظھور الدین،پاکستان میں فارسی ادب ،ج ۱،یونیورسٹی بك ایجنسی،لاھور،۱۹٦٤۔

۔ایضاً ،پاکستان میں فارسی ادب،ج۲،مجلس ترقی ادب لاھور،۱۹۷٤م۔

۔ایضاً، پاکستان میں فارسی ادب،ج۳،٤،۵،ادارہ تحقیقاتِ پاکستان دانشگاہ پنجاب ،لاھور ،۱۹۷۷م،۱۹۸۵م،۱۹۹۰م۔

۔ایضاً ،ایرانی ادب،برصغیر میں ،شعبہ فارسی،گورنمنٹ کالج،یونیورسٹی،لاھور،۲۰۰۳م۔

۔ادارہ ،مالوہ، اردو دائرہ معارف اسلامیہ ،ج ۱۸،دانشگاہ پنجاب لاھور،۱۹۸۰۔۱۹۸۹م۔

۔ادارہ دائرہ معارف اسلامیہ ،دانشگاہ پنجاب لاھور،۲۳ جلد،۱۹۸۰۔۱۹۸۹م۔

۔اظھر،ظھور احمد، امیر خسرو بحیثیت عربی شاعر و ادیب ،امیر خسرو ،مطبع عالیہ ، لاھور ،بی تا

۔اعظمی ،شعیب ،فارسی ادب بعھد سلاطین تغلق ،نعمانی پریس ،دھلی،۱۹۸۵م۔

۔اقبال ،محمد، فرخی پر مزید روشنی ،مجموعہ مقالات ،منتخبہ ،مجلہ دانشکدہ خاور شناسی ،دانشگاہ پنجاب ،لاھور،۱۹٦۷م۔

۔اکبر شاہ ،مولانا ،آئینہ حقیقت نما،جاوید پریس ، کراچی۱۹۵۸م۔

۔اکرام ،شیخ محمد، آب کوثر ،ادارہ ثقافت اسلامیہ،۲ کلب روڈ لاھور،۲۰۰۱م۔

۔ایضاً ،رود کوثر ،ادارہ ثقافت اسلامیہ ،۲ کلب روڈ،لاھور،۲۰۰۲م۔

۔ایضاً ،موج کوثر ادارہ ثقافت اسلامیہ ،۲ کلب روڈ لاھور ،۱۹۸٤م۔

۔ایضاً،میراث فرھنگی پاکستان،اردو ترجمہ افتخار احمد شیروانی،ادارہ ثقافتِ اسلامیہ،لاھور۔

۔ایضاً،ڈاکٹر وحید قریشی ،دربارملّی (اردو ترجمہ)مجلس ترقی ادب،لاھور،چاپ اوّل ،۱۹٦٦م۔

۔البیرونی،ابوریحان ،کتاب الھند،اردو ترجمہ علی اصغر حکمت ،(۱۹٤۱م)انجمن ترقی اردو ،دھلی۔

۔انصاری ،بزمی،دلاور خان ،اردو دائرہ معارف اسلامیہ ،ج۹،دانشگاہ پنجاب،لاھور، ۱۹۸۰۔۱۹۸۹م۔

۔ایضاً،ظلِّ حسن ،خسرو کا ذھنی سفر،انجمن ترقی اردو ،ھند،اردو گھر ،نئی دھلی،۱۹۸۸م۔

۔ایضاً ،نورالحسن ،فارسی ادب بہ عھد اورنگ زیب،دھلی ،۱۹٦۹م۔

۔اورنگ آبادی،لچھمی نرائن شفیق،گل رعنا،مطبوعہ انجمن ترقی اردو حیدر آباد دکن،بی تا۔

۔ایس۔ایم۔شاھد ،پاکستانی معاشرہ اورثقافت ،نیوبك پیلس ،لاھور۱۹۹۸م۔

۔باقر محمد، وحید میرزا، تاریخ ادبیاتِ مسلمانانِ پاک وھند ،جلد۳،۱۹۷۱م۔

۔بخاری ،میرسیّد، لاھور تاریخ کے آئینے میں ،راولپنڈی ،۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م

۔بدایونی ،ملّا عبدالقادر ،منتخب التواریخ ،مترجم محمود احمد فاروقی ،شیخ غلام ولی اینڈ سنز کشمیری بازار لاھور۔

۔برنی ،ضیاء الدین ،تاریخ فیروز شاھی ،اردو ترجمہ سیّد معین الحق ،اردو سائنس بورڈ،لاھور،بی تا،

۔بلوچ۔این۔اے،قدیم سند میں ایرانیوں کا اثر ونفوذ ،روز نامہ "الواحد" ۲۱ ژوئن ۱۹۵۳م۔

۔بلوچ ، نبی بخش ،محمدبن تغلق، مجلّہ اسلامک کلچر ، ژانویہ ۱۹۴۸م

۔بشیر الدین ،مولوی،واقعات حکومت دھلی،آگرہ ،۱۹۱۹م۔

۔تارا چند ،تمدّن ھند اسلامی اثرات ،مترجم محمد مسعود احمد مجلس ترقی ادب،۲ کلب روڈ ،لاھور،۲۰۰۲م۔

۔جمالی،حامد فضل اللّٰہ ،سیر العارفین ،ترجمہ محمد ایوب قادری لاھور،۱۹۷۶۔

۔ایضاً، سیر العارفین ،ترجمہ مولوی غلام احمد سنھبلی ،شمس المطابع ،مراد آباد ،۱۳۱۹ق۔

۔چشتی ،عبدالرحمن ،مراۃ الاسرار،ترجمہ واحد بخش سیّال ،لاھور،۱۹۸۲م۔

۔حبیب ،محمد،حیات امیر خسرو،شیخ غلام علی اینڈ سنز، کشمیری بازار،لاھور،۱۹۴۰م۔

۔حسن برنی،ضیاء الدین برنی،مکتبہ جامعہ ملیّہ اسلامیہ ،دھلی،۱۹۳۰م ۔

۔حسنی ،عبدالحیی بن فخر الدین ،نزھۃ الخواطر ،اردو ترجمہ،لاھور،۱۹۶۵م۔

۔خان،آغا عبد الستار،روحانی،مجلہ دانشکدہ خاور شناسی ،لاھور،ج۱،ش۱ ،۱۹۶۷م۔

۔سبحان رائے،خلاصۃ التواریخ ،مترجم ناظر حسین زیدی ،مرکزی اردو بورد،لاھور،۱۹۴۴م۔

۔سر سید احمد خان ،آثار الصنادید ،دھلی ،۱۹۶۵م۔

۔شادان بلگرامی ،اولاد حسین ،کلام بدر چاچ،مجلّہ دانشکدۂ خاور شناسی،لاھور،۱۹۳۲م۔

۔شھابی،انتظام اللّٰہ تاریخ تعلیم ،ھاؤسنگ سوسائٹی ، کراچی،۱۹۴۲م۔

۔شیرانی،حافظ محمود ،پنجاب میں اردو ،اسلام آباد ،مقتدرہ قومی زبان ،۱۹۸۸م۔

۔ایضاً،مقالات شیرانی،مرتب ،مظھر محمود شیرانی ،ج۱ ،مجلس ترقی ادب لاھور،۱۹۴۴م۔

۔ایضا ،مقالات شیرانی ،ج۲ ،مجلس ادب لاھور،۱۹۷۲۔۱۹۸۵م۔

۔ایضا،"محمود گاوان،عظیم بھمنی وزیر" الہ آباد ،۱۹۴۲م۔

۔شیروانی ،الطاف حسین خان ،تاریخ اور تحقیق ،لکھنو،۱۹۸۳م۔

۔ ایضا ،هارون خان،دکن کے بھمنی سلاطین،ترجمہ رحم علی الھاشمی،نیشنل بك ترست ، اندیا ،دھلی نو ۱۹۷۸م۔

۔ظهیر الدین محمد ،"محمود گاوان"مکتبہ ابراھیمیہ،اسٹیشن روڈ،حیدرآباد۔

۔عابدی،امیر حسن ،ھندوسان میں فارسی ادب،دھلی ،۱۹۸٤م۔

۔عبدالخالق محدث دھلوی ،اخبار الاخیار ،مترجم ،اقبال الدین دار الاشاعت بند روڈ کراچی،۱۹٦۳م۔

۔عبدا لرحمٰن ،سید صباح الدین ،بزمِ صوفیہ مطبع معارف اعظم گڑہ ،۱۹۸۹م۔

۔ ایضاً، بزم مملوکیہ ،مطبع معارف ،اعظم گڑہ ۱۹۸٤م۔

۔ایضاً،ھندوستان کے مسلمان حکمرانوں کے عھد کے تمدنی کارنامے ،معارف پریس ،اعظم گڑہ ،۱۹٦۳م۔

۔ایضاً ،ھندوستان کے عھد وسطیٰ کی ایك جھلك مطبع معارف ،اعظم گڑہ ،۱۹٥۸م۔

۔ایضاً ،سلاطینِ دھلی کے عھد میں محبت وشیفتگی کے جذبات ،اتر پردیش اکادمی ،قیصر باغ لکھنوم۱۹۸۳م۔

۔ایضاً،ھندوستان امیر خسرو کی نظر میں ،معارف پریس،اعظم گڑہ ،۱۹٦۷م۔

۔عبدالله ،سید محمد،ایست اندیا کمپنی کے ماتحت فارسی زبان کی حالت،مقالات منتخبہ مجلہ دانشکدہ خاور شناسی،ج۲،دانشگاہ پنجاب،لاھور،۱۹٦۷م

۔ ایضاً، فارسی زبان وادب(مجموعہ مقالات) ،مجلس ترقی ادب،لاھور،جون،۱۹۷۷م۔

۔ایضاً،ادبیات فارسی میں ھندؤں کا حصہ ،مجلس ترقی ادب،لاھور،۱۹٦۷م۔

۔عفیف ،شمس سراج ،تاریخ فیروز شاھی،مترجم ،مولوی محمد فدا علی طالب،نفیس اکیڈمی،بلاسس، سٹریٹ ،کراچی،۱۹٦٥م۔

۔فرید آبادی ،سیّد ھاشمی ،مآثر لاھور،ادارہ ثقافتِ اسلامیہ ،لاھور،۱۹۷٦م۔

۔قاسم محمود،سیّد اسلامی انسائیکلو پیدیا،شاھکار بك فاوندیشن ،کراچی ۔

۔قدوسی،اعجاز الحق ،تاریخ سندہ ،مرکزی اردو بورڈ ،۱۹۸٤م۔

۔قریشی ،اشتیاق حسین،سلطنتِ دھلی کا نظم ونسق ،ترجمہ ،ھلال احمد ،زبیری ، شعبہ تصنیف وتالیف وترجمہ ،کراچی یونیورسٹی ،کراچی،۱۹۸۸م۔

۔کوفی،علی،چچ نامہ،اردو ترجمہ مترجم اختر رضوی ،سندھی ادبی بورڈ،حیدر آباد سندھ پاکستان۱۹۶۳م۔

۔گیلانی ،سیّد مناظر احسن،ہندوستان میں مسلمانوں کا نظام تعلیم وتربیت ،دوجلد، ندوۃ المصنفین ،اردو بازار ،جامع مسجد دھلی ،۱۹۷۹م۔

۔لال۔کے۔ایس ،خلجی خاندان ،ترجمہ محمد یسین فطھر صدیقی ،ترقی اردو بیورو دھلی،۔

۔مارھروی ،محمد سعید احمد ،حیاتِ خسرو،مرتّبہ سلیم احمد،مبارك پوری،مولانا قاضی اطھر ،دیارِ پورب میں علم اورعلماء ،ندوۃ المصنّفین ،اردو بازار ،دھلی،۱۹۷۹م۔

۔مُحّب الحسن ،کشمیر سلاطین کے عھد میں، مطبع معارف،اعظم گڑہ ،۱۹۶۷م۔

۔ایضاً ،ہندوستانی دور وسطیٰ کے مورخین ،ترقی ،اردو بیورو،دھلی،۱۹۸۵م۔

۔محمود ،سیّد فیاض، تاریخ ادبیاتِ مسلمانانِ پاکستان وھند،ج۵ دانشگاہ پنجاب،لاھور،۱۹۷۲م۔

۔منھاج سراج ،طبقات ناصری،ج۱،ترجمہ غلام رسول مھر،اردو سائنس بورد ،لاھور۔

۔مھدی حسین ،سلطان الھند ،محمد شاہ بن تغلق ،ہندوستانی اکادمی،یوپی،۱۹۳۷م۔

۔میر سیدبخاری،لاھور تاریخ کے آئینے میں،راولپنڈی ،۱٤۰۷ق/۱۹۸۶م۔

۔نظامی ،خلیق احمد ،جامع تاریخ ھند،تخلیقات ،لاھور،بی تا۔

۔ایضاً ،سلاطین دھلی کے مذھبی رحجانات ،نگارشات،لاھور،۱۹۹۰م۔

۔نعیم الدین ،ہندوستان میں فارسی ادب،نازیہ پر نترز ،دھلی ،۱۹۵۸م۔

English sources

-Abdul Hamid, Interpretation of History, Al-Habib Lahore ,1995.

-Abdul Ghani Muhammad; History of Persian language and literature at Mughal Court,3 parts, Hijra Publishers,1983

-Abdullah, S. M., Descriptive Catalogue of Persian, Urdu & Arabic Manuscripts in the Punjaab University, Viol. I, Lahore, 1922.

- Abdul Muqtadir, Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipur, Calcutta, 1839-1908.

- A catalogue of the persian manuscripts in the Buhar Library begun by Maulavi Razavi,revised and completed by Maulavi Abdul Muqtadir 1921.

- A Catalogue of Persian, Turkish ,Hindustani and Pushto manuscripts in the Bodleian Library,vol, 1.

- A Concise Descriptive catalogue of the persian manuscripts in the collection of the Asiatic society of Bengal,Waldimir Ivanove,First supplement,Calcutta,1927.

- Action.The Cambridge Modern History. Cambidge University Press, 1907.

- A descriptive Catalogue of the Arabic and persian manuscripts in Edinburg university library ,Edinburg 1925.

- Ahsan, Dr. A. Shakoor Ahsan. Studies in Persian language and literature, Bazm-e-Iqbal, Lahore, Pakistan, 1992.

- Akram, Saleem. Deccan under the Delhi Sultanate 1290 A.D to 1412 A.D.

- Allan,The Cambridge Shorter History of India, Cambridge,1934.

-Allchin,B,the Discovery of palaeolithic sites in the plains of sind and their geographical implications, the geographical Journal ,1976

- Allchin, B,the legacy of the Indus Civilization at the seminar on the Harrappen civilization ,Sirinagar,1982.

- Allchin,B,the Rise of civilization in India and Pakistan Cambridge,1989.

- Alvi, Rafi Ahmad, Studies in the history of Medieval Deccan, Idara-I-Adabiyat-I-Delhi,1977.

- Anil Chandra Banerjee. New History of Medielval India. S Chand & Company Ltd. 1986.

- Ansari,Noor-ud-Hassan, Bahmanid Dynasty in encyclohaedia,Iranica.

- Arberry.A.J. Muslim saints and mystics. Routledge and Kegan paul limited Broadry house, London.1966

- Arberry,A.J.Sufism,London,1950

- Askari.S.H.Amir Khusrau,as a historian. Khuda Bakhsh Oriental Public Library.Patna.

-Ayub Ali,K.M,History of Traditional Islam, Bangladesh.

- Azizudin Hussain S.M.Translation Tazkirtul Umra of Kewal Ram.New Delhi.1985.

- Baloch,N.A,Daily Alwahid,Karachi,Article,Influence of Iranians on Ancient Sind,"21-6-1953.

- Banerjee,J.M,History of Firoz Shah Tughlug,Delhi 1967.

- Barani.Zia-ud-Din later Kings of Delhi.Tarikh-e-Feroz Shahi translated by H.M.Elliot Calcutta.1953.

-.Barthold, Encyclopedia of Islam,Vol.11,London,1927.

- Barthold, Four Studies on the History of Central Asia, London,1954.

-Beal William,Oriental Biographical Dictionary, Calcutta,1881.

- Bernard Lewis, Historians of the Middle East, London,1962.

- Bern, Richard,the combridge History of India,vol.iii and iv (The Sultanate and Mughal Period) S.Chand and company ,New Delhi,1971.

- Billimoria,N.M,Sind historical Journal ,v333,article, "Iranians in ancient India,especially in Sind and Punjab".

- Bodlian-Catalogue of the Persian,Turkish,Hindustani and Pushto Manuscripts in the Bodleian Library begun by Edward Sachau,Completed by Herman, Ethe,Part 22 & 33 oxford, 1908-1930.

- Borsworth,C.E,the Islamic Dynasties, Edinburg,1967.

- Borsworth,C.E,the later Ghaznawids, splendour and decay,New York,1977

- Blochat, Edgard, Catalogue des manuscripts persan de la Bibliotheque Nationale,V1 Volumes ,Paris,1905-1934.

- Briggs.J,Rise of Muhammadan power in India(Translation of Trakh-e-Ferishtah).Sushil Gupta,Calcutta,1958.

- Brown,E.G, A catalogue of the persian manuscripts in the Library of the University of Cambridge ,Cambridge,1896.

- Brown,E.G, A History of persian Literature,cambridge University Press,1928.

- Brown,E.G, A literary history of persia, vol.ii-iii, Cambridge,1953.

- Carr. E.D,What is History,Ed. Third,1965.

-Carlyle,Thomas- Hero Worship and Heroic,Ed. First, London,1945.

-Child- What is History? ED.First,New York,1953.

-Cousens,Henry.Antiquies of Sind,Govt of India, Central Publications, Calcutta,1929.

-Croca, Benedetto- Theory and History of Historiography, Ed, First ,London,1921.

- Damsteter, J,le Zand Avesta,Paris,1893.

-Dughlat, Mirza Haider.Tarikhi-Rashidi.Translated by N. Elias and Renison Ross,London1980.

- Dunbar,Sir George .History of India.Calcutta,1925.

-Dales .G.F."New Inuestigation at Mohenjo- daro,orchealogy"1965.

- Davar Feroze .C,Iran and India, through the ages, Asia Publishing House,Alahabad,1962.

- Elliot, Bibliographical Index to the Historians of Muhammadin India, Calcutta,1949.

- Elliot & Dowson,The history of India ,as told by its own Historians, Sushil Gupta,Cacutta,1961.

- Elliot, H.M., Tarikh-I-Firoz Shahi.Sind Sagar Academy, Lahore.Pakistan,1974.

- Encyclopedia of Islam vol.1, London,1950.

- Encyclopedia Britannica, vol 12,London,Chicago.

- Ethe,Herman,Catalogue of the persian Manuscripts in the Library of India office,oxford,1903.

- E,west,phalave Texts, part1,the sacred books of the east,vol 1.

- Fatima Hussaini, Bilqis,A Critical study of indo persian, literature during Sayyid and lodhi period,Delhi,1991.

- Faridi, Fazl-ullah, The mirror of Sikandar, Bombay,1899.

- Fazal-ur-Rehman, Islamic Methodology, in History,Central Institute of Islamic Research ,Karachi,1965.

- Fleet (Dr), J.F.Gazetteer of India,volume ii.

- Freeman - Grensille, The Muslim and Christian calendars,London,1963.

- Galbraith ,V.H, An Introduction of the study of History, Ed.First, ,London,1964.

-Gense. J.H, A History of India , From Earliest to present day,London.1947.

- Ghulam Mustafa Khan , Persian literature in the Indo- Pakistan Sub-Continent. Barque & Co. Lahore 1972.

- Ghulam Sarwar(Dr), Manuscripts of Gilani Library,Uch, Bahawalpur,1960.

- Habibullah ,A.B.M, The Foundation of Muslim Rule in India,Allahabad,1961.

- Habib-ullah, Descriptive Catalogue of dacca University Library vol.1, Dacca,1966.

- Hanning, Robert.The vision of History, Ed.First , Columbia, 1966.

- Hardy, P. Historians of the Medieval India, Luzac & Co.London,1960.

- Haugh ,Martin, Essays on the sacred languages, writings and religions of Parsia,Bombay,1862.

- Hitti, P.K, History of the Arabs,1938.

- Hunter, W.W.Imperial Gasetter of India (vo.ii).Oxford, 1908.

- Hussain, Mahdi, Tuglaq Dynasty.Thacher Spink, Calcutta,1963.

- Hussain Yusuf. Glimpses of Medieval India culture Lucknow.1962.

- Ikram,S.M.cultural Heritage of Pakistan, Pakistan Publications,1954.

- Ikram,S.M. and S.A. Rashid, India and Pakistan. Star,book

Depot,Lahore.1961.

- Imperial Gazeetier of India, vol 14,London ,1908.

- Iqbal,Hussain,Early persian poets of India, patna university,1937.

- Ivanow, curzan, concise descriptive catalogue of the persian manuscripts in the curzon collection of the Asiatic Society of Bengal,calcutta,1926.

-Ivanov, waldimir, concise descriptive catalogue of the persian maniscripts in the collection of the Asiatic Society of Bental ,Calcutta,1924.1927-28.

- Jackson,W.A, Avestan Grammer,vol 1,1982.

- Jaffar S.M, Medieval India under muslim kings.Peshawar,1940.

- Jappen, Charles. Historical Atlas of India, Bombay,1917.

- Joel Waizlal,An Introductory History of persian Literature,Delhi,1914.

- Journal of the Royal Asiatic Society of London,1933.

- Khan,A Nabi,Iran and Pakistan,Karachi,1971.

- Khanbari P.N, A history of persian language,vol ii, Translated by N. Ansari.Sterling publishers, New Delhi.

- Kent,Renold,Old Persian Grammer,New- Haven , 1953.

- Lal, K.S, History of Khaljis,Bombay,1967.

- Lane- Poole. Stanley. The Muhammadan Dynasties,Paris,1925.

- Levy,R,persian literatire,Oxford University press,1955.

- Mahajan,V.D. The Sultanate of Delhi, S.Chand and Co. Delhi,1963.

- Marshall,J,Mohenjo-Daro and the Indus civilization, vol. 3,London,1931.

- Mauchanda,o,1972, A study of Harrappen pottry, New Dehli.

- Maujamdar,R.C,the Dehli Sultanate,Bombay,1967.

- Maujamdar,R.C,the age of Imperial Unity,Bombay,1936

- Mehdi Hussain,the life and times of Muhammad Bin Tughlag,London,1938.

- Mills, Dr L-H, our own religions in Ancient Persia,1913.

- Misra,V.N,1984,Climate a factor in the rise and fall of the Indus civilization,the archaeological survey of India,No 77,vol 12.

- Moeen-ul-Haq Syed,Islamic thought and movement Karachi,1971.

- Muller,Max, Lectures on the Science of language,vol ii, 1885.

- Nabi Hadi ,Dictionary of Indo-Persian literature,Dehli,1995.

- Nazim. Muhammad, Life and Time of Mahmood ghaznavi,Khalli and company Lahore.1973.

- Nizami K.A.on History and Historians of medieval ndia.Munshiram,Manoharlal publishers.New Delhi,1983.

- Nizami .K.A. Studies in medieval Indian history and Cilture.Kitab mahal, Allahabad.

- Nizami,K.A. Supplement to Elliot & Dowsons history of India. Idarah-I-Adaluyat-I_Delhi-India.1981.

- Narendranath Law, Promotion of learning in India During Mohammaden Rule,Dehli.

- Pandey.Awadh, Bihari,Early Medieval India.Allahabad, 1960.

- Philihs,C.H,Historians of India, Pakistan and Cylon,London,1961.

- Persian manuscripts in the national museum of Pakistan at Karachi.

- Pithwala,M.B,A physical and economic Geography of Sind,Sindhi Adabi Board,Hyderabad,1959

- Qureshi,Ishtiaq Hussain.The Administration of Sultanate of Delhi.Lahore.1942.

- Rasul,M.G, the Origin and development of Muslim Historiagraphy,London,1968.

- Riazul Islam.Indo persian relation. Iranian Cultural Foundation.1970.

-Rieu,Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum ,vol, 1,3,London,1883.

-Riew,Charles, Catalogue of the persian manuscripts in British Museum.London,1879-1883.

-Sachan, Catalogue of the persian.Turkish,Hindustani manuscripts on the Bodleian Library,1889.

- Sadarangani,H.L,Persian poets of Sind, Sindhi,Adabi, Board,Hydraabad,1956.

- Sarkar,J.N,Shivajee and his times, Hyderabad, 1953.Calcutta,1929,

- Sarkar,J.N,History of Bengal,vol ii,Dacca,1948

- Sarton ,George,Introduction to the history of science,vol, 1,Raltimore: Williams aind Wilkins,1927.

- Smith,J.W, Gazeeteer of the Province of Sind, vol 5,Govt of India,Central press,Bombay,1920.

.Spengler, the decline of the west, vol I, P11,

- Storey. C. A. Persian literature. A Bio-Bibliographical survey lusac and co.London1935-1953.

- Strart.Charles. Descriptive catalogue of the oriental library of the Tipoo Sultan of mysoor, Cambridge.1809.

- Vincent A. Smith,Early history of India .London.1914.

- Vincent A.Smith ,The oxford history of India,Oxford University press,1981.

- Wahid Mirza, Muhammad. The life and works of Amir Khusrau. Calcutta,1835.

- w. Haug , Cambridge history of India, 1928.

- Wassi.Sultan Ahmad .History of Alla-ud-Din Khilji.1929.

- Wheelar, Mortimer.Early India and Pakistan,London, 1959.

- Yasin, Muhammad, A Social history of Islamic India,upper publishing house,ltd,luckhnow,1958.

- Yusuf Ali, A Medieval India, 1932.

Research thesis as requirement of PhD

in Persian Language and Literature on the

topic of :

A critical analysis of persian historiography in the Sub Continent from 998 A.D. to 1526 A.D.



By

Fauzia Iftikhar

Persian Department,Oriental College,

University of the Punjab,Lahore,Pakistan

July, 2009